تاریخ هشت بهست

چو هشت بهشت

نام

چاپ

۱۱

بازدید شد
۱۳۸۴

۹۴۴۳

۹۴۳۲–ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

جلد تاریخ هشت بهشت (بهشت ۸.۷)

مؤلف بدلیسی (ادریس بن حسام الدین بدلیسی)

موضوع .... شماره قفسه ۹۵۴۳

شماره ثبت کتاب
۸۵۸۷۰
۱۲۳۰۵

فهرست شده
۹۵۴۳

مجلس شورای ملی
کتابخانه
۱۵۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم ・ منبر حمد خدا گوهر کریم ・ کرسی پیش از فلک شد پایها ・ عرش و کرسی در حرمش پیرایها
منبری بر لوح محفوظش ثبات ・ از پی خطبه بر عیان عین الحیوة ・ گوهر آن نقطه ازین سلک آب ・ آب حیوان زین سویدای دل
تا بستاده بر سرها چون خطیب ・ نامه آید باز جائی جد عجیب ・ کنگر عرشش است سین بسم او ・ حلقه میم است میم اسم او
ریخته سیفی پایهای نردبات ・ پایه پایه بر اوج آیات ・ چون بلالی شد الف کو بداوا ・ سر توحید از بیان او عیان
رشته پیچیده است حبل آن نظام ・ گوهر از رشته کشیده در نظام ・ دیده را بگشاده تا خود را نگو ・ تا فتد عین هویت در شهود
نیز آید در عبارات اسم ذات ・ گفت بسم الله لطف کاینات ・ وصف رحمانی بود فیض عام ذات ・ صفحه بسمل بجان معنی نگاشت
نقش عام است پیدا و نهفت ・ زان نخیزد او کسی رحمان گفت ・ چون بجا عام شد رحیم و رحمان ・ انجمنی ای ... ورد زبان
شد چو ارکان بسم الله تمام ・ مطلبی گر ... از نظم کلام ・ از کتاب حق بخوش دیباچه ・ شد کلامش ... آن دیباچه
لیک در دیباچه ... ・ در آن ... آنجا ... ・ اسم اعظم اندرو در تیسیم ・ گوشوار ... رحمن رحیم
... است ... ・ ... ・ ... کلام الله ... ・ ... بسم الله ... بود
... حقایق در کتاب ・ ... ・ علم یک نقطه بود ... ・ نقطه بسمل بود ...
مرقعی ... آن نقطه ... ・ ... ・ شرح آن نقطه بگنجد در کتاب ・ ...
حرف او ... ・ ... ・ ... ・ ... حروف ...
عشر کامل شد ... ・ ... ・ ... حرف ... فلک ・ ...
... ・ ... عالم ... ・ ... ・ ...

۹

میمنهٔ میمنهٔ آثار از کتیبهٔ معظم کتاب بهشت هشت در بیان فتوحات سلطان دین محمدی و ظهور لشکر مظفر او بر ملوک و سلاطین سلجوقیان ممالک اسلام است میسرهٔ مبشرهٔ از کتاب مذکور

در بیان فتوحات سلطان که در دیار کفر اتفاق افتاده جهت استیصال اهل شرک و آثام است

واین میمنه و میسره متضمن ذکر ... وشش داستان است که بترتیب وقوع واقعات در سنین ... هر کدام داستان را از میمنه و میسره که ایراد می‌نماید بر اسلوب تقدم و تاخر فتوحات بتاریخ هجری در این صحیفه ... می‌آید اما فتوحات میمنه در ده داستان است ・ و اما فتوحات میسره در ... بیست و شش داستان ... ・ برای فتح دین هر داستانی ・ بنام انجمن کشورستانی

داستان اول

از ده داستان‌های میمنهٔ میمون از کتیبهٔ ... در بیان ... سلطان بعد از جلوس ... در ... و ... بجانب ممالک قرامان و ذکر توجه در رفع عصیان ... و رفع ... در ... و ... در ... والی قرامان ابراهیم بیک و تسلیم بعضی ممالک بنواب سلطان بعد از ... و ... بعد از ... از اطراف ممالک ... سلطان ...

چون نو شهری بر آفاق ... ・ فرخنده کسی ... ・ برگشته ... کسی که ... ・ ... روی سعادت ... در ... زمان ... چنان است که چون آفتاب جهانتاب روی عالم آرای خود را از منظره ... و از ... مشرق ... تجلی جمال ... ・ و ... بر کشاید در بدایت ظهور ... نور ... چشم مردم ... ・ ... روی خورشید ... ・ و ... بر دوام در بادی النظر ... ・ اما ظاهر است که چون انفاس ... باد شمال و صبا ... روی جهان آرای آفتاب بر افشاند ・ ... دیده ... در ... دیدن نتواند ・ و چون ... بیک طرفة العین ... ・ مطلقاً دیده ... آفتاب ... نماند ・ چنین ... اقبال شمع نور ... ・ ... ・ هر آینه ... اولی الابصار ... عین الیقین ...

نظر عاقبت بین از نقابت آن رخسار آینه گردد و از ظلمت نمایان آن خورشید لامع الانوار البته بروز افزونی چون
عالم کرش قدس و ترس نماید و بامیدواری حدت سهام خطوط شعاعی و شدت سنان نور مجری که سپر ابلق چشم ظلم بین را در مقام
تیغ عمید خورشید ندارند و گستاخی و جرات روی بردی تیغ افشانی این کشاکش **بیت** عقل را نکته چون مستانه ذات تیغ
ردخشش نباید آنرو در ربع قصباه تا در حین نوائب بان خود نمی آرد چون شمس مغرب روی زردی و خجالت نماید کشیده و در حال
جلوه گری آن جمال بنور و سحاب ظلمت آسا در حین انفعال از ممانعت و مقاربت او روی تواری نماید خورشید لیکن این قوت تمیز
و دیده به اقتضای **فبصرک الیوم حدید** در آن روشن ضمیر تیز هوش پدید آید که در خلوتخانه دانش نه شمع تمام اخلاص صفای
فروزان باشد و جبلت فطری او چون کوکب دری که بر منافیت [illegible] است از ظلمت نفاق و کدورت [illegible] گرد این نامه
با بال یار جو آغاز جلوه سازی گرد صبا طره دلدار ترک تاری کرده و نظر این سلک بلاغت سیاق و تمثالی جهت مصداق این
معانی در عرصه آفاق اکمه **القصه** چون در اکثر ایام از ظهور دولت قاهره اسلام اعنی آل عثمان جنت مقام شرع مالک
روی زمین بضیاء نور شرع مبین روشن و تابان می بود و لوای فتوحات دین محمدی بحسن تایید الاهی بر افراخته دست اقتدار
این سلطان خجسته آیین می بود و از زمان اجداد شریعت امداد این سلطان دین محمدی تا وقت طلوع خورشید دولت این
پادشاه وقت احمدی همیشه از ملوک ترکمان [illegible] که [illegible] نفاق و تیرگی عداوت بظلمت نفاق بر روی کار ایشان بطرح [illegible]
و بمقتضای اداء مصدوق **بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون** آن طایفه
ابا عن جد و اخلافا بعد اسلاف هر یک از ایشان بنیاد فساد در عرصه بلاد و آهنگ [illegible] حال عباد می نهاد و کرات [illegible] ایشان سلاطین
[illegible] عثمانی بعد از حصول استیلا بر املاک و استقلال و ظفر بر وفق مراد و بر ممالک [illegible] ایشان [illegible]
و در استبقاء ملک [illegible] کافی و استیفاء مراسم لطف و مهربانی [illegible] مروت و جوانمردی و لازمه مکرمت خلق محمدی بر وفق امر
احسن الی المسیء بجای می آوردند فاما چون نزد ارباب تحقیق [illegible] است که ملکه نفاق نتیجه جبلی مرکب است و آن
مرضی است روحانی و بر بقای آن ماده فاسد مترتب است و محقق شده که جبلی مرکب و رذیله نفسانی است که خلاصی از آن ابد الاباد
متعذر است و تبدیل صورت آن [illegible] **[illegible] الذنوب** متعسر است

چونکه بتیغ دین نیافت قرار ذوالفقارت وحید کرار لاجرم نفاق ذاتی را که لازمه آن علت نفاق و عیب اشکارت
همیشه در نفوس خبیثه ایشان راسخ و استوار است و مودای **ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار** از دوام و استمرار آن
منقصت اشعار چون در آن اوقات باقتضاء مضمون همایون **ان الارض يرثها عبادي الصالحون** ملک موروثی و سریر [illegible]
حسب ارث شرعی و استحقاق فطری بابن سلطان دین محمدی رسید و بمساعدت زمان [illegible] کوس [illegible] ملک [illegible] مراد
زده آن فرمان آن شاه عدالت شعار گشته ابراهیم [illegible] قرا اوغلی باقتضاء [illegible] ازلی [illegible]
البغض يتوارث زمام فطرت اصلی خود را بدست نفاق جبلی سپرده و [illegible] بی پایان [illegible]
خاطر [illegible] و [illegible] شیطانی از جاده مستقیم فکر عاقبت بین انحراف نمود و [illegible] ضلالت
انحراف جست **بیت** و [illegible] گر [illegible] فضول آورد [illegible] دست تو پای بند غول آورد هر که او [illegible] بود
[illegible] اگر [illegible] بود و بخاطرش این معنی باطل جلوه گر شد که چون سلطان نوجوان در عنفوان [illegible] است
و [illegible] از تجارب [illegible] در امور جهانبانی و اعداء دین و دولتش همه پادشاهان عظیم الاقتدار [illegible] غایت قوت
و اقتدار اند و [illegible] و شمنانش [illegible] فرصت [illegible] در [illegible] کار [illegible] اضطرار لاجرم جهت [illegible]
کینه دیرینه که با سلطان [illegible] مراد و پادر [illegible] و آن خاندان داشته ایم ازین زمانی و فرصتی بهتر میسر نیست و در [illegible]
ملک [illegible] قدیم ازین [illegible] که [illegible] سلطان مراد [illegible] بی توقف و تامل غبار فتنه و فساد [illegible]
[illegible] خود [illegible] آغاز نهاده و در بنیاد طرح افساد و اولاد حاکم کرمان ایلی [illegible] در [illegible] ملک آباء و اجداد و کشف
نیابت خود [illegible] و یک فرزند [illegible] خود [illegible] دیگر از [illegible] فساد بجانب کرمیان ایلی فرستاد و یک پسر دیگر [illegible]
با لشکری [illegible] و [illegible] جهت [illegible] ولایت [illegible] و بسیاری [illegible] قرب [illegible]
آن [illegible] و [illegible] از ظلم و فساد در اطراف بلاد جهت [illegible] حال عباد [illegible] **بیت**
[illegible] بود در [illegible] کن [illegible] کن [illegible] کرده آن [illegible] کشد [illegible]
غافل از آنکه و عده حق و حدیث صدق **من اذى جاره ورثه الله داره** تخلف نپذیرد [illegible] شقاوت ازلی و [illegible] است

حیلی نفس بر وفق تعبیر لا تهدی من اضل الله قابل تغیر و لایق تبدیل نه بیت شعر از ام لم یکن کلمه حجة مساعدة

فلا جهده یغنی و لا جده یجدی اتفاقا دران اوقات ملک الامرا و بگلربگی ممالک اناطولی از غور اوغلی عیسی بیک بود و این تصور بنا بر حسن شوق

با سپاهیان خلاف آشیان عرضه داشت و جهت محاربه و مقاتله با لشکر قرامان لشکرها آراسته موقوف بر رخصت عالی گذاشت

خلیل پاشا چون دران وقت هنوز بر عادت زمان سلطان مرادی وزیر صاحب اختیار بود از رخصت و مصلحت محاربه امتناع نمود

و سلطان هم ازین اقدام ارتداع فرمود و اما اسحق پاشا را علی الفور با عساکر نصرت مآثر با ناطولی روانه داشتند و قراجه پاشا که بگلربگی

روم ایلی بود با لشکرهای آن ممالک جهت سد ثغور کفار در سرحد صوفیه گذاشتند و سلطان با جمع ارکان دولت و اعیان ملک و ملت مشاوره

و مطارحه نمود که هرچند بموجب عون الالهی و بمساعدت تاییدات نامتناهی غلبه و استیلا دین محمدی مقررست و مطمح نظر همت

هم همیشه درین سینه خلافت مقصور بر جهاد اکبرست فاما جهت اقدام باین مطلب حقیقی هرچند جمع شرائط جهانگیری و اقتدا بر الوالعزم

مناسب و متبوع است لیکن بی ارتفاع موانع بوده بتحصیل مطلوب شرعا و عقلا ممنوع است از انکه چند مرتبه بار قبل ازین ایام که

ابا و اجداد کرام ما متوجه امر غزا و جهاد می بودند و اعتماد بر عهد و میثاق ملوک و حکام قرامان می نمودند از ایشان با نقض عهود و میثاق

نقلوب رسیده و سرانجام مفاسد و مکاید ایشان البته بخرابی بلاد و توقیق جمع شمل عباد کشیده هرچند آن معموم از وی بود و معدوم

من حرب المجرب حلت به الندامه حالیا چون مبادرت مرض مفاسد دره است حال الجانب قرامانیان ظاهر شده و دفع صائل ایشان

با جهاد نوان عندان پر خسارت مقدم بر همه مصالح دین است و موجب کف اذیت از جمهور مسلمین در مقدمه شروع بر دفع آنجانب نیز

از تحصیل مطالب کلیه اولا اقدام باید کرد و در بدایت امر بقلع و قمع خار و خاشاک از طریق کلشن مقصود التزام باید نمود و چون آن اولی نیز جهاد

فی سبیل الله بر ذمت همت اولیای این دولت که مؤید من عند الله اند واجب و متحتم است بنا برین هرچند از مقتضای آن امر واجب با

بیمان و دستور لازم خواهد بود خصوصا که بر سیاق او امر احکام قرآنی و در دستور العمل خطاب سبحانی در سلک تعمیم او جاهد الکفار

و المنافقین و اغلظ علیهم عزیمت جهاد منافقان بر جهاد و مجاهده اهل شرک و الحاد را در یک عداد نهاده بلکه در تغلیظ و تشدید بر اهل

نفاق بحسب اقتضای مقام و در سایر موارد کلام مبالغه بیشتر اتفاق افتاده که ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم الخ

دو روئی در نفاق گشته خوئی چو شمشیر دو رو کش کن بیک موی بنا برین بواعث عقلی و موکدات نقلی سلطان دین با لشکری

از تخت روم ایلی متوجه ممالک اناطولی شد و چون اسحق پاشا با لشکریان اناطولی بر مقدمه عساکر بودند و بر دفع مفاسد قرامانیان مبادرت

نموده و متقاربا ناگاه و بر خلاف مترقب و دلخواه بگوش نیروش آن قوم گمراه که از غفلت مصداق اولئک ینادون من مکان بعید

بودند پیاپی اخبار توجه سلطان کامکار و رسیدن مواکب نصرت شعارش رسید و رایت فرار از معسکر سلطان و فر افتادن

خیام آسمان سای سرادق جلال آن خسرو جهانداران را در فضای آق شهر و قرامان کشیده دیدند اذا وقعت الواقعة

یکدفعه آن قوم جاهل و گروه ذاهل از خواب غفلت و در ظلمت جهالت بر خواسته روی بهزیمت از بیم لشکر مظفر سلطان قمع نمود

و انجمن جمعیت ایشان در هم شکسته و خود بخود کاسته روی ادبار بجانب فرار نهادند و از سرخان و مان و مال و ماشیه بر خواسته

باندیشه سپردن جان افتادند و ابراهیم بیک قرامانی با اولاد و اتباع چون خس و خاشاک از آمد سیل صولت سپاه سلطان خود را

بر کناری کشیدند و از موج دریای متلاطم الامواج آن عساکر مواج خود را مثل خس بر سیل فنا و در معرض طوفان بلا دیده و دل بر زوال

این طوفان قضا داده چون دست بکلی از ملک و مال شستند باندیشه کوتاه چون سآوی الی جبل یعصمنی بجبال کوهستان و لاکش ایلی

تحصن جستند اما خبر قهرمان بر کوه و دشت قرامان از مدبر قهر مانع غضب سلطان آیه لا عاصم الیوم من امر الله میرسید

و توجه مجدانه و عزیمت پادشاهانه بقلع و قمع اصل و فرع و داش ایلی تصمیم یافت و باد صبا عزم جزم سلطان را بایشان خبر داد

کو نکند از سیل بنیان قرامان جز صدای سپاهی و در ممالک و داش ایلی بسرعت می شتافت که نظم

عدو را اگر بنه گرد و سپر کوه در اندازم بطوفان خشم انبوه چو آید سیل طوفان با سپر کوه فرو دارد چو خس و خاشاک انبوه

اگر بر کوه خسپد خصم بی راه سوزد تیغم چو آبی زیر آن کاه چو ذات آتشم آتش نهادست از ان سنگش پناه خویش زادست

بخاره خصم چون آتش نهانست ولی تیغ آهنی آتش فشان است چو قلع خانه دشمن شد آهنگ بهمت بر کنم کوهی بر از سنگ

میان سنگ خاره جای خود کرد بگرز خود را آرامش کرد ز دست قهر من دشمن کجا رست اگر کوهست با خاکش کنم پست

غبار دل ز دشمن بر فشانم بباران گرد بر خاکش نشانم چون ابراهیم بیک قرامانی بجمیع احوال خود گرفتار شد و کار بر وی تنگ و

و انظار رسید و از کردار نا صواب تعرض دم و خسران دارد کرد و با تیلبار نادم و پشیمان گشت مصرع که جهاد کرده را اصوا خلل

اما ملکه کرم و جوانمردی و خلق عظیم محمدی را که اصل جبلت سلطان مغفور بران بود و با اباء و اجداد کرامش بر اکرم و لطف معهود با آن

عنوان بحقیقت می دانست و هیچ وسیله دیگر که ای نفع اعتراف بخطاء و التجا بعفو بی اشتباه فایق نخواست هر آینه بسنن
سنت قدیم آبا و اجداد خود بر مسلک انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون طوعا و کرها اقتدا و اقتفا التزام کرد
و از آن تنگنای کوه پر اندوه و از مضیق محن و زندان غمهای کهن در کوی رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار و پیغامی متضمن عذر و شکوه
استعفا و استغفار بمضمون مضمون این آیه تنزیل که فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل در جهت مولانا ولی که از اعیان
فضلا آن زمان و مکان بود بدرگاه آن پادشاه عالمیان دستگاه و ملجا قدر و جاه فرستاد و بر زبان جرم و گناه او تقید قدوم
سپاه مالک پناه و اتفاق شهر و کشوری و سدی شهری را با توابع و مضافات تسلیم خدام سلطان با احتشام نمود و در توثیق
عهود و ایمان بر قاعده معهود و سوابق زمان تشدید و تغلیظ افزود و در تبع اسفار سلطان برامر عساکر نصرت شعار و تمامی عزوات
و بر کفار سپاهی ارایسته از ممالک قرامان تعهد و التزام نمود و جهت ارکان دولت علیه و علی جوه بر اسم نزل اوقات اقدام نمود
زیر کونیخت که معهود بود به نزل اقامت مرتب نمود زنقد و زنه و دیبا و لشکر رسانید بسی مال در راه سلطان فشاند
چون غرض کلی سلطان از ارکعال ظلوما و ستمدیدگان بود و نیت اصلی حمایت ثغور ممالک از شرور اهل ظلم و عدوان بار تجشم
و ضعفا قرامان را که مورثشت در معرض پایمال لا یحطمنکم سلیمان بودند مرحم فرمود و در خواه علما و فقرا و فضلا آن دیار را قبول
موزون داشت و تمت ممالک قرامان را بابرنج باز بدو رای گذاشت و جهت تاکید عهود و عقود و ایمان و تکلیف بی تکلف ابراهیم بیک
بآیات قرآن یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود باز او را ملک نمود و مستاد و مشار الیه از جهت احکام عقد عهد تکرار و دوام
طاعت گزاری سوگند غلاظ و شداد یاد کرد و رسول سلطان را بلطایف انعام مخصوص گردانید و جهت شرمندگی و گناهکاری در تقصیر ملازمت
و ملاقات سلطان عذر آورد و سلطان هم جهت استمالت بر سلوک اتوم سبیل کوشش فاصفح الصفح الجمیل است
از گناه سابق او بکلی درگذشت و بدست ولطف لطوامر و ام او را درنوشت بیت جاش بود و که اسکفت فانه
بالرفق یطمع فی صلاح الفاسد چون رایت ناموس سلطنت را بر وجه اتم اقامت نموده بصوب دار السلطنه نموده معاودت
فرمود و روز فایده دیگر در آن موضع بامن می معاملت گشت فایده اول آن بود که بعد از عود سلطان از حدود قرامان چون بنزدیکی بحر
رسید روزی ملاحظه فرمود که جمعی کثیر از مردم ینکچری بر سر راه سلطان صف کشیده ایستاده اند و بر خلاف رسم و عادت آغاز اظهار

و شکوه پستی زبان شکایت گشاده اند و التماس انعام و احسان سلطان با شافه و التوجه می نمایند این صورت گستاخانه از ایشان
جانب بر خاطر سلطان بغایت گران آمد فاما از اشتعال نایره غضب بحر احسانش هم بجوش و شور آن آمد و مبلغی زر مفید که بهر کدام
مشتمل بر سی هزار آقچه بوده است بطریق انعام جنگ دستان و رضاجان آنجماعت تقسیم فرمود و بعد از نزول و وصول بنزل مقرر
در حین حلول بستر شوکت بعفو و جواد فرمود تمکی پیشوایان و سرداران ینکچری را احضار آورده چوب بیساق بهر یکی از ایشان صد چاپ
و طیاق فرمود و امیر و سپهسالار ینکچری را از سر خلان وبه وصده ابیسات عزل فرمود و مکتوب داشت و یکی از بیناکان معظم
خدام قابل و بندگان مقبول که ایشان منصوب فرمود به کاشت و کمیجی اعدی از بندگان و خدام اعتماد و شکوه خفتی با مثال الحق و
گستاخانه باره او جرات اقدام نماند و از قوانین سلطنت بعد از آن هیچ کس تکلف و عدول کردن نتوانند از آنکه پایه قدر شوکت
سلاطین عالی مرتبت بنجوم قواعد سیاست برپای ماند و مقلد نظام عالم ملک حقیقت نیست جهت نفوس پیشه را انجام انقیاد
و رای احکام عالم انتظام رساند شعر و ما السطو فی کل الامور ندما و لا العفو فی کل المواقع محبوب فایده دوم
آن مغز همایون آنکه چون حسان ابراهیم بیک قرامان اغلی باعث خروج بعضی مفسدان و بیکر حکم بوده و منشا اغلی هرزه ولایت منشا ایلی
طغیان نمود و در ین دفعه رفع ادهم امری لازم نمود چرا که در ایام قضا امضا سلطان اعمال و اعمال قبال بوده بنا بر آن اسحق پاشا که
از ادولی را هم باستیصال و قلع آن عدو بی اقبال روانه ساخت و مشار الیه بلوای فتح و نصرت از میامن توجه و همت رفیع سلطانی
برافراخت و بار امرا و لشکریان اناطولی بضبط و حمایت در رفع نکایت و شکایت سکنه و دهقان منشا ایلی توجه نمود و آن دشمن مقهور
را چون تاب معاینه و معاندت با چنین سپاه نصرت پناه نبود بالضروره منشا اغلی عرصه ملک را بالکل گذاشت و از مرافقت توابع
و لواحق خود در پرداخت و از آن ورطه پر مهالک کشتی نشسته خود را بجزایر رودس از توابع فرنگ پناه و دم
گذارانداخت بیت همت اگر دو پشت هیچ کوی کز میان پشته زگردون ذوی داستان اول
از داستانهای میمون و مبشره از کتیبه سابع در بیان تقدم مقدمات فتح قسطنطنیه بر بنای رای منیر سلطان دین و ذکر ابتدا
شروع از تعمیر قلعه بغاز کسن بر ملتقای دو دریا و ابتداء تحقیق و تضییع ممالک گفار و مشرکین و کیفیت طلوع آفتاب فتح حقیقی و ...
حق از مشرق نیت مهدی و ظهور آثار موافقت تقدیرات علیا بر سلطان با مقدمات سابقه عنایت سرمدی لمولفه

بشرت قدمه ایام الفتح یوم طلع الفجر بنور النجح شاهدت مقدمات الیمن من زند قوم اذ دنه کافق الصبح

چون تابش خورشید ملت محمدی لمعه دولتی است روز افزون و مواعید ظهور دین مصطفوی اشراق نوری است بر آفاق
خلایق به آن مسیح سعادت مقرون هر آینه بر آینه ضمیر منیر و صحیفه خاطر خطیر تنویری که بصیقل افکار شریعت آثار بمعیقل معنی
دارد تجلی داده لوح محفوظ تقدیر در روی بروی صور غیبیه از وی بافضه [illegible] کامل گیتی اشراق که از صفحه آن ضمیر منیر در مرایا
عالم آفاق ارتسام پذیرد صورتی باشد حق و واقع مطابق و هر پیکر فرخنده تصویر که بر صفحات تدبیر ارتسام گیرد فی الحقیقت اشتباه
امری محقق باشد فاما حقیقه مودای اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله متحقق شد بیت هرکرا در دل نهد ایمنه فلک
هر تیغی را باید اندازد رنگ خصوصا و آن از مثال پادشاهی که موید من عند الله باشد بخاطر صافی فطرت سلطانی که
شئون ملکون من کان لله بود و روز و شب مطمح نظر همتش تحصیل مراضی الله شود لکن بطریق جهاد فی سبیل الله و نگاه
مشتهای مطلب واصل نقش خلق محقق بود بسریرت من اطاع الخلیفة فقد اطاع الله چنانچه این سلطان دین محمدی و این پادشاه
ملت احمدی که همواره کاسته صحف سینه چون آینه اش آیات مرغبات جهادی بود بر طبق امر حرض المؤمنین علی القتال
و همیشه مرقوم صحیفه نواد قدسی لکاوش دا پا اندیشه تدبیرات فتوح بلاد کفر و غزا و بود الفتح اقدام مبارزان ملاحم من المؤمنین
رجال بیت اذا انشرت فی الترع کانت بحاجته علیهن عنوان من النصر مکتوب روز اول که مشاطه دهر عروس
ملک صورت را مزد بخت جوان او فرمود و بر سریر کامرانی محلوبه سلطنت پیش روی دولتش جلوه نمایی نمود عروس
در القا ملک ... ابشادت ... دین محمد تجلی از تیغ مسلول جهاد بنا دو خواستند اری نمود و عزه دلربای هر از تیغ جهان
جلوه نمای آینه غزا شیر غزا جلوه گری فرمود و جمع آبدیده ... مشتاقان عیش کامرانی در عوض ... نظر ان ... و غنا
همیشه خیال ... ملت بالی بود که از چهره دلربای فتح و ظفر انان پیکر کرده و فرخنده گی روز سرت و شادمانی عهد ایام جوانی
و کامرانی بسیج ... و کشاده رخساری تیغ جهادی بود که در روز رزم گلگونه آتش جگر سوزی کفار و مشرکان متوقع شود بیت
لا یسلم الشرف الرفیع من الاذی حتی یراق علی جوانبه الدم المقتصب چون سلطان همواره با همه همت عالی و مراد
و مرمان هر دو کار مش در تحمل و مشتهای امالی او دفع شر دشمنان دین و دامن دامان بجامه سلیقی بودی و بازها کارد و دولت در تنی

دیار اعیان مملکت و سپاهی کار دیار یاران و آن کار و مطمح الخیر مشاورت است و افکار پیش تدبیر فتوح و تسخیر مساکن اعدا بود
و تحصیل ممالک اهل حرب و حقا فاما باسلوب مرغوب کثیر السابقه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و بسلطنت پی عامل شمشیر اهل
بجهاد و قوت و در مطمح جهاد و الکم کار دار کافران دیرینه و مشرکان پرکینه شهر قسطنطنیه بجند دین وجه اولی و اقدم می نمود
و طب صلاح ملک و دین و قانون سلطنت و رعایت رسم و آیین در انجاح کلیات مطالب و افضاء و تسکین مواد فساد و از منبعات
اعصار منافع و فواید این عرصه مطمح انجام اتم و اتمی بود از آنکه بحسب وضع ممالک و بعد آن و در مطمح استرداد بلاد اهل کفر و ایمان
تمور قسطنطنیه شهری است از ممالک بلاد اعظم و در حصن حصین اعلی درجه استوار و محکم گو بمنزله مرکز افق است در تمام ممالک روم بر آن
آن و آن شهرستان نمای بقلعه ایست که دریای محیط مرکز جنوبی است بلاد بحری و بحری روم در اطراف آن چون خود آن حصار دو
مملکت بزرگ اعظم و لایات روم است یکی روم ایلی و دیگر اناطولی آن شهر بمنزله برزخی است میان بلاد خشکی و تری از ورود آن بقاع تخت
سلطنت هر دو طرف آن بلاد و اصقاع چو آن که ممالک را محل که اکنون عمارتست است از میان کنار شهر قسطنطنیه و شهر از آن زمین اسب
دریای فرنگ و بحر شمالی و آن جانب روم ایلی که ایست از میان سواحل دریای شمال از جانب مشرق تا دریای فرنگ از جانب مغرب و جنوب
و خلیجی که ممتد گشته از بحر شمال بحر فرنگ است و اکنون مشهور و معروف است بخلیج اسکندریه و خلیج اسکندری و از میان خلیج یک
فرسخی شهر قسطنطنیه است تا شهر انطاکیه که میان عوام بعد الیه معروفست و حد و ممالک شام در طول بر جانب شرقی جنوبی دریای فرنگ ممالک
افتاده و هر چه در مقابل آن بر طرف غربی شمالی این دریا فرنگ نهاده ممالک روم ایلی است و آن کشوری است معمور و مسکون گشاده و آن
خلیج بخار اسکندریه چون خطی مستقیم در میان این دو دریا بقدر مسافه یک منزل خفیف فیما بین و اصل است و از مبدأ التقاء این دو دریا
که بخار اسکندریه است تا بدایت حد فرنگ که مشتمل بر جزایر یونان است بتنگنایی است میان دو کوه که این اسب و اصل در تنگنا
هر دو دریا منزل از و ادی است سیال از جانب دریای شمال و در اکثر مظلما جایت تنگ حال است مرتبه که تخمیس و تقدیر آن را از بسیار جانوران
بمسافه متعدد نیست و بر جانب روم ایلی این تنگنای خلیج و ملتقای این دو بر زمین مثلثی افتاده که دو ضلع آن مثلث بدریا
محفوفست و یک ضلع آن مثلث بجانب خشکی مسور بسورست و شهر قسطنطنیه در این مثلث افتاده چنانچه دولتخانه سلطان سلاطین
زمان عرصه شهر در زاویه ایست که ملتقای ضلع شمالی و شرقی است و آن هر دو ضلع محفوفست بدریا و معبر کشتیها که در کنار آن

ورونده از جانب مغرب و جنوب دریای تنگ است از هر طرف شمال و مشرق که بطرف ابرون گذشته و کوهستان است ازین سنگهای
خلیج از پای حصار دولتخانهٔ سلطان است و از هر دو جانب این دو دریا متلاقی از جانب شمال یکماهه راه و از جانب جنوب
و جنوب تا هند سیستان و زنگستان و حبشه و مصر و مغرب زمین یک ساله راه بلکه بمحیط بساحل متصل است لمؤلفه
زنگ سو منظرش گلزار زنگستان ٭ و کرده بحر دریای عمان ٭ و در زمانی که قسطنطنیه تختگاه قیاصرهٔ عظام زنگ و یونانی بوده
در اکثر ممالک شرق و شمال تا حدود مغرب زمین از دیار و دیار و سواحل آن قریب یکساله راه از اجداد حکومت می نموده اند اگرچه
درین دو مملکت روم و زنگستان و غیره روی می نمودی با وجود اعوادی و اعضار بضاعت از هر جانب قسطنطنیه تا رکن سلطنت ملکی کرده اند
و در زمان ظهور آل عثمان که از هر طرف روم ممالک را بر حاکم قسطنطنیه متضایق ساخته و ما تملک در حلهٔ شهر در قلاع و بقاع رایات اسلام برافراخته
فاما شهر و حصار قسطنطنیه جهت آنکه بر شهر دریا افتاده بود و در هر قضیه تنکو کشور اخاکه انسب اقدام ملوک و قیاصرهٔ روم و فرنگ یک بود و هر دو از
هر دو طرف دریا می رسید و از روی دریا کشتیهای سریع السیر اجون کبوتر آن نامه برهر طرف روانه می کردند و راه تردد اهل اسلام
چون ابواب نصرت الهی بجانب خود مسدود می کرد و از هر طرف که صلاح می دانستند معاودت بجمعیت اسلامیان فی الجمله
خود می آورد و قبل از سلطان نصرت قدمی در زمان آبا و اجداد جهت تسخیر آن لشکر کشی کرده بکرات و مرات قصد تسخیر داده اند مرانجا می کردند
اما جهت موانع مذکوره فتح آنجا بغایت بعید بود و بواسطهٔ عظم دایره و حصانت سور حصار و تعاون و تظاهر ملوک کفار
هر گز رخسار ظفر از پس دیوار آن شهر و باین حصار رو بنمود و هیچ وجه چهرهٔ منظر فتح تسخیر آن را بجمال ارتسام در مرآت خاطر العام
چند آن پادشاهان اسلام در آن بنمود و فی الحقیقت آن شهرستان واسع مهرجامع کفار بود و در وی کلیسا ایاصوفیه معبد جبران است
و اشراف خانقاه بادهوه و اخلاف که در میان دوازده فرقهٔ مسیحیان و قوم عیسی است و باین جهت همه کیشان مذاهب فرنگ اکر دست
و کفار روم و ترسا است در ابقاء و ترویج آن معبد و کلیسا بنیاد اساس الکلام در غایت جد و اهتمام بوده اند و بعد از تجارت و زیارت
بیت المقدس و محل آثار عیسی علیه السلام مثل بیت لحم و غیره که در روم بیعه کبری است در تعظیم و تکریم و دیر ایاصوفیه اهتمام تام می نموده اند و لهذا
از زمان سلاطین که بانی مبانی قسطنطنیه بوده و آن کشور را جهت ملاحظه و ارای ممالک بری و بحری در ان دارالسلطنه خود کرده همیشه
این شهر معظم مسکون و معمور بوده و بدارالملک قیاصره معروف و مشهور و ساکنان آنجا بدرجه متعاهد آن حادثات روزگار رشک شب

و غایت و نصرت لشکر بیگانه از افق و فاقی بکامه نرسیده بود و نام و نشان اهل ایمان را مگر گاهی از زبان بیگانه شنیده باشند
اما یاد وجود رعب آن عبده اصنام هر که سنگی از منبر آن و اولیا و عظام و سلاطین اسلام در نقش دیوار هم کسی ندیده و بر هم تصور
هم کسی بر سنگ و چوب نکشیده لمؤلفه ٭ و نشسته بر چهره کاشی هر گز نکرده ٭ که جمله صورت دیوار نقش ایوان اوست
و پادشاه جنت مکان سلطان کشور مراد خان بن محمد خان و بنابر حاکم قسطنطنیه که در بدایت ظهور جلوس سلطان مرادی بظهور رسانیده بود
و مصطفی چلبی الموهمی که در کتب سابق شرح شده بنام فرزندی سلطان یلدرم در ممالک و سلطنت آل عثمان شهنشاه اعظم بر انگیخت
و به واعی فاسده انواع نفاق و تزویرات بیم برانگیخت و حضرت سلطان مراد در صدد تدارک صراحی آن نفاق می بود و جهت تسویف اهمال
الامور مرهونة باوقاتها روزگار عمر و دولت او تمشیت آن مطلب مساعدت نشود وقع ذلک یعنی نواب سلطان که
و من یرد حرث الدنیا نوته منها و ما له فی الآخرة من نصیب بوده مثل علمای شامیه کو بر های نظش من را بضاعت مزجاة و متاع کمینه دنیا
دنیای کم بهای فروخته و در سرخ فرنگی و اعلای اتش ساکنی جا نمود و گور جهنم و آتشکده عذاب الیم را جهت عاقبت و خیم خود می افروخته
و سلطان را همیشه بر فراغت از فکر تسخیر قسطنطنیه می داشتند و بعد از ان پی دنیا نه سلطان را به اعراض و ابرام تسخیر آن مانع گشتند و آن
خانه دین را به دنیا طمع اتصال مال را از راه رشوت کفار سود و سرمایه خود می پنداشتند بیت
ای مفروش دین بدنیا که بسی سود نکرد ٭ هر که یوسف بجز نا سره بفروخته بود ٭ مالکم هم دردار دنیا عذاب موعود و عقبی آن از ان مظهر صدق و عدالت هر گز
و آن ظل جلال و قهرمان ایزدی حال ایشان مقرون و مؤدی بود ای مضمون یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
بود و تفصیل این معانی شروع خواهد شد ان شاء الله تعالی و در خدمت سلطان فتح همیشه هم بدستور زمان والد بزرگوارش همیشه اقامت
و لایل و اتفاق فاضل بر امتناع تسخیر قسطنطنیه می نمودند و اتفاق اکثر اوقات بعذر و بهانه احتمال و امکان حدوث و اتفاقات زمانه مثل خروج
و معاودات پادشاهان با شوکت اکثر و مرگ قسطنطنیه و حتمی بودند و سلطان در عزم خود مجد و مردانه بود و همیشه این مثل من دق باب الکریم
لم یفتح می فرمود بیت کسی کو عقل دور اندیش دارد ٭ بسی اندیشه در پیش دارد ٭ فاما از تبشیر علمای عالم تقدیر نزد
خاطر آیینه مثال آن سلطان جهانگیر که لوح ظهور نصرت غیبی بود و مطرح الهام ملکی از وعده صدق مصطفوی و بشارت حق در کلام نبوی
که الملوا الفلی فتح قسطنطنیه حصول این مطلب فتح امری محقق می نمود و بوده است کشف اهل شهود و وقوع این هم از قبیل لیس لوقتها

کاذبه بوده و روش بر مقدمات تحصیل این مطلوب بذل جهد و اجتهاد بظهور می آورد و این مدعا بر ضمایر بخاطر اصحاب
مناقبش حضور و خطور کرد که چون یک جانب معبر و گذرگاه دریا از روضه اسلامبول تکفار دریا در ولایت اناطولی در تصرف نواب
کامیاب است و یک حصاری برکنار دریا در حلق تنگنای فضای دریا در قبضه اقتدار خدام این خاندان خلافت مآب است و یک معبر
دیگر دریا که در کلیبولی است آن نیز از هر دو طرف مفتوح و محروس این سلاطین عالیجاه است اکنون اگر معبر و فرار اسلامبول هم بنوعی
مقرر شود که در هر دو طرف آن لایزال مدکان وثیق و حصن متین ازین خاندان دولت اقامت توانند نمود یقین که مداخل و مخارج
این دو دریای متصل را بنوعی مضبوط می توانند داشت که در حین توجه محاصره و مشاجره حصار اسلامبول راه مددکاری طرف کافری بالکل
از آن حصار مسدود گردد و چون از دیار و دریا یاری و مددکاری آن کفار شرارت اثر منقطع شود حصانت حصار و دیوار ... لشکر
چه مقدار وجه اعتبار دارد و اگر چه حصار انجا کوه آهنین باشد بتوفیق کردگار و با جهاد مجاهدان روزگار اجزای آن یکسان کنند
و با زمین سیاه هموار سازند **نظم**
کنم زیر این لاجوردی بساط — درین قلعه کهربا گون نشاط
که رویت کند کهربا وار زرد — کبودت کند خانه لاجورد
گوزنی که در ربع شیران بود — برنگ خود و خانه ویران بود
چون درین اندیشه متحرک قدم ... بلکه اکثر ارکان دولت قیصری مطلقا موافقت بدل و جان نداشتند و دیگری را هم
در تصدیق این کار و اقدام متوجه شدن ... امکان نمیگذاشتند هر آینه سلطان در ترصد و مدبانی کار دین و بانجام مهام بزرگ
حسن سکندر ... خود بنفس قیام می بود و بقاعده صواب **استنفت قلمبگ** در استخاره این شغل خطیر استمداد از روح خاتم
مصطفی صلی الله علیه وسلم نمود و بعد از بشارت ربانی و تصمیم عزم تحصیل امانی از دار السلطنه ادرنه بمعبر اسلامبول عنان توجه
بوم و بهانه شکار مصروف داشت و بر قاعده معهود کوره والی اسپنبول ایلچیهای ظاهری و قاصد صوری در خواب غفلت
گذاشت **بیت**
فتی فضیلی العزم علیم ... — سنی رایه بین السیوف الصوارم
و در بدایت ... این احوال
با تکور کفور با این عنوان مطالعه و مراسله نمود که هر چند در میانه دوستی ... و سابق مؤکد است و بنا بر آنکه
از ین جانب تکور بعهد ... ست از ین جانب هم بنیان امن و امان عهد ... ست و همیشه
بی مبالات هم چشمان خاندان خلافت را از طرفین اناطولی در روم ایلی ... معبر اسلامبول ... است و ازین جانب اعتماد

کلی بر حصول مبتنی عهد و میثاق مقرر لیکن جهت بعضی مصالح روزگار آینده در نظام ممالک اسلام و انتظام امن دو مملکت مسلمانی
درین ایام همت اسلام داعیه و استدعا آن است که برین طرف دریا از جانب روم ایلی برکنار دریا در مقابل قلعه اسلامی که
بر طرف اناطولی معمور و مسکون است یک حصنی دیگر تعمیر نموده شود تا موجب سهولت عبور مسلمانان و مستدعی دوام آمد شد
ارباب معاملات و کاروان باشد و چشم داشت از وفور محبت و اخلاص تکور اینکه این قدر زمین و عرصه که ... این بناء حصار
تواند بود مسامحه نماید چون این خبر بسمع تکور مقهور رسید و در عاقبت کار و عاقبت این امر اندیشید باظهار آورد که قبول این
التماس ... بمفاسد ملک ماست اما بالفعل رد این ملتمس هم ... هر آینه رای خطا اندیشش چنان اقتضا کرد
که بهانه ... کذب و حیله دفع الوقتی نماید و رد این التماس را بخود تمشیت دهد بنابر آنکه آن محل ... ظاهر شهر غلطه اقرب می بود
و شهر غلطه در آن ولا به تعلق ملوک فرنگ خصوصا حاکم جنوه منسوب بود در جواب پیام فرستاد که آن محل الحق تعلق به
ملک ملوک فرنگ است و میان ما و ایشان با وجود بعد مسافت جهت عداوت کیش و دین و فرنگ همیشه مخالفت و محاربات و تکور
این معنی ارتکاب ... بمنازعه عظیمه میانه ما و دو فرقه خواهد شد و مردم فرنگ از ان قضیه معاتبه و منازعه تمام خواهد نمود
تمنای تو آنکه امید **بیت** که بر روی دریا تو آن قفل ... چون سلطان جواب پیام تکور را به وجه مذکور شنید در
انشا کذب و حیله او جز صدق و وعده حق را محق و عیان دید و در جواب تکور باز فرستاد که بنابر عهود و مواثیق ...
... التمام لا یحق درین مراسله استرضا خاطر تکور مطلوب بود چون معلوم شد که آن محل متعلق بملوک فرنگ بوده و اهل اسلام
با فرنگ همیشه مخالف و جنگ مقرر است این قضیه ... جهت سهولت امر و صلاح اهل ایمان و ابتداء ... در دار الامان
باعث اول خواهد بود بر اغوای ... غزا و جهاد و ازین معموره اسلامی چندین قلعه کفار فرنگ و غیره مفتوح حق خواهد گشت و الحق
الفضل علی اوجی بوده چه اگر قوت دولت ... در ازدیاد است و مبارزان میدان دلاوری را همواره ترصد
موجبات روابط جهاد است و علی الخصوص سلطان با جمع سپاه ظفر ... در جهاد و عمارت آن حصن حصین که قواعد پر تمکین آن
موسس بر ارکان علم متین بود بیکبار شروع فرمودند و هر چند که تکور کفور از گفته خود پشیمان بود و ... افرنگی
... اختیار از دست رفته بود و ... ناگفتنی را ... آمل گفت **نظم**

حبابی بر گرفت از راه تدبیر ◊ نبود اگر زبان بیانی تقصیر ◊ زبیم پنجه و چنگی چو شمشیر ◊ هراسان شد کمین گرگ از شیر

حاصل القصه سلطان جهانبان بر کنار آب دریا در محلی که تنگ‌ترین آن ملتقای دو دریاست ◊ و آب بحر

شمالی از طرف شمال بر مثال سیماب وادی بسرعت تمام در آن جا بدریای روم و جانب جنوب منعرف لا یزال انحدار و انصباب

و روان آب در آن محل بمرتبه ایست که آسیاها بر کنار آب ساخته اند ◊ و کشتیها را در آن محل از تندی آب با احتیاط در راه اندازند

معماری عنایت و فنون آلای ◊ و بهره کاری تاییدات و توفیقات نامتناهی ◊ حصاری و باره‌ای بر روی کوهی در غایت استحکام

متصل لب دریا کشید ◊ و عمق بنا و بنیادش از جانب دریا بپشت گاو و ماهی رسیده ◊ و قدر تمکین شرفات در رفعت و علو بکمر کوهی بلند

بر سطح اعلای سماک سما رسانیده ◊ و در چهار محل از آن سور بر مساکن دو دو چهار قلعه در غایت رفعت و استوار ◊ هم عنان فلک

منتهی آسمان ساخت ◊ گویا جهت انجام معانی و متانت دیوار هر کدام از آن قلعه‌ها را بر کوهسار سپهر کیوان برافراخت ◊ کله

هر قلعه از آن چهار بوضع استداره با ستان عنقا شبیه بود ◊ که بر قله قاف جهان در نمایان شوق ◊ و طاسک سقف اعلای

هر کدام گویا فلکی است و یا کیوان است که در اوج مثل مخیل و مشابه الهیان گشته ◊ **بیت**

جای رسیده آن که نه چند خط آن ◊ کز سوی چرخ بر رود اندیشه سالها ◊ و در دامن حصار و باروی بلند تمکین که بر کنار دریا است

حصار بجای ثانی و ثالث دیوار استوار است بر آورده اند ◊ و پشت شیبه دریکه مانند در باد در بن دیوار گشاده اند ◊ و از رخنهای شهر

دیوار و رخنهای توپ تنگی اژدر مانند در دهن سوراخ نهاده اند که هر کدام بادام شهابی بادوختی آتشبار ◊ و در آن دهنه سوراخ افتاده

و هر شراری از آتش انفاس جهان سوزش بشکل سنگ توپی بحجم الکنی مهیا ایستاده ◊ و در روز نبرد انگشتهای فلاخان از روی دریا

هر کدام قرعان سنگی آتش افشان است ◊ و از صرصر سیر سنگ توپش چون لمعه برق درخشان ◊ و بر مقابل این قلعه بر آن طرف دریا

در جانب اناطولی هم بر نسبت حصاری فلک اشتباه و دیوارهای باروی آن بر جانب دریا بهمان قانون بنا و تاسیس و مهیا کرده اند

خانه در استواری دیوار این دو حصار از دو کنار تا آن کناره بنوعی است که از غایت رفعت متانت و سنت ارکان تعارف

حوادث روزگار را دست تصرف بدامن آن عمارت متین ممتنع است ◊ و تقلبات ادوار سپهر دوار را قوت اخلال و افراد

بهر امن آن هیکل حصین ممتنع است ◊ و در درون آن حصار بقعه ها موقوف و قصبه در غایت نزهت از اخلال مصون است

و بلده تمامی معموره و حصارها ◊ حصین و کهف المقدس عرّ بعید ◊ و مع ذلک از بهر رخنه از ابواب حیات انسانی آن مرده جهان

که منوع بجانب البیت و رخنهای رخاده بر جهات رهبانیت تنها چاه و نشکان بران ساحل افتاده ◊ و از خونخواری بر کنار

دریا دهان گشاده ◊ بنوعی که اگر کشتیهای اعدا روزی بهزار ریز ار روز آن معبر بگذرد از آیه بنص صاعقه بار در دم همگی را فرو برد اما

مودای **فاتیة الموت** را پیشتر از دهان نهنگ در نهنگ کشتی میان امواج دریا بافطار آورده ◊ بو العجب نهنگان پر جوصله

که در آن دم که از دهن گشاده خود آتش فشانند ◊ بیک حمله جمله کشتی و ماهیان را بکام ماهیان دریا رسانند ◊ و طرفه تر آنکه از هیبت

نهیب آن تشاخان هم کشتی و کشتی بان و ملاحان جانب ابد از بیم سرو جان بحور عنایان رمیده ◊ از نهیب دهر تا ابد فزونتر

دهان شوند ◊ اما در دهان خوف هراس هر گز سر از آب بیرون ننمایند ◊ که **مصرع** باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

چون در شهور **سنه ست و خمسین و ثمان مایه** کار انشاء قلعه و حصار بتان مضبوطی بر کمال ارای متین سلطانی انحصار داشت

و رایت سلطنت شدی ابد از اتمام چنین بنای استوار از سطح ثری براوج ثریا بر افراشت ◊ جهان نجوم صوب ادره معطوف

نموده گوتوالان و محافظان بسندیده در آن قلاع بکماشت ◊ و کار تسخیر قسطنطنیه را که حصول این امر بوده بسال دیگر انداخت ◊ **لمولفه**

این قلعه که اختراع شاه است ◊ بر قوت حصن و کوه آیت ◊ گردون بسی جهان دو دیده ◊ گرد دیده و سپس چنان ندیده

چون حلق عدو بود بکاکش ◊ بو غارگسی حدت باشی ◊ بگشاده در این قلل سپکند ◊ از خانه مرگ بر عدو در

بر دشمن شرع شاه بانی ◊ سد ساخته آب زندگانی ◊ از موج سپهر تا بسیده ◊ بر قلعه این ترا رسیده

بگشاده بروی شرع دین رت ◊ این قلعه کلید بر و بحر است ◊ زین قلعه را سپهر درگاه ◊ قسطنطنیه است کشور شاه

هر قلعه بود برای تختی ◊ وین قلعه فتح شکیب بختی ◊ بگشاده در من همیشه رخنه‌اش ◊ بگشودن ملک گشته وعده‌اش

یارب چه بنای سعد بوده ◊ کز روی همه قلعها گشوده ◊ تو قلعه نگو که صد جهانت ◊ در دین شده چنین مساعد

تا شهر جهان و شاه بنگر ◊ گر تنگ شده عرصه اعدا ◊ تا قلعه نه حصار گردون ◊ گشته به جهان و ماهوش

عمر ان همیشه باد خالد ◊ بر روح شهنشه نیا حمد ◊ **سلطان جهانبان محمد** ◊ **از نام نکو همیشه سر مد**

در ملک و در آتش فنا باد ◊ **سلطان زمان و بلاد اولا** | داستان دوم **از فتوحات میسره میشود**

سلطانی از کتیبه جامع حشمت در بیان توجه خلفانه و عزیمت پادشاهانه سلطان دین محمدی بانجاز حصار و احکام
انوار اسپتو ارقی سلطنت و ارتقیه ابنا بر مواعید مصطفوی و بشارات نبوی تسخیر آن شهر مشهور و تنویر آن کشور بنور تکویر شده
شرایع دینیه و حصن سینه و گفتار در شرح کیفیت و کیت ایام فاخره و اوقات مشاهده در آن روزگار ...
اقوام فیلو کفار و چگونگی توفیق بر فتح و غنیمت حصار و استیصال مشرکان آن دیار در خاتمت کار
لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون لمؤلفه ای ملک دل از تیغ تو پر نور شده وی کشور دشمن از تو معمور شده
ایمان ز رخت چو روز دین کرده ظهور وز زلف تو روی کفر مستور شده بعد الحمد و الثنا که رخسار عالم افروز این دولت روز افزون
دین محمدی را پرتو جهانتابی است که در دم اول از پیاش صبح ازل هویداست و در شکوفه دل دانا بمنزله نور دین جان هویداست
و صولت قهرمان و جلالت موبد این ملت موید اسلوب سلطنتی است که از صدای صیقل انا نبی السیف صدای زنگ
دلهای تیره تنگ را جلا بخش و فروغ افزاست و صفای جوهر تیغ جانگیر ایشان همیشه صحیفه گیتی را ظلمت زداست لاجرم
هر ساده ... مقبل و مرحبا را روشن دلی که مرات ضمیر بهر تنویرش چون صحیفه سیف مسلول آسمری در ایام ظهور این دولت
پیغمبری از نیام پر ظلام کیش کافری تیر آلوده بصیقل خورشید شرع محمدی جلا گیرد و تابش آفتاب توحید و ایمان بر مشارق صادق
روشنی و صفا پذیرد عاقبت از پرتو انوار دین هدی در عالم صورت و معنی کشور گشائی روی زمین مشهور گردد و جهان
افروزی در عرصه ملک و دین مذکور شود که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور بیت
صبح که پروانگی آموخت است خوشتر از این شمع نیفروخت است وهر تیره روزگاری که چون نخست ... شفق شام از خورشید
هدایت دین اسلام منور نمی روی گردان گردد و در شهرستان کفر و ضلالت ... ظلمت و طول در شبستان ومن لم یجعل
الله له نورا فما له من نور سرگشته و حیران ماند عاقبت در نشاء حیات بی ثبات دنیا دل بی بکینه آتش اندر حصار سینه پر کینه
گرفتار زحمت حسرات گردانده مدت حیات طول ... کمرات اجل موجب ... چون هوام و حشرات چراغ ... روح حیوانی ... افسرده
کمیات در خاک تیره درکات ... ماند که والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات نظم
سوخته شد خرمن عمر از غمش چشم خورشید فرو دار دمش نیست چنان شد که تو گویی نبود آن شب آن شمع نماندش وجود

والی

والحق ظهور آیین فرخنده اثر این دین مطهر و طلوع شوارق هدایت ملت نوع بشر از مشرق شرع انور فی المثل
نعل صبحی از روزگار بشارت داده که بر افق اقالیم سپهر روی سلطانی در اوان جوانی بخت و کامرانی آید و در
روشنی آن صبح سعادت فرصت کامرانی و غنیمت نیل مقاصد و امانی ... سعادت شریعت گستری و داعیه
ادراک دولت و دین پروری ... خورشید الهام ربانی است که بر کنگره خوانهای رحمانی در صحیفه ... از منظور الطاف
سبحانی در ... شکفتگی گلشن بختیاری و جوانی درخشانی پذیرد و در زمان ... کوکب طالع از تاییدات آسمانی ... گرد
اکنون این شهرستان دل ... از دکار پستان ... و لشکرگاه خواقین ... چو غنچه بهار ... است ...
مرحله ... که بعنوان صحیفه کل ریاحین آن بشارت نامه ظهور انوار اسلام از پرتو خورشید عنایات ایزدی مرسوم گشته
و در ظهور آثار فتح ... آن ... بشگفتگی ... کل تهذیب مرقوم دارند نظم
صبح ظفر از مشرق امید بر آمد ... ظلمت شب ... هر جا که نسیم دم لطفش گذری کرد از شاخ شجر زهره بجای ثمر آمد
و همیشه نگارندگان کلک تصویر بالکار قلم تقدیر از سیاهی دوات دیده های لاله طرازی ارقام لا اله الا الله بر صحایف گلشن ...
نوشته اند و از نقل ... نمایان محمد رسول الله را بر بیاض عارض شکوفه و سمن بموجب احسن نگاشته اند و
و لحن ... در گلستان جهان بلکه در بوستان جهان همواره نوای هدایت اقتضا و مرغان سحرگاه در کاه ... و گلبانگ
دلنواز ومن احسن قولا ممن دعا الی الله شده و صدای ... اقتضای بلبلان باغ رضوان باعث بر تنبیه و آگاهی نرگس ...
آلوده غافلان از نوای خوش اداء اجیبوا داعی الله گشته از نغمه این روزگار فیروز ... است و از فرخندگی آن
اوقات سعادت ... که در بزم گلستان قلوب و خواطر اهل ایمان از لب پیام غنچه خندان هر دم ... نوید
دلپذیر نصر من الله و فتح قریب ... بیان حال عندلیب کرده اند و در گلزار معارک جهاد و در سرو ...
رایات دین پروری و اجتهاد ... بیاد و ... در زبان ... اقبال ... پس گشای صبا و شمال آوازه ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح بر شکوفه ... میان ... مسلمانی آورده اند و ... دلهای ... توحید و سینه های تنگ ... ان
بلابل ... در عین مناجات و تهجد ... شکوفه ... ارباب ... حال ساخته اند و مانند لاله ... در هر صباح ... آیات سپاه ... ارواح

ربعات
مؤیدیان تو فیروزانی

موحدان را بانشراح بال برافراخته اند مولف چمن که پژمرده از گلها پر و بال تندرو آسا برکی سبز و برکی آل
غلاکفتم که سلطان ربیع بدر و آمد برایات بدیع چنانچه تمثالی در عالم صورت ازین حال خجسته مآل و نموداری
ازین حیثیت درمعنی در نیل آمال در اوایل موسم ربیع سلطنت و خلافت از ایام جوانبختی و بدایت جهانگشایی آن سلطان دین پرور
بنیاد ترقی و امتداد نهاد و در هنگام افتتاح نشو و نمای دوحه علم عالم آرا دین در گلشن ابهت و جلال آن مربی نهال رایات
احمدی آوازه فتوحات در اطراف عالم افتاد و اگرچه پیش از آن غنچه شکفته دولت آن سلطان نوجوان بنسمات مشکین
ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات درچنین سنکی دهن کشاده بود و با وجود [illegible] ایام صبا در عنوان جوانی نجیب سعادت اقتضا
مشکم نکشته بانفحت وآتیناه الحکم صبیا متکلم و گویا می نمود اما درین ولا آن سلطان صاحب تایید چون ورد افروز
که در چاشتگاه سلطانی بکمال نضارت و فرخندگی رسیده باشد بر تخت شاخسار سروری بنیاد جهان آرایی و جلوس کبری نموده بود
و از هبک کل لب بدهانی و هجوم نکهت نسیم صبا بر اوراق نامه فتح شاه لبیان بیانی [illegible] حمد فرموده تا بلبلان داود دستان و الحان
سپاس آن پرورده کار را نغمه سرا و نغمه پیوند در سیاق فصاحت تقمص الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المومنین بادا
رسانده و از میمنت اسم همایون محمدی و برکت همنامی مظهر احمدی نفوس قدسیه روحانی و تاییدات جنود ربانی را الله و معاضد
خود و در تقویت مسلمانی کرده اند مولفه کرده خرم چو چهره گلزار دین شرع محمد مختار لاجرم از هبوب نسیم انعکاس جمالی
در گلزار بهجت و شادمانی همیشه بهار اینکو شمرده روضه سینه آن سلطان دین محمدی و از گلبن خندان خلافت و سعادت
سر بر آیت بهجت الم نشرح لک صدرک دم بدم می دمیده و خطبا بلبل الحان هم در مجامع کشور اهل ایمان القاب و دعا
آن چمن آرای بهارستان شاهی جهان را از اشجار و اعواد منابر اسلام بر مفارق سلاطین با اهتمام [illegible] ورفعنا لک
ذکرک بصوت عالی برمی کشیدند و بتوفیق ایزدی لوای همت بلند [illegible] سرو آسا در بستان شرع انور [illegible] ازی
حدایق ایمان برافراشته بودند و دیده منیر [illegible] چو نرکس رعنا در گلشن رنگین ملک و دین [illegible] طالب [illegible] کاشته
ثابت قره العیون ساکنان ربع مسکون [illegible] بشارت بساتین توحید و عرفان هر گونه فروغ و دیده ادراک افروزان کرده و انوار
بوستان ایمان هم از آسیب شوکت سرکشان مصون و مامون مانده و ریاض جنت مثال معارک [illegible] که از غراس [illegible] و ریاح [illegible]

پدران رضوان مکانش و اجداد طوبی استنادش و در زمان دولت سلطان جوانبخت گویا یوم نوبهار رسیده بود
و در روزگار سلطنت ثمره آن نهال طوبی مثال بار آمده [illegible] از مطالب و اختلاط خار و خاشاک شرک پاک گرده و خلاص تمام از
مقارنه و آسیب کنجره فتنه اهل شرک یافته بیت وکان ان فصل الربیع مبشرا فکان زمان الفتح اقبل قادما
و بر دیده حقیقت بین اولو الالباب [illegible] حق و یقین بود ظاهر می نمود که در شهر قسطنطنیه که چون مرکز ارض میان دایره بلاد افتاده
عروق و اغصان [illegible] اصنام و اوثان بجنایت متمادی گشته و اکنون [illegible] با دست [illegible] قهرمان جبابره آن از بیخ
و بنیاد کنده ذات است و رسوم خشوم و چوب صلیب اندرون و دیوار آن کشور [illegible] کرده است تا [illegible]
آن ریاحین و بساتین بلاد مسلمین هم اتصال پذیرد و در فضای جنه آن شهر بهشت آیین بجای تماثیل اصنام و اوثان و [illegible] که معبود آن کفار
و دیوان لعین و [illegible] الشیاطین [illegible] اغصان روضه رضوان و اغصان دوحه ایمان سر بر آسمان کشیده و [illegible]
بود که سلطان [illegible] این [illegible] را در بستان ضمیر [illegible] خاطر [illegible] خود نشانده بود و چنانچه احکام [illegible] اتمام بنای قلعه [illegible]
از آن [illegible] و همت [illegible] مرغ دل ارباب جهاد در آن منزل رفیع کاشانه آشیانه نظم
[illegible] بنیاد [illegible] در میان خصم و بستر تیغ او خصم را تقسیم کند بچه خصم را یتیم کند
القصه در تاریخ سبع و خمسین و ثمانمایه که سلطان [illegible] که رو از زمستان خانه برج [illegible] از بهاریات
[illegible] و [illegible] و آزار [illegible] ناز و کرشمه [illegible] امید و [illegible] و [illegible] سالم
هوای [illegible] را با اطراف ممالک [illegible] لشکر بر این سبزه و ریاحین [illegible] دوانید و بدایع افواج عساکر پیاده و سوار
از کشور [illegible] و از گروه [illegible] انوار [illegible] ایام بهار [illegible] رسانید و [illegible] که [illegible] لشکریان [illegible]
پوش [illegible] بودند و از [illegible] آن دولت [illegible] برف و [illegible] در این اوقات [illegible] دشمن مغلوب در شهر بند [illegible]
[illegible] را افکار و اندیشهای [illegible] و [illegible] انده شده بود و [illegible] جان چون برف بهاران
در گداز [illegible] در زیر باران بهار [illegible] افتاده بیت [illegible] است آب در نظر
کی [illegible] است باد در زندان و از غایت انطباق عالم [illegible] و از کمال مساعدت زمان در تایید آن سلطان

دین حق با سپهاق اولا در عرصه نکاه وتبین سرو آزاد علم بسر نهدی رایت اذا ریه الغایت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا بیت
هزیمت سپاه مشرکان در جمع جوانان صیانه چشمه بوستان برافراخته بود و گل آتشی لمعات جهان افروز بر سر شاخسار
باغ شکل صلیب و چلیپای کافری را جهت تقیب دین آتش برافروخته و کیش ملل کج آتش پرستان زمستان را از روی
زمین برانداخته بیت مولفه گل باغ آمد علم نوکرده فتح نازه در خطابت بلبلان کرده هنوز آواز طرفه تر آنکه زبان حال سبزه
بر لب جوی آب از عکس سایه سرو در متن توحید بود ای الجنة تحت ظلال السیوف ... هیانی عیان داغ
و از حرکت سایه‌های برگ بید در آب زلال ارکلستان عقاید اهل ایمان نمایان است که نشان تبع انسانی در جوهر آب
روان بر نیت جهاد مشرکان انداخته و ارشیق الف امر توحید تعلیق سرو فرامان در منشور ... لاله نعمان بنفش خوش الحان
هم از میان جان زبان ملان و موحدان کلمه وحدانیت بر تحیه اقرار کرده بیت اهل از شاخ سرو بلبان نک بهلوی
می خواند درس دین مقامات معنوی و با ستد ار فطرت سلیم کل مولود یولد علی فطرة الاسلام غنچه نورسیده هم از میان انجمن
برگ سر انگشت شهادت باقرار وحدانیت حق برآورده و از آن جهت اصبع سبابه را در حالت اقرار بیشتر بر شاخسار
استوار کرده بیت غنچه کمر بسته که ما بنده‌ایم گل همه تن دل که بتو زنده‌ایم و بهوا خواهی اهل توحید ورا
داد و عساکر مجاهدان از میمین وزمان صفوف انصار و صنوف اعوان پدید آمده اند و بکی در انعقاد اسباب فتح و ظفر
مترصد روز مبارزت پر خاش جدال فتوح در عرصه میدان قتال الخضة شاخ گل حمرا سپهر ... از قطرهای شبنم
بیجهای مروارید محکم کرده و بر سر دوش شاخ گلبن تمائل ... و شکوفه بسیار بر جنگ ساحتار طبل باز بجه اش
گوی زبس بسته آهنگ علم افرازی فتح و فیروزی کرده است و لشکر انبوه لاله زار در کسوت سپاه عساکر سرخ کلاه
از جمله عساکر پادشاه اسلام پناه نمد سرخی بر سر بر افراخته این لباس علامت سرافرازی خود را میان اهل عالم علم ساخته
اند و صفوف و کتائب گلهای اشکفته ... القوان بهم تکی غلامان سلاحدار سلطان با کلاه نمد سپید از سر قدم کرده در
راه دین جوبهای چرخی بر سر نیزه رودین افراشته اند و تکی مواره بسلیح بسلاح صلاح و پاکیزه دامنی و تقوی در شیوه
جهاد فی سبیل الله خود را مرتب و مهیا داشته اند بیت از گل این روضه باغ فسیح روی زمین نافه رنگ سرخ

آوازه مردانگی بر آورده و ...

وان

صفت ترتیب عساکر سلطان مجاهدان

وان سلطان مجاهدان دین فدا در عرصه نکاه لشکر مظفر و سپاه نصرت پیکر بر بسیاری میساعد از زمان عساکر ممالک روم
از ناپادولی در روم اهل مجمع ساخته و از دار السلطنه اورنه اعلام جهاد بنیت غزای قسطنطنیه بر سطح گردون برافراخت
و جهت تیمن بحدیث ان الله وملائکته یصلون علی میامن الصفوف صفهای مجاهدان در میمنه و میسره در بدایت عزیمت مرتب
داشت و آیین قوانین عثمانی بر کتائب و صفهای مبارزان سپید ارمن و سپه سالاران کماشته و قلب لشکر منصور
که منزل محل سلطان روح علیین مکان ذات بوجود مسعود خود چون دل اهل الله مستقر اطمینان حق و یقین و انزل الله سکینته
علی رسوله و علی المؤمنین بود و به طرف از میمن صفهای خود صفت فتح و نصرت منصوص و در استحکام و انتظام
کانهم بنیان مرصوص در غایت ترتیب و تزیین تعیین فرمود و از سپاه ینکی چری و سلاحداران که بعکی در میدان
مبارزت پیاده کان پیشتاه اند اما در روز مجاهده اطلوکر خوا هر یک چون فرزین پیشرو در زمره الذین یقاتلون فی سبیل الله و در کنف
و دوش هر کدام سپری شمس دایره کل پیشرا از و گلگون در شکر مجنه بودقوون این سپر کردون لیکن در مقابله کتائب اعدا آن طرفه
کنایه از دور و قایه و حمایه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون صورت تجییت آن گروه انبوه پیش پیش سمند کوه پیکر
آن سلطان پر هیبت و شکوه چو دریای متلاطم بود و در دامن کوه در احاطه مصاف استیه و موج آن سپاه کواکب عدد پیش آن
آفتاب خلافت نمودار بود از لموع شموع شهب کواکب سیار بر محیط حصار این گنبد دوار لمولفه
سپاهی چو امواج دریا صفوف بهر موج لشکر فزون از الوف چو کوهی شکوهی روان گشته شاه چو دریای سیال موج سپاه
جو بیای لشکر بر انگیخت گرد بکرد از همه آن جمه متواج کرد و هر یک از ان لشکر ظفر مآب در فن تیر اندازی و دعوای
دشمن پردازی با سهم الحوادث که از قسی فلکی مرمی است قصب السبق می بودند و در تیر روی تیر تخش تندی ضرب زنبرگ
دتخنگ مانند دعوات اولیا نافذ بسهم السعادة رمی نموده و از خدنگ بلا بر جان اعدا و چشم خصمان پیر از نمد بیشتر نشست کرده بجای خود
می نشستند و از جوانب قلب پر قوت و توان و در پای علم منصور سلطان دو جناح از سپاه کرخد بالبستای عدد دیر گونه امات
آراسته شده بود که بعدد واسعاد ایشان املاک اولی اجنحة مثنی و ثلاث برخواسته بودند کویا مجاهدان مسلح بر کشهای پر تیر و کمان
سلاح برق شمشیر همه املاک آسمانی بود که پر و بال اقبال بلند پرواز می کردند و با آنکه ... کاه جان اعدا انتقاب بعد رجمیه کاه و وبال خصمان

سرافرازی یافته بیت همای گستر پر بال خویش برافراخت رایات اقبال کیش چو عنقا بخوبی برون شد ز قاف
ذباب کواکب منتشر برق اما در جانب میمنه از میامن جنود مؤید بجا برین تهنیت فتح مبین سلطان دین دم بدم با نغمه تمام
مبین فسلام لک من اصحاب الیمین میرسید و از میسره مبشر بشاعت بشارت نام نصرت و تأیید ذو الجلال
اعمال مشکبار باد شمال لطف مقال فتلقاه عن الیمین و شمال بمسامع اهل اسلام می رسانید و سلطان دین بجهت بیکباره
دمانیدن زبانی آوازه وعد و وعید و ما تنبئهم نفوسهم الا فی الحجا در مقابل حصار اسطنبول بتقویم بروج و قلعها انداخت و لوای
فتوحات را از اطراف دایره حصار آنجا چون اشعه خورشید صباح برافراخت نظم شاه گیتی ستان لذت تیغ شمشیر
شنیدی سپهسالاران خود نیاز و چون آن شهر بند وسیع و فصیل رفیع آن حصار منیع بعضی در جانب خشکی و صحرا بوده و
فکم بخندق عمیق دریای محیط واقع شده بیکباره آن مسکن اهل غفلت بوده را محصور نبود تا محصوری از طوفان بلای متزلزل از سما نمود و
سفینه های [illegible] از عساکر نیز گشت فرمود و کرد دیگر کرد دیوار حصار و بر دایره آن بروج استوار جهت اعلام پیغام و اعدوا لهم ما
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة لهذه سولان پیام کزاز [illegible] و سهام جان که از دل کند از چنین ساخت و جهت
قرع السمع آن کفار مردودی شمار و افواج ماده [illegible] و پندار از دماغ برخوت و کبر [illegible] نحن [illegible] داود کوه پیکر شیده [illegible]
سرکوبی از مقامع حدید در مقابل قلعه کفار طرح انداخت یعنی چندین توپهای [illegible] و [illegible] در شکل [illegible] اسطوانی الشکل در غلظت
و استحکام چون اجرام قوی برتری آن سپهر [illegible] عالی بنیانی مرتب و آماده ساخت و هر یک از یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
[illegible] از آن پیکرهای [illegible] اسطوانی در هیکل اژدرهای دو سر بر طرف حصار و مقابل تیغ چند بر در [illegible] دهن گشاده
گذاشت و هر روز سنگهای [illegible] توپ و [illegible] که آفتاب که در دهان [illegible] دایره افق [illegible] در دو [illegible] دهن هر یک
از آن اجرامهای آتش افشان می نهادند و هر دم از آن تمثال بلاهای ناگهان که در [illegible] چون برق جهان سوز جهان [illegible]
بنیت فتح اسلام بطالع و بروج فلک ارتفاع کفار گشاده می دادند و هر یک از آن قربان توپ [illegible] برجهات سیاره
ذو ذنبی بود در بروج طالع دشمنان [illegible] آمده اما [illegible] تن و جان اعدای دین و خبر از زوال ملک [illegible] مشرکین و هر کدام
از آن [illegible] جهت پیغام [illegible] فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر [illegible] بود از آنجا پس [illegible] عسیر

بر تشویر [illegible] که سنگ بطوب می گرد تو گوئی آسمانی بر زمین بود الحاصل چون سلطان
[illegible] با چنین لشکر ظفر آیین در جلال آن بنیان حصار استوار شدند و بسعادت [illegible] در استوار اصناف [illegible]
[illegible] بجا بوده واجبات [illegible] و استوار نموده مدت دو ماه [illegible] آن حصار گذشت و حاکم و
[illegible] اسطنبول [illegible] از ممالک [illegible] چندین [illegible] از انصار و [illegible] محافظت
ملک و [illegible] ان [illegible] آورده و دل [illegible] قوی [illegible] کرده و بنابر آنکه این نوع [illegible]
اهل اسلام [illegible] آن [illegible] اصنام [illegible] و عبادات داشت و هر یکی از ملوک و سلاطین کفار [illegible]
[illegible] مخالفت آن حصار مردم [illegible] از قبل خود گماشت و [illegible] و مظاهرت [illegible]
و [illegible] تمام [illegible] اقوام و [illegible] مطلقا احتمال فتح حصار [illegible] خود راه نمی داد و [illegible] اهل [illegible] و [illegible]
خود کالعنب فمن کالحجارة او اشد قسوة [illegible] قلعه و حصار را [illegible] و [illegible] حکم [illegible] داد و [illegible]
اعتماد و اعتقاد همیشه در بای حصار [illegible] مبالات [illegible] و [illegible] و از خود را سر تا پای [illegible] چون [illegible]
[illegible] آهن زره و جوشن کرده بیرون حصار [illegible] و مبارزت اهل جهاد [illegible] و [illegible]
[illegible] ترکش [illegible] و [illegible] و غازیان حیدر آیین [illegible] میادین [illegible] که روزهای [illegible]
و [illegible] بجا و [illegible] از [illegible] خواستند و [illegible] شهادت را [illegible] ترغیب [illegible]
[illegible] از طلوع فلق صبح تا غروب شفق شام [illegible] تیغ [illegible] خورشید تا وقت [illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] مبارزت [illegible] بوده
[illegible] این کفار [illegible] الفوز العظیم [illegible] جنگ [illegible] نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا ابداع کرد [illegible]
[illegible] و حصار [illegible] در [illegible] آن [illegible] اشداء علی الکفار [illegible]
حدیث [illegible] قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار [illegible] و [illegible]
[illegible] اهل اسلام از جانب [illegible] حصار [illegible] آتش کارزار [illegible] گرم می داشتند و [illegible] آسمانی [illegible]

بلاهای ناگهانی را ابر در و بام آن معاندان پر غیظ و کین می انباشتند که غیر از ناره و غیره از دهن دروازه‌های قلعه کنار دیگری را از
درون شهر بند قتال بیرون آمدن نبود و کم کسی از حصار حصار را به بیرون [illegible] بدان برج و باره و بغیر [illegible] دیگری را
یارای دخول و خروج نمی‌نمود اما چون جانب شرقی و شمالی حصار بر ساحل خلیجی است که از محل برج [illegible] نهایان او پشته و تنگ
مستطیل در آمده که بر یک جانب غربی آن رباط دریا شهر و حصار اسلامبول افتاده و در جانب شمالی آن زمانه شهر غلاطه نهاده
و از حصار شهر غلاطه بحصار اسلامبول بعرض این خلیج دریا که فاصل است و مسافت یک میل شرعی عرض دهانه آن خلیج و اصل
و کنار حصار آن زنجیری عظیم بروی دریا از آن [illegible] کشتیها بسته بوده اند و مابین این دو حصار را بدین سلسله پر استحکام بهم پیوسته و هیچ
کشتی [illegible] سد سدید و از این زنجیر [illegible] در میان این خلیج بی جهت کنار قتال بوده و هر کشتی را که مصلحت بود بدخول او بود
و نگهبانان زنجیر بر آن بسته در وسط زنجیر دری تعبیه کرده که آن قدر [illegible] کنند که آن کشتی در می آمده و باز سد باب [illegible] و درین
خلیجی است [illegible] که تا مزار و مرقد مطهر حضرت ابی ایوب انصاری رضی الله عنه امتداد دارد و از زمانه [illegible]
قرارگاه [illegible] از کشتی و بیشتر هم دارد و لایزال کشتیهای حصار [illegible] و درین فضا خلیج لنگر انداخته می توانند توقف
نمود و قرار جواری و سفاین از غلبه هبوب ریاح در اطراف اسلامبول در دیگر جای نتوانند بود و چون در آن روزگار
[illegible] کشتیهای بغایت بزرگ که باصطلاح فرنگ [illegible] از اطراف ممالک کافری بمعونت [illegible]
اسلامبول می آمده اند و از آن [illegible] خلیج سلسل [illegible] تمام در میان خلیج ایستاده اند و توپ و تفنگ [illegible] کشتی
[illegible] داشته و دروازه‌های حصار اسلامبول را بدان استظهار [illegible] گشاده می کرده اند و لهذا [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] اهل شهر چندان را [illegible] می یافت و سلطان [illegible] در اندیشه بود که این صورت کشتیهای [illegible]
[illegible] چون [illegible] می داشت و [illegible]
[illegible] از شرق [illegible]
آثار [illegible] می نمود و [illegible]
و از [illegible] الهام ربانی و [illegible]

حصار شهر غلاطه که غلطه است بر ساحل دریا و از آن محل تا سر خلیج مقابله حصار اسلامبول مسافتی ده هزار قدم [illegible]
پشته‌های ناهموار و هر گونه کوه و تلهای [illegible] و در عرض آن [illegible] در آن فضا [illegible]
توان نمود و طی آن مسافت باقدام سعی مردم پیاده هم در غایت مشقت بود شعر [illegible]
[illegible] لیکن چون توفیق آن قادر [illegible] که [illegible] و هو الذی سخر لکم الفلک [illegible]
[illegible] افرازی [illegible] زمین و آسمان ارزانی داشته و از کمال لطف [illegible]
[illegible] قوت [illegible] دارای کشور [illegible] و سخر لکم ما فی الارض جمیعا [illegible]
[illegible] گذشته است بیت [illegible]
[illegible] کشتیهای اهل اسلام از آن برج [illegible]
[illegible]

فضای بر و بحر از ضرب سنگ و توپ و تفنگ و تواتر توارع و مضاربات جنگ دیواران چنان حصار متین چون بنای ثابت
و دین کفار لعین رخنه پذیر شد و مانند سینه اندوهگین دل مقبوض مکین پر کین آن جمع متوقف خاطر شرف بر تحیر و تکسیر
و بصدمات متعاقب روز مدافعه و معارضه بر وفق القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة اعتماد و میانه و اتصال
متانت و حصانت از دماغ جان سکان و کلهٔ قلعهٔ حصار و بنیان ابدان ایشان بدر رفت و مبتلا با ما جعه اذا وقعت
الواقعة امید رستگاری جان و تن و کمان استواری در بنیاد بدن ایشان دم بدم متلاشی و رخنه ها کشاده و قلعه های
طوبت رخاده آیت عذاب وبیل وجعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیهم حجارة من سجیل هر روزه چند بار برج التسع بروج بلند
آن حصار کنار می شد و خیال سر افرازی از کلهٔ قلعه ایشان هم بکلی بیرون می رفت نظم
اَوقدتَ من دون الخلیج لاهلها ... نارا لها خلف الخلیج شرار ... حتی الموتی من نتع قسطلها ... علی حیطان قسطنطینیة نقعها
الاکمه بحرست فقد اخمد لها ... من خوف قارعة الحجار حجار ... هر بار که از حصار در طوبهای کوه مانند بر برج آن قلعه بها
جند خون بود ولولهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها در درون گنبد گردون افتادی کان باطل وظنوا انهم مانعتهم حصونهم
از شهر بند دماغ ایشان قدم اقامت بیرون در وادی خواهی نهادی و هر نوبت که صدای قیامت اقتضای منجنیق تخریب قرع
پرده گوش هوش آن گوره دلان نمودی و از صولت طبل و کوس و از انفعالات درای و ناقوس آوازه هلاک که از هر سمع جرا
و قهر ای شنودی مشرکان مکلین بمودای جنین باحنین یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین
الیمه انگشت هراس و بیم بر آذان اذعان خود نهادندی و از نهیب آوازه کوس رحیل از منازل عقل و هوش خود جدا افتادندی
از آن آواز رفتی عقل از هوش ... بردی قوت سمع از سر و گوش ... و از غرایب اتفاقات و نوادر حادثات آن اوقات اکه
در ان ولا کشتیهای اهل اسلام بدولت موید و هادی بتهذ آن سلطان دین از اطراف خشکی بر روی زمین آورد اند و موجب تورا
طوفان بلا بر اهل حصار شد و اکثر دیوار حصار از صدمات توپ در چند محل تا بخاک راه هموار گشت و ازین تاییدات متوالی
و مساعدات دولت عالی غرور و استغنای در ضمیر اهل اسلام مکنون شد و صورت پندار اذ اعجبتکم کثرتکم موجب عجب و کلی دل
چند از سپاه آن غازیان در ان فترت روز افزون گشت بیت شادکامی غفلت انگیز دل است ... درد دل از ذکر جانان حاصل

لاجرم حق سبحانه و تعالی میخواست که حقیقت انحصار مضمون بی اشتباه وما النصر الا من عند الله را بر دیده آن زمره گران
دیوار سور و حصار مکشوف گرداند و غبار غرور و منی را از پیش چشم اعتبار آن روشن دلان آگاه بتند بادی از عاصفات مراد
و تلاطم امواج بیکبار بر افشاند و بتبدیل اندوه از عروس گردهی چنان زنگ غفلت که از فرح و شادی متعاقب بآینه دل مومنان رسیده
بود از صفحه خاطر آینه سان ایشان بزداید و بسبب باد مخالف کشتی مطالب ایشان را بجانب مرادی و ساحل توکل رساند و ضمائر
زبان بذکر مومنان و مجاهدان را باعث بر گشاد ابواب نیازمندی و عرض حاجات و مناجات گرداند مثنوی
خلق را با تو چنین بدخو کند ... تا ترا ناچار رو آن سو کند ... ناگاه درین اثنا که از اطراف دیار کفار مدد با حاکم اسطنبول
می فرستادند و هر کدام از پادشاهان کفار از خوف ملک خود بکمک معاونت و امداد مردم آنجا افتادند دو کشتی بزرگ با سلطان
فرنگ لیکو که مشهور است و فی الواقع مشابهت قلعه بزرگی است از چوب مولف معطلا بر افرافته بر روی صحرای دریا و در ان میان از هر گونه
اسباب جنگ بعد ال از توپ و تفنگ مرتب و مهیا از چپق دو سفینه بزرگ مملو الا مال از آدمی اسلحه و سب قتال و در هر یک لشکری
عظیم حملی مبارزان کینه ای بی همتا بر جناح حوب و صبا ال اکثر آن دو کشتی مشاهده کبار کفار که بر طبق اعتقاد فاسد خود تعاند
دین و ملت آمده بودند و بقصد مبارزت با اهل صولت دین اقدام بر مشاجره و التحام استعداد تاب و اثر و اقوی می نمودند
بیکبار این دو مرکب کشتی و بزرگ که از سنی جزیره آوازه تیز دکی معبر رسیده اند و شرایع شروع در ادراک و حیال کشتی غرو بیرق
بر کشیده و میان اهل اسلام سلیمان نام که حاکم کشتیها بود هر چند اقدام بقابله و مدافعه نموده اما کشتیهای ... میان در جنب
کشتیهای فرنگیان که در ان ولای حالا و شاد و انجا جوارت را مبسوط ساخته بودند بمثابه مرغابیان حقیر بودند که در وصحای خود را
بر وضع بادبان در آب بر افراخته می نمودند یا انکه بمثابه چند زورق هلال بودند که در دریای ظلمتی بجهت ابر شاند افتاده باشند و یا که
دو ایر امواج کواکب صغار در جنب دایره عظمی منطقه از دریای بی کران که دوران نباد و طلوع نهاده باشد لاجرم چون نسبت عدد و عدت
آن کشتیهای کبار کفار نظر بسفاین صغار این سپاه نصرت شعار نسبت یکی به هزار بود و با وفا الف مراد و اسلامیان
کشتیهای فرنگان را استادند و ندکار و معاونت جابران در روی دریا با ایشان دشوار می نمود و مدافعه اهل اسلام با آن
لنگر کشتی نشین آن مشرکان لعین بیرون از وسع قدرت و اقتدار بود و علی الفور نظر اگر از روی دریا میان اسطنبول و غلاطه

متصل و متسلسل بود از پیش آن کشتیهای هم کیش خود برگشادند و مردم دلاور و غضنفر دید آن جمع چون تسکر [illegible] بیرون از اسلامبول

راه دادند و ازین حادثه میان اهل حصار ابتهاج و استبشار بنیاد بسط و انتشار یافت و دهانه لسان بر اهل اسلام دراز

زبان کنگرهای برج و باره و هم اهل [illegible] برفت بیت

چه جوها گر کشید بلبلان از وی ... بوی الکه گر زنجیر بار آمد

درین حال کسر خاطری تمام به عسکر اسلام دست داد و اعتماد تمامی که به تخریب و هدم دیوار و رخنهای ظاهر در بدن حصار کرده بودند با

صورت حادثه التیام بنیاد و ارتفاع نهاد اما چون حکیمی که مسبب الاسباب و رب الارباب است اسرار رخنهای حکمت و مصلحتش پوشیده

از دیده نظاره بین اولی الالباب به یمن حدوث واقعه و مصلحت اسلامی را اکنون [illegible] داشته و در رخنهای خانه غیب فواید عظیمی را

مستور و مدخر گذاشته فایده اول آنکه حق سبحانه و تعالی صورت عجز [illegible] و بی اختیاری خردمندان صاحب کیش

و درایت را بعد ارکان با بطلان ایشان [illegible] و توان خود پیش دیده اعتبار و عین اعتبار ایشان با ظهار رسانید در

مسالک قویم [illegible] و اعتقاد و بر صراط مستقیم به توکل و اعتماد بر الطاف رب العباد سلطان [illegible] جهاد را باعث الاقدام

گردانید تا جاذبه [illegible] معنوی و لطفهای خفی و عنایتهای معنوی مجاهدان راه دین [illegible] از آن [illegible] در سیاق

توبیخ و تهکم یا ایها [illegible] در آن تزلزل خاطر خود در مقام ملام و در معرض استغفار [illegible]

ندیده [illegible] فایده ثانیه آنکه [illegible] عقلا [illegible]

[illegible] در حوصله [illegible] مصلحت اندیشی [illegible] اما دیده بصیرت عقلا [illegible]

همیشه در حجاب استتار است بیت

[illegible] فی [illegible] [illegible]

و ازین جهت این صورت حادثه مذکوره اگر چه در بدایت حال بر طبع عاقلان [illegible] موجب [illegible] شد

[illegible] بر قاعده معهود [illegible] این حالات [illegible]

[illegible] کار بر فتح حصار [illegible] بیت

[illegible]

و شادمانی آنست که چون [illegible] اسلامبول [illegible] عظیم [illegible] بسته [illegible]

اختلال [illegible] تمام نهاد با وجود آنکه قبل ازین وقایع علامات [illegible] بر برج حصار در [illegible]

[illegible] اسلامبول [illegible] و قراری از کثرت اعوان و انصار

[illegible] آن [illegible] شهر و حصار رسید و هر که [illegible]

[illegible] و مردم اسلامبول در [illegible] ایشان [illegible] معتبری داشتند و پیش

[illegible] حکایات ایشان [illegible] بود [illegible] در هر قضیه پیش [illegible] در مرتبه امتناع می بود

[illegible] اسلامبول [illegible] بود و در [illegible]

[illegible] آن [illegible] و خوف [illegible] بود

[illegible] آن [illegible] مردم شجاع

[illegible] بود [illegible]

[illegible] و جماعتی [illegible]

[illegible] است که [illegible] و مال و [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] بر چشم [illegible]

[illegible] اقدام [illegible] از استماع این [illegible] اسلامبول

[illegible] کرده بودند [illegible]

[illegible] شد که [illegible]

[illegible] جان [illegible] ایم [illegible]

[illegible]

[illegible] ایم [illegible] شد که [illegible] دریا [illegible]

[illegible] نموده ایم و اقدام [illegible] این راه [illegible] ایم

آن ره که من آمدم کدام است ای دل تا باز روم که کار خام است ای دل چون لکور را از وجود آن جماعت ناچار ذکر بود و فی الواقع
تکلی ایشان در کار جنگ و پیکار زدم از مای و دلیر هر آینه وجود ایشان ازین معرکه بدان گونه دل تنگ پیکی نشانه سوی تیر بود
بلکه موجب ناامیدی صغیر و کبیر بالقوة جهت استرضاء آن جماعت که ایمان بودند و در آن عمل احتیاج و رای ایشان بخود منفی
و خرم می پنداشت و محافظت رخنه آن محل منازع فیه را بدست تدبیر ایشان گذاشت شعر اذا المرء لا یلقی جنا رایه بشجة
بیند حکیف قلیش یحارم چون خبر این اختلاف رای گذارد و قمر ارکمبانی بتوم فرنگ در آن هنگام چهارده هنگام منسیان
اخبار صدق و صواب و مهمان طرق و چپ تاب بسامع نواب سلطان کامیاب رسید سلطان و ارکان را این خبر انتاب
فتح مبین نمود و ازین آوازه امارات انجاح و انجام نصرت جهت عساکر مجاهدان می شنود جو در لشکر دشمن افکند غلاف
تو شمشیر کین را جان درغلاف هر آینه تمام سروران سپاه و اجناد وکلاه مبارزان میدان جهاد را سلطان بحضور خلیل جلیل خود
آورد و بزبان نصرت بیانی و دلداری و بعبارتی دلنوازی لطف و خداوندگاری همگی را به مردانگی و دلاوری تحریض و ترغیب
فرمود و مواعید سعادت و نیل مرادات جهت هر کدام بقدر مرتبه مرتب نمود و فیصل کلام سعادت انجامش آنکه با وجود
منافع صوری و معنوی که در ضمن تقویت شریعت غرا و باشد و فواید دینی و دنیوی که درین کار جهاد و غزا مدرج و مطوی
و مضمر و منوی است و از مقتضای کلام الهی و فحوای اخبار حضرت رسالت پناهی علیه صلوات الله و سلامه مستنبط
و مستفاد است و مع ذلک از چندین حدیث صحیح و اشارتهای صریح در کلام فصیح مصطفوی بخصوص فتح قسطنطنیه درین
ایام مشکور و موعود است و درین انتظار مجاهدان درین اوقات منتهز فرصت ظهور و انکشاف چنانچه مقصود و معهود است
کما قال النبی صلی الله علیه و سلم خروج الملاحم فتح قسطنطنیه و فی حدیث آخر الملحمة العظمی فتح قسطنطنیة و در حدیث
اجمالی ثم تستفتح لکم الروم فیفتحکم الله و همچنین ازین حدیث که ثم تغزون جزیرة العرب فیفتحها الله ثم فارس فیفتحها الله
ثم تغزون الروم فیفتحها الله الحدیث فیما پس عطف روم بر فتح جزیرة العرب که ما بین بحرین و بحر عمان است و
فتح فارس که ممالک عجم است فتح قسطنطنیه که دار الملک روم است باسلوب التیام معانی و قانون بیان چنان مفهوم بوده
جهت روم علم جلی این کشور معین است که دار الملک آن قسطنطنیه بوده و از سیاق کلام ملیح نبوی که بلاغت آن تالی

مراتب اعجاز است تخلف قسطنطنیه از حکم فتح خلاف قانون استعمالات حقیقت و مجاز است و موید وقوع این
فتح حدیث دیگر است که هلک کسری فلا یکون کسری بعده و قیصر لیهلکن ثم لا یکون قیصر بعده و لتقسمن کنوزهما فی
سبیل الله الی آخر الحدیث چه اگر بجای عادت متصور نیست که بی فتح قرن کشور که دار الملک مذکور است
مظروف دار الملک آن قیصری معلوم و مفتوح تواند شد و چون ازین حدیث بشارت انقراض دولت قیاصره معهود
مفهوم است هر آینه معلوم است که با انقراض صاحب ملک و فرا این قیصری و تصرف فرمان فرمایی که اگر در
درون دار الملک ایشان بوده قسطنطنیه البته بمقتضای عادة الله نصیب قاهرمان غازی از امت محمدی و سلطان ایشان
خواهد بود و هر چند علامات ادراک این سعادت عظمی از نواصی سلاطین آل عثمان ظاهر شده بود اما وقوع این فتح مبین
درین زمان ظهور دولت محمدی اظهر و اثبت و مشهود و واقعات ارباب کشف و عیان هم برین معنی شاهد است
که وقوع مشهود آن منتظر و مترقب است چه اگر منطوق این خبر بشارت اثر که از احادیث سید البشر علیه الصلوة و السلام الا
الاوفر منقول می گردد و از شواهد و امارات و الا دوم تحقق این مدلول می شود چون بمعان نظر حقیقت بین و دیده شهود
حق و یقین درین چند امر که نص است بر تحقیق این فتح مبین ملاحظه رود غالب در دل مومن موفق که روشن و موید بنور فراست
و نبوت کیاست باشد انطباق این حدیث مذکور فی الذیل با وقوع آن فتح بعد ازین بی ریب و اشتباه بی پایه و هر خاطر
فیض پذیر دانا آگاه از ملهمات غیبیه حکم بمطابقه این مقتضای کلام با آن واقعه حضرت اسلام در آن ایام می فرماید زیرا که لفظ
حدیث منطبق بر سیاق مضمون است که عن ابی هریرة رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل سمعتم
بمدینة جانب منها فی البر و جانب منها فی البحر قالوا نعم یا رسول الله قال لا تقوم الساعة حتی تغزوها سبعون الفا من بنی اسحق فاذا
جاؤها نزلوا فلم یقاتلوا بسلاح و لم یرموا بسهم قالوا لا اله الا الله و الله اکبر فیسقط احد جانبیها الذی فی البحر ثم یقول الثانیة
لا اله الا الله و الله اکبر فیسقط جانبها الآخر ثم یقول الثالثة لا اله الا الله و الله اکبر فیفرج لهم فیدخلوها الحدیث صدق رسول الله
شواهد تصدیق صدق این حدیث بر صورت واقعه بچندین وجه وجیه در غایت ظهورست اول آنکه مدینه که از اعاظم مدن باشد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بفتح آن اهتمام عظیم بوده باشد با وجود استوا بلاد و مدن مشهوره باین امارات شاید

مذکوره و با وجود الحاق سایر احادیث ماثوره منحصر در تسخیر قسطنطنیه است • و ثانیاً آنکه بوجهی که در مقدمهٔ کتاب مذکور
انتساب این خاندان جلالت انتساب مبین و مشروح شده سلاطین عثمانی از اعقاب عیص بن اسحق علیه السلام اند
و اتفاق از بعضی از راویان معقول علیه که در حین توجه سلطانی بغزای آن کافر فیق بوده اند چنان مسموع شد که مشهور چنان بوده که در آن
غزا معسکر سلطان مشتمل بر هفتاد هزار کس از هر صنف شده • و اغلب لشکر بعد از آن ملک سلطان ایشان متوجه قانون ایشان
معهود و عنوان بیان است • والا لشکری در یک مرتبه گذشت که چند کس از ایشان البته از بلاد متفرقه و از اصناف و اشخاص متنوعه
خواهند بود • یک شخص معین نسبت نتوان نمود • و دیگر آنکه تعریح شعار لشکر در حین مقابله و کر و فر کلمهٔ لا اله الا الله و الله اکبر شده
با وجود این لشکر لطوا شد وعده اوقات ایشان باین لفظ متوارث از جمیع علامات اشهر است • و ترتیب سقوط جوانب شهر و حصار
اولا از جانب بحر آنکه چون کشتیهای سلطان از جانب قلاطه بر خشکی جاری شد • و از آنجا بدرون خلیج که محکم داخل حصار و خندق گذار
داشت ساری گشت • سقوط یک جانب حصار از درجهٔ اعتبار آن حصن استوار در غایهٔ اظهار است • و مرتبهٔ ثانیه که سقوط
جانب بر است بشارهٔ ظاهر است • والیوم در جانب جنوبی غربی دروازه ادرنه که دیوار عظیمی الطوب فرود آورده اند
معین و معاین است • و مرتبهٔ ثالثه که در روز فتح میان سور لشکر مجاهدان دین آن اتفاق افتاده بترتیب حدیث سید المرسلین
هم معلوم ارباب یقین است • بیت • هذا هو الامر الذی تثبت به • البشری و جاء بذکره الآثار • و در تحقیق
مقدمات سابقه و بر وفق آن کلمات سابقه آن سلطان دین محمدی در آن اوقات که متوجه تسخیر آن حصار استوار بوده
ولطفه قول با خواص مقربان بلکه با عموم لشکریان در بواعث اقدام عساکر بر محاربه و مقابله ذکر میکرد موید است بی شبه نموده
و با این اسلوب صفات و نعوت مبارزان و ابطال القای نموده که اکنون که از اعیان اهل کشف و عیان • و اشراف نوع
انسان اشراف کرامات این حصار تسخیر اهل اسلام معلوم شده • و بسیاری از دیوار سور تحت ظاهر منهدم گشته • اکنون محل غیرت
دینی است • و هنگام اجتهاد و تمام تجسس و تکمیل این امر حقی که هر کس از غازیان مجاهد و مبارزان ساعی بقدر همت و شجاعت
اصلی خود در اتمام این فتح مبین اقدام نماید • و از این دیوار حصار شرف بخواب آید آورد • در برروی مجاهدان ابتهاج کرت
دولت و بازوی مردانگی گشاینده • و آنکه دهان کشاده آن رخنهای دیوار و زبان کنگرهای حصار بلسان الحال با این مجاهدان اسلام

صلای عام ادخلوها بسلام در داده • و از تسبیح حلقوم رعد آوازه بلند و نوید نیکوی سیلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
با اشرکوا بگوش خاص و عوام افتاده • بیت • از هیبت تو لرزه در طبایع و ارکان • صدای نعره تو در کوه چون نگنجد او را
و شوق و منتظر از جملهٔ سلاح در سپاه گر حاملی فتح آنکه یکیک پر دلانه بیکبار باتفاق شور و لولهٔ ملکوتیان و زلزله در دل و جان
پر اضطراب کفار انداختیم • و در درون و کنار این حصار و مأمن اشرار که بانواع تلمه و رخنه ویرانی و خرابی اعتبار و استوار
شده با خاک راه هموار نموده • اعلام دولت محمدی بر شرفات عز و سرافرازی برافرازیم • امید است که باین اقدام دلیرانه چهره
زیبای فتح و نصرت از وراء حجاب قوت بجلای محفل عالم عیان ظهور نماید • و از تقاضای گردش گردون بوقلمون و بیانی
و بیامن مساعدت بخت همایون غنیمتهای گوناگون از درون این حصار به بیرون آید • و امید واثق و نیت صادق بر آنست که
حضرت واهب العطایا این همه اموال و مغانم که درین مصر جامع گذاشته است • و از این مقوله فواید و غنایم که مترتب بعد از فتح بر حصار
این دیار است • همگی ابدست قدرت خود تملیک مطلق و غنیمت و حق مجاهدان و غازیان گردانند • و سلطان وعده فرمود که تا سه
شبانروز در درون شهر یغما باشد • و هر کس را هر چه بدست آید هر چه باشد و هر که باشد بی ممانعتی و مزاحمتی تملک شرعی نماید • و بعلت
خمس معهود کسی از کسی چیزی طلب ندارد • و بغیر از اصل رقبات آب و زمین • و سنگ و گل از آن کشور بهشت آیین • و آن حصن حصین
که شرعا متعلق بمصالح سلطان است • همهٔ اموال منقولات بغازیان و مبارزان موفور و مسلم باشد • و چون عقارات و اراضی و عمارات
قابل یغما و تاراج نیست • و کسی از لشکریان و مجاهدان را الکیت آن رقبات احتیاج به غنیمت سلطانی و وجه مصالح امور سلطانی بتغییر رقبات
ارض ساده و عمارات آماده باشد • و با وجود این مساعی هر کس از لشکریان که درین جنگ و کارزار • و در اقدام فتح و تسخیر
حصار آثار مردانگی و شجاعت غریبی خود را بظهور رساند • و در حالت اشتعال نایرهٔ حرب و قتال هنرنمایانی در عرصهٔ کارزار آشکارا
گردانند • از منصب امارت سپاه و سروری تا مرتبهٔ انعام و تشریفات خلعتهای فاخره در حق ایشان ارزانی و الحاق نمایند • و بصنوف ترتیب
و عنایات لایق او در امور و قایق فرمایند • و مقرر شد که همه لشکر در فلان صبح درخشان • در مفتح قمهٔ سطوت خورشید تابان
بجمع جنین بحضور آیند • لاجرم همگی غازیان بطیب خاطر باین طرح راغب و مایل شدند • و با این پیاپی توجه و الطاف سلطانی همگی متوجه و قایل گشتند که بیت
فلا زلت منصور اللوا و ظفر افراز • نزف الیک المادحون التهانیا

گفتار در بیان کیفیت توجه سلطان بروز تسخیر قسطنطنیه و فتوح

نصرت و فتح عسکر اسلام و ذکر چگونگی غزو و جهاد و برفع ایات کفار اشارت و به منابر و مسامع انام بیان و نصب اعلام شرع اعلام

نور شیدی همت که عالم فرو گرفت   خوش عالمی که روشنی از نور او گرفت   در حق و شمشیر چه بگویم جلالی کو   آنکس که او حبیب خدا را عدو گرفت

سحرگاه که بزرگوار ازان شب زنج دار از زمره روی چپاران نجوم بعزم تسخیر حصار نیلوی گردون روبین بوم سرادقات سلطانی
مهر جهانتاب را در سمت اوج اقبال برافراختند و بتلقین سلطان موحد مشرب خورشید غلغله لا اله الا الله وحده لا شریک له
در صوامع فلک و ملک از مجامع کشور بلند پایه فلک بمسامع اهل شبستان و کمال انداختند و کمند اندازان اشعه نورانی بعزم بهر امید
و باروی فتح و فیروزی الطناب برانداختند و امید بهجت و شادی را بر کنگرهای قلعه شداد ازلی پیچ بشدادند اختلاف
و تفنگ اندازان سپهر معلی بقصد رجوم و در حالت فرو برد لشکر روم بنادق روبین نجوم را بعزم قلعه جنگ بر حصن ظلام شام
مشئوم بنا و پرداختن کردند آن سلطان جهانبان دین پناهی و آن خسرو پیشرو معرکه دلاوری و مردی اعنی

شهنشاه و پناه دین احمد   ابوالفتح زمان سلطان محمد

بعد از اداء فریضه صبح در درگاه منصل بی نیاز دست دعا و سؤال
را چون پنجه آفتاب برگشاد و روی تضرع و انکسار و جبین نیاز مندی و انکسار را خورشیدوار بر زمین عبودیت گرد کاه
و سجده گاه درگاه آن مظلب بیل و خاک نهاد و در بارگاه حاجات و ابواب مناجات روحانیت مقدسه حضرت سلطان
انبیا علیه من الصلوات انماها و اولیها را وسیله تخشع و تضرع و بضاعت در خواه و شفاعت نموده ایادی اعتصام را بحبل متین
توکل متشبث و مستحکم ساخت و از نیه صافیه مردانگی خود حسام جهت ترفیع لوا احمد و ثنا کرده بزبان لسان شمشیر از آستین جان آخته
و منجنیق لوا آن نیمچه گشاده خود جهت استشفار بالحاح در دعا در خواه در صورت کلمه الله بر حقه آسمان برافراخت و مصدوقه
حدیث حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله را که من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله   مصدق فرزندگی جان و حق
فیروزی آن آمال خود ساخت و این گونه کلمات متضرعانه و مناجات مخلصانه آغاز نهاد که الاهی توانی قادر بر کمالی و آن
قدیم کریم عمیم الافضال که چون بدرقه حمایت تو رهنمائی بایان بوادی ظلمت نماید و هادی عون عنایت تو بمفتاح توفیق و
هدایت درهای بسته طالبان رضای ترا باز گشاید با وجود حصانت و استواری حصار بوقلمون و صیانت اهل ظلام
هفت رنگ گردون کم کز اقدام تیز گام بصیرت و سم چستور مطلای فکرت پیرامون معارج این حصن حصین نگشته

مناجات سلطانی

و از معارج بروج آن حصار روبین بالاتر نگذشته بیک کرشمه لطف عنایت تو بدین براق گردون سمای قوی اراده عروج
بر قله آن قلعه سپهر باروی نمودی بلکه از نما و رای آن طلاع علیین ارتقاع ابواب الجنه حاصل و نشیمن جان کی همچو عرج
پادشاه عالی جاه از راه تعقل و دل آگاه هم بذروه آن مقام اعلی صعود نموده بدست ظفر بانی و فتحخانی بر روی جهان
آرای مهدی گشودی و در فضای بی انتهای عالم قدس توسن تیز گام و براق سبک لگام اوراجولان فرمودی و گاهی
دیگر که لشکر قهرمان انتقامت داعیه بر آوردن دمار از دیار اهل ادبار نمود در رخنه گرد قلعه گردون سمای کاوه گردن نمرود
و قلعه دماغ اسپنگبار و نخوت آن مردود در قوت قابلیت پشه ضعیف در بعضی از پر و بال سرخ تحیف توانائی تسخیر آنها چنین
بلند پایه نهادی و در حین تعلق ارادت بی نهایت و توجه مشیت بی غایت در حال استقبال نهان عالی ارکان
قوم عاد و در مسکن رفع جبابره و لشکری امدادی از تند باد و ریح العقیم و صاعقات نسیم فرخ جحیم تمامی بیکدم ساو فنا برد اوی
اکنون خداوندا پروردگارا ما بندگان اگرچه در عبودیت مقصر و گناه کاریم اما بمقتضای وعده کرم تو هم بیقت بی دریغ تو
امیدواریم چرا که از روی خلوص نیت و اعتقاد درین اقدام بامر غزا و جهاد متوجه تحصیل رضای تو ایم که تو خود فرموده که
و فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه و کلا وعد الله الحسنی و درین الزام فتح ممالک مقتدی التمام بر جمال کمال تو منتی هرات
اقتضای تو ایم که تو خود وعده حق نموده که ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما خدایا تو دانای
ضمایر و خفیات و عالم بسرایر و خفایائی که مطلب اصلی ما درین جهد جهاد اشاعه و اعلان دین محمدی است و مقصد کلی اطاعه و فرمان برداری
رسول خدا تو امروز که از سر جد و اجتهاد در ایه تسخیر این فتح اعظم کمار و مرجع ادعم مشرکان اشرار کرده ایم و متاع روح و ریحان در
راه حق طفیل کرده اول بضاعت جان را بجال خرج تمهید آن آورده ایم مشکور و مساول از لطف عمیمت و فضل جسیمت انجاز آن وعده
حق و حقیق است و وفا بمقتضای کلام صدق تو در قرآن مبین که و کان حقا علینا نصر المؤمنین لمولفه

خداوندا بده توفیقم امروز   ز صبح فتح خورشیدم برافروز
چو نور صبح دین کردست آغاز   لوای شرع بر دستم برافراز
بس کردی کرامت غذوش شرع   بیفزا کنتم در دست شرع
نباشد جز تو چون عون و نصیرم   بکار ملک و ملت دستگیرم
بعزم خدمتت بنهاده ام پای   بسوی لطف خویشم راه بنمای
نهادم پا درین راه از دلیری   بدست فضل خود دستم بگیری

در الطاف خود کشا بر رویم | که غیر از لطف تو چیزی نجویم | بنام اکرم شد بنامش | هزاران قیصر و خاقان غلامش
بحق انکه کردی حسن گردون | ز معراج منوّر او همایون | شرار افتر از نعل براقش | نجوم سعد شد نعل نطاقش
بحق آل و اصحاب عظامش | بحق امت عالی مقامش | چه دارم غیرت تایید اسلام | بتوفیقت بده از مقصدم کام
درین غیرت که دارم یارم کن | غم دین می خورم غمخوارم کن | ز شمع رایت دین محمد | چراغ من فروز از تخت قیصر
چو عزم فتح قسطنطین شدم رای | ز لطف خود در آن قلعه گشا | ز نور فتح چشم کن منور | درین تاریک دل اکنون مکدر
فروغ چشم امیدم چه سرای | ز نور شرع آن کشور برآرای | توئی فتاح ابواب مطالب | دران کشور بکن یا رب تو غالب
بود کین تخت قسطنطین قیصر | شود بر دست من زین دین مسخر | برافرازم ز نور آثار اشراک | برافرازم لوا دین بر افلاک
ایا صوفیه را مسجد بسازم | بران دیر کهن رایت فرازم | برم اعلام دین چرخ دوّار | کنم اصنام و اوثان اکنون خوار
ز فضل تو جهاد آمد چو بخشم | کلید فتح آن کشور تو بخشم | کرفتم من جدید و حشم بسیک | برافروزم کنون آتش درین جنگ
مجاهد پیشگان را دل قوی دار | بده توفیقشان در قهر کفار | ز دست انجم قهم پیش برونها | ز تایید جنود لم تروها
بمن تایید دین مصطفی کن | مناجاتم درین مقصد روا کن

بعد از فراغ سلطان مجاهدان از دعا و مناجات تقوّا و چندین هزار آمین از مجاهدان دین جهت انجاح حاجات چون بر وفق امر جهاد یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون حیث سلطان جهت تقدیم وسایل در تحقیق مطالب وسایل توسل بهمم رجال الغیب نمود و در هر سفر از جهاد و غزا حقیقی سلطان در نشئه نجاد ذکر اولیاء الله بود و تایید مدد وجود وشن از وجود با جود ارباب کشف وشهود در تحصیل مطلوب معهود می دانست و بهدایت طریق مستقیم سلطان همیشه از توجهات ارباب قلوب موعود می بود و علی الدوام اقدام سلطان بهر سفری جهت عزیمت جهاد و سایر مصالح عباد بلکه توجه مواکب جلال و عساکر ظفر مآلش بهر جانب جهت دفع اهل فساد مبتنی بر رخصت علما و دین بود و مبتنی بر اشارات پیشروان و مشاهدات کاشفان پیش بین

دعای فقیران پرهیزکار | بنا زوی مردی به آید بکار | بیا زو توانا نباشد سپاه | برو همت ناتوانان بخواه
شه کاکه همت بدو پیش برد | اگر بر فریدون ز داراش برد | اتفاقا دران ولا از کمال توجه سلطان بجهت استمداد از عنایت

تو پس متوجه او سلطان فوری از تاییدات معنوی سلطان را روی نموده و جهت تیمن و تبرک نقل آن حکایت چون مناسب مقتضای مقام بود و این روایت بنقل بعضی افاضل ثقات و دوستی از علما و سادات فی واسطه اتا متوترشانی مصاحب و جلیس سلطان دین و خاص خدام ان خسرو اسلام و سلیمان المحقق الفاضل فصحا و ابلغ بلغا ممالک روم و اکمل امرا و شعرا ارباب معارف رسوم منظور الطاف والله یختص برحمته من یشاء ولی الدین زاده احمد پاشا افاض الله علیه سجال المغفرة کمن سمع و عش مروی و محکی شد حکایت آنکه در ایام توجه سلطان بغزای قسطنطینیه اتفاقا از اطراف ممالک بسیاری از اکابر دین جهت نوزیارد را که سعادت سلاطین تمنی مرافقت عساکر ظفر انجام بر وفق مودای یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما فرمودند و بالکلیه الطبع موافقت اختیار کرده بودند و از زمره اکابر اهل الله و از طایفه عالی شان اولئک الذین هداهم الله شیخ الاسلام ولایت شعار و مقتدای سالکان طریقت نبی فی افاره نواحی ارباب حق و یقین شیخ آق شمس الدین روح الله روحه و سایر مشایخ طریقت و عزیزان اهل معرفت بر افتضای خود الآهی و رجال الغیب همراه عساکر منصور بودند و سلطان را جهت استحکام حصار و صعوبت اسباب غلبه کفار و امتداد و محاصره و مدت یکماه روزگار رعایت متفرق الخاطر بوده و اکثر ارکان دولت از تطویل ایام محاصره بر ترک فتح تقریر می نمودند و اقامت دلایل بر رجحان رای مصالحه مجادله و مشاجره می نمودند بنوعی که در رجا و امید واری فتح استنبول از اهل علم یقین مولانا و شیخ المحدثین رحلة القراء و المفسرین مولا احمد کورانی رحمه الله که استاد سلطان بود و شیخ مشهور در حدیث و تفسیر در آن زمان و ارکان دولت ممن و زیر بنام از وهم در نظام مصالح آنجا روزگار نابع ارباب معنی و مربی اهل ولایت و تقوی زعم و پس اینها که با سلطان از درون دل موافق و یکزبان آمده بود و در اثر آب ابر حصار انجا جد بسیار می نمود فاما سلطان را از امتداد ایام حصار و از قلت مایحتاج و معاش لشکری بی انحصار اضطراب عظیم بود و بمقتضای سنت انبیا و اولیا استخاره و از سالکان راه خدا استشفاع فرمود و از آن جمله احمد پاشا را جهت مناسبت تام با اهل کمال دو نوبت موقف او از درجات اهل حال بخلوت و خدمت مشایخ دورو نیان مشار الیهم فرستاده و آنچه در باب فتح و تسخیر استنبول منوی خاطر سلطان بود بایشان پیغام داده که هر چه در اوان توجهات خود بعالم غیب ظاهر شده محو و مقام ما بر وجه استخاره و الهام معلوم کرده باشند بمجلس همایون اعلام فرمایند که بنا امر توقف بر سر حصار و ارتکاب

ولی

دران روزگار بران اخبار متواتر آمده و خاطر متردد را در اندیشه آن مقصود مضطرب نگذارند اول احمد
پاشا بخدمت حضرت ارشاد پناه رفته و بعد از تبلیغ سلام و تحیت سلطان بر حسب اشارت سلطانی پیغام گذارد که
از درویشان خبری از دیدی فتح و بیتی و اثری از شواهد و علامات تخصیص و تعیین بظهور رسانیده اما چون بخدمت آن حضرت
رفته و ابلاغ رسالت و تحقیق رسالت نموده در جواب فرموده که تعیین فتح این حصار و تشخیص بنده که از درویشان کدام
[illegible] از شهود وجدان و شواهد مبشرات بی گمان متوقع الوقوع است و در ظهور آن شبهه و گمانی نیست بعد از
استکشاف تحقیق شیخ احمد پاشا این کلمات شیخ را بمسامع همایون سلطان رسانیده و از غایت تعلق خاطر [illegible]
سلطان [illegible] بخدمت شیخ فرستاده که وقوع این فتح اسلامی از مواعید نبوی و احادیث مصطفوی معین و مصدق
آن مخبر صادق مستقبل است [illegible] مشکل درین است که آیا مظهر این تقویت اسلام و فائز آن سعادت [illegible] انجام این خلیفه صادق
الاعتقاد خواهد شد و [illegible] مساعدت این دولت درین نوبت ازین سفر جهادیست یا اگر این تمناهای [illegible] حاصل و طمع
نموده که ساعی باطل است درین جواب استخاره فرمایند و آنچه حق و صدق است بجانب اعلام نمایند احمد پاشا چون
بخدمت شیخ رفته اتفاقا ابواب منازل و حجرات شیخ و درویشان همه مسدود بوده بنابر آن [illegible] نموده
که توقف کرده معلوم نموده که شیخ و درویشان و سالکان باتفاق در بروی خاطر مستقر تفرقه کثرات خاطر بسته اند و [illegible]
الهام ربانی در استکشاف این معانی و مراصد فیضان اشارات غیبیه از عوالم روحانی اند و بر وفق کلام صاحب
کمال در سوق [illegible] عمل نموده اند که بیت زنگ بزدای بآب دیده ز دل تا شوی [illegible] علم انگه [illegible]
و در اثنای این حال احمد پاشا [illegible] از روزنه حجره شیخ دیده که شیخ با دو فرزند طفل خود سجده طویل [illegible]
[illegible] روی تضرع بر زمین تخشع می مالد و از روی الحاح و لجاج در دعا و مسالت [illegible] چون شیخ از نماز خود فارغ شده احمد
پاشا با قدم آداب بحضور شیخ تقرب نموده و باز پیغام سلطان بهمان عنوان باز رسانیده شیخ در جواب فرموده که بتوفیق
الله تعالی در درویشان ما از عالم غیب بشارت رسیده که روز چهارشنبه بیستم [illegible] جمادی الاول فتح حصار اسلامبول بدست
اعوان سلطان میسر خواهد شد و اول کسی که [illegible] بر درون حصار [illegible] آن اهل کفر و ایمان

[illegible] از درویشان این فتح خواهد بود ان شاء الله تعالی احمد پاشا چون باین کلام شیخ جمیع مقاصد سلطانی را بکمال
بر وجه صواب یافت علی الفور بخدمت سلطان بشارت آن اشارت رسانید اتفاقا همان روز که شیخ فرموده بود
سلطان مهم اهبه جنگ سلطانی و عزم غلبی تعیین کرده بود بعد از آن سلطان را از امداد و امداد معنوی خاطر مطمئن گردید
[illegible] قوی شده و از آثار طبع احمد پاشا ... بانتظام مناسب مقام بود جمیع اعیان و ارکان
دولت [illegible] و دلاوران و غازیان تمام سپاه اسلام پناه را با غزا و کارزار بکمال احتیاط و صولت فرموده
و حکم قضا جریان بتمام نواب و اعیان اصدار نموده که شب تا صباح آهنگ جنگ و کارزار نمایند و یراق و
سلاح مقابله و پیکار را با طلوع صبح از هم گشایند و از منزل خود بر صبح صادق هجوم [illegible] اعدا را بجهت
کوشند فاما در آن شب از بدایت انبساط ظلمت تا منتهای آن بامر قضا و قدر انکسار لشکر ظلام و سیاه و [illegible]
سحابی تار آسوده و اطلاع بیماران چشم روشنان فلک بر بستر اعیان و بالین ارکان تباه شده
و من طلب العلی سهر اللیالی و سلطان پیدار دل دران شب تیره مثل آفتاب منیر سر بگریبان افق فکر با اندیشه
[illegible] کیفیت زد و گیر فرو برده بود و انظار ستارگان ابطال رخسار انگار از میان طره شب رنگ ظلمتهای
پریشان روزگار تا بوقت فلق اصباح وقت اسحار مستیقظ و بیدار داشته اما از دیده لشکریان در جامه خواب خطاب
یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا حال خود را در نقاب احتجاب گذاشته گاهی دلاوران معقول علیه را درین شب افراد
[illegible] اسباب [illegible] حضوری داشته و گاهی تهیه [illegible] بجهت تسخیر بروج حصار در صعود و عروج [illegible]
فرود [illegible] برج بنا سلم السما در بلندی باندازه درجات ارتفاع فلک البروج و سپهر اعلی می کاشت و بعضی مهندسان نقب انداز
را که در تجویف زیر زمین نوک کلنگ فرهادی ایشان بر روی مساحت میان دریا و کوه تمام بود و از شرار های دم تیشه
ایشان در مجره تماشا بود از کواکب تماشا داشت طبقه از ضمیر درخشان و پیدا نمود همگی [illegible] از درون بعضی از قلعه های
آن دیوار استوار مستور فرموده و بعضی بر حسن تابان ... گره ... اتفاقا آن صاحب اقتدار ... گوهرسنجان
و رشته های روزن کند و رشته های پر گره و بند که چون [illegible] نزدیک ایشان [illegible] جهت حائل کردن و گردن مجوب

بر اسفاق و رغبات التیام و التقا بود جهت هر مبارزه مقرر فرموده و باندازه و اقتضای مصلحت هر محلی آلتی معد گردانیده
مقدور بر وفق قانون مشهور می نمود و کمان داران حکم انداز که خدنگ تیر تیز پر ایشان از قبضه کمان و سر انگشت مقوس
نور سند ایشان شد و تیر از خروج سهم قوس بیرون جهد بوده و نیزه گذاران که سنان جان ستان ایشان نشتر از نوک
رمح خطی سماک درع نقطه قطب فلک اعلی را از طرف فتور رسانیده بود و تبه هر محلی از صفوف و کتائب مصلحت و وضع
مناسب تعین فرموده با جملگی ارباب این پر ترتیب و باحسن حشمت و تمکین عزم بر اطراف قلعه و حصار و در
مقابل بروج آن دیوار استوار متعین داشت و از تیر و تفنگ نشانداران را به مراقبه و دیده بانی خلقه صدقه اعدا چون نور
چشم بینا و فروغ دل دانا معین گماشت تا در حال التحام عرصه کارزار و جنگ و در هنگام التیام مجال جنگ جلوت و تنگ
هر گاه که دشمنان عین عداوت را بگشایند دیده عدو را به تیر های دلدوز بعد دموی مژگان فتنه انگیز بهم دوزند و از سیان
زمین سوز لمعات شهب و نیازک بر سینه پر لهیب خصما بیکبار شعلها بر افروزند و سنگهای توپ یا در درون منجنیق و کلوخ قرعان
رعاده حصار آماده و ارند که بیان آن جمله کاو گردون گردان و در درون منجنیق شیر غران نهاده کرده و سنگهای
رعاده منجنیق کار افزون تر از کواکب ثواقب فلک نماید بر فضای حصار مهیا نهاده و در مقابله خصما جای مرتب ایستاده بنوعی
شده رعاده ها چون اژدرهای وحشت و من کشاده که کس زو می رست و آن شاهنشاه کشور زرم تمکین مبارزان و دیا بدان شجاعت
رسوم را ابشارت و مواجهه بخطاب مستطاب مخصوص بر ان عوام می نمود و تمکین را در خدمت حضور سریر حضرت مبادرت
می فرمود که این دم در میدان مردانگی موعد اظهار آثار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه رسید صور الیقین زمان
سر جنگ عرایش صبح رایش رکاب مجاهدان نصرت کشور گشایی و جهان افروزی کشیده لاوم سعادت و دین و دنیا
کمیست که غزو غزای مردانگی خود را چون صبح تیر شیر فلق تحت بیضا جهاد و عزم رسیده سازد و رخسار اقبال و فر دار
خود را چون جمیس پر فروغ خورشید تر انشان بنتیق خون دشمنان سرخ روی کرداند شعر فلم بزل العلیاء بالجد و جمع
دلکش تعب این جده و انفراد نیا زمین معتقد است که هنگام جسمی که هر یک از آن خطوط شعاعی دست بهم داده و طلبنا
زرین بخور بشتید را برنج کوه هیچ لخاد و بنوعی یاد داده و بکشور معتقد کین جامه زنگار رو انصاف قلب نمی بیند بیکی گرفته

آوازه جنگ سلطانی بکیوان رسانیدند و از معاونت رایات اعلام منسوب اسلام به گوش سپهر برین طنین فتح و نصرت
مبین را بگوش زهره و ماه شنوانیدند سلطان دین و خداوند کار مجاهدان به سپهر کشور گشایی در برابر وضع
سار ضوا الی مغفرة من ربکم وجنة الآیة میان مجاهدان دلاور در مجامع فجایع بروی زمین را لشکر منظفر اسلام بعدد
کواکب سود و فزو گرفت و جهت معاونت دولت و اقامت ناموس شریعت املاک اعلی الخب ما یدا بر شاخسار بلند
رایات نصرت و حام نشیمن در گرفت و سلطان اهل ایمان با کوکبه و عظمت آسمان سان و با سپاهی بی عدد و انجم خود
سلیمان زمان شد نظم بلشکر نمود تا صد هزار در آمد چرا من آن حصار بمیدان خون غرق اتش کنند
بنیاد و کنده فرا ابش کنند و از پس تدبیرات سلطانی و تقدیم مقدمات ملکی سپهسالار قبل از توجه سمند عزم خویش
بیلقمه حکم نکتهٔ بالین و مشرق الطلیع فرخشنده بکش و مطلع فتح دا قبال آن بود که گروه لشکر ظفر پیکر را اشارت فرموده
بود که در مقابل بروج و دیوار اطراف حصار مشاعل فروزان بر نوک رماح آتش فشان خود را بیفروزند و علی الاتصال آتش
زبانه و جوالها را با دهقان آتش مشتعل بر افروزند و پیوسته مسلح و زره سنان را در دیده حلقهای زره و جوشن آن
امیران خسرو کرد کشیده و در چشم خطا بین آن ملحدان لعین از گرد معرکه پر غبار محرقه قتال و تیغ پشت خاک نمایانیدند
پشت تیغ تیغ بابی را بآتش متصل تیغ سنان حسن بحق بر دشمنان منصور شد و بعد از اسماع آیات و تلاوت آیات حکم عالم
مطاع که مهام استجاع امال و استیصال است از نشستن توک رماح و بر یق صفاح و از پرتو کواکب جهان افروز شب تاریکی
شب انور را روشنی و مطلع از صفاح و صفیر کوس و صوت نقاره تا وقت طلوع رفاق الاصباح بیدار بمیدان کارزار ایستاده
را کام مهیج در نور نمودار شعشعانی در تعاقب نوازل و طوارق لیالی و بروز صدمات صعوبات هر گونه بلایی کشیده تا کار
اگر جنگ بعد از آن کار نرسیده و بفروغ اسلام و صباح گشتند و تدبیر ایشان رعیت پناه و دولت سلطانی از غایت بزرگی نام
چون اعدا ترتیب ملی منطوف نوات و مناقب مشهور و منکوب هر دو اب و صحابت شده جهول ضعیف مضوف و کتایب عساکر
منصور جد اسلام ایشان از اندازه عدد و حصار بیرون بودند و در هم با نشاط و تمیلک مجاهدان این قبیل که از غم جهاد و جهان بجوی
و انجوش و مع ذلک لشکر شریف و املاک ملایم حامیان سپاه دین پناه نیام بر و معاینه مجاهدان بر بساط پیش افگنده

و شیری [illegible] در مقام انتقام و کین [illegible] بالسیف [illegible] با [illegible]
پادشاه سلطان [illegible] چنان مقرر داشت که چون رایات نصرت آیات را در مقابله قلعه و حصار برافراشتند [illegible]
[illegible] اعدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اهل قلعه [illegible]
[illegible] چون [illegible] ارض [illegible]
[illegible] در طبقات ارض [illegible] ظلمات بعضها فوق بعض [illegible]
[illegible] صم بکم عمی فهم لا یعقلون [illegible]
[illegible] با مهابت واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة در خلال [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] در ان فرصت [illegible]
[illegible] حصار [illegible] ساخته و کمندهای موصل [illegible]
و دیوار بر آمدند بیت [illegible] بر کنگره [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اسلامی [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
حدیث [illegible] المیعاد [illegible]
انتقام [illegible] جان [illegible]
[illegible] الموت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible] فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرين [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] فتوحات [illegible]
[illegible] سلطان جهان پناه
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] قلعه
[illegible]

اعلام فتح [illegible]
اهم فتح نامه

[illegible] بود و دست تعدی ایشان [illegible] آن رعنا حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] حصار [illegible]
[illegible] قوی و اعضا بودند قوت [illegible]
دلیر بود [illegible] از دیوار حصار [illegible] و بیکدم چند آن از اجسام کشته [illegible]
[illegible] آن برج [illegible] کانهم خشب مسنده [illegible]
[illegible] کفار [illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] و گروه گروه [illegible]
[illegible] کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره [illegible]
[illegible]
[illegible] والله غالب علی امره نظم [illegible]
[illegible]

مصابیح [illegible] مشابه

[illegible] ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] فتح [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible] ان الله لا یخلف المیعاد
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] بشارت فتح [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible]
[illegible] اتفاقات و وقایع [illegible]
[illegible]

سلطان

تا جماعه اقبال [illegible] کردند و [illegible] امید واری وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل
لکم هذه هر کس بر هنون طالع در علما و کو هیا آهنگ تخت آزمایی می نمودند مصراع تا کرا بخت و که را [illegible]
چون بوسعت غلات و فسحت اطراف و جهات آن شهر وسیع و حسن [illegible] در تتبع عمارت [illegible] نگنجید و [illegible]
[illegible] پس [illegible] پس [illegible] اموال مردمان تو انگر [illegible] امکان [illegible] نمی توانست گنجید نظم

[illegible] و سلب [illegible] | [illegible] | هر گونه [illegible] که باشد غریب | وز ان [illegible]
[illegible] | بودند ملوکان [illegible] | دین و الا که لشکر اسلام را ابواب فتح و ظفر [illegible]

کشاده [illegible] دست [illegible] از جماعت [illegible] از [illegible] منظم [illegible]
[illegible] و [illegible] رسیده اند و [illegible]
[illegible] از دست استیلا بر آورده [illegible] از دست ایشان [illegible]
دنیا طلبان [illegible] کان کنج [illegible] در دل [illegible] [illegible]
و [illegible] اعیان و خواص آن [illegible] و تمامی اعوان و انصار [illegible] بوده و این جماعت [illegible]
در میان این گروه عظیم [illegible] گشته اند و [illegible]
[illegible] و [illegible] از جمع [illegible] پریشان [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] معدودی نموده [illegible] و که الله [illegible]
[illegible] دست [illegible] [illegible]
خود [illegible] آورده که [illegible] از ان [illegible] گشته [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] خلاص [illegible]
خود [illegible] اگر [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

آگاهی [illegible] ام من یجیب المضطر اذا دعاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] یحیی [illegible] آن شخص [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و کرامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الملک [illegible]
ولهما مزید میان [illegible] سلطان [illegible]
خلیفة الله [illegible] و [illegible]
[illegible] الملک لمن غلب و [illegible]
[illegible] میان خاص و عام این [illegible]

و نالهٔ ناملی از چندین گنج روان بود و از زین سحر جامی پر از دهان از حور و غلمان بکام دل جماعت غزاه و
جانبازان مانده و سحر و حصاری که در رو گذشته و بهنگام ظلام شام در چشم غازیان همچو زندانی پر عقاب
و دیوان جان پستان می نمود آن روز از بهجت نور ایمان و بسطت طلوع طلعت همایون سلطان جنت مکین
مشتمل بر تنعیم و نعیم الوان و متون بود اصلا منظور ان دل پستان بود و هیاکل اصنام و معابد اوثان که در شب
گذشته مینا بهشت قوس و رمانی دلکشیان بود و مرجع ضلالت و منبع گمراهان کافران و بدکیشان آن روز از جهت
ناموس می افروختند و دار الامان شد و مطلع خجسته منظر جهت خورشید دولت سلطان اهل ایمان گشته تمام ممالک
مسلمین و ممالک یالته و این کار که پیشکی جنایت ارزق وجود دانه در نظر ایشان بصورت در رو کالی بود و از غایت ابطال
زنان که طبع ایشان بغلوی غالب می بود و در دیده بخشیان اعلای بصفات تمالی می نمود اکنون بر دیده و دوخت و حصول نعمت
اعمال
بعمل جهت باید را بعنبه و خوبان در بار تیر زنعال کردند در نزهت و شنید که اتفاق شاه را بجود و تبال هر روز شاه بر بخت
شوق بلا که در دستیاری رخت و اضطرار از رنگ معاشی زکات چراغ خانه خوبیان هموده که از بر تمود چشمی دور
آنس بود و فاقه یا دل کتاب خوده سافتی و سوختی و در این هنگام انعام شمع چشم افروختی از بو... الله جنت باید
با فرو بخت می نگذاشت و در این بخت خواب آلوده خود را چون وهم ملامت نمود و بعد شنید و تمنای ... و نصیحت
دختر بزرگ مهرو شمی در نظر شمی بی وضع و اینی که شکل پای و بوستان و لذت همیو و لطایف گلستان ما انظر نمود
و انف ... الیاس ... مشغنی و التفات ولذات ... احلام و اصعاف احلام ... بکار
بصورت بشری ار ... پری ... که ... مجلس ... بود و کلستان ... نکل
جواری جواری سلطان ملک کرده که چهره کل فام چون در غنوانش و غنچه توبه لب ... خداق ... جام ... است
بخشش مرا ... بی نمود بیتیم ... بر گل لاله ... عنجه ...
هزار غلام ... بجاعت ... پرده ... سلسله ...
بدست ... ایشان ...

بیدل در قید خیال اکنون بجای سلسلهٔ عبودیت و قید گرفتاری اسارت همان بند و زنجیر را بر رقبه رقبت ایشان لون
عبودیت کرده و چون صبا پرده کشاف موی کشان هر کدام را از نقاب حجاب بیرون آورده چون اشک مجمع را
مازار
قران پرسه هر کوچه و بگذاری افتاده و ناچار بر گشته و گو بنا شد و انگرده و هر کدام با دیده گوهر افشان بر سر هر
بی چاره ملاقی مهر خویش و بیگانه گشته خذلات انگارد که چون فرو بات انگاهم کرده و خورشید جمال ناب از تراوی
نقاب زلف مشکین نقاب اصلا در خانه پستو ایشان در هیچ کاشانه گستاخانه نزدیک بود و اکنون چون گلهای تمام بهار
تحمل قتل العد از در نظر هر رند و اوباش و در مجلس هر بی نوا و قلاش منظور هر گرسنه و از پیشوری در هیچ جای
شده بیت مثل چهره نو زنان ... کل زنان مجلس غیر شوی دگر و خوش پیکران ماه رو که
غلامان سیمای بر تن موی که در شمار تمام سلاطین و در مجلس ملوک گشته این چهره خجسته ایشان را احسن کاملان
چهره ملک و در مناظر تماشا شدی و در خوشاب بگو چهره آفتاب از لطف عارض ایشان آب و طراوت مستعار
اکنون
دانشمندی چون صورت دیوار در مقام حیرت در انجا گرفتار و بر مثال گلهای شاخسار زیر پای ... فصل گلزار بار بوجا
... و اصنا همواره از خود و شرم ... جاهای پری نگار ... از الطاف ... و در ایشان
... ایشان ... می گفت ... ایشان ... احیای مسیح ... نمود و ... ابرار ...
... لطافت و شمایل ... و باده ناب ... شکوفه ... ایشان ... و ...
... بیت ... ... که ... هر یکی از ان
... مثل عاشقان گرفتار در قید ... از وی ... در تعلق ... بیگانه ... هنگامی
... غرار ... و اندوه ... کلها ... ابر بهاری اشکبار شده
... قد ... کنده ... کوثر ... حسن و جمال ... پری ... کرانها
... پری ... جایز ... و ...
اکنون ... نقاب ... بود ... تمام ... اکنون ... خواهد بود

همه گنج این ملک نو تا کهن　که از اهرمن پر بود پیدا ازین　بگنجینه شاه پرداختند　که در پای تختش پر انداختند

جواهر ... که از ادیم　در آن ره بگشت باد در ...　بسی تازی اسپان ارژنگ　خطایی غلامان زرین کمر

خاوه بدست همه کان گنج　به توفیق یزدان نه از گنج ...

داستان دویم از فتوحات میرزا

... در دولت ... بر شرف و ... مسجد ... و ذکر افرازی قبه آسمان ارتفاع

بتقدیم شریعت ... سلطان ... خلاف علیه و گفتار در تبدیل آن

... از نسبت ... ناموس شریعت ارکان و حمایت ... اهل ایمان در اخبار ...

بواعث ... اول ... در ... آن　لمؤلفه

این دیر کهن ... خراب　... این قبه ... و زین ...

حکمت الاهی در تاسیس بنا ... آدمی از آب و خاک و توطن نوع بشری در معموره تا وطن و معموره چار طاق متوسل افلاک

این معنی است که دیده بصیرت و نظر فطرت دم بدم از معاینه ... چار ارکان این ترکیب عنصری ... از ملاحظه

اختلال ... تحدس بر وجود قدیم صانع حکیمی ... اول شود و ... دوام ... استناد کارخانه

... اگر ... عمارت ... و ... این عمارت ... وضع دعائم

این قبه ... که تمام ربع مسکون ... گوشه ... است و ... آدم ... جمله ... با وجود

چنین بنای ... و این ... مرفوع ... امواج حوادث ... افراشتن و در دوران چنین

گنبد ... تقابل ... بر ... داشتن ... حکمی ... کمال ... مصون از طوفان زوال

... و جمال است و ... ارکان ... این ... وجود ... معنی

... وقال افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون　بیت

تو از دو گیتی بر آورده اند　بچندین ... پرورده اند　مگس فطرت ... تو ... خویشتن را ... لا جرم ... که ...

الوان ... از انوار ... کرده و از ... جام جهان نمای ... مصباح توحید و ایمان

نمایان و درخشان شود و در میان هیاکل عنصری و مظاهر بشری ... نقطه ... انسانی ...

بیت الله الحرام و مسجد الاقصی است و شرافت ... حواس ... وجود ... از ... اهبطا ... البلاد

الی الله مساجدها　بیت

چه بیت الله قلوب اولیا　کعبه دل خانه خاص خدا　و ... تمام ربع مسکون

از وجود اشخاص بشری ... و معابد کفر و ایمان از مواطن ... اهل طاعات ... منازل ... و اوطان

هر ... است هر آینه ... انوار ... سپاسگزار ... از پرتو خورشید ... اسلام

... و ... نمیتوان کرد که ... حکمت ... تبدیل شرایع نبوی ... بوده و در میان

... منازل و ... معابد ... کفر و ایمان ... آفتاب ... مبتنی بوده

... خلوص عقیدت ... ثمرات اغصان ...

... دنیا و در عالم صورت و معنی موجب ... سیئات ... امت ...

... واقوی ... نظم　فاتق لک ... الذکر ... ما ... الذکر الجمیل ...

و در حقیقت این ... بیت ... با تمام حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الله ...

... قدیم ... سیاق ... واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل ... در کتاب قدیم شده

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ... حضرت ... لازم ... و از مسجد بودن

... ارسال ... و قبله شدن آن بیت الله ... و در اطراف

... عمارات ... اقالیم ... وجود ... مسجد اقصی است ... مطالعان کتب تواریخ

این مقصد ... که از ابنیه معابد قدیم و ... اسلام ... و ...

... انجام ... و در ... از سلاطین و ... در ... شده

... ربع مسکون ... کفر و اسلامیه ... مساجد ...

که در قسطنطنیه ساخته اند ... قبه آسمان ... بر افراخته اند ...

در کتاب جلیل

۷۱

معبد عظیم مجید دیده عقول است و غرایب آن مجرا از حیطهٔ عبارت در شرح آن عمارت مقبول الم یروا انا
معلنا فرما آسمانا نظم هر که می‌دیدش آفرین می‌گفت ٭ آسمانش چه دیده با نیرست ٭ آسمان قبله زمین خواندش
عقل کل منزل امین خواندش و این معبد که بعد از هزار و دویست سال و کسری با وجود تغیرات در ادوار دهر مقام بنای
دین محمدی قرار گرفت و با این همه مرور ایام هر که منتقضی به مکانت عزت و متانت قبه اوطه آن معبد قرب
خانه در شهور سنه پنج و خمسین و ثمانمایه که ابواب قسطنطنیه را به کلید توفیق ربانی بر روی اسپاهیان لشکر اسلام گشاده
و لشکر مجاهدان به دولت دین نبی عربی علیه صلوات الله و سلامه چنین دار الملک که چندین ساله دار الشرک بود معبد عام
دار الاسلام واداشتند از رعایت اهتمام و عطف کمال توجه همت که سلطان دین محمدی را به اعلاء کلمة الله مقصور بود و حقیقه
از میان من ان خلوص نیت و صفا اعتقاد و طویت بر اعداء دین و دولت موفق و منصور می‌نمود اول مقصدی که در حین
فتح و دخول شهر قسطنطنیه بتمام و شغف و غرام ما لاکلام بدان توجه فرمود و نخستین لذتی روحانی که بر ضمیر منیر
منتش در حالت بنای شادکامی و کامرانی نقش میبست جلوه گری نمود مسارعت به دخول معبد ایاصوفیه و اعلاء شعائر
اسلام بر عرفات معبد او بود و ندای خوش آواز اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون از زبان هاتف
غیب می‌شنود چون بعد از آن دیده دوربین سالها رسید و عظمت آن بنای عالی اساس پسندیدهٔ همت بلند آمده اوضاع
مبانی آن قبه سپهر اساس عرش فرسا و از فسحت مرافق و ترتیب اطراف آن حیرت دیده بینا و عبرت گنبد خضرا بر علو
قدر همت بانی و خلوص نیت در انشاء آن معانی استدلال و استبصار نمود و از آثار رسوم و اطلال جاهای منهدم
اطراف و لواحق آن که با اصناف عمارات موجود می‌نمود و در هر گوشه از ان تمثال بیشمار علامات و رجال و گردن
ارم ذات العماد مشهود بود و در هر هیکل و نقش ستون نشان امارات و آیات بقدم آن بنای عالی بنیاد مقصور بود
بر قصور فرعون ذو الاوتاد مرصود و معدود گشت بیت تجد البناء البعد مرتقی الرتبه حتی استطال فخل فوق کلها و قد
بیت لطرف الحرمون بناها و هم گفته بود الشعر لا دوم سلطان ازلی اعتباری دولت و بقا آثار حیوة ان
دار فنا و جمیع اشباه اعتباری گرفت و از استقامات الهی در سلک بیان کریم و کم اهلکنا قبلهم من القرون هم احسن اثاثا قوم مطرود

استبصار پذیرفت و در عین ملاحظه انهدام و انکسار آن در و دیوار سلطان فراست انظار بعین الیقین دید که جهل
دستی آن مبانی قبه عالی مبنی گذشته که چشم روشن بنا و دل آن مقصوره در پنجه خراب آن عبادتگاه معموره هیچ فروغ نور
نمی از نمودی مرغ شب پر خفاش در شبها تار نمی و از فتیل قندیل روشن و لالا در ان بقعه منیع الارکان جز جمال
جو خفافیش و شبان در تابش آفتاب جهانتاب که کاهی هیچ بنوری در روزها اندرون نخهای آن تابش و سالها گذشته
که در این خاکدان تیره بوم کار و رب کنکنی آن معبد بغیر فراشان خفاشان بجاروب سوخته چو بال خود ایشان کسی نرفته است
و بر شرفات ایوان و شرف مناره آن بجهت اعلام اوقات عبادت بغیر از عنقد و بوم دیگری در آنجا بانگ نماز نمی‌کرد سلطان
ملک لکو مرباز و بعبارت تواریخ اشاره این بیت را از اشعار اخبار از دین وقت بر خواقین عجم و رفعا فرموده از جهان اسلام
ده کایه و مشغول خواب است فرموده که نظم پرده داری می‌کند بر طاق کسری عنکبوت ٭ بوم نوبت میزند در قلعه افراسیاب
و از لوحق شهادت حق و اخبار صدق که از زبان حال این بنیان بسمع سلطان رسید و از لواحق عنوان آن اثار که در دل سلطان
سلطان جهان پناه تفحص و تجسس حقیق بخاطر رسید که این پادشاهی که بانی اول آن معبد است یقین که از اولیا و اهل بوده و خود را در سلک
ناصحین الله و اولیاء معنی این عمل خیر مخطوط نموده اگرچه از روی ظاهر سلطانی می‌نموده فاما در خلوات عبادت عبادت حق تعالی
مشغول بوده الحاصل و جستجو بسیار و تفحص کرد تا بر آن خبر دار شد که این پادشاهان عالیشان آن عثمان که عالیا آل که درو
غیرت آن پادشاه دل آگاه از دو تقویت دین محمدی معبدی چنین نامدار که مشهود است بوضع مسجدی جامع معمور فرمودند
در روز جمعه و جمع آن معبد تا جماعت و ترغیبات فرمودند الحمد لله که آن سلطان سلاطین ماه
طلال خلافت بین قوع الا الشاه در کشور معنی این تجدید بنیاد و به چنین سلطان نامدار فرمودند اگر بر ضمیر منیر
پوشیده نیست که از روی ایمان دین نبی علیه السلام که این بنا تمام به نقد تحقیق که وضع مسجد حق بود است و سایر اجزای آن
و بعد از آن پادشاه توفیق یافته در تجدید آن بنا طالب فخار حق و تجدید و رفع و احیا چنین صدقه نموده و شاه جهان آن پادشاه
پناه اشاه اگر بعد از این در حال بیان حال آن عمارت فلک مثال که جواهر شد اولا مساعدت و اقبالت طالع و طالع بر
مبیات و استبداد و استسلام از املاک و دو حالت پادشاه بانی و از بدایت و نهایت دولت چندین نوبت در دست افتاده است

و بنای کارخانهٔ آن مبانی را ابرار کان آن بلاحاجت باقی و تمامیت پیچانی نهاده

بیت معمور را نشان شد این لوح محفوظ را مکان شد آن و چون از چندین وجه این عمارات ایاصوفیه مشترک بود و سلطان

دین مسجد جامع ساختن آن معبد بغایت میمون و مبارک نمود هر چند که غرابت بنای آن بر اعیان مشاهده ارباب دانش و اولو

پیشه کان دقایق عالم از کسب و کل ترای العین عیان است والعیان لا یحتاج الی البیان اما فتح ابو اسلین بنا هما

بفتح اسلام بنیاد رحمت خوب و انفع از فتح دیر سومنات است و کرده نگیران هیاکل اصنام و بنی جاهل صلیب اول حسیه

مقام ثانی بت شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام است و تا این اسامی صنمهای لات و عزی تمام از بیت الحرام هر آینه بر وجه حسن

این بنده پر تقصیر را خدمت و بر رقبه عبودیت قلم تحریر این مختصر که صحیح الوعید واجب نمود که در نشر محامد شهنشاه از ایام خاقان

سلطان مجاهد در دین محمدی کمال اجتهاد نماید و در ذکر تحصیل چنین فتح و ظفر که حقیقت جمع اهل اسلام بود آن جمله کتب تاریخ

نامه با لمن جمیع عالم گویند [illegible] عالمیان دیگران سطر کشند بنده دعای صدق می گوید کشش و تا انواع حسن خاطر رکن خیر

مظهر فتوحات اهل ایمان را هر بر دلپذیر کلک بیان مسموع سلاطین جهان کرده اند و در تمامی جهان کنی اهل توحید و عرفان بخت

اسپند گاه و عامه خیری در پسان بانی اول و فاتح مجدد ثانی جامع او کردد امید که درین مطلب اعلی این فقره هم موفق بشهادتی مقابهم

موجبانی شود و از برکات علمای سلف و سرفا خلف الحق فی مدار الحضرت نشان آل عثمان این صحیفه که مجرا ایشان است و حفظ

اعیان لطف و امتنان گردد انشاء الله تعالی فلا کسوتهم المدایح مثل ما البسونی من نوال سحب

و مبنی این ذکر اخبار و تواریخ بر نقول مقبول راویان ثقه است که در ایام خلافت سلطان زمان این حکایات را از زبان

السنه بلسان عربی و فارسی ترجمان کرده اند و آن مزوران سابق بعد از جمع بسیار از کتب اخبار اخبار معهود و فرنگ

و قدمای روم از کتب علما و حکما تفسیر مقتدا اول بعمل نموده اند و بعضی زمانی اهل زبان مصنفات این زمان آورده اند

چنین گفت آن سخن گوی کهن زاد که بود مش داستانهای کهن یاد القصه فرزان دقایق غرایب روایات

و معبران نقول معتبره قصص و حکایات آنچه در متون کتب و رسایل متعدد ان و در بطون اسفار و دفاتر تاریخی زمان مدون است

در صحایف خواطر اهل روزگار و بر الواح انظار اولی الابصار رقم گونه نگاشته اند مختصر بر چهار طرح کلام است

و مفصل ابواب این عمارات معبد قدیم و کهنه و دوام با بهجات بعد ما آن المسجد و عمارت خیر و تحصیل مقاصد آن رسایل ابرو جه که

موجب عمارتی از اسالیب عبارت فصاحت مقام باشد و مودی تعبیر حسری تحلی بمحسنات کلام و خالی از اعتراضات مستمعین

خواص و علما در چهار گفتار باطناب سانحه می شود و اما الموفق

گفتار اول در ذکر بانی و بانیان آن بنا عالی جانب ایاصوفیه

در فضای ممالک و جزایر رومی و یونانی که در میان خلیج دریای فرنگ و دریای شمالی است و شهر قسطنطنیه

در این میان اکنون بنیة الحسنات است و آن ممالک و بلدان بر تواریخ و حوالی و دستور قدیم سلطنت قیاصره قدیم کم

کاهیده و این ممالک مذکوره بوده با نیوم از زمان اسکندر فیلقوس تعالی علی سبیل التعاقب و التوالی چون دور زمان بحسب تاریخ سال پنجاه

و ایام از وقت هبوط ابو البشر آدم علیه السلام تو از ده هزار و پنجاه و دو سال گذشته بود در آن کشور پادشاهی [illegible] نام

بغایت شوکت و احتشام و بر ممالک مذکوره روم و فرنگ او را استیلا و استقلال تمام حاصل گشته بنا بر بعضی مصالح که در ممالکت

ملکی خود داشت و در علاقه میراث که جهت ضبط دیار جسری و بعضی [illegible] تمام می داشت در این محل اکنون [illegible]

قسطنطنیه بر آن مبنی است و آن فضای است مشتمل بر جهت کوه و دشته و سهول و حزون اما عیان آن اراضی مسطح و هامون

و در ساحل دریا محلی که مجمع البحرین گشته موزون [illegible] در سطح موزون [illegible] از کثرت حوادث زمانه مامون

[illegible] که پایه قدرش از تطرق حوادث زمان مصون بود و بنیاد نهاد و در متانت و استحکام آن حصار بر بنیاد و درود

اهتمام فراجتهاد ورزیده مدتی با عضاد این بنیان متین و با تمام این حصار پرتزیین ممکنت مشغول بود که سلاطین شد

[illegible] بود و نقش تمام مثل [illegible] مضبوط تر از بروج نجوم در حصار سپهر برگشت تا آنکه بعد از انقضای ایام شاهی آن پادشاه

[illegible] از بیاع و [illegible] سلاسل سلایل [illegible] در این سلسله پادشاهی کامرانی کرده اند و سایر ممالک

[illegible] این کشور مضبوط در اراضی و کشتیبانی [illegible] می نمودند تا آنکه تاریخ عالم از هبوط آدم به هزار و [illegible] و پنجاه سال

رسید چنانچه از زمان آن پادشاه بانی اول فرزند نام تا این هنگام موازی [illegible] سال باشد اتفاقا [illegible]

[illegible] که از قدیم الایام الی هذا الآن در اطلاق فرنگ است [illegible] از این تواریخ الی یومنا هذا معمور است [illegible]

بنیاد [illegible] نمود و در حصار [illegible] الیوم [illegible] شهر [illegible] پادشاهی قسطنطین نام [illegible]

خروج نمود و در دست ملک و تخت و عرصه مال و لشکر هم او را استطاعت و اقتدار تمام بوده و از ان جانب

به داعیه تسخیر ممالک شرقی و شمالی نهضت فرموده و بعد از توجه بسیاری از ممالک معتبره تسخیر نموده و در ورای [illegible] ولایات خشکی و تری

و در پیش [illegible] این [illegible] محصون بری و بحری فتح این قلعه [illegible] لازم می نمود به خودی خود توجه به تسخیر آن حصار نموده بود و [illegible]

و [illegible] ان [illegible] کسی نبود که او را قوت مقاومت با آن پادشاه مستقل توانا بوده تا آنکه قدرت [illegible]

آن قلعه و حصار [illegible] که [illegible] پادشاهی سلطنت [illegible] توانا [illegible] انقلاب [illegible]

و [illegible] در تبدلات اوضاع [illegible] جهان [illegible] تا [illegible] سلطنت [illegible] کشور [illegible] تصرف پادشاهانه خود

در آورده و چون در وضع [illegible] و در سیاست [illegible] آثار [illegible] امعان نموده و بملاحظات [illegible] و بکوشش [illegible] مصالح [illegible]

آن کشور را [illegible] فرموده [illegible] داشت که جهت دارای ملک بر و بحر در [illegible] آن کشوری [illegible]

[illegible] لاجرم آن کشور را [illegible] کرده و چون او را عرض ملک [illegible] فرنگستان بود تا [illegible]

[illegible] و از تمامی سلاطین زمان افزون تر بوده [illegible] و حشم در آن اوقات از جمیع ممالک خود اسباب تعمیر آن شهر فراهم

آورده و در آن [illegible] سلطنت بر افراخته و بساط عدل و داد گسترده [illegible] تقویت دین مسیح بر قانون [illegible] بنیاد [illegible]

احکام نهاده و [illegible] علو جاه و حشمت بارگاه و کمال [illegible] دولت [illegible] آن پادشاه ممالک پناه [illegible]

[illegible] سلطنت باقی مانده است او [illegible] الیوم [illegible] میدانی مشهور است و آن محل تخت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] و از بناهای عمارات [illegible] و [illegible] عالی اساس [illegible]

ستون سنگ رخام در آن مقام مانده است که [illegible] و در آنجا [illegible] عدل [illegible]

و [illegible] از آن ستون [illegible] پادشاه [illegible] صاحب جاه است در کمال قدرت و اختیار [illegible]

[illegible] است از [illegible] و [illegible] و اقتدار و [illegible]

[illegible] که جهت اقامت قوانین نوامیس مسیح بر پای [illegible] داشته و مبانی آن عبادتخانه [illegible]

[illegible] و در زمان فتح اسلام بسیاری از [illegible] از آن جوی [illegible] و در جانب

جنوب از جامع جدید سلطان محمد [illegible] بر جای است و [illegible] ستون سنگ [illegible] الیوم [illegible] بر پای است

و [illegible] التسلیم [illegible] الاسافل [illegible] البلاقع [illegible] و [illegible] باسم حضرت یحیی علیه السلام [illegible]

[illegible] و تقویت دین [illegible] حضرت عیسی علیه السلام بوده و [illegible] ستون [illegible]

[illegible] عمارت عالی اساس بوده هنوز باقی است و [illegible] از آن [illegible]

آن پادشاه [illegible] و هر کدام [illegible] قدیم [illegible] اعتقاد [illegible] داری [illegible] و آن استوار

[illegible] است و از [illegible] آن [illegible] علامت [illegible]

[illegible] و ابواب خیرات [illegible] و [illegible] مساجد و ابنیه [illegible]

[illegible] این شهر [illegible] و [illegible] سال [illegible] دولت و [illegible]

[illegible] و [illegible] و به عین الیقین [illegible] و [illegible]

[illegible] ستون [illegible] پادشاهی [illegible] ملوک [illegible]

و در آن اوقات چون [illegible] آتش پرستی [illegible] آتش پرستان دین عیسی را [illegible] بوده و [illegible] ستون [illegible]

[illegible] دین حق که ملت عیسی بود [illegible] و [illegible] اصل [illegible]

[illegible] و آن [illegible] چون [illegible] استوار [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] کشتار [illegible] و [illegible] سلاطین [illegible]

و لطف و [illegible] قهرمان و [illegible] فرمان [illegible] و [illegible] دین حق [illegible]

[illegible] حضرت عیسی علیه السلام بود [illegible] و [illegible] تخت [illegible]

[illegible] و [illegible] الیوم [illegible] علوم [illegible]

[illegible] تمام اصحاب ملل و ادیان [illegible] عام کرده [illegible] عوام [illegible]

[illegible] اصحاب ادیان و ملل [illegible] آتش پرستان [illegible] بوده [illegible]

بحث دین و ملت بمیان آمد و فضایح عادت مخالف در نمود پس ابکار روزگار از گونه مستورات و عصبیت
جاهلیت در طبیعت عوام متواتر گشت و گوی زبانی میان ایشان بالالسان سنه و شمشیر منجر گشت و آتش فتنه اشتعال بر
زبانه زبان درازی از فلک تیر درگذشت و کار مخاصمه میان جهال در میان آن قبیل و قال بقصد خون و عرض و مال رسید
و امر مخالفت و نزاع بخونریزی و جدال کشید بیت ستیزه بجایی رساند سخن که ویران کند خانه های کهن
خانها دران جمع میان فضای میدان جمعی گرد خاک و خون غلطیدند و باعتقاد هر دو جانب مخالف تکلیف برتبه شهادت
رسیدند و تا چون آثار ماده فتنه و فساد از جانب آتش پرستان شده بود و از استکبار شیطانی در بخاد فواد
جلوه گمان گشته و اهل ملت مسیحی که تابید سلطان و نور ایمان دل قوی بودند اکثر قوم آتش پرست را بنار جحیم
و هلاکت بتیغ سیف دائم در سلاسل و اغلال کشیدند و چون این صورت را بسمع پادشاه و وقت استون پانو رسانیدند
و پادشاه را استون بانو خود در ملت عیسوی بغایت متعصب صالح بود و در زمان کیش آتش پرستی جهت هدایت خلق بخاطر
دواعی لاوم و زین شد و دید که آتش پرستان انگیخته بودند برای قلعه برباد خانه مستولی شده و جهات آتش پرستان
معبد را باطل اعتقاد خود پسانیده جلگی را باتش سوخت و بر داشت و جهت و جلالک تملک آن گروه ناپاک آب
تیغ بر آن صفا ساخت و در غل عمارات را با صوفیه در آن زمان و دیری بود بغایت معلی و معظم آن را بر جهات فوشته
و سمر گوش آتش پرستان و مرجع عبده اوثان بود حکم پادشاه دل آگاه بخرب آن در هم خاو یافت و از اهل ملت عیسوی
دیری مرکب بود تا آن بغایت ببر آتش پرستی بیشتافت و سفارا از بتکده بیرون آورد و جهت انتقام آن زبانه جمیع مقتضا
فاجتنبوا الرجس من الاوثان همه جای ایشان را در دنباله کمر دربای مستوران منحصر کردند و بعد ازان آن آهنگ
عشرت در دنبال کمر و عمق بخوشدلی و معاشرت بکام مراد اوقات گذرانیدند و جهت ترویج ملت مسیحی هرگونه مواد
رای ببیداری درین اثنا که شاه و سپاه را استیفا حظ از لذات جسمانی شد و پادشاه را توفیق ضبط امر ملک و دین میسر
بر وفق مساعد و امانی گشت بعد ازان جمع عشرت و فراغت از سر سرکشی در عالم عیش حواس ظاهری به دهست نما خوابی
نمود و در عالم مثال ایشان را مثل نوبه در مقام منام چون لحظه آرمید جهان مشهود او گشت که بیکری در غایت حسن و جلال

و درنهایت هیبت و جلال از سقف سرای او بیرون تجلی نموده او با دواهی فسیح و بکلمات تقبیحات و القرب و ملیح بمرجع لفظ
شروع کرد که اگر میخواهی که از برکات روحانیت حضرت عیسی روح الله علیه صلوات الله تراخطی وافی رسید و بر جمیع
طوایف عیسویان دولت و جاه توفیر و رمند و نافذ الامر باشد جهت ترویج و اشاعت دین حق و به نیت اعلام
آیین ملت میان خلق عبادتخانه عالی در دار السلطنه خود بنیاد انداز و کنگره ایوان آن از ابر قبه افلاک که افراز
تا از اقصی ممالک زیارت آن عبادتگاه آیند و اهل طاعت در آن بمناسک و عبادات قیام نمایند چون پادشاه
دل آگاه ازان حال محو و افاقت یافت و بسعید معبود خود بعبادت معبود شتافت باوجود تسبیحات و تقدیس و مناجات
ومتعبد و خود که البته این واقعه در دنیا الظهور وقوع پیوسته و بمقتضای اشارت غیبی آن سعادت ابدی خود در افکار کرده
تعهدات العلی دو سری بطرق التالی فلا جرم از جهت آن کلیسا صیاد فکر دوم در تقدیم مقدمات اقدام و اهتمام بنا نمودن
و در تهیه اسباب و صلاح تعمیر آن تمام آن بنا که بنای علیه مبانی حسنه و جهت الهیه چون آینه دل صافی و مراتب
تجلی کثرت و ان آن پادشاه ملکه شاه استون بانو از صور ملمات غیبی منقش بود و عقل کاملش مستعد صلاح
تدابیر برحسب اشارت عالم غیب و با پسند عاقبت اندیشی و اخبار ملایب در داعیه تقدیم مقدمات این بنا خیر و انشاء عبادت
آن عبادتخانه و دیر او لا بیشتر و سنت ارکان دولت مبادرت نمود و جمعی جهت طرح بنیان این مسعود و ایشی
ب اتفاق مانی الضمیر خود برای ارباب الباب منظم و ملتمس فرمود و همه دانایان زمان خود را از احبار حکیم و قسیسان علم
از بلاد و ممالک گرد آورده و هر کس را علی قدر طبقاتهم بحضور موفور السرور شرف مخصوص گردانید تعظیم و اکرام فرمود
و به نفاق و اطعام عام و با لطاف خاص خواص قوم را تالیف تمام نموده و زبان ذاکران و شاکران با مسعاد مباهات خود
رطب اللسان گردانید بعد از توجه خواطر جمهور و تحصیل رضای جملگی بلطف محمود باتوجه با عنایت الطاف و مکارم
با فارقان و اوقف علی الاطلاق کرد که آباء و اجداد و کرام سلف تمام ما برکت جهت انعقاد و گزین و ملاحظه تحصیل مراتب
سبب جلیل هر نوع آثار گزیده در عالم گذاشته بجا آورده و بعد از انقضاء ایام حیات بنا خود را بنام نیکو در سلک احیا و زنده گانی
ابدی محفوظ داشته و گفته اند بیت آمیش من الذکر الجمیل فانه مستبقی الی یوم القیام ما شهر اکنون بر وفق تنبیه عیان عینی

و بشارت سروش و پیغام بلا اشتباه در خاطر پادشاه مؤثر و در باطن فؤاد او نقش منعکس شد که عبادتخانه در دار الملک خود
بنا کند بنوعی که در رفعت بنیان و متانت ارکان از بنای معبد حضرت سلیمان علیه صلوات الرحمن مسلم مرتبه تقدم و
رجحان باشد و جهت تعظیم دین مسیح در ترویج و مروج آن معبد چنان کوشیده شود که از مقدار قدرت و جلالت شان
اشرف عظم و نشان باشد که بهترین یادگار سلاطین روی زمین آثار خیرات و مبرات است اما بنیت تقویت
دین و دولت اقامت قوانین شرایع و نوامیس انبیا و مرسلین هر آینه همگی ساعیان در اجرای آن نوع کار آخر پیوند تمامت
تقدیم وظایف دعاوی شاهنشاه از دل و جان نموده و باتفاق کلمه اکابر اهل الله و مشاهیر ارباب رتبت و جاه این نیت خیر را استحسان
فرمودند و بعد از آن در همان مجلس شروع در طرح آن عمارت عبادتخانه خالصا لوجه الله و طالبا لمرضات الله نموده و
باطراف عالم بجمیع ملوک و سلاطین جهت اعلام این عزیمت رسل و رسایل موثر داشت و جهت جمعیت مهندسان صاحب فطنت
و هنروران باکره فطرت و نقل و تحویل اسباب عمارت باکناف ممالک مردم مجد بر گماشت چون جمیع ولایات فرنگ و روس
و صقلاب و انگروس و روم صغری و کبری در حکم و فرمان پادشاهی و تابع و طایع او امر و نواهی او بودند و اکثر سلاطین
عصر از عرب و عجم تا هند و هندوستان اظهار متابعت و مطاوعت او نموده بودند و در کتب تاریخ رومی مروی است که در آن وقت
مقرر بوده که هر که از نسل پادشاه قسطنطین باشد ملوک ممالک او را اتباع و انقیاد نمایند و چون پادشاه سریر سلطنت قسطنطنیه بود
ابلاغ پیام و رسایل و اعلام مطالب و مسایل فرمایند از آنکه بنا سور قسطنطنیه با جازه و اشارت حضرت عیسی علیه السلام بوده
و دعا آن حضرت بانجاح آن داعیه مقرون شده همیشه ملوک اطراف مطیع و محکوم پادشاه این تخت سلطنت باشند و اثر
اجابه این دعا در زمان ظهور دین اسلام بدست این سلاطین آل عثمان نهایت هویدا است و در زمان کفره قیاصره
روم که مالک آن کشور بوده اند همگی مطاع سایر ممالک رومیه می بوده اند الحاصل با اهتمام تمام و اجتهاد ما لا کلام پادشاه
اسطونیانو باحضار معماران کاردان مهندسین در صنعت بنائی ماهر و استادان کیش و متجدد در فنون صنایع
مشتهر باطراف بلاد فرستاد و جمیع ملوک و حکام را باعداد اسباب عمارت از ستونهای رنگین و فرشهای رنگین
مامور داشت که از اقصای شمال تا نهایات قیروان مغرب جمیع ملوک اسباب عمارت که ندرت و غرابت داشته

جازه و اشارت عیسی بوده

تا سواحل بحر کرنمون و غرابه می آورده اند بعد از آن کشتیها جمیع آن آلات عمارت را باسطنبول نقل می کرده اند و بعضی
از سنگها را از معادن اصل کنده و از بلاد بعیده نقل می نموده اند اولا سنگ مرمر سبزی که کشتیچه بسیم رنگ است از نواحی
شهر ایاسلوق آورده اند و ستونها و فرشهای رخام سفید که برنگ توده خام است از جزیره مرمره است که از نواحی
یونان زمین ولایت است و سنگهای سرخ رنگ رنگین از نواحی شهر قالیس بوده و بعضی مرمرهای زرد رنگ که مرموج نقشه که
از کوههای ولایت قرامان و سنگهای رخام سبز که سطوح آن همه منقوش است و در آن بنای عالی بعضی از آن ستونها
و عود منقوش فرش است آنها از نواحی دیار عرب آورده اند و هشت ستون سنگ سماق که بنای مقصوره و
محراب مبنی بر آن هشت عماد بر اعتقاد اصح روایات ایشان آن است که معدن آن سنگها از ولایت حبشه است
و بعضی گفته اند که در بلده اثینه مدینه الحکما دیری ویرانی بوده و بانی آن اولیانو نام پادشاهی بوده و تمام بنا در حین
آن از سنگ سماق و رخام نموده و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بنیاد آن نهاده اند و در حین زمان که بنا و عمارت
ایاصوفیه طرح انداخته اند آن دیر خراب بوده چون حکم و اشارت اسطونیانو بحکام آن ملک رسیده که اسباب
عمارت و زینت بدر جناب مطاع او آن اسباب عمارت و ستونهای سماقی و سایر آلات غریبه کشتی از دریا باسطنبول
فرستاده و این هشت ستون از آنجا بیکبار ریک انداز کار را از آنجا نقل کرده اند و چون اصل معدن آن سنگ از دیار
حبشه است اولا آن ستونها را کشتی در آب نیل انداخته بمصر و اسکندریه آورده اند و از اسکندریه بدریای روم
انداخته بمحل کار رسانیده اند زیرا که سنگها و ستونهای با عظمت و ثقل را از خشکی حمل و نقل نمودن وجود از هیچ راه
نامور بوده مخافت جبال و دره های دشوار در کوهها بطریق او اشکال عادة از قبیل محال است خصوصا که از بنا
و معدن آن سنگ تا اسطنبول از خشکی بسیار راه است و با وجود دریا کشتی موازی سیر چهار ماه است فی الجمله چون
اسباب عمارت ایاصوفیه از اطراف و اکناف ممالک بهم رسید پادشاه اسطونیانو بجهت ابتدا اساس آن بنا
باسطرلاب فکرت در رصد ارباب نجوم و حساب وقتی در نهایت فیروزی و روزی در غایت مسعودی در روز
تعیین فرمودند و استاد معماری که منشور طرح این اندیشه می نموده و در علم هندسه و اعمال آن وحید روزگار و هنر

اثینه مدینه

معبدی بی نظیر در صنعت و کار بود اغناذیوس نام داشت اما مبنای خود در زیر قبه کرده بودند در صنایع هندسی
و بدایع اعمال انسی موجود نمی‌پنداشت باتفاق عقلا رای چنان دیدند که این بنای خیر را بر محل دیر آن بت
پرستان که پادشاه قرب به هدم بنیان و استیصال ارکان آن کرده بود اساس نهاده مربعی وضع نهاده و
بالحاق اماکن مجاوره و مساکن قریبه عرصه و فضای آن از طرح قدیم را مایه پیشتر گشاده اما متعذر شده بود که هر خانه و ملک
که جهت الحاق آن عمارت ستانند مطلقا بطیب خاطر صاحبان باشد و اصلا عنف و تکلیف در میان نباشد و قاعده ای
درین باب مبالغه نموده که در حوالی آن عمارت یک بیت خانه در وضع پیرزنی متعلق بوده است و چون قیمت آن را
راغب یافته بالاف و الوف زیاده بر بهای عدل راضی نشده و هر چند نواب و وکلای پادشاه از او التماس میکرده‌اند
و از مقدار یک لدره سیم که بهای متعارف آن بوده به هشتاد لدره رسانیده‌اند آن عجوزه از سمع اقوال میکرده و در
لجاج و ناسازگاری می‌افزوده تا آنکه خود پادشاه به خانه آن عجوزه رفته و التماس مبالغه کرده چون پیرزن را صدق و اخلاص پادشاه
در راه خدا ملحق شده برضا و طیب خاطر خانه و حوالی را تسلیم نموده و این قدر التماس کرده که بعد از فوت او را در آن
عمارت مدفون سازند که به برکت این معبد متبرک شاید که مغفور گردد و پادشاه هم التماس او را مبذول داشته از او
دعای خیر طلب نموده از خوف ... و از او حذر کرده و در آن جوار علاوه شده بوده ...
و گویند که آن پیرزن در جانب راست محراب مدفون است **بیت** الحمد که پیرزن گنه بخشید ...
ای بیاره ملک چو میزان زار زار از دعای پیرزنان **فصل** آنکه بعد از تسطیح وضع عمارت و تمکین بنیان
آن برحسب امر و اشارت اغناذیوس که مقدم مهندسان بود با یکصد معمار مهندس پیشه و طراحان و درستکاران مستقیم اندیشه که هر
کدام بی نظیر روزگار آن بودند و هر یک مقتدای هنرکاران و باتفاق و مشاورت یکدیگر در ترسیم آن بنا و تقسیم اجزا
هرگونه رسمهای هندسه ساز و صورتهای عمارت نگار را بر الواح و صفایح نگاشته و جهت روزی که تعیین ابتدای بنای آن
عمارت خیر در آن روز فرموده بود پادشاه موفق تمامی اهل الله و علما و صلحای زمان خود را جمع آورده و جهت دعوت طعام
فقرا و مساکین در آن افتتاح کار خیر بر تفصیل تعیین فرموده ... گوسفند و دو هزار ... و سایر صلاح

الطعام

الطعام برین فنا پس توان فرموده و در هر یک از گنبدها و منارها که هر گنبدی به اصطلاح روم کلیز اکلیسیا باشد برای اهل استحقاق
از علما و فقرا و محتاجان و درویشان تصدق و اتفاق فرموده و در حالت طرح عمارت بر همین سخن در ترسیم آن بنا را
بر سطح ارض انداختن علما و صلحا و اخیار را حضور داشت که جهت مبارکی آن بنا و باستدعا قبول آن عمل صالح بدعا
فتحا با ... دستها گشاینده و جملگی خلق آمین گویند و جهت دوام و قوام آن اثر خیر از خدای تعالی استمداد
جویند و در حضور جملگی اشراف صالحان و عابدان با خدای خود عهد نموده و در ملا انام بشهادت جملگی نذر فرمود
که چون با تمام آن بنا و عمارت خیر توفیق یابد و آن معبد شریف بدست او چنانچه منوی او است با تمام رسد هزار
گندم نثار فقرا و مساکین بشکرانه آن کام روایی و فوز مقصود بجماعت فقرا و مساکین و مستحقان در آن روز اتمام
اطعام و تصدق و انعام فرماید و هر کس از بندیان و زندانیان که در تحت حکم و تحت سلطنت او باشند عفو کرده از قید خلاصی
بخشد و در جنب آن عمارت هر چه زودتر بنا عبادتخانه مختصری مستوره ساخت و در او صورت جمیع انبیا و مرسلین بر ترتیب
هر چه تمامتر نگاشت تا هر روزه بعد از فراغت از کار ملک و سپاه با آن عبادتخانه رود و بعبادت قیام نماید و کار
اهل صنعت را در عمارت ایاصوفیه استقصا و استوا کرده و نیک به انواع استنباطها استنباط فرماید و از درون عبادتخانه
خود تا آن معبد دهلیزی سرپوشیده ساخت که در حین تردد از آن طریق کسی را از عوام بر او نظر نیفتد و از آمد و رفت او
کسی را اطلاع نشود و چون در آن محل صنایع استادان هنرمند را ملاحظه می‌نمود و تفقد هنر و حسن اجتهاد هر کدام هر گونه لطف
و انعام می‌فرمود و این دیر کوچک الکنون ... و سلطان ... اعزاز
تعمیر و اصلاح فرموده و چون پادشاه ... در اتمام آن عمارت خیر اهتمام تمام بود و صرف مال بسط بنوال اعتداد آن اشغال
اهمال نمی‌نمود عمله و کارکنان این عمارت خیر را تحصیل ... و معین فرموده و او لا معماران مهندس و سرکاران مهوس
گلکند نو نموده و اغناذیوس که پیشوای آن همه چند سال مقصد بود و از استادان رسام و نقاش و آهنگر و سنگ تراش
و امثال این صنایع پنج هزار کس معتمد او می‌آمد و چند هزار دیگر از فعله و مزدور و شاگردان و کارگران از سنگ کش
و گلکاران و گچ پز و آهک پز و امثال این طایفه که در عمارات اعظم ضرورت تواند بود قبول عدد پانزده هزار بیکسه نفر ...

هر روزه در پیش کار بیشمار می آمده و هر کس بقدر صنعت و کارگری خود با جاره و مزد کار خود [illegible] خاطر فارغ می گشته و چنان
مشهور است که اصل بنیان عمارت ایاصوفیه بر بودن پایه سنگین ترتیب یافته و چنانچه در زیر محل گنبد و فضای مسجد که مکشوف
و پیداست بطوقی در زیر زمین پیوست که از هر یک با آن پایه و دیگر طاقها محکم کرده اند و مجموع از سنگ [illegible] بطریق ساخته و طرح عمارت
بر بالای آن طاقها انداخته اند و فیما بین آن طاقها در زیر عمارت [illegible] است که آب باران که بر پشت قبا و بناها گرد آمده
با آن تجویف فرو می رود و در آنجا بر مثال منبع آب انبار می شود و نزد اهل وقوف چنان معروفست که اگر تمام شهر
اسلامبول را تا آن آب احتیاج شود مدتی از آن منبع کفایه [illegible] مردم شهر از آنجا کشش می توانند بود و در سبب [illegible]
این عمارت بر چنین پایه‌های مجوف مرفوع حکایه‌ها منقولست اما آنچه از آن جمله بقبول مقبول اولیا معقولست آنکه چون این
کشور اسلامبول [illegible] مجاور بحار است و بحسب اقتضا وضع اقلیمی هم قابل حدوث بخارات [illegible] بسیار و بیشتر اوقات زلزلها
عظیم اتفاق می گردد و سبب حدوث زلازل اکثر چون از احتباس بخارات ارضیه تواند بود هر چند اساس مبانی بر [illegible]
باشد ارکان بنیان اولی و انسب است تا در حین هیجان بخارات ارکان بنا مامون و محفوظ تر از تزلزل و انصداع [illegible]
و [illegible] باشد و فایده دیگر ذخیره و جمع آب که از آن بنا [illegible] در حال شهر در حین تنگی آب شود و سبب تقدیم آن [illegible]
چنان است که در اکثر ابنیه عالیه چنین زیر زمینها ساخته اند و در تحت هر بنای بقدر رفعت مبنای آن زیر زمینهای در نهایت متانت
و استحکام و [illegible] آب در زیر آن بنا طرح انداخته اند و چون آب روان در میان آن [illegible] در ایام فترات
و محاصرات اهل شهر با آن آب مصانع و زیر زمینها استمتاع می نموده اند و ارباب دانشوری و عارفان مصالح [illegible]
و [illegible] با این طرح ابنیه برین رای عامل بوده اند بیت اذا [illegible] التجارب [illegible] [illegible] عاملا [illegible]
و چون اساس عمارت بر روی زمین رسید و هر کس از هنرمندان بهمت جهت اصل بنیان [illegible] خاطر می‌کشید و هر کدام تصویر
آن را بر صفایح رسوم بنوعی مصلحت می دید و هیچ کدام قرار می گرفت و در خاطر پادشاه از آن رسوم و مثالها هیچ رنگی
من جمیع الوجوه خالی از خلل باشد ارتسام نمی پذیرفت تا در تردد میان فضای تفکر و گرفتاری تحیر در هم گونه اندیشه و [illegible]
پادشاه را اوقات اکثر بدین اندیشه گذشت و [illegible] شام آرام رسید و دیده ظاهربین را خواب سعود در ربوده [illegible]

در

خوب [illegible] خود نقش این صور را بر صحیفه مثال میکشید ناگاه در مقام منام بدیده [illegible] واقعه و مبشری مشاهده نموده که
بر [illegible] این عمارت [illegible] بجانب خویش [illegible] باشمال و [illegible] خوب [illegible] در [illegible] نشسته و جامه سبز رنگی در تن
پاکیزه گی پوشیده و در دست او لوحی سیمی است بر آن لوح رسم عبادتگاهی کشیده و بخاطر پادشاه میرسد که اگر بنا بر [illegible]
[illegible] آن رسم [illegible] فی الحال این معنی بخاطرش رسید که آن پیر نورانی از روی
مهربانی رو داده آن طرح مرسوم بدست پادشاه داد و که این رسم عمارت ایاصوفیاست و از آن پیر عزیز پرسید که
ایاصوفیه چه چیز است و این رسم عمارت چه جابست پیر گفت که ایاصوفیه اسم عبادتگاهیست که اکنون بنیاد بنای آن نهاده
و این رسم عمارت خیر انجامست که در این اوقات بآن اندیشه افتاده و اتفاقا ایاصوفیه بلغت رومی بیت الله و مجمع اهل الله
گویند و بعد از بیداری [illegible] از لطف حضرت باری عز اسمه چون آن صورت واقعه موجب کشف چهره مقصود شد
[illegible] تمام عمارت را تمام رسوم و معلوم نمود و صباح آن [illegible] پادشاه [illegible] آورده و [illegible]
کلام [illegible] انجام [illegible] از حسن توفیقات الهی [illegible] مطابق [illegible] صورتی
از عالم غیب [illegible] نمود و طرح عمارت [illegible] آن اشارت قدسی [illegible] بنوعی که [illegible] صورت واقعه
در رسم عمارت [illegible] نمود لازم پادشاه و صاحب [illegible] بشکر آلهی [illegible] تقدیم رسانید و این بشارت [illegible] ارکان
دولت [illegible] خیالات [illegible] اندیشهای باطل [illegible] بنای عمارت مبارک [illegible] رسم
الهام [illegible] بطرح [illegible] قلم [illegible] آن بنا [illegible]
سبحانی افزوده [illegible] واقعه دیده های اهل خبرت عبرت افزود و الله الموفق علی درک المقصود گفتار سیوم
در مشاهده واقعات و منامات مبشرات پادشاه اسطنطین [illegible] حضرت خضر [illegible] در خواب و بشارت
و هدایت آن حضرت بکیفیت [illegible] عمارت ایاصوفیه بعد از سؤال و جواب در صحایف اخبار چنان مسطور است
[illegible] تواریخ [illegible] عنوان [illegible] که چون عمارت ایاصوفیه تا مقصوره و گنبد بزرگ رسید [illegible] ارقام حساب
و [illegible] اخراجات [illegible] گنبد [illegible] سایر اطراف

ایاصوفیا [illegible]

بنا دیگر فرح از قوه انفلیت شد اتفاقا از نقود زر و سیم مطلقا خبری در خزانه نمانده بود و از وجوه ممالک هم مددی از هیچ محل متصور
نمی نمود ازین صورت خاطر پادشاه بغایت متألم گشت و درین اندیشه بسیار متأمل شده وقت شب از نزول درین
افزوده و رعلاوه ملاحظه از کسر این صورت کاهی دیگر ارادت پادشاه و زارت ارکان دولت [illegible] پایان افکار مستغرق بود
و نیمشب در دل و زبان همین معنی زاری کرد که آلاهی مطلع السر و الخفیات تمهید کافی و اطلاع این بنده خود را در ارتکاب
این عمل خیر میدانی اکنون این کارخانه خیر و صواب را که با بشارت غیبی بنیاد شده درین ناتمامی ضایع مگذار و اسباب اتمام
این مطلوب بنده مخلص را از لطایف غیبی خود بر وجه احسن بر آور چون مضمون این توجه و نیازمندی پادشاه [illegible]
و [illegible] رایحه خواب در [illegible] حکم و فرمان خود کشید پادشاه همان پیر نورانی را در آن هیکل و جمالی که سابقا دیده
بود مشاهده فرمود که درین بنا عبادتخانه بنماز و طاعت ایستاده و دست بدعا و مناجات گشاده بعد از اتمام مناجات
[illegible] پادشاه او را [illegible] که [illegible] لقب و نام است و آن حضور ترا درین مقام حکم [illegible]
کدام است در خواب او در جواب گفت که بشارت باد ترا که من خضرم و از حق مامورم بامداد [illegible]
و در دعا و توجه مقصود [illegible] انجام و وجوه فرح تعمیر و اتمام این بیت الله است پادشاه [illegible]
که اکنون درین درمانده که از انعام غیب [illegible] جهت انجام این مطلوب [illegible]
نمای حضرت خضر فرمود که جهت فرح این عمارت گنجی است [illegible] در جانب شهر بلوری [illegible] ستون نهاده
در نشانه آن گنج آنکه از دروازه بلوری بیرون [illegible] یکدیگر [illegible] میان [illegible] از رخام [illegible]
سنگ [illegible] بر زمین استوار کرده اند و گنج در زیر آن سنگ [illegible] اسرار الهی [illegible] نموده اند چون پادشاه از خواب
برخواست و ازین واقعه [illegible] دلش بکلی [illegible] در وقوع این واقعه [illegible] اشتباهی نبود [illegible] ارکان
دولت [illegible] شروع [illegible] آن گنج [illegible] ستون [illegible]
وضع ستون پدید آمد [illegible] بکلید [illegible] گنج زمین گنج آمد پدید [illegible] پادشاه [illegible] خود [illegible]
گنجینه [illegible] و شکر [illegible] چون پادشاه [illegible] دولت

خزانه را گشوده با خواص [illegible] درون گنجینه دخول نمود [illegible] خسروانی [illegible]
مسکوک و از دیگر ظروف و اوانی زرین [illegible] و مرصعات لعل و یاقوت و الماس چون این وجوه گنج الهی را
نقل خزانه عامره کرد [illegible] جشنی عظیم و بزمی بزرگ در آن محل که اکنون آنجا میدانی است مرتب ساخت و بشکرانه این عطیه
کبری [illegible] کثیر از ضعفا و فقرا را باطعام و انعام بنواخت بعد از آن دیگر باره از سر شوق و اهتمام مجدد شروع در بنای گنبد
بزرگ مقصوره کرد و در تکلفات عمارت زیاده بر معهود افزود و [illegible] مهندسان صلاح چنان دیدند که جهت این گنبد که
همتای آسمان خواهد بود و انواع شرفات گوناگون مناظر و غرفات بر اطراف آن ترتیب خواهند نمود جهت آن
خشتی ترتیب باید کرد که در غایت خفت باشد تا مدار عمارت احتمال ثقل آن تواند نمود پادشاه مهندسان کار دیده را
باطراف ممالک فرستاد که از هر کشوری که خاک [illegible] آورند و معماران [illegible] خفت و ثقل [illegible]
تحقیق نمودند بعد از [illegible] خاک [illegible] دیگر ممالک [illegible] ترجیح نمودند
دوازده آجر که از خاک رودس [illegible]
رودس [illegible] قبه را [illegible]
خشتهای بزرگ [illegible]
کتب و مصاحف [illegible] خاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
یافت که [illegible]
بزرگ [illegible]
و ضیافت [illegible]
[illegible]

پاره از عظام رمیم انبیا صلوات الله علیهم اجمعین جهت تیمن و تبرک می گذاشته اند و اسطوانه‌ای [illegible] نشان آن را جا داده گاه
ازان اقوام [illegible] سر بسته بنوعی می داشته اند و درون و بیرون این قبه را برنگهای گوناگون شنگرف و لاجورد بوقلمون نموده [illegible]
شکل قبه و مخروط [illegible] برای حرم فلک [illegible] رحل [illegible] ساخت [illegible]
و انواع صنایع که دران ساخته اند در داخل و خارج ساخته اند و هر کدام از هندسان آن اعجوبه را بکمال استحکام جهت نموده
روزگار کارنامه پرداخته اند اول آنکه تمامی صحایف دیوار عمارت قبه و اطراف و جوانب فرش و محل است [illegible] های
نگار که زرکاران درین مدت روزگار تغیر پذیر نشده و سطوح دیوارهای قبه و اطراف خطوط و درون و بیرون مقصوره
تمامی سنگهای سماق و برقان و رخام است و تمامی نقش منقوش گوناگون و خطوط مخطوط و ارقام و الوان سنگها را بر وجهی
بهم ترکیب کرده اند که سنگی منقش [illegible] شده و صور [illegible] آن بر یکدیگر [illegible] و از آن
دو دوائی صوف و اقمشه منقش بر سر هم آورده اند و اعظم آثار این بنای رفیع ذات العماد ستونهای عالی بنیاد است از
سنگ سماق و مرمر سبز و کبود و سفید و تمکین قوام آن گنبد چون عمود خیمه باوتاد [illegible] و طرف محراب
مسجد که اتفاقا با قبله قدیم [illegible] افتاده بود که درعوض اسطوانه [illegible] باندک تحریفی که در محراب قدیم کرده اند
قبله اسلامی مستقیم افتاده و محاذی اصل مقصوره و طاق محراب و مشکاة و عمارت قبه برسمت قبله نهاده و این صورت هم
از [illegible] اتفاقات است و بر دو جانب طاق بزرگ محراب که منتهای دایره آن مقصوره [illegible] استاده است
از یمین و شمال [illegible] ستون سماق [illegible] موضوع است که هر ستونی بحکم مناره [illegible] اعلی و فرش [illegible]
ذاتی و پایه هر کدام از زمان قبل سنگی چند [illegible] ستونهای [illegible] استاده اند و [illegible] هندسانه [illegible] عرصه [illegible]
هر ضلعی از اضلاع گنبد و حوالی ستونها [illegible] سبز و کبود و سفید [illegible] خطوط [illegible] الوان [illegible]
ازین گنبد [illegible] دوار [illegible] نقش و نگار [illegible] خطوط و اشکال [illegible]
منقوش و سطوح [illegible] آن معبد شریف [illegible] درون و بیرون قبه [illegible] سنگهای [illegible]
غایت ملاحت و شفافی اما خطوط مخطوط و طراز [illegible] در غایت غرابت [illegible] و طرح اتصال آن وصلات اجزا

با آن رسوم خطهای مواج بوضعی است غریب که در بدایت شهود [illegible] نظارگیان صاحب بصیرت [illegible] آن قبه گردون مثال
و آن سنگهای گوناگون با آن مثال امواج [illegible] مواج است در دیده خیال [illegible] بوستان [illegible]
در حال هبوب صبا و شمال [illegible]
و اعداد و اوضاع آن ستونهای که در دو طبقه فوقانی و تحتانی مقصوره مذکوره واقع شده بترتیب مفصل [illegible] سطور مزبور [illegible]

[illegible]

و اما زیب و رونقی چند که در ایام اتمام آن گنبد مقصوره و سایر مبانی و توابع آن مرتب بوده و مدتی بعد از اتمام عمارت
در کمال پادشاهان بانی [illegible] نظارگیان بر کمال زینت و صفای [illegible] می نموده زیاده ازان
که در صحایف بیان استیفای آن توان نمود اما بعضی ازان اشیا که بقایای آثار و علامات وجود آن مشهود بود در [illegible]
صحیفه اخبار ایراد می باید اول آنکه [illegible] و معین است که در جهات [illegible] چهار سو [illegible] از ابریشم [illegible] بوده و
حلقها و زنجیرهای درها [illegible] و سلاسل قنادیل که از گنبد آویخته بوده تمامی از نقره خام ترتیب نموده و در طرف [illegible]
جهت [illegible] مشتمل [illegible] ستون از ابریشم و نقره
خام ساخته بوده اند و تختهای [illegible] از رخام سبز [illegible] قبه [illegible] ابریشم مطلا گرفته
و از هر ستونی با ستونی دیگر [illegible] و بر [illegible] قبه مقصوره جلیهای از زر سرخ [illegible]
مرصع بجواهر نفیسه [illegible] ترتیب نموده بر بالای [illegible] ساخته
جلیهای نشانده بوده اند و در جانب یسار محراب منبری بوده [illegible] از سنگ سماق [illegible] آن منبری [illegible]
بهر یک [illegible] سنگ بزرگ نهاده و بر جای [illegible] جلیهای [illegible] مرصع بجواهر [illegible] ساخته و بر [illegible]
دیگر [illegible] ابریشم مطلا و از هر جانب محراب پردهای زربفت آویخته بود و در میان محراب [illegible] از حضرت

بجر

عیسی علیه السلام از زر خالص بر کرسی سیمین در میانه جامع بر افراخته و از هر طرف پیکر و صورت
عیسی دوازده هیکل و مثال جهت حواریان که اصحاب عیسی اند مصور کرده و دوازده جلد انجیل همه به آب زر نوشته
هر یکی را بر کرسی زرین نهاده و در هر دو طرف محراب چهار شمعدان از زر سرخ نهاده و چهار دیگر از سیم خالص
و چهار دیگر از بلور صاف و بر هر کدام شمعی کافوری همیشه در شبها فروزان ایستاده و دیگر بر چهار پایه که چهار رکن قبه
مقصوره است نزدیک هر کدام یک کرسی از سیم مطلا افتاده و بر هر یک یک جلد انجیل تعظیم نهاده و دو دو نفر
قسیس بر دو زانو از صبح تا شام به تلاوت انجیل مشغول ایستاده و در پیش هر کرسی مجمره [illegible] و عود سوزی
که هر کدام از مجمر از ده من نقره مرتب نموده بود و در زیر و بالای گنبد در طبقه فوقانی و تحتانی موازی شش هزار قندیل
بوده و همه از سیم و زر مرصع بجواهر نفیسه زیب و زینت نموده و این قنادیل اکثر هدایا و تحف ملوک و سلاطین افرنج
بوده که به تهنیت این معبد فرستاده اند و هر کس بطریق نذر و به نیت قربت این عبادتگاه می نهاده اند و دو دو [illegible]
کوهی تا آنکه مذهب همه با سرابهای ابریشم رنگ رنگ که در شب شمع افروخته [illegible] اند و چندین قنادیل از زر خالص
ساخته اند که در شبهای عید و لیالی متبرکه چون قنادیل [illegible] افروخته اند و در درگاهی که مقابله محراب است
تخته چوبی که از بقایای کشتی نوح بوده آویخته بوده اند و الواح زر و سیم بر اطراف آن تخته [illegible] دیگر در دروازه که
بر دو طرف محراب واقع است جهت رهبانان و دو مصراع در آن از زر سرخ ساخته بوده و همه دروازه که درون و بیرون
بوده بعضی از آبنوس و عاج بر درهای خاتم بندیهای [illegible] و بعضی از آن بخود [illegible] هنوز باقی و عیان است
و از آثار بقایا غرایب که [illegible] بوده بیشتر مرقع اصلی [illegible] تا کار محقق [illegible]
[illegible] دهان خود [illegible] طالبان [illegible] جمله [illegible] چون نقش [illegible] و الحاصل چون بنا عمارت
مذکور مرتب شده از در و دروازه سیصد و شصت در شمار آمده [illegible] استوار [illegible] داشته که تا این
جمیع ستونها از زیر و بالای گنبد همگی از سیم خالص [illegible] نهاده و جواهر [illegible] به یکدیگر متصل کرده اند اما بعضی علما و
عقلا زمان [illegible] علیه [illegible] که چون دنیا [illegible] و از غرور [illegible] بقا محض این سرای پر شور

نامقدور بحمل که بمرور زمان در تحت تصرف [illegible] پادشاهی قرار یافته هیچکس طمع مال و در آن ملاحظه تعظیم شعایر دین باز دارد
و حرص زر و سیم این عمارت را نقصان عظیم رسانیده و جهت [illegible] معبدی [illegible] را از جمله عمارت [illegible]
عبادت معطل کرده اند و چون این معنی بر ضمیر پادشاه معقول نمود بنابرین کلمه حق و لفظ معقول مبالغه زیاده در زینت
آن معبد بزر و سیم نموده و معماری بود از جانب هند که اختراع یک نوع جوهری [illegible] کرده که مرکب از جمیع فلزات
معدنی مثل طلا و نقره و مس و اسرب و آهن و غیر ذلک بوده و [illegible] از سنگ [illegible] بوده و آن [illegible] چون
از کوره بیرون می آورده در قالب [illegible] منجمد میشده که دیگر قابلیت [illegible] داشته و [illegible]
[illegible] آن آلت [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] جواهر [illegible] سیم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] چون عارض [illegible] کوهی
[illegible] از [illegible] مملکت [illegible] از سلاطین [illegible]
[illegible] زر و سیم [illegible] عمارت معروف شده بود [illegible]
[illegible] آن عبادتگاه را [illegible] و الواح [illegible] ساخته [illegible] حوض است که [illegible]
[illegible] ساخت و بر اطراف [illegible] بوده اند و آن [illegible] آن حوض [illegible] شراب
و [illegible] آب [illegible] هر کدام [illegible] داشته [illegible] در میان آن [illegible]
[illegible] نهاده که از ولایت یونان آورده اند و بر اطراف آن [illegible] نشانده اند و بر بالای [illegible]
قبه چهار طاقی از سنگ الوان افراشته و در آنجا صورت [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
پادشاهان آن [illegible] از زمان [illegible] آن حوض در آنجا [illegible] و در مقابل [illegible] حوضی بزرگ از سنگ
رخام ساخته که از [illegible] آب روان [illegible] جاری [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در آن حوض غوطه [illegible] و بعضی [illegible] از اطراف [illegible] روشنی چشم [illegible]

می کرده اند و آنجا را مطاف جمیع شهرها و ولایات نموده و تحفیظ خاطر غریبان هم بآن وجه موجه می شود و همه خاطر تماشا
و غرایب الیوم این عمارت زیاده از اندازه تحریر است و تفاصیل عجایب حالی آن که بعضی اعیان کاردانان آید اگر در
از مقدار ترتیب و تحریر و تسطیر است مختصر که در زمانهای که بگذرد و دولت بسیار است تو تعمیر و آنچه مذکور شده از
تفاصیل آن بطریق اجمال است و ذکر آن مفصلات موجب اطناب و املال و در این ابواب مخالف مقتضای حال است
والسلام ٭ گفتار چهارم در ذکر کیفیت اتمام عمارات ایاصوفیه در زمان پادشاه اسپتون بانو و اتمام
کار آن عمارت خیر بعد از رحلت پادشاه بانی و تجدید آن نوبت ثانی در ایام سلطنت برادرزاده
از آثار روات ثقات و الکلام مورخان وثیق و از اخبار اخیار و اهل تحقیق چنان مروی است که از ابتدا او توجه
پادشاه اسپتون بانو بعمارت خیر ایاصوفیه تا مدت هفت سال و سه ماه و جمع جمیع اسباب و آلات عمارت و طلب فنون بنایان
و معماران و کاردانان این صناعت قیام نموده و بعد از تحصیل ماده و هیولای آن بنای مبارک شروع در ترتیب صورت ارکان
آن فرموده و بمدت هشت سال و دو ماه بوجهی که قبل از این مشروح شد بتوفیق حق اتمام آن بنیان نموده چنانچه از بدایت
تا نهایت او شانزده سال و چهار ماه باشد بعد از آن آن پادشاه صاحب حظ و اقبال جهت شکرانه این توفیق جمیل و انعام
امانی و تحقق امنیت بحصول حسن دولت دینی جهت زینت سلطانی در بارگاه پادشاهی و در کریاس دار و نواحی خود ترتیب جشن
عظیم از عظما ملوک و سلاطین نموده و تالیف الجمعی بعضی الی برکات از وجود ائمه و علما و صلحا از ملت دین خود و هر کس
از اهل جاه و مرتبت و اصحاب شوکت و مکنت و اصلای عام داده و دو اعیان با اصناف فقرا و ضعفا و محتاجان بر سر
خوان افضال و انعام خود باطراف نشستاده و جهت اطعام خواص و عوام چندین هزار گوسفند و دو هزار سر گاو و سی هزار
و سه هزار بط و ماکیان و پنج هزار مرغ قربان کرده و می گفتند تا نقد از سیم مسکوک یکصد و سی کندم بر روی صندوق بر فقرا و
ذو رباب قسیسان و بطریقان و مهتر پس از محتاجان و درماندگان تصدق فرموده شعر قد جل جود که قدرا بی علاء شرفا
من ان یکون بکس الا اشباه و انظرا ٭ و منقول است که آن روز جمیع سه هزار قسیس معتبر هر یک بر دست یک شمع کافوری افروخته
بودند و بمبارکی عبادتخانه بسلام پادشاه آمده بودند و بعد از ترتیب مجلس و محفل مذکور اندر گاه آن معبد شریف با شمع

امرا و ارکان دولت خود در آمده و از آستانه ایاصوفیه تا بمحراب آن از روی نیازمندی و انکسار و تضرع
و تذلل در بخود آمد آیت آفریدگار توجه فرموده و در طاق محراب سجدات شکر و سپاس جهت توفیقات ربانی و تایید
نیل آن چنان مقصد عالی و فوز بنهایت امانی بتقدیم رسانیده و بعد از اقدام بلوازم بندگی و عبادت معبود باری عنوان
بلوازم خواص و عوام می فرمود که الحمد لله تعالی که در ایام سلطنت و اقتدار این دار دنیا اعتبار عنایات و الطاف
بی دریغ خدا بر مراد و فق مبارک گشت و چنین عبادتخانه که موجب ذکر جمیل و اجر جزیل است از ما یادگار ماند که تا بامی عالم شده
هیچ کس را از اهل دولت و دین چنین معبدی میسر نبوده و نخواهد بود و معمار جهت هیچ کس از اولیا ان ممالک عالم دست اقتدار
و اقتدار بر شرفات و غرفات انجمن عمارتی متطاول و متناول نموده و نخواهند نمود شعر شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم ٭ و چند روز بعد از این جمع عام هر دو آن ایام انقلاب اطراف و التیام جمیع مردم غریب و شهری و کار تمام
جماعت رعیت و لشکری را بعشرت و شادکامی فاتحل بساط و شادی ایام انعام عام و صدقات و اجازه داده و پادشاه کامران تمام
نواب ارکان در بسط بساط نشاط و شادمانی و نشر مهمات سپاس الطاف سبحانی باستکمال قواعد کامرانی در ارکان او تقوا
فرموده و بعد از مراسم جامع انبساط و بهجت دیوان و مجمع عالی وضع نموده و فرمود ادا نمودند و نواب و متصدیان اعمال
سلطانی خود را احضار فرموده و از کیفیت و کمیت اخراجات آن عمارت از اول تا آخر تفحص کرده و دفاتر و روزنامچات اهل
و صاحب دفتر الحضور آورده و از اول شروع در عمارت بنا تا آن زمان تحقیق و تنقیح حسابات اخراجات نموده و بنا یا سلاطین و خلفا
خزانه خاصه پادشاه عالی همت خالص النیه موازی سیصد هزار و چهار صد کنده دینار سرخ که هر کنده ای هزار دینار در کند می
طلا شوخ آن عمارت شده داشتند و سیصد عدد شهر و قصبه و قریه معتبر و در نسبت این از سایر قصبات و تا مات و غنات که در کنار
در بلاد روم و عجم و تمامی ممالک روم و فرنگ واحد و متصلین و دیار و دیار شمال و قاف و جهات آن مسجد عالی متین و متعالی خصیص
و حکم شد که بطریق بزرگ که اعلم علمای زمان بود وقف نامه معتبر بر آن موقوفات در سازد و تعیین رسوم و ادرار قسیسان
و رهبانان و جمع و خرج آینده و رونده و فقرا و مساکین مجاورین و وادی دین و خدام و حفظه و قیمان مهمات ضروری آنجا در وجه
اصل موقوف علیه و بانه از سایر آثار هم علیه خود آغاز و هر یکی را سجل و محکوم نموده ٭ و در آن شعر تیر و آن او

طومار روزگار زدو کرنگارش . ز ارباب علم و فضل کتابی بجلالت چون شهد بنحو قابلیت سپهر گرداد کالشمس فی رابعة النهار
بردیده اعیان اولی الابصار بتافت و صیت اتمام این عمارت بمعموره ممالک عالم انتشار یافت و از اقالیم سبع
ملوک و سلاطین رسل و هدایا جهت مبارک باد آن معبد بخدمت پادشاه استون بانو فرستادند و حکما و علما و جبابره و
قیاصره گردن طاعت بقلاده متابعت او نهاده بودند باقرار و انصاف بجلوه همت و علو رتبت استون اعتراف نمودند نظم
جبل الانام علی الخلاف فاتفق . فی جوده خلقین مختلفان . دعد و اجیبک بالنوال وانما . تتکلف الاقوام بالاحسان
و آن پادشاه آگاه همیشه بخاطر می آورد و مواعید موت بدین عنوان ادا می کرد که بعد از حصن خود و برخورداری از سلطنت و جاه
و پس از تحصیل مراضی الله اگر اجل موجل و موعد رسد هیچ نوع حسرتی و حالت انتظاری در درون خاطر از مطالب و مقتضیات او را
دنیا نمانده و هر چه میسر تواند معقود بود در ضمن این توفیق بر تمام افزا یکجا حضرت ایزد کار بانجاح و انجام رسانیده مصرع
چو شد حاصل مراد از مرگ غم نیست . اتفاقا بعد از مدت شش ماه که برین جشن شادکامی و بدین نشر خاطر و نیکنامی گذشت مقتضی
اجل ناگاه ملازم در کار شد و شمه از امراض مختلفه در مزاج و هر دون قدرت و دستگاه تن محتاج آن پادشاه قوی بنیاد
بضاعتی فرستاد و هر چند در معالجه و مداوات اطبا و حکما حاذق را قصوری نبود و در مراعات صنوف ابطال تکلفی اهمال و اهمال
احتقاق و مواظبت اطبای غذا و دوا و افتوی کامل نمود لیکن در کارخانه تقدیر جهت دفع قضای مبرم موت تدبیری نافع از هیچ
عاقل و حکیمی مفوض نیست . وقتی که اجل موعود در وقت معهود از هیچ طبیبی منظور نیست مصراع
شنیدم از حکما مرگ را دوا نیست . و هر چند مقتضای طبیعت انسانی و بخاصیت تعلقات جاه و سلطانی خاطرش
جهت باز ماندن این ملک آراسته بعدل و احسان و در ترک مناصب رضای رحمان که لازمه تعلق این جسم بعالم
جانست بغایت دلگران بود و بواسطه آنکه فرزندی مستقل که جای نشیمن سریر قیصری بدو داشت و تخت و تاج را بوارث جابری
از اخلاف نمی گذاشت بسی خاطرش از جهت تمکین بود و از تعلقات دنیا با پیش دلگران و درخ لیکن نتایج
و اعقاب ذکر خیر در هر حال او را قریب بود شد بیت و ما الابن الا ذکر صالح . و ذکر که هیچ باقی الکلم
هم آینه بضرورت از خاندان سلطنتش برآورده داشت استون بو حاکم او را بر سر بالین مرض موت شد و با امرا و ارکان

دولت خود حاضر آورد و بعد از تقدیم مقدمات ناصحانه و بسط کلام در بی اعتباری و عدم ثبات کارخانه زمانه و زوال
عهد خود کرد و سفارش مملکت و رعیت که ودیعت الهیه بود و نیز اورزانی داده مذکور نمود و بارکان دولت امر فرمود که بعد از ارتحال
او چسپنده سلف را با دمشوش دانند و از مقام مطاوعت و متابعت او روی نگردانند و بعد از آن همگی را بر اقامه جانب
دین داری و طاعت داری اوامر و نواهی کردگاری وصیت فرمود و در ابقای رسوم عادلانه و ایفای قواعد فاضلانه بدار
نمود و چون که همگی بر حسب اشارت پادشاه و دل آگاه اوامر او را التقید و قبول کردند و بر مفارقت خان خداوندگار دین دار
و خسروی عالم مدار از اشک خونین دیده رنگین آوردند همگی را نصیحت نمود که اکنون جزع و اضطراب اصلا در این واقعه
سودمند نیست و بر کار بی چاره و قضایی الهی تیر چو بباید گرفت بیت جز راه تسلیم و رضا کو چاره
در کف شیر نر خونخواره . لاجرم بعد از آن شاهزاده استون بوحنا پیش خود خوانده و بعضی کلمات پدرانه و
نصایح مشفقانه در مخاطبه او بر زبان بیان راند و فرمود که چون قالب بدن خاکی از جوهر روح مفارقت نماید تن لطیف
از آنجا که اصل او بر قرب بنا آن عبادتخانه که مدفون شد که بر حسب فرموده صواب الذی خلقکم من تراب عنصر اولی
و منشاء اصلی است بسپاری و هر سرو سلطنت و کامکاری نشیند که هیچ زی را بیاد آری و از اول قصص که حجت اثبات اثر من
بر صحیفه عالم نگاری آن باشد که صورت و تمثال گرا قانون سلف از مس و آهن بنایی و آنرا بطلا بیرا اندوده و میدان آری
در معبودی بنیات استوار از سنگ موم جا و مکانه بر افرازی و آن تمثال و صورت مصنوع را بصورت سواری بر اسبی
قیاس بسازی و مثال دو دست او چنان بسازی که در یک دست سیبی گرد باشیم و دست دیگر گشاده داشته تا آن
تمثال در عالم صورت دلالت بر دنیا اشارت بنصیحت بماید شد و تمامی ارباب بصیرت و دیده اهل عبرت را که هر چند ملک عالم را در تحت یک
سیب خوش بوی در جوزه تصرف در آورده بودیم و از ثمرات مطالب بهترین میوه مراد بهره خورده ایم چون نیک نظر کردیم
در فراز دست دیگر بیرون رفته بود و بغیر کف صفر و دست خالی بضاعت دنیا چیزی همراه خود نبردیم
چون فنا کردم حاجت و گویم ... تا دیگران هم ... ملک و مال ... نیست اعتقاد و اعتماد
ننمایند و چند روزی که حلقه حیات داشته باشند در اکتساب سرمایه باقی سعی فرمایند و در همین گفت و گو بود که طایر روح

بلند پرواز شش طیران بجانب عالم قدسی نمود و ملک سپنجکار و سلطنت مجازی را بوارث و مالک حقیقی تسلیم نمود
و هو خیر الوارثین چون بعد از ایام تعزیت و سوگواری و اتمام مراسم ماتم و عزاداری اسپتون یوس
برحسب وصیت او بر سریر قیصری مستقل و کامران گشت و جمع ملوک و صنادید حکام بر سنت مان اسپتون یانو
در سلک متابعت و اطاعت او در آمدند و مدت دو سال از پادشاهی باستقلال او در گذشت ناگاه روز پنجشنبه
بشش ساعت که از روز گذشته بود قبه عالی ایاصوفیه از بالای طاسک و قبه مقصوره همچو آسمانی بر زمین
افتاده با خاک یکسان گشت اما دیگر قبها و اطراف عمارت با وجود این تزلزل مامون از نقصان شد و جمعی کثیر
جمل بهابگان و چندین مردم دیگر از علما و خدام و قوام قبه در زیر آن هدم هلاک شدند چه اکثر جهت عبادت در آنجا
جمعیت می بود و اکثر در میان قبه که وسط قاتسکان شده بود هر کس قیام بطاعات می نمود چون این خبر انهدام
ایاصوفیه با سپتون یوس رسید بغایت متغیر و متألم و متفکر گشت و در عین اضطراب معمار را طلبید پس اصل کار
یوس بود نزد خود طلبید و از سبب حدوث این حادثه پرسید معمار جواب داد که پادشاه مغفور اسپتون یانو در
اتمام قبه بغایت تعجیل می نمود و هنوز تمام خشک نشده چوب بند بنا را گشود و هم قبه را پیچ گزار قاعده معهود و رسم
موعود بلندتر فرمود و چندان التفات بسخن معماران در این امر نمی نمود ارکان دولت و اعیان سلطنت گفتند که
اکنون تواز آن آسمانی را چاره نیست و حوادث این دهر ستمکاره را دافع و مدافعه نه دعا کم سعادت و اقبال
پادشاه را اقوام پسندیده ام باد و مطالب برور ایام برحسب مرام در سلک نظام بحمد الله دیگر از شیخ تعمیر چنین معبدی بر
خصوص سازندگان این استان میسر و آسان است عمارتی چنین مجللات و احتشام را باین قدر [illegible] یک طرف متهدم
و مهجور نتوان گذاشت چون این صورت بعید از عقل و تدارک پذیر است باید توجه همت بلند نهمت با عاده و تجدید این معبد
باید گماشت پادشاه [illegible] بغایت تحمل نکرده روز دیگر سپاه [illegible] تخته از آن خاک روبی بنیاد نهاد و بسپتون
انتادیوس پس معمار را اعاده عمارت قبه نمود و بعد از علاج و تدبیر تمام پرسید اما نیز گزار قبه اول فزود و تر بنیاد نهاده
و سقفها و کار تو هو بنای چشتی بان را از مدت یک سال باتمام رسانید [illegible] عمارت چنانکه پنجشنبه تیر

ستون را از استحکام پذیرفته و گنبد بزرگ دقاسمت گرفت اگر چه بمنبر و محراب و سایر اسباب که آنجا باتا را بجا
در آنجا نهاده بودند اکثر خراب و باطل الاصل و ویران گشته دیگر هر یک از آن را قیاس اسپتون سابق اعاده نمودند
چرا که با وجود سلطنت آن قدر خزانه و اسباب عمارت را متحمل نمودند هرچه در اول بار از زر سرخ بوده از نقره ساختند
و هر چه در آن نوبت از نقره بود از روی و پس روی انداده پرداختند و طبقهای دروازه که از زر و سیم بود از روی
زر خود ساختند و سیم اصل را با اصلاح آن معبد و خرابیها صرف نمودند و درهای فرش هم بر قاعده اول ترتیب یافت
حشمهای رخام کشیدند و هر نوع تعمیر آن بنیان را برقرار و وضع کردند بعد از آن بموجب وصیت پادشاه اسپتون بانو
جز در این بنا و عمارت از سنگ تراشیده میلی برافراختند و بر وضع مناری بلند بنا کرده آن هیکل و صورت اسپتون یانو را
بجو و محکم ساختند و بر بالای آن میل از مس شکل اسبی ترتیب کردند و هیکل پادشاه را بر آن صورت نصب [illegible]
شکلی بر بالای اسب مستحکم بظهور آوردند و آن صورت و اسب رو بجانب [illegible] فتح قسطنطنیه در زمان سلطان باقی بوده و با هم
سلطان آن را از بالای آن مناره فرود آورده اند و چون پادشاه اسپتون یوس با انتادیوس معمار [illegible]
بوده و بعد از ترتیب این عمارت قصد هلاک او نموده او را امر نموده که بر بالای آن میل رود و هیکل پادشاه اسپتون یانو را
بر بالای منار بنوعی که وصیت شده بود محکم نماید و بعضی خدام خود را امر فرموده که انتادیوس چون بالای منار برآید بکار مشغول
باشد بیکبار چوب بند بنا را از اطراف میل باز گشایند و انتادیوس را آنجا بر سر منار گذارند اگر خود را از آنجا
بیفکند خود قصد هلاک خود کرده باشد و الا همانجا از گرسنگی و تشنگی هلاک شود انتادیوس آن قصد و سوء مزاج
پادشاه را معلوم کرده بود اما چاره در قبول آن امر نداشت و کار خود را بعنایت و مرحمت ایزدی موکول گذاشت
چون انتادیوس هیکل پادشاه اسپتون یانو را بر سر میل برده بدستور [illegible] نمود و در آنجا نصب کرد و از اطراف چوب بستها
افراختند انتادیوس در آنجا شبها [illegible] روز دیگر منکوحه او گریان بپای میل آمده شوهر خود را آواز
داد انتادیوس منکوحه خود را شناخت در زمان رقعه بخط رومی نوشت و آن را بسر ریسمان خود فرو گذاشت
مضمون آنکه فی الحال از خانه فلان رشته محکم [illegible] فلان [illegible] بپای میل آوری تا آن رشته را بسر ریسمان بندی

بربسته بربالای میل توان کشید تا نجات حق یابد رشته مستحکم از میل شبی فرود آیم منکوحه او حسب الامر شوهر

بجای آورده و افنادیوس رشته باریکی را فرود گذاشت و رشته متین را بالا کشید و سر رشته را بر سر میل استحکام

داده شبی خود را از سر میل رسانید و بر جای خود بر بالای میل جامهای خود را هیکل مخصوص کرده داشت بر پای کرده و کسی که

از دور می دید می پنداشت که او مکرر در آنجا خوابیده و فقیر آنکه جان سپرده است و از سر میل رشته او مردان را آتش

زده چون تیر خطا آلوده بوده در آن حال آتش درگرفته تا پای میل ریسمان و رشته بزرگ بسوخت که هیچ کس اثر از

فرود آمدن او فهم نکرده بعد از آن خود را بصورت راهبان درآورده و از شهر و مملکت عزم غربت و جلای وطن کرده

و مدت نه سال در اطراف عالم سیر کرده در آخر چون محبت وطن بازش از جای انگیخت او را عازم توجه قسطنطنیه نموده

و باز آمده در صورت رهبانی در برج زراسیل فرود آمده و میان رهبانان می بوده و از جماعت می شنیده که افنادیوس نام

معماری بوده که پادشاه او را بر سر میل گذاشت که همانجا هلاک شده و چندین سال است که در آنجا قدید مانده روزی

پادشاه استون بوس بزیارت دیر غزرانیل آمد افنادیوس بهمان صورت خود پیش نظر پادشاه رفت و دعا

بر داشته شاگردی پادشاه بجای آورد پادشاه از او پرسید که چه کسی و از کجایی و چه نام داری در جواب پادشاه گفت که

از طایفه معمارانم و افنادیوس نام دارم پادشاه که با معمار نظر در دیده او را شناخت و از کیفیت خلاصی او پرسید بنوعی که واقع

بود بشرح و بسط بعرض رسانید پادشاه از قوت حدس و فراست او تعجب نموده و از صورت کدورت صوری فراغ سابق او را گذ[illegible]

و او را بانواع ملاطفت و نوازشات مخصوص ساخت و بعنایات مشفقانه و انعامات خسروانه او را نواخت و بدستور قدیم

تقدم و پیشوایی معماران ممالک را به او مقرر و مسلم داشت * هنرمند دانادل و هوشمند * ز آسیب دوران نگردد نژند

الحاصل بعد از مدتی که زمان پادشاهی ایران زمین با نوشیروان عادل رسید و اکثر ممالک ربع مسکون تحت حکم

همایون او شد چون از مولد مبارک حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه در جمیع ممالک روی زمین آثار

غریبه ظاهر شد مثل خمود آتشکده آذربایجان و فرو رفتن دریای ساوه و شق ایوان کسری و امثال آن در کتب

سیر مذکور است کما قال شد در ره مبعث * و ساوه ساوه از کمال کم زنها * و در دو اردها بالغیظ [illegible]

[margin: غو مرده در مولد علیه الصلوة والسلام]

و مانند ایوان کسری و موضع کشل اصحاب کسری غیر متیقن * و همچنین مشهور است که چندین بتکده ها را در آن شب فیروز

تر از روز طلعت و فوارهای فاحش رسید و بعضی ظاهر و باطنی بهم منهدم و خراب گشته و از آن جمله منقول است که

در قبه معموره ایاصوفیه هم در جانب بسیار خراب و قریب جنبی از آن سنگ معموره انهدام یافت و فوائد فاحش و نقصان

موحش لاحق گشته و بعد از آن قبه علیین مقام شد و انوشیروان بسیاری از اموال و اخراجات فرستاد

که باعاده عمارات و اصلاح مواضع منهدم آن بقعة المبارکه صرف نمایند و استادان هندسه پیشه و در آن کیش

آن زمان آن نصف قبه را تجدید تعمیر نمودند و نشان الحاق آن نصف جدید بنصف عمارت قدیم که مرمت نوبت ثانی

در قبه مذکور بغایت نمایان است * و از لواحق و توابع آن معبد که قریب یک ثلث از آن زمین از هر طرف قبه داخل

عمارات عبادتخانه بوده در مرور ایام بسیار منهدم و متروک شده * اما اصل معموره که بعد از ظهور انوار حضرت نبوی

انهدام پذیرفته و باز صورت تجدید و اصلاح گرفته با چندین قباب و طاقهای بلند باقی و پای برجای است * و در

داخل و خارج قبه کارنامهای غریب که فهم عقول مهندسان است هنوز الی یومنا ثابت و برپای است * بیت

این قصر دل افروز که منزلگه انس است * یارب مکناد آفت ایام خرابش * و یک علامت دیگر از فیروزی آن

بنای مبارک اینکه در ایام فترات که در ممالک عرب و عجم اتفاق افتاده بود * و بتوفیق ربانی سلاطین آل عثمان را دولتخانه

غریب روی نموده و بیامن اجتهاد و جهاد دین پروران عالی نژاد در عرصه اسلام تقدیر گشایش از مطلع بوم و

بلاد سپاه وحشت آل عثمان بکشور روم میافروختند * و هر که ازین سلاطین در عصر اسلام جای دیگر از ممالک

به شمشیر غزا کشودند و [illegible] از برکات قبابه [illegible] سلاطین در [illegible] مملکت [illegible] سعی

می نموده اند و مطلقا ممالک شرقی را از تصرف ملوک کفره انتزاع می کرده اند * از اطراف ممالک روم [illegible]

دین حق در آورده اند * و حاکم اسطنبول را از غیر بر دو ضعف و ناتوانی مضاعف گشته و تضییق ملک و استطاعت او

بجایی رسیده بود که عرصه حکومت او همین بر شهر و حصار اسطنبول و یک دو مرحله راه قری و ضیاع و فرودی محصور شده بود و تمام

الاطراف و نواحی آن همه ممالک روم در تصرف نواب آل عثمان [illegible] محکوم بوده و بنا بر ضعف دولت و [illegible]

ودین ایشان بسیار خرابی و انهدام بمعبد ایاصوفیه راه یافته بود و هیچ کدام از حکام و مشایخ به مراعات و مراقبت حال
آن بقعه عالی قیام نمی توانست نمود و مسجد الحمیدی [illegible] و نواحی قرب آن فی الجمله معمور و مانده بود و سایر عمارات که در
زمان آنجا پادشاه [illegible] عمارات عالی [illegible] و [illegible] از برکت [illegible] عمارتش از بنای
اول ایاصوفیه [illegible] شده بود و [illegible] آسمان [illegible] جهت نوبت [illegible] از [illegible]
[illegible] چند نوبت علمای عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام و [illegible] و چون [illegible]
از معابد ممالک عالم که سابق [illegible] حضرت [illegible] بود [illegible]
این عباد [illegible] ایاصوفیه است که درین عنوان تقدم زمانی شرف [illegible] و مالست [illegible] الحرام و مسجد اقصی است و چون این معبد قدیم
چهل سال قبل از بعثت مصطفوی [illegible] عیسوی [illegible] یافته بود این شرف [illegible] که در اواخر زمان [illegible]
[illegible] اسلام و معبدیت ملت مصطفوی یافته [illegible] از فضیلت و کرامت عظیم است [illegible]
چو آدم [illegible] و لی معانی [illegible] جان آمد [illegible] که خاک تیره [illegible] آمد
[illegible] شرف که چون سلطان [illegible] آن [illegible] ابواب [illegible] در روم [illegible]
ساختند و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] آن [illegible] و آن معبد [illegible] جامع [illegible]
[illegible] عالی آن پادشاه عالم پناه [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] سالی [illegible] سلطان [illegible]
خطبا و حفاظ و مؤذنان و [illegible] و سایر خدام [illegible] سال [illegible] چنان [illegible]
آنچه [illegible] و از [illegible] واقعات [illegible] احسان [illegible]
سلاطین این خاندان خلافت معلوم می شود [illegible] ارباب وظایف سالیانه و [illegible] آن معبد عالی [illegible]

چهل از سلاطین اسلام بسط اعظلال المعدلة علی الانام موجب مفصل است خطیب امام مؤذن
حفاظ قوام فراشش و بیان اجتهاد و [illegible] سلطان محمدی
برشرفات و غرفات این قبه آسمان ارکان [illegible] منسوب بود حکم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شعایر دین اسلام منسوب [illegible] و [illegible] اصوات [illegible]
[illegible] گردون [illegible] اکنون [illegible] اذان [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] توحید [illegible] آن اصوات تهلیل و تکبیر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] توابع آن [illegible] رتبت [illegible] فضا [illegible]
[illegible] لمؤلفه

[illegible] | [illegible] | ایاصوفیه [illegible] البلاد | جلالی [illegible] الفؤاد
[illegible] المسجد الاقصی [illegible] | ولکن [illegible] فی العداد | [illegible] الفلک [illegible] | [illegible]
[illegible] الجبال [illegible] | [illegible] فی العباد | [illegible] | ولم [illegible]
[illegible] | [illegible] | ولولاها [illegible] | [illegible] فی الوهاد
[illegible] | [illegible] | فعارت قبة الاسلام [illegible] | [illegible] الجیاد
[illegible] سلطان [illegible] | [illegible] فی الجهاد | [illegible] المصطفی فتاح حصن | [illegible] دار [illegible] العناد
[illegible] | [illegible] العباد

داستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible]

از قصور اعضاء رئیسه حاصل آید و عروض تعدی آن مرض باطراف و اجزاء بدن لازم است • و فساد و حدوث آن در اعضا
مرؤسه تن متیقن و محتم است • لاجرم حکیم حاذق و طبیب مشفق کسی باشد که در تشخیص علل مرض که مرض اصل است نظر افکار بسعی
بلیغ بکار رساند • و در اصلاح حال مرضی بعلاج مبادی مرض و اصول عوارض آن بعد من جانب التکار کرده • تا بتدریج جمیع انواع عوارض ناشی
از امراض اصلیه از اطراف بدن زایل کرده • و مزاج اجزاء مرؤسه بتبعیت اعضاء رئیسه بحالت طبیعی خود عاید و آیل شود • و پوشیده
نیست که وجود انسانی آئینه هر گونه کمال و نقصان است • و میان تجلی اعیان عالم امکان • و ذات جامع او در امر تبت [illegible]
هر جمع ابدان اکوان • و صحت مزاج این رئیس اعضاء عالم نور سعادت [illegible] است • اما از مصباح توحید و عرفان • و مرض مهلک او
از طریان سوء المزاج فطرت اوست لیکن از عروض آفت شرک و عصیان • چو اگر فطرت اصلی انسانی بر ایمان مفطور است که
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان • و زوال آن از اطراف از اصل طبیعت انسانی بجهت تافتن و [illegible] از امراض نفسانی
کفر و نفاق معذور و مقصور است • که ان الله لا یغفر ان یشرک به • و همیشه جهت اصلاح مزاج [illegible] انبیا و اولیا و سلاطین مجاهد
طبیبان نفوس • و نامداران در جهانیان هم از مزمن [illegible] بیت • این کریمان چو طبیبان اله • سوی رنجوران به پرسش [illegible]
چنانچه این سلطان [illegible] • و آن طبیب نفوس خجسته [illegible] از هر گونه بدی [illegible] حال با اصلاح اعضا مملکت [illegible]
نمود • و در از الهٔ مرض مزمن شرک از اطراف دیار روم سعی و اجتهاد و افر نموده • اولا از قسطنطنیه که رئیس بلدان کفر و عصیان
بود • و بمنزله دل [illegible] سلطان روح حیوانی اهل کفر و عدوان بنیاد اصلاح و تصحیح فرموده • و در تتمه [illegible] مزاج [illegible]
جهت آن نمود که عروض مرض او متعدی و ساری بسایر ابدان بلدان بود • و لهذا همت والا و اجتهاد [illegible] سلطان [illegible]
بلاد روم را [illegible] جایگاه و حیطه تحت اسلام در آورد • و در امر استنبول که بمنزله رئیس اعضا مملکت بود [illegible]
می نمود • و مادهٔ مرض [illegible] کفر را در رئیس اعضا کم داشته [illegible] اطراف فی [illegible] بود • لاجرم بعد از آنکه
فرق اکثر اطراف مملکت بازنشا و اصلاح عادی [illegible] بلکه گاهی مفاسد زاید در هر طرف ظاهر می گشت • چنانچه
بعد از ارتحال پادشاه [illegible] سلطان مراد [illegible] فی السعادة • و لیق اغلی که حاکم مملکت [illegible] بود و [illegible] که از آلات
بغض اهل اسلام [illegible] اسلامیان [illegible] او قات [illegible] انواع افساد [illegible]

از کنار بجماعت مسلمانان رسیده • چون سلطان دین بفتح استنبول فارغ شد • و ممالک مفتوح سایر ممالک و بلدان
بیکباره حاصل گشت • در حین فتوح بسیاری از ایلچیان را که از اطراف ممالک جمع آمده بودند • دستور مراجعت و اذن
داد با اعلام بشارت این فتح عظیم باطراف [illegible] • و از [illegible] اغلی را [illegible] و صنایع فتح قسطنطنیه
[illegible] فتوح [illegible] اغلی [illegible] • و شعله آتش حیرت [illegible] و ترس و بیم [illegible]
حاکم [illegible] چون [illegible] نمایان کرده اند [illegible] و لیق اغلی بعضی از آن ولایات که [illegible] سلطان [illegible] اهل اسلام
تعلق داشت تسلیم نواب سلطان نمود • و در تسلیم بعضی دیگر [illegible] و مدافعات می کرد • و در [illegible]
می بود • و در اطراف مملکت او بسیاری از تجار و مسلمین [illegible] و رونده را قطاع الطریق کفار هلاک می نمودند
و [illegible] مسلمانان را در آن دشت و کوه چون سباع [illegible] و بجان مردم آزار [illegible]
که متصل بولایات [illegible] است [illegible] و عوام الناس [illegible] متردد معامله [illegible]
[illegible] انقطاع پذیرفت • و در اطراف [illegible] رواج تمام گرفت • بیت
اگر [illegible] • و گر [illegible] • کلاه [illegible] • [illegible]
یک نوبت سلطان دین [illegible] • و جهت دفع [illegible] مفاسد او [illegible]
[illegible] و وعده [illegible] در جواب رسول سلطان [illegible] مقصود نموده بود • و دفع
[illegible] که این نوع حرکات و مفاسد اگر واقع شود از قطاع الطریق ناشی می گردد • در [illegible]
[illegible] اختیار نیست • و در دفع [illegible] آن [illegible] کاری حاصل [illegible] سؤال رسول سلطان [illegible]
نمود • و ایلچی سلطان [illegible] معاودت نمود • و تا [illegible] و لیق اغلی [illegible]
رسانید • و [illegible] سلطان [illegible] گردانیده گفت که [illegible]
و کم [illegible] • لاجرم سلطان را [illegible] اغلی [illegible] اهل اسلام شد • و [illegible]
جهت نصرت مجاهدان و [illegible] غازیان [illegible] سلطانیه [illegible]

جهاد اهل کفر و عناد در وی اقبال بدفع فساد آن مظاهر شرک و الحاد نهاد و بر ناحیهٔ فسیح سوری حصار که مدار اعتماد
و استظهار آن معاندان عنید بود عساکر غزاة و افواج حضور داده و بنوعی اسرع از انحدار امطار در اوایل بهار
و بطرفی ارفع از شراع اطواد و قلل کوه متوجه تخریب قلاع و دیار آن کفار شرار شد **شعر**
یکاد اذا ما [illegible] من الزواج [illegible] یسابق [illegible] بادره و ظل علی الاملاک فی الارض [illegible] [illegible]
و لشکرهای اختیار که چون شیران شکاری همواره در کمینگاه و حوش نشسته باشند و مانند نهنگ مبارز که در کمین خلل
کمر خدمت اسلام بمیان جان بسته بعزم غارت آن ولایت وفق اعلی فرمان شد و نزد لشکریان غازی که بجوهر
مرکبان همگی چون بستان شکر [illegible] و مانند [illegible] هر یک صد صد کنگ فی [illegible] این حکم سلطانی را [illegible] الهام
در هشتم و بشارت وصول [illegible] بشنود [illegible] **بیت** با حکم [illegible] شادان جهاد [illegible]
[illegible] هر کدام از منزل خود علم جهاد و [illegible] آن جهاد [illegible] خیمه وفق اعلی [illegible] خود چون [illegible]
[illegible] شده و پشیمان بود اما [illegible] آیت عذاب **الم یأتکم** [illegible]
عاقبت و خذلان خاتمت [illegible] و بحسب ضرورت [illegible] خود را [illegible] قلعه [illegible]
حصار درآورده و چون مجال توقف در [illegible] سپاه اسلام در اوضاع و احوال خود [illegible] قلعه [illegible]
و سر خیلان ملک خود سپرده خود گریزان مملکت [illegible] شتافت چون اطراف و جوانب سوری حصار [illegible] اسلام
[illegible] و محصور شد و هر کس از لشکریان بجهت غارت ولایت آن کفار [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] شده و در حوم بارگاه سلطانی [illegible] خدام و بندگان خاص [illegible] بوده و لشکر [illegible] و مردم [illegible]
در درگاه سلاطین پناه بملازمت مواظبت می‌نمودند روزی [illegible] کرده [illegible] جنگ [illegible] قلعه
و از طرفین تیغ کین از معاملهٔ آخته [illegible] کفار قلعه هجوم کرده از قلعه بیرون آمده و بسیاری را از لشکر اسلام [illegible] شهادت
رسانیدند و از میان معرکه روی لشکر اسلام را [illegible] باز گردانیدند **بیت** دل [illegible] در میان [illegible]
برآمد خروش و فغان [illegible] بنابرین معنی آن سلطان [illegible] آن پادشاه غازی متوکل اگرچه [illegible]

و انتظار [illegible] در لشکر غازیان [illegible] خود [illegible] مبارزت شتافت [illegible] **مصرع** چون شیر [illegible] پنگ [illegible]
و شمشیر غازیان سر [illegible] و فساد آن قوم کافر نهاد را بر خاک هلاک انداخت و رایت فتح و نصرت مبارزان را بدست
نصرت اعلام خود برافراخت **بیت** کلاه ملک تو ای [illegible] بجز قبای تو هم کز [illegible]
هر چند لشکر مبارز پیشه در تسخیر قلعه [illegible] بودند اما حصار قلعه [illegible] بود و صعود بر مراقی آن بروج از محالات
می‌نمود و بمجرد تیغ مسلول [illegible] مفتاح ابواب فتوحات و کلید درهای نصر [illegible] است بسهولت نمی‌گشود سلطان [illegible]
بانقاوت [illegible] حکم [illegible] و چون لشکریان [illegible] همچون شیران [illegible] از [illegible] خانه‌ای [illegible]
خورده و آموزکار [illegible] بودند و [illegible] قوم [illegible] طبیعت [illegible] و تمام [illegible] بودند [illegible] قوم در
صدد تحصیل [illegible] بودند [illegible] **و انه لحب الخیر لشدید** اقدام را [illegible]
آن قلعه کافران عنید بر [illegible] خود واجب می‌دیدند و باسته [illegible] نصرت دینی و تقویت بازوی [illegible]
بازوی قلعه [illegible] استحکام [illegible] کلنگ [illegible] کندن [illegible] کردند و نصرت تیر و شمشیر را بر سینه [illegible] خود
سپر وار [illegible] زخم [illegible] سپاه [illegible] استسقام [illegible] نشستند
و صدمات سنگ [illegible] **بیت** هر که او در ره [illegible]
بخت [illegible] جان فدای جوی و در [illegible] مبارزان
لشکر [illegible] که از جانب حق [illegible] و فتح [illegible] باشند و در روی زمین [illegible] لطف و احسان
پادشاهی [illegible] و دین در اقدام جهاد [illegible] و همت [illegible] بانفس [illegible] مطالب
دنیوی [illegible] بازوی قلعه و حصار [illegible] مثال ایشان [illegible] کفار [illegible] چشم [illegible] دل
دلیران [illegible] **بیت** [illegible] ای طالع فرخنده [illegible] هم [illegible] روز [illegible]
چنین که چون فلک [illegible] کوکب [illegible] بیه [illegible] و [illegible] آن بروج و منازل [illegible]
سپاه [illegible] آسمان [illegible] فدای [illegible] در حیلهٔ تسخیر

درآورده بودند و دیگر مجاهدان که درین حصار مستوفی اموال بی احصا و نقود بی شمار شده و هر یک از جوانان
روز میدان جوزان پری رخسار مروج و معدم بیک و دو و دو صد و جبار از کافران متمرد و مشرکان مستبد را که بحیله
خون مسلمانان را بر خاک خواری و مذلت ریخته بودند و صفه های و فشهای کوناگون در حالک از میان اسلام
انگیخته بزبان شمشیر القا مضمون حقیقت مکنون **مثل محمد رسول الله الاکرم خلدت می‌نمودند**
مجاهدانه فا اخافة سیفه ولولا یروق الذین انهم چون این رایات دولت محمدی بعون عنایت ایزدی
موید بوده و در قدر تهر و قهر کفار بهری از بقیه فتح و ظفرت **نصرت با تخصیص مقرون شد** بعد توجه
دوم پادشاه بانه کشوری و در هر طور اجتهاد مجاهدانه ملکت تسخیری کشادی یافت بعد از فتح سوری حصار
امول تمام کار و ناچار تسخیر عساکر ظفر شعار گشت و مع ذلک جهت تتمیم و تعمیم و تتمیم منافع غنیمت جسیم احکام
فواید و تکمیل عوایده وانه را درین عزیمت سلطان دین لشکریان آنجی را راه ولایت و برنگ روانه کرد و ایند گاه
تمامی ولایات و متعلقات و لوعلی یغما و تاراج و اقد ده و فراغ استیفا خط تمام جهت لشکر اسلام نماینده
و بزودی بعسکر همایون باز آیند چون سلطان قلعه سوری حصار و امول را در حیطه ضبط و تسخیر در آورده و مصالح
و تحکیم قلاع مذکوره را کما ینبغی ترتیب کرده و در هر کدام حاکم و محافظ شجاع و مقدام و قاضی جهت اجرا احکام
و تعیین فرموده و حقیقت معلوم نمود که لشکریان غزاة و مجاهدان را از کثرت غنیمت و مال بجواره خود امتوفی الحال
هر کس از لشکریان محروب اصناف الطاف اجازه نمود و انصراف فرموده و عنان عزم بجانب دارالسلطنت معطوف نمود
و چون درین منزل لشکرگاه همایون و جانب سا بهای مقبول مقیم است مقدمات مقبول از مجد و پادشاه بطور رسید
و لو افق این سکو بنده کمیا بسوابق عنایات خسروی مقرون شد سلطان او را الحق فرا رسید من حیث الا استیصال
سرافراز داشت و بزند کمر ما شتا از جمع خدام قیام نمینما ز فرمود و سلطان موفق کامران بعد از عود بادیه
منزل پادشاهانه و قصری عالی همانه و شیمی مشتمل بر خلوتخانه و دیوانخانه و در میان باغی بهشت آیین و در کنار رودی
مملو از کنار معینی که مفصلاً شرح و صفت آن در مقدمه این کتاب سابقاً مذکور شده طرح انداخت و عمارت آن قصور مرج

خیره وانه را بشرفات توحید و ایمان برافراخت و دران سال تمام لشکر باز اوقات و استراحت فرمود و در حجره
و کامرانی با جواری سرای جواری مشاطه و استخدام غلامان ماه پیکر یوسف جمال ختن و تتار نمود و جهت ترتیب غزوات
بزرگ تهیه اسباب احتشام و تجلید صحایف صفاح و تجدید تجهیز صمصام فرمود و الله الموفق علی تحصیل المقصود

داستان چهارم در بیان فتوحات میمون و بشروح سلطانی در بیان توجه و عزم رفتن سلطان دین بغزو و فتح
شهر علم و شهر ها بیلاد اهل ایمان و ذکر کیفیت مساعدت سلطان بفتح ممالکت و قلاع آن کفار و تعیین نشست
بجوز ته بفنون فتح جدید و کیفیت در غلبات عطیات بی و فتی بی تقدم مقدمات جنگ و قتال به توفیق
ایزدی تقدیم متوجه الملک و لا یستی آن بتوا خرج مجاهد از ماقع و جبال **بیرحکمی در شنید شنیده دیگار**
سلطانی کشورگیر که عوذ منافب که بیکه عملی در شنیدنی مسمانانه سلاطین رفیع الجناب است پیشکش کشانی جا بخشه است
که همای بیضه سلطانی و در رای روی زمین قوی ضعف مو در دین حقیقت بی است اولاً کشایی و کمانت و مراتب حقوقیت
آفی و رحمت العالم قدرت و سلطنت پادشاه و نه زمان است از نوازش شفقت و رزاق وا را ای و مرا بطه و نقلها بی ملک
بایدکه در فضای مملکت و عطایای نیز است احسان او است بشمول نور رحمت و افضال و ثانیا آنکه مالک بخت جهانداری بانیکه
جهانگیر تمت جمیعه و در و برابت ملک ابی ثه فرمیت حال رعیت و سپاه در ظلال ممدود جاه و جلال
مطلقه بیحق الزوم را فی النوم روایت علی فقد الکرام الکرام اما این قانون شاهی واقعه از روز رحمت بر ملک سلاطین ملکا
خیرتی شفقت نضارانی و آثار خورشید حالت و عدل ری مرتبه او ضیع سلطنت نمود در ملک سپهر با جداد و شاه
حی بر تخصیص نصب مرد و مخمین در ملک تقویت بخور شیدنیر کردن و ترجیح بر سایه کو که ذیرات نمودن با استحقاق
آن چنانچه جهانگیر کی است و او اسطه مردم و انی در جمع نمود نامه چنانکه آفتاب جهانتاب بر شمال سلطانی از ان شایسته
نوم و در ونو بتعلق کمال بدین ذکر شعور گرفت دور و سطه آنانم سپهر از استقلال خود سپهر از بجز فت که در منکو دور دی
باطراف هفت اقلیم ممالک علوی و سفلی گردش توانسته و با فاضه نور جهانبانی و سلطانی مرهاون خود لایزال پرتو مهربانی
و ظهار بهر ذره که تعین هر تیره روز و در انجمن مرتبت افزون بیکیت و عادلانه فیض رسان است **ذکر** تحقق کیمی بزرگی

البحر [illegible] و [illegible] توانگر [illegible] بیند [illegible] است . و دیگر [illegible] جهت [illegible] جنگ [illegible] عالم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و نظام [illegible] بسکون [illegible] و تلبیس [illegible] بعد از [illegible]
همیشه در اطراف [illegible] و خاصه [illegible] اسباب [illegible] و [illegible] بغارت [illegible] و [illegible] بیار [illegible] سپاه
[illegible] کم [illegible] بپیش [illegible] کم . کی [illegible] شرق [illegible] . کرد [illegible] از [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] کند [illegible] . [illegible] زنگ . [illegible] که [illegible]
[illegible] فراغت [illegible] . که فارغ [illegible] پیاده [illegible] **الغرض** چون سلطان [illegible] میان سلاطین [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] میان [illegible] کواکب . و [illegible] آفتاب [illegible] بود [illegible] اخلاق [illegible] و [illegible]
[illegible] **[illegible]** که بموجب حکم [illegible] اطاع [illegible] در [illegible] بود سپاه [illegible] روز [illegible] جهان
[illegible] بجهت [illegible] نمود و بسکون [illegible] ایام و اجازه [illegible] آورد و ام داده بود [illegible] از جماعت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] و [illegible] در گوشه [illegible] و فراغ رخت اقامت نهاده بود . ناگاه [illegible] فصل زمستان که [illegible]
[illegible] جهت [illegible] قشلاق و شتات گرفته بود . و چون [illegible] نوروز [illegible]
[illegible] و [illegible] لشکری [illegible] لباس [illegible] نمود و از [illegible] ایام [illegible]
[illegible] رسید **[illegible]** فلک کبود [illegible] آفتاب [illegible] . [illegible] . [illegible] فصل [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] و [illegible] بود . [illegible] گشتی [illegible] بهمین [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] **الرد [illegible] الدین** [illegible] آتش [illegible] از [illegible] اعداء [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] . [illegible] لشکر [illegible] . [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] زمستان [illegible] بقوای [illegible] و [illegible] ناگاه [illegible] اعلی [illegible]
[illegible] از [illegible] اسپ [illegible] مردم [illegible] العبد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] واقع است و بسیاری [illegible]

و [illegible]

و [illegible] ازین [illegible] جهت [illegible] بر آن [illegible] و [illegible]
کر ان همیشه قطاع الطریق و دو امیان او بنیان [illegible] و غارت مسلمانان می بوده اند و [illegible] که جهت [illegible]
[illegible] ولایت و قلاع [illegible] و [illegible] حق [illegible] و اگر [illegible] باز [illegible] از [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] معادن [illegible] که [illegible] و [illegible] اموال [illegible] مسلمان است [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] آن [illegible] معادن می کند و [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] کفر و ضلال [illegible] کنند . اکنون [illegible] کفر [illegible] اهل [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] . [illegible] نشان [illegible] . [illegible] شاهی و [illegible] اسلامی [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] . آفتاب [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] عساکر [illegible] بسیار [illegible] می نمود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] حالت [illegible] و [illegible] می توقف [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] . و [illegible] لشکر و اسباب [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] و از [illegible] عساکر [illegible] چون [illegible] اکم [illegible]
[illegible] . [illegible] آن [illegible] پیش [illegible] . [illegible]
[illegible] شمال [illegible] گرفت . و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] قفقال [illegible] که [illegible] . و [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] . [illegible] اکثر [illegible] . [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] . [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دولت [illegible]

[illegible] مساجد اهل توحید [illegible]

[illegible] اهل حق و ایمان [illegible] و کمال انتظام و فلاح [illegible] معروف داشت

[illegible] بساط احسان و افضال بر اهل علم و کمال و ارباب صلاح و ابطال [illegible] استقلال [illegible]

کریم ذو الجلال [illegible] از قوت بخت و طالع همایون و مساعدت دولت روز افزون [illegible] فتح [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible] خلایق [illegible]

[illegible]

[illegible] در کوره جهنم [illegible] للذین کفروا [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] شرع و مملکت [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]

[illegible] سلطان غازی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] فتح و تایید و عاقبت [illegible]

[illegible] از فتوحات [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible] الله یبسط الرزق لمن یشاء

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible] در میان بنی نوع آدمی [illegible]

[illegible] آیات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و لله جنود السموات و الارض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت و [illegible] که [illegible] علی [illegible]
[illegible] کلام [illegible] دولت و اقبال [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] توفیقات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] که بحکم سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] فتح [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] در جهان [illegible]
[illegible] آن ملک [illegible]
[illegible] سلطان چون نور صبح سعادت روشن [illegible]
[illegible]
اسلام [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بر [illegible] ممالک [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و اهل اسلام [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] توحید و عرفان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

با جمعی از خواص [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] استیفا [illegible] مراسم [illegible]

و اقسام [illegible] ممالک [illegible] خیر [illegible]

[illegible] الاخبار [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] تضرع [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] از فتوحات [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] در خلاف [illegible]

[illegible] هلاک شدن [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] آیات [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] علیه السلام [illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

[illegible] رسول [illegible] سلام [illegible]

[illegible] رسول [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] رسول [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

و جنگ [illegible] تا همین که قلعه [illegible] و نهر ساوه [illegible]
در جنگ [illegible] بیان آن قلعه کافری از ان مرحله سلطان [illegible]
قلعه [illegible] عظیم است [illegible] در غایت متانت واقع [illegible] الطریق [illegible]
[illegible] اقدام نماید [illegible]
[illegible] استوار [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] دولت [illegible]
[illegible] عبور لشکر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بسیار است مؤلف [illegible] بر زخون
چون [illegible] سلطان [illegible] ممالک [illegible] معروف بوده [illegible] از ان حصن حصین [illegible]
[illegible] با عساکر مبارزان و دلیران [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] داشت و در کار ان و کارگران [illegible]
[illegible] کشتیهای بسیار جهت [illegible] قلعه از جانب [illegible]
[illegible] فرمود و کشتیهای بیرون از اندازه احصا و احصار [illegible]
انا اکرمنک [illegible] موجب [illegible] عبور کرده [illegible]
[illegible] لشکری [illegible]
[illegible] چون [illegible] کشتیها [illegible] انجام [illegible]
حصار [illegible] لشکری [illegible] از هجوم [illegible]
[illegible] کشتیها [illegible] نظام [illegible] جهت مصالح جنگ [illegible]
[illegible]

[illegible] از اهل قلعه [illegible]
از جانب لشکر [illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسان [illegible] داشت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] اسلام بود [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] میان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] این رای عین صلاح و مطابق صواب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ضعیف [illegible] اقامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

و قلعه حصانت کرفتند [illegible] بجای آوردند [illegible] اهل قلعه [illegible]
[illegible] بر روی کنار [illegible] از ان [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] کشتی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کشتیهای [illegible] در میان [illegible] افتاده اتفاق کشتیهای [illegible]
[illegible] کشتیهای آن ملاعین را [illegible]
[illegible] بر خلاف [illegible] بسیار جاری بر خلاف [illegible] آن نهر روان [illegible]
[illegible] اسلامیان [illegible] کشتیها [illegible]
[illegible] الحاصل [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] کشتیهای [illegible] را [illegible] لازم نمود [illegible]
[illegible] حصار [illegible] شد و اسباب [illegible] ایشان [illegible]
جوشن پوشیده [illegible] حصار [illegible] رسیدند و اهل قلعه [illegible]
بیرون قلعه داخل شد و در [illegible] با سلطان [illegible] و بر سر برج حصار [illegible]
علم [illegible] باستقلال در مقابله رایت [illegible] بر افراشت القصه ظلمت [illegible] نور [illegible]
[illegible] چون لشکر اسلام [illegible]
حصار کرده بودند [illegible] اهل ایمان [illegible] آن حصار [illegible]
[illegible] دولت و اقبال سلطانی [illegible]
وان جندنا لهم الغالبون [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل حصار [illegible]

[illegible] بیاورده [illegible]
بر کشادند [illegible] شجاعت [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] حصار [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خون و غبار آلوده خاک [illegible]
[illegible] کشته [illegible] دیوار [illegible]
افتادند و [illegible] سپید [illegible] روی توجه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] هجوم لشکر [illegible]
[illegible] و از حوالی حصار [illegible] عساکر اسلام [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] از دست مسلمانان [illegible]
[illegible] افتادند [illegible] کشتند [illegible]
[illegible] اهل ایمان را [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] در میان چنان [illegible]
[illegible]
[illegible] در میان آن [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]

لبهای سلطان ان شقایق یافت همچو شیری دهن آلوده بخون نخچیر هم سلطان خود را از خون پاک می کرد و چهار
خون آلوده تنه مهابانی آورده و یکی از علیقلی کرد جنگ کار مصاف مصادم سلطان بوده بیک ضرب شمشیر
جا بکم خود چنان فرق کافر را افاق آمده که تا انجا پیش قدم همایون و پای اسب سلطان سر نهاده و روان خاک تسلیم
کرده بیت تیغ تو از ضرب خصم شکافت ٭ بسر قبل جاجت کی پیاده بمان ٭ و ازان جهت
بعضی از ارکان دولت و اعیان کوس بلادت سلطان را بتکلیف و عنف باز کشیدند و شفاعت و درخواست بسیار نموده
اقدام آنحضرت را بمهام اقدام را باز داشت و رعایت قوم را باصلاح دولت و دین صواب می دیدند و میگفتند
سلامت همه آفاق در سلامت تست ٭ بهیچ حادثه شخص تو مستمند مباد ٭ و از ملاحظه آن شجاعت و تهور سلطان
بسیاری از ... آن دل آشوب شهر باز نجا کردند ... لشکر ... را بار هم
در حصار ... آوردند تا آنکه چندین سرهای کافر و مسلمان در میان ... خاک ... بیکسان ...
روز برفت ... و میان آن قرانت و از هجوم اعدا در چنان ... حدیث ...
وصان شد بیت کردند ... آمیخت ٭ ... شد بخت ٭ ...
وان ... گشت می ... بعد از ... و ... لشکر ... اهل ...
چون ... کار ... و کارخانه ... تنک ... در ... آلات ...
و تنک مسلمانان ... در سلک ... بعد ... در سلک ...
در معابد و ... قلب و شکست ... قضا ... فرار ...
و ... سلک ... من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی ... اهل اسلام ...
در عین ... داشت ... و چون ... در حصار ...
اتفاق ... قضا ... در آن حالت ... سلطان ... ضعف و الماس
کوتاکون لشکر اسلام ... قلعه ... تحیر قلعه ... نمود ٭ ... نمود

سلطان ... دنبالت ... و چند ... قلعه ... خبر ... قضا ...
کوه ... قهرمان قهر ... علوم ... شده بود ... قلعه ...
فرزنت و الماس لشکریان ... خلافت ... ابراهیم ...
الغرور التر... صد ٭
اتفاق ... سلطان ... و ...
قوم سلطان ... عالم ... و ... سلطان ...
... دروی ...
اسلام ... تا شرح ... و ... دولت ...
... فتح و نصرت ... میدان ... مبارز و مقتدای ...
... تا ... صناع ...
... اسلام ... رسول ... بلاغت ... آموخته باشد ... الفضل للمتقدم در
فضیلت ... دین مقدم بوده باشد ... مقتدای ... مردان ...
... آن ... شرع نبوی ... الحق ...
... بعد از تولد ... شرق ...
... قدم ... میدان ... شده ...
بر قدم ... مستقیم ... از عقب ... قوم افتاده ...
... سلطان ...
... کمالات ... مقصود ...
... نمود ... شود ... اصل ... در ... است

بوشیح از شرف زیب و بال است اکنون از نسبت تقدم و تاخر چون در میان اشراف اسلاف و اخلاف کریم الاوصاف ظاهر گردد
و فضایل اصول و فروع در صورت و معنی و در کار دین و دنیا باهر شود تا آن که موجب روشنی دیده دولت و اقبال و پسندیدگی
مجمع مکارم ارباب فضل و افضال گردد لاجرم هر خاندان امامت و خلافت و هر دودمان سلطنت و شرافتی که از لسان روشن
بیان سیوف و رماح ایشان دعای مستجاب ربنا اتمم لنا نورنا از لفظ زبان حالی اسلاف گوش هوش اشراف اخلاف ملحق
و مضاف شده باشد آن نور عالم افروز دولت و اقبال روز افزون ایشان روز بروز زیبنده اخلاف اصحاب و اعقاب
انصاف الطاف ربی و صحیفه رضا به تیغ جهانگیر ایشان متواتر فتوحات نصیب مردم جنس خلقی و صاف کرده و انوار معانی
که مولای محقق و ظهور آن صورت نورانی را صاحب دولتان نشین اید او امراج نموده باشند در عالم صورت البته در بان
مروع مهتر فروغ میبرد و موارد مواد نصرت و فیروزی که در راه خدا و در کاوکاوش های محصول دولت ایشان انشا و افشا کرده باشند
در ایام اعقاب جلالت نصاب بیشتر نمود استوار گردد شعر وکذلک الابناء تبتدل عندهم تمام ما قد اسس الآباء
خانه مصداق صدق این عنوان و مثال عیان این مسلک بیان قصه فتوح ممالک موره است و بکاسه مقالات
موافق مقالات مذکوره القصه چون مملکت موره ملکی بود از غرایب بلدان و در بسیط ربع مسکون مالس
و نظرا او در جهت سکون اهل ایمان خانه تفصیل ذکر آن در کتب فتوحات سلطان مرادی مذکور شده و ابتدا شروع زخم آثار
شریعت غزا و فتح ابواب دین های کلید جهانگشای تیغ جهاد و غزا آن پادشاه مغفرت نهاد در آن غل سلوک گشته و آن پادشاه
معدلت نجاد که از مشاهیر زمره لهم قدم صدق عند ربهم معدود بوده و همیشه مصروف همت علیا با فشاء و اجراء دین حق
می نموده روز لا اقدام خاندانه و اقدام با تمام مردانه در فتح آن جزیره موره آن سلطان کشور مراد کرده بود و چون
اخلاص مصدوق عقیدت و سلوک به مال سلطنت و مخالفت بعد از غایت بسیار و جهاد اتفاق انظار اولی الالباب ظهور تمام بر آن مملکت
کنار یافته بود و سد سدید و حصار حصین متین که در میان هر دو دریا بوده و بکره معروف مسعود انجوانب است آن حصار را
با خاک راه یکسان کرده بود و طریق دخول لشکر اسلام را در آن مملکت آسان نموده و در آن ولا اعاظم و اموال جهد و
قتال پس از درون آن مملکت غارت غاران مجاهدان بحصول موصول ساخته اما جهت عدم فرصت سائغ فتح آن حصار

معتبر و شهر نامی آن کشور نپرداخته و چون اکثر حوادث روزگار که موانع مقاصد جلیله را ابراه زنی قواطع اجال عاجل
می کرده و بی وفایی عمر بی اعتبار از وصول شهباز همم علیه و اوطار مانع و معاوق میشود بیت
به خوش بودی جهان پر فراغ اگر مرگ نشین نبودی در میانه و مشهور جهان است که در آن میان دو نیزه سپید و شهر حصار
و قلعه و شهر بند حصن حصین سوی قریه مواضع است و حکم پادشاه این فضا ها سیر مرتضع و مساکن بسیار واقع است
و هر که از ابتدا ایت طلوع خورشید ایمان الی یومنا الان در ثغور اقطار آن کشور قدم همت غزوت هیچ پادشاهی از اسلام موفق نبوده
و به اجل به اهل آن مملکت توسن مرکام اهتمام نمیبود بلی استوار است همه جا جنبش از آن گنج نگردد و دست به دامان و ماتم
جای گیرد ده و کار فلک جا نگیرد لیک پرورد گمان گم نماید چون سلطان کشور مراد بلند اسم اتب الشهداء فی المنام از
پی اعدادی عسرت استرداد و تسخیر آن مملکت را دریافت و با قضا تقدیر در مواعد اجل مملکت بقا و زوال رخت موعود
بشتافت لیکن مقدمات منتجه تسخیر ملک آن مملکت کافوری به دست آمد و آن پادشاه مجاهد آن تقدیم یافته بود هر آینه
انتاج آن مقدمات صواب در این ایام دولت ساطع و احقاب آن سلطان موفق شرعا و عقلا فرد بین الوقوع نمود
حضرت که بوراثت خلافت خاقان سلطان مؤید دین را از جای نشینی خود نشانده بود و از خلف صدق را سنت خلافت پناه
تایید دین مصطفی بجای خود مانده تا که ابواب حلق مشرق تا هزار ساله کفار را هم ساله جهت اظهار شعار ملت محمدی چون
فتح [illegible] و بنا زوی خیرگش و دست مال نهاد نمود بگشاده و جواهر جهاد و لشکر جهاد و شیح اقدام جلوس و مواکب سعادت
اعدا ذوش همیشه بر کلاه کلاه سپر و ران گفتار و برقد قامت اهل جهاد از اعدا دین و مخالفان نکبار برآید و همیشه
نقال جلال امثال توسن سپهر قال و اعلی بند معلی اقدام الحوز انجام شود که هیچ مقدم مقدم و حجاجی بر افق مبین گردد
در کاه فلک اشتباه منزل گرفته باشد و از سمع سپهر بیگانه نغمه قدم اشتهر عزم الجلیل جهان تاب در پیرامن بارگاه جلال
کسی از پنبه نامیده و از زمره مواکب قاصدان ملک نغمه جلوس اسپهای از تو از آسمانی در کاس جالی اساس سپهر و در آن
آنجا هیچ گوش نشنیده لاجرم حکومه منطقی چنین بر جا و کشوری از آن جمله مساکن بغناکه و الدینه گوادر شم جهت فتح اسلام
بگشت بشارت نمود بشانه سهم السعاده آنکه اشاره الیه بالبنان گردد بسیار در حوزه تصرف عماد الاسلام تا آنکه و آثار ظهور

اسلام را چه اکثر این دیار در پناه حصون و معاقل که بمقتضای کلام حکمت انتما و ادخلوا البیوت من ابوابها

در ظل لشکر مجاهدان را از موانع فتح و ظفر بر آن کشورجهت متوسل و آسان نموده باشد هر آینه استفتاح قلاع دار الاسلام

بقاع جهان کشوری واسع و ملکی پر حاصلات و منافع از حضیض دستای جهانگشا و از نیل سلطانی قوی و مقوم دین پیروی

نطل تمام و موقع اقبال شوانه بود تا غلبه این سلطان دین پرست پسندیده و اتبعه ذریتهم بایمان بخیبت غزاتی

موده و ترتیب آن بقاع معمور و عرصات و تعریف فضایل آن کشور موده و انکام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع

بخت اختصار عساکر جهانگیر و بخت سپاه صاحب تدبیر و شمشیر با طراف ممالک دم ایلی در پیشانه و در تاریخ شهور سنه ثمان و ثمانین

روی اقبال با آن اجناد و اهبت فضلال بصوب آن ممالک کفار بر مضافات و مثال فتاده و لا ابطاء خاصم حشمت بنفس پیرداخت

عظمت در منازل قبر ذو روای شهر پیروز فرمود و در انجا اکثر افراد عظام و عساکر نصرت انجام معسکر همایون پیوستند

و بحکم خدمت و بندگی جهت ادای طاعت قید از میان جان بسته و از آن منازل متوکلا علی المعبود باسباب و اشیاء

تقدیم نموده و از راه مکی شهر برجد موده شروع نمود و چون مستحکم ترین قلعه کفار که در جهت طریق بود ابتدا اعتصام

فتح و کشورگشایی را آن حصار آغاز نهاده و لشکریان عازمان فی الحال از ابعاد او اسباب قلعه گشایی بفرمان داده و در

قابل آن و احاد و سپاه بود و ماکنا معذبین حتی نبعث رسولا اول اهل قلعه را بتسلیم و اسلام دعوت نمود و چون آن کفار

برگشته روزگار در طاعت ام لازم الاتباع انکار و اصرار اظهار کردند حکم شد که غازیان لشکر بسیار و بشمار بحشر و نشر اجزا

آن قلعه استوار اقدام نمایند و از اطراف جدران و عمران آن با زوری که قابل هر نفس بود نقب و ضبط کنند هر چند امرا

و ارکان دولت از آنجا که رای می نمود که چون این قلعه مشهور بی است و دربند راه است و حصون و قلاع معتبر در پیش است خاطر را

مسلمت آنکه از این قلعه تجدید یم و در پیشاپیش قلعهای بزرگ سعی برم سلطان از آن مصلحت و رای اعراض می نمود و ثبت الاقدام قلاع

حکم تسخیر آن ولایت می فرمود و چون حکم نقب و سوراخ بر سبیل تعجیل و تنفیذ بیاد درست و از اطراف قلعه زخم کلنگ

کار مستحفظان آن قلعه دم بدم بتنگ و بمجبوری جان که از رخنه ترتیب اضطرار در آن کار از راه استغفار و استمداد

امان خواستند و تسلیم قلعه بعد از آن شده او و اتفاق یکدیگر بر خواستند حصر کفاها عن الاعوان فی الزرع

خت

وافقت من الیوشی وابرة سلطان نیز اهل قلعه را بعد از تسخیر تجدید ساخت و از انجا لوای عزم بجانب کورنوس میافرا

و این جماعت کافران مقید راجهت نصب علم ورفع علامات تمرد و عناد همگی از در مقابل قلعه کورنوس بسیجهای بلند چون

پرسروران برد و نیزه و پیشان برافراخته و از انجا آهنگ تسخیر قلعه مجد نمود و اسباب فتح آن حصار را مهیا ساخت

چون اهل قلعه از احوال متمردان قلعه اعتبار گرفته بودند سر اطاعت بطوق تسلیم و ربقه انقیاد در آوردند و قلعه را

بی توقف تسلیم کردند سلطان اسلام پیروز بجوز بر مال ایشان بخشوده همگی را بمراد طلاقه و اطلقوا در پیشاده و از آن

محل روی قتال بجانب تو قاق حصار نهاده و مستحفظان آنجا عناد و مخالفت پیش آوردند و دست تعدی بمحاربه و قتال بنهادند

لاجرم چون بجلیه همت جهانگشا ابواب مغلق آن حصار را مفتوح کردانیدند بحکم قاطع ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من

خلاف او ینفوا من الارض آن کافران را بعض بخلاف بعضی دست و پای دگر و پای در هم بسته اتفاق تمرد و تعصب

ایشان را بسیمای قلعه ایشان در هم می شکستند یعنی تو قاق جهت تراز قلعه سکین بر اطراف اعضا و جوارح کفار خصوصا

دست و پای ایشان می بستند مصرع بچیده شود دست و پای کسی که ش و همچنین منوال بر قلعه حصار نیک پیر راه بود

ثبوت دولت و نیروی شوکت دین قهری میکشودند و غنایم و اموال آن در آن قلاع و بقاع را بغارت اسلام بدست گرفتند

با آتش قهر دم و جوع ملک یکدیگر میکند و ایشان از احسان سپاه آن متنبه میکند تا آنکه قلعه بحکم پیوستند

قلعه ایت در غایت اتباع و در وجهی متفق الکلمه بودند و همگی یکدل در اراده و اراده بودند و بعد از توجه سلطان بجانب کفر

و ضلال و اوار از تسلیم قلعه امتناع نمودند و تکیه بر رفعت و متانت آن قلعه بر ارتفاع کردند عساکر نصرت مآل پیروزی

علی الاتصال در تحلیل نزاع و انفصال حکمت جدال و محاربه و قتال لا بزال ایام نمودند تا بعد هجوم الوا اسباب نصر و فیروزی را

بقلاع عون الهی بکشادند و کوتوال آن متمردان بجانب برجی که معهود دست را و زهد و از انجا سلطان بعزم قلعه کورنوس

توجه فرمود و این حصن حصین از منیعات قلاع کفر بود و کوه رنگها در ابتدا و حال بنیاد محاربه و مشاجره کردند و اقدام

بمخالفت و مدافعت نموده و دست معاندت بر روی قبایه ایشان آوردند فاما چون چند روزی نیران عساکر اسلام دام

استیصال و عین اعتبار عیان دیدند بی امتداد و عناد در اشتداد مواد و تقاضا و از نواب همایون امان طلبیدند و قلعه

چنان معتبر که قدیم المثل قلاع آن امتناع بود بی مؤنت محاصره و تعب قتال بتصرف نواب نصرت مکتسب درآمد بیت
کر والت می کند بر قلعه هفتم فلک ٭ ماه را رسن ابلق باشد مسخر می کند ٭ و از آنجا سلطان نصرت تسخیر بالوبره که
بهترین شهرهای آن ولایت است و نزه ترین بلدان آن کشور با نعیم و نعمت است توجه فرمود ٭ اهل شهر بی توقف و درنگ
تشرف استقبال رایات اقبال نمودند و طریقه اطاعت و انقیاد پیش آوردند و اوامر و نواهی سلطانی را بسمع اطاعت
اذعان کردند و بوسیله اطاعت و سلم از قهر و غضب سلطانی جان بدر بردند چون اصول قلاع و بلاد آن مملکت
در تصرف نواب سلطان عدالت نجاد درافتاد و غنیمتهای بی اندازه هر کدام در خزانه و خانه از احشام و سلطان
بعد از تسلط بر اقسات قلاع و بلاد و اعتصام جمع احاد و اجناد و نیاد بر قانون معتاد عنان توجه بصوب کشور مرغوب
شهر اسکوب منعطف فرمود و بشکر نعمتهای متوالی الآیه قیام و اقدام نمود بیت
احاط بها التوفیق من کل جانب ٭ وحاطک من کل البلاد و شاید ٭ داستان هجدهم از فتوحات سیر و شرح
و کیفیت سلطانی در بیان توجه وزیر اعظم سلطان محمود پاشا بصوب ... علیه بقوم اتمام فتح ممالک ... قلاع و بقا
بالتزام فتح آن بلاد و فتح قلاع استوار کنار با جمع ... صوانع و کنار در کیفیت تمکین فتح و دیگر
تسخیر قلاع و معادن و اموال غنایم چه در حساب ... استعداد و مواد و مشاهده ... بسیار و اتفاق الحاق سلطان
وزیر بعد از عهود ... فیروزبخت و سلطنت ... هم نام نبی ... که محمود بود ٭ در دین ... محمود بود
محمود فتح سومنات ... هر که برای نام او چو محمود بود ٭ مناسبت ازلی و ملاقات عالم ... که در جمع لشکر الاسلام فتح محمود
قبل از ظهور آثار شهود مسعود بود و بوجه صدق فما تعارف منها ائتلف همیشه تحقق توافق میان آن نظام مسعود و محمود
و مشهود می نمود ٭ اکنون در عالم ملک و شهادت چنان اقتضا فرمود که گاهی در خطابه صورت میان اشخاص بشری خصوصا
شاه و اهل دولت صوری و صاحب رتبتان سروری نوعی اتصال ... بسوابق مناسبت فیمابین در فروعات معادقت
و موافقت ظاهر و پیدا گردد و در حالی مهمات دین و دولت چنان مشاهده بوده باید که همیشه در تمام آثار مناسبت صورت
در میان هر دو مظهر قدرت تمکین توافق حقایق ملکی و ملکوتی ... دلالات بتحقیق صحایف عیان آید و از احکام دقایق

مراتبات خلق و ملکانی همواره آیات صدق معادقت بدیده حس هم مکشوف و نمایان افتد بیت
بینی وبینک فی المودة نسبة ٭ تجوبه عن علم هذا العالم ٭ و این معنی بمرتبه رسید که از توافق تسمیات اتفاقا بتوافق
اسمی هم هرگونه نکات بطریقه ایما موری کرده و در اوضاع و حرکات و اعمال که نتایج عقاید و نیات و آثار مکنونات ضمایر
سماوی است تناسب و تشابه بقلوب و جوارح و ارکان هم پیدا آید بیت قول و فعل آمده گواه آن ضمیر
زین دو هر باطن توان دانست لال کیر ٭ و چون نزد دانایان اسرار حروف معانی و عارفان لطایف عالم معانی این اصل
کلی مقرر است که بر هیکل حرفی از حروف کلامی ملکی موکل است از املاک روحانی و مرتبی هر لفظ و کلمه از کلمات ترکیبی
یک معنی است که در بدن آن لفظ آن معنی بمنزلت روح و جانست بیت حرف ظرف آمد در او معنی چو آب
بحر معنی عنده ام الکتاب ٭ لاجرم باعتبار آن مناسبت معنوی مناسبت اسمی هم شعر از آن مناسبت نهانی تواند بود و
ذکر علامات عالم معانی تواند گشت و این نکته عجب استوار در مظاهر انسانی شایع است و میان نفوس متجانسه چون
حروف متجانسه همیشه این رابطه امری حق و واقع است تمثال مطابق محبت تصدیق این معنی اگر العقیده
توافق امر معانی در تناسبات اوصاف روحانی معنوی مقرر شده بود میان سلطان دین محمد و آن وزیر صدق آن مظهر تایید
ایزدی اعنی شاه کامل و ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء اعظم الوزراء فی زمانه محمود پاشا که در طریقه بندگی سلطان کریم
محمود نام و وزیر پادشاه نشان بود اما در اظهار آثار و انوار غلامی و جانسپاری ایاز خاصی جان فشان بود و طلب مکارم
بر مقصدی از امور ملک و ملت که توجه نمودی در رعایت و انجام آن مقصود النشود العواقب و محمود المطالب بودی
ولهذا آن سلطان بنده پرور رتبت قدر جاه و جلالت در راه حکومت و ایالت و در ارتفاع ارکان دولت و تمام اسباب
شوکت و صولت مقدم داشتی و علم منصب و رایت درایت او را بر فرق سر در الفضل سپاه برافراشتی و در این
ولا که سلطان را اراده فتح مملکت موره بود و شوق عظیم بتحصیل آن مطلب اظهار می نمود از امرای اقطار و حدود و از سپهداران
صاحب جود که هفت مرحله لاس موره بودند متواتر اخبار رسید که چون بعوارض محافظت و ابقای آن ولایت در دست تصرف
ایشان نماند جهت استقرار توسل ایشان با استمداد از شوکت پادشاه ... چون ... قلعه

بلغوا الطیسم سایب مجاهدان بحرف تلف و هلاک شده و بجهنم ابدی پیوست و بعد قلب لشکر شرکان بیزبان دانته
آن سرخیل ارباب ضلال درهم شکست اکنون تسخیر ولایت لاس راهیچ مانع کلی نمانده است و الان ملوک اطراف
و مسهود ارای مملکت لاس از غایت خوف و هراس در مقام مطاوعت و فرمان برداری برآمده اند و علی الاتصال رسائل
و مراسلات و مکاتبات بدرگاه اسلام پناه اظهار بندگی و عقیدت می نمایند و طمع ... بآن مرتبه رسیده که
باین مملکت بالتمام بخدام سلطان اسلام تعلق دارد و چون توجه بتسخیر این بلاد فرمایند ... دست ... الایات
طریق بندگی و مراسم سپاهی بظهور خواهد رسید و هیچ آفریده گردن مطاوعت از سلسله عبودیت نخواهد پیچید و الحق ...
لاس بنابرین بعدما تنبیه نمود و بعلامات صدق آن کلمات از وضع سلوک ملوک لاس ظاهر بود فاما حینئذ توجه
و عزیمت سلطان در باب تسخیر ... مملکه موره فرمود و با آنکه آن مقصود ... بود و تحصیل مملکت موره
فی الواقع بی توجه ذات سلطان ... می نمود لکن ممالک لاس بکرات و مرات از ... مندول ... اهل
اسلام پامال شده بود و قلاع عظیمه از آن مملکت بتصرف مجاهدان در ان ... درآمده و پادشاه بزرگ ...
و پیشوای ملوک که از قوم اشرار بود اعنی قرال ضال ... معدوم و از جاه دنیا ... محروم بوده و تسخیر مملکت لاس
از ولایت بیرون ... و اصل می نمود هرآینه سلطان ... همایون رسید که چون ... محمود پاشا ... بندگان
... از ... و ... بشارت و بکمال قربت و شمول اخلاص و درایت ... و سرافراز شد او لا ... الرحمن ... بفضله
قلیل من ... شیء ... و دوران و لا ... امیر الامراء و وزارت کل ممالک ... مصداق ...
شود ... شده بود و ... شایسته ... دین و دولت ... که اصول ... بوده هم
بیج وجه الکلال ... و محمود پاشا باجمعی از اعاظم الشکریان ... مملکه لاس شتافته ... عنایت ...
... چون درین عزیمت همایون از هر دو جانب ... فتح و نصرت ... بود ... بجمال چهره مقصود و ... مسعود
از هر طرف جلوه گری خواهد نمود شعر ... الدنیا فان ... نقش ...
محمود پاشا ... اعاظم ... و لشکریان آراسته ... جوانان ... نامزد فتح ممالک

لاس ... نمود و ... بود ... سلاطین آل عثمان آنحضرت که لشکر ... غلامان جان فدای سلطان اند هر کس
یک قدم سر از ... خدمتکاری می کرد ... جهت اظهار ... اهتمام پادشاهانه و ... ظهور عنایات ... خسروانه
... از جماعت ... همراه محمود پاشا فرمود و فرق سرافرازی را باین ... فارق ... شفقت ... تعلق
بر دیگر برافراز ان ... استقلال افزوده ... محمود پاشا را با لشکر بسیار و سپاه ... از بطرف لاس
... و الحق ... که مملو بود ... جنود نامحدود و ... و هر چند آلاف و الوف عساکر ... را ازان
... گرداگرد ... کثرت ... الاعداد ... نمایند ... و جهان ...
از ... نسبت توان نمود و ... تفصیل آن ذکر ... که آن سپاه بی اشتباه ...
... شود ... عثمانی ... مسعود ... شود ... بود
ذکر ... البعض فی ... محمود پاشا ... استقلال و ... جاه و جلال ...
... سلطان ... نزول نمود و رایات فتح و نصرت ... از انجا ... ملک ... کشوده ... از انجا
... مملکت لاس ... رسید ... و ... سیاق ...
... ملک ... همایون سلطان و اظهار لوازم شفقت و احسان کرده ...
... بجان ... ظهور ... رسید ... از رعایت و شفقت سلطانی ... امید ... گشته ...
و اطلاع ... تسلیم خواهیم نمود ... ازان طرف آب ... قلعه ... ولایات ...
... اهل ایمان ... رسید
محمود پاشا ... سپاه ... لشکر ظفر شعار بود ... تسخیر ...
... امرا و ارکان دولت سلطانی ... واقع ... حضور ... اصلاح ...
این مطلوب ... نمود اگر امرا ... که دیگر ... تقدیر ... منزل توقف ...
مناسب ... اقدام ... گشاده بود اگر این ... از دین و دولت

چون در وعده خود راه خلاف سپردند و آهنگ سلوک معاداة و معاودت کردند یقین که قلاع و بقاع را بسهولت
و طیب خاطر خواهند داد و کار ایشان اکنون با استغاثه و استعانت از پادشاه الکروس خواهد افتاد شاید که والی الکروس
بطمع و هوس ملکت لاس تعجیل نماید و چون سلطان الجایتو خود را بجنگ و فتح قلاع اسپندار و تسخیر ممالک وی مشغول
مشغول است و در غیبت سلطان مادر اسپندار و دیگر بهادران و مبارزان این مرز بنیاد مخالفت و معاودت و خواهش
با والی الکروس خیانت شود و منافی خطر تمام است و وصول اخبار خوش از این طرف و آثار هجوم اعدا از این جانب چون بسمع پادشاه
رسید در ملک بیگانه این معنی موجب فترت عظیم و تفرقه خواطر بود کلا و حاشا در این توجه عزم همیون خواهد شد اولی آنکه
این مهم در ایام غیبت سلطان تمام بوده و مشرازین در ممالک محافظت **الشروع ملزم** را التزام نموده که حفاظت حدود ملک از
شر اعدا و دولت هم خدمت شایسته سلطان است و راه وصول خطوط از کید کافران و مزاحمت دشمنان **بیت**
یارب این لشکر دشمن کش شاد باد مقیم ۞ تا در این ملک کسی اندیشه طغیان نکند ۞ چون اکثر امرا و ارکان بر این سیاق سخن گفتند
و این کلمات مصلحت آمیز ایشان بانجام رسید و از آنجا که عزم صایب و فکر ثاقب خود بنا بود و تحقیق این مقوله کلمات بسیار
کرده و مثل مشهور **التوقف عند الفرصة هزيمة** را بالسپشناد آورده و آغاز کلام دلیرانه و سخنان هوشمندانه کرده که خداوند
گفت که بجهاد و جستن توفیق این لشکر اسلام را حاجت قلت عدد و عدت با اقصور نصرت اسلامی و مواهب سلطانی از جهاد
و معاودت این چنین کفار را حاجت تفکر و بار ماندن نیست و با وجود وعده حق بتوفیق تصدق **ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین**
اکنون وجه توقف اقدام ملوازم و درد کار چه را چه جهت **نظم** لیس التعلل فی الآمال من ارب ۞ و لا القناعة بالاقلال من شیمی
آن سلطان مجاهدان که در تقویت دین هدی آفتاب مثال روز و شب آرام و خواب نخواهد و شمشیر جهاد در هیچ میدان که
عدو کفار چون محو ساز بر آسمان و در دل خود تزلزل و اضطراب دارد و در وادی جهان پادشاه موعود من عند الله که ثانی المهدی تاب اللهی
ایمونة است برین منوال اصدار نشده باشد که مجرد مخالفت ملکی که از نور دولت سلطانی آسوده بود و مواساة و اهتمام
جمیع اوقات زمانه در ظل آن ساید چه خوف و صورت الکفا بایم یا از مقتضای فرمان جهان مطاع او تکلف عدول که از قبیل عدم
قبول حکم **والیهود والرسول** است حکونه در تقاع و دو سیتاج قرایم اکنون طریق صواب و منهج حسن عاقبت و ثبات کن می نماید که

درین توجه جهاد کفار و جهت دل یکحان از زنج آفرین تزلزل و اضطراب روی تابد و هر کس از رفقای ایلچی سپیم
عنایت الامی معمم گشته بصوب منزل مقصود شتابد **بیت** میشکن نوبت دولت بنوا ۞ چو اسباب ش مهیا گشته امروز
و رای متین را میان احجاب شاه و تمامی خیل و سپاه بر عزیمت قرار داد و بنیاد و ترتیب اسباب محاربه و تهیه آلات
محاصره قلاع نهاد و جمیع امرا و سپهداران و جمله مبارزان و پهلوانان و متوسلان هر یک بقدر رتبت و شأن خود با نعامات عالی و تحف
و تکرمات و دلداریهای خسروانه محظوظ و مخطوط داشت و جمله حدس فوج الوازم لشکرکشی کما وجب **بالزیست عیدالهم**
بر خود لازم انگاشت و مدتی با حکام و سرداران و لایت لاس طریق تعامل و اعراض سلوک میداشت و با ایشان زبان
ناملایمی رسانید که چون تسلیم ملک را معلق بتوجه مواکب همایون نموده اند نشار عنایات او نیز بر حسب ارادت مردم لاس
آن مطلب را موقوف گذاشت کفار از غایت غرور و کمر و رو طایع و از وفور اعتماد بحصانت قلاع در خواب
استغنا آرمیده می بودند بلکه از نهضت و اقدام خود پاشاء چندان اظهار و هم و بیم ایشان نمی نمودند تا آنکه پادشاه فاتح الکتاب
مرطبق مضمون کلام بلاغت مکنون **افامن اهل القرى ان ياتيهم باسنا بياتا وهم نائمون** از محل قرار که لشکرگاه تنگ
شکبرو الیغار بدیار کفار توجه فرموده و چون نوازل آسمانی بیک بار با لشکری بسیار و سپاهی بی شمار بر بالای قلعه های لاس نزول نمود
مرا اول بعمده در حصار معتبر یکی قلعه رضا و دیگری اموال که مامن حصین و مسکن متین آن کفار بی دین بود بتدبیر مطابق
صلاح و صواب و باقدام مشهورانه و از زمانه های آفتاب در حیله تسخیر در آورد و با مصوب تنسیم فتوح کامل مقصود کامل
تمام النصف
هر دو قلعه را بدست ایلچی مصالح تدبیر گشاد و عروس ملک در طوطی نهاد و خود بپای و جلوس کرسی احسان و
عروس ملک که جلوه پیش بدیده ۞ در عین حجله توفیق هم و حکما ۞ چون این دو قلعه بوجه احسن و الطریق سهولت مفتوح و مسخر
گشت و به یک از آن محافظان اعتمادی و ضابطان اعتباری نصب کرده بود از خلل اندیشه و فکر استفتاح دیگر قلاع
اتفاق و بجمعیت اقدام تمام و با خیال لشکری مقدام اقدام نصرت و در عام قلعه منصور نهاد و پادشاه تسخیر آن قلعه
که مرجع کفر و اسلام است و ملجای اهل ممالک لاس و نواحی و توابع آن اقوام و آن قلعه ایست بر ساحل بحر نهاد
دیوار حصارش را آسمان به سپال در با مثال لبریز از خندق عمیق پر آب است و حصانت سور متین و متانت

و حصین آن اکثر از قلاع هند بر روی سپهر علیین قباب از مساوات و استحکام که کنگرهای دیوارش بر قله آسمان شهراه ی
سمند رسان بروج ثابت کواکب از جو آسمان پیداست و از جانب خشکی خندق عمیق پر از آب دارد باستحکام ارکان
حصار رفیع البنیان آن مثالی از عمارت کوه جودی و طوفان نوح داده است لمؤلفه ۰ خندقش چون فکر دانایان عمیق ۰
پاسبان برج او مه با زحل ۰ روز نخستین که با شوکت تمام و آیین فلک مهین و کوکبه احتشام آهنگ عرض معتمد ارتقا
و لشکر کواکب منقبت خود بر اهل شهر و حصار آنجا آغاز نهاد و کتایب صفوف مبارزان را مرتب ساخته لمعه اعلام
سپاه اسلام را در برابر آن عبده اصنام گشاده داد و جماعت لشکریان آنجا را که همه مردم سپاهی و یکسو اند
با یکدیگر مجتمع ساخته میان هر گروهی از ایشان رایتی بر افراشت و هر یکی از سپهسالاران آن جماعت را بر کیفیت و ترتیب
علی حده سرداری گماشت و جماعت پیاده را با تیر و تیشه داد و هر کدام از کارکنان و غلامان مصالح جنگ و یکجا حصار را
با آن مجهز از کنجی جوی الحاق کرد و بر چندی و میسره از کثرت انبوه را بهم پیوست و سپاهی مردم سپاهی را انعام و علمان
و خیل و دواب عقب لشکر بسلسله ضبط و نسق سپید ارامه بیکدیگر بهم بست [illegible] گویی بود اما گرد دار
سیل بهاری روان و هر صفی از صف مبارزان در سواد هر خیلی سپاهی [illegible] موج زنان کمیت
و سنانها در کمال اللمعان ۰ لوامع لوامع الحومن حامی ۰ حیر و قلب الارض من نصب الحو در هنگام جانبی که از سواد
هیکل و مشتری از بوابر قلعه بیک دفعه چون لمعه صبح صادق نمایان شد ۰ و دیده بخت اهل حصار را از مشاهده منازع برق
آن سپاه اسلام مظلم و تیره و از حیرت و سکنت [illegible] خیره یافت ۰ و از نفار مواکب غزا که مرد خشم و پرشان
فلک است ۰ خاک تیره در دیده دولت و دولت بر هیبت اعدا در دیده انداخت شعر و اسمع کلام الموت مبدا
باذان مر الملقن التوام ۰ چون اطراف قلعه محصور [illegible] از غریو نعره و شور و از صدای برلیوانی خود نمود
سپاه غازیان محصور کرد و جمعی از مشرکان کار دیده [illegible] و پیاده [illegible] شدند و بسر تا پای جبلات
و [illegible] جبه و جوشن خود را استوار کردند و از دو سه قلعه چند قدمی [illegible] بیرون آمده داد مبارزت با مردان میدان
دین بنمودند و در اطراف حصار بنیاد دست آزمایی با سپاه مجاهدان آیین کین فرمودند بعضی دلیران غازی که در جنگ

دادند و بازوی قوت و مرافعه از بی بودند و مسالها در اشطار چنان فرصتی و مجالی آهنگ مبارزی و دشمن آزمایی بقدم زدند
بی توقف جدا از بزرگاه سمند عزم را بجولان در آوردند و در طور کارزار دست بردی تمام می کردند بعد از آن
در میدان کر و فر از طرفین ۰ تا [illegible] الغبار انسته و [illegible] دست درازی آغاز نهادند و هوای خانه عقاب مثال
مجالست تیغ و سنان بر روی ایشان افتاد و چون جماعت کفار نگونسار از صدمه مبارزان شیر دل چون گفتار از تیغ زخم دیده بیدون
فار حصار بنیاد فرار کردند و چون کلاه جماعتی از پیش که بهره بر از صید افکن روی دیار [illegible] آوردند
بود و جود چه وجود [illegible] ۰ سیلی قوت از آن کرده [illegible] ۰ و پادشاهی عالی [illegible] و سپهسالار لشکر اسلام اول کمر خود
بر حسب عهد سابق با سپاه اسلام در پیشاد و طرح مصالحت [illegible] در میان نهاد و خواست که آن کفار را افراد سلک
مؤلفة قلوب در آورد و بنوعی که بیضه بر تسخیر لایق می نمود الفت [illegible] نماید تا شاید که قلاع مشکلین آن زمره
دلان را السلطنت نور اسلام مسخر تواند نمود و بحکم ۰ لاتخون الولاة و موافق ۰ حکم الصواب الفواتی من عاقل
تحمیل که باب صحتی از ابواب ایمان بر ایشان نتوان گشود و آن جماعت کفار تیره روزگار جواب پیغام رسول آن دو بزرگ
در غایت خشونت دادند و در جلوت و خلوت بر فساد اصرار کرده سخنان خشم انگیز باز فرستادند بلکه دم بدم از روی
تقلید تخفیف و تخویف لشکر اسلام بآهن قزال الکوس می نمودند و در مقابله کلمات [illegible] آن مشرکان
و [illegible] می افزودند و انذار و وعید و تهدید باشد تند می کردند که در روز دیگر که بجوق اعلام الکوس [illegible] قزال
[illegible] لشکر [illegible] شمال [illegible] قتل و قتال [illegible] استیصال
را بچهره فتح [illegible] اما آسمان [illegible] اقبال از آن قبل قتل و قتال [illegible] جواب میداد که در حین حلول آجال ایشان از رعونت نخوت
و اقبال کوکب طالع در خاطر [illegible] خواهد افتاد و از [illegible] آن قوم ضال قزال [illegible] جلال
بقوم [illegible] ۰ و [illegible] ۰ اذا کان غیر الله للمرء مغنیا ۰ [illegible] من وجوه الفوائد
چون لشکر اسلام که [illegible] بقوت [illegible] حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه
و سلم آن [illegible] که مشرکان [illegible] ان انکر الاصوات لصوت الحمیر [illegible]

نیق حیوانات می نگاشتند و مدت یک هفته در قطع مواد زندگانی آن کفار از حبوب و زروع و ثمار مبالغه و اهتمام
نمودند و بکندن اصول امال و امانی آن قوم اشرار بقلع و قمع اشجار و عمارات آن گروه گمراه بر وفق اشارت ما قطعتم
من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله اقدام تمام فرمودند چون یک هفته بر محاصره متمادی شد و یکیک غازیان
شیردل بپای قلعه حوالات می کردند و گروهی از آن بطوب و تفنگ یعنی غازیان را بدرجه شهادت و مرض هلاک آوردند امرا و لشکریان
چنان مشورت نمودند که درین اوج مساهله و چشم و دل کفار بقتل اهل اسلام می گشاید و این قوم لعین با من ظفر و فتح جوی
در مقام شادمانی و کامرانی گذاشتن مناسب نمی نماید لاجرم صلاح در آنست که یکروزی توجه و عزمت تمام جنگ عظیم جهت
فتح قلعه بمیان اندازیم و اسباب ظاهری تسخیر قلعه را متوقف بلطف و عنایت غیبی سازیم امید که بتوفیق الاهی علم تسخیر
بر قله قلعه بر افرازیم نظم کلاه گوشه خورشید را رسد آسیب چو ماه رایت ما سر بر آسمان آرد و عالم لشکر
فلک شعار یعنی پاشای کامکار درین باب استشاره نمودند و در اقدام بچنین جنگ و قتال استجازه و استخاره فرمودند
این مطالعه عین عیش باش اسعاد و تیار نمود و نسبت که قول تحلف عنیف بر خاطر ایشان نباشد چند روزی تمنی و انتظار می فرمود
بعد از ین مشاورت اسباب روز مقابله و جدال مهیا و مرتب داشت و در روز موعود گرگین امرا عظام و اعیان مبارزان
کواه و الای دین پروری بر آسمان بر افراشت آن روز در پیش پیش لشکر بجهت اخبار صلحت آمیز و انذار و نصیحت کفار بتسلیم حصار
بی ارتکاب مقاتله و کارزار عیسی بیک ولد اسحق بیک که سپهسالار عظیمی از امرا روم ایلی بود با علی بیک ولد احمد بیک که یکی از
امراء کبار بود بپای حصار فرستادند و ایشان خود هم بپای قلعه رفتند و هر چند دلایل و براهین عقلی و نقلی جهت تسلیم قلعه و تجنب
از مبارزه و مقارعه ایراد کردند هیچ گونه صدای منذرات و نوای مبشرات ایشان در سپهسالار لشکر اسلام را گوش گرد
مغروران کافران چنانکه مصدوق انهم عن السمع لمعزولون بود نمی شنود و در مقابله کلمات ایشان پیغام بزبان جل
تیر و تفنگ قاید روان می ساختند و غوغای آواز رعد و تجنیق آوازه و فوق فی الایام در گوش فلک می انداختند بیت
سنگ ملامت خورد اهل سلامت زخلق کوش بهوش کجات تا شنود قول حق لاجرم غازیان دین هم در مقابله آن مخذولان
غلغله تکبیر و تهلیل تجلد قلاع نه سپهر دوار رسانیدند و از دبدبه دولت محمدی زلزله در بنیاد فواد آن کفار حصار و حبشیشان در

بنیاد و حصار بالپسته و ارکانی آن قوم اشرار بالماده آوردند و از جمله مبارزان مقدام و از خیره غزای غزاة و مجاهد
کرام بلکه ارسینه قرابت مثال که او دلیران چندین هزار سپر خورشید پیکر در برابر لشکر ظلوم ظلمت آثار آن مشرکان
و کفار مرتب داشتند و حصار لامع الانوار ماه چهره ایات و اعلام اسلام را بجهة تعریق دفع آن کوردلان کفار برافراشتند
و از دهان فاتح شرخدنگ و از زبان حسام کلک بیتری نگوش قرمان توپ و تفنگ پیغام لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا
بآن بدخواهان می فرستادند و بشیر بردند کار بهلاک حصار کافران بدکار را وعده می دادند و در یک طرفة العین چون خطوط
شعاعی مهر که در قلعه باره های سپهر نمود نماید از سر خندق بار و خندق شهر و حصار گذشته و بر منفذی و پیش دیوار رفتند و توفیق الاهی
گذارکردند و ضب و کمان باطل و توهم عاطل و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم را بر هان قاطع شمشیر و تیغ لامع نیزه و سنان بر دل
تیره کافران بمرتبه ثبوت و تحقیق آوردند و در کوچهای شهر و بازار انهار کفار از خون رهگذار جاری ساختند و از رطوبات
خون نپال مشرکان جویبارها راز شهر جنید و جود شان ساری گردند چنانکه چندین نهر اعظم از نهر توته از درون و بیرون آن گنج زر
چون نیست و فوج فوج گروهی از هول سیل خون ریز و طوفان موج خیز و گناه اعدا کتاب نهر توته نشتافتند و مثل قوم
فرعون من الطوفان الی الغراب بیک بار در نهر انتقام لشکر اسلام انداخته بر وفق و اغرقوا آل فرعون اشد العذاب
غرق دریای آب گشتند و بعضی از آن قوم عنید شده بپای موکب جلال میان خاک و خون پامال گشتند و گروه گروه را بهر نوع
تعذیب با سوء احوال میکشتند و بعضی از آن زمره مردود از کفار مرید در زیر دیوار حصار تا استطاعه دیوار آنجا کشته و آواره
و بعضی در شرح دریای حادثات غرق طوفان بلا سیل اضطرار گشتند و عیان غیب مبادی حال ایشان خیر مضمون حقیقت مقرون و الکفار
فی الفود کرده فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا و منهم من اخذته الصیحة و منهم من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و ما کان الله
لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون نظم هر کجا لشکرش بتافت عنان شیر رایات شه شده همه جان
هرچه از جان دشمنش کاهد همه در کارش خواهد تیغ شه خصم را تقسیم کند بخت خصم را یتیم کند
الحاصل تمامی شهر و حصار را که در تاریخ و بنا و کاخهای رسیده بودی از علمای ابا و گاهی بقتل و بار وید کفار در حکم تابدین
قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا ساختند و منبع اثبات و ابنیه شهر و دفتر شهر و چند مجلس صنعت کفار و آن بعید از دهی زمین

برانداختند و بعد از فتح قلعه نحب ظالم اثری از کفار بجای نماند و قهرمان قهر الهی جهاد امید و اربی آن دشمنان دین را بر
خاک راه نشاندند و سه روز دیگر جهت تکمیل آیات عذاب بر بقیة السیف کفار در مسندره توقف نمود بعد ازین فتوحات
مرتب که حکم همتی ظفر مترتب داشت در کمال بهجت و شادکامی از آنجا نهضت نمودند و بسایر ولایت [illegible] عزم کشور
گشایی خیام نصرت کشودند و دران اثنا فتح بلاد انه و میان آن محلات [illegible] قلعه [illegible] حصار که بر قلعه [illegible]
مسلمانان و قلعه [illegible] معروف [illegible] تصرف آوردند و از افضل مواهب [illegible] عزم [illegible] فتح [illegible] حصار
بود که از [illegible] پس معدن نقره کرده بودند و همچنین معدن [illegible] که معتبرترین معادن آن مساکن بود در حیطهٔ ضبط
محفوظ نمودند و از انجا بمحلی که آنرا [illegible] گویند توجه نمودند و در نزدیکی شهر [illegible] شهر رمضان مبارک پیش آمد و صلاح و صواب
دران دیدند که چون حق سبحانه و تعالی بمایهٔ انعام [illegible] روزی کرده و روزکار در فاصیت [illegible] عساکر را
توجه بکار تا و بسط موائد خیرات و اصطناعات پیش آورده جهت ادای شکر و سپاس در مقابلهٔ آن مواهب و نعمتهای
بی قیاس این ماه مبارک روزه بطاعت و عبادت گذرانند [illegible] چند روزی بمواقف استیفای حظوظ و کامیابی بر
وکلوا مما غنمتم حلالا طیبا نمودند و دران شهر شریف که [illegible] نوافل طاعات و قربات و هنگام ادای فطره و زکوة
بموجب امر وانفقوا مما رزقکم الله انواع حسنات و مبرات فرمودند و در [illegible] اثنا طاعات [illegible] ساعات [illegible] مقدمات
فتح قلعه کوکرجینک که دران نواحی حصن متین [illegible] بود شروع فرموده و چون نزدیکی دیار مسلمانان [illegible] دیار [illegible]
و [illegible] که در [illegible] آمده بود جهت [illegible] معامله تجارت [illegible] و [illegible] ذکر [illegible] دینی و دنیوی
دیگر [illegible] اهل اسلام بود اقدام می نمود و با نفاق مال و بسط نوال [illegible] دران آن قلعه کافر [illegible]
و [illegible] آن جماعت که حافظ قلعه [illegible] بودند [illegible] قلعه که بدیشان متعلق بود [illegible] عهد کردند که بعد از
عید رمضان چون پادشاه کامکار با آن [illegible] قلعه و حصار آید آن [illegible] قلعه [illegible]
دیگر [illegible] تسلیم اهل اسلام نمایند و آن گروه [illegible] از حافظان قلعه در خوابگاه آرام و منام فراغت [illegible]
تدبیرات [illegible] بگوش [illegible] ایشان نوای اولئک ینادون من مکان بعید بدید کردانند تا بعد از ایام عید

آن سپاه [illegible] دین [illegible] مقدمات [illegible] توجه [illegible] مردم لشکری [illegible] از [illegible]
[illegible] صوب قلعه که دو روزه راه بود [illegible] عالی گرد و هنگام طلوع صبح سعادت بیکبار حوالی قلعه و حصار آن
شوکت [illegible] بعد از آنکه [illegible] جماعتی که [illegible] موافقت کرده بودند طبقات قلعه [illegible] توقف [illegible] تسلیم نمودند
[illegible] از قلعه [illegible] طبقه [illegible] قتیل [illegible] ایشان [illegible] بودند چون [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اهل اسلام ضبط [illegible] جهت آب [illegible]
[illegible] پای قلعه [illegible] از جانب [illegible] کشتیهای [illegible]
[illegible] جهت کشیدن آب [illegible] از ایشان [illegible] و اسباب [illegible]
چون آب [illegible] امان [illegible]
[illegible] امان خواستند و قلعه را [illegible] تسلیم اهل ایمان [illegible]
بعد از ضبط چنین قلعه معتبر که مقالید فتوح آن ولایت از وجود [illegible] بود [illegible]
آب [illegible] عبور نمودند [illegible] ولایات [illegible]
فتح و تسخیر [illegible]
[illegible] اکثر اهل قلعه [illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون آن ولایات [illegible]
[illegible] آن ولایت همه مملو بود [illegible] صاحب ثروت و اسباب و جهت
[illegible] لشکری آن جماعت [illegible]
[illegible]

کردند و نهب و غارت چندانکه ممکن باشد دست برآوردند و اعلام و جوارح مناهج کفار را از اعقاب [illegible]

اشرار بیرون از اندازه احصا و شمار در قید اسر و حلق اسارت درآوردند بیت کار ما به کامست زان لعل دلخواه عیشم به کام شد الحمد لله

ناگاه در وقت اشتداد دولت نواخته [illegible] کفار که از سر تا پای مستغرق پولاد بودند و با لشکر اسلام در مقام محاربه و جهاد

جرأت می‌نمودند بیکبار [illegible] همان هیکل [illegible] بکار درپیش آمدند و بعد از انهزام [illegible]

در مقابله روی [illegible] پاشا بعسکر [illegible] ملحق شدند و از عقب ایشان قریب [illegible] هزار مرد [illegible] از لشکر [illegible] پس می‌آمدند که

شاید غنیمت و اسیران را از لشکر اسلام باز توانند گرفت و این چنین فوائد عظیم [illegible] و حربی توانند [illegible]

اما مثل مشهور است که بیت آنچه مقصود گرگ بود [illegible] اشتر شبان [illegible] ربوده ازانا [illegible] این حکایت و [illegible]

این تفصیل روایت کرده‌اند [illegible] لشکر [illegible] غارت منصوب [illegible] بوده [illegible] عارات [illegible]

و غنائم و انصاف اموال و غنایم [illegible] لشکریان منصور [illegible] بوده‌اند [illegible] که [illegible] معقول بود و [illegible]

صدق و اتفاق [illegible] کان [illegible] مبالغات ناقلان اخبار [illegible] شعر

ولم ار [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] که خلاصه عسکر [illegible] از عقب لشکر غازیان [illegible] رسیدند و کار [illegible] جماعه خود را [illegible] اسلام

و [illegible] بیرون رفته دیدند [illegible] لشکر [illegible] و لوای [illegible] کشیده [illegible] در مقابل لشکر

اسلام [illegible] دیوانه [illegible] فلک [illegible] اند و در فریاد [illegible] و بچشم حسرت [illegible] طرف

[illegible] و اسباب [illegible] اولاد و اعقاب خود [illegible] بود [illegible] و [illegible]

بچشم [illegible] که [illegible] در [illegible] کشیده‌اند و [illegible] دل [illegible] آرام رسیده‌اند و اهل اتمام [illegible]

الف حساد و بکور [illegible] شمشان [illegible] و بحکم و کفی الله المؤمنین القتال [illegible] در [illegible] مجالس

معاشرت و موانست [illegible] و آتش جحیم [illegible] گفته‌اند بیت [illegible] بود [illegible]

[illegible] و آن [illegible] دیگر [illegible] و بعد از [illegible] و [illegible] غایت [illegible] و امانی

سپاهی [illegible] کوه خجسته حال و لشکری چنین معمور [illegible] گونه اثاث و مال متوجه ممالک سلطانی شدند و در ان اوقات فرخنده

ساعات اخبار فتوحات سلطان دین [illegible] تمام [illegible] خاطر [illegible] ندم بدم [illegible]

کامکار بالشکرهای کامیاب [illegible] بولایت و قلاع و معادن که [illegible] کرده بود [illegible] و حصون

و قلاع را استحکام افزوده معادن را ضبطی بواجبی نمود تا آنکه اخبار عود سلطان از غزای [illegible] و بشارت فتوح قلاع آن

بقاع معمور [illegible] [illegible] سلطانی جهت حضور پاشای [illegible] بارگاه [illegible] واردشد اکنون [illegible]

مسرت [illegible] عام باشد [illegible] بشارت خواص و عوام اهل اسلام که سلطان [illegible] از [illegible] راه از جانب [illegible]

[illegible] اعلام فتح [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] ماه [illegible] دیار [illegible]

[illegible] سپاه اهل [illegible] و سلطان [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] گشته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چون پاشای [illegible] سلطان [illegible]

عاشق [illegible] [illegible] و [illegible] و چون [illegible] اکبر [illegible]

و [illegible] و [illegible] [illegible] حضور [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] لیالی و ایام [illegible] گشته بود و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گشته [illegible] و [illegible] اقبال [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواه [illegible]

خواص و عوام [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و التفات [illegible] از جانب سلطان

عمیم الاحسان [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

لشکر [illegible] و [illegible] و بعد از [illegible] این مظاهر اقبال

سلطان جهانگیر از وزیر صایب تدبیر با تمامی مواکب و سپاه اسلام پناه و جنود نصرت ذخیره از کاف الی الجاه آهنگ تسخیر
خلاف مسیر نموده بیت ملوک ملک اقالیم مطیع و [illegible] ۞ فدای گوهر جان ناظر و فقیر [illegible] ۞

داستان ۹

در فتوحات میسره مبشره سلطانی و بیان تیسیر تسخیر قلعه سمندره با مدد الطاف و تاییدات سبحانی بجهة سلطان کامیاب [illegible]
و تشریف دادن [illegible] مفتاح جنان معبری [illegible] الله اکبر [illegible] بحب اهل ایمان [illegible] گشت
موافقت این فتح با تسلیم حصار [illegible] تقدیم [illegible] وقات [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] شو تو و اعتد بالتقدیر ما انکرت ۞ فیه نوم و لا شمس و لا قمر ۞ فکل الی الله ما اعیاک مطلبه
فسوف یاتی بها الایام مقتضیه ۞ حکمت الهی در تنوع مقدمات و بواعث حصول مطالب هر مطالبی که سر بر پوشیده
در تنوع امور مسببات از اسباب [illegible] و معنوی هر راغب در تحصیل [illegible] است که [illegible] بعبرت [illegible] گردد که تقدیم
مقدمات تدبیرات انسانی بحسن تعلیم الهام تقدیر است [illegible] باشد آن علل و بواعث [illegible] منتج امانی و آمال
و اگر مباشرت افعال در تحصیل [illegible] توفیق ایزد متعال باشد مقصود آن گونه اعمال [illegible] مطالب [illegible] مطلق
فوات آن محال است [illegible] اگر علم واجب بوجود آن متعلق [illegible] تحصیل آن منتج خواهد بود و طلب [illegible]
بتحصیل منتج الطلب خواهد بود [illegible] عکس [illegible] ۞ حیله گر [illegible]
اما بموجب [illegible] ارکان جهان امکان و در فضای [illegible] زمان و مکان تحکم قضیه کلیه قد جعل الله لکل شیء قدرا اگر [illegible]
از مقدرات ازلیه ابدیه بحسب اقتضا [illegible] در کشور امکان [illegible] شهود و عیان نمایان خواهد گشت [illegible]
ظهور آن مقدور [illegible] علوم و هر مقدوری از مقدورات خواه جزوی و خواه کلی [illegible] بحصول [illegible]
اما بشرط تعلق ارادت حضرت قیوم بیت [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تقدیم مقدمات غیر منتج [illegible]
و [illegible] باشد و هر مباشرت امری [illegible] ۞ [illegible] باشد [illegible]
صاحب نظر در تحصیل آن مباشرت ننماید بیت [illegible] را که از قدرت [illegible] ۞ آن [illegible]

اکنون نیز او را [illegible] مند انگه جهان مطیع [illegible] تدبیر را بدست محول الاحوال که [illegible] نمود [illegible] مثال [illegible]
شمال [illegible] و سکون [illegible] انکار [illegible] و باین ترانه [illegible]
خواه صلاح خوف ده خواه بشارت امان ۞ هر چه بود مراد تو هست مراد من همان ۞ القصه قبل ازین در تقدیم مقدمات
و اسباب فتح شهر و حصار سمندره که وزیر اعظم محمود پاشا وظایف اجتهاد جهت تسخیر آن قلعه [illegible] و مساعی [illegible]
و با وجود آنکه در آن سال سلطانی جهان سلیمان مکان و وزیر چنین آصف نشان با جمعیت اسباب شوکت و اقتدار [illegible] فتح
کامل آن قلعه [illegible] مطلوب [illegible] گشت و از قضایا [illegible]
و کبری [illegible] مقصود که فتح کلی [illegible] مطلقا [illegible] نشد [illegible]
[illegible] اما در تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] وزیر اعظم محمود پاشا [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] فتح قلعه [illegible]
[illegible] سلطان فتح آن قلعه از [illegible] مطالب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قلعه سمندره [illegible]
[illegible]
[illegible] سمندره [illegible] سلطان [illegible]

باجابت قبول فرموده چون امر مهم برین وجه بسهولت میسر شد علی الفور خاطر ظان جهت قلعه بند معین شد وجهت
ضبط حفظ ارکان و احکام بنیان آن قواعد تکمیل متقن و مبین گشت چون نواب سلطان شهر و قلعه و مملکت را در
حیطه ضبط در آورد به محاسبات رعایا و مقیمان اینجا کرده چنان ظاهر شد که قرار که از ایشان بر او زیاده و درین سال
از جمله خراج رعایای مسیح گزار بوده هر آینه در تسلیم عوض آن که قلعه سر سنگ بود از روی مصلحت ملکی و مالی توقف لازم نموده و
و عوض معوض برده وظیفه ضمن در تصرف اهل اسلام باز ماند تا بتدریج و عاقبة الامر ممالک او مسلم بدولت ابن محمدی دار السلام شد
درین توجه همایون سلطانی کو بامداد مقاصد و آمالی که تقدیم مقدمات بقبضه اقتدار در آمد و مطالب عظیم ملکی و دینی بحسن موهبه رب الارباب
و بمعونت مسبب الاسباب بی معونت ارتکاب ترتیب علل و اسباب تیسیر پذیرفت و محقق شد که ترتیب سنت آلاهی ترتیب سبب
بر سبب امری اکثری و استحسانی است نه کلی قاعده مطرد کلی است تمام عوالم امکانی — بیت — از قبل این مقتضا بر خوان
گو نوشته بر تو سود و زیانی — در پی جانب حکم یزدانی — شب نوشته اگر روز میخوانی — چون سلطان منتفی المرام و شاد
کام بدار الملک معاودت فرموده مساکن منصوره را در ان سال باستراحت در مساکن و وقت و فراغت در بلدان در زمان
خود رخصت نموده و سلطان هم بسط آثار عدل و احسان اقدام کرده و بر بسط معاقد مقاصد اهل ایمان بالتفات تمام روی آورد
و لیکن چون تعطیل ارکان خانه الاهی ممنوع و مذموم است و تضییع اوقات جهانداری هم از کارهای جهانگشای در قانون مملکت
داری معلوم است — بیت — اگر جوان نشود و لا تعجب — کم کیف نشود و الله المحول — هر آینه سلطان درین موارد
شب و روز بر سریر معدلت بانتصاف مظلومان متوجه می بود و بضبط و نسق مملکت از نواحی مشوش همی امرا و ارکان را
امر می فرمود و درین اثنا بمسامع علیه رسید که بر کنار دریای شمالی و قرار گاه در قرب ولایت بولی حصاری است بغایت محکم و لیکن
توابع و ولایت آن بسیار مخوف و کم است و با وجود آنکه بر شیوه هدف اطراف و جوانب آن قلعه لمعات نورانی رسانیده
اما هنوز آن قلعه مرکز وار میان فلک پر انوار در ظلمت کفر و عدوان مانده است و آبا و اجداد عالیمقام و سلاطین و قیام
اسلام جهت عمارت منزل و صعوبت مسالک و مراحل آن قلعه بخراج سال اجمال از انجا اقناع و اکتفای کرده اند و ملوک متعاقب
در ان مسامحه اقتدا بیکدیگر فرموده اند تا بحدی که از آن قلعه همیشه در جانب صحرا و از روی دریا مردم قطاع الطریق تعرض عباد را

دوار در بری و بحری می کرده اند و هیچ پادشاهی از قیاصره اسلامی مرفع آن فرودی نشده روی التفات بتوجه نمی آورده سلطان
از استماع این قضیه فرودی نماند مقتضی حمیت دولتی بود و مقتضی تردد خاطر عزیز و رعایا بغایت ماده غیرت سلطنت بحرکت در آمده و فرمود
که بر والی و حاکم عدل رفع شر کفر و دفع مفسده ضرر از اهل اسلام خواه آن از کلیات و خواه از جزئیات باشد بر یک نسبت و وجه
و فریضه متواتر شده و تفاوت در مفاسد دین تغلب و کثرت در هیچ دین و مذهب معتقد نگشته و از ان جا که عزائم سلطانی و همم عوالی
جهانبانی بود علی الفور بتقدیم مقدمات سفر و توقف لحضور سپاه و عسکر از دار الخلافه اسطنبول تا [illegible] با رکاب اسلام
پناه بهیات طوف و شکار بیرون رفت و از راه خواجه ایلی متوجه آن صوب قلعه شد و از ولایت خضر بیک ایلی و ولایت [illegible]
اعیان ممالک و متوطنان آنجا را فرمود که جهت تفتیح مسالک و طرایق و تفسیح مناهج از موانع و عوایق متوجه گردند و صعوبتها
راه را در سنگ و کوه جهت لشکر باز گشایند و در شکل مخوف که الاغ و بار لشکریان [illegible] گذرد ببلک چوب پیش راه را گشاده نمانند
مستحفظان قلعه که صیت توجه سلطان گیتی ستان را بگوش هوش شنیدند عقل ایشان زمام هوش و فکرت ایشان بی‌هوش گشت و بکلی
طمع از ملک قلعه بالکل بریدند و تسلیم قلعه و قبول عقد دست امان طلبیدند و بمفاتح تضرع و ابتهال ابواب رحمت را جهت
ابقای زندگانی بر خود گشادند و بی تسویف اعمال قلعه و توابع را بنواب سلطان دادند چون بمجرد توجه سلطانی آن مملکت
ملک و تبدیل کشور کفر بمسلمانی میسر شد و قلعه که سالها مقر کفر و نفاق بود بوجه احسن منور گشت و آن قلعه و توابع بولایت
بولی که اقرب بلاد بود الحاق یافت و سلطان گیتی ستان سیر و طوف کنان در غایت نشاط خاطر بمستقر
خلافت خود عود نمود و بترتیب مصالح ملک و دین بهترین آیین مبادرت فرمود
چند از ان جمال شهر آرای — مرحبا از ان سپهر قلعه گشای

داستان [illegible] از فتوحات دیار سلمانی

بهمت همت منصوره سلطانی در بیان داعیه سلطان دین پناه بجزای مملکت طرابزون و [illegible] ملک گیری از ممالک ارمنیه کبری
منسوبست و اتفاق عبور سلطان در ان ولا بولایت اسفندیار و بواعث تصرف در بعد از آن جهت ضبط شهر و ولایت
قسطمونیه و سینوب و کیفیت در کیفیت تغییر و تبدیل اسمعیل بیک ولد اسفندیار بملازمت و مطاوعت سلطان
اهل ایمان از حال اخلاص او تقلد سینوب و فرود آمدن او بعد از قلعه طرابزون [illegible] چون ارادت

ازلیه داعی بر انتشار آثار و افشار انوار وصف بزرگوار توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء شود و عنایت سرمدیه
و کفایت ابدیه جهت اظهار قهرمان دولت و اعلان احسان بی دولت بلا سبق طلبی و بی تقدیم سببی باسلوب سالم از عیوب
ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء متوجه گردد هر آینه بی اختیار رغائب مطلوب و اسباب سعادت آن مطلب مرغوب متعدد و متوفر
خواهد شد ولی ترتیب مقدمات عادی و تأسیس مبانی مبادی آن نعمت منتج ترتب مقصود و حصول و میسر خواهد گشت و اکثر
در عالم ظاهر ظهور انوار بعثت انبیا و مرسلین جهت تأیید دین و میان مسالک شرع مبین ازین قبیل است بلکه منشر تمهید اساس عز و تمکین
میان اعاظم ملوک و سلاطین نیز و رفعت جهات سلطنت و دین بدین سبیل چو اکثر مقدمات امور که باعث بر نظام جمهور است
معلوم است که نزد هم مقر بشری را چه مقدار اعتبار تواند بود و در تدبیر مهمات و مصالح عالم و تکمیل مصالح نوع بنی آدم قوای مخصوص
عنصری را چه قدر قدرت احاطه و شمول حصر تمام خلقی بی اندازه و شمار تواند نمود هر آینه جهت امعان نظر استبصار درین
اتیان فکرت در آثار صانع کردگار البته معتقد خواهد شد که طایر روح در فضای فسیح روحانی پیوسته طیران نمایی همت است نه
کمالات ازلیه انسانی بیت کنگره کبریای دوست ورای کبریا * طایر دل را حصول آن ز پر و بال نیست القصه
درین طریق توفیقات اغرب واقعات و اعجب حالات آثار تأییدات و مساعدات الطاف ازلی است در ایام دولت آن
سلطان دین پرور و از آن جمله اتفاق تسخیر ولایت اسفندیار است که در ممالک آن رتبه کبری بهترین مساکن آن دیار است و از اصول
آن ملک یکی شهر و ولایت قسطمونیه است که مشتمل بر معدن مس است که جمیع ربع مسکون از آن مس آلات نحاسی مرتب می‌گردد
و هر روز محصول آن معدن مبلغی که در صدر کتاب مشروح شده مبالغ کلی است و دیگر شهر سینوب است که مشهور جزیرة العشاق است
در کنار دریای شمالی که مشهورتر از دیگر بنادر است و مرسوم معروف آفاق است و باعث تسخیر و تملک آن مملکت آن بود که چون سلطان غازی
بتقریب غزای طرابزون توجه فرمود و حکم جهانمطاع باجتماع امرا و عساکر اطراف انفاذ نمود بنابر آنکه از اسمعیل بیگ حاکم آن
مملکت توقع استقبال رایات اقبال داشت و چون مملکت او معبر سپاه نصرت است بجانب طرابزون چشم انتظار سلطان ظفرمآب
انسداد و ممانعت او بر گماشت چون از ادراک الملازمه خود بجانب انا در دولی نهضت فرمود مکتوبی مشتمل بر تحریک مواد وداد و مصافات
و مبنی از اقدام طریق لوازم هواخواهی و موافقت با اسمعیل بیگ ارسال فرمود و در سیاق عبارت که عزیمت عالی بغزای طرابزون

مصمم است و از طرف دریا کشتیهای لشکریان و سفاین مجاهدان از سینوب عبور خواهند نمود متوقع آنکه کشتیها را بمحل آرام
مولجان دهند و مصالح ضروری لشکریان و سفاین مجاهدان مهیای عمل جهت ایشان فرموده روانه سازند و در آن باب وظایف
توجه و اهتمام بظهور آورند و درین اثنا برادر اسمعیل بیگ قزل احمد بیگ بملازمت سلطان مبادرت نموده و میان او و برادر
خصومت ملکی بود و داعیه آن داشت که بتقویت سلطان ملک موروثی خود را از اسمعیل بیگ انتزاع نماید و در میانه کلمات
عاقلانه و دلایل جسمانه انواع ابتهاج نمود و مزاج سلطان را بآن شوابد و دلایل از اسمعیل بیگ منحرف ساخت و مؤید
کلام او در آن مقام آنکه اسمعیل بیگ بوظایف استقبال و خدمات سلطانی در آن سفر کما ینبغی نپرداخت لاجرم بر حسب مضمون
یحق ترون واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا چون سلطان بنواحی
قسطمونیه رسید اسماعیل بیگ را جهت ایقاع تمامی بر ادارش قزل احمد بیگ و تقصیرات خودش در معرض مؤاخذه کشید و چون از
زمان سلاطین سلف خصوصا سلطان سعید جنت مکان سلطان مراد معدن مس قسطمونیه را داخل مداخل آن پادشاهان کرده بودند
و ابا بولاده کو ترم بایزید جهت تقدیم خدمات و عبودیات ارزانی داشته تشفع فرموده بودند لاجرم سلطان دین دران ولا در
مجازات و مؤاخذه عدم قبول و اقبال اسماعیل بیگ ضبط مملکت و حصول معدن مس و شهر و ولایت قسطمونیه فرمان داد و از رؤیت
بی‌نهایتی و مطالبات او تقصیرات بنیاد مؤاخذات نهاد و حسن جلبی ولد اسمعیل بیگ که در ملازمت سلطان بود بحکم حبس
و قید زنجیر شد و بکنار تقصیر و دوف فرار ادهم با خود وا گشت و سلطان را در حین عبور از آن مملکت بجانب طرابزون
این معنی ظاهر شد که اسماعیل بیگ را هنوز نفاق موروثی در باطن انتقاد معنوی و سلطوی بوده و از انحراف مزاج و رنجش خاطر سلطان
که مهمان دیار او شده بود مشعر از تقصیرات بود که اولا استقبال رایات همایون بجهت معهود ننمود و در قرای ضیافت و تعظیم
قدوم چنین مهمانی مظهر خلافت که موجب سرفرازی او در پسند بر و بحر اشراف بود و بستو ضیافت و امن از آن جمله که نجات
او وقت می‌بود بانواع تغافل و تساهل ورزید و از ادراک این سعادت تجاهل کرد که بیت بخانه که چنین میهمان فرود آید
همای سدره در آن آشیان فرود آید لاجرم بواسطه این تقصیر اسمعیل بیگ در مظنه ضد مکاری و تأخر در رسوم ضیافت و مهمانداری
ارکان آنکه اقتضای سطوت مسند سلطانی است ولانه تدبیر است کشورگشایی و جهانبانی ارکان دولت علیه رای متین

بدین قرار گرفت که قبل از شروع بمهم غزای طرابزون تصفیه شارع آن مسالک از شوایب و کدورات نفاق باید نمود
و کار نجت و نفاق اسمعیل بیک را اولا در میان مبین و معین باید فرمود مبادا در اثنا شروع بمهم طرابزون از بیگانه
نفاق او بنیان و گشتهای جابجا ان خرابی فاحش رسد و مهم آینده در روزه را در دیار او که بر جمیع ایالت از مخالفت
فالت او آمنی مشوش گردد و رعایت و هم درین امور از لوازم است و احتیاط درین توجه بکشور مقصود امری محکم
بلکه اهم مهم و درین باب از دو شر منقول است که لیس للایام بصاحب من لم ینتبه للعواقب شعر
فتی لم تضیع وجه حزم ولم یبت یلاحظ اعجاز الامور تعقبا چنانچه بنا برین معنی از امرا عظام و عساکر نصرت انجام رایدی قرب
و بمعونی قزل احمد بیک با وزیر اعظم محمود پاشا لمحاصره سینوب تعیین مهم اسماعیل بیک روانه ساختند و لشکریان که از روی دریا
متوجه طرابزون بودند حکم شد که از جانب دریا اولا بسینوب آمده انجا را از طرف تر و خشک حصار نموده در میان گیرند چونان
در نوشر برحسب امور سینوب بالمحصور ساختند و در تسخیر قلعه و حصار جهت ترک اسماعیل بیک بچاره پرداختند اولا بسنوحی کشیدگر که
محمود پاشا بود اوصاف جلالی همایون تثبیه و بشواهد ترغیب و وعید الزام نمود که مخالفت سلاطین پادشاهی قادر کشورگشا از کمال
نمودن و بعد از سبق سوابق مصادقت و موافقت طریق جاده مصالحه و معاوده ابداء و انشا کردن با زوال ملک و دولت
دو دست و موجب مذلت و خسران در عواقب امور است و این قلعه سینوب اگرچه در استحکام و متانت مشهور و متوصف در بیان
اما با وجود این همه اسباب کشورگشایی تسخیر آن چنان قلعه بدست این چنین لشکر مظفر چه کار است
نظم نخل ستوران آن سپه تم دستان هنوز قلعه اسفندیار روی روان است و بعد از انکه کار بمجادله در میانه بطلب و تشند
رسیده باشد و امر بمحاصره و مجادله و مشاجره کشیده باشد دیگر طریقه عفو و صلح و تسلیم بالکل مسدود خواهد بود و اسمعیل بیک هم
در جواب محمود پاشا کلمات ملایمانه باز پس فرستاد و بنیاد عذر و بهانه بر اساس هراس و یأس عدم رعایت طایفه اینجا کس
از جهت مواخذه سلطانی می نهاد و محمود پاشا بعقود عهود و ایمان مشدد ضمانی عفو و صفح جمیل سلطان عمیم الاحسان می نمود
و درین اثنا سلطان هم مکتوبی مشتمل بر شکایت دوستی سابق نامتورون بهر نوع عتاب دوستانه و شکایت رسالتی مشعر بر تکیه
ماده اخلاص پس عبارتی متضمن بیع و کرده استقاره و نخایه با اسمعیل بیک فرستاد و چون آن کتابت پر کنایت حالی بعبوف

بلاغت بود هر چند بلسان ترکی موردی شده بود فاما روالطاف آنرا ترجمه فارسی کرده بعینه منقول گشت که المکتوب
ارشاد ک اتبه الخیر فی الدارین خبر به سید الکونین و الثقلین بعد الدعا المستجاب لصلاح البین و ثنا مستجلب لحصول الامانی
بر ضمیر منیر که بر رموز قضا و قدر خبیر است مخفی نباشد که این تجب را با آن جناب شرف نسبت محبت و الفتی بود که تقاضای
آن نمی نمود که برین وجه ملاقات مخلوط با مطعون کرده اما در حدیث قدسی فرموده که انا ملک الملوک و قلوب الملوک
بیدی اقلبها کیف اشاء بران موجب این امر نادر وقوع شد از زمانه نمی کنم گلا که بدانچه ام لمحبور است
پس بر حسب قضیه الانهدام البنیه ثمره دوستی و نتیجه آن انکه انجه از ما بشما رسید نصیحت است فان الذکری تنفع المؤمنین
خود را بجهت شماست که از جانب بر و بحر شما را عساکر ظفر رهبر محیط شده در جهت خلاص متصور نیست متوجه آن می باید که از روی خود را
و اهل و عیال خود را انگاه داریم و ارا مال الملک که در جهت عیال اند و هنوز انکه کوب خیل سیل کردار نشده بحال ایشان
ترحم کنند و بعزت و احترام خود بیرون آمده قلعه و مملکت را تسلیم نمایید تا در مقابل از عواطف پادشاهانه بدل الملک شما ملکی
چنین شود و در سایه دولت آسوده و خوشحال باشند نظم صد کوه اگر بکنید طوب ارشاید صد قلعه بر کند چو کند لشکرم هجوم
این لشکری که در اقلیم مانع نتواند شد خود با جد سوء الحال شعر فالظفر این صرف از اوصلت ای السعاد الی الخلق الی العدم
این نصیحت را او آرد حق موزون شد کند که بتع ما علیک فان لم تقبلوا فما علیک شئی از فضایح حکمت آمیز کلمات لطف فرموده
قبل از نکشف الغطا و کل علیکم منا الخطا جواب صواب ارسال فرمایند تمت الرساله چون مکتوب به اسمعیل بیک رسید و حقیقت
حقیقت این کلمات را معاینه دید از قلعه بیرون آمده بر پای تکیه با محمود پاشا مخالفت و مصاحبت نمود و عهد و میثاق تاکید جهت
تسلی و تسکین خاطر او بود و بتقدیم رسید و مهر را و قاعده جلال سلطانی چون کلمه ماه منیر در ضمای سینوب بسهولت مفتوح شد و اسمعیل بیک
متوجه جبهه بوسی بارگاه سلاطین مآب گشت و اولا امرا و ارکان دولت بلطایف ضیافت و احترام مشارالیه اقدام کرده
و بعد از ان او را بمجلس همایون با کمال انتظام در آوردند و سلطان کریم الاخلاق از روی تلطف و عهود و صدق میثاق جهت دلداری
دو دست او با اسمعیل بیک از ذوکاه ملایک پناه چند قدم بیرون نهاد و بتقدیم مراسم استقبال او را ببارگاه اقبال در آورد و در چنین
پای بوس سلطان دست همت بر فرق سر افرازی او کشیده بمعانقه و مصافحه او را سر بلند ساخت و بکلمات ملاطفت تمام

کیشترین تر از شکوای غضبان محجوبان بود مشار الیه را بنواخت و بر حسب معهود و بمقتضای موعود و خالصو توبنکی شهر را با
دیگر مواضع در عوض مملکت او انعام فرمود و او را با عزاز هر چه تمامتر با اولاد و اهل و عیال جهاز یواق و اموال خود بولایت
مجدد فرستاد و در آن ممر او را بسکون و فراغت اجازه داد و الی الآن از کمال لطف و احسان سلطان جوانمرد آن جمیع
فرزندان و اعقاب مشار الیه بعد از انتقال او بر جاده مراتب حکومت بر مناصب مناصب منصوب اند و هر کدام بامارت
ولایات لایق در ظل سلطان سلاطین زمان منصوب   بیت   دولت آن سر که بر دو پای تو [illegible]   لطف [illegible] آن که در دو جهان آن تو
چون تمامی ممالک اسفندیار از قسطمونیه و سینوب و سایر قلاع با معادن مس و غیر ذلک از بقاع کثیر الانتفاع بتصرف نواب کامیاب
در آمد و هر کدام مستحفظان و ضابطان خود مند بر گماشت و بعد از تفصیل آن مهمات عنان عزم بصوب مطلب اعلی
و توجه بر تیسیر مهمات کلی معطوف داشت   بیت   فالکل منحرک و کل معامة   یاخذن منه وقنة و عمود [illegible]

داستان دهم از فتوحات [illegible] در بیان توجه سلطان بعد از فتح دیار اسفندیار

بعزیمت [illegible] از راه [illegible] و صورة [illegible]
در نواحی آن دیار و کیفیت [illegible] تسخیر قلعه توقات [illegible] فتح [illegible]
بیامن دولت روز افزون و اطاعت نمودن [illegible] بتسلیم ملک بعد از اضطرار و [illegible]
از جانب [illegible] رایات همایون

چون باتفاق آراء اهل تحقیق [illegible] تسلیم و تصدیق است که ملکی
مظاهر ملک و شهادت ظل [illegible] است از اعیان ثابته غیب و تجلی نشات [illegible] شهرستان صورت بمنزله
تمثال و پیکری است مطابق [illegible] سپهر معنی بی شایبه شبهه و ریب و تقلبات [illegible] در طبقات گردون و تبدلات
اوضاع این چرخ بوقلمون [illegible] است از آن کشور روحانی و همواره سایر بمقتضای
حرکات [illegible] است در آسمانهای [illegible] انسان کامل [illegible] حرکات آن آسمانهای
سیاره است [illegible] دو قطب معدل النهار آن افلاک پر انوار   نظم
آسمانهاست در ولایت جان   کار فرمای آسمان جهان   در ره عشق پست و بالاهاست   کوههای بلند و دریاهاست

و سلاطین

و سلاطین دین که بمنزله آفتاب روی زمین اند از آن جهت بظلیت اللهی موسوم اند و بپاکی جیب [illegible] معروف
و معلوم اند همیشه سایه وار گردش خورشید آن عالم نورانی جهان گرد می شوند و در حرکات و سکنات تابع لمعه
[illegible] آن مرآت نور اند [illegible] آینه دل ملوک معدلت آیین آینه ایست جهت نمایش مقادیر و مقادیر و مرآت مجلا ایست از
مقادیر کشور تقدیر [illegible] همت و نیت ایشان بر سپهر ملک بر کار و هم [illegible] مقصور گردد و غرض اصلی ایشان در تسخیر
ممالک جهان بر تحصیل مراضی الهی مجبور گردد یقین که تمشیت ملک صورت موافقت [illegible] توجه همتی و بهره مرتفع
[illegible] حاصل آید و از خلوص نیت و اعتقاد بی سبق مقدمات فتح و گشاد انواع فتوحات غیبیه ایشان را بحد نهضت
[illegible] عاید و [illegible] شود [illegible] مقاصد کلیه معنویه و مطالب غیبیه اخرویه چون در ضمن دین پروری و [illegible] شریعت گستری
میسر است یقین که هر گونه مرادات دنیوی که ظل آن مراتب عالی و مثال آن [illegible] است بقانون حکم الاصل
یسری فی الفروع حکم آن فروع [illegible] زیاده بر قدر مشتهر از نظر اهل رسم و عادت [illegible]
اقبال و فواید آن [illegible] سعادت بر رخسار دولت صوری ایشان روی نماید و تاییدات متوالی از عالم غیب بمقتضای
شهادت [illegible] ایشان جلوه گر آید   گر نه باین قاعده بودی [illegible]   قلب شی قاعده روزگار
چنانچه همیشه از میامن اعتقاد [illegible] خالص [illegible] ضمیر [illegible] اعتقاد آن سلطان دین [illegible] آثار سعادتهای سرمدی در
تبع توجهات و عزایم [illegible] تمامی غزوات و ملاحم [illegible] و از قانون [illegible] اهل دول و سعادت بمقتضای [illegible]
ظاهر و موید [illegible] که موجب تحیر انظار اهل اعتبار می نمود و از جمله آن توجهات و عزمات [illegible]
بود که نیت خالص [illegible] جمیع [illegible] از عبده اصنام بر گماشت و [illegible] ملک [illegible]
معروف داشت و توجه همت [illegible] تحصیل آن مقصد اسلامی مقصور نمود و در تهیه اسباب و معدات
آن مطلوب سعی بلیغ و اهتمام موفور می فرمود   بیت   ملک ستانی که جهان [illegible]   هر دو جهان را پر از آوازه کرد
هر چند آن [illegible] بود استوار و سالها [illegible] در تصرف کفار [illegible] که با وجود مجاورت [illegible] ممالک اهل اسلام
سالها در ظلمت کفر و ضلال [illegible] استوار گرفته بود [illegible] صعوبت مسالک [illegible] قلاع

[illegible]

استوار متابعت پادشاهان زمان از اهل توحید و ایمان نمی‌نموده‌اند سلاطین ایرانی و ملوک دیار مسلمانی جهت محافظه ثغور
و دفع اهل کفر توجه به تسخیر آن مملکت نکرده‌اند و از جهت معمور و محصور بودن آن دیار به جبال راسیات و دریاهای زخار هیچ کدام
از خلفا عظام و سلاطین [illegible] در قدیم الزمان به تملک آن ملک روی توجه نیاورده‌اند مولفه فلا تحسب [illegible] و القوم [illegible]
ولانا [illegible] الا [illegible] لیکن این سلطان غازی از ضربه [illegible] چون به لسان فضل و احسان حضرت سبحانی به خطاب
هو الذی یحکم [illegible] مخصوص شده بود و با وجود کثرت جنود و عساکر [illegible] سپاه باطن [illegible] لطایف
الالطاف و هو الذی [illegible] فی الارض [illegible] مخصوص گشته [illegible] که با بالات دریا [illegible] و دریا [illegible] بود [illegible]
ممالک [illegible] در [illegible] عالمیان [illegible] می‌بود بیت [illegible] اذا [illegible] ذکره [illegible] الفتوح [illegible] و [illegible]
لاجرم [illegible] شروع [illegible] به تقویت دین و تقسیم [illegible] اسلام و مسلمین [illegible] اتفاق [illegible] ملک [illegible]
قریب [illegible] بود [illegible] از [illegible] و مساعدت [illegible] آن دیار [illegible] و [illegible] سلطانی استوار گرفت و
اسباب تسهیل و تکمیل آن فتح [illegible] اسلامی [illegible] و چون آب [illegible] تغییر پذیرفت التفصیل چون سلطان بعد از
ضبط و نسق ملک [illegible] عبور [illegible] حاکم آن قلعه و ولایت [illegible] قریب [illegible] که [illegible]
و [illegible] به پادشاه آق قوینلو حسن بیک بایندری [illegible] و [illegible] اعتماد [illegible]
سلطان [illegible] و [illegible] حسن بیک بایندری [illegible] او [illegible] سلطانی
[illegible] که [illegible] حاکم [illegible] و [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] بود و [illegible] و [illegible] می‌نمود [illegible]
افتاده [illegible] و لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین [illegible]
[illegible] بود [illegible] لشکر آق قوینلو [illegible] از زنجان و [illegible]
[illegible] حسن بیک و لشکریان او [illegible]
و [illegible] قطاع الطریق [illegible] لشکر [illegible] و قطع طریق [illegible]

می آوردند اما با وجود شوکت جمشیدی و سطوت خورشیدی سلطان دین محمدی [illegible] مواجهه و مقابله نبود [illegible]
[illegible] است که [illegible] سیل [illegible] از [illegible] مقدار است [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] بیت خیال [illegible] جاست [illegible] تا [illegible]
[illegible] از زنجان است حسن بیک [illegible] خود جمشید بیک بایندری [illegible] لشکر آق قوینلو [illegible]
و سپاه [illegible] و [illegible] میدان [illegible] اهل [illegible] آن جماعت [illegible]
جواب [illegible] آن جماعت آق قوینلو [illegible] خود [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] که [illegible] روی زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
سلطان [illegible] هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین [illegible]
[illegible] حسن بیک آن [illegible]
از جانب حسن بیک [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] انا فتحنا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] تمام [illegible] حسن بیک [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
ملک [illegible] سلاطین [illegible] صاحب [illegible] لاجرم حسن بیک [illegible]

استعطاف و استمالت نموده والده خود را با جمعی از اهل حرمت و اعتبار جهت تقدیم مراسم اعتذار بخدمت نواب سکندرحشمت
شعار فرستاد و بنیاد احکام خیانت اخلاص و آب آتش‌نشان مواد اعتقاد نهاد و والده حسن بیک بوزیر اعظم سلطان و آصف
زمان محمود پاشا متوسل گشته خود را در حمایت او ساخت و در طلب استشفاع و استرضای سلطان هم و همت خود را در این اهتمام
او انداخت و چون وزیر صاحب تدبیر راستی شعار عاقبت [illegible] مهمانداری چنان مهمانی موفور بر لازم می‌نمود تقید امر
میانجیه و تقدیم مقدمات صادقه سلطان را بایل عفو و احسان گردانید و بهر وجه که مقتضای صلاح ذات [illegible] بود [illegible]
خود را از مقام عتاب و انتقام در گذرانید و موید این رای ملایمت و مسالمت این معنی بود که مطلب کلی سلطان از آن سفر غزای
مملکت طرابزون بود و مقصد اولی صرف اوقات فرخنده ساعات بجهاد اعدای دین و فتح آن قلاع و حصون لاجرم عذر خواهی
حسن بیک با جهد اقدام والده [illegible] قبول فرمود و در استقامت بر منهج اخلاص عهد و میثاق حسن بیک را مشمول [illegible]
و جهت تسدید عقود حسن عقیدت و وداد و تشیید عهود مصافات و اتحاد سلطان یکی از خدام بارگاه خلافت را برسالت
حسن بیک فرستاد و بعد از ادای [illegible] تحیت و سلام این معنی را باو پیغام داد و مشعر [illegible] و در این اثنا [illegible] بود
آن جناب شجاعت مآب با جمیع سپاه خود در این سفر غزا [illegible] معدود می‌بود و در زمره سایر اولیای دولت کسب
فضیلت جهاد [illegible] می‌فرمود و چون [illegible] افتاده و والده
و کسان او در این توجه موافقت و مرافقت نماید [illegible] ایستاده بعد از جمیع لشکر اسلام مراجعت و معاودت از این
صوب [illegible] و چون عزیمت سلطان بصوب مقصد اول یعنی غزای طرابزون مقرر شد [illegible] حصار که در میانه
[illegible] بود در تحت تصرف و حیطه [illegible] مقدر گشت از آنجا با حشمت سلیمانی [illegible] با لشکر منصور [illegible] بجانب
شهر و حصار طرابزون روانه شدند و هر چند [illegible] قطع مسالک آن ولایت [illegible] اهل روایت بود اما بادی توفیق [illegible]
کواکب مواکب سلطان [illegible] سبیل رشاد و هدایت می‌نمود [illegible] جهانیان [illegible] شد
چرخ فلک [illegible] شرح [illegible] ساحت طرابزون را در وضع منزل [illegible] کرده
تشبیه نموده‌اند [illegible] اگر کوههای رفیع آن [illegible] افتاده [illegible]

و کوهها اطراف قلعه در غایت ارتفاع می‌نمود و مدخل لشکرهای بزرگ از آن تنگناها و دربندهای آنجا در غایت امتناع اما چون
سلطان مجاهدان موید من عند الله بود تسهیل چنان مشتبهات عادی از مدد اقبال او بعید نمی‌نمود و مقالید توفیق معضلات
امور بر رضا و توجه همت او در هر عزمی بسهولت می‌گشود مصراع مفتاح کل مدینة قد [illegible] غلقا و غلق کل دار [illegible]
چون سلطان بسرحد ولایت طرابزون بسط بارگاه همایون کرد و اعلام نصرت را از قلل جبال مملکت بالای سپهر گردون
بر آورد و محمود پاشا را با جمعی [illegible] از عصره مبشره فتح و اقبال متوجه ساخت و قبل از آن از راه دریا بعضی
کشتیها [illegible] آراسته از اسباب محاربه توپ و تفنگ تعیین کرده بودند و آن جماعت پیشتر بمقصد [illegible] روی
آورده تا بمدد خدایی کشتیهای سلطانی و به دولت پادشاه [illegible] از جانب دریا هجوم نمودند و با قلعه هر روزه در
زد و گیر بودند و تکفور طرابزون با وجود این [illegible] هر روزه با لشکر اسلام که در کشتی بودند محاربه می‌نمود
و لایزال در صدد دفاع عظیمه بود اما آنجماعت که پیشتر طرابزون بکشتی رسیده بودند به دولت سلطان در قلعه محاربات
عظیم با اهل حصار و قلعه می‌نمودند و از [illegible] طرابزون وجود و عدم آن لشکر کشتی مسلمانان یکسان بود
چرا که می‌پنداشت که مداخل حصار [illegible] و هجوم لشکر سلطانی از کمال صعوبت مداخل و دشواری منازل و مراحل [illegible]
محالست و ملک و حکومت بقانون آبا و اجداد او مامون الزوال و غافل از آنکه عواقب احوال پایداری دنیا [illegible]
آلوده بزوال است بیت [illegible] آفتاب سلامت [illegible]
ناگاه صباحی که در قلل جبال مشرق از تیغ افشانی خسرو سیارگان [illegible] گرفت و از افق خاور زمین لشکر
نورانی شعاع چشم شادمانی روشن شدن پذیرفت و از یمین و یسار و از دشت و کوهسار عرصه طرابزون [illegible] صفوف
صفوف عساکر سلطانی انباشته گشت و تکفور کور بخت را دیده [illegible] خیره و چشم امیدواری تیره شد و از دهشت [illegible]
از قلعه و التجا بطرقی دیگر از قلاع استوار بتافت و از غلبه بیم و هراس و هجوم لشکر خوف و باس بطریقه سلم و ضراعت
شتافت و چنین دانست که درین ورطه هایل خلاصی و سلامت از راه انقیاد و تسلیم می‌تواند بود و از [illegible]
بر مکاره و لجاج استواری قلعه و حصار راه نجاتی نخواهد گشود هر آینه از خدام سلطان بسر و جان و خانمان امان

خواست و عنوان رسالت را بجواب کامیاب اصناف فراغت و خشوع بیاراست سلطان جهت اجابت مسایل
او میل بعفو و اشفاق نمود و تسلیه خاطر مذکور ره بعهد و میثاق فرمود مذکور هم تسلیم قلعه و شهر و مملکت سر فرمان
برداری بزمین عبودیت نهاد و بعد از حصول وثوق و اعتماد بجبهه بوسی سلطان نعیم الامتنان سر افراز گشته رضا
بقضا داد و آن مظهر احسان بر کافه نوع انسان مذکور را بعنایات پادشاهانه و تشریفات خسروانه مستعین نمود و خاطر
او را بالطاف و اعطاف فی درج مطمئن فرمود و او را با جمیع اسباب و اموال و تمامی خدم و ممالیک و اهل و عیال
بدار الملک استنبول فرستاده و وجه معاش و الفت او کما ینبغی موافق حال او داد و اما اموال و اسباب
ساکنان و متوطنان آن دیار را جهت معموری مملکت در دست صاحبان ابقا کردند و بجزیه شرعی و رسوم متوری [illegible]
ایشان نمودند و از ان اموال و غنایم که از اطراف و جوانب [illegible] بود [illegible] بسلطنت استنبول
فرستاده بود و در قلعه [illegible] اظهار شعایر اسلام و رفع اوضاع کفر [illegible] اصنام فرموده قاضی و حاکم میان اهل
آن جانب فرمود و دار الکفر چندین هزار ساله را دار الاسلام نمود و سلطان مجاهدان منقضی المرام و کامران با آن امرای
لشکر از کنار دریا از ولایت [illegible] بجانب [illegible] توقفات باز گردید و از صعوبت راه و [illegible] و
زیان کاری [illegible] معابر و مضایق آن جانب بسیار [illegible] لشکر را نقصان رسید اما چون در [illegible]
سه مملکت [illegible] و کشورهای عظیم مفتوح شده بود این قدر نقصان [illegible] پیش نظر [illegible] قدری نبود

فاتحی [illegible] ... [illegible] للتمام ... [illegible] لساکنیها ... [illegible] الفتوح لم خیام

داستان یازدهم

از فتوحات [illegible] سلطانی در بیان الحاق [illegible] عهد و میثاق و شقاق
[illegible] در هنگام [illegible] مملکت [illegible] سلسله [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] نصرت اسلامی [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] پوشیده نیست که رابطه اولی میان مظاهر وجود
و امکان همین اضافت و نسبت اتصال پذیرفته و سلسله اعیان موجودات از زمین تا آسمان بقدر مناسبت و مشاکلت

در مقارنت و مطابقت و در خاصه مبادات [illegible] استکمال گرفته و مراتب قرب و بعد حقایق بوجود در تحقیق
این اضافت البته متضمن [illegible] از مسافت و مقادیر این اضافات و تعدد
مسافات غیر متناهی است از انکه این اضافه و نسبت بقدر معلومات و معدودات الالهیات است اما ضابطه که
این مراتب ناظمه را حاصر تواند شد و قانونی که این ضابطه غیر متناهی را منقد تواند گشت این قاعده کلیست
که هر موجودی که در ظل تربیت [illegible] لباس تعین و کسوت تشخص [illegible] مظاهر نور [illegible] شده هر کدام
در دایره فلک [illegible] بود و در فضای [illegible] بود از جمله جان [illegible] است بیت
در [illegible] که حاف مناسبت میان آن اعیان [illegible] قلوب [illegible] مضبوط خواهد بود
در [illegible] موافقت آن علاقه معنوی مربوط خواهد بود ... خاک [illegible] ... چشم [illegible]
هر کدام [illegible] بجلال [illegible] سلطانی [illegible]
اعیان ظاهر از [illegible] مساعدت [illegible] خواهد شد و [illegible]
و مشتاق است [illegible] و مناسبت اهل ایمان و مطابقت اهل توحید [illegible]
[illegible] از قسم اول [illegible] ارباب فساد [illegible]
عقیده [illegible] کشیده از قبیل [illegible] و آثار این نوع مناسبت و [illegible]
در ملوک سلاطین جهان [illegible] و لواحق موافقت [illegible]
جهان [illegible] لاجرم [illegible] دوام ایام [illegible]
بر روابط اتحاد و ایتلافات و اقتضای [illegible] تقریق [illegible] توحید [illegible] اخلاف [illegible]
تعالی [illegible] ... هر آینه باعتبار تفاوت
نسبت قرب و بعد در ایتلاف و اختلاف و بمقدار درجات حسن و قبح در ملکات [illegible] احوال کفر و ایمان [illegible]
متفاوت المراتب خواهد بود و تحقق و ظهور این معنی در هر دو جانب میان ملوک و سلاطین کفر و اسلام غالب است و همچنین

تفاوت مناسبت قدر و جهت مضادی با اهل اسلام از گروه یهود اوفی و اوفر است و قرب و قربت ایشان بطلوع نور قدسی بر
ظهور ادیان ایشان از جهود دان اقرب و انسب و اکثر است که در کلام وحی اجمال آمده که لتجدنهم اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری
و بدین قیاس اهل ذمت را علامت مع الفت با مومنان بسیار است و جانب ایشان لمصلحة المراعاة و مراقبت و مرعی از سایر کفار که کلام علیم
سید البشر صلی الله علیه و سلم من آذی ذمیا ... الله ... یوم القیامة وجهت کمال بعد و حرمان از نور ایمان که در
کفار حربی از مشرکان است بمقتضای نص فرقان در وجوب مقاتله و جهاد با ایشان و منع معاهده و امان جهة کمال آسیب ایشان
با اهل ایمان بغایت هویدا و عیان است کما قال تعالی اقتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة — بیت

از طرفی رخنه در دین می کنند — از همه اطراف کین می کنند

و توافق این نسبت کلام و مناسبت ترتیب مقال این مقام
آنکه واقعست در آن وقت که سلطان دین پرور بوفق تایید ایزدی اکثر ملوک کفار در مقام مطاوعت و صغار در آمده بودند
و بعهود عهود و متابعت و فرمان برداری و وظایف خدمتکاری و خراج گزاری ملک و مال و ... و رجال خود را خلاص از نهب و اسر
و نجات از جلاء اوطان و اوطار داده بودند و از آن جمله حاکم افلاق که قازقلو می بوده و باصطلاح آن قوم خیوده یعنی والی
و حاکم در آن اوقات خلاف سلطان کامکار که غازی بغایت جبار و جابری مکار و ستمکار بوده و در شجاعت و دلاوری از جمیع ملوک
کفره و جبابره فجره ممتاز بوده و بحدود حکومت ملک افلاق بر ملوک جبابره انگروس و بغدان بکمال رجولیت و دلیری فایق و سرافراز
می بوده و چون ملک افلاق کوهستانی فاصل است میان ممالک انگروس و بغدان همیشه حکام آن مرز و ملک از جسارت او بتشویش
و خسارت در بیم و هراس می بودند و همواره از مخاصمه و مکاید او خایف دل و پر وسواس می بودند و بنوعی از
از آثار صولت و سیاستش و نشانه از کمال ضبط ملک و ریاستش آن بود که در برابر نشیمن حکومت و پای تخت ایالتش بقدر ...
میل ملوی مطلع را اختیار کرده بود و آن فضا را تسطیح نموده بطریق بستانی خطوط بید ... نموده و در مجالس عشرت و انجمن ...
می گفته که این سرابستان جهت تفرجگاه مردان میدان و محل نشاط و تفرج جوانان و مبارزان خواهد بود و در این آرامگاه بستان
بجای نهال چمن و ریاحین درختان سرتیز تراشیده و بر زمین استوار کرده و چندین هزار کس از گرفتاران انگروس و بغدان
که بضرب شمشیر دستگیر و اسیر کرده بود بسر آن چوبهای سرتیز بر سر مخ نشانده مصلوب می نموده تمامی اجسام و اجساد کثیف ایشان را

بوده

مرغ و هوام می خورده و نوعی [?] و آوردن و در خاک دفن کردن مطلقا اذن و رخصت نمی داده و نفیر از آن گرفتن تعلق گیرد دیگر از جهود و آن
خود را بر اطراف آن فضا می گشاده بشکل غریب و بر هیات صلیب ... همیشه مصلوب می داشت و هیچ یک از جهود
آوردن نمیگذاشت تا حدی که اگر کسی یکی از آن مصلوبان را فرود آوردی بر سبیل سیاست مرگ می بود او را در عوض آن مصلوب
بر دار کردی و در این اسلوب مسلوب و مصلوب تمام ملوک کفره او در اسلوب گشته و بمدلول ... فهم
... مصلوب شده و موید تمام در استحکام شوکت و دولتش و استظهار بر دوام جهت اجرای احکام صولتش آن
بود که هر ساله مبالغی که خراج مقرری او بود همیشه سال بسال بخزانه سلطان می سپارید و خود را بوسیله این بضاعت بر چندین
کس از ملوک کفر غالب و کامران می ساخت و هر ساله که بموعد و موقت می رسید مقرری را با انواع تبرکات و نفایس نقود و تحف
ولایت افلاق بدرگاه سلاطین پناه آورده و خراج گزاری و خدمتکاری مبادرت نمودی و تحفههای پادشاهانه و ...
از آن جمله بتاج زرین که باصطلاح روم اسکوف گویند و دامن افرازی و مباهات بر اکفا و اقران می فزودی و سلطان دین
بمقتضای حکمت آیین وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا آن کافر دلیر را بر امثال و اشباه خود تسلیط و ترجیح فرموده و در هر
باب جانب او را اعانت و تاییدات متوالی بر سایر ملوک جبابره کفر غالب و مستولی میداشت و او در میان ملوک کفر از میامن اتباع
و انقیاد و بر کوب آن سایر حکام مشرکان منکوب می کاشت چون چند گاهی در این شیوه استمرار یافته اطمینان و استقلال و استیلا
دیده و بمد بسط دوام تفوق و استیلا در دماغ نمرودی نخوتش نخوت و استکبار شیطانی ظاهر شد و در اطراف و جوانب مملکت
[illegible]
ایام جهت سلطان از دار الخلافه بدر آمده چون میان ممالک اسلام و مملکت افلاق آب عظیم طونه حایل است و جهت حفظ سرحد
مملکت سدی ... فرصت آن کافر نعمت خداوند خداوندگار خود از راه گستاخی از حد خود قدم بیرون نهاده و پای جرأت
در سرحد مملکت سلطان تجاوز داشته بعضی از مسلمانان افتاد و در دیار اسلام بطریق تطاول و استیصال و منال دار الاسلام
بکشاد — نظم — نه از بیت ... و قتلی آموختی — بغارتگری کشتن و سوختن — هنر خوار ... ظالمی از حد
نهان را پستی آشکار کرد — بعضی امرا و حکام سلطان و ... آن اسان که بضبط سرحد بلاد اسلام قیام می نمودند

و در مقام محافظت مملکت بمدافعت اشرار در مقام اقدام بودند • باهتمام و عهود و خدمتکاری و عقود و عهود و فرمان برداری
فی الجمله قسمتی در محافظت ثغور و از اهل مملکت اسلامی علی الدوام می‌نمودند • و بوثوق و تعویل بر سطوت دولت سلطانی
و حقوق الطاف و نعمت سلطان در شان آن مشرک جانی بمدافعت و توجهات او اقدام می‌فرمودند • اتفاقا در بعضی قضایا آن
مشرک لعین امیران و سپهداران سلطان یونس بیک و حمزه بیک که از خدام خاص سلطانی بودند • و از غازیان و مجاهدان
متعین آن زمانی بودند بقتل آورد • و بعد از آن گستاخی عصیان و طغیان را بجمیع انشاء و اعلان کرد • و در آن ولایتها
از بلاد و اهل ایلیا از امر طمع و آسیب ظلم و دست اندازی رسانید • و مدتی زمان را چند روزی بکام نفس خود و شیطان
دید • و از زمین و زمان این صدا بر سید که **بیت** میدان خوشست از مرکب دوران عنان مکش • گوی مراد خویش بزن کامرانیا
چون این صورتهای شنیع از اعمال مذموم و افعال مشئوم او بمسامع جلالی سلطانی رسید و آتش غضب و غیرت نیران قهرمانی
جلالتش زبانه بر سقف آسمان کشید • بعد از معاودت از سفر ابرون تصمیم عزیمت باستیصال آن کافر دود فرمود • چون آن ال
اهل شر در روا قرار دایم در سلک متابعان خراج گذار بود • و در آن سال او وجود اقدام این اعمال بد او از متوری سلطان مساهله و اهمال
نموده بود • و الا سلطان کامکار از جهت قیام بحجت قاطع و ظهور برهان لامع بر رقبه عبودیت و بر ذمت مطاوعت اولا
بر سبیل معهود طلب خراج زمان ماضی و حال فرمود • و بجانب معتاد او از درگاه عرش پایگاه سلاطین پناه طلب و احضار رفتن
باطراف و جوانب جهت حشر سپاه و مجاهدان دست شدن لشکر غازیان منتشر و احکام مطاعه اصدار فرموده بوده •
آن کافر غدار • در جواب سلطان کامکار بعضی اعذار که خالی بود از کذب محض و نفاق • و خود داری از طغیان و شقاق
مقدم مراسم اعتذار پیش نهاد خود ساخته • و سلطان را اعلام نمود از نقصان مال اخلال خراج گذشته و حال خالی باز فرستاد •
و دعوای عذرهای عدو را کاذب [illegible] حاکم دلایل او معقول و مردود نشد • آنگه چون سلطان این جواب نیافت
افتاده بودند • و تمامی خصما و اعدا روی توجه بمنع و دفع ایشان نهاد و هجوم نمودند • با نفرت مال و خراج معهود را بر جماعت منور لشکر
مصرف نمودن لازم بود • و تعرضاتی که بر جانب اهل اسلام واقع شده هم بنابرین [illegible] بود • لاجرم درین سال تکلیف خراج
هر ساله و تکفل اداء مال منور مقدور نیست • و جهت تحقق دفع ایراد آمدن بدرگاه سلاطین پناه هم ازین ولا میسر و در خاطر محظور

بعد از عود رسول سلطان از جانب آن کافر فضول فحوای مضمون مقالات آن کلمات نامعقول و عذرهای نامقبول سلطانی
محقق شد که شجره خبیثه غرور آن کافر رذل از زهر آب کبر و استکبار ثمره خلاف بار آورده • و مخدرات اوراق ضمیر آن مشرک
قاذورات خبث باطن آلوده بنفاق را اظهار کرده • از تیرگی کلمات تلخ پر نفاق آن مشرک عاق غباری تام بر ضمیر منیر
سلطان لاحق شد • و جهت تحلیه مخیله خاطر و تخلیه کدورات وجود آن کافر ممر معرض تیغ انتقام را از نیام انتقام کشید •
و سپاه ظفر آیت را بترتیب اسباب نهضت بسر راه رایت غزا و جهاد رسانید **نظم** جهان را از بن مژده نو ز بوی
ار نو بوم و کشور بیکبار بی • شکوفه امید از سپکبار گی • و در او این موسم بهار **چه** در آنانیا که گویا فیه آثار
رحمت خاطر مشتی عطر مشاطه سلطان نامیه چهره جمعیت گلزار را با انواع زیور بیاراست • و زمین سهل از سیاه روی خاک و تیره در روی شتا
روی بجانب شرمندگی را در پرده تواری سبزه در چمن کشید • و از آتش تیغ بلند خورشید روشن ضمیر صاف اعتقاد تاب افروز
در دل مظلم لاله سیراب بر افتاد • و شکوفه با گونه بنیاد امراء سپید بر کین بر بط اخلاص برهان و سلطان دین پرور
بر طبق اقتضاء دفع ضیاع عالم کون و فساد در تدبیر و اندیشه رفع فساد و ظلم بیداد و دفع آن منشا نفاق و الحاد افتاد •
و احکام عالم مطاع از دیوان سلطان ابر الکوه تابان تیز صبا و شمال بر بسته باطراف ممالک فرستاد • و عساکر مجاهدان
بمعسکر همایون بر وفق خواطر اهل ایمان جمع گردانید • و سپاهی در کمال هیبت و شکوه از مالک جهت اتمام ملاحم غزا و جهاد هم
جمع سازانید چنانچه در حال عبور از شهر بروسه اعداد حسکر همایون از دویست هزار مرد متجاوز گشته بود • و بدین شوکت و استقلال
سلطان با مواکب جلال در سرعت عبور چون صرصر با صبا و شمال • و در استحکامی چون گوه تمکن سحاب جلال از روی دریا بگذشت
بگذرانید و عبور نمود **بیت** سپاهی که در دریا و صحرا گذشت • شد از نعل اسپان مردان گذشت • چون ولایت افلاق بجبال
بهتر متصل است • و مملکتی است محصن بکوه و هامون مشتمل و حصار آن دیار را سدیست از کوه های بلند که از کوهسار شمال
تحکیم و معسکر ساخت • و توفیر اموال غنائم بتاج دیهیم و حلاج فلک ارتفاع اذن فرمان فرمود تا لشکر منصور اسلام کافر
در آن جهت تصرف یافتند • جمله ساکنان بیشه مردم منعم و متمول در شهر ولایت آن از روی انواع آدوقات و اشباع وجه
معاش سپاهی طاغیان و بغاه را تحمیل نمود • ایشان بحسب استکمال غازیان و مجاهدان چون شیران جوانان میان آن پیشه‌ها

جوانبی و فلکان بعبادی و می‌فتادند و برمثال شکان تشنه ناگاه بمیان عمان ابتلاع و التقام در آخرین و اعداد مشرکان

روی نهادند دیده هر نجابت چون چشم ترکان بتمامی تر بی و غارت مشرکان منصور شده و لب و دهان هر غازی چون جام

شمشیر جهاد بسنگ دمار اعدا آبخور گشته شعر فی فتیة کسیوف الهند قد علموا ان کل من تحیی و منتقل

آنگه چون آنجا به ادوبوس بیک و لد علی بیک بالشکریان انجمن جهت سپیتی اشاب بیک جلبی از آن ولایت بجا نگری رفته

بودند چنینه چون از مسکر اعظم غیبت نمودند ناگاه بعضی لطیفه از الطاف تایید آلاهی که حافظ گروه شکوه سپاه حضرت رسالت

پناهی بود صلی الله علیه و سلم در اثنا بظهور رسید و در روایت حالی اگر چه بر قوه خواطر بعید بود اما در عاقبت کار بعنایت

معبود و تمام بتدوج آن شد و صورت واقعه آنکه سلطان چون بدستور معهود چند بار البلیه لشکر بظفر منصور در آن دشت

و بر اسلوب معتاد و هر بدر رفقای منزل اشناس بیلاوری آن عساکر بعد از آبیت بیمر درهم مرحله گذاشت و در یکی از اتفاقا

بدرقه و رهنمای بیورت و منزل متقربت نمود و در آن مرحله آب غفلتی بنابت کم بود و بعد از آنکه آن آدمی آن قدر

آب که موجود بود وفانمی نمود و کیفیت کثرت دو آب تقصیر و چارپایان معهود وافی نبود و سبب بود و منع و نگ و آن حدت

هوا مقتضای زبان و دهان بحدی بود که زبان آتش تشنگان بر اشتعال از حد بیرون آتش سوزان در چشمه دهان ایشان

بالتهاب افتاده بود و برلبان حال هر جانوری حضور [illegible] زبان هم بجان استسقا فیضوا علینا من الماء

دهان جانداران گشوده [illegible] آبطلب کرده بی‌حشمت و دیده چشمه وزن آن استکبار تشنه لبان کرده نباید داد

سوزن و دود گشته میان اهل آن اهل اسلام و جانداران متقدم هم از تپ آنکه [illegible] ای پرطلب تشنگی ساعت قیامت گروه زبان

قیام ساعت روان منزل آتش بامویه آواز تحکیم انگاشته العلم حمید بیرا لطافه که مضمون حقیقت شئون آن حالات

فرقانی میداشتند که و نادوا اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما على الکافرین

یعملون و جماعت کافران تشنه لب در آن منزل آهلیت سیف مسلول تیغ بآب الکار از جهت جام بلا بی شربت

چون تابش لمعات سراب جویباری پر آب زندگانی می‌پنداشتند و هر لحظه و هم و کمان حالتی نمودی بود که سرسبزان

والحقیقه بدو مستظلی پر آب می‌انگاشتند والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه لم یجده شیئا

صفت تشنگی عظمای لشکر ما

بیهیچ نبود در رمضانی آفتاب پیرکنند حلق عدو را از آب هیچ چشم جوبیده در آن سورت گرما و شدت تشنگی تا جرعه

آب روانی بغیر از ضنابت شور و مسات دوق عرق دیدگان نمی‌یافت و هیچ لب موجی بر سطح آب روان بغیر از

حلقهای زره بریق و تیغ بوشش و دستان عطشان بیش دیده سلحشان نمی‌یافت و از شدت گرمای آن روز بکار آتش

ماسینه و شمشیر آبدار و دهان نیام و کام قراب را از گرمی و آب و التهام خشک لب گذاشته بود در سوزن

و رعد آتش بار آن صحاری بر عطش و فلوات طایفه انسان الحیل هم اشک شور نجبان و داوری عشق و آب عذب فرات

انگاشته بودند بیت شب و روز تشنه بانده با بیداب حیوان بجز آب شور دیده بکنار من نیامد

و زبان تشنه لبان زلال وصال از هر مکید و گریان ضیافتی بار رقیبان حسود و محسود و در حین گفت و شنود این نوای جز چرخ را

جانوران سرود و زمزمه و غالبه می‌نمودند که بیت مثل الخلیع کما یتیم فی الظلمات توقد آب چو آبی که بر کنار دریا

تا هم بجا نبرد لشکر در عمان کرمای آن منزل بی آب و از طغیان آن در مضافات تشنگان و جگر سوختگان بر اضطراب

با تفرقه و سلطان در آن منزل مرحله نگرفت و بی توقف عبور نمود و دو مرحله راه شتاب بیکی منزل نمود و در دو منزل

و بمنزل سیم بحر تشنگی هم سوختن جگر بنمودم لشکر چون زمین به سراب بر سر آب بعد از اشتیاق سیراب نشده بودند و بر

مثال کام [illegible] شراب تشنگی دل از وجه جام تر آب نیافته ناگاه از اطراف اردوی همایون خبر رسید و هر کس این

غلغله شنید که حاکم آن دیار با گروه کفار رو بی شکر کبر جدال نهاده است و در رایات خلاف و عناد در میان صفوف لشکر خود

ساده و در [illegible] بی توقف [illegible] دولی اعظم رسید و در مقابله صف جدال کشید و سلطان غزنه با رفقا

قوم لشکر و دو مرحله برسمت مقابل او بوده و تقابل و محاربه او متعین گذاشت و سایر عساکر در تکمیل سلاح و آلات جدال

و تهیه اسباب قتال مهر بود داشت و در میمنه سپاه اسلام عمر بیک قور خان اغلی و احمد بیک و لد علی بیک و ارنوس و میخال اغلی

علی بیک و مقنوح اغلی علی بیک و چند دیگر از امرا نامدار مقرر گشته بود و در میسره مقنوح بیک حاکم اناوت و داود بیک دو لو

اغلی و میخال اغلی اسکندر بیک گماشته بیت و جیش کان الشمس قد لبست به من النقع و الطیر الحوایم رفعا

شعشعت الی الابطال الفتح ملبا شعشعت سحفیق الارواد الوسا فابا بعث و داعی برای صفت لشکر مشرکان و جنبش صفوف

مخذولان ایشان چنان بوده که بنابر آنکه حاکم قراغندان دشمن قدیم اغلاق بوده میان ایشان سوابق
عداوت منجر بکمال نفاق و شقاق شده در اثنا توجه رایات سلطان از خوف تعرض حاکم قراغندان اندیشه تمام
داشته و نه صف لشکر خود را با لشکر کلی خود منع تعرض لشکر قراغندان آنجا گذاشته اتفاقا او و نوس بیک ملک علی
و جماعت امیخیان که بتاراج و بنیاد دیار کفار متوجه شده بودند و در آن جوانب ظهور نموده اند و آن چند صف لشکر
اغلاق بجا گذارده بودند و طمع کلی بر تعیین کرده که لشکر اسلام که از یغماگری بنیاد دست نمایند و بکلی اسباب ایشان
نپسته و مانده شده بپیشنهاد خود هر کدام گرفتار و مقید ما آیند و تعیین که در جهت ایشان ترددی تمام نموده در محل
تنگنای با لشکر آسوده کار و مساوات نمی توانند نمود و غیرت بی عاقبت ایشان بر من معنی سم گشته که [illegible] چنان بسته
خود را بتهید کفر و قتل بیا کران و امیخیان لشکر اسلام کار [illegible] و کمینی از اشجار و [illegible] بر اسلام [illegible]
مقدمه از رایات نصرت آیات را ابرای العین در مواجهه دیده اند [illegible] جماعت تاراج گران [illegible] گذاشته اند
جهت خونریز آن غازیان عنان توجه از دست گذاشته اند چون غلط خطا و غبار اشتباه از پیش دیده ظاهر بین کفار
برگشته روزگار بیکبار برخواست و مشاهده فتح و اقبال رایات اعلا [illegible] الطلوع [illegible] بیا خاک
کافران گمراه معاین و معین گشت که آن چند صف از لشکران که بچشم [illegible] ایشان نموده [illegible]
[illegible] لشکر سلطان است و آن کتیبه چند که مقدمه لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون آن گروه کفار [illegible]
[illegible] **وَلَو قاتَلَكُمُ الَّذينَ كَفَروا لَوَلَّوُا الأَدبارَ** [illegible]
اسلام [illegible]
چون [illegible]

و ناگاه از صف لشکر کافر یک صف از زمین کمینگاه هم جانب بیرون بردند و طرفه تر آنکه در آن سرگشتگی حیرت و ادبار مکر
و حیله خود گرفتار شده [illegible] و نوس بیک و سپاه [illegible] آنکه در دو چار گشته اند [illegible] حال بهادری النظر
آن خانان و غازیان [illegible] از مشاهده این گروه [illegible] کفار خایف و هراسان شده اند [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible] لشکر [illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** چون [illegible]
[illegible] خاک [illegible] الحاصل [illegible] خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سور و غوغای سمع جهانیان رسانیده که مصرع | اشب حامله است تا چه زاید سحر | لاجرم بر ضمیر حقایق
تصویر سلطان سریر فیروزی که فی الواقع مرآت سکندری بود و هم جام جهان نمای جمشیدی جهت معاینهٔ امور ملکی
در ایوان اعیان بشری چنان مصور و متصور شد که آن سرخیل اهل کفر و نفاق یعنی حاکم اخلاق داعیه نموده که با اندک
بقا السیفی که هنوز از صدمات قهرمان زمان پایمال و لکدکوب سپاه مبارزان نشده اند الطرقه بشبیخون بر معسکر
نایون نصرت نمود تا مگر سپاه مبارزان [illegible] ساخته [illegible] در کمین گاه شب و آلکمین انداز [illegible]
ظلمت شب تار رخنه و کسری از کوشش [illegible] سپاه اسلام پیدا تواند نمود و شاید که از این مسر سر تهور [illegible]
وازدحام جسارت و [illegible] بیان [illegible] بسید [illegible] تواند گشت غافل از معنی [illegible]
در تنور روی [illegible] [illegible] چندانکه از [illegible] از قتل جان [illegible] آماده
[illegible] و در وقت استیلای [illegible] بر [illegible] جهان [illegible]
[illegible] جواب تواند شد [illegible] بودی [illegible]
[illegible] جواب تواند بود و هر [illegible] تواند [illegible]
[illegible] موجب تزلزل ارکان کوه برکین [illegible] از التماس [illegible]
[illegible] از [illegible] چون بدریای سپه فرو رفتند [illegible] که خاره [illegible] کوه [illegible]
[illegible] در نهان شب و روز [illegible] شغال است [illegible] که بر یک [illegible]
آن [illegible] [illegible] از ازل [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] و عقاب [illegible]
[illegible] چون [illegible]
ساخت و چون [illegible] [illegible] از آن طرف مغول [illegible] لشکریان [illegible]
ترسول گرده بودند با آن سپاهیان [illegible] خطاب [illegible] تار [illegible] اما چون از [illegible]

وازدحام

وازدحام سپاه اسلام و ازدحام [illegible] و انجام عساکر نصرت انجام مرغ اندیشه را در حوالی سرادقات
جلال مجال پرواز خیال پی نبود و حسام تیز کام او بام ارباب عقول و اوهام را در حمایت و اقبال تنهای فرصت
از قیل [illegible] در تاریکی جهل و ضلال بود بیت عیسی [illegible] لیلة [illegible] ولیس الشاعر [illegible]
[illegible] [illegible] چون آن کافر ملعون و گروه بدنهاد ملعون [illegible] تیغ و سنان
[illegible] مهر اکتساب معسکر همایون بیافتند و آن سپه بیدیان [illegible] از صحاری [illegible] در مواجهه
[illegible] شب تار را دیار را [illegible] صبح [illegible] فرا [illegible] از یاره [illegible]
از [illegible] بر جای بود متوجه طریق فرار شدند [illegible] عساکر [illegible] اختیار [illegible] گشتند
لاجرم گشته اند مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود بیت چون [illegible] یکبار [illegible]
[illegible] و هر کس از بزرگ و کوچک و پیر و جوان [illegible] ایشان [illegible] گوشت [illegible]
غیظ و انتقام [illegible] اطفال خورد سال [illegible] [illegible] بودند
و جماعت خدام و [illegible] سرداران آن [illegible] [illegible] تا [illegible]
و اشرار [illegible] از تن جدا کرده و بر خاک [illegible] انداختند و [illegible] کلاه سرداران آن [illegible] سپاه
ملایک پناه ساختند بیت دل [illegible] شده از [illegible] شمشیر [illegible] تا [illegible] که از [illegible] هزار [illegible]
همراه آن [illegible] [illegible] و [illegible] بودند [illegible] و [illegible] آن [illegible] بلا [illegible] بر [illegible] آن سپه
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] را [illegible] هزار [illegible]
[illegible] آن [illegible] بودند که در آن شب تار که سپاهی آن [illegible] [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] عساکر اسلام [illegible] شدند و [illegible] هزار [illegible] ملک [illegible] [illegible] گشته
و قسمی دیگر [illegible] شمشیر [illegible] و [illegible] آئینه [illegible] کوب [illegible] دل [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] گشته و قسمی دیگر [illegible] از [illegible] اعضای [illegible]

هنگامه توانستند با هم جائی بیرون اندازند و جهت خلاصی از آن ورطهٔ هولناک جهت خود در کنج کوهی یا در گوشهٔ بیشه چاره سازند
اما چون مار دم بریده و چون گرگ دمی اجل رسیده در میان کوهها و بیشهها مور و مگس بر دو صنف و شب دواب جهد و دست بر برده
روی جو نابود و شش سر تا پای دیده و آن مخذولان آگاهی بی خورش و خواب و بی جرعه شربتی در آفتاب و مهتاب هلاک کشیدند و
الحق مصرع شب که بود از برای خود کرد • و سر خیل آن مشرکان عنید و سر اوران آن شیطان مرید سر خود در انجبار کشیده دیگر
وقتیکه از این ورطه فنا کناری کشید • اما سبی خود در خت زندگانی خود در ابتذال هلاک می کشید • و قانون رسم معهود اقدام بخلاف
نهی معهود که و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نموده بجنس اتفاق کلاه خانه حاکم و قزال انکروس لیناد • و در دست چنان دشمن کین
عداوت تن بزرگ و دل هلاک داد بیت
هر که گریزد ز خراجات شاه • بار کش غول بیابان بود •
چون سالها بود که مردم انگروس چیپی از تشنیع اعمال او دلهای پر خون و خاطرهای پر آزار بوده • همیشه نشیمن و مسکن
و مسکن هما یار از قلاع حصار خود معمور و از انتشار او شاد و از ازار می نمود • لاجرم چون از تصاریف روزگار چنان دشمنی
مکار را گرفتار دام بلا زار و نزار دیدند و گوشمال بلیات واو را [illegible] فی الحال باب حبس محبوس او از سرشته
اعمال پسندیدهٔ خودش قید کلی یافتند و او را اعدا [illegible] ازان حبس و زندان انگروس محدود داشته • و در قید سلاسل و اغلال
این جاقی هم خواه و زار که داشتند که بضاعت میوه و وزن کافی و متاع مطالب امانی خود را در همان زندان ما لکلام
نخواه و نا خواه تسلیم نمود • و روح حیوانی از حبس و زندان تن کثیف آن کافر بر راه او آنجا باتگاه و فصل من نجوم [illegible]
کرم کشود بیت
چو بد کردی مباش ایمن از آفات • که لازم شد طبیعت را مکافات • چون ایشان عدو و مهر و دشمنی
حقود و مغز بلیات گوناگون مقهور گشت • و بشارت فتوحات روز افزون از هوای ملک دور شد • و سپاه اسلام غنیمتهای
بی اندازه کامیاب و مسرور گشتند • و ازان سفر مبارک بمراد دل بر منازل حضور و مراحل سرور و عبور آن عبور و مرور
نمودند • و اطراف و اقطار مملکت افلاق علی سبیل الاطلاق مسخر سلطان آفاق گرفت و استحقاق شد • آنگه مراجعت
بدار الخلافهٔ قسطنطنیه سالما و غانما فرموده و لشکر یلغار با اسباب و غنیمت بجهت مراجعت بمساکن و اوطان خود نمود • و بر او در حاکم
افلاق را که بر اد و دل بوده موسوم بود • و سالها در سلک بندگان و خدمتکاران درگاه جهان پناه بخدمات چاکرانه و عبودیت

صادقانه اقدام نموده بود • و خود را در عداد و زمرهٔ فرمانبران آن بارگاه ممالک پناه در آورده بندگی در مقام دوام و پاینده گی ثابت
قدم و صادق دم می دانست • و با امیدواری لطف و احسان آن سلطان تاج بخش و مردم دار همواره منتظر ادراک مطالب
و اوطار می بود • لاجرم سلطان عظیم الاحسان او را بر جای پدر او در دیوش معقول النظر خورشید اثر رتبت و عنایت سرفراز ساخت
و ایالت و حکومت تمامی ممالک افلاق او را من حیث الاستقلال بر گماشت • و بدستور معهود و قانون مرسوم فرق مفاخرت
او را بتاج زرین هما پیکر و سپر افراز نمود • و بقانون معتاد ملکه بران مضاعف و زیاده تشریفات خسروانی و خلعتهای فاخره سلطانی
او را میان اشباه و اقران ممتاز فرمود • و نواب کامیاب بتاکید ایمان و عهود او را بتقدیم لوازم طاعت و عقد مجالس و شوق فرمود
و بایالت آن ملک موروثی از اوج رساله او وفق توفیق نمود بیت
قد وافق الفلک الدوار بغیته • و خالف النصر و التایید و الظفر
قد زاده فی حیاته الی جل • لکنت من وصفه فی الدهر یشتهر

داستان دوازدهم ۱۲

از فتوحات میمنت و مسرت سلطانی
در بیان توجه سلطان نجوم فرای بجزیره ملیله و فوز بغلبه ملک ... و توفیق ... فتح افلاق در همان سال ... جلال
تسخیر جهان ملکی ... فتح ... و کشتی نشستن لشکر اسلام در جهه دریای فرنگ بمراکب سفاین ...
جهت فتح آن ... و کیفیت فتح ... سلطان کامکار به تمامی قلاع و حصون آن بقاع ... در همان ... فرستاد

سلطانی ممالک بر دیگر پادشاهی را از او است و در اوی مملکت دینی و دنیوی سلطانی را شایسته دست اعتقاد که نظر همش
مقصور بر تقویت شرع مبین است • و کل نیت و اهتمامش مصروف بر استیلای آیین دین • هر آینه در فتوحات غیبی کل جهد و جهد مصروف شود
همیشه از جهان پادشاهی همه سلطان را انشا به مفتاح است • و جهت وصول نیل مطالب و در کار سلطانات تیغ جهانتاب و شمشیر
سم سنان پرتاب جهان سلطانی و لعمار ... است • فضای تمامی دشت و صحرا که مضارب خیام خلافت و احتشام
او باشد • جولانگاه و منظور ان فتح و اقبال است • و باد صبا و شمال بر روی رایاتی که میر هوای مضارب و اعلام او بحنبش در آید از سر آن
نصرت سپاه اهبت و جلال است • و عزایم همم عالیش همیشه مستتبع حصول مقصدهای عالی گردد • و اقبال بصنوف کمایت مبنوع
و عساکرش مشحون از غایت محتاج موالی باشد • و هر آینه معتول تیغ جهادش بحکم مرغوب من کان لله کان الله له • بر ده د
ارباب اسماء از دوست و دشمن و یا بوده آمد • و هر نصرت قریب شکیب سعایت و وقایت و الله یعصمک من الناس

اولاد یعقوب ... بیرون ... شاه اسلام ... باقی

براعیان دیده وران بی شایبه اشتباه پیدا آید بیت ترا پاکان همت جاه داده * در اقبال بر رویت گشاده
تو بهر گنج به بینی دزدانه * بنیکو سیرتی در ناحیه یگانه * چنانچه مصدق این معنی در تلاقی غزوات و در هرگونه اسفار
و غربات آن سلطان دین محمدی نزد اصحاب استبصار جلوه نمایست و حقیقت این دعوی کالشمس فی رابعة النهار
بر مشارق و مغارب روزگار از فتوحات فسیح و توفیقات کلیه در هر توجه آن پادشاه جهانبان بر اعیان جمهور در کمال
جلا و ظهور و در صحایف کتب و اخبار هم مسطور و مذکور است شعر بشارة العلیا والفتح مثلها * بشارات [illegible] و بشارة
الغضب از آن جمله تاییدات سبحانی و فتح [illegible] معنی است که در مملکت بر و بحری کنار رومی در عرض یکسال از رکاب
همایون لشکر نصرت شعار گشت * زیرا که در اوایل بهار بر مثال خورشیدی که متوجه تسخیر بروج شمالی گردد بصوب ممالک شمالی روم
ایلی که از آنجمله ولایت افلاق است عازم جهاد شده و فتح آن ولایات و بلاد و غنایم بی اعداد و رجب مراد دست داد *
چنانچه شرح آن به ثبت ذکر یافت * و در همان سال در اواخر تابستان که آفتاب جهانگیر را میل ممالک شتائی جانب جنوب شده
و آن خورشید روی زمین و سلطان ملک و دین عزم تسخیر جزیره مدللی که از جزایر مشهوره دیار یونان است در جنوبی روم
ایلی در میان بحر فرنگ از هر طرف محصور و مسور بدریای بیکران اقلیم عزم فرمود * و چون بحسب وضع اقلیمی آن جزیره از بحر
اقلیم رابع و خامس افتاده * و در میان آن جزیره فضای است بغایت فسیح و گشاده * چنانچه طول و عرض آن سه روزه مسیرت
اما مساکن خوش هوا و معمور آنجا بسیار * و قلاع استوار * و حصون آن بر وضع مدورات افلاک سور حصارهای رفیع القدر
و سلطان را همیشه داعیه فتح آنجا منظور خاطر عاطر می بود و علی الدوام انتظار فرصتی مناسب می نمود * اما لشکریان مجاهد و
مبارزان مجد از غزای افلاق غنیمتهای بی اندازه که زیاده بر مقدار حسب بوده باشد فایز شده بودند * و موجبهای ماده اگرچه
علی العموم مستحق تقدیم اصناف شکر بود جاری گشته جهت سپاس مواهب سبحانی و ادای وظیفه شکر لسانی و جنانی و ارکانی تهیه
غزاء و جهاد و تمهید قاعده دین پروری و جهاد فرمود * بیت سکندر گرفت با خاقان چینی * که شاهی نبود از رعایا [illegible]
لهذا اول کشتیهای کوه هیکل ابر رفتار * و سفاین هلال تصویر فلک مقدار * در معبر کلی که شهر کلی بولیاست ترتیب داد * و
والحق هر یک از آن کشتیها قلعه بود دارای برج و باروی استوار اما بلندتر از اطلال [illegible] سیار بر سطح بحار و در لنگر پای بجای

صفت کشتیها

تر از کوه های برف * از دور مشرف سر در [illegible] میان سبزه زار بحر زخار سابق تر از خیال و در [illegible] صبا سبکبالتر
و شمال تندرفتار * گاهی از [illegible] احوال دلیران آن تمثال بر نظر بینندگان مشتبه می بود که آن [illegible] آبرهای کوه نما
میان آب [illegible] بود نشاء الت از صدد وقه آیت [illegible] مقام غرق گشت و مامن روح
طوفان گشته دل [illegible] نوح * و همچنین از جانب امداد و [illegible] لشکری دیگر در [illegible] بحر جوشان مستور [illegible] و دیران [illegible]
ابر بهاران جوشان بجانب [illegible] دریا پا بر بسته * سرادقات عزت سلطانی و شادروان حشمت و شاهی کشتی سلطانی
را در مقابل دل در طرف صحاری دریا دولی برافراشت * گویا آن لشکر به [illegible] دریای بود و امواج [illegible] حباب
حباب و بر تو سیوف و رماح که گویا [illegible] دریا ساحل و دلیران شجاع در آن لب دریا بر جانب [illegible] لمعان آیت
سیوف [illegible] * بحمه کل [illegible] * و سلطان مجاهد الدین و آن قهرمان ماء و طین حکم قضا [illegible]
[illegible] بر در بحر [illegible] فرموده تا در صوب [illegible] جزیره مدللی [illegible] سهام فرود آیند و تیغ ملک گشایی [illegible] آنجا
از هر جانب تیر و خدنگ برکشایند * و سلطان [illegible] برافراشت [illegible]
مصوف کشتیهای بحری [illegible] بر کنار جزیره کوه ها سنگر انداخت * و [illegible]
باد مراد در همان ولا با سایر عساکر [illegible] سفاین الطراف جزیره [illegible] خیمه [illegible] اقبال [illegible]
و در آن اثنا سلطان با بعضی [illegible] دریا [illegible] خیام آسمان [illegible]
در میان لشکرگاه که الحق بحری بود [illegible] ساحل [illegible] کشتی [illegible]
سفاین بر روی دریا برافراخت * و علمهای [illegible] روان [illegible] صبا و [illegible] شمال [illegible] بیت مولفه
ز دریا دلی شاه کرد و شکوه * درآمد بدریا برآمد چو کوه * چون لشکریان [illegible] کشتیهای [illegible]
نیاورده بودند * و [illegible] اثر [illegible] اطراف [illegible]
سینه عاشقان تیره روز [illegible]
از وقت [illegible]

از زبان کنگرهای قلعه و دهن رخنهای هر برج و دیوار صدای رجا و امید و ادای نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین بگوش
مجاهدان می‌رسید و از غلغل کوسهای جاهلیت گردد از بشارت توفیق فتح دیوار کشای [illegible] اکوش اهل حق و طمع می‌شنید بیت
سپند قلعه [illegible] بهای گران * گشته چون شمعهای پرزبانی * و چون [illegible] از روز و فرد [illegible] اعلام دین محمدی بر بامهای
بروج [illegible] آنجا ارتفاع یافت * سلطان همت [illegible] آن [illegible] لشکرگاه از دل و [illegible]
و دول بلطف سواحل [illegible] عزت برتافت * چون سلطان بلطف [illegible] فرمود و جمعی از ارکان دولت
فیروزمند را بر کار تسخیر [illegible] معین نمود * بعد از چند روز تمامی دیوار حصار که هاله وار بر دور [illegible] بخت و طالع کفار بود
[illegible] و استوار [illegible] روز کار چندین [illegible] بر دور دایره آن دیوار [illegible] رخنهای قلعه جدا از جدار
ساخته * و از لمعات کوبهای آتش فشان که چون [illegible] خورشید بر در و دیوار آن گروه کفار می‌افتاد * آن [illegible] دائم
لمحات تحت الشعاع [illegible] بیت [illegible] خورشیدی که از آن [illegible] * شرق تا غرب [illegible] تیغ تو مسخر شده است
تا که مسخر [illegible] روزی از [illegible] وقت * و بجنگی [illegible] خورشید جهانگیر [illegible] * [illegible] قلعه [illegible]
حصار را منادی فتح نمود * [illegible] شعاع نورانی * و برخود [illegible] لشکر شریعت پرور [illegible] اعلام [illegible]
نمود * [illegible] از اطراف و جوانب آن [illegible] آهنگ جنگ و [illegible] با آن زمره کفار بی دین نمودند و از
هر رخنه دیوار حصار روی بجانب فتوحات [illegible] کشودند * تا بیکبار [illegible] بر مثال سیل [illegible] که در اطراف و وادی [illegible]
[illegible] از کمر قلعه حصار [illegible] از [illegible] چشم مشرکان [illegible] آمده * [illegible]
والی و حاکم آن دیار کفار رایت [illegible] عزت و اقتدار برافراختند * و تمامی اهل و عیال و اتباع [illegible]
ملک و اشیاع او را در سلک [illegible] انداختند * و [illegible] که بر مثال لشکر [illegible] در آن حصار قرار یافته [illegible] بودند *
بعد از [illegible] بیرون آوردند * و آن اقوام [illegible] را در آن [illegible] بمقتضای [illegible]
انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا [illegible] من الارض بر حسب [illegible] نمودند و جمعی که از دار الملک [illegible]
مملکت [illegible] بجانب کوه [illegible] آمده بودند * و هر که [illegible] * و [illegible] اقامت [illegible]

می‌پنداشتند * و در شیطنت و فتنه انگیزی [illegible] اسم خبیث عفاریت می‌داشتند * در میان آن [illegible] ایالات و دران [illegible]
ارباب فساد و عداوت جلکی [illegible] کثیف آن گروه را بدو قسم برابر کرده از میان بدو نیم زدند * و بر موضع موعود در یوم قیامت
بحلول [illegible] سر و روی آن سپه و دران کفار را [illegible] خون [illegible] پای ایشان هم زانو نمودند
و در [illegible] جحیم [illegible] اجسام بی پا و سر آن لشکر [illegible] شررهای آتش [illegible] افزودند بیت
هر که گردن [illegible] کشد روزی [illegible] طوق [illegible] * روزگارش [illegible] * و قسم دیگر که از ارباب کسب [illegible] بودند
یا از اهل زراعت و حراثت و میل آن صنعت جهت مصلحت عمارت و آبادانی مملکت [illegible] امان دادند * و رقبات
ایشان را [illegible] جزیه و خراج در سلسله تکالیف و مطالبات دیوانی کشیدند بیت چو دشمن بعجز اندر آمد ز در
نباید که پرخاش جویی دگر * اما فرزندان [illegible] ایشان [illegible] از فطرت اصلی و قابلیت ازلی [illegible] بودند و در
آیینه جان ایشان نور ایمان [illegible] از لمعات [illegible] جهت [illegible] اهل اسلام [illegible]
گردید * و [illegible] ایشان را در سلسله رقیت کشیدند * و قسم دیگر که [illegible] بودند
از ارباب ثروت [illegible] جهت تحصیل [illegible] در قید [illegible] اسیر و دستگیر نگاه داشتند * و بعد از آن که [illegible]
خود از [illegible] ایشان [illegible] گذاشتند * و هر کس که در آن باب توقف نمود [illegible] مصالح [illegible]
چون آن قلعه [illegible] بود * و [illegible] لشکر اسلام [illegible] * سایر قلاع و بقاع که [illegible]
اتباع و اشیاع والی آنجا بود بطریقه بیعت [illegible] اسلام مسخر گشت * و نواب سلطان
بانضباط و استحکام حصون قدیم و جدید آن ولایت کما ینبغی اقدام نمودند * و تمامی [illegible]
نمودند * و بعوض کنایس و صوامع [illegible] مساجد و معابد اهل توحید و ایمان ساختند * و بجای آواز ناقوس [illegible]
اذان [illegible] در گوش [illegible] ملاء اعلی انداختند * و آن جزیره [illegible] بلاد اسلام [illegible]
نمودند والحمد لله علی [illegible] الاسلام

داستان سیزدهم ١٣

[illegible] از فتوحات [illegible] سلطانی در بیان توجه سلطان [illegible]
[illegible] بکمال اجتهاد و حسن مساعی و توفیق [illegible] اهل اسلام [illegible] مملکت و فتح [illegible]

در ذکر کیفیت گرفتن قراول پوسته با تمام برادران و تجدید سلطنت آن سلطان جهان پناه و ظهور نور شمع بر ذروه

بام آن جهان ملک که فرق انلعات رایات منصوره اهل ایمان — مولف — ای شه که بشمشیر تو معدوم مخالف است

بر رایت تو همیشه ظفر فتح است ۰ در دین محمدی ابو الفتح توئی ۰ در تیغ تو جان رکن عالم فتح است ۰ چون مظاهر سلطنت و کامکاری

در عرصه جهان امکان ظل قدرت حضرت سبحان اند و سلاطین عادل اهل ایمان میان نوع بشر بی تکلفی از مراحم رحمت رحمان اند هر آینه

ظل حق را در عالم ملک رسیده تمام انبساط و اشتداد است و رحمت الاهی را همیشه اقتضاء اشتباع و انتاج مرحمت بر کافه

عباد و بلاد ۰ الم تر الی ربک کیف مد الظل ۰ لاجرم سلطانی که ظلال خلافت و جلالش پناه اهل اسلام گردد و سپهر اعلاء

دین پروری و انتصابش آرامگاه ارباب شرایع و احکام شود چگونه تواند بود که از پرتو خورشید عالم تاب هدایت و دولت

دین اسلام با وجود استطاعت بر تنفیذ احکام کشوری را از آفاق عالم محروم گذارد ۰ و از لامعه رایت نصرت سرایت خود

فی وران و ولایات جوار خود را از نور ایمان بهره و نصیب ندارد ۰ و دم بدم این نکته دلنواز مسموع سامع تقدس اساس آن پادشاه

جاه شود که وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ۰ و نزد دهر محقق اخبار صدق محقق است و بر هر موفق تحقیق پژوه

حق مصدق که تا در عرصه گیتی همیشه سلاطین اسلام اعلام نصرت فرجام افراخته اند ۰ و در مضمار دینی داری شاهان [illegible]

غزیت رایت جهاد با اعداء دین و عبده اصنام تاخته اند ۰ این قدر رایات نورانی همای شکوه نکهت و فیروزی و رایحه نشو و نمای

انوار ایمان عمیم الاطلاق مقرون بسعادت ظهور نزی که در ایام نصرت علایم این سلطان دین پرور [illegible]

در هیچ زمانی و هیچ زبانی از سلاطین سلف منقول و مروی نیست ۰ و انجناب بتجدید دین و اشاعه ملت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله

و صحبه اجمعین ۰ از سابقان اهل ید و شرف مقبول و ملک بیت شعر ملک از اقتضاء او قبض … قالت برایع فضله حاشا

بی شبهه و ریب رتبت این سلطان در مرتبه دین پروری و تقویت ملت غرا فقهاء بر سایر ملوک و سلاطین بمنزلت حضرت خاتم النبیین است

نسبت بظهور ملل و ادیان سایر انبیاء و مرسلین صلی الله علیه و علیهم اجمعین ۰ و الحق منت الاهی و عنایت نامتناهی که در ضمن

خطاب مستطاب الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ۰ مقرر کلک کتاب … عرصه ممالک دنیا در

ایام عزا و جهاد تمنای این سلطان شریعت ارتقا معاین و مشهود دهر دیده محیط است — کوی نظرش گرفته دیده …

از نصرت نعت آمده است ۰ و لهذا در اوقات تقلد امر خطیر خلافت الاهی که حقیقت نیابت نبوی است و در اوان

تقید بودیعه یزدانی که عبارت از سلطنت و معنوی است ۰ آن سلطان دل آگاه در گاه و بیگاه چون خورشید و ماه از گردش

دور گشت پر افلاک لکام آن جهت اظهار انوار رحمت خدا یک لحظه نیاسودی ۰ و هیچ شب و روزی در ایام سلطنت و اقتدار

از ارتکاب اخطار ۰ و عزیمت اسفار جهاد کفار ۰ و تمهید دفع شرور اشرار زمام توجه را از صوب جهانگشایی باز کشیدی و در گوش

آسودگان منازل راحت و مسابقه نعمت و سمع معاشران خانقاه فراغت و رفعت همیشه ندای پر بشارت ومن یهاجر فی سبیل الله

یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة ۰ در دادی ۰ و لا زال جناح ممدود الظلال رحمت و جلال رحمت توسیع حوزه دین بر مفارق اهل بلاد کفر و عنا

بر کشیدی ۰ و رعایت حق جوار را مشرکان چاره دعوت اسلام و دلالت بر ایات انجام فرمودی ۰ و بعد از ادای پیغام طبیبان صدق و

در القاء کلمه حق بزبان تیغ و حسام فصیح الکلام نمودی ۰ زیرا که لسان الحال شمشیر در اتصال … بشیر اعظم الاهی است و

لسان و بلاغت بیان راجح و واجب الاتباع اهل ضلالت و گمراهی است ۰ — گر پیش رود جوانع راست

در پیش … جهان پناه است ۰ چنانکه خاقان اقالیم اخبار و روایات و مصلحان … در ضلالات و غوایات در خلال

نقول و حکایات ذکر کرده اند که پادشاه و قراول … که از متعینان قبایل کفار بود ۰ و فیما بین ملوک جبابره اهل ترک

بغرور … و ضدی و وفور اقتدار ۰ و در ایام ظهور دولت سلطان دین پرور ۰ از کمال عقل و هوشمندی خود را در عداد مطیعان سلطان

منظور می داشت ۰ و همیشه تقدیم مقدمات فرمانبرداری خود را از متابعان و مطاوعان می انگاشت ۰ و مسالک … فراج

موفور طوعا و کرها التزام را لازم ساخته بود ۰ و همواره حسب ظاهر احوال اعمال او سالک … از طرح جانسپاری اندوخته

قلوبش … علامات مخالفت نفاق جلی با کفر و ضلال اصلی از مسالک اعمالش … یقولون بالسنتهم لیس فی قلوبهم

بسیار ظاهر می شد ۰ و امارات دورویی و بدخوئی از خفایا اعتقاد و خبایا بطون … و اذا لقوا الذین امنوا

قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم ۰ لاجرم باهر می گشت — شعر — و مهما تکن عند امرء من خلیقة

و ان خالها تخفی علی الناس تعلم ۰ حضرت سلطان که قولا و فعلا بسمت صدق و صواب بوده ذاتا و صفاتا ظل حق و رفیع …

می نمود ۰ مراتب … اشخاص … ابراء عذر … می خواست ۰ و تمامی … توابع خود را منطبق بر قانون شریعت و طریقت می ساخت

لاجرم جهت تنقیح و تحقیق بطلان اعتقاد و تصحیح مواد وداد که دعاوی قزل بوسینه بود به ترتیب تکلیف مشحون **و هو نادم الجاهلیات والسابقات لعلهم یرجعون** صدمین قزال پر ضلال را در بوته امتحان توحید و ایمان آزمون فرمود و اول نوبت کرامت سلسله

و پیغام کتاب بکلام ترغیب او به دعوت اسلام نمود و قاصد معتمد مقدار بهره مندی او را از سعادت ازلی باهر و دلالت

و هدایت خبر و حسن تابیع آزموده از اینجا که رسوخ آن کافر عنید در اعتقاد باطل او بود از قبول حکم حق ابا و تمرد و عناد اظهار

رسانیده و خود را مستحق انتقام و قهرمان کردگار کردانید اگرچه علامت شقاوت اصلی و نشان نکلی از ارتداد او از دیر باز بسیار

جلی بود اما تبیح شنایع و اشنع وقایع که دلیل خسران دین و دنیا و نابرخوردار از مطالب او لی و اخروی آن کافر مردود

عقوق و الدش بود که او را حکومت مملکه بوسنه از پسر ابوسینه ارتکاب قتل پدر نموده بدست آورده بود و تبلیغ سلسله **صلة الارحام**

مزید فی الاعمار که رعایت آن مواصلت متفق علیه جمیع ملل واد یان است ترک کرده بود و نخل عمر و دولت خود را به تیغ

روز و حکومت ناپایدار برکنده بخت و بستان تمام افراد بنی نوع آدم خصوصا باستحقاق ملام و ذم انداخت و یقین

بود که عقوق حقوق والدش او را بجانب در موض انتقام **و ذلک بما کان لهم عاقبة الامور** خواهد داشت و عاقبة الامر ملک

سلطان را هم بطریقه اولی باز خواهد گذاشت **بیت** **ز** آنچه پدر دید که دید چه پدر + باید گذشته او رفا نه نو

باید از عقوق حقوق شنید آورد + پس سلطان وفا نخواهد کرد + و مع ذلک کلمه در باب فتح قلوه و شهر جندره از قزال انجال

انواع ایقاع و اضلال ظهور رسیده بود و باقتضاء حکم **من الخبیثات للخبیثین** متکوحه او هم دختران کافر نسبت معهود

و موسوم به سپوت فرتوت بود و همیشه آن ملاعب و دعوای ملکیت قلوه و شهر جندره اظهار می نمود و در بعضی غزوات کردوس

که امیر غازی حضال علی بیک میخال بوجه غزوه بود از آن منافق بیشتر جنبش باطل دور و همی منافقانه هم ملاحظه فرمود و آن

حکایت را تفصیل بسامع نواب رسانیده بود و علی بیک از صدق بر کذب و نفاق او شهادت می نمود **بیت**

کافر دو اسپاه و جان است + هم منافق نهاد و هم تیره است + بنابرین بواعث ظاهری و پنهانی دواعی سلطانی بغزای مملکه بوسنه

جزم گشت و اسباب نهضت و فوت تسخیر آن ولایت را از جهات ملکه که مهم داشت اما چون ملک بوسنه مملکتی است وسیع

و در آنجا کوههای منیع و قلاع منیع در کوهستانش معادن ذهبی و فضی و سایر معدنیات مثل قلعه و غیره که هم بسیارست و مساکن

دمو الهی

و هوا الهی دلکشایش طیب لطیف و لطف هوا در اکثر محالش خوش هوا و نسبت آثار است **و** بحسب وضاع اقالیم ارتفاع **باعتلا**

آن **یعنی** جای نزدیک مجدود و هر دو مملکت بیکدیگر متلاصق و متتابع است بدایت و سرحد آن مملکت از قرب شهر اسکوب از بلاد

روم ایلی است و نهایتش بر حد دیار مغرب و حدود فرنگستان اتصال یافته و دلیل اعتدال امزجه و طبایع آن مملکت حسن صورت

و جمال حلیه و سیمای مردم آنجاست و علامت لطافت آب و هوایش بود از ندرت امراض و اوجاعش و قلت علل و ادواء

از تمامی ممالک به هر طرف دیار روم ایلی بیلاقی و متلاحق است و از جانب آن بمرز و بوم متصل و لاحق گویا آیت

حسن و جمال و نشان روی رخشان خوبان آنجا نازل شده و آثار مکارم اخلاق و طیب اعراق از جوار دیر حاکمان آن

ولایت متواصل گشته ساده رویان و امردان آن طایفه اکثر بسیه چشمان سیم اندام اند و ذکور و اناث ممالیک ایشان

پسندیده رویان گلبک قوام در عجب وضع طلبی آن مملکه در میان رابع و خامس افتاده و برطبق کردستان عجم و بدخشان

بجانب ثالث و رابع نهاده بسیمای رخشنکه آن بلاد متوسط در میان نیاورند **اقلیمیه** قوم خامس است و نمره و کندم کونی

مردم مغرب زمین و طبایع عزیزی ایشان علایم قبول ملت سید المرسلین علیه صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین و لهذا

اکثر عبید و ممالیک سلاطین آل عثمان که از آن طایفه ترتیب آداب شرایع و احکام سرافراز شوند و به قبول خدمات و عبودیت

از جمیع اشباه ممتاز کردند بر مسند عالیه امارت و سپهداری مترقی شوند و بمراتب علیه اعاظم حکام و ارباب جاه مرتقی کردند

ناقابل است که بدولت کسرویه و در هر زمانه در طلب مرد قابل است الحاصل بنابر بواعث دینی و دنیوی و موجب دواعی مملکت ستانی

و تایید دین نبوی چون سلطان دین محمدی همت عالی نهمت را باستیصال قزال ظالم الضلال بوسنه برگماشت و عزم تسخیر

قلاع و تسهیل صعاب بقاع آن مملکت از مساکن سهلی و جبلی آن قوم مشرک ابلیس متمرد داشت از اطراف ممالک روم ایلی و اناطولی

لشکری عظیم از مجاهدان دین و سپاهی سهمناک از طوایف غزاة و عساکر سلطین که احصای آن از اندازه حساب بیرون

بود و اسپاه مملکت گیتی ستان نجوم مسعود از غایت تعداد او افزون می نمود در موکب همایون جمع آورد و موجب ابنوه عساکر ظفر نگار

حکم کل غازی ابو سعید محمود که رست **عظام** از اسفار سلطان تخت دماه دو دبار که ز باد تا حضرت آیات بر حدود ولایت بوسنه رسید

و لمر او قات اقبال حرب نهضت فوج عظیم سپه بر حوالی قلعه توجه از مقدمه بوسنه است بعالم بالا کشیدند چون قلعه مذکوره

باب الابواب سایر حصون وقلاع دران ولایت موفور الاشجاع بود اگرچه تسخیر آن قلعه از جهت متانت وحصانت
درجهٔ امتناع می نمود اما متعالیه احکام وادوام واجب الاتباع که مفتاح فتوح بلاد وفتاح است از عالم غیب کلید فتح
وکشاد در انامل دست کشورکشای آن خاقان میمون الاجتماع نمود وبعد از گرمی بازار قتال وکثرت جدال که غلغلهٔ کوس
فلک از سماع مثل آن نواد همیشه مقیم است ستوده کار وخدمت ساعی لشکر اسلام کمند همت را الفکاه کنگرهٔ آن قلعه کوه
متانت در انداختند و از جهت معدوت واصابع فکرت فطانت کلیدی بر ذات جهت کشادن درگاه آن حصن حصین حصانت
مقرر ساختند وبدستیاری عون ایزدی ومظاهرت قوت دین محمدی سنجقهای فتوح آسمانی را بر قلهٔ آن قلعه برافراختند
ودر مثال اعلام سحاب فیاض اطراف افلاک آن بقعه گردون سای ابر شجات انوار سلطانی منور ومسخر ساختند

یافته دین ملت تازی   سرفرازی بپادشه غازی

والحق فتح این قلعه گویا مفتاح بود جهت ابواب فتوحات
آن بلاد ومقدمهٔ یقینی بود انا فتحنا اصول مطالب فواد بر وفق مرام وبر حسب مراد چون صیت غزوات اصابت علامات
وآوازهٔ مهابت صدمات آن عساکر ظفر آیات در مسامع بروج قلاع ودر اسماع سکنهٔ جمیع بقاع رسید اهالی وسکان
چندین قلعه وشهر بطریق جبر وقهر وبضرب صولت [illegible] کلید اکثر قلعها ومفتاح بقعهای
خود را پیشتر بدرگاه اقبال پناه فرستادند وبالتزام جزیه وخراج طالب امان ودرجهت رجوع خلاصی جان خود افتادند از آن
جمله قلعه وسوقه وچندین قلعهای دیگر درین دفعه وفتح بتصرف اهل اسلام مقرر شد وسلطان دین برهنمونی بخت همایون
ودیدهٔ دولت روز افزون باندرون ممالک وحصون آن ملک وسرزمین بر وفق بشارت آمین [illegible]
آمد واکثر مردم آن دیار از صغار وکبار جهت استیلا دهشت واضطرار کوچ کرده شده بودند ووفق فرقه از سپاهی
ورعیت لطایفت که یکدیگر انبوه گشته با تمع جهات واموال وبا همه متعلقات اهل وعیال بتحصن باکهان جبال شدند وبعد از آن
لمع مضمون بر وفق مضمون میمون [illegible] برمثال قوم عاد از خوف تند باد فساد به سرکوه
اغوال بر ضلال بکهوف ومغارات میغوله در پی غول دایم الاضلال متمکن گشته بودند ودر جنبات آن برابغوار وتلال
متواری وساکن شدند ولیکن بیشتر آن مغارها درون کهن مکری چند بود که مرور صعود وانحدار [illegible] مغاره آن مغاره

نهایت صعب ودشوار بنودی وگذار بر جهت جنوبا وشمالا بوسیلهٔ تشبث باذیال کوه پامداد وبواسطهٔ تعلق بکل اغصان
اغصان اشجار در آن مسالک گذار بعجز از آن ضرورت ناچار بودی شعر وکیم فیه العامق نقوسها   فلو عصفت بالنیب لم تتیادو
ولم تثبت العقبان فیها تحیرا   وما ادرک الا وقفة المتبلد   وملوک بلوک ملوک واهالی دیاری وجماعت جماعت
از مردم مواضع جبلی وصحاری در کوههای چند نهایت بلند ودر جنگلها واجام همگی پر از خار ازار وکنده جاجا بی رخنه بود که
فرق مداخلت هر یک از ان متحیر در ریگ راهی بود چون کرکاه جویان مورسان ایشان بیک تنگ وتنگی باریک
بنود ودران جنگل برم رفته قبل بمونی شکل خوفان آنجا که هم دراز ودم بسیاه وتاریک شعر تو واقی که بنا رکستر دوغ
نشاید زدن نیزه وتیر وتیغ   جو دیوان بسی جاریافت   ازان دیو خانه پر از خشت   ودمای تخت هیچ پادشاهی جبار
افتاده هرگز در کرکاه واکثان آن حال را رستباد وکار افکار رسمانا گرفته وعقاب وعقاب هیچ سلطانی فهم
در فضایت نهایات متراکم وکوهسارهای آن جنگل سافات ایشان نپذیرفته لیکن حصول فرصت ودفع بمقصد ومرام و
وصول بجدود ونصرت خیر انجام آن پادشاه اسلام بتوجه وساعدت اسباب ظاهری بود وبوسیلهٔ مساعدت وسپاه
ولشکری صوری بلکه فیروزمندی سلطان در مرتبهٔ کمال استقلال واستیلا وتشکل رایت عالی اوبعون معلای حالی بر بسل استیلا
تجمع تاییدات حق سبحانه وتعالی بود وبمجرد معونات عنایات والطاف مبدا اعلی از عالم بالا می نمود وهرکه ام از منقطعات
فتوحات که بدست جهانکشای او می کشود در دیدهٔ اهل بصیرت از قبیل خارق عادی می بود   بعبد قسمی شاه فیروزمند
برافراخته برچرخ بلند   لاجرم گروه کفار اشرار از احصانت مغارهای کهسار آنکه متعدد از وتاکی صیانت توانند نمود
بر اجتماع آن فرقهٔ مفتون دا ارتفاع آن زمرهٔ مفتون هیچ فایده در پناه وکنف اشکوف مغارات ندید وهیچ گاه
محصوری در دو عنایت در امان حمایت آن کوهسار استوار محفوظ نبود لیکن بسبب صولت تردد آن لشکر منصور جهت حصول آن
تعلیم ولوازم متعدد با وجود امکان اجتماع اسباب از هر باب جهت غارت واستخلاص آن همه جوانب واکثان ومغارات گویا
کمانان مقاوران بود واموال بیشتر مشرکان بخت طالع غازیان در یکی محل محفوظ وصول دست تصرف ایشان در محل
حفظ وامان زمان بوده وابعد از هر جنگ کاهگاه مجاهدان متحرکین وشجاعان میدان ونصرت المجاهدین علی القاعدین

گوئیا که بجهتی حصین و منزه پناه آن کفار لعین رسیده بودی و آوازه تمرد و نفاق آن ملاعین الی الفلک الاعلی رسیده
موقد آن لشکریه صدای کوههای سنگین شنیده بودی و دلیران صاحب تدبیر و دیگر جوانان صاحب تهور و تجربه در صعود و ارتقا
بر فراز آن کوههای گردنکاه و در آن مساعد مصاعب و آن دنبکاه توم گمراه بر شبت دعوات مستجاب مثل اند که بر آسمان
قبول مساعد کرده و بجذب ما مول بی موت معونت تدابیر عقول فی الحال بمساعدت نموده و بر مثال افکار صائبه حکیمان
ریاضی دان بر معارج طبقات آسمان بی مزاحمت موانع ترقی می نموده و هر زمان بر درگاه هم آهنگ دغا که مترو و مغر
و آوارگاه کفار جشنده بوده لشکر انبوهی اندفاع ابدان دیو بر مثال کین انگیز بیت النحل هجوم می نمودند و بانگ تردد
ابواب مداخل آن حصن فاروقی را الجند تا چندی کنودند اگرچه بعضی اسباب جهاد و در آن زمان در افتد و مشایخ شهید شدند
و از تحریک آن خانه جنون تشنه شدند فاما در عواقب ثبات غلو شان سلطان و غلو آن لشکر منصور سان دست تنگ
بر فوج مست نشانی کشیدند و از لب شیرین خوبان پرده نشین که از پرده عنکبوت نخارجیت نشر خود حجاب ساخته بودند
و دیگر از جانب وصل ایشان مانعان فایز و برخوردار می شدند و از غلامان پری سیما که از سحر ایمن پیری و دیدار
اکنار و مغارات بر مثال لعلهو و خوبان بکهوف ارحام و بطون امهات تا نیامتواری شروع بودند یوسف مثال بحبت
هر یک بضاعتی گرفتار و جمعی بجنبی در فراده بازار می گشتند و بالجمله از هر غار غارت اموال ملکی عظیم را مالک شرعی و وارث حاصل
بوده و بر این منوال درین ملک وسیع و بر سال آن کشور ما لا مال زحصن و جبال هر نوع غنیمتها فیروزمندی می نمودند

نیکی پرده و یونانی و بربری   سبق برده بر ماه و بر مشتری
همه روی مجر آیو از خواسته   گهنجینه گوهر آراسته

لیکن سلطان را چون مقصد کلی و مطلب اصلی دست آوردن قرال معاند ضال بود و دفع مفاسد آن متمرد بر کمال تهیه
بحث و جویی مسکن و قرارگاه او بسیار متردد خاطری بود و در تحقیق مقر قرار و مفر فرار او از هر طرف استخبار و استفسار
می نمود تا آنکه بحقیقت پیوست که قرال ضال با بعضی خواص و لشکریان معتمد خود بقلعه نامی حصن حصین پناه برده و از صعود و مقابله سپاه
ملکیت پناه بکوشت پیغوله جسته اند و آگاه ملاحظه نموده که بحسابات حصارهای استحکام و استعداد رفت و فروع دوغوله
از آن کوهسار میراث بعد از تحقیق آن خبر حوق سلطان جایگاه علی الفور وزیر اعظم محمود پاشا را با لشکریان روم ایلی بجهت

ایلغار بر سر آن قلعه و حصار روان ساخت و امر عالی نافذ شد که بهر نوع که باشد قرال را صید دام دوران کند و حلقه وار محصور
سازند و بسوعی در حفظ او از اطراف طرح اندازند که بجلی از خطه فرار مایوس گردد و البته در درون قلعه محبوس مانوس شود
که هر چند قلعه محکم و استوار باشد و جبال و مداخل آن بجانب سنگ و دشوار بود فاما پیش دولت این سپاه مظفر مسخر نمودن
هر قلعه در حکم یقینا معدوم است و قلعه گشائی آن قوم مجاهد منصور امری مشهود است   نظم   شدند محمود و این قوم پاک
عرصه از شرک چون دل افلاک   چون محمود پاشا باتفاق عساکر نصرت شعار بطرف قلعه با کمال سرعت از زخم سهام خدنگ آن
گاهی را مساریع در جنگ توجه نمود و اطراف و جوانب قلعه را محصور لشکر منصور فرمود بعد از تحقیق خبر ضبط شد که قرال
ملعون در آن نزدیکی از درون به بیرون رفته و ملکی که پیش از توجه لشکر اسلام خبر یافت فرار نمایند نیست و کاتب قلعه مشغول
کمعونت و استواری آن غیر معقول است پیش از وصول مواکب اسلام بسرعت شتافته و وزیر صاحب رای و تدبیر با آن حال
جانگیری توقف از عقب قرال مسارعه نموده و بعزم ادراک اصل مطلوب مبادرت فرموده و چون حوالی قلعه مشمول
شمول سپاه مجاهدان محاط و مشمول گشت و کنار حصار بتسلط استواری درون دیوار محکم و مضاعف بنیاد اقدام
نموده بودند و ان لشکر اسلام منزوی در مقام اشتمام و التحام بودند و منهیان صادق مقال چنان رسانیدند که از آن قلعه قوم
پیش از وصول حضور آن رایات جلال غیبت نموده و چند روزی بتدابیر استحکام و با ذیات ابتلام هم آن قلعه قیام
نموده و از آنجا بقلعه کلوچه نام رفته و گویا از توجه لشکر اسلام را شعر یافته است و اتفاقا در ماوای قلعه مسمول و قلعه
کلوچه مکانهای و در بندی بود تنگ و تاریکتر از دل اندوهناک کفار و از ترانم درخشان ظلم تر از ضمیر تیره آن سیه دلان
فی الجمله قوم مخالفان را در آن واقعه صعب تحرکی دست داد و دو روز بر سر آن مقبور تنبیه با خیال آمرانه و هر دم کار دین فساد و نساد وزره نهاد
در حین مطارحه جمیع سالاران سپاه باتفاق الپسنه و افواه تحرک ابدان متوردان شدند و این مصلحت را صواب
پنداشتند که چون این قرال ضال لا یزال در اندیشه مکر و احتیال افتاده در درمعارضه لشکر اسلام علی سبیل الاستعجال
روش انتقال و ارتحال بمحال تنگ مجال نهاده و مثل انت اوثق نشر الجنک مشهور قیوم است و اقدام چنین لشکری بعد جب
با حسن قتل و حملهای خطرناک از طرف تهجم و درست   حذر کار در آن کار رفت   زنگ سند وجین لشکر گرفت

اکنون سپاهی چنین انبوه را در تنگنای بیشه و کوه و شجنهای هولناک در معرض هلاک انداختن و در جهت وجوه
آنکسان کافر کی نکار سبک عنان در میان فلک و دشمن چنان ظالمان به اطراف تاختن در قانون ملک گشایی و سپهداری
محمود نیست و محقق است که در بدایت این توجه امر سلطان حکم قلعه یاجی شده بود اکنون از دل چنان می نماید که اولا
بعزم محاصره قلعه یاجی محمود نهایم و خال اقدام بستوران لشکر را در چنین کوه و کمر با محمود نهایم و باز در طلب
بنگلو و محمود عنان عزیمت معطوف داریم و وجود قوال گرفتار بنگال را در حکم معدوم انگاریم و فقاهه ولا تعلوفم عند
توی مطبوع آدم [illegible] ای پیش تو دشمن تو بزه دشمن همه کشته کرده وده از آنجا که غیرت و سروری
فعاده و حمیت اسلامی آن زبده زمره مالک پناه بود که مسیای این تحقیق مبرات عاقوانه و مقالات مصلحت اندیشانه در در حین
ذات الواضح نبود اما از خلاف خلل رسیدن سواد این اندیشهای دون همتانه اعراض فرموده و بر اتمام عزیمت و تکمیل
حکمت تصمیم عزم نموده و اقامت دلیل و برهان هم بر اجابت داعی خود بر وفق آن عزم جلالت فرموده که چون
معلوم است که در امروز فرمان سلطان معقود بالذات تسخیر قوال العلی بوده اگر مراد خاطر همایون تسخیر قلعه است
علی التعیین اکنون قوال بر منوال نکاری از ادام حیثه درین نتوکه و جست بر [illegible] منطوب [illegible]
و هر کس را از مردم آن طرف استماع وصول علول رایات منصور اضطراب [illegible] اندیشه معلقات و اعلاق [illegible]
بنوعی متفرق البال ساخته که مطلقا فکر حفظ و نکهبانی تنگنای دربند و در مقام اقدام [illegible] لشکر فیروز [illegible]
افتاده و حق سبحانه و تعالی [illegible] گشادی درین عزیمت صادق [illegible] که رعایت قاعده اجل [illegible]
فاذا عزمت فتوکل علی الله الصوب ولوالت [illegible] دولت سلطانی [illegible]
چنین ظفر بر اعدا و نفوذ باستیلا و استقلالات [illegible] شود [illegible]
[illegible] سپاه را لشکر [illegible]
رای [illegible] و هر کس هم از رجال ابطال این مصلحت [illegible] اقبال نمود و در همان [illegible]
[illegible]

طلایه حشم عیان

مقدمات عزم عبور از آن دربند فرموده و بشاغل نوراتی ترکی مداخل آن وادی مظلم از روی گیتی برده و خبر که
زبانه مصابیح مرفوع الضیا نعمت بی فروغی آن شب تار و همنا که آن وادی پر سباع ضار و هیولنا که پر مهالک
پر مهالک و انحا با تنها و این نظم تبع تکرار می نمود شعر در رشت علی وادی السباع و لا اری کوادی السباع حین یظلم وادیا
اما چون مرقد بود بهدایت و توفیق و مشعله ومن یهدی الله فهو المهتد در پیش پیش مقبلان غلغل پرکشش ضمیر آراده و بود
و از طلایع فتح و نصرت در گوش هوای ولی النعم کرده ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها گسترده گشته بود لاجرم
دیگر توقف در تحصیل مطلوب عین تعسف می نمود و تامل و تکاسل در ادراک مقصد مرغوب ناشی از محض تعسف اتفاق
جمله سپاه مجاهد از دربند عبور در دربند شدند بغیر از فتح و گشادی هیچ امری دیگر پیش نظر اقبال مشهود گشت و در آن شب تاریک
آنچنان راه با ریک بی هیچ آفریده از ان گروه برخورد در ان مضیق و تنگنای کوه بشکفت و آزادی انزده و فرق آلوده
و از اتفاقات بخت و اقبال و از میامن توفیقات ایزد متعال بعد از عبور از آن تنگنای دربند و در حین توجه با دربار
از طلایه لشکر ظفر پیکر و مقدمه آن خیل مظفر که عمر کمپ له دور جان نیک بود برد لوندی را امیر رسید
و خبر آورد که قوال شادبسته آل در بالای قلعه کلاب غرور در وبال فراغ بال است و در عین ذهول و غفلت
از مجاری تحقیق احوال هر آینه پادشاهی کامیاب و مسارعت و مبادرت مبالغه لازم دانند تا حزم و انصار قوال پرضلال ایدیه
مکدر و منتشر شده با جمعه تکال و رجال نتوانند جون قوال از خیال وصول لشکری پرجرات و صیال آنچنان سرعت و از ال قتال هبوب
از آن قتال خیال می انگاشته و بر حال آن قومی مردم که در طلیعه اطلاع یافته مردم خار نکرده انجیز بدانسته اند و در حجیم
استکبار و دوده استکبار نکای از سر تجربه بیچاره و فکری از عین استغفار و مسکنی بلکه بر سبیل استهزا جام باده
بخودی ما بیده غلبه کفار عراب کرده لطو شعاری گشته و در میان راه چون روی عظیم بوده است که پل ازان آب
عبور میسر نبوده و کفار بعد از آنکه گشتن پل و پل ابریده اند و مردم متقدم مقدم از پایاب آن یکبار جوقی را در میان معرکه ابعد
لشکرهای ناسازه منقطع و متمادی اند اما وزیر سپهدار چون بکنار گذار و محل عبور رسیده و از آنکه کفار کیاسه المعاع
مقتضی [illegible] را الطریق شناوری از آب گذار نموده و حجر قوم که مشغوف بوده لشکری را ازان آب گذرانیده و در

اشاقر ال تمامی لشکر پیاده و سوار خود را مرتب داشته و هریکی از ان سپاه خود را با ورود [illegible]

لشکر اسلام برگماشته و خود بر بروج قلعه بتماشاگری و نظارگی تمکن و تسلط ایستاده و لشکریان خود را بقتال و دفاع

آن طلیعه اسلامیان وا ایستاده هر چند در بدایت لشکر جاهدان بغایت قلیل العدد می نمودند اما همگی مستظهر بامداد جنود

غیبی و امیدوار بوصول مدد کثیر العدد می بوده اند و متعاقب مدد آن مجاهدان از زمین و آسمان لشکرها رسیده و کار

جانبین در محاربه و زد و خورد و در میانه بامتداد کشیده تا رسیدن خود با جمعیت کوه و سپاه عدو انهزام یافته

بود و زد و خورد از مقاتلان شمشیر جاهدان رسانده و در پای قلعه چندین سر سپر فرازان کفار در زیر سم ستور غازیان

با خاک هامون هموار شده و چندین کله پر غرور کافران دو نیم از بیکدم تیغ شمشیر دلان خوار گشته بعضی

نیم کشتهای [illegible] ایشان [illegible] رتبه [illegible] قلعه قراول رسانیدند و جمعی بقیة السیف از میان

جنگ [illegible] جانی [illegible] متخلص کرده اند پای گریز از جای داده بجاها رفتند سواران مرد قلعه

گشته [illegible] گرد خصم از سیاست [illegible] و قضا که مقصود و مرصود بود عساکر منصوره اسلام گرد

قلعه را [illegible] تیغ و سنان ستور و [illegible] ساختند و قراول کفار [illegible] کفار در درون غار

[illegible] کفار گرفتار اند [illegible] هر آینه جاهدان [illegible] محاربه و کارزار ایستاده و آن زمره

منکر المآل را اجال [illegible] ندادند تا که قراول [illegible] قلعه فارغ البال بود یکبارگی از قوت مقاومت

قدم اش باز ماند و کار خود را باستشفاع از اهل ایمان در طلب مهلت و امان رسانید و از وزیر عالی مکان بقبول [illegible]

اموال [illegible] نمود و عهود و ایمان منعقد توجه بملازمت بارگاه سلطان کرد و چون بر وفق عهود قلاع و [illegible]

بر [illegible] سلطانی مسلم داشت و رتق و فتق ملکت و سپاه را [illegible] وزیر عالیجاه بازگذاشت و وزیر اعظم قراول را مرعی

و محترم داشته بر حسب موعود [illegible] فرستاد [illegible]

[illegible] شعر [illegible] القدرة ذو الاتقا [illegible]

[illegible] قراول [illegible] مواد افساد و اضلال بود [illegible] توجه و عزیمت نهاد و چنان

همت شد که در قلعه [illegible] باستقلال تمام تمکن و تحصن است و [illegible] قلعه بغایت فارغ دل و مطمئن بعد از

[illegible] قراول [illegible] خلاف و جدال بی توقف و تامل قلعه برآمد قراول الغار نمودند [illegible]

آن قلعه را از چهار کناره حصار فرمودند چون اهل قلعه اخبار سطوت آن لشکر شدید الانتقام اسلام را بگوش هوش

شنیده بودند و بعین الیقین هم شوکت و فر و دبدبه آن لشکر موفق را ملاحظه می نمودند از وزیر کامیاب التماس عهود و مواثیق

بر ابقاء زندگانی خود کردند و برادر قراول الخواه [illegible] بآن وزیر عساکر پناه سپردند بعد از فراغت ازین امور

[illegible] مطالب [illegible] وزیر کاردان مبادرت بتقدیم خدمت اول که مطابق امر سلطان بود و هم

اولی [illegible] قلعه [illegible] ایام خدمتکاری بار کردند اگرچه آن قلعه در حصانت [illegible]

[illegible] بروج آن رسیده و هیچ کاهی [illegible] کفار [illegible]

قلعه را [illegible] امید واری از والی و پادشاه [illegible] قراول [illegible] شده بود و با وجود دولت قاهره [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] از سختی قلعه و حصار [illegible] بی توقف [illegible] خود مفوض قلعه [illegible] استقبال نمود

[illegible] کامیاب را بشارت [illegible] وزیر [illegible] و خلق قلعه را بر حسب موعود [illegible] تا بعضی

[illegible] محافظت قلاع و مراقب [illegible]

[illegible] مهمات [illegible] ولایت [illegible] سرانجام شد و آن بلاد هم داخل دار الاسلام گشت [illegible]

[illegible] بلاد [illegible] و اسباب [illegible] الحمد لله که درین فتح [illegible] فرصت [illegible]

[illegible] سلطان هم [illegible] نموده [illegible] فرستاد و تسلیم [illegible] فرمان داد

چون وزیر [illegible] بر حسب بشارت سلطان [illegible] مقدمات آن مطلوب اتفاق افتاد و روی توجه [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] و آن ملکی است قرین و عدیل [illegible] مشتمل است

[illegible] قلاع [illegible] از سایر بلاد [illegible] و آن [illegible]

[illegible] و کثرت [illegible] الانتفاع [illegible] حاکم آن [illegible] ملوک [illegible] و مشهور گشته

احوال اسباب دران اقطار و امصار بود • چون قرال انکروس را خبر توجه عساکر اسلام متیقن گشت • تمامی مملکت
و قلاع حصین را بجای گذاشته بدرون دریای فرنگ متحصن شد • و لشکر منصور هر روزه قلعه و شهری و هر هفته شهر
ولایتی و مهری را مسخر می ساختند • و بعد از فراغ مهم یکجانبه بطرف دیگری پرداختند بیت هر راتب شاه بر شد ماه
شد حال دشمن از آن رو تباه • تا آنکه قرال فرزند خلف خود را بعنوان غلامی و بندگی درگاه سلاطین پناه روانه داشت
و بطریق شفاعت بکوشش تمامی از تمام مملکت قناعت کرده باقی را طوعا و کرها از دست باز گذاشت • چون فرزند
وی پایه سریر اعلی در سلک خواص خدام السلطان انتظام یافت • و در سلک ترقیات دینی و دنیوی بسعادت مصاحبت سلطان
غزا اختیار و ارتباط گرفت • تا آنکه بعد از چندگاه قرال انکروس در ... موقف ... اجابت نمود و در مملکت ... گشت
و دین کشور ضعیف را از حکومت بروح حیوانی پرداخت • و بعد از آن تمامی ممالک مرسک در عداد دار الاسلام در آمد
و جنود مجاهدان بی مزاحمت مانعی در آن ولایات منصوب الاعلام گشت بیت ... ایزد ... اگر ... بود ...
همچنان ... • دره ایزد ... • تا ... الا ... • و همچنین ... دیار اسلام
دو ولایت بوسنه و ولایت دیگر علی حده منسوب ببایر ملوک کفار بود • با وجود شیوع آیین مسلمانی در معظم الجوانب و اکناف
آن دو ملک بر جاهلیت و ضلال قدیم برقرار بشرک و عصیان اصرار می نمود • و از آنجا که مصلحت ملکی و دینی اقتضا آن ممالک
... بود • و تسخیر و الحاق آن بقاع بدیار اهل ایمان در کیش جهانگشایی واجب و متحتم می نمود • و حاکم یک ولایت بعنوان اطاعت منصور
و حاکم آن کشور دیگر در اسپند و ... علی ... • و فرمان عالم مطاع در همان سفر مرفوع که بوسنه در سلک فتوح منتظم شد
از امرا عظام و نواب با احتشام نافذ گشت • که تمامی قلاع و حصون و مرفوع ... و حزون آن دو کشور در عداد ممالک
مسلمانی و در سلک متصرفات خدام سلطانی در آورند • چون احکام مطاعه سلطانی تالی ارادت سبحانی بود • و تاثیر قضا و قدر ربانی
بلا تخلف و تخالف از مقتضای آن دو امر مقتضی ... در حکم فانفذ الحکام ربانی بود • هر آینه بامدد گشت سپاه مجاهدان
بر وفق امر سلطانی آن هر دو مملکت را طوعا ... بشمشیر ... گشادند • و تمامی حدود و ثغور را داخل ممالک اسلام و ولایات اهل ... نمودند
... • و رایات اعلام سلطانی ... بر ... آن ولایت ... خورشید ... تابان ... و ... فیروزمندی ...

با نوازش حضرت نبوی فتوحی تمام چو پیوست نظم تا شد ملک تو تخت در روزگار ز فیروزی و دولت کامکار
تا یابی این کار از ملک ثبات • خلافت ملکت و فتوحات بدوات • و بعد از نتایج مقدمات آن مساعی و انجاح مطالب و دواعی
سلطان دین و دین بیک سفر موفق بفتح رباعی شد • و از الجوانب بجانب دار الملک اسطنبول عاطفی گشت
ذکر فتوحات میمنت نمون سلطانی بتسخیر بلاد و ولایات مسلمانی در بیان آغاز اختلال دولت آل قرامان و انجام حال
ورود کار ابراهیم بیک از میان • و وقوع مخالفت فتنه و معادات و خلاف میان اعقاب و اخلاف ابراهیم بیک در آن زمان
و کیفیت ... در شروع لشکرهای بیگانه از هر جانب بحر و بر تخریب و تحلیل مملکت قرامان با کثیر فرزندان حاکم و والی و ورود
آفات و بلیات متوالی از ترددات اولاد ابراهیم بیک بحث استمداد ملوک و حکام آن حوالی مولف
یا مالک ... عدو ... • ... ملکا ... • لا یورث ... • ... الملک ...
... و ... تمام ... و ... جهان ... که مردم ... شناس • و کافرستان ... اقبال ...
نعمت و دولت و عاقبة الامر ... حضرت واجب ... زیرا که از تاکیدات لفظی و معنوی و تمهیدات مطالب دینی و دنیوی
... منذرج و مطوی در ضمن کلام حکمت انجام • و خطاب ملک علام • پادشاه • شدید الانتقام است که لئن شکرتم لازیدنکم و لئن
کفرتم ان عذابی لشدید مفهوم ... است • و عده و وعید الاهی هر گز تخلف پذیرفته • و حکم قضا جریان جهان حاکم عدل ... است
بتعبیر ... • مرجع شکر نعمت ... • موضع ... • هر آینه ... تمام ...
... و کمال ... و ... کفران نعمتهای ... حضرت حق جل و علا و رزین باشند • و در ... حقوق اهل ...
... کفران و عصیان بر ... اعمال خود کشیده باشند • البته ... دار ... و در این چند روزه مهلت ...
بر قاعده مقرره فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره • و من یعمل مثقال ذرة شرا یره • ... احوال ... مال ... خود را بعنوان ...
ملک و مال ... دولت و اختلال احوال مرسوم ... مرقوم سازند • و حضرت ... جهت ... اولی الابصار • و بعد از
... آفات ... و در زمان ... • و وجود اختلاف اعقاب ایشان ... بر ... کنند
... و اگر ... اختلاف و اولاد ... در ... خود ... آشفته ... ساز • و چون اولاد ...

نوع آدم نتایج اعمال صلاح و فساد اند و فرزند هر کس نمود از وی یادگار خصال و ملکات او در پاکیزگی فطرت و نجابت
قریب بیشتر فیه الولد سر ابیه در عقب مکرو و اوان نموداری عقوبات افزوی چند وقت فرزندان ناخلف را بازگذارند
و در نتایج صورت حیث ظهور معنی فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوات و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا
باضعاف عنافر و وار دنیا عقب آن بجایها مهیا دارند بیت بود فرزند بد بود بد و باب نمونه عرفت بد نماید مرده شود آن
وهر کسی که فرانفراد این کلام اشتباه و ارتیابی است و بیاید که در کلیات این احکام حکمت انتظام تردد طبع و اضطرابی در جاری
سوء حالی و عواقب امور بشاه و شال ابراهیم بیگ والی قرامان دو فرزندان او تفکر و تاملی نماید و در امر اتفاق اولاد و اعلام
او بر مخالفات پر خلافات و باعث شدن انقلابش بزوال الملک و اکثر آفات بچشم عبرت نظری نماید که العقب
از خواص سنوح موارد نفاق و از نتایج غدر و نقض عهد و میثاق ابراهیم بیگ قرامان اغلو و اولاد او نسبت با دولت روز
افزون سلاطین آل عثمان و تبدیل حقوق نعمت و احسان این خاندان بکفران و عصیان حق سبحانه و تعالی بجزو عقاب کار
او و اخلاف او و اشاعت هستی و زوال دولت مستوجب ساخت و بلکه سلسله نسب و نژاد هر یک را تعاقب اولاد
او و اسباب بلا کم کرد و از ان سعادتی ازلی محروم ساخته و روزگار بتدریج در اولاد او زمین محتی بحق ساختی و در ملک
و سپاه موروثی مال و جاه ایشان را بوعده حدیث من آذی جاره ورثه الله داره نصیب سلاطین و قیاصره
آل عثمان کرده اند و مطلقا سلسله خانواده حکومت آل قرامان منقطع الاثر ساخته بعاقبت انجام رسانید و حال زوال
ملک ایشان را موجب اعتبار دیده اولی الابصار از ملوک و سلاطین معاصر شد و از ان هنگام باز اولاد ایشان در ایجاد
و فساد موقوف تامی جهت منع مخالفت میان اطراف ملوک روزگار گشت القصه ظهور این وقایع که یکی از آیات قوت دولت
و اقبال سلطانی و نشانه ایشان است تا ید فضل یزدانی بود که در این کتاب مشتمل بر بعضی از حصول و حضور و فی الکتاب تحریر و ذکر
در استقبال آن کرده چون ظلوم سلطان ابن محمدی را بقضا و عنایت ایزدی فتح بلاد و قرامان بجانب آسمان همت داد
و ظفر منع الابواب بصوب دولت آن قوم از خانه روس ملک بر حسب دلخواه پرده احتجاب برگشاد بیت
ملکی چون نهاد سر شیخ دهر گشت * بخت حبشی و منیع نمک گشت * اتفاق سلطان ابن محمدی چو ما نزدوای ملکت بگشته و نواحی در شهر

شهور ثمان و سبعین و ثمانمایه مراجعت فرمود و بتمامی ممالک اسلامی بشارت نامهای ان فتوح ربانی اشاعت نمود
از منهیان اخبار سار جهان بمسامع علیه سلطان کامکار رسید که ابراهیم بیگ قرامان اغلی کشور بیگی را از حکومت
روح طبیعی معطل گذاشته و حاکم تقدیر مقتضی آجال را بجهت ارتحال او از دار دنیا بسپرده و از عالم دیگر برده کاشته بیت
بلیت و اقبت الذی یحکم * وراک بلا فرقان و الحکم و الحکم * و چون از وی پسر صلبی باز مانده و هر یک داعیه
سروری داشت و هر کدام را طلیعه و طمع استقلال و حکومت ملک پدری و اسحق بیگ که مهتر اولاد او اکبر اخلاف بیت سروار
مملکت بدیشه خطاب جانب حسن بیگ بایندری که پادشاه دیار بکر و اق قونیلو بود التجا برده داشت و خاطر بن پیر احمد بیگ که برادر
کوچک تر است از شهر لند و شهر او جا و مرکاه سلاطین پناه سلطان دین شکوه التجا کرده بود چون اسحق بیگ در داعیه امر تربیت
کرده بود و لشکر آق قونیلو الملک موروثی جهوزه راه نمود و فایده فکر ناصواب ش و خانه امال آن مرجع و مآبش گرفت که
لشکر کمان آق قونیلو بر سبیل که از ملک قرامان آمدند و تمامی و لایات را معموره الکار از اهل غارت و دفع خسارت مستاصل
و خراب ساختند و هر قدر جماعت ایل و الوس ترکمان سپاهی بود که در ان مملکت عمر و معیت آل قرامان بودند و در ایام فتنه و شما
همراهی خود بجهت رهنمایی بیشتر آن قدم نمودند جماعت اق قونیلو همه ایشان را با کوچ و متعلقان همراه خود بردند و هر چه
و هر چه از اموال غریب شهری و دستور و دواب بدوی و حضری که بدست تطاول آن ترکمانان بیامد در اقتدار و تاراج کردند
و چون پیر احمد بیگ بلجی و التجا بآستان سلاطین تاب شده بود سلطان رعایت صله رحم با پیر احمد بیگ که عمه زاده سلطان بود بجای آورده
و ملتمسات او را بمحل قبول و استقبال مقرر کرده و در ایات اعانه و اعلام اغاثه بر فرق اقبال او بر افراشت و حمزه بیگ حاکم
مظفر لوای سپاه را در ولی برافت و معاونت پیر احمد بیگ کماشت و ولایات ممالک قرامان را بالتمام الیه تفویض نموده و هر
جنبه ایالت موروثی مقرر داشت چون پیر احمد بیگ باستظهار عساکر سلطان کامکار مملکت پدری بموجب الاستقلال تملک نمود
و برادرش اسحق بیگ را قدرت مقاومت و ممانعت او با وجود امداد اجناد سلطانی نبود اجل ظهور اقبال خود را در قلعه سلفکه محصن ساخت
و مملکت و سپاه و صد یکبار بخود را وا گذاشت و باز بجانب دیار بکر روانه شد پیر احمد بیگ بشکرانه الطاف و عنایات
سلطانی و سپاه اساس مودت و مراعات عساکر خسروانی از ولایات موروثی خود بعضی ممالک را پیشکش خدام علی مقام کرد

سر هجده سلطان عثمان [illegible]

وحمزه بیگ و امرا و لشکریان را اتفاق ثبت الفاظ اعات و عقد خوانین بر امیر بیگ آوردند و حمزه بیگ و سپاه او فرصت یافته به تیغ
منتقم الزام بازگشتند و متعسر ساط ابو علی و دار الملک قسطنطنیه بر او قرار یافتند اما میان برادران اسحق بیگ پسر احمد بیگ علی
الاتصال اسباب فتنه و جدال مهیا بود و برادر کوچک ایشان قاسم بیگ هم باعث تحریک مواد فساد و لشکر عناد و جدال
بی انتها می نمود و بنابر آن ممالک قرامان میان هر سه برادر گلکده آفات گوناگون و معرض مخافات روز افزون گشت
ظاهر و دون مستشیر شر و شور روی در تضاعف داشت و اکثر سکنه و رعایا مواطن و مساکن خود را از خوف توارد فتن
و تلاحق محن خالی بگذاشتند شعر رحلوا فکان الدین کان خاتمه فهجت بعود دیارهم و بجوائها و بعد از این تفاصیل کیفیت
انقراض و استیصال آن قوم ناسازگار و استیفاء اشغال ممالک ایشان بخدام سلطان کامکار مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

داستان چهاردهم از فتوحات میمون مسیره سلطانی در بیان موافقت کلام والیا مرتما بیان سلاطین
و حکام که از جانب مهادات اهل اسلام در تیغ اقطار و فروع و لکیک بیان ملوک انجانب ممالک و جنود
لشکر فرنگ از جانب دیگر ملکت بیک بهنگام و کیمیا ... در نظر ... سلطان در فی مهدی بعوث توفیق کردگار
بر اعدا دین یعنی جوانب و اتفاق غلبه جابران از هر طرف منخذل شده و در محاربه کی طاب بابقا داد و الله غالب لمولفه

چون لطف خدا رفیق تو هر کس است در رفع بلا پناهت الطاف بس است باید که چو بختی بذکر امید تو مرافقت دشمن چه کند چو دوست فریاد رس است
هر چند تلاحق افکار و توافق اعوان و انصار البته در عالم نظام مستدعی نتیجه مقاصد است و در ملک صورت مستلزم ظهور و دوام
انصاف فواید لکن چون موافقت مدار عقلا خیر و مطابقت بو نحمد الله بصیر و ضمیر از اقتضای رضای پادشاه قدر مخلف
ماند هواز مطابقه سابقه تقدیر موقوف گردد و تمام مقدمات نتیجه عاقلان از انتاج مطلوب عقیم مانده و لا اول الیقین خود منقذا
در بر قره ما لا فره و در تمال بحران و حدلان عظیم بیساده و اگر مقدمات یقینیه و قضایا ضروریه اگرچه در قیاسات عقلیه مقنعه
ار کان است اما توافق و فق و مطابقت تقدیر ربانی نیز از صورت تیره و حسب جدال است و صدور هم نتیجه از معنا قریب معنا
فعل متابع صورت قیاسی است و شایع حوادث عقل و حقایق ثمره عمل بیت چو که خواری تو افق قرابت از بیره باید ان از بیب قدر
الاوهام بر النیام و اجتماع که میان آراء و افکار مطابقت شد اهل حق و ارباب توفیق بر مقصد رسیده و نتیجه از مباحث صدق و صواب و

بچشم عاقبت و نتایج خواهد بود و حدیث صحیح حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فکان به اگر لا یجتمع امتی علی الضلالة
بر صدق این معنی مطابقه و دلالت است اما بر اتفاق و ایتلافی که در میان اهل کفر و طغیان هم بود و چون ظاهر است تعبیر الغت و ملکات
دینویات است اما باطن مودی مقرون بمخالفت معنویات است بر وفق مودای تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی بعث
پیش تو از نور موافق ترانه و در عقب از نهایت منافق ترانه و هر آینه هرگز آن قصد اتفاقی منتج مطلوبی نیز و از جانب منتج مقصود
موافق مراضی ربانی نخواهد بود از آنکه بحسب اقتضا و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و ثمرات قلوب مضی و منافقان مبانی مرا
آلامی است و مساعی اهل شرک در تحصیل دواعی منفعی فی حاصلی و تباهی است و پر ملت بینی و دنیوی که در مجمع و انجمن بعضهم
الشیاطین اولیاء الذین لا یومنون بموافقت و اتفاق اهل نفاق مقرون گردد و به مهاده اندیشه و فکر فی کی بشرکت اهل شرک
و فساد مودی بظهور فتنه و فساد شود و در رشکر کار شر انگیز ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم هم چو دو دعوی
شبهه و التباس از تن گونه استشعار و استظهار ابطال از قانون صدق و صواب نهایت کی در عاقبت و مال انجمن و معادی
و منافع ظاهری هم باطل خواهد بود و چشم فتح بکار ظهرات حسان از و علیه بحب ثمره ایشان بر قانون کلی لا یغیر الله قوم حتی
یغیروا ما بانفسهم از عهده عاقبت بد هان متواری خواهد بود بیت انجمن ساخت دشمن خوی نوعی آید چو پراکنده چی روی
و لهذا در زمان ظهور انبیا و مرسلین جهت اظهار نور حق و تعیین و در دوران اجتهاد ائمه بادین و اولیا و سلف صالحین دائم
تایید دین ظاهر جانب منکران و جاحدان از مساعدت یکدیگر و مظاهرت و تقسیم فرو نشسته غایت قوی و متمکن می بوده و از
روی صورت کثرت تبعیت ایشان علامت غلبه و تمکن ایشان می بوده فاما بالمال چون عنایت الهی لایزال جانب ضعفا را
بر حسب اقتضا اشد الکفرة قلوبهم مودع عنایات و سابقه ارادت ازلیه بشیر موعد جاه الدین است ادعاء قلب
وقال کاربر در نهایت اعمال و افکار تقضیه نقیضه جوذ الباطل ساعة و جوذ الحق الی الساعة اهل حق را با وجود قلت
انصار و اعوان و قلت غلبه و از جهت استیلاء و استعلا بوده و ارباب نهایت را الجاء ارتکاب و بحار صاحب غضب ساخته
و از تقدیم مقدمات فکری و قضایا نظری بحصول مطالب فایز و مصیب والعاقبة للمتقین لمولفه
دین و دوران ز انجمن عقل و هش دیده جهان عاقبت کار خویش وار این گونه دعوی صادق و مانند این کلام صادق که مجمع انجمن

بازار تواریخ و اخبار بر روی کار آورده و بلاغت و زبان جامع آثار بزرگ آن اقدام کرده اند آنکه [illegible]
در بعضی اوقات در عالم اتفاقات در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمایه بحسب موافقت [illegible] حالات آن سلطان دین
با جمیع [illegible] و خلفا راشدین مدد آمد و در آیین خلافت و مساعدت ابو بکر و عمر و عثمان و علی قاعده پیش نهاد همت
آگاهی در معرفت حق و باطل از بنیاد جلوس کرسی نهاده و غلغله شور انگیزه و لوله رفت امیر بی همتایان انجمن سلطانی مجامع دیار کفار اتفاقا
متوجه گردانید [illegible] میان کافران حربی و شاهان صلیبی بهم پیوسته و سلسله موافقت و الفت مرافقت در میان فرق مختلف
نصاری بهم بسته شروع بوده و جمع نفوس خبیثه ممالک کفار در زمان [illegible] ملوک روم و حبشه باخدام و در روس بلکه تمام روس و ممالک انگروس
و دیار فرنگستان ناحیه و در روس یکدل و یک زبان شده بوده اند و [illegible] و ایمان در مواقف عزایم چنان صادق الثبات گشته که
انفاس نفوس شیطانی را بیاری همدیگر بهم آمیزه بود دم بدم مدد میکردند و صف [illegible] بر انگیخته فروغ نور شمعی و چراغ فروزان
دین مبین که در ممالک روم و لواحق آن در زمان این سلطان دین برافروخته و تابش لمعات آن در مشارق و مغارب ربع مسکون
اندوخته بالکل منطفی و بالاصل منتفی سازند و اقدام تمام باتفاق کلام در التیام ملاحم اهل اسلام کنند و غایه سعی و اهتمام در
رفع و اعدام اعلام شریعت سید الانام نمایند اما از نفحات [illegible] تمام عالم بالا و در انفاس صبح پرور تا [illegible] اعلی [illegible]
نسیم صبا که چون اخفای کلمات ایشان برافروزند در مانند باد شمال دشمن کش مصابیح انوار [illegible] کوش الهام پذیر سلطان دین
بر حسب آن قضا و قدر [illegible] ان شانئک هو الابتر شنید و بسامع اهل جهاد و نوید [illegible] و هو معکم اینما کنتم مرحمت
و [illegible] رسید و قبیلان کلمات [illegible] بمصابیح پایان در عین خوش خوانی و نیک الحانی در تمامی ارباع ربع مسکون آوازه [illegible]
همایون یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون در انداخته و در خلوتخانه نورانی قلب
و ضمایر ارباب استیناس از طیب نفحات و الله یعصمک من الناس ملحوظ کرده و از طیب [illegible] مشتاقان
دماغ از بوی شادی [illegible] موافق شوق [illegible] تا آنکه سلطان دین بقوت عون و لطف الهی ممالک کفر
[illegible] فتح و تسخیر فرمود و در غایت شوکت و استقلال و نهایت [illegible] در مطالبه [illegible] دار الخلافه قسطنطنیه
عودت [illegible] تمام [illegible] سپاه [illegible] سلطان

فرنگستان

فرنگستان [illegible] و بت پرستان از این صورت فتح [illegible] حرکات [illegible]
آجال از زوال دولت و استیصال مملکت و شوکت خود استدلال میکردند و چون ملک بوسنه متصل [illegible] ممالک
بنی الاصفر و انگروس و لواحق است و از یک طرف [illegible] ساحل دریا [illegible] فرنگستان است و با وجود [illegible] در قرب جوار
آن ملک کوهی است که اهل اسلام را جهت [illegible] مسالک [illegible] و غنایم [illegible] از فتوحات محروم
اقالیم [illegible] هر آینه [illegible] از روی عاقبت اندیشی و ملاحظه [illegible] استیلا و تفوق تمام سلاطین
بر آن جلادت و بیداد آتش جمعی هم در دین [illegible] و صفا اولاد افتاد و علامت [illegible] سلامت [illegible]
ملک بوسنه و [illegible] در این صورت ملوک و ممالک کفار [illegible] و پیام [illegible] فتح ولایت
موجب خاطر اهل فرنگ [illegible] پریشان [illegible] استیلا [illegible] و خویشان [illegible]
[illegible] دریا جزیره [illegible] تمام ممالک فرنگستان و لشکر اسلام [illegible] اهل فرنگ [illegible]
طرح جدال [illegible] هر آینه [illegible] میان ملوک و سلاطین [illegible]
فرقه ضلال اندیشه تمام از این حادثه [illegible] می نمود و مطارحه و مشاوره [illegible] بعضی [illegible] و پیام و بعضی [illegible]
نمودند و در عداوت اهل حق مبین و معاندت سلطان مجاهدین متفق الکلام گشته [illegible] ایشان [illegible]
گرفت و بعلت اندیشی عقلا و دهاه ایشان این صورت استوار پذیرفت که در موعد معین پادشاهان و سپهسالاران [illegible]
از دریای شمالی [illegible] کرده باتفاق اصحاب شمال در کمال قدرت و جلال از ولایت بوسنه [illegible]
و قلاع که [illegible] لشکر اسلام گرفته اند بضرب توپ و تفنگ علی الفور [illegible] بار دیگر [illegible] از طرف دریا [illegible]
فرنگ سلاطین آن گروه [illegible] کشتیهای فلک سیما از روی دریا روانه ولایت موره سازند [illegible] ایشان
در علوم [illegible] و اعمال [illegible] و قلاع حصین موره [illegible] اهل اسلام است [illegible]
پرواز [illegible] و حصار [illegible] دریا [illegible] از قدیم الایام [illegible] بوده [illegible]
حصار [illegible] معدوم [illegible] گردانیده [illegible]

بلکه تیغ علی والحکم ازان بر افراخته‌اند، چنانچه با طوع آنکه اسلامیان میان گرجستان چون ازان طرف حمله کرده‌اند نام
ونشان خط قیمری مثال قانون قدیم و معهود ازان ولایت مرفوع و مفقود شود، و به بیع تدبیر مخالف تقدیر و باس تصور شمار [illegible]
بالتخیل مجوبی از سپاه که اعدا از هر طرف و هر جانب در حرکت و نهضت آمده‌اند، و از دو جانب یکی از دریا گذشته متوجه ولایت
هرمز شده‌اند و از یک طرف دیگر میان ممالک توپسنه از راه خشکی آمده‌اند، با وجود آنکه هر کدام سرحد تابع [illegible] سلطان موازی
یکمایه راه سپاه است، و ما بین این دو جانب که هر کدام از ملوک مشرکان آن ملک [illegible] کرده‌اند [illegible] روزه
راه است، و معلوم است که با وجود بعد مسافت میان این دو مملکت [illegible] جز اتفاق [illegible]
علی یکدیگر از هیچ پادشاهی نیاید، و هیچ گونه تدبیر و تمیز در دفع این دو فاده الکبری بیکبار نشاید، چون این دو سو جباره گروه
و ملوک پرجبروت، و آن مطارده عده طاغوت تا این ایشان معبود و انسان منور شد، و لیکن ناما و عهد و پیمان موکد
و معتقد گشت **شعر** امور تضحک السفهاء منها * و یبکی من عواقبها اللبیب * اتفاقا اولا [illegible] پر ضلال
انگروس با سایر ملوک و حکام دیار شمال مثل [illegible] چند حادثه [illegible] در
ولایت ارناوود که اغلب تبع کفار‌اند، و مملکت ایشان فیمابین مملکه توپسنه و موره استوار [illegible] دریا پاره است، و [illegible]
سرداران ایشان خود را در عداد افراد و احیاد آن مظاهر [illegible] رفع عقد ذمت و قطع علاقه [illegible]
از سلطان کردند، و وضع قانون عصیان و طغیان بظهور آوردند، و از جانب دریا فرنگ کشتیهای [illegible] کردن بعنوان
ودخل فی مملکه بسموفا پر از اسباب توپ و تفنگ [illegible] آن گروه ملعون [illegible]
موره در میان ممالک اسلامی در وسط موره بیرون آمدند، اما لشکر جوش و خروش ایشان بعد و عدت از امواج متلاطم دریا افزون
بود، و درون مراکب و جواری بسبب قلعه گشایی [illegible] اولا [illegible] دیوار مهدوم
کرده افتاده، و علی الاستعجال شبانروزی تغییر و تجدید آن حصار پرداختند، و دیواری [illegible] استوار [illegible] ترمیم
مشیده با برگ روزی تمام ساختند، و باین حشمت تمام اهل اسلام را در میان مملکت مسور و محصور کردند، و قلاع و حصونی که
در درون مملکت بود داخل حصار کرده [illegible] بود در معرض مخاطره در آوردند **شعر** [illegible] گذر

ایزد تعالی [illegible] فی المالک العجب * چون این اخبار وحشت انگیز و حکایات [illegible] مودی قتل و خونریز مسامع علیه آن سلطان نیکو منظر رسید
و طیور مالوف خواب و خرمن [illegible] آرام از آشیان چشم و دل بر کنار [illegible] یکبار برمید، و از غایت غیرت [illegible] و حمیت اسلام
و [illegible] ناموس سلطنت از شماتت اعدا و دشمن کامی سلطان دین [illegible] آتش گونه دل [illegible] بر سر سینه از اضطراب [illegible]
رخسار خورشید مثالش از تاب غضب و انفعال قطره‌های عرق سان کواکب [illegible] سپهر فرو می‌چکید، و از انفاس آتشبار خاطر
[illegible] تحرق و التهاب شرار [illegible] **بیت** چه تدبیر سازم چه درمان کنم * که از غم فرو سود جان در تنم
کنون [illegible] دشمنم دست یافت * سر دست مردان [illegible] بتافت * و درین اندیشه [illegible] ارکان دولت [illegible] تمام بوده و [illegible]
[illegible] می افزود، و هیچ وجه [illegible] بهتر از رای [illegible] سلطان [illegible] نمود
بیت [illegible] فما العقول [illegible] الاذهان * اما سلطان از متانت رای و رسوخ عقل [illegible] بر جای [illegible]
[illegible] مشاوره [illegible] عقلا خدام [illegible] حکمت [illegible] صواب [illegible] معروف داشت که [illegible]
این قضیه [illegible] آنست که چون از جانب ممالک فرنگ [illegible] کفار [illegible] و در خواب [illegible] و حالیا [illegible]
[illegible] کامرانی مشرکان [illegible] اسلامیان [illegible] اولا [illegible] اگر
کار مملکت موره از همه اهم است، و اندیشه دفع مفاسد آن [illegible] عقلا اولی و اقدم، زیرا که مملکت [illegible] و دست
با این دو مملکت توپسنه و موره [illegible] است، و هر وقت که باشد بتوفیق الله تعالی تسخیر آن ولایت [illegible]
[illegible] ممالک اسلام [illegible] کفر [illegible] و لجاج و فساد [illegible]
[illegible] ضلالت اعداد [illegible] توپسنه و توابع اگرچه بالفعل [illegible]
بر ظلم کفار [illegible] چندین گروه [illegible] ضلال بی اقبال اگرچه [illegible] اطراف [illegible] و آن مملکت [illegible]
با اهل اسلام [illegible] کرده [illegible] اهمال [illegible] اعتصام و استظهار بسیار است، و جمیع [illegible] قلاع استوار آن [illegible]
[illegible] دولت [illegible] استوار [illegible] و هر چند لشکر و اسباب بسیار با آن ملوک
کفار [illegible] همراه است، فاما تسخیر آن قلعه‌ها که در دست خدام [illegible] چون از اهل اسلام بر قرار است [illegible]

وبعد ازین ایام بتوفیق الله تعالی تدارک حالات آن مملکت بطرق بسیار ومهلت وسعی در روزگار رفت لیکن مملکت
جوره را ازهر طرف ممالک فرنگ لشکرهای عظیم بضرب منجنیق وتوپ ازهر طرف سرکوب ساخته وسختکان قلاع وبقاع انجا
انجا بجی بی اعتماد وبی اعتبار از مولف قلوب شده والعیاذ بالله چون دشمنان ملک ودین ازان توقف ومهلت اتمام عمارت بروج
وحصار کرده اتفاق افتاد وهم اهل آن مملکت بنوعی استحکام میکرد که بدستور قدیم مسدود علی الاطلاق شود ودیوار استوار وحصون
متین وبروج حصار هر محل آن مملکت در دست فرنگان چندان استوار کردند ودهقی از روزگار بواسطه موانع وحوادث
انتقال استقرار پذیرد ودیگر حال فرصت مداخلت دران مملکت ازهر طرف برو بحر ممتنع ومحال می نماید وحالیا چندین هزار مردان
مجاهد غازی را درمیان قلاع وبقاع آن کشور متحیر ومضطر دست دشمنان گذاشتن درحمیت خلافت وغیرت دین کجا شاید بیت
چون بگذرم من ز غم خوارگان ◦ چون بکشم دست ز بیچارگان ◦ والحق غایت دریغ باشد چنین مملکتی که ظلام کفر وقتام ازدحام
لمعات صمصام اهل اسلام درایام شریعت پروری این بنده از شر انجام انواع انوار فروغ پذیرفته باشد باز بکدورت ظلمت
شرک ولوث وخباثت عبدة اصنام بافعل الظالمین والنمامین بگیرد ولاجرم مکی ارکان دولت وخلافت این ابواب حصول آن آفت
ودیگر حرکت [illegible] رفات را السنین داشتند ونیت اقدام بان علی المقتضای ان الله یثیب ثواب الصدق الی الجهت کار [illegible]
وجهان روز مبارک سلطان علی الغور وزیر فیروز جنگ صاحب رای اعنی محمود پاشا را با امرا ولشکریان روم ایلی باستعجال بجانب جوره روانه ساخت
وسلطان بنفس شریف خود متعاقب با خواص بندگان رایت عزم راتابن صوب برافراخت ونور عام جهة اقدام تاب جهاد اعظم
درخواست که در ممالک اسلامی انداخت چون فرنگان حصار کرده را باندک وقتی با اتمام معمور واستوار کرده بودند وخاطر از آن
ثمر آسوده وبرقرار آورده وهم اهل حصار که اسلام را ازان رهگذار در عداد محالات انگاشتند وکل توجه را بتسخیر قلاع که در درون
ولایت موره بوده بر گماشتند واولا شروع بتسخیر قلعه کرفوس که از معظمات حصون آن ممالک است وقرین وقریب حصار کرده واقع
وورفعت بنیان وحصانت ارکان هر کرکانی تسخیر آنرا بپیرامون خود راه نداده وچون محافظت مملکه وتوابع آن قلعه بیسار یکی ولد
علوان بیک از امرای عظام سلطانی متعین شده بود ودرین ایام فرصت او نیز در درون حصار متحصن شده وبجانب عنایت بیگانه دعای
پناه برده ودران حصن حصین ساکن گشته بیت از تو جستم پناه خود هردم ◦ ای پناه من وپناه همه

هرچند ظاهر ازهیچ طرف هیچ جهة تسخیر آن قلعه مطلوب ومقصود ممکن متصور نبود وهرگز ملک عبدال تسخیر آن قلعه منظور وبتیسر عملی نبود وحالیا
چون اهل فرنگ را در علم وفنون کمال درایت ودرآن نوع حاصل است ولهذا اصنایع وبدایع ایشان از حد قوت بشری ظاهر اینجا
دیوار واعمال هندسی ایشان از کنجایش عادت ووسعت تخیل افزون است یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون
مهوی بتسخیر ایشان بجاذب ملک عال ◦ لیک گرگ کاملی در ضلال ◦ دران قلعه بتدبیرات غریب وقلعهای بزرگ المحل چند برج
بوده که دیدهٔ نوع دهقان ازان صنعت متعجب وحیران بوده ولقرب توپ قلعه چنان را منضم البنیان کرده بودند که عقول مهندسان
از تعقل امکان تدبیرات چون دیده حیاد ندکان تعجب سرگردان می شود ونه بذکر روزی تمامی عمارات بروج وحصار آن قلعه را منهدم
کردند ومردم قلعه را ازسکون خاطر مرحوم شود وخلل در عزلت خواب وآرام ایشان راه آوردند تا بجای که قطع نظر از تبار زندگانی
خود کرده بودند فاما در حفظ ناموس اسلامی بجان ودل کوشش می نمودند وچنان چنانکه کفار از مردم قلعه شکست خورده مردان
دشمنان دلیر وجبی دلیران امامه کار دین وصاحب تدبیر وشمشیر با یکدیگر مشاوره می نمودند که چون مرتبه شهادت بالاترین
درجه علیا است وهم جان نثاری درراه حق کارمقبولان درگاه خدای کریم وحالیا مالی که نه تدبیرات کارش بجامعت دیگر کارفرمان
پیش گرفته اند ◦ تسلای ایشان بر دعا واوراق واحوال جنبی قصور ان امر ومیعن ... روزه جز ودعا منتهی بجهانی آمد
نمان ... کو از عون عنایت الهی که پناه ودماندگان است ودرمانده مبتلایان بندگان گشته قتابی استعانت واستمداد کشا بیم
وازروحانیت مصطفی علیه الصلوة والسلام الاوفی استعانت واستمداد نماییم وبا تجربه مقدورست درک فضیلت جهاد وکمال اجتهاد
صرف کنیم واتفاقا یکشبی ازشبهای دیجور بربق جانب کفار متوجه شبیخون زنیم شاید که گوی مقصود از میدان عبارت بمیدان قوم اسلام
برد ◦ وامید که بمین معجزات محمدی ولطایف الطاف ایزدی در آن شبیخون نصرت نصیب روزی کرده واقدام محمود آن
صنایع ملائم جهاد موجب فتح وفیروزی شود بیت برای شبیخون یکی رزم سخت ◦ بسازیم تا چون بود یار بخت
بباید کا شب شبیخون کنیم ◦ زمین را ز دشمن چو جیحون کنیم ◦ بشد روی گیتی بگردار قیر ◦ نه ناهید پیدا نه بهرام ونه تیر
چو اکر آن قادری که سپاه کفر وظلمت فرو دور انگوت ... تیغ شفق شکسته ◦ وسپاه تاج وادبال قوم عاد بموجب امرکن کو
بشر تیغ لشکر باد ... صرصر صفا عرفا ... ◦ بهر آینه بتو آنهای صبوحت عذابی آن شب ظلمانی صافی اعتقاد وصبحت

آمده و سیستین لشکر که موفق تا ان جهاد خواهیم شد و از برکت خطاب [illegible] فی الجملة با هم سپاهی سلطان انبیا در سلطنت جهانی [illegible]

[illegible] املاک علیین در تسخیر آن نفوس شر [illegible] و تشمیر خواهد یافت و چون بوعده و کلام صدق که [illegible] گردید

شدند و از عالم پر ادبی و اخوت اسلامی در راه خدا آن مبارزان یگانه و در ان صحن معرکه فدا دلیرانه یکزبان و همعنان گشتند

تا هم شبی از شبهای قدر و در شبی روشنی [illegible] ایت انگه دیده دولت آن مجاهدان دل آگاه چون خواطر نورانی

اهل یقین بیدار بود و چشم ظاهر بین کافران چون دیده دل کور بخت ایشان از اغماض و عمای غرور و مستی در عین خواب غافل

می بود و قوای ادراک آن غفلت زدهای جماعت کافران در پرده های جهل و [illegible] چون استهلاک پر تو نور در وجود [illegible]

شب دیجور مستور گشته بود و نور بیان [illegible] و دفع دشمن [illegible]

و [illegible] حصون [illegible] آن کفار را از مراقبت و دیده بانی [illegible]

[illegible] بوده و کواکب نورانی را از انحطاط [illegible] در حالت نزول نور [illegible] آسمانی [illegible]

و باطل می بود شعر کان نجوم اللیل [illegible] مراسیه مسامیر الدروع [illegible] آن مبارزان معرکه [illegible]

[illegible] آسمانی از بالای قلعه از راه [illegible] ناگاه [illegible] آن گروه انبوه کفار [illegible]

[illegible] القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة در وقت [illegible]

[illegible] و موید [illegible] کامرانی [illegible] اوقات اخبار متوالی از [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] رسیده بود و هر کس [illegible] بیداری [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] عظیم فقذف فی قلوبهم الرعب در نهاد [illegible] فساد در افتاد و در وقت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سپاه سلطان [illegible]

[illegible] گشتند [illegible]

[illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] خون [illegible] آن [illegible] الحدید [illegible] رویت [illegible] صلاح [illegible] و محوت و درج [illegible] المال [illegible] رهبران در غایت [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] بارش [illegible] الافاق مشعل و صداد [illegible]

[illegible] تجری من تحتها الانهار [illegible] سرا پرده [illegible]

بر آمد یکی ابر و باران [illegible] تیر [illegible] یکی تیر باران بگرد [illegible] چون از [illegible]

[illegible] حصار [illegible] دیوار [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] لشکریان [illegible]

[illegible] و لشکری و سپاهی بر حصار [illegible]

[illegible] چون [illegible]

تمامی سپاه [illegible]

[illegible] مقابله [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] تمام لشکر [illegible]

[illegible] کشتی [illegible]

[illegible] بیت [illegible] یا که [illegible]

[illegible] در میان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نظم [illegible] خون [illegible]

[illegible] چون این واقعه [illegible] سپاه اسلام

[illegible] فهزموهم باذن الله [illegible] اسلام

[illegible] داشت [illegible]

غنچه را این قدر حادثه معقول نمی انگاشت • علی سبیل الاستعجال مروحه پیر سپر اقبال نموده • از بوئیه این جدید جدید ابهاج
و مسرت فی تجدید خاطر لشکران سلطان اهل ایمان رسید • و الحق از نشاء وامانی آن نیل امانی لب خندان سلطان چون غنچه بیگاهی
میان بستان در درون لباس الوان ادراک نمی گنجید • و بعد از قبض و دلبستگی در فتحی از خجستگی از شکفتگیهای انوار
بهار اکثر • و از گشادگی عرصه سرا البستان گلزار مسرت رسید • لاجرم بمقتضای عادات کریمانه • و بتقاضای اخلاق و اوصاف
شاهانه • مجاهدان آن معرکه مردانگی را غایت بغایات والطاف پیش از پیش مبشر عنایات و مکرمات شایسته تمیمت
بنده نوازی مخصوص داشت • و جهت اتمام مصالح تنسیق دقیق مملکت و استحکام قلاع و تسکین نوائر متوطنان مساکن و بقاع و نزول
خیمه او ز مملکت چوره گذاشت • و بنظم مصالح ملک و مال و ربط ضوابط معدلت میان عموم رجال با گماشت • بیت
زروش دو لشکر ملک پرتو گرفت • ولایت و بقاع از سر نو گرفت • اعمیت تا گمک یوسته در مهرین خانها معظم بوده • و در قرآن اقبال
در امر انتزاع مملکت و قلاع از تصرف سلامیان مدتی مدید مجد اکید و سعی شدید در آن گواب تقیم بوده • و از وقایع و جزو شنایع
حادثات مشوشه • آن جانب الکوتوالان و مستحفظان قلعه ها که از قلاع جمیز بوده و جدین متشبث اهل اسلام کجز در سر شده
متوطنان بر نامیه اعمال خود کشیده بودی اکه کار حصه رنج و حصار با ستهداد انجام یا [illegible]
متوطنان قلعه با شداد و اضطرار رسید • قلعه را بتراب الانفلال سپرده اند • و بر مقتضای مؤدای أولئك الذين اشتروا
الضلالة بالهدى بضاعت گرانمایه دین را اضاعت کرده بمتاع کاسد دنیا ابتاع کردند • بیت • خانه دارد و دست سازی جهان
لیک و این یک بستاند آن • خواه بنه مایه و خواهی بیاز • کابخه و بیهده رنج پیسانیدند • تا کرد جمله قلاع [illegible]
بدست خدام سلطان موثر بوده • و تسخیر آن حصون و استوار قرال بی اقبال ابخایت دشوار و دیر میسر • فاما از فتح قلعه ها گوهر
تمام قلوب اهل اسلام رسیده بود • و توجه همت سلطانی بتدارک آن سد ثغور دینی واجب و لازم دینی می بود • تا آنکه زمام
اهتمام بصوب آن مام جزمت گماشت • و بتسخیر آن مقام مرغوب و مطلوب پرداخت • و لا فضای دکان ها صوفیه میر ادق اقبال شد و معکی
کار آن راحت آهنگ غزای کفار و استیصال قرال گشت تا گاه و در آن منازل العمارات [illegible] رسیده که دیگر باره بجانب [illegible]
از غیر تسخیر نموده بود پس شده بودند [illegible] تیغ لشکر ایشان نجست [illegible] سرافرازی آن دشمنان مقهور

و منکوس شده بود • اما راسپاهی و اکب بر مراکب کشتیهای مملو از مصالح معارضه و سایر اسباب • و لشکری عظیم بر روی دریا
بیشتر از قیاس اطلاب بعزم تسخیر جزیره مذکوره کرده اند • و بکثرت توپ و تفنگ و مصابرت روز جنگ مستحفظان قلعه را بتنگ
آورده اند • و دیگر از جانب سلطان بتهرمان اشام مددکاری و امدادی نبوده • و مستحفظان جزیره نرسد • با ندک فرصتی هر قلعه
و حصاری که در آن جزیره است در تحت تصرف در می آورند • و روش و ناموس اهل اسلام بتبدیل و تخریب مساجد بخلل می پیوندد • بنابر آنکه
چون سلطان راحت اندیشه این مملکت در سوید توقف لازم بود • و اعانه و اغاثه آن مظلومان ملی اسپید را کی بر حال نمود • بتجهیز
می نموده • علی الفور حکم فرموده تا تدبیر قیر در جنگ نمود • پاشا با جوش و فرمنگ را با بعضی از امرای اعظام و عساکر نصرت فرجام • روانه جزیره
مدللی • مقرر نمود که از راه گلی بولی بجانب عبور دراکب در امانت گشتیها و اسبابی که مناسب بوده مرتب سازند • و بر روی دریا رایات اجلال
بکامکاری بلند سازند • به آسمان بر افراز • و بر حسب اشارت همایون نمود پاشا با سپاهی نصر من الله و فتح قریب روی عرض دو دوازده
دوز چندین مراکب با چندین گشتیهای کشتی گوشت بر روی دریا مرتب نمود که هر یک از آن سفاین بر باد و صبا در فضای مساکن
دریا و هوای مسافت و مبادرات می نمودند • از سحاب خیالی در تیزی سیر چون تیر با دبان خود [illegible] و نسیم صبا [illegible] نظم
[illegible] و گشتیها [illegible] دو هوا و نورد دریای اخضر • بهر کشتی بلا زبون تیزی [illegible] فرونشاندن گشته گشتی قصر فردوس
و در آمد بخت و اقبال کامرانی • بدانه مهبوب انفاس عنایات ربانی • در آن چند روز نسیم مراد بر حسب گشتی [illegible]
الفرصت آن لشکر دریا مقوح مدها از عالم غیب رسانید • و چون نوید تیزتر باد شمال خبر وصول رایات منصوره اسلام بکافران
[illegible] انجام بشنوانید • کشتیهای آن اعدا دین بمان لحظه به تحیات هجوم پشه و ذباب از پیش در مرحله جانبازان الفوت [illegible]
گشتند و بر مثال امواج صغیر از تلاطم طوفان بلا بامید خلاص ساحل دریا و صوب مساکن و اوطان شدند • و بر حیات کواکب [illegible]
تجره آن مراکب کوه شکوه در آن دریا ناگه [illegible] گشتیها و [illegible] منکوس و مغلوب رجعت نمودند • هر چند که بمقتضای حدیث
صحیح لا تتمنوا لقاء العدو و اذا لقيتم فاثبتوا • مشهود است ثبات الاقدام • مجاهدان روز التحام گاهی رو بر [illegible]
از روی [illegible] فاما با شارت [illegible] پشت از [illegible] دین بسیار [illegible] بیت • خصم گر دو پشت بیمی کوی
کز یمین پشت [illegible] چنانچه [illegible] فتح و اقبال [illegible] رسید [illegible]

اگرچه بود دشمنان ... از غاف ... و دم زده ... از [illegible]
لشکر کامل ... [illegible] صاحب ... [illegible]
... [illegible] ... از لشکر ... [illegible]
چون ... [illegible] ... دشمنان ... [illegible]
... دلایل معقول و کلمات مقبول ... اقامت نموده که کار ... [illegible]
... [illegible] ... و عقلا کار ... اختیار ... [illegible]
خود کام ... [illegible] ... مطالب ... [illegible]
... سپاه ... آن ... شوکت ... [illegible]
... [illegible] ... و عاقبة الامر ... [illegible]
در ... سلیمان ... الکنون لشکر اعدا چون ... [illegible]
... [illegible] ... لاجرم ... [illegible]
خداوند ... [illegible] ... رب العباد ... [illegible]
عساکر نصرت ... بعد از آن نصرت فیروز ... روز تمامی ... قلاع و ... [illegible]
... سپاه و رعایای آن دیار ... داشت ... [illegible]
... سلطان ... و الحمد لله علی ... [illegible]

داستان ... [illegible] ... سلطانی در بیان ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم انهم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... اخلاق ... [illegible]
... [illegible] ... نوع انسان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... دین و دولت ... لاجرم ... [illegible]
... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... ربع مسکون ... [illegible]
... [illegible] ... آن صاحب ... حق و باطل ... [illegible]
... [illegible] ... که گاهی ... [illegible]
چنانکه از بام ... نمایان کرده اما در چشم حقیقت بین اهل حق و یقین لایزال فروغ خورشید شرع
از مطلع ... در جهان درفشان و درخشان باشد بیت نور آن بر خلاف حق بود
آفتاب ... ولهذا احیانا ... جاری حالات مقبلان که مؤید بتایید ذو الجلال اند اضلالی ... [illegible]
... [illegible] ... بمقتضای یوما یوم والحرب سجال احتمال ... [illegible]
روزگار گاهی از خون دل ... و گاهی ... اهل انتقام و اعیان ارباب اهتمام ... چون ... قال
... [illegible] ... الد الخصام ... لیکن خواتیم اعمال اهل حق البته ... [illegible]
... [illegible] ... والله غالب علی امره اما عاقبت روزگار مبطلان ... [illegible]
شود که ان الله بالغ امره شعر ... [illegible]

متمادی الذی کثب النفاق و فساد و در این هنگام غالبی و مغلوبی میان اهل توحید و عرفان با ... که تعصبانه و دین
قاعده مقابله و مقارنه مظاهر کفر و ایمان از زمان ظهور امتحانات الهی در مظاهر کمالات از جمیع جهات در تحقق
دلیل تام المقامات و الثبات واقع گشته شایع است چنانچه حضرت ... تاریخ ... در ذکر ... ایجاد ... جهات
زمانی دراز در هندوستان سابق انبیا اند و در اتمام آن معانی در بین و راستان ... تصریح رفته المقتضیه لم یجی ... حاجا
قرار و سلطنت حکم ملوک ممالک کافری و از اطراف آفاق و ولایات و مساکن جنبی و بحری ... سلطان دین محمدی و تا
... تعدی خروج و هجوم کرده بودند و چنانکه مقابله و محاربه و بسیل ... و تعدی ... بر آمد ... جمیع ...
بار این همه فرموده و تا نیدنگی جام گیتی نمای ... ملک نور خورشید خاص ... عمل ... کرم ... عمل
و در آن اوقات که سلطان را هم از جمیع ممالک روی ... جهت دفع خصوم و جمع عساکر ... رسوم ... و ...
و از ... شد ... استعداد و اقدام ... مخالفت ... و ... تعدی ... و ...
چندین سلاطین انشاء الله ... کفار ... فرمود و بتوفیق الله تعالی دفع ... و ملوک ... از
ولایت ... و ... کاملی ... رسید ... تا ... الکوس ... و ... بجهت
جهت بعد مسافات اسفار متعدده و تردد بسیار میان عساکر اسلام و تحقیق ... مقام ... و در ...
توقف مانده بود القصه تا در اوایل سال آمده از آن واقعه زمانی در شهور سنه سبعین و ثمانمایه ...
روز مبارک پنجشنبه بساعتی سعادت ... تاریخ ... معنون بود ... انا الحمد لله ... و ... روز ... و ...
... و همایون حضرت سلطان انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم و علیه اجمعین بود ... جهانگشای ...
... دشمن ... الکوس ... دفع ...
... و ... قلعه ... مصالح ... جهت ... ملک ... بر ...
... عظیم ... میدان ... مردان ... ملازم ... ملک ... اطراف ... ممالک ...
... تحقیق ... شوکت ... فتوح ... مملکت ... و ...

اثر و فساد و کم ... گشت ... قدر ... در ... شده بود ... و ... مد ... اکثر ...
اسباب ... و از ... حساب ... و ... جهات ... دل ...
در ... جانب ... نموده ... و ... خطوط ... مرکز قلوب ... حصار
... سلطان قلعه ... اعتقاد ... دیوار ... بوده و ... اعتقاد ...
... از آن قوم ماند ... رقاب
... اسلام ... قلعه ... داشتند و ... قلعه ...
کرده ... باشند ... حکم قضا معلق الامور مرهونة باوقاتها ابواب ... قلعه ... و ...
... نصرت مطلقا گشاده ... پذیرفت ... مطالع ... کفار ... قلعه
... گرفت و ... اشرار ... پذیرفت ... کرده
... عبودیت ... حرمت ... مصالح و حکم ...
... مطلق ... عواقب امور و نهایات اطوار ...
... حقایق تصور حکم ... صورت ... موافقت ... مخالفت ...
... حاکم قدیر ... حکمت و صواب ... مصالح ... صورت ...
... فواید ... بود که ... ارتکاب ... فعل ...
... مصالح کلیه و فواید جلیله کشید عسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا و حقیقت آن
حال چنان بود که چون خبر ... سلطان ... قزل ... رسیده بود ...
گویا ... سیف ... دل ... جان ... بوده ... قلعه ...
... ایمان ... الملک ... قلعه ...
... قزل ...

و از این نوع مطلب اعلی و اتم امانی آن قدر که مقدور می تواند در استحکام و تشیید مبانی آن قلعه کوشیده بود ۰ و در آن مسکن
بر قساوت او از محکمی قلعه یکباره چون تحصن بکار رفته حکم در رسیده بود ۰ و مکین چون آثار دولت قاهره سلطانی
همه جا بازار مشهور بود ۰ و تسهیل صعوبتها از مبادی توجه خداداد جهت تسخیر موعود می نمود ۰ لا جرم دل پر کینه و سینه پر کین گردانید
جهت قلعه در تردد و اضطراب افتاد ۰ که با وجود توجه چنان پادشاهی با شوکت و اقتدار ۰ و با آن امداد دولت
و بخت خداداد ۰ بر مبانی و حصانت قلعه چه اعتماد ۰ بیت ۰ قلعه‌های بلند پست و بلند ۰ عاقلان زمانه بسته و بند ۰
بنا بر آن بار دیگر قرال پر ضلال با جمع او دیار سلطان با لشکری گران از [illegible] سپاه [illegible]
و اعوان او از آب ساده عبور کرده ۰ و بعضی قلاع و بقاع اهل اسلام را مضبوط ساخته [illegible] در موقف تعرض [illegible] ۰
[illegible] که توجه سلطان بسعادت لشکر او معروف گردد ۰ و قلعه‌ها را از هیبت آن لشکر ظفر گردار مامون [illegible] ۰ چون سلطان
مجاهد از الجمعیت و فتح اصلی و سبیل کلی پیش نهاد قرال شقاوت [illegible] ۰ رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
میان جان [illegible] دین پرور قاعده [illegible] می نمود ۰ بعد از تحقیق آمدن قرال [illegible] و جدال سلطان [illegible] چند روز
جنگهای عظیم بر قلعه انداخت ۰ اما عدوی پرده نشین فتح و ظفر [illegible] ۰
صلاح وقت جهت محافظت قلعه مذکور امیر نامدار محمد بیگ [illegible] بجای خود بگذاشت ۰ و بعضی از افغانان [illegible]
بسعادت او بر سر حصار مذکور گذاشت ۰ و رایات اقبال را بنیت غزا و جهاد با قرال [illegible] اهل ضلال [illegible]
دو نواحی موقف [illegible] اوقات جلال ساخت ۰ قرال هم از استماع توجه سلطان با جمع سپاه [illegible] خود چون
لشکر ظلمانی شام از سطوت خورشید تابان روی گردان گشت ۰ و مثل شب تیره [illegible] از اقبال روز روشن [illegible]
مبتلا [illegible] اعراض [illegible] از مقابله در عرصه میدان نمود ۰ و در آن حالت [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] چون راه‌های تنگ و تاریک و مضایق مسالک آن قلعه بغایت تنگ و باریک بود ۰ چنانکه [illegible] راه [illegible]
از هر طرف کوه‌های بلند و کمر [illegible] ۰ و از میانه [illegible] آب [illegible] ۰ و در هر راه [illegible]
بر [illegible] که مرغ را از هوای فضای آنجا گذر میسر نبود ۰ و جماعت کفار [illegible] هم در آن نواحی متمکن و متوطن

بودند ۰ و بضبط در بندها و گذرهای آن مضایق جمعی متعین [illegible] سلطان [illegible] محافظت [illegible] قلعه [illegible] انکه یک
[illegible] سوار مردان گزیده و جابجا [illegible] کار دیده [illegible] هر نوع که تواند خود را بیرون قلعه رساند ۰ و چون
املاک آسمانی [illegible] و اعدا [illegible] محافظت حصن مذکور از سر اشرار قیام [illegible] تواند ۰ اما چون سلطان [illegible]
[illegible] اقبال ساخت ۰ و سرادقات رفعت را چون فلک اطلس اوج سپهر برافراخت ۰ سپاه با صولت زمستان [illegible]
[illegible] زمین را فرو گرفته بود ۰ و در [illegible] مسالک [illegible] عقبه‌ها [illegible] استحکام [illegible]
و [illegible] سحاب سرا پرده پرشکوه [illegible] قله جبال [illegible] آن بلاد [illegible] ۰ و نو عروسان [illegible] گلشن را
[illegible] روی زمین [illegible] بزرگ [illegible] لشکر [illegible] الیره عماد الدین [illegible]
[illegible] سرمای [illegible] از خوف سپاه [illegible] اضطراب [illegible]
امواج [illegible] آب [illegible] پوشانیده بودند ۰ و تیر اندازان شعاع [illegible] خورشید [illegible]
جهانگیری [illegible] سهام حوادث روزگار [illegible] برگهای [illegible]
و [illegible] اوراق اشجار [illegible] از هجوم لشکر [illegible]
[illegible] پشت زمین [illegible] اغصان [illegible] راه زمین [illegible] سپاه [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] ۰ بسوی القلال [illegible] لا جرم [illegible] اتفاق [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] منازل [illegible] لشکر غازیان نمود ۰ و خود بسعادت با عساکر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] توقف [illegible] ۰ از آنکه بعد از [illegible] قرال [illegible] خالی [illegible] نمود ۰ اما [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] بر گشته [illegible] ۰
اگر قلعه [illegible] لشکر [illegible] لازم نمود ۰ چون [illegible]
[illegible] سپاه اقبال [illegible] ضبط [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible] مشاهده [illegible]

صفت زمستان

و تفقد این مشکل و تفکر گره گشایی هر نوع کلمات بیان انداخت سپهسالاران روم ایلی که هر یکی در انتقام اصیل حال مرلی
بوده و تجربات در معارک جهاد و در دورهای کلی صیتی پیدا نموده خصوصا ذوالقدر اغلی امور بیک و عیسی بیک والد اسحق بیک و علی بیک
میخال اغلی در صحن مداورهٔ کلام و در حالت مشاوره در حل آن مقام بهر نوع لفظ فصیح نمودند که از تنگنای دربند که محروم
قرال در بند کرده اند مطلقا عبور محال است و اگر از راههای دورتر توجه نموده شود احتمال تسخیر قلعه به سبب کفار در این
توقف و اهمال است چون در مجلس ایشان هیچ نوع اندیشه علاوه و صنادید و سطار و امرا و سرهنگان بتفصیل رسید
و در اثنای بیان کلمات پنهانی روش تقریر هیچ تدبیری مفید نبود هر آینه برسبت معهود خود روی نیاز بقبله نگاه و از نهاد
و تضرع در ابتهال بالحاح دعا و علاج در مناجات با کارساز بنده نواز افتاد و ناگاه بمقتضای وعده داود امن یجیب المضطر
اذا دعاه برحسب الهامات ربانی و مساعدت هدایت یزدانی بر دل حقایق منزل پاشا ناقد سر القیته عزیز
واتقاه بغر نیاو رهنمونی نمود و تحقیق این معنی مدبرانه و تعیین این تدبیر درای خوشمند از مشکل گشایی فرمود که چون هم
کفار اشرار و آن مشرکان سیه روزگار از ظلمت کفر و عصیان دل و جان میشه تاریک داشت و طریقه ترده در تربیت شراب
الخمر ام الخبائث با دشمنان دین منتضای سنت حیدر کرار است بیت اگر دشمنی پیش گیرد ستیز به شمشیر تدبیر خونش بریز
فی الحال از جماعت مرلوحان معاهد که سالها در خدمت مجاهدان معتمد و مجد بوده اند و در رنجهای و مهام بری از ادعا و ملکیت با
و از بر ملاحظه عبادت و جهاد بجا لاک تربی نموده اند و در جاسوسی ممالک اعدا از عنوت الی علیمانی یا کرم الحکم الحکیم از غلامان جان فدا و بنده گان
آزموده خود در حالت شدت و رخا امکیکیه همراه کرده بطرف قلعه ذوق روانه نموده و هر یک را در تقدم مقدمات جنبات این
خدمت امید وار بمواعید احسان بی پایان فرموده و مقرر داشت که از ادامهای بی کان و از پشمینه و کوهها جا بوقع نهان جو
حوالی قلعه رسانند و از خلق متعین که فضا پس معهود بوده و در وی آن قلعه یک نوع در از بوده و ازان جانب قلعه کوهی بود ستبع
المکتاب پس بیرون حصار و متوسط شده که از آن جهل آب و از طبق با اهل قلعه نام سلام خطاب کنند که آگاه باشید که تا سه روز دیگر
سپاه سلطان جهان پناه بپای قلعه میرسند و منع جهاد از لشکر کفار و اهتمام اهل اسلام می کشند تا موعد سه روز در محافظت قلعه
تمرد و عناد باشید و بهمعی که پیش آمد عمل نمودند یک دو روز دیگر مخت کشید که لشکرها بانشاد نامه در مقابله آن خدمت مشغولند

ظواهر ... (catchword, illegible)

خوانده بسپید چون بر حسب مواضعه مرلوحان اعلام پاشاهان خلل موعود رسیدند و در شب تاریک بانواز بلند خلقهای بشارت
وصداهای مسرت بگوش دوست و دشمن کشیدند اهل قلعه باین نوید امید طبل بشارت و کوس شادمانی فرو کوفتند و بحریم
خاطرهای گرفتاری که در دلهای دردناک خود از غبار و آثار غم و اندوه فرو رفتند و زبان طعن و لعن بر خاطر کفار بکار فرو نشاندند
از در و دیوار نشاند و کلبانگ تکبیر و تهلیل بعلای صوت در دادند مولف صدای شادمانی شد بر افلاک سرود فتح است از دلهای غمناک
بشارت داده هر کس یار خود را که دولت کرد آخر کار خود را چون از لطایف عنایات والطاف خفیه حق تعالی هزم
بالرعب امری مقرر و مقدور بوده و از میامن معجزات محمدی که در معارضات اعدای دین نصرت بالرعب می فرمود
در دلهای مفتونان آن کافر لعین و مشرکان مجنون لعین وحشت افزود ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون بحقیقت
لمون آن طایفه گمراه مفتون شده و در ان ظلمت شب تار مردان مضطر اشرار به روزگار روز قیامتی انکار گشته بید خاک آسوده
و دیده بخواب آلوده آن غافلان بیراه بقدم تحیر گاه و در اندیشه و خیال ایشان هواء قیل رسیده و قرار شده نجات آنکه
از هنگام اسم سامی محمدی یک نفس پریشان زمانی و رنج قلوب آن گروه مغلوب و از فارغ دلان مسلوب بر او افتاده
چو از صلابت عقاب و عتاب ایزدی سنگ تفرقه و آشوب اجام دوستکانی آن مستان غرور و پستکاران اندوه گرفت مولف
چون جام غرور شان تهی شد از خواب خمار آگهی شد دیدند که بزم شان فسرده است شمع طرب از میانه مرده است
سر رشته خوشدلی گسسته و ارام زمینه رخت بسته گیتی بفسانه که دانی گردانده ورق ز شادمانی
تا آنکه بهنگام بامداد با بعداد و رجال قریب از ازواج و دفواد میان آن سپاه و احیاد و ضلالت معاد به فروش خود محمد الی
پر بجون فی صباح المنذرین در افتاده و در آن و انکار پرملال فراخنای اخینین دهشتی میان آن اهل ضلال و لشکرهای ایشان
خود دیده و در محلیس مشاوره و مصلحت بینی در روز قیامت دیوان شبی و قال و اتفاق مطالبه کردند که این قدر سپاه کلی و دو هزار
اهل قلعه دلیل صدق و اقع است اکنون به تقدیر توجه لشکر مسلمانان در چنین لشکر شکسته دل را با چنین خاطرهای پریشان نیریشان
بر جال خوف بلکه مداری محاربه و مسانده است و در برابر چنان لشکری تازه رو رکاب این سپاه ضعیف مدار ثبات و قیام
مجادله و مجاهدات است و مع ذلک درین ایام مجاوره اکثر لشکریان متالم و زخم دیده اند و اسباب و ادوات جنگشان با خر رسیده

اکنون اقدام بمحاربه لشکر اسلام از طور حزم و احتیاط دور است بلکه توقف بر پای قلعه پیش این لشکر ظفر قرین جهت حصول راحت
الحاصل بمجرد اظهار آن اخبار و اشتهار از انتقال مواکب جلال آثار کسر و انکسار در لشکر قزلباش و فتور تمام پدید شد
و سبب تشتت و تفرقه قلوب میان آن زمره مخذول منکوب [illegible] دفع دستور [illegible] روی نمود و دیگری
عنان اجمال و اثقال و اثاث البیت و جلال [illegible] که داشتند [illegible] و اولاد و [illegible] معدوم الاثر
یک ساعت [illegible] خود را از این مملکت موهوم بیرون انداختند و سه روزه راه را بیک شبانه روز طی منازل مطوی می ساختند
چون اهل قلعه این خبر توقه و پریشانی اعدا [illegible] لشکرگاه و پاشای [illegible] صایب رای [illegible] بسر زمان لشکریان نواده مجاهدان
دو اسپه از عقب دشمنان دین روان شدند و تا کنار آب ساوه جوق جوق کافران [illegible] گرفته دستگیری نمودند و فرقه
آن برگشته روزگاران را اسیر سلسله و زنجیر [illegible] نمودند و چون از کثرت برف و باران [illegible] گل بود و هجوم خوف
از عقب کافران مثل اهل [illegible] هر آینه آیت عذاب فخسفنا بهم الارض در آن طریق و مضایق در شان آن قوم
بحقیقت پیوست و از هزار کافر [illegible] در ورطه هلاک [illegible] و گروهی که بشتاب و اضطراب خود را بکنار
آب ساوه رسانیده بودند از غایت ازدحام و کثرت و اضطرام نیران محنت خشک لب بر کنار دریا غرق طوفان
بلا و عذاب می شدند و بپای خود مسارعت کرده خود را در گرداب اجل و آتش عقاب می افکندند و جماعه از آنها که
خود را در آب انداخته بودند از صد یکی کشتی حیات و زندگانی را بساحل نرسانیدند و بقیة السیف مجاهدان [illegible]
بجای تیغ آبدار مبارزان سپرده ساختند **لمؤلفه** ز آب تیغ خلقی تشنه مرده ز آب [illegible] خلقی غرقه [illegible]
سبحان الله که لشکری با آن همه عظمت و اسباب و سپاهی چنان مالک اموال و اثاث [illegible]
[illegible] و قتال در معرض هلاک و در ورطه شتاب و در هلکه غرق آب افتاده بودند و عساکر اسلام [illegible]
در عاقبت [illegible] روی بمراجعت و ایاب نهادند و وزیر [illegible] از کمال [illegible] ارضای [illegible]
[illegible] از [illegible] دولت علیه [illegible] **بیت** لقد [illegible] البلاد [illegible]
[illegible] فالملک الا ان [illegible]

قلعه [illegible] سلطان و [illegible] و کوه [illegible] موقوف بود بعد از آن [illegible] توجه بدرگاه [illegible]
و اقبال [illegible] خلافت و جلال [illegible] فرمود و [illegible] گروه [illegible] لازم الاذعان ثم فی سلسلة
[illegible] جهت [illegible] استیصال اعدا [illegible]
[illegible] بدرگاه اسلام پناه رسانید و در نظر سلطان مجاهدان آن [illegible] جوق جوق و قطار
قطار [illegible] و سیوف [illegible] غلامان [illegible] از خون ایشان اعدا [illegible] خشک لب مانده بودند یکدم
از [illegible] مشرکان سیراب گردانید و [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مساعدت [illegible] و اقبال [illegible] معقول بود [illegible]
[illegible] بعنوان [illegible] **بیت** شکر این موهبت [illegible] تا زبان قلم و تیغ [illegible]

داستان شانزدهم در فتوحات [illegible] سلطانی در بیان توجه سلطان دین [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون نظام سلطنت [illegible] از [illegible] قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان المتقین فی جنات و عیون و فواکه مما یشتهون [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
[illegible]

مساکن و اماکن خود باشند • در طبیعت و رو دایت وی شبیه طبایع اهل هر کشوری مشابه و مناسب آب و هوای مواطن خود و نشو
و نما نمایند • در لطافت و کثافت • و لهذا الحجب تمکن و سکون در ارباع ربع مسکون خلایق را غرایب و خواص گوناگون است
بلکه نباتات و حیوانات هر دیار خاصیتی باشد مناسب تربت آن اقطار و کیفیت مزاج آنجا شده و از آن اماکن و امصار للمؤلف
نروید از زمین شوره سوسن • گره دید شاخ گل از باغ گلشن • هوای تبت آمد سعدی پرور • رقوم ار ابوم دوزخ گشته مثمر
و فایده بعثت انبیا و مرسلین که حکما حقایق دان واقع بین اند • و تعیین و تفویض سلوک و ملوک سلاطین که حکام عادل و امین اند
جهت اصلاح نفوس و آرایش روی زمین همین غایت حکمت تمهید قاعده تکمیل الجهات و وقایت نهایت مصالح
مکان و مکین القصه چنانچه در این ایام استکمال قوت دولت ملت مصطفوی و در اوقات ظهور کمالات صوری
و معنوی که توفیق الله تعالی متعالیه مصالح ملک و دین • و مفاتیح انجاح مطالب امور مسلمین • بدست اقتدار این سلطان دین پروری
و معبد اقتدار آن پادشاه موید به سعادت سرمدی سپرده اند • و بیامن سعی و اجتهاد آن مجلس اهتمام او در این جهاد اکثر ممالک مشرکان
و بیشتر مواطن عادیه متمردان و جاحدان مواطن اهل توحید و ایمان شده بود و از عهد این صاحب سعد و دکشته مستوراتش و امانی
و از آنجمله جماعت آن دست که میان کوه و دره اقطار روم و فرنگ اند • بعض مکنه و قطعه آن مرز و بوم مطلقات نفس ظلوم و کمال
و تکلیف معروف و موسوم اند و همیشه باعتماد دشواری مسالک مساکن • و باستظهار خشونت و صعوبت منازل و مواطن خود بر
انقیاد و اطاعت • و قلاده کاه فرمان برداری و طاعت را مستعد با و ارو نوازی هیچ پادشاهی در زمان کفر و اسلام نکرده اند
و گردن متابعت را بر ربقه خدمت سلاطین سابق در قدیم الایام فرود نیاورده اند • و بنا بر اقتضای و همی تکلف بوده است و علیه
همیشه پیش تیر باران بلیات سینه خود را هدف ساخته • سپر عجز و زبونی پیش هیچ خصمی نینداخته اند • بلکه از مقتضای کشاب
و هوا و بخاصیت غلظت طبیعت و تمرد اقتضا میان یکدیگر هیچ کدام ریاست و سروری دیگری بر خود رضا ندارد و هر که خود را
در منزل خود کسی را هیچ وجه حاکم و فرمان روا نمی شمارد • و لهذا سکون منزلی آن طایفه باجتماع مدن و قریه نیست • بلکه هیچ دو خانواده
در یک قریه و محلات اجتماعی کرده آمدن مرز نیست • بلکه هر خانواده در کنج کوهی چون شیوه سباع و بهایم وحشی تنهایی بسر می برند
تا خصلت بدوی و خلقتی و آنه الله است میان ایشان تا میان سایر آسامی جدا انه مرکان بر اقتضای طبیعت جبلی و فطرت اصلی

اکثر بلاد و اوقات جنگ عرضی اینها ملکات سبی مشهور و نام و آوازه اند • و اکثر سپاهیان چالاک • و رزم آزمایان بی باک • و در مهم
سلاطین عالی کار از قبیل غلامان شجاع و جوهی خصوصا جماعت بیگی وری مستعین می گردند • و در شیوه سپاه زرت و روانکی و
چالاکی • و نیکو بندگی رتبت ایدادان می یابند و در معراج ترقی نسبت رفع سپهسالاران می رسند للمؤلف
خشونت شد چو طبع اهل کهسار • ز وضع منزل ناهموار • همه هم خانه گرگ و پلنگ اند • از آن بالطبع در غوغا و جنگ اند
اما چون در ایام فتنه انگیزی و افساد ملوک کفار • و در اوقات غفلت اهل دین بر آنان نیران عناد • و اظهار افتراء اشرار
که قبل ازین در این داستان تفصیل مذکور لسان بیان شرح بوده • این جماعت از وقت شیوه مخالفت و تمرد مقتضای فطرت نهاد خود بود
آن فرقه تبعه ملوک کفار باعث کلی آن اشرار و ظهور ملکه شرارت و فساد معتاد گشت • و در هوای مخالفت و فتنه انگیزی
مرغ دل ایشان بود و ای ضرب المثل كل اناءٍ يترشح بما فيه در فضای عصیان طیران نمود • و بعضی از آن جماعت که مستعد عقیدت
و اخلاص بودند و مستعد باد و افواج دوام سلطان بر حسب میل طبیعی کل شیء یرجع الی اصله در میان عبیدان طغیان بکوبان
و ما بعد ایام آن گروه در عهد استیلاء و اعوان اهل عدوان اشتعال نبیت زد گروه ایشان جنابت که ظلمت شاید بر بدن
و سلطان عالم پناه چون در تقدیم آن اهل عصیان و اندیشه تسخیر و تحمیر آن مشرکان طریقه الاهم فالاهم و شیوه الاقدم فالاقدم
پیش گرفته بود • و صعوبت کرد کار قصبات و اطراف در اشتمام کفار سایر اقطار می نمود • و فلانیان جانب فرنگ را جانب
می نمودند • بعضی را گرفتار قید اساری کرد • و بعضی را چون دمه عجب ایشان کوه و شیان از راه و فراز سرداده و دیار ایشان
می ساخت • و زوال اقبال آن گروه پس با تمامی توابع از نجیس و مردم • از تمامی دواعی و مطالب بانوس خود را مایوس ساخت
غلت و حشمتش را در زمین نسیاه • بلاته مکلوس و مسکوس انداخت • و حسب رتبت تعذیب نوبت انتقام از آن دولت رسید
و اعلام انتقام را بغیت از آمال آن قوم عنید بر آسمان نامیده کشید • و در هنگام حلول اجل موعد قهرمان الآمی با هلاک آن
طایفه ظلوم بر سم خط قلم قضا مرقوم رقوم وما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم مرسوم نمود • اما در اوان طلوع
صفت بهار
نیابی نو عروس ملک بهار • و در جای مواسم روزگار و در عنفوان جوانی و رعونت شادکامی زمانه مجلس آرای گلزار
که مقتضای طلاقت طبیعی در مزاج نسیم زمان • و باستظهار متابعت جبلی و مطاوعت ذاتی در عساکر جنود که کلستان و کرسی

پر شکوه [illegible] کشا بری و بهرام خان جلال [illegible] خارات [illegible] تواری [illegible] بود و بحکم لا انم الاعیاد سلطان [illegible]
لشکر انبوه [illegible] عرصه چین [illegible] بتحریر [illegible] فتح [illegible] لازم [illegible] بیت
بسپه [illegible] خانه [illegible] زینت [illegible] کل [illegible] خویش [illegible] سلطان [illegible] و آن [illegible] جلال [illegible]
[illegible] الملک [illegible] مملکت [illegible] و [illegible] مسعود [illegible] بر [illegible]
[illegible] واجب الاتباع اصدار فرمود و [illegible] شهر [illegible] جهت [illegible] عساکر [illegible]
[illegible] ترتیب اسباب فتوح قلاع و ترتیب آلات [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] بعید [illegible] باران [illegible] دریای [illegible] عسکر [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ملوک و حکام مانند [illegible] رود و نیل و فرات [illegible] دریای [illegible] حیات [illegible] بیت
ما آب روانیم و تو دریای حیاتی ٭ جویای تو ایم [illegible] ٭ و آن خورشید آفاق اسلام [illegible]
[illegible] مرفق و منصور [illegible] قوای [illegible] اعیان [illegible] کوه و دشت مملکت [illegible]
[illegible] آن خیام اقبال سلطانی برافراشتند و هر چند آن متمردان [illegible] کوه و [illegible]
[illegible] کوه [illegible] داشتند اما چون خار و خسک [illegible] سیل [illegible] وادی [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] کوه و دشت یکسانست ٭ و در حال [illegible] سیل [illegible] وادی [illegible]
[illegible] نشیب ٭ فتد از بلندی [illegible] ٭ و [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] غزا و جهاد می نمود [illegible] صادق [illegible] الایام [illegible]
والله عنده حسن الثواب ٭ و [illegible] دست [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] بیت
[illegible] ٭ والحق [illegible]

در قید [illegible] اقتدار است ٭ و [illegible] زلال [illegible] کلمه [illegible] صاحب جمال [illegible]
و جبال [illegible] بیت [illegible] ٭ که [illegible] نشیب و فراز
[illegible] هر چند [illegible] دشوار [illegible] ٭ نجابه مسند [illegible] بود ٭ اما [illegible] لشکر [illegible]
و سلسله [illegible] سلطان صاحبقران [illegible] شاه [illegible] در تحصیل [illegible] هر کوه [illegible] المعنی [illegible]
[illegible] می نمود ٭ و در [illegible] ملک هر چند [illegible] تخت [illegible] آن قوم [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] گشت ٭ و از سرداران [illegible] آن طایفه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کشته [illegible] و غلامان [illegible] جبال [illegible] غلامان افتاده ٭
[illegible] انواع [illegible] چهار پایان [illegible] بود ٭ و تعداد آن [illegible] لشکر
[illegible] سلطان [illegible] بود ٭ از کثرت غلامان [illegible] و شیوع اسارای میان لشکری [illegible]
[illegible] که [illegible] به سه هزار درم [illegible] بودی ٭ [illegible]
[illegible] بیک صد درم در بازار [illegible] بود ٭ و هیچ کس از [illegible]
[illegible] بود ٭ و [illegible] قیاس معلوم است ٭ و تفصیل [illegible] آن [illegible]
[illegible] معلوم است بیت [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ و [illegible] قانون سیاست سلطان ٭ و [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] سیوف [illegible] پرداختند ٭ و [illegible]
[illegible] ٭ و چند بار [illegible]
[illegible] اقتلوا المشرکین کافة [illegible] سیوف [illegible]
[illegible] لشکریان اسلام [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

خوش هوائی و فضای فرح و دلکشا حصاری بغایت استوار و حصنی در غایت مناعت اساس و متانت بنیاد جهت تمشیت
چنان ملکی پر شور و شر و استقرار حکومت آن ولایت پر خوف و خطر استحکام و استحصان نموده و هر چند در اطراف
آن مقام از دور و نزدیک واقع بود جهت نظم مصالح آنجا بنا نموده اگرچه از همه اطراف کوههای بلند و تختهای در پیش نموده
واقع بود بقرب خروج منعدن آن بغایت سهناک و خوفناک نموده فاما مقاش اهل آن جبال بیرون از این جهات او موقوف
و نقل اسباب اشخاص از محصولات آن اراضی هیون معهود و معروف و چون اساس این قلعه را بنا کرد جمعی بر انواع
کیوان بر افراشتند و ما فوق آنجا را جمعی از لشکریان مقرر داشته و جهت لطف آب و هوا و دلپذیری آن مسکن و صفای آنجا
هر طرف میل سکونت آنجا کردند و از هر ناحیه جهت تمدن و سکنی مردمان مناسب بآن حصون بردند و بنوعی که در اندک فرصت قلعه
و شهری معمور گشت و بازارها جهت معاملات مردم نزدیک و دور شد و بعد از اتمام مصالح ملک و دین و وفور انجام مهام
مسائل فوائد و فتح الباب بدار السلطنه اوزکند عودت فرمود اما در ایام معاودت سلطان از مقتضیات تقلبات سلطنت
حادثه غریبی روی نمود که اگرچه مثل آن حادثه با وجود کمال استقلال و شمول شوکت و جلال چنان سلطان سایس و جبار
و پادشاهی خردمند صاحب اقتدار معهود نبود و بغایت مستغرب می نمود فاما فی الواقع نهایت حال آن اتفاقیت
موجب انقلاب بسیاری از مفاسد ولایت ارناوت گشت و آن حالت بسبب تکرار توجه سلطان بآن مملکت مرفوع و بعد
مفقود شد و اگر چنانچه حدوث آن امر باعث نهضت سلطان نبودی و مزید اهتمامی در باب ضبط و نسق آن ولایت منضم نبودی
آن مواد فاسد تحمل که بر روزگار رفتار و مساوی بسیار اقتضا می پذیرفت و حصرهای ملکی و فتوحات دینی در میدان
آن کفار اشرار انتشاری گرفت و حال آنکه چون سلطان از سفر ارناوت معاودت فرمود اسکندر نام یکی از خدام قدیم
سلطان بود که اکنون باسکندر بیک مشهور است و در عداد اهل اسلام او مذکور بود و از بدو طفولیت خاک بر کرده خدمت آستان سلطانی
بود و ذخیره حسنه اش نشو و نما از زلال الطاف سلطان اهل ایمان می نمود اتفاقاً با غوا و اضلال بعضی شیاطین الانس
از مشرکان آن مکان و طمع جاه پیشه و ربی خیال آن ارکان گشاده و واقع بود که میان مملکت ارناوت و جای پدرزادگی و ظلم حاکم آنجا
و طلب تعلقات حکومت آن دیار کرد و بنابرین حسن خذلان ارتداد از دین اسلام بر تمامی اعمال و عقیدت اعتقاد وجود

کشیده بود و بعد از آن بحدود ارناوت پیش رزیت نهضت فرمود و حصن و قلعه و دیگر ولایت و وجوه کافر که دیده و جمعی از ارباب الحاح
فساد و با او در پرده اطاعت و نیم زبان شده اند و بعد بخیل بوی شیطان از درگاه حضرت سکان سلطان رو گردان گشته مددکاری
کفران و لعنت را با متعلقات کوه بهم پیوسته و از نیابت سریر خلافت مصیر فرار کرده بارناوت رفته و قلعه چند از آن نواحی
تجدید و تحصین در قبضه تصرف در آورده و جمعی کثیر را از سپاهیان آن ولایت بجانب و متابعت خود امالت کرده و بیاری
انقلاع و بیخ کثیر از مکنه بقاع که متکفل فراخ وجوه سلطانی بوده بنابرین فتنه فساد و تمرد و عصیان و امتناع ارتداد از موافقات
دیوان آن کرده و دو نوبه شبیخون صاحب را با اهل اسلام در آن حدود در آورده بیت در جهان رو دریغ در دل کس هم
بنه او بوده فسرده آرزوم تا حدی که طمع در تسخیر قلعه اهل اسپس نموده و با جمعی منه الله لزوم استحکام آن قلعه لشکر
کشیدند و بعید آن کشتاری اچند روز خلل دیدند اما اهل ارض معنی بوده که بر زاغ و زغن اوراق شبان آسمان
جولان آورده از منتهای ... و فقاهی که ... بیضای فراخ خورشید ... چرخ خرام
خرام است بیت ای کر حضرت خورشید نهاد ... عرض خودی بری ... داری
هر چند وقع این مفسده در ... امراء و حکام سرحد امیر بوده ... یکی از نوات اعلام آن ...
ولایت در ... سلطانی سلطان و ... جلالت قدرت و توان ... که قلع مواد کفر
و عناد از آن حدود و بلاد ... سلطانی تحق پذیرد و بنوعی که آن گروه ... معاند ... که علی
صفت زمستان — ... و چون ... اخبار ... واقعه ... بود در غایت شدت و موسم ...
... شهر ... سریر خلافت ... اگر در آن ... جبال فلک ... که ...
... بود و ... بیت ... الشمس الملتفت ...
... و ... تا ... بود ... و ...
کشیده بود ... سپاه ... البر و البحر ... جهت ... و ...

بوده بودند چون بیکبار به حکم کمال سطوت شاه واقعه از خورشید خافقان بر جرم رعد الفلک [illegible] و [illegible] برگرفت
و عالم از قدوم شاهنشاه و بهار گلستانی شده و از فوج سپاه و آراسته [illegible] رفیع [illegible] گشت و دو فوج [illegible]
مرور آن شوکت و جنود سپهکار حوادث سپری به کشورهای آفاق [illegible] با نظام آورده و لشکر کافر نهاد مرا
از نوعه بهارستان اهل ایمان [illegible] بنیاد و انهدام کرده کان قوس و قزح را زمانه [illegible] که از [illegible] کفار از سر پامال [illegible]
لازم سپاه و مجاهدان [illegible] سریع التمام در فضای صحرا جلوه نما گشته و جنود سعادت ورود سلطان جهانگیر
و اقبال به مجاورت [illegible] آن شکوفه الوان برادیج نما کشیده و از اطراف و جوانب ممالک و از جهات طرق و مسالک
نوبه لشکر نصرت شعار به مثل [illegible] السیل بیامد و بر وضع [illegible] اتفاق [illegible] در عدد و شمار [illegible] عسکر سلطانی [illegible]
مبادرت می نمودند و مبشران سعادت بر لوازم سلطانی و نوید دفع منافقان بشارت نامه [illegible]
فی [illegible] منتوبیم [illegible] ایشان [illegible] و مجاهدان از ممالک [illegible]
مجهول و مراکب استقبال بجانب فتح اقبال را طلب می نمودند تا آنکه [illegible] لشکر [illegible] ارتفاع
بلند [illegible] دیار کفار [illegible] احاطه فرمود و طوفان آتشی از لمعات سیوف و سنان [illegible]
و دشت و دیار قبائل آن [illegible] سعادت شعار را احاطه نمود و هر کوه و کمری گذرگاه آن قوم گمراه بود [illegible] سپاه [illegible]
سلطان با [illegible] یکسان شد و هر جا پناه و مأوا و آرامگاه آن طائفه بی ایمان بود [illegible] ولایات اسلامی گشت [illegible]
مقام [illegible] پرکش گشت [illegible] نشسته در دل [illegible] هر جا که [illegible]
مرور عساکر نصرت شعار [illegible] آن منازل [illegible] داشتند و اقدام مجاهدان [illegible] پیدا
[illegible] قدام عساکر بهرام انتقام گشت تا حدی که [illegible] نام [illegible] بود [illegible]
کشاده آن دره [illegible] سپاه [illegible] بودند و [illegible] اطراف کوه و کمر و
صعوبت گذرهای آن طریق [illegible] از بام بلند آسمان بر آنجا گذر می نمود [illegible]
هر که گذر [illegible] اطراف آن جبال [illegible] کشای [illegible] و سال [illegible] سلطان چون ساکنان آنجا

مبادرت

مبادرت به طاعت و وفاق [illegible] بودند و از [illegible] میان ایشان [illegible] نمودند
[illegible] و توجه به [illegible] چون از علامات اعمال و احوال ایشان نفاق گوناگون مشهود شده بود [illegible]
و جان [illegible] ایشان [illegible] گشته حکم سلطان شد که از یک طرف عساکر روم ایلی و از یک طرف دیگر لشکر [illegible]
[illegible] آن گروه [illegible] شده استیصال آن زمره [illegible] نمایند تا کار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] راه [illegible] حوادث زمانی [illegible] آسمانی بر آن [illegible]
آنکه [illegible] دایره [illegible] بالکافرین [illegible] اموال ایشان [illegible]
[illegible] ابواب [illegible]
عدد [illegible] بود [illegible] استیصال
[illegible] آن گروه مردود [illegible] مقتول [illegible] بود [illegible] هزار [illegible] کافر [illegible]
[illegible] مقتول شد [illegible] سلطان [illegible] آن کافر [illegible]
[illegible] از آن متمردان [illegible] نمودند [illegible] کنار و گوشه مانده بودند
مبادرت به انقیاد و طلب امان و مسارعت به قبول [illegible] و التزام جزیه [illegible] از لشکر مجاهدان [illegible]
[illegible] وجود اهل [illegible] پاک شد [illegible] دریای [illegible] شد

از فتوحات میمنت [illegible] سلطانی و بیان [illegible] بود [illegible] داستان

[illegible] سلطانی [illegible] احمد بیک ولد ابراهیم بیک [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] قدوم سلطانی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] اتفاق [illegible] مملکت سلطان [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] از اطلاق مضمون حقایق مشحون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم [illegible] نکات [illegible] معانی و حقایق کلام [illegible] افعال [illegible]

[illegible]

نوع بشر بخواهد مایل بدان باشد و خواهد آن بشر البته چنین خاصیتی است مناسب لعل عمل و هر عمل مقدمه طلب سبزه روی
الانتاج چنانکه بشکل اول انتاج نتیجه خیرات اعمال موافق همت علیا و ملایم مقدمه کبری است و نتیجه شر ردی اعمال شی انتاج
نیت و مقتضی هوا است و در حساب تابع مقدمه صغری بیت تو در مزارع صورت چو تخم مکاری بمعنیت هم از آن جنس بار دهد باید
لازم در جهان مکافات و عالم مجازات هر کس که بمقتضای ملکات نفسانی و بسته عنان نشات علیا انسانی در تبدیل اخلاق
و اعمال و تغییر مکاسب افعال از جهت فساد بصلاح و فلاح مایل کرده و از صورت ناصواب نقایص و نقایص چهره کمال طرز
و فلاح آیل شود حق سبحانه و تعالی که مفیض انواع خیرات است و جاری مکافی برجاری ان الحسنات یذهبن السیئات
چنانکه لطف بی منتهای من جاء بالحسنة فله عشر امثالها در صحیفه احوال آن بنده نیکوکار شبنده پرتو دی بر روی کار
باظهار رسانند و هر که در تغیر احوال میل بسوء فعال نماید و از طریق مستقیم سعادت منحرف بمسلک ضلال کرده یقین که
رهروی از راه چنو دغول بیرتان باده ضلال بمنزل مقصود نرسیده است و هرگز آدمی زاده را پرویی شوکانی پس
و شیطان بهشت رضوان و رضای رحمانی نکشیده است و لنوادای البیذر در تغیر اطوار این هر دو طریق متغیر تغیر معین
تحسین و تقبیح مسلک در هر این دو گونه تصور و تقریر آنست که القصه بوجهی که سابقا مذکور شد که چون پیر احمد بیک
علاء ابراهیم حاکم قرمان خود را پسندیده و متحمل جهت احسان سلطان داشت و در حین استناد و اعتضاد بچنین
بزرگ او و احمد بیک در حکومت و مملکت موروثی بکاتب پادشاهان ترکمان بر خلاف برادر روی اقبال بر پیشان سلطان بیکان آورده
هر آینه بمقتضای حرمت و بعنایات الطاف اسعاده و از اثر توجه عساکر نصرت شعار و امداد سعادت اعداد و سلطانی احمد بیک که
سلطانی مقاصد خود بر حسب لواء متعلق و منصور شد و از نیل اقصی امانی و وصول بر آن امرا جانی و در پیکان و در سر کرد و بعضی از ممالک قرمان
را بشکرانه الطاف سلطان و بعد قدوم عساکر خواندان بجواب ابکاتیات اظهار مراسم اطاعت و اخلاص مسلم داشته بود و بعنیمه
و تملک خدام عالی مقام بازگذاشته و در اثنا چون قلعه کورین اعتماد عساکر منصوره سلطانی از توابع و لواحق اسکلستان احمد بیک
مستخلص شد از تصرف ایشان انتزاع یافته بود بر حسب فرمان همایون سلطان جهت ضبط و نسق شهر و قلعه احمد که از او قوینه بمروانشا
که بفرمود پیر احمد بیک بعد از انحطاط از استقلال خود در ملک قرمان و در حین فراغت از استمداد انصار و اعوان بمقتضای جبلت

اصلی بود

اصلی بود که با محمد مغلوب برطغیان و عصیان بود و بکریسنیان حقوق نعمت سلطان نمکدار بی و بکفران آن بیدستور خلق مذموم
پیدا آغاز نمود و از مراسم طاعتداری و وظایف متابعت دعوت مکاری اجتناب جسته احتراز کرده و در مسالک اعمال و تسبیح
افعال که نتیجه نیت فاسده و منشا ذات کاسده او بود تغییرات فاحش ظهور آورده و دو کامل مشو انفال و اغلاق و معاداوت بسبب
با منتسبان سده خلافت مکان بنیاد کرد بیت کرد دی که او پای در خون فشرد که زان خون سرانجام نگلی برد
از ملاکه شبی چون درون اهل نفاق نجابت تیره و دیده کواکب سعود از تراکم ظلمت آن شبستان خیره جمعی از سپاه بختیاران
تیره روزگار را بر انگیخته و با گروهی از توابع خود مکمل حاجن و عتاد بهم آمیخته شبخون بر اهل قلعه احمد که آورده و با جماعت
قلعه عمارت اجا بنیاد محاربه و مقاتله کرده هر چند با کثرت بسیار در دامان شب تار بقصد فروز و افزار استادگی نموده اما جماعت
و درو اکی بعیان آورده اما در دامان شب از آثار سیاه بختی ایشان رو سیاهی با ایشان عاید گشت شعر
فی الوجوه اراک خادعا طلاوا فی خشک عمدة منفی نقابدا اکشف عنده و ونعلقت دما شر ملکت فی ادلا وجدی فیدا
و نعبی انملا و دان متجلد در محافظت قلعه و مقاومت با مخالفان شعد مردانه چنانچه بایستاده و آن گروه سیه درون را
از بیرون قلعه باندرون مدخل نداده و از طرفین بیاراق و سنگ ماجرهای خون بهم پیوست و از جانبین با وجود تیغ و ادبار
خون بر بخشیده و بر چنین روزگار گذشت هر چند که آن گروه تعدی مسلک لیغر بر مطلوب نیافتند و در کمال خسران و اضطرار عود نموده
بتعلق لاسنه و شاهنشد خابا بو فیها و لا مخالف از ظرف عمل درون آن گروه تیره دلان که فته سموم نفاق بود مصداق الفتاح
ایشان خالی از چاشنی تریاق و فاق می بود هر آینه قطرات زهر هلاهل در رعنات سم قاتل از دهان تیغ خون افشان ایشان
اهل الشدن گرفت و از زبان سنان نیش ایشان اختیار و توهم روادار بود شعر قلوبنا و کان الحمو منا نجیئة فلم ترم فنات الرماح الالحی
و بکینیا و انتفا و ت چیتا فلم حان الذی یخیبه تیغ و الحاصل بعد از ظهور این واقعه موسوم تقاعده الشروع ملزم
آن فایده که ذکرت در اعلان کشید فالتت مبالغه و اعرار می نمودند و علی الدوام با شکریان سلطان در مقام تمهید قواعد
کالو بند هر آینه بنا بر وقع و دفع شر پیر احمد بیک از سر مسلمانان و بقوت حمایت و رعایت اهل آن مملکت از شرور و زمان آن
طاغی عالی شان در اندیشه تدارک آن قوم عهد شکن و نظم مصالح آن مملکت و تسکین فتن عزم چاره جوی کی از ارکان عظام

دولت بود با بعضی امرا و عساکر محمد بیک از دولت رخ تافته • و با فواج و ازعاج پیر احمد از آن نواحی فرمان داده • چون محمد پاشا
بجانب لارنده مرتفع پیر احمد توجه نمود • و مشار الیه را قوت مقاومت و مقامت نبوده • از آنجا که بار فرار کرده بکوهستان
وارشق ایلی تحصن و التجا نمود • و در انجام لایزال از مدد و تحریک مواد فتنه و فساد فارغ نبوده • و رعایا و مجاوره مملکت را همیشه تشویش و آزار
می نمود چون محمد پاشا بعد از افواج پیر احمد بیک تسخیر و ضبط حصار لارنده اقدام نمود • و با جماعت سپاه لشکر سلطان بجانب آن مملکت
قیام بوظایف حراست میفرمود • و دیگر باره احمد بیک جمعی مفسد از اتراک ایلی بهم پیوسته • و بقصد آنکه محمد پاشا با معدودی قلیل
در لارنده مانده • حمله عزم را تعجیل بی سبق مقدمه بصوب ایشان رانده • هر چند که محمد پاشا با آن گروه قلیل از آن وفور جنود و ساکنه
دو سه روز از لشکر گران • و خیله آن بدخواهان ذاهل بود • و از تقدیم مقدمات آن مقاومت با تحمل غافل نماند • و چون تأیید الهی و عنایت
سلطانی را همیشه معاضد و معین بود • و دولت و اقبال لایزال بر رایات آن لشکر ظفر پیکر قرین • بیت
تیغ می زد دشمن آنجا هر که فزونتر • تیغ چون بجوشن عقده برکرد کارگر • بعد از وقوع محاربه دو بار با جدال و اقدام جلادت بر اسم جوش و قتال
محمد پاشا بیامن دولت سلطان مظفر و منصور شده • و پیر احمد با سپاه و سپاه و تحیت مقهور و مکسور بازگشت • و بار دیگر بکوهستان
وارشق ایلی مراجعت نمود • چون این خبر کیفیت حال از پیر احمد بظهور رسید • و مطلق از افساد و عناد او با تمهید او کشید • سلطان … استیصال
این واقعات … پادشاهی استعمال نمود • و جهه استیصال آن قوم شقاوت مآل ترتیب … و اهتمام استعمال
نمود و متوجه کردن توجه بیکبارگی بر خباثت وجود آن طایفه منافق شعار را از عرصه آن مملکت منفی گردانند • و رعایا و مجاوره آن مملکت
کوکب سپاه فتنه و آشوب افتاده بودند • از آن محنت متمادی اعادی بالکلیه باز رهانید • چون اخبار توجه سلطان با سپاه …
و ازان جوانب شایع شد • و هر روز عساکر منصوره از اطراف بامداد … آن ممالک از جانب سلطان …
گشت • و پیر احمد را از قبایح افعال و شنایع اعمال خود امید نجاتی نبود • لاجرم چون رایات اقبال و مواکب عز و جلال سلطانی بنواحی
بلاد قرامان … پیر احمد مذکور سایه وار از خورشید تابان متواری و پنهان شد و ظلمت … آفتاب عالمتاب
… گشت • بیت • صبح ظفر از مطلع اقبال برآمد • اصحاب غرض را شب … آمد • و با برادر کوچک خود قاسم بیک
و توابع و لواحق و … ارشق ایلی تحصن شده • و از خوف … و از بیم آتش … سلطان چون آوازه … نهان در جا

سنگ و آهن شده • و در آن اوقات برادر بزرگ ایشان اسحق بیک بر مسند سلطنت پدری بحوالی استقلال متمکن بوده و برهمین موجب
ممالک گشت • و از مسند سروری بجلال ادبار گذشت • و نامه عمر و دولت ابرهم در نوشت • بیت • که رفت و ملکش بنا مد زوال
تعالی الملک ایزد متعال • و قاسم بیک هم از روی اضطرار از ورساق ایلی فرار کرده • بنزد حسن بیک پادشاه عجم التجا کرده
و از ملک و وطن اصلی بالکلیه جلا نمود • چون از میان آن قوم غدار و آن طایفه حق ناشناس بیکبارگی آثار دولت بیکبارگی
کنار افتاده شد • سلطان دین محمدی بر وفق قاعده کلیه • و من نکث فانما ینکث علی نفسه • ملاحظه نمود که دولت آل قرامان
در نکبت انتکاث است • و خیل و حشم و سپاه و لشکرهای ایشان مسلوب الاثاث • و در ولایت قرامان قلاع مرتفع
و مقام هوام و سباع … است • و همیشه از آن جهت باعث اثاره مواد فتنه و فساد کرده • و آن معنی موجب تزلزل
و عجزه بلاد … بر آئینه جهت حرمت بر سکنه آن بلدان … و دایع الهی که حدیث الخلق
عیال الله احبکم الی الله انفعکم لعیاله • … امر … و مراقبت بندگان یزدان است توجه تام بتسخیر آن قلاع
نمود و تمامی را در حیطه ضبط و تسخیر درآورد • و بعد از فتح آن جوانب مردم معتمد علیه از امرا و ارکان دولت … آن بلاد و
مساکن باز داشت • و بعد از تسکین فتن و مفاسد از آن مواطن رایت لمن الملک الیوم … میان آن منازل عباد الله برافراخت
و سلطنت و ایالت آن مملکت … مصالح کلی ملکی و ملاحظه فواید دینی و دنیوی بفرزند سلطنت شعار خود سلطان مصطفی تفویض
فرمود • بیت • بفضل … و چنین عادل و … رای • بعد از آنکه عودت …
و از بعض … اولاد قرامان … پیر احمد … سلطان …
تعلقات پیر احمد قرامانی … اصلاح حال پیر احمد …
سلطانی … اخلاص …
… در خدمت سلطان محمود پاشا …
… ملازمت آستان همایون …
… سلطان محمود … اولاد قرامان … زوال

ار

مملکت و دولت ایشان بعد از آن فی الجمله در میان نشد • محمود پادشاه از طلب سوی ایشان مصروف نمود و سلطان گشت • و دیگر
مکالمات [illegible] عطا طلبید • باعث نقصان دولت آن وزیر عالی شان شد • و در حین عود آن سوی غزنین سلطان حکم عزل محمود
[illegible] دیوان فرمود • و این حادثه در شهور سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه • بر خلاف مترقب ظهور نمود •

داستان هفدهم در فتوحات میسر شده سلطانی در باب توجه پادشاه به سلطان [illegible] بیان [illegible] جزیره [illegible] فرنگ و کیفیت انهدام آن ملک و حصار [illegible] و کیفیت [illegible] جنگ و [illegible] سلاطین فرنگ کشتیهای کوه مانند [illegible] و [illegible] و توفیق یافتن لشکر اسلام در حین مقابله لشکر [illegible] و ورود کشتیهای فرنگ در غایت خذلان و خسارت • نموده

[illegible] اولی که [illegible] • جانش ز غم زمانه پرداخته باشد • آن کام دلش چو بر آید ز حیات • از کوری چشم کار او ساخته باشد
[illegible] چون تحقق امری از خواهش کونین تعلق گیرد • و ارادت علم یزلی کار او را تحقق توفیق مطلق اتفاق نماید • تحدید ملکوت
[illegible] باشد که از مقدمات بکلی تعیین حصول نماید • و گاه باشد که مانع رغایب لطف از راه مخالفت اعداء این معنی تعجیل پذیرد
[illegible] وجهی آید • و لطایف الاهی هر گونه بواعث حصول مقاصد را از جانب موانع بر انگیزاند • و مقدمات وصول مطالب
از طرف عایق و موانع مهیا سازند • بیت • انقلاب آمد عادت ایام کو • من که هیچ از آن آب جهان گم کردم
چنانکه ابولهب می‌پنداشت که همیشه در تاب و تب مشقت و تعب گرفتار [illegible] و آتش فتنه و فساد بر لهب • تبت یدا ابی لهب •
بر افروزند • تا آنکه نور محمدی را تابان و افروخته نمایند • و هم او ابولهب که همشیره ابوسفیان بود هم سر ز آن ملحم
کرد [illegible] سلطان در [illegible] اهل ایمان کمان داشت که بقتل [illegible] شرک [illegible] و القاطع عطب بر [illegible] ظهور دولت [illegible]
باب فتوحات [illegible] بالکل [illegible] که مسدود سازد • و در سر رشته تعیین جسد الاکثر [illegible] کیسه [illegible] فی جیدها حبل من مسد •
بجای آنکه تمرد [illegible] بر راه خلایان حق انداخته • اما از موجب [illegible] ارادة الله • بر خلاف هوای آن جمع گمراه مردود
که در مقام التزام یریدون لیطفئوا نور الله بودند هر چند که دم بدم التهاب غضب و ولهب بیشتر بر می‌افروختند • اما فروغ انوار
هدایت و سعادت بیفزود • و الله متم نوره و لو کره الکافرون • و چهره عقلیان [illegible] دو مطلب بهتر از [illegible]

با وصف این سعادت [illegible] [illegible] که دیده و شمع از که دیده تاریکی • و هر چند که پیر زال زمانه مقالات افسون حسد بر رخسار آن
شکفته [illegible] بود • من شر النفاثات فی العقد • پیشتر بر می‌دمید و موجب گره بندی کار شکوفه‌ها و اندیشه [illegible] چنگ
شاهوار محمود بر خود و بیشتر می‌پیچید • اما از رونق آن نور دیده عالم افروز و زخم چشم [illegible] افسون کوتاه نظران و خلفاء
[illegible] • علیک عین الله • بیشتر می‌دید • و لهذا در حین انعقاد محافل اعادی عادی و طرح گره بندی معاندان بادی در
عداوت [illegible] همیشه شرار معقود در ایات قرآن [illegible] بر رونق و رواج [illegible] • الذین یا ایها الذین [illegible] بدست
[illegible] • باصابع تخریج انگشت از التهاب حسن • حتی کانک حجابا • از هم می‌گشود • و هر چند ارباب شقاق
و اتباع سر رشته اتفاق جمع قطع و وصل حبل متین دین محمدی بر حسب قاطع • یریدون ان یطفئوا نور الله • می‌افزودند • و دوام
[illegible] و کینه [illegible] پر شور [illegible] • و مکر اولئک هو یبور • می‌کشیدند • بار تمام حبل عقود
اسلام را [illegible] وثیق تر می‌دید • بیشتر مسدود و محمود و منصور می‌نمود • بیت • قد را که او دست [illegible]
[illegible] ز بهر شرف دست اعتصام • غالبا ظهور دولت حضرت [illegible] در مبالغه و معادات [illegible]
[illegible] و شوکت و شکوه مهمان من [illegible] الله [illegible] حق [illegible] از صورت معاداة و منافاة [illegible]
[illegible] حکم کلی الاشیاء تتبین باضدادها • در تناهی ظهور حکومت بر سبیل اطراد است • و در تقابل [illegible] و بطلان و تحقق نور ایمان و ظلمت
کفر [illegible] ازالت باطل [illegible] است • و از مبدا باشر و طلوع صبح سعادت [illegible] حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه و آله اجمعین • و از ابتدای ظهور دعوت آن حضرت بر کافه انام • و تکلیف همگنان بتقلید احکام اسلام • همیشه صیت
آوازه [illegible] رسالت و دعوت مصطفوی • در بسیط عالم از فرمانهای جمع مخالفان بوده و اشتهار آوازه علو قدر و رتبت نبوی
از اعداد واحاد [illegible] رسول [illegible] معاندان بوده • و چون اکثر حالات این سلطان [illegible] مطابق بر مجاری احوال
دولت و سلطنت نبوت مصطفوی بوده • در این قضیه دیگر هم [illegible] ایام خلافت و جهانگشایی مماثل و علام حالات مذکوره
و مشاکل ظهور آثار مذکوره افتاده است • بیت • [illegible] جهان برای • رای او مجموعه فلک پیمای •
[illegible] • در تاریخ سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه • سلطان [illegible] محمدی را از معارضه اعدا و خصوم [illegible]

مفهوم گشت که [illegible] در [illegible] دین [illegible] داد و از جمیع علما و فضلا و [illegible] عالی اعیان
انجا که چون [illegible] از [illegible] قانون [illegible] دار الملک استنبول فرموده و تمامی عساکر [illegible] و لشکریان [illegible]
[illegible] اجازه [illegible] در ایام [illegible] تابستان [illegible] دریا [illegible] با جمعی از خواص
[illegible] گرده بود و توجه تمامی [illegible] عدل و احسان [illegible] ممالک اسلامی [illegible] ناگاه از
[illegible] صدای [illegible] ولا تکن من الغافلین بسمع [illegible] بگوش [illegible] سلطان رسید که پادشاه [illegible]
[illegible] و [illegible] میدان [illegible] بزم [illegible]
[illegible] صدای [illegible] جنگ [illegible] آواز [illegible]
[illegible] صدای [illegible] بیت چون تیغ [illegible] کرده
[illegible] فراغ دل [illegible] پادشاه [illegible] دین [illegible] است [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] موجب [illegible] الکلام است نظم
شاه چون تاج [illegible] گر تیغ را [illegible] کافرهای [illegible]
[illegible] فلک [illegible]
[illegible] سایه بر روی [illegible] سلطان [illegible]
اوقات فراغت و [illegible] جهاد و مصالح اسلامی [illegible]
بگوش هوش سلطانی [illegible]
[illegible] چند روزه [illegible] اوقات [illegible] سلطان [illegible] تعظیم [illegible]
ممالک دریابار [illegible] که [illegible]
پادشاه [illegible] ممالک [illegible] دریا [illegible]
جناب [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible] متوجه [illegible] ممالک اسلام شده و چون [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ملکت [illegible] اهل [illegible] کشور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] چون این معنی بسمع همایون رسید سلطان [illegible] سلطنت و حمیت اسلامی [illegible]
[illegible] عالم [illegible] دولت [illegible] لشکر جهاد [illegible] فساد [illegible] سلطانی
[illegible] چنان [illegible] اهل فساد و اهل فرنگ [illegible] دریا [illegible] اهتمام نماید و آن [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] انتقام فرماید بیت [illegible]
[illegible] وصلاح وقت چنان [illegible] که [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] بر ساحل [illegible] ممالک روم [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] و کثرت [illegible] و [illegible] قلعه و [illegible] دریا [illegible]
آن جزیره [illegible] ملکت روم [illegible] ولایت [illegible] افتاده [illegible] جزیره مذکوره
ساحل روم [illegible] مردم [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] حالت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] باطراف ممالک [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ولایت [illegible] فرنگ [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] وزارت سلطان [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] دریابار [illegible] اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امور [illegible] سلطان [illegible]

خلع بحر

صفت کشتی

نمود و منت عطای [illegible] اعلام ایمان بر طایف [illegible] و [illegible] داشته و در رقیب [illegible] تجهیز لشکر [illegible] از قولات

و بعضی کشتی [illegible] خود را در [illegible] و بمساعدت [illegible] دولت سلطان اسلام بود

منطوق [illegible] و ترتیب [illegible] کشتی [illegible] از [illegible] که [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] اسباب و مصالح فتح حصار و ترتیب [illegible] در میان دریا [illegible] کشتی [illegible] و ورقت [illegible]

[illegible] از [illegible] کالموج [illegible] از لشکریان [illegible] کرده [illegible] در درون سفینه [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] بود و [illegible] متوجه انتقام [illegible] حصار و مقام [illegible] شده [illegible] کدام [illegible]

[illegible] در میان دریا [illegible] مفتوح لشکر اسلام گشته [illegible] [illegible] گشته [illegible]

[illegible] چون سلطان دین [illegible] از جانب ساحل [illegible] لشکری [illegible]

[illegible] متوجه [illegible] شد [illegible] سلطان [illegible] رسید [illegible]

[illegible] از جانب ساحل [illegible] آن جزیره [illegible] شد [illegible] سلطان جهت [illegible]

عساکر منصوره بجانب جزیره بسهولت و آسانی [illegible] آب [illegible] کار [illegible] داشته بودند [illegible]

[illegible] [illegible] بر بالای کشتیها [illegible] مرتب ساختند [illegible]

[illegible] را [illegible] ساختند و بر روی آن جهت سهولت عبور [illegible] بالای آن [illegible]

[illegible] اسلام بسهولت از کنار دریا بمیان آن جزیره مدخل نمودند و حصار [illegible]

[illegible] ساختند [illegible] از [illegible] و [illegible] اسلام جهت [illegible] اهل [illegible] در میان آن [illegible]

شده [illegible] لشکر [illegible] [illegible] [illegible] سلطانی

[illegible] فتح حصار [illegible] بود [illegible] اعلام فتح اسلام بر افراخته [illegible]

[illegible] [illegible] کشتی [illegible] [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] که [illegible] اهل [illegible] اسلام

ادم

صفت [illegible]

[illegible] کنار دریا [illegible] آن [illegible] از آن کشتیها [illegible] بود [illegible]

[illegible] اهل فرنگ در آهنگ [illegible] روی دریا [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آن کرده در علم [illegible] دریا [illegible] روی دریا جهت وصول [illegible] ساحل [illegible]

کشتی [illegible] و از [illegible] در [illegible]

شده ثابت قدم [illegible] [illegible] قدم [illegible] بر روی آب [illegible] میان جزیره [illegible]

[illegible] در کار دریا [illegible] اعتماد تمام داشتند [illegible] عساکر منصوره از آن [illegible]

[illegible] که [illegible] سلطان بر آب [illegible] بجانب ساحل [illegible] و ابواب فتح اسلام را [illegible] نموده [illegible]

آن پس چون [illegible] لشکر کفار بود [illegible] و حصار [illegible] سلاسل [illegible] جهت [illegible]

[illegible] کشتیها و سلاسل [illegible] و آن لشکر [illegible] اهل حصار

[illegible] آن حال [illegible] فتح حصار [illegible] لشکر اسلام که [illegible] کرده بودند [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] شده [illegible] هلاک [illegible] بود [illegible] حادثه [illegible]

[illegible] سلطانی لشکر اسلام هم بر اطراف [illegible] توپ [illegible] داده [illegible] کشتیها [illegible]

[illegible] کشتی که [illegible] بر اقدام نمودند [illegible] توپ [illegible] را از هم [illegible] و آتش [illegible]

کفار [illegible] چون [illegible] اسلام قابل [illegible] انفصال [illegible] اهل کفر و اسلام [illegible]

[illegible] کشتیهای فرنگ در میان دریا [illegible] و اعلام [illegible] در مقابل اهل اسلام بر افراختند [illegible] چون [illegible]

[illegible] جهت [illegible] حصار [illegible] و در روزی که سلطان [illegible] اهل [illegible] خصومت [illegible]

[illegible] در آمدند [illegible] بالای حصار بر آمدند [illegible] لشکر اسلام [illegible] توپ و تفنگ

[illegible] آب [illegible] بوده [illegible] و محاربه آغاز [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible] العلم الیقین [illegible] لاجرم [illegible] حصار [illegible]

و در حق [illegible] سلطانی [illegible] موقع [illegible] گردید که رونق جنگ مهیا سازند
و در روز [illegible] مسعود [illegible] در مقابلۀ قلعه برافرازند که بعد از سه روز [illegible] قلعۀ جنگ
سلطانی خواهد بود و دلیری [illegible] در آن روز خواهند نمود [illegible] است که [illegible] اعلام جنگ
[illegible] توجه خصم غالب [illegible] لشکر فانوس [illegible] قلعه [illegible] افروختند و بشارت [illegible] بود و چون
این علامت رسید [illegible] انتظار [illegible] فانوس [illegible]
و [illegible] استعجال [illegible] عام [illegible]
[illegible] بود و [illegible] فتح کلی و نصرت اسلامی [illegible]
[illegible] توجه قلعه [illegible] یکی از خدام عساکر اسلام [illegible]
[illegible] مردم [illegible] از مسلمانان [illegible]
گردیدند و چون [illegible] احوال لشکر سلطان [illegible] احوال عسکر اسلام
خبر رسیدند [illegible] جنگ قلعه [illegible] فتح حصار در میان عسکر سلطان [illegible]
و سیاست آن سلطان [illegible] در کارخانۀ لشکریان [illegible] آن پادشاه [illegible] غازیان [illegible]
آن [illegible] فرنگیان [illegible] گرفتاری [illegible]
[illegible] سیاست سلطانی [illegible] چون خبر گرفتاری آن کس از میان لشکر اسلام [illegible] سلطان رسید
و [illegible] اطلاع لشکر [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] چون فرنگیان [illegible] جنگ [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] الصدق [illegible] از آن موعد [illegible] شروع در جنگ قلعه [illegible]
[illegible] حصار کرده آید [illegible] این اندیشه [illegible] سلطان [illegible] سلطانی
با [illegible] لشکر [illegible]

به قوی [illegible] بجانب لشکر اسلام [illegible] کلمۀ توحید ساختند [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] شروع [illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] و بنای لشکر [illegible]
[illegible] فتح [illegible] صباح [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین است [illegible] قلعه [illegible] لشکر اسلام
[illegible] برج قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] دولت [illegible]
چون [illegible] عظام [illegible]
[illegible] اهل حصار [illegible] قلعه [illegible] لشکریان فرنگ [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] لشکریان فرنگ [illegible] علامت فانوس [illegible]
[illegible] روز سیوم [illegible]
فانوس [illegible] گفت [illegible]
[illegible] غازیان نصرت شعار [illegible] حصار [illegible]
[illegible] برج حصار [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] برج آن حصار
[illegible] برج [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] برقبهٔ آسمان [illegible] آن لشکر ظفر اثر

[illegible] در میان دریا [illegible] در میان دریا [illegible] لشکر [illegible] انداخته بودند و اسباب محاربه

[illegible] جهت [illegible] آن [illegible] کشتیهای [illegible]

[illegible] بیکبار اعلام فتح اسلام [illegible] حصار [illegible]

و کلاب [illegible] بروج حصار [illegible]

[illegible] از بروج [illegible] کفار [illegible]

در شکوه ارواح مومنان هزاران مصباح افروختند — ذکر آنکه تیغ الظلام [illegible] نور الاولیا [illegible] المصباح

چون از آن سفینهای [illegible] حال [illegible] کفار [illegible] رسید در میان کشتی [illegible]

مجموع دریا از هبوب نسیم صبا [illegible] آن کافران [illegible]

[illegible] علامات [illegible] جهت [illegible] در آن حالت صورت موت خود را

[illegible]

[illegible]

[illegible] خود [illegible] حال خود [illegible]

[illegible] چون تمام لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] و در میان [illegible]

قلعه بود و [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] و سلطان [illegible] اسلامی قیام نمود

[illegible] اسلام [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] و سلطان [illegible]

[illegible] لشکر ظفر اثر اسلام [illegible] مراجعت نمود

الله [illegible] فتح [illegible] حق جل [illegible]

آستان — از فتوحات [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمود بهجت و اقبال [illegible] و [illegible] فتح ملک دیگری کند چنانچه در ایام خلافت سلطان [illegible] و آن پادشاه ملک
[illegible] کشته [illegible] توجه ممالک اسلام و [illegible] ممالک [illegible] گشته بود [illegible] و لوازم آن [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] مقدمات [illegible] ممالک و [illegible] کرده بود و ملاک ممالک سلطانی
[illegible] بحسب [illegible] و [illegible] ملک علائیه بود و این ملک [illegible] ساحل بحر فرنگ [illegible]
[illegible] کشتیهای [illegible] و [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] اکثر اوقات [illegible] اسکندریه [illegible] و اکر [illegible]
[illegible] از حدود مصر علائیه که سرحد ممالک روم است [illegible] و اکر [illegible] کشتیهای فرنگستان
[illegible] خطه عظیم [illegible] اسلام [illegible] فرنگ [illegible] و [illegible] آن ملک [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] مصالح دینی و ملکی [illegible] آن ملک مشرف [illegible] میان [illegible] روم [illegible]
فصل [illegible] و [illegible] حاکم علائیه [illegible] سلطان [illegible] پیغام [illegible] استبعاد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] از تسخیر ممالک [illegible]
بود [illegible] که علائیه را [illegible] تصرف در آورد و حاکم [illegible] و اشفاق [illegible] مستظهر و امیدوار
دارد [illegible] ملک او [illegible] دیگر [illegible] و فساد [illegible] باشد [illegible] و او را [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] برحسب امر همایون سلطانی [illegible] احمد پاشا [illegible] و بعزم تسخیر علائیه [illegible]
[illegible] و حصار شهر و قلعه علائیه را از جانب [illegible] محاصره نمود [illegible]
[illegible] استمالت [illegible] چون غلبه و استیلای آن لشکر [illegible] بود [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] حاکم علائیه [illegible] امان و استشفاع [illegible] عنایات سلطانی التجا نمود [illegible] احمد
[illegible] سلطان [illegible] عهد و امان [illegible] بعد از تسلیم [illegible] احمد پاشا [illegible]
شد [illegible] و استعطاف [illegible] الطاف و اشفاق پادشاه [illegible]

کریم الاخلاق [illegible] و [illegible] لطف و [illegible] او را [illegible] نموده و [illegible]
[illegible] و [illegible] تسلیم نموده بود [illegible] ولایت [illegible] روم [illegible]
ارکان دولت [illegible] و چون [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و [illegible] چون [illegible]
[illegible] که [illegible] و خاطر همایون [illegible]
بود قلیچ ارسلان بیک [illegible] از سلطان [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] توقف کرده [illegible] سلطانی [illegible]
سلطان [illegible] چون ولایت [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و میثاق قرار داده و چون [illegible] اضطراب [illegible]
که سلطان [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بخدمت سلطان فرستاده [illegible] احمد پاشا [illegible] برکات [illegible]
سلطان [illegible] و [illegible] چون [illegible] احمد پاشا رسیده [illegible] سلطان
[illegible] مجلس [illegible] و [illegible] بوده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] نموده [illegible] تمام [illegible]
[illegible] چون [illegible] سلطان [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حاکم علائیه [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] قلیچ ارسلان [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] سلطانی [illegible] سلطان [illegible] چنانچه
[illegible] قلیچ ارسلان بیک [illegible] سلطانی

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

از فتوحات [illegible] سلطانی در بیان حالات [illegible] سلطانی

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] بندگان سلطان [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین اعلام دولت [illegible] و رایات [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر آینه [illegible]

[illegible]

[illegible] ازان برگ [illegible] ببین اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عساکر [illegible] و اهل بدعت و الحاد [illegible] لمؤلفه [illegible]

[illegible]

لطایف [illegible] ان ربکم [illegible]

[illegible] کلستان

اقبال [illegible] مضاعف [illegible]

[illegible] لطایف [illegible]

یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم [illegible] چون نرگس [illegible]

[illegible] است تحقیق [illegible] معلوم خواهد بود [illegible]

[illegible] آفات و مخافات [illegible]

[illegible] اسلام است [illegible] سلاطین [illegible] است [illegible]

[illegible] و اقبال [illegible]

[illegible] لمؤلفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاشیاء تتمایز بالاضداد [illegible] عالم کون و فساد است

[illegible] رکن اعظم از ارکان اربعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

و آثار کرامت در جبین آن حضرت ظاهر و جهانی از انوار عدالت او ... حتی یعد من کل انه الفلک و بهترین آثار مظاهر عظمت و دلاوری و زیباترین شیوه جهانگیری
و جهانبانی سلاطین عالی مقام اسلام، ملکی از عموم ملوک بهرام صولت سپهر احتشام، آنکه همیشه رایت ایشان در مبارزت
با زمره اعداء الله مخصوص بوده و با کریمه الذین یجاهدون فی سبیل الله منصوص بوده و با جهت اصل جهاد اهل عناد ناشی از شیمت و نفاد
تباه کردن ایمان و تعارض توحید و الحاد باشد و داعی کلی بر التیام معرکه التحام و ابطال افتتاح تمامی مهمین و تحت و تسلط احد
جاهلین جهت تخلف ایشان از صلاح و اسلوب رشاد افتد و هیچ که بهر کدام جانب که لسان روشن بیان السنه افصاح
مصالح و تیغ مصقول مقبول علیه السلام در ساخت هیئت انفصاح دعوای حق و ایضاح دعاوی مطلق نحن رجال الحرب علی الحق
منتصر علی الحق فرماید البته متوجه همه رجال و مجاهدی اهل حق الحق احق فراز آید بود و در طریق مستقیم مردان خدا و متوجه
با دعوای مسلک حق در زمره سلاطین انبیا و سلاطین اولیا با دعاه اعلاء اعلان لواء معالی الحق و اعلاء شیخ
آیه ... الحق یتبعه الاول الحق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی مصدق و موثق توانند بود نظم روی بر آنچه حضرت حق
بحکم کرم که فرمود اینست الحق ولهذا در قانون نامه خلافت الهی و دور منشور این سعادت قرین سلطنت پادشاهی تمهید
و احتراز از مسالک بغی انجام بغی و طغیان و امتیاز حسران اهل حق از اعیان ضلال غیلان و راعوا شیطان بحیل و دعا
همه جانب خیل و سپاه و خارجیان ملک به دعوی بر وجه قاعده وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا
التی تبغی حتی تفیء الی امر الله مقرر و اسلوب متقرر داشته اند بیت حق با باطل بود از ننگ خم
خسروی کار آینه گشت
بود کتاب آداب سیاست و رسم ریاست و در خطاب ستطاب آن حضرت اعیان سلاطین صاحب مروت و جمعیت
جهت منسوب بن حضرت و تفرق میان فرق حق و باطل و در حین تعیین طریق اغراض یا امداد عساکر و اجتهاد عادی معادل
قانون نامه عادلانه و دستور نامه عاقلانه میان خسروان جهاندار و پادشاهان عالم دار بانجست ملت عقیدت
عنوان فرد و مقرر شده که من اراد ان یرقی اریدته الله و من جمع ملبوه بالسیف ... و الحمد لله تعالی که از بدایت ظهور دولت
این پادشاهان عالی ... این شاه پیرو ارباب معارک بی پایان و پیشروان ... بسیار حیات اهل ایمان احیی سلاطین
سلاطین نشان اهل جهان الی هذا الآن حیث الاقتضای ... اعلاء معارج شریعه منیف خود میان پادشاهان
جهان مدار بر امر مطاع یا ایها الذین آمنوا جاهدوا الکفار اشاره بر استمرار فرموده اند و در عرصه قرشگاه دولت و دشمن
از خیل و سپاه اجتهاد در امر ارتکاب و التزام شیوه دلخواه الذین یجاهدون فی سبیل الله اقتصار نموده اند و بنابر این
معانی حقائق جهانی بحب استمرار اوقات و بمقتضای شیخ کامل علوم و فنون گذشته که در زمان ایام خلافت و جهانداری
این طایفه و لات شان امان ایشان که موازی وقت چپ سال است که هرگز جوهر تیغ جهانگشای این خاندان اسلام
از معدن علاقه قیام بر خلاف ادعای مصالح انام نیاخته اند و بیرون جهت فتوای ائمه و علمای اعلام در جمیع کائنی بحقوق
عروق بسالی اعلام خود را جهت نظم غیبت در کامکاری و دعوای فتح و فیروزی در تمامی مملکت عالم بالاتفاق آخته
تکلم بتمام اجتهاد ایشان بر عمارت و موالیت غزو جهاد فی سبیل الله مقصور بوده و رایات جهانگشای ایشان لا یزال بر کام
اعدا الله موفق و منصور نظم لا تحسبن حب الآباء منقبة لن تعتبر عن غایات مجدهم اذا فخر دولة دین الله ثم علوا
وقد نالوا العلی علیه السلام ... خاندان سلطان دین محمدی واین فرازنده لوای سعادت سرمدی که از مهد اسپ ظفر ...
اقبال و از مقدمات شکل کاش جاه و جلال و که محبت حیدر قابلیت در گلستان شاهی با وجود منظم شب اخضر
خلاف وآتیناه الملک صبیا گویا کشته بود و از لب نکهت اخلاق خسروانه و ملکات پادشاهانه و از نهار ایمان
بر مثال غنچه کل و بسکه از شمیم نصرت بالصبا بر پا شده بود و در اقتدا و مع خلفاء راشدین و اصحاب و اتباع آبا
و اجداد از خویش از نجابت و از آبائی حسن خصائص فرزایا افزوده و موجبی سابقا در قوم محامد ابنا و اخبار شده چندین ممالک
از بلاد و ولایات از قبضه ملوک و ولاه گمراه و عصاه ضمیر و ما بدوی بهمه درین و بسطوت تیغ جلادت و دلاوری بممالک محروسه بود
ملحق فرموده نظم از آنجا که تحت قیروان بود تا منتهای کشور شاد نشان بود علم بر فلک شد که عالم ... است
بدولت ... در ادوار کامل ... فاما از آنجمله هر چه از ممالک سلطانی در حیطه ضبط و تصرف در آورده بوده و قلل محدود و در حرمت
و سپاه مبسوط و دولت بر آن گشته و حکم اوان متیل بود که جهت ایالت و ممالک شرائع و احکام نوامیس تقصیر التزام
ابراز احکام و الزام کرده بودند و جهت دفع مسائل ارتفاع منازع که موافق سنت خلفای راشدین و فتاوی علمای دین آمد
شایع بوده بابی اقدام می فرمودند چنانکه ... همت سلطان عادل در عرصات جهانگشایی ... قدم بر قدم پیشروان

بقیه ... سلطنت ... [illegible] ... شرح

پادشاهی ... [illegible] ... و در شهور سنه ... عشر و ... [illegible]

چون ممالک ایران ... [illegible] ... حادثات زمان قرار ... گرفت و از ... احوال ...

سپرد ... اوقات شورش و انقلابات ... [illegible] ... دولت و اقبال سلاطین ... [illegible] ...

و انقلاب ... [illegible] ... سلطان ... احوال ... [illegible]

نگارندگان ... [illegible] ... اقبال ...

ایلچی ... [illegible] ... جهانشاه ... پادشاه ... عراق عرب و عجم و فارس و آذر ...

بود ... حسن بیگ ... [illegible] ... اقوام ... [illegible]

قایم ... [illegible] ... کثرت لشکر ... سلطنت ... شوکت جهانشاهی ضعف حال ...

رجال ... تمام ... [illegible] ... غفلت ... سکر ...

سکران ... [illegible] ... در حالیکه ... [illegible]

لشکر ... [illegible] ... اولاد ... ارکان دولت ... [illegible]

و ... [illegible] ... استراحت ... [illegible] ... جهانشاه ... اولاد ...

بیکبار ... استیلا ... حسن بیگ ... اولاد او ... [illegible]

... [illegible] ... سلطنت ... جهانشاهی زیاده از آن بود که حسن بیگ

و اتباع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در حین ... [illegible] ... جهان ...

میرزا ... [illegible] ... حسن بیگ ... [illegible]

حق تعالی ... [illegible] ... جهانشاه ... [illegible]

... [illegible] ... شوکت ایشان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... جهانشاه و میرزا ... [illegible]

و سالهای ... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... اسراف و اتلاف ... [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... جان ... [illegible] ... حسن بیگ ... [illegible]

... [illegible] ... حرکت و سکون ... [illegible]

... [illegible] ... غالب ... [illegible]

... [illegible] ... حسن علی ... [illegible] ... معدوم شد ... [illegible]

... [illegible] ... در ممالک ... [illegible] ... سلطان ...

امیر تیمور سلطان ابوسعید ... [illegible] ... استقلال بود ... [illegible] ... امیر تیمور ... استیلا ... [illegible]

... [illegible] ... عراق و فارس ... [illegible]

حسن بیگ ... [illegible] ... جهانشاه ... [illegible]

در ذکر حسن کوتوال یابان کرد • اما سلطان ابوسعید هم جهت ... بود و در عدم مبالات ... از جانب استرآباد
و فیروزکوه چون با درماکان درآمد با وجود آنکه حسن بیگ در قراباغ نشسته بود و میان حسن بیگ ... بود از مقابله با دشمن ...
کمای و اقامت نموده بعسکری ... انکه ... زیاد بود در موسم زمستان در ولایت ... ایستاده و در آنجا قشلاق
گرفت • و این اول خطایی بود که در تدبیر او واقع شد چه مقتضای عقل سلیم و فکر مستقیم آن بود که اولا کار دشمن ساخته ثانیا
قشلاق پردازد ... فی الحال که فصل زمستان ... موجب قلت ... و اقوات ... انواع مضرت ... آب
آدمی ... سلک قشلاق با لشکری چنین ... شاه ... بیک ...
... الاسباب ... پادشاه ... امیر شیر ... آغاز ... نهاد و چون ... در ولایات ...
خصوصا ... از جانب شمال ... در معابر ... و از جانب
... کوهستان آذربایجان که ... با سلطان ... که در موسم ...
... و لشکر ... خصومت ... ایشان • ... سلطان ابوسعید با حسن بیگ آغاز ...
و معاودت ... نقل اسباب معاش از جانب عسکر سلطان ابوسعید قطع نمود ...
نمایان ... • و از جانب آذربایجان و کوهستان هم تردد مردم ... سلطان ابوسعید بر افتاد • لاجرم در
اردوی ... شد • ... لشکر خود را ... داد • و حسن بیگ ... و اسع آذربایجان ...
... • و از طرف کوهستان آذربایجان لشکر ... تا آنکه ... سلطان
ابوسعید و کثرت ... در زمستان ... شد • ... ضعف و اختلال ...
برجب ... حالت ... دولت ... لشکر ... رسیده ...
میان آن طایفه ... • و سلطان ابوسعید ... حسن بیگ ... لشکریان او ...
... توالی ... • ...
داد در ... میان ... بود بلکه بر خلاف ... • لاجرم ... حضرت ...

چون بسم الله نمودم افتتاح • در شبستان خیالم شد صباح • لیک صبحی نور او عالم فروز • ...
بیت ... نام آن سلطان ... • کز فروغش شد عیان شرح بیان • قرص مهر از شمع روشن شمعه • ...
... از علم ... • از شعاع ... • در کمربسته از انفاس ... • ...
در شب اسری برون ... • بزم خاصی کرد ... • در حریم لی مع الله ... • روح ...
شد ... • ... • او دست سلطان ... عالم ... • اهل ایمان ...
پیش رو گشت ... • پی روش شاهان ... • شهسوار ... • در لوا ... آتشش
شد ذی السیف ... جهاد • وز کلید تیغ او فتح بلاد • تیغ آتش ... • دست ...
یا نبی الله منم آن بنده ... • کو گناه بی عدد ... • بی ... • ...
در صف مردان ... راه • از رفیقان ... • ظلمت ... • نیست ...
بوده ... عذرخواه • تا شفاعت خواه گردد از گناه • طامعی ... • کان بود مقبول پیش کردگار
اولین طاعت که دارم ... • ... اصحاب ... • تا دعا آل عثمان گفته ام • هر زمان ...
در ثنای این شهان ... • کرده ام ... • ور زبان حال گویم آفرین • این زمان ...
با علو قدر ... آسمان • بر جنابش داشت جای پاسبان • شاه دین پرور ... • وعده های مصطفی از روی وفا
از ظهورش مصطفی ... • گفته ... حدیث ... • از کلامم ذکر او گوش شنوی • ... حدیث ...
بود ابوالفتح از اسامی ... • ناصر دین ... دولتش • بود سلطان ... نام او • ...
فاتح قسطنطنیه ... او • نام او ... • گرد ظاهر ... • ...
... • گفت ... • ساخت ... • منبر اسلام و تخت ...
... • شب ... • صبح شرع ... • شد ز عکس تیغ او ...
... • کرد ... • گفت ... • ...

از زبان تیغ او آیات بأس • کرده از بهر شهان از روی کس • هول تیغ او به روز رستخیز • ملحدان را از ملحد گوید گریز
بود دست او و بحر از لطف گهر • غرق بحر و بحر او در روی زمین • ملک ایمان غرق بحر جود او • غرق طوفان بلا ملک عدو
بحر بخشش کرده احسان کشا • نور بخشی در خشش از فر زیاد • شرق و غرب از لطف نورش شمع • بحر و بر در ملک جودش جمع
جرعه جودش احمدی سیر آل • بر تربتش انوار آب زلال • بحر اصحاب جود او در ملک • ملک بحر اعدل او آب حیات
کرده قوی دین شاهی در جهان • کاست کفر و دین شد زیبا • بر دوام روضه او ذو علم • گشت شاه صورت و معنی هم
بود ظل حق بملک معنوی • شد به صورت گشت شاه معنوی • ملک صوری و معنی پسند ام • از بنا [illegible] اولاد عظام
شد ولی عهد آن سلطان دین • ظل ایزد بر همه روی زمین • خسرو اسلام سلطان بایزید • لطف عام تو ذو باش شدید
طاعتش او قی رقاب بروران • در ثنایش خلق جهان رطب اللسان • طاعتی بگو که گفتم پیش از این • کان بود از من قبول حق یقین
هست ورد من از دعاش کتاب • بهر عمر آن شه عالی جناب • باد در آتش چه امان کرد کار • روز و شب پیش از همه [illegible]
چون دعای آل سلطان حسن • با ثنای شاه دین کردم قرین • در ثنایش عقل کل تحسین کند • بر دعا روح الامین آمین کند
در بهشت هشتمین جولان کنم • چونکه ذکر قصه سلطان کنم • جلوه گاه ذکرش از انکار فکر • شد بهشت حور از این [illegible]
نام سلطان شد درین نظم بهشت • بود ذات پاک او رضوان سرشت • ذکر او چون طایر جنت مکان • کرده جولان در بهار این بیان
از فتوح آن شه کشورگشا • روضه ذکرست و فتوحات [illegible] • رب وفقنی علی ترتیبه • وانطق الاقلام فی تشبیه

کما ورد فی الذکر الکریم و الکتاب العظیم ان هذا لهو القصص الحق و ما من اله الا الله و ان الله لهو العزیز الحکیم

کتیبهٔ هفتم

از کتاب این کتاب [illegible] الفاتحین السلطان [illegible] العثمانیه ابد الله تعالی خلافتهم الی یوم القیام مشتمل است بر تفصیل و شرح آثار سلطان اعظم از جماعه آل عثمان و گفتار در وقایع و فتوحات خداوندگار سلاطین جهان اعنی السلطان الملک المؤید و الامام المؤ

للدین المؤید [illegible] النبی المصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه التابعین [illegible] و مسطور این دفتر کتیبه از
فتوحات است مشتمل بر مذکوره الصدر مقدمة الکتیبه در ذکر مبادی تمکن و استقرار آن سلطان دین محمدی
بر مسند خلافت و تخت موروثی [illegible] و بواعث استقلال و استقرار سلطانی او بر سریر مملکت قیصری ببیان
ملکات آن ذات همایون و محاسن صفات آن دولت روزافزون و این مقدمة الکتیبه مشحون است بر دو طلیعه
همایون طلعت طلیعه اول در ذکر کیفیت اجلاس آن سلطان دین محمدی بر سریر خلافت رحمانی و امامت دین سبحانی
و شرح گرفتن درة التاج افسر عثمانی از چشمه طالع آن مطلع نیرات ایمانی طلیعه ثانی در ذکر اجمال از احوال
ملوک سلاطین ذوی الرتبه سلاطین اکابر اهل حق و دین از معاصران این سلطان عالیجاه و گفتار در نمود ارتباط
و مناسبات صوری و معنوی ایشان با سلطان در اقطار امصار جهان [illegible] در ذکر خصایص کریمه و اوصاف
و نعوت عظیمه آن ذات عالی شان است میان سلاطین سابق و لاحق و در دیار اسلام و بیان [illegible]
خصایل و وفور فضایل و ظهور فواضل آن پادشاه نیکونام در عرصه ایام و این [illegible] الکتیبه [illegible] بر دو جناح مشهور [illegible]
جناح یمین در ذکر اولاد و اخلاف آن مظهر خلافت و شرافت و ثمره و تعداد کواکب فرخنده طلعت [illegible]
عدل و رافت جناح یسار در ذکر انتظام ارکان و خدام دولت سلطانی و کیفیت استقلال [illegible] و صولت [illegible]
در کار [illegible] میمنت آثار در بیان معظمات فتوحات و کلیات غزوات آن سلطان دین محمدی است
با طوایف کفار و شرح فتوح بلاد عظیمه و غنایم جسیمه آن خسرو عالیجاه [illegible] تیغ آبدار اسلام مدار و آن مشتمل بر بیست
داستان است میسره بشارة الاسعاد در ذکر [illegible] و معاملات سلطان [illegible] بحکم [illegible]
[illegible] با جمعی از ملوک اسلام و گفتار در فتوح [illegible] و پیش [illegible] دولت سلطانی [illegible]
و بوسایل و مسایل شرعیه [illegible] و اقدام [illegible] و مناقب پادشاهان [illegible] خطاب [illegible]
و این قسم مشتمل است بر دوازده داستان [illegible]
[illegible] آن سلطان [illegible]

آن خدا دارین عنایت عهدی حضرت سکندر ثانی مقام داشند کان حقایق شرایع و دقایق احکام و نگارندگان
صور معانی روحانی بر صحایف افهام در کتب اصول این چنین مقرر داشته اند و بر الواح عقول حکمت آیین این مضمون را
نگاشته که شکرگزاری منعم بر دوام و سپاسداری متفضل عمیم الانعام عقلا و شرعا واجب و لازم است و طبق
و معانی معنی بر همگنان مفترض و متحتم چرا که ناسپاسی منعم موهم زوال نعمت است و حق ناشناسی صاحب حق باعث بر وقوع
زوال نعمت کما قال الله عز و جل فی کتابه المجید و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید لمؤلفه
برای شکر و سپاس حق در همه حالی * زبان طوطی گویا بهر جای کجا * مصور ازل از نوک خامه تقدیر * لسان حال به شکر تو می‌کند گویا
و دفع مخافه و باس میان کافه ناس چون خاصه لازمه شکر و سپاس است ناچار آن هم از واجبات عقلی معدود باشد
بلکه از فطرت سلیم و جبلت هر ذات کریم این خصلت چون مکرمت اخلاق غریزی مشکور و محمود می‌نماید و لهذا در جمیع قوانین
نوامیس و احکام و در تمام ایام آیین جاری انام تصدی و التزام این امر را که واجب عقلی است واجب عقلی داشته اند
و این مقدمه را میان فرق کفر و ایمان اصل کلی بنیه داشته اند فاما تقدیم حق شکر در شکر حق بر وفق منطوق و قلیل من عبادی
الشکور نزد کافه جمهور امری است غیر مقدور که و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار از آنکه حصر افراد نعمتهای
الاهی و احصای انواع و مقدمات آن کما هی چون غیر معدود و نامتناهی است به بداهت تعداد آحاد آن بیرون از اندازه رسوم
و حدود است و اعداد اعداد شکر در مقابله و محاذات آن امور غیر متناهی از نفوس متناهی در عرصه وجود بر تقدیر مجاهدات مغبون مسعود است
کرم از مو میان زبان گردد * هر زبان صد هزار جان گردد * تا بدان شکر او فزون گوید * شکر توفیق شکر چون گوید
لیکن جمیع افراد بشری را معرفت حق یعنی معرفت مطلقا مقدور نیست که ما عرفناک حق معرفتک فاما جهت تعلق حقیقت
ایمان هیچ بنده مسلمان هم ترک معرفة الله معذور نیست که یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله * بلکه احدی از
افراد عباد تحصیل معرفة رب الارباب بوجهی از وجوه مامور است و طریق اکتساب آن مطلوب بقدر استطاعت
و استعداد از رجوع به منقولات انبیا و اولیا امری مقدور بلکه خواهی محصل و میسور است که ما لا یدرک کله لا یترک کله بیت
گرچه وصالش نه بکوشش دهند * هر قدر ای دل که توانی بکوش * لاجرم بر همین اسلوب و منوال در شکر نعم و افضال ایزد متعال

بقدر قدرت و توانایی اجتهاد باید نمود و جمیع ابنای نوع انسان را به قدر و توان ستایش و حق‌گزاری حضرت معبود
بذل مجهود شاید فرمود و در تقدیم طریقه عبودیت و بندگی و جهت اسپند است و لطایف نعمت و مانندگی او لکه او لاینده محمد
گزاردن بر بعضی از جلایل نعم ربانی که اشتمال بر هر گونه مکرمت و افضال داشته باشند شاکر گردد در شرایط او ادای وظیفه شکر
اگر بر امر جلیل از فواضل سبحانی که علی الاجمال محتوی بر چندین عنایات و نوال باشد لایزال مستدرک گرداند اگر شود شعر
مقابل فضل نعمه بشکر * و بذا الشکر داعیة الدوام * و چون سنت الاهی و حکمت نامتناهی بر این نسق مقرر شده که انتظام
و اصلاح و قوام امور جامعه عباد را همیشه [illegible] از افراد سعادت آمد و باعث دوام بقا افتد و در ترتیب علل و
اسباب جمیع مطالب وسایل بطریق توسط بوسایط و وسایل کماهی شود تا فایده تمکن و انتظام طرفین نوع آدم و قاعده ربعی مروی
طوایف امم در مساکن و اماکن عالم اسباب آن نسبت ترتیب درجات اقطار و امصار بجهت منافع و مضار متعین و مقرر گردد و
التیام و ارتباط میان ابنای روزگار به آن سبب متمکن شود و امر معاش مستند الی غنا و فقر و صاحبان غنا و کار اشتعاش بر ضعیف
و توانا بر همان اسلوب منتظم و منعقد گردیده و بی شایبه اشتباه و ارتیاب و باتفاق کلمه ارباب الباب این معنی محقق و مصدق است
که همیشه در عالم ملک و شهادت به جز این عادت نظام صفت قدرت و سعادت مثل اعاظم ملوک و سلاطین و حکام [illegible]
و دین واسطه وصول مواهب حضرت منعم کریم اند * الطاف حصول مطالب از عنایت قادر حکیم به ایشان نازل می‌دارد که
خلق آفریدگارند و مظاهر استطاعت و اقتدار در تنظیم مصالح آفاق و تعمیم نعمت مرحمت و اشفاق با مبدا افیاض مناسبت عظیم
و در رسیدن خطوط لطف و عنایت منعم علی الاطلاق به همگنان آفاق مستحق مبرات او اری و استحقاق [illegible] تعظیم و تخصیص
پادشاه جهان پناهی چنین و دل آگاهی که از بسطت رایت سلطنت گردون کاری و شجاعت راحت رسانی گستری جهان [illegible]
مدت العمر در صدد استراحت و آرام و ازاحت آزار و آلام اهل اسلام بوده باشد و وسعت دایره گردون وسعت
خوان نعمت و بساط رحمتش را محیط اقطار [illegible] نموده و با وجود این عموم منافع متتابع و شمول فواید
متنوع ذات قدسی صفاتش تکفل و مدبر نفوس کل افراد انسانی در کشور صوری و معانی باشد و به سنت سلاطین انبیا و عباد
اساطین سلف [illegible] احسانی [illegible] شود

نکه زای کل ارض نفسه * و بکل مشترک شاه بدکه * منتقد من رایه وجهه * سیفین و الحق وذلکه نظیره
بنابرین مقدمات سابقه و بمقتضای این کلمات شاه و حسن و کرخیره و ثنا گستری و شکر ولی نعمتان بر سپند خسروی مهر ورب
بلکه باید نیک و دعا شهریاران کشور آرا باید او را حق و دین پروری ازین جهت که رخساره آینه کردار اقتدار ایشان مرات
اقتدار حضرت آفریدگار است و ناصیه اعمال و احوال خجسته مآل ایشان نسخه از کتاب جامع جمال و جلال کردگار
او آ شکر نعمتهای بی انتهای ایزدی بادی به و در واقع و نفس الامر مشهور از منت پذیری در توالی الآلای الفضا سلطان مهری بود
هرکه در ملک و دین چنین باشد * در خور شکر و آفرین باشد * شاکر شاه عادلست جهان * عدل شه عیش و ظلم او طوفان
و برکافه اهل علم و حکم و بر قاطبه اصحاب علم و عمل بطریقه شهود و عیان متعین و متیقن است و بتعل اخبار و آثار احبار
مفصل و مبین که فیما بین پادشاهان شرع پرور و میان سلاطین معدلت تا بعد مدة عمر سزاوارترین سلطانی بجمیع محامد
ذکر و احق و الیق منعی علیم الاحسان در تقیض سپاس شکر الملک این سلطان دین و دولت است و آن بخشاینده سود
باید انسبره وی که باعث توضیح و ترصیع این جواهر ارقام بر تحریر اقلام در نظام میمن نمایش تابش حسن و جمال آن
ملک و مکرمت و افضال ایزد متعال است و سرافرازی قلم دو زبان میان از آن بیان بر لوح شهود و عیان ممتنع
سپاس و ستایش آن سلطان عدیم المثال عمیم النوال است و بستاری قلم لطایف نگار نمود اندی از اصناف
اوصاف آن خداوند کامکار خسروان جهاندار سود نگار دبیر خوش تحریر هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق گو تنگنا از خسروان نیز کار
نموده آمد و بمساعدت کلک شکرین گفتار که عیسی وار در دامن اشکار رضیع لبان و شیرخوار از مربستان دوات حقایق
بیانست در قبلای انظار اولی الالباب بجلوای انبیا انی عبد الله آتانی الکتاب آغاز سخن سرایی بیان طاقت تنها کرده شد
و دفتر شکر المؤمنین و غیرهم * تا آیه اعناقیا و قضا حا * حال آنکه هر قدر که سر انگشتان قلم عطارد رقم در تعداد اعداد خلاید
صفات آن ذات ستوده ملکات بر مناصب فرو شمارد و هر آن نفحه که لیل و نهار برا اضافات در ستایش آن سلطان گلشن مدیت
و استکافت بجهان آرزم و سرود آرد * یکی باشد از هزاران و اندکی بود از بسیار * و هر ذکر جمیل که جهان لسن سخن دران اعجاب
مقال از اجمال مآل آن خسرو کشور افضال میان خوب رویان تمیع خصال گفته آید بشاید گفته باشد * ادولوتی مک

منظور پری رخساره در آینه مرو مکه انظار اولی الابصاریست * کسی الکسجان وطواه باشد * بعد و خش تماشاگاه
هرچند که مصرع چون فسخ ادوار ه احاجت مشاطه نیست * لیکن بجهت تاکه وفور آثار ذکر دوامش لوازم مودت و پیشکه کم
بمقتضای مقدمات سابقه بر همه اهل اسلام تا انقراض ایام و اعوام واجب الالتزام است و توجیهت و توجیهیت
باعاده و تذکار آن صفات در هر لحظه و آن از تقب کلام شعر کل الوری یجیئوا کرکتاب الحق * حتی کما دث بنطق الاعجاز
حالیا در مقدمه شروع در مطالب این نمیع شطری از بواعث مرجحات و وجهی از دلایل و محاسن جهت ثبوت و تعیین آن سلطان
بر سپند خلافت و شاهی و تمکن و استقلال آن مظهر تایید آن اشارتی الالهی ایراد میابد هرچند که شواهد عدالت این مطلب عالم
از حیطه حصر و احصار بیرون است و از مقدار تقدیر و تقریر در طاقت افزون مولف نیازمند اشد به صفات و منقول
هزار بار شهود معترف بعجز و قصور * لیکن از آن جمله مرجحات و متمحات درین دیباچه مطالبی که به عادله ور و نمونه از شواهد
مذکور گشت قسم اول از آنجمله شهود دی است که معدل اینکه عقل اهل شهود و عیان شده و قسم ثانی
که باتفاق جمهور اهل ایمان و اتفاق اعیان سین قسم اول در ذکر شواهد استحقاق خلافت سلطانی که مشاهد اهل
کشف و شهود و عیانی تعدیل پذیرفته و بر طبق آن دعوی شاهد آن عدل در ثبوت امر خلافت سلطان تحمل کرده قال الله
تبارک و تعالی فی محکم الآیات * و هو الذی جعلکم خلایف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات حضرت حق جل و علا
اولا نوع آدمی را بتشریف خلافت الهی در بشکرگاه الارواح جنود قبله گاه وجود و فرمان فرمای وفود ملاء اعلی
نوبه املاک افلاک وجود فرموده و فرد کامل و شخص فاضل خاتمی را از لطائف و صفات نوع محمدی در مرآت نظر شهود و چون مصباح
علت غایی وجود فروزان در پیشگاه ایوان عالی بنیان لولاک لما خلقت الافلاک نموده * بیت
ز لولاک لعمرک گشت و تاج سرش * کشیده موج بر گردون فراش * چراغ بارگاه لی مع الله * زده بالای عرش خیمه خرگاه
و لهذا او را بدایت نهایت معانی بیانی حقیقت جامع انسانی ز منظر اسما و ذاتیه و صفات سبعه الهیه خود ساخت آنگاه بعلم
سرافرازی و علم آدم الاسماء کلها * از روی وجوب وجود درج ملکه سپاه نامحدود و ثم عرضهم علی الملائکة از آن جهت
تا آنکه بحقیقت جامعیت در آن صفات کمال و بوسیله مظهریت نعوت جمال و جلال او را بسیط ملک زمین امروی استقلال

و نگین انا جعلناک خلیفة فی الارض شایسته مسندنشینی خلافت ربانی سازد و بر فرق ساکنان عرصهٔ غبرا علیین جلو
رتبت السلطان ظل الله فی الارض سایه سرادق عزت او بر آسمان اساس سپهر ظلال ظلیت سبحانی برافرازد بیت
او بخلافت علم آراسته چون علم از روی بیان خاسته و از مقررات امور و از مشاهدات مشهور است که همواره ظل
مهر شاهنشاهی با صاحب ظل از کتاب مناسبتی در لوازم هستی بوده و از آنجا همه افق در افق نور ستاره و رونق ناتمام
و خلیفه و نایب با اصیل و مستخلف ملایمتی که اکثر آثار تأثیرات بوجود منزه او است اما حکمت ازلی افاضه ابر رحمت نامی بر اعداد
قابلیات جلد معیان دریابار گردون و ساحل نشینان صفت دریای این سپهر گردون وصلت عبائی و الی الترتیب گوهر بهای استعداد
انسانی و حقیقت طبقه از اقالیم سبعه این ربع مسکون همین معنی بود که عرصه ظلمت آباد عالم اجسام که به شعشعهٔ اسلام از
مصباح نور نبوی روشن و تابان گرده و شبستان تیره جهان که از جاهلیت یکبار بصفایح تیغ آتش افشان آن [illegible]
هدایت درخشان شود و تا بمقتضای مضمون کل یوم هو فی شان جمله ظهورات شئونات حق اله لطف و قهر از سلطان کشور
وجوب امکان گاهی آثار ملاطفت عام و رحمت بر دوام در رخسار آیینه شعار آن منظر ملاطفه وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین بر نظر حقیقت بینان و پیش بینان اهل حق و یقین ظاهر و هویدا سازد و گاهی لوامع بارقهٔ شعشعه از تیغ هدی صدق
بر فرق متمردان عنید و معاندان مرید برق و صواعق [illegible] اقتلوا المشرکین کافة برافروزد و بر افرازد
و در معنی صورت شوخ حسن اطلاق و جمعیت خصال بهجت شمایل فر احمدی آن چهره مطبوع اجمال [illegible] خشم و کین [illegible]
بشارت و انذار بر صفحات رخسار انبیا روزگار بر کشاید و پیکر ظفر کردار تیغ آتش بار بسیف سفاک [illegible] تا بانگ
انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا بشنود ابصار اهل ادراک نماید بیت خدا آتش تیغ نصرت داده در جنگ
کز آن آتش نشد آتش بر سنگ چو افزودی نمود و تند چون شیر به آتش کلید و گاه شمشیر و از مدلول حدیث نبوی
و کلام معجز آیات فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین در هر آیت تجلی داده [illegible]
و صواب [illegible] کرده که هر کدام از خلفا و سلاطین ملک زمین و جانشینان ساخت انبیا و سلیمان نگین [illegible]
نسبت بآن سلطان انبیا علیه من الصلوات انماها و ابلغها او فی مدار فراست و [illegible] میان اقران و اشباه

سپاه بنیابت صوری و معنوی و مشابهت خلقی و خلقی مشاکلة و مشاکلت از جهات بآن مرآت کمالات کثرت به آیینه اجمالی
سلطانی خلیفه حق بحقیقت و تحقیق است و از لسان حدیث و تمدیح به ثنا و ثنای انعطاف او در تحسین خصوصا او شاهی
موید من عند الله و سلطانی که بحسب اقتضای مناسبت ازلی و اقتضای عنایت ازلی که مخصوص آن اوان شباب
دولت خداداده از آن عبارت است در دوره نبوت محمدی و در ایام ظهور دولت ملت احمدی از روی صورت خورشید
مثال جهانگشای کور السنه [illegible] و از حیثیت رتبت معنی سید ان اجتهاد و دین پرور [illegible] جهاد و شریعت گستر
[illegible] و صحابه پیغمبری مسطور و مذکور گردد و در الطاف آثار سلطنت و اقتدار از تاریخ اخبار فریدون و جمشید جهاندار
و انجم [illegible] شوکت و سطوت خاقانی سلاطین روزگار و رو [illegible] اعلی را استشعار شود و در شیوه [illegible]
عمیم و نشر آثار خلق کریم میان خسروان ملت مصطفوی و مقتدیان نبوت و ملکات نبوی منظر و انک لعلی خلق عظیم باشد
و در تأکید شعایر شرایع و ادیان و تشدید امور شرکان و منافقان [illegible] اظهار آیه اغزوا واغلظ علیهم
[illegible] بنمود ارباب معنا و تشدید حکم ذو الفقار حیدری نماید و دربیت [illegible] و تهدیدهای صلابت
دینی در دارو ادوار و اعصار مجدد و تشید آیین تو این عدل عمری گردد شعر لو اقسمت [illegible]
[illegible] و الحمد لله که این سلطان ملت محمدی و این خلف از سعادت ابدی که سر رشته نظم [illegible]
بکوهر دعا و مدح سلطان او مرتبط گشته با وجود آنکه در هر کدام از صفات حمیده مأثوره و هر یک از نعوت پسندیده
مشهوره میان خسروان روزگار چون فرد وحید و خورشید واحد النوع بلکه بفضل تمیزهر گونه [illegible] است و در تحلق باخلاق
الالهیه و تطلب صفات سبحانیه به مثال الف الوهیت سربلند و سرافراز و بر منصب کمال چون پرتوی خورشید در طرق بی همالی
و انبار [illegible] ذات قدسی ملکاتش و شخص ممدوح الصفاتش بجامعیت اوصاف و مزایا و بخصوصیت بعضی مواهب
و عطایا [illegible] و مین توقیعات [illegible] روزگار در زمره [illegible] شده و زین [illegible]
[illegible] بیت در که او پناه را شاید فرق او تاج و کلاه را شاید و [illegible]
[illegible] از جمله لطایف الطاف الهی است از قبیل [illegible] و اصطناعات

کیسی و ازین نوع اتفاقات چه تفضل و دانش آل ادتی عقد است که بجد و اجتهاد شاه شرعی مقدر و میسر است بیت
بجد و جهد میسر نمی شود دانش که گر قرب پادشاهان بجز بسعی دولت و الطف لطایف و اشرف نکات و نظر ایف وجه رجحان خلافه
آن سلطان دین پرور بر سایر خلایف صبار کی اسم و هم نامی اوست با سلطان انبیا محمد مصطفی علیه و علیهم السلام بکره و عشیات
زیرا که چون از تعلیم خانه وعلم آدم الاسماء کلها رابطه پیمانی میان ساقی و مستی آن در میان امور اتفاقیه مقرر شده و از
عالم معنی بنسبت علاقه تامه یعنی دو جانب خصوصیتی میان هر اسم و مسمی مقرر گشته که منشاء آن رابطه مناسبت همین سابقه
بخت خداداده است و وضع اسما از راه تحقیق و آباد رستی نام اولاد حقیقت ترجمان لسان استعداد است که کلام حکمت انتما
الاسماء تنزل من السماء باین معنی ایمات و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله اجمعین اسامی جابرانه را بر نیکو می فرموده
و تفأل بنام نیکو گرفته و ... از نامهای مذموم که مکروه می شود و اجتناب و اعراض می نموده چنانچه از ... بن عباس رضی الله عنهما باین عبارت که
ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یتفأل و لا یتطیر و یحب الاسم الحسن نقل است و در حدیث صحیح ثبت و فرمود که اسم ... مرد ... است
هر آینه سلطان ممدوح را ازین امتیاز و شرافت میان سلاطین و نیکنامی و اعتبار از زمره خلفاء روی زمین مقرر و مسلم
که با اسم همایون و اسم سعادت مشحون سلطان محمد غازی بر السنه جمهور مذکور است و نام نیکش هم نامی و نیابت جهت ...
میان نامداران آخر الزمان مستفیض و مشهور است نظم ای غیر نامحرم خدایت نبرده نام ... وی سکه ... وجود ...
زان نقش کرده بر صفحات وجود ... نقش محمد نام ترا از برای نام ... و الحق خاندان آل عثمان جنت مکان را همین فخر و شان
جمیل کافی است و این دو دمان قیصری اسلام را همین جامع و آوازه میان شاهان اسلام مدار و دانی که موافقت اسمی
و مطابقه ملکات رسمی مصداق حدیث شریف مصطفوی و مصدق کلام حقایق تصویر نبوی ... که ما من احد کم ان یکون
فی بیته محمد او محمدان ... و درین خاندان عالیشان مکان ازین دو محمد نام عالیشان میامن دولت ... و بنیاد
و این سلطان ... که مذکور ... [illegible] ... ثانی ... و هم ممدوح ...
[illegible] ... لیکن این نسبت محمد ثانی با اولین محمد که جد مجید ... ثانی ... [illegible]
برادم ابوالبشر ... با وجود ... کمالات ... درین شاه ... اکثر ... [illegible] ... محمد ثانی

کمالات و لایت و عقب از اصل اکمل و از پدر افضل مصرع نقاش نقش ثانی خوشتر کشد ز اول و در تفضیل این اسم و تفخیم
این کلمه واجب التعظیم از افضل ائمه اهل البیت مصطفی و اعلم عترت طاهره مرتضی بجواهر حروف و اسرار اسماء امام جعفر صادق
علیه و علی آبائه الطاهرین و اسلم التعالی و ... این امام ... مضمون این کلمه ... که اذا کان
یوم القیامة نادی مناد الا لیقم من اسمه محمد فلیدخل الجنة کرامة لاسمه علیه السلام ... و باشارت
این امام ... موافقت اسمی ... جنت رضوان ... در صورت ... جهان پادشاهی که هم
نام سلطان انبیاست و از آن قیصری ... وی ... خداست ... این ... اتفاقی ... توفیق ...
و لیلی ... است و لوله آن ... و ... آن محمد ...
و ... سلطان ... آن محمد رحمة للعالمین ... و ... محمد ... تا بود آل محمد دین ... پیدا
باد آل ... بر سریر قیصری و المنة که بموجب ... و بموجب ... فتوحات ... در ایام ...
این ... ملت محمدیه ... دولت ... ارکان ... احمدیه ... سال ... شمشیر ... اسم مبارک
محمد ... جان ... کرده است و نام و نشان شهادت ثانی را که اشهد ان محمد رسول الله است ...
جهاد ... تشهیر و اعلان نموده ... این شرف شاه ... تمام بود
... نام ... دولتش بنام بود ... و در شرح ... این اسم ... و در ...
فواید و تأثیرات این نام نیکو بعضی از ائمه تابعین که ... حقایق ... و برکات و دقایق ... عالم بوده
خصوصا ... و ابن القاسم ... نقل کرده اند که در کتب ... و آثار آورده که ما من بیت فیه اسم محمد الا ...
و ... و از ... اسلام ... شعار ...
و آنکه ... ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار قسم ثانی در بیان ... بر ثبوت خلافت قیصر
... مظهر جامع ... علم ... مبین است و ...
... است ... [illegible]

اسما و صفات علما و عیانی تواند بود و جهت آنکه حق سبحانه و تعالی انسان را او را مظهر اضافه آن جمع ساخته
ذاتیه ساخته و انکاره میان اعیان اکوان او را اشرف رتبت خلافت الهیه نواخته بیت مصرع کار ترا بی تو چو پرداختند
نامزد لطف ترا ساختند ه هر آینه عدد سبعه و سبعین را در تحقق خلافت رحمانی خلق عظیم است و لهذا اعداد هفت را نزد
ارباب علم حساب خواص بی شمار و حساب سبعیات را هم مرتبه حساب تسعیات است و نزد دانایان رموز و حقایق اعداد جهت
ظهور خاصیت و فور اسرار اعداد سبعه را عزتی و امتیازی است و بواسطه اشتمال این عدد بر جمیع اقسام عددی در مرتبه
اعزازی است و بنا بر این خاصیت متعارفه در مجاری کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم که در
استعمالات فصحا و بلغا البته و در اکثر تعبیرات بلغای ذی الشان عدد سبعه در مرتبه آحاد و سبعین در مرتبه عشرات و سبعمائة در مرتبه الوف
همه مشعر از کثرت و الحاق اضعاف مضاعف است چنانچه در مرتبه آحاد در کلام آمده که سبعة ابحر و قوله تعالی ان تستغفر
لهم سبعین مرة و قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
و فی الحدیث ان یوما عند ربک کسبعین الف سنة و امثال این استعمالات از عدد و عدد بیرون است و اما اشتمال
عدد هفت بر تمام اصناف اعداد از آنکه چون احاد مبدا اعداد است از او اعداد اعداد و کرت آمده و درهه و تعریف
عدد که نصف مجموع حاشیتین تعبیر کرده اند و اعداد از مراتب اعداد چند مرتبه اند چه اگر مبدا و منتهی هر امری از و خارج
باشد بر این تقدیر اول مرتبه از ظهور ترکیب ترتیب عددی زوج است که دو باشد و ثانی ترکیب از فرد و دو ترکیب است و
ثالث ترتیب از مضاعف مرتبه زوج اول است که زوج الزوج شود و آن چهار است و رابع از ترتیب و ترکیب فرد و زوج
و فرد است که آن پنج باشد و خامس از ترکیب زوج الفرد و آن شش است لاجرم اول عددی که جامع جمیع این
مراتب عددی باشد منحصر در هفت باشد و بدین اعتبار آنرا عدد کامل گویند و جهت ظهور این سر جامعیت سوره مثانی
که فاتحه جمع سور قرآنی است و فهرست حقایق و معانی فرقانی بر آیات سبع نازل گشت و تمامی ارکان و مقاصد قرآنی را این
هفت آیه شامل و حامل شد و از این تقدیم مقدمه بر اهل بصیرت واضح شد که لطایف سبعه مذکور می شود که این سلطان بن
محمدی و این اسلم سابع و همیشه مختتم در زمان ملت احمدی میان خسروان عالم و مسند خلافت ثانی ازل مسرالسبع المثانی

چو اگر دودمانه آل سلطنت عثمانی هم خلیفه هفتم است و هم محمد ثانی و اتصاف او بصفت صفات الهیه بنا بر طلب سبحانی اتم و اکمل از
سایر سلاطین بن سلمانی است فاز کشته تا با مقبول افسش ه مناقب سلطانی فابر عدیها ه وجهت اثبات این حکم صفت
وجه وجیه از لطایف کاشف معانی و حافی در مقدمه این کتاب سلطانی ایراد می یابد و التوفیق من الله الاحد و اعوذ به من شر
حاسد اذا حسد لطیفه اول آنکه چنانچه فاتحة الکتاب میان سور فصل الخطاب بخصوصیت محتوی بر امهات حقایق و مطالب
کتاب بسمان سور اول کرسی اعزاز است و این سلطان محقق و تیمر سایر اجمعه است و چون این آثار لازم القران است بنسبت با
اذکار سایر خسروان جهان زیرا که منزل او ایدی از جهت جامعیت صفات سبعه الاهیه و حیثیت استحقاق خلافت ثانی
و از رومی و رویات اصول انطباق فروع حدوث و جهان بانی آن سلطان محقق از ایامه و من حیث مظهر صلاح بنی نوع ادم شد
و موید و مشید شرع حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم گشت ه و آینه رخسار اقبالش مظهر کمال دولت و اقبال حقیقت الطین مقدم شد
از آنکه مقتضای حدیث شایع و کلام جامع ان صلاح الرجل من کمال الطین اللازم این پادشاه اسلام پناه هم وارث گوهر
کرامات اخلاص نیت و صفای اعتقاد از جد اعلی خود عثمان بیک بلا استبعاد بوده و هم در تمام صفات کمال و نعوت جلال
بر دولت و ملکت آبا و اجداد و کمرت نهاد خود بحسب همم علیه خود انواع تتمات و ملحقات افزوده ه هر آینه صلاح کامل این خاندان
خلافت از آینه اسکندری شهریاری و سروری معاینه نمود بیت وغایة هذا الفضل انت و انما یوافی الی الغایات فی اخر الامر
و شاهد عادل بر ثبوت این معنی آنکه در حال انتقال خلافت قیصری از عروس قدرت روزگار استیلا و تغلب امیر تیموری دیوار
خانه آن سلطنت عثمانی شکسته و مشتبه بحالت جدارا یرید ان ینقض فاقامه شده بود و سلطان سعید سلطان محمد بهمت جهانگیر
آن دیوار را ایستاده کرد و اگر خسرو را در حالت امر اض دو ... سوی قامت نمود و براعیان استبصار عالیان آشکار
شد که مراد ... انتقال دولت و ترقب قامت ... در سلامت ابقا ... گنج معانی دولت این دولت جهانبانی
بوده چرا که اماره آن ... شواهد و کان تحته کنز لهما بر آن دو ورثه دریای شاهی و آن دو هم نامان حضرت رسالت پناهی
مناسب آمده و اشارت بلیغ العبارة و کان ابوهما صالحا که نزد محققان اهل تفسیر جد هفتم بوده بر بن سلطان محمد
محمدی مطابق و موافق افتاده و هر آینه معلوم شد که جوهر دره التاج سیادت ... مکنون ... اعیان مصطفوی ... پادشاه

کاو در درجهٔ سابع از سلاطین عثمانی واقع است و تمام دوازده فرزانه و اهل صورت نشاه جامع شرایع و ذرایع
یکی خاتم حضرت رسالت بیک افسانه در لطیفهٔ دوم اکر اختصاص این سلطان محققین میان سلاطین بمرتبهٔ سابع
و نوبت دولت شایع از نده رکار حضرت تمکین این خاندان ملک ترین انسانست این معنی تواند بود که در کشور خلافت جامعیت [illegible]
آن سلطان آفاق بعز العقل فعال بود و در حفظ و تنسیق عالم ترکیب فاعل منزلهٔ روح است بر حیات نفوس عناصر و موالید و [illegible]
احسن نظام و ترتیب چرا که مرتبهٔ اضلاع ملک صورت انسانی از صورت جمعیت هفت رکن که عناصر اربعه و موالید ثلاث است نظام
پذیرفته و در مرتبهٔ انسان کامل بجهت آن جامعیت استکمال و التیام کرفته البته درجات تکمیل [illegible] ترکیبی آن حضرت بمرتبه مستحق [illegible]
روح حیوانی و جریان الحکام سلطانی شرع و نشاه قدرت او بعقل فعال در مشاعر قوای نفسانی کشته بر آینه پادشاه [illegible] بعقل فعال در
مرتبهٔ عالم ترکیب فیضان رسانده است و در درجهٔ سابع تالیف معنی روح انسانی جامع ارکان قوی و حیث هفتم [illegible] این سلطان این معنی بود
خیر خلیفه و واحد بود لطیفهٔ سیم اکر آن سلطان را چون کمال مناسبت صوری و معنوی با ظهور دولت مصطفوی
بود فیما بجهت ظهور نبوت فی الحقیقه او دوازده فلک دوازده و بمقتضای خود از آیهٔ هفت سیاره پیدا و در دو قمر که متفق اند [illegible]
اتفاق افتاد و از بدایت هبوط آدم تا زمان رسالت خاتم از الف سابع ادوار کواکب سبعه بجهت صلاح عالم کون و فساد قدم [illegible]
سکون نهاد در زمان دولت خلافت این پادشاه دین محمدی عام و مناسب [illegible] و در ختم دور خلافت اصول اجداد بکار
جهانکشایی و دولت بر وی افتاده [illegible] کان افراد الله النبی محمدا و قد تفوق رتبة الفضل و القدر لطیفهٔ چهارم
اکر چون در مسند خلافت رحمانی و مسایش ظل سبحانی آن سلطان این محمدی عرش منقبت بود و در کمال تصرف در عالم دون خود خاتم سپهر
اعلی در علو مرتبت و منصب بود و بر آینه در کار خانهٔ مطابقهٔ آفاق با انفس بحکم سلطنت و شاهی او بر طبق خلق مجموع اجسام و مصنوعات
آلاهی واقع شده و بجهت جمعیت احاطه بر تمام کمالات خلافت مظهر جامع کشته و چنانچه در کلام حکمت انتظام [illegible]
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ترتیب آفرینش خلق [illegible] محققین در درجهٔ اظهار [illegible] بر عرش [illegible] استوا
یافته از [illegible] بر جمال نسبت ولایت [illegible] اجداد او تا تمام سلطنت آبا و اجداد او این سلطان سابع بر عرش [illegible] کوس [illegible] افتاد
از آنکه [illegible] کار سلطنت [illegible] استحکام [illegible] بنا [illegible] لیلی روزکار

بر دوام سلطنتی متعالی و دوش بی خبری بزند لاجرم چنانچه اجسام مجید و کونی از جمیع جهات مجید و [illegible] تعین و تحدید یافت جهان
خلافتش با اسم [illegible] او طلوع [illegible] خورشید وجودش شش جهت [illegible] گشت [illegible] اهل اسلام
استمرار و استوا پذیرفته و سایهٔ خلافت و کامکاریش چون فلک اعلی بر اطراف و جهات عالم استیلا و استیلا کرفته [illegible]
[illegible] فلک با کردش [illegible] هشت بهشت از علوش شقه قبلهٔ نه فرج [illegible] غیرت شش [illegible]
لطیفهٔ پنجم اکر کوکب مستقیم طالع بخت فرخندهٔ سلطان در علو مطالع کیوان مکان بود و در دوام و ثبات عظمه
مجد و دولت شرافت در حیات اتفاق افتاده معادل [illegible] آسمان [illegible] بود لاجرم نوبت شاهی او نیز بر طبق [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] زمان [illegible] مجد و دولت این خاندان ظهور نمود و [illegible] ایام صوری [illegible] اوقات [illegible] آن پادشاه اسلام پناه
بمقتضای [illegible] که خاصه کیوانی و بر نسبت کامل [illegible] که یکدور کیوان از سالها [illegible] سی یکسال [illegible] سنین سلطان [illegible] سال
تام [illegible] شده [illegible] بر آینه [illegible] خلافت آن سلطان کیوان مکان افتاد لطیفهٔ [illegible] کیوان [illegible]
[illegible] لطیفهٔ [illegible] اکر سالکان مسالک منازل و مراحل توحید که فی الحقیقه سلاطین [illegible]
و توحید اند در ترتیب سلوک بمقتضای انسانی [illegible] کمالات انسانی از بدایت که سالک [illegible] منهاج [illegible] لحاظ
[illegible] مالک کرده اند که در نهایت [illegible] و تحقق [illegible] سلطان [illegible] فرمان کل شیء هالک شود و باز [illegible] مراتب
ترقی و رجوع نماید هم مرتبت و منازل صعود و نزول را با اطوار سبعه محصور داشته اند و نظر حقیقت توجه [illegible] اطوار
سبعه [illegible] مقصود [illegible] داشته اند و معلوم است که رتبهٔ خلافت صوری [illegible] ظل سلطنت معنوی است
هر آینه [illegible] صورت سلطانی [illegible] پادشاهی [illegible] حقایق معانی الاهی خواهد بود و [illegible] مسلم است که در اطوار ادوار
[illegible] حقیقت معنی [illegible] کمال [illegible] صورت خلافت این سلطان [illegible] تکمیل [illegible] صدق مقال [illegible]
اليوم اكملت لكم دينكم و رضيت لكم الاسلام دينا [illegible] زمان دولت این پادشاه [illegible] کمال استعلا پذیرفت لاجرم [illegible]
جهان [illegible] اطوار سبعه [illegible] در ایام آن [illegible] جمال [illegible] استکمال [illegible]
[illegible] جمال [illegible] کرده اطوار [illegible] سپهر [illegible] شمول [illegible]

[illegible] علیکم نعمتی

لطیفهٔ پنجم • اگر نزد اهل تحقیق این معنی مقرون بتصدیق است که اکمل اصناف اعیان کون انسان جامع نوع انسان است
و اکمل بنی نوع انسان فرد کامل محمدی علیه صلوات الرحمن کل لحظه و آن است • و اشرف امثال افراد امت محمدی سلطان مؤیدی است
که مقوم ناموس شریعت احمدی گردد • چنانچه حصول حالت کمالی از نشاه جامعیت آدمی تمام الحلقه که مظاهر نبوت و خلافت انبیا
از کلام جامع سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم مستفاد و مفهوم می شود • و شمول نشاه بشری از سعادت جمیع مظاهر حروف
و انشوری از عبارت و انی الانبیاء • و علم آدم الاسماء کلها مفاد و مستفاد می گردد • هر آینه در نشاه خلفا دین پرور و
در وجود سلاطین دانش ور این معنی المظهر و الشهود خواهد بود • بیت • پادشاه جهان آدم اوست • حافظ از هر ملک عالم اوست
غیب یزدان نهاده در دل اوست • آب حیوان سرشته در گل او • و چنانچه میان آبا علوی روشن ترین آیات عالم آفاق مهر
درخشان انوار هفت کوکب است در افلاک سبع طباق و همچنان در میان موالید عنصری عالم نوع بشری هر کدام از سلاطین
بجلالت و نفاق از روی مکارم اخلاق هر یک مظهر کوکبی از کواکب سبع الاشراق اند • و در رتبه مبادی عالیه نامیه اقتدا
هر یک از ایشان بملک مظهر فلکی باشد هر کواکب از تاثیرات فضایل و مناقب لیکن انسان کامل و افضل چون سلطان متجلی بصنوف مکارم
و فواضل بمنزله جامعیت تمامی سموات سبع است • و در میان افراد بنی نوع مولود که در وی تمام کمالات آبا علوی جمع گشته باشد
سریر گردون مصیر خلافت در گردش دوار غواتان او بالطبع شمس است • تحقیق نمایند که از اشخاص بشری اکمل آن بنوعه ذات
پیغمبری است • و بعد از اصفیا نور خلافت آن مظهر سروری میان سلاطین ملت و از اولو مظاهر در جامعیت سلطانی
و دین پروری این صاحب سلاطین ملک قیصری است • چرا که در اشتمال قدرت و استیلا چون جمع شد او در کمال علو
منزلت و ارتفاع است • و در اجتماع فضایل انسانی در خاندان عثمانی سلطانی است لازم الاتباع و چون فلک محکم مشتمل
بر تمام اوضاع و هیئات متمکن از ابداع و اختراع • شعر • قدر ارقی الفلک الدوار رتبته • و خالف النفوس والاسود الطرا
لوان الوشم لم یختم نبوته • حتی لا نزل فی تعظیمه السورا •
... اول در ذکر کیفیت اجلاس آن
سلطان دین پرور بر سریر خلافت ربانی و سلطنت سلیمانی و شرح وقوع نور ... آفتاب عثمانی از جبین
طالع آن مطلع نیرات مطالب و امانی ...
[illegible]

تماشا چون صبحی از در جوانی • شش بیدار رجعت از کار رانی • صبوحی کرده صبح عالم افروز • ز جام مهر گشته مست ...
گذشته وقت شام و جدائی • پشیمان گشته چرخ از بیوفائی • شده طالع ... • رسانده صبح دولت ...
نهاده تاج زر بر فرق خورشید • بپرستش جام می بر تخت جمشید • عروس صبح با تاج مکلل • نمود از ... مکلل
اقبال صبح چرخ آمد پروانه • رسیده بوم شب از پیش او ... • تخت شاهی ... خسرو روم • شده ایمن ز ظلم ظلمات آن بوم
گرفته شحنه صبح از افق تیغ • سیه پوشان شب ... کرده ... • جهیبی صبح خندان بهاری • نوای بلبلان در ...
صبا از باغ بسته مژدگانی • که باز آمد بهار شادمانی • ز ده صبح از بهار فرخی دم • گلستان ... آن روز خرم
خروش شادی از مرغ سحر خیز • بجام گل صبوحی کرده لبریز • کواکب شد ز تاب مهر غایب • چو گشته سپهر ... کواکب
شده خندان گل خورشید انور • شکفته ورد احمر در چمن زار • چو چتر گل صبح از شرق بگشود • بگلشن روح قدسی جلوه بنمود
بشارت داد باد صبحگاهی • که گل بنشست بر اورنگ شاهی • گشاده چون ... از علامتش • که چون ... گیتی ...
صبا گل را بتخت باغ شاه • بر اورنگش شکوفه زر نثار • بدامن صبح ... افروخت • ز تاب مهر گل ...
بتاب شب ... باد سحرگاه • که چتر ... • صبا چون جام صبح آورده ... • که شد شاه چمن ...
بگوش گل صبا این مژده ... • جواهر از صبح خندان ... • فراوان هر طرف باد صبا ... • که شاه کامران بر تخت بنشست
نسیم صبح داده مژده هر دم • که شد سلطان غازی شاه عالم • نشسته شاد بر تخت ... • بتخت قیصری سلطان ...
ز بعد ماتم سلطان مرادی • مبدل شد همه غمها بشادی • بلطف شه گلستان جهان ... • که سلطانش ... گیتی ستان ...
شده دین نبی را سرفرازی • بدور شاهی سلطان غازی

چون آیات صنع ... مبینات سعادت و بختیاری مقبل بختیاری بر لوح محفوظ تقدیر بخامه حکیم قدیر نگاشته گردد • و بنوک کلک
کرام الکاتبین ... منشور عنایت لم یزلی بنام نامی سعادتمندی فرد و مقرر داشته شود • هر چه تصویر خاطر خسرو انشوران ...
از تمایل ... ارقام حقایق ارتسام صحف کل ذلک کان فی الکتاب مسطورا • از روی کمال ... چنین تصویر
پذیرد • و آنچه بر ضمیر ... بهیر از کلمه وحی شمل اول الفکر آخر العمل بر سر ورق صحایف ... نگاشت

دهر دیگر کرده یقین که آن رسم و رتم که الملکم منقول انجمود عنایات ربانی خواهد بود و نقش نمود از آن جا که از الطاف
و کنایت سبا نخواهد شد **بیت** همه صورتی پیش فرهنگ و رای ٭ نقاش صورت بود رهنمای ٭ نقوش چنین این مرجه پرداخت حقیقت
کسی بود چیانر و او و ساخت ٭٭ چنانچه بمقتضای الهامات سبحانی و باستصواب توجه خاطر دریا صفای آن شاهسوار میدان
جهاد و جهه وکشور عدل و داد سلطان مراد غازی بعده امعفراته واسکنه فرادیس جنانه در اوان کمال استیوا و استقرار
ارکان خلافت و جلال و در زمان استقلال جاه و کامرانی سلطنت و اقبال خود بنابر آنکه بنظر توفیق دیده بود در حین حدوث فتوحات و شمائل
مقبلانه و در آینه رضا سعادتمندانه و سیمای فرخ روانه آن خلف خلافت مناقب و در ثمر شجره نهال سلطانت خود اعنی آن سلطان
سر سرافرازی و شایسته تمکین ملک طرازی سلطان محمد غازی مشاهده انوار عنایات الالهی نموده و مطالعه و ملاحظه آثار تایید
ناخشانی می فرموده و از نمود اوشواهد اقوال پسندیده و آثار و افعال حسنه الخ وصفدانه و تولاهای او بامارات و کنایات و سخنان
پادشاهانه او استدلال بر برخورداری عمر و جوانی و استحقام مبنی بر مراقی خلافت و کشمایی سلطانی می نموده بر مراتب آن سلطان
کشور طراز معنی جلالی حسن جهان گرفت که از آن کلین جهان آرای اولین مراد و دم بوم است که طیب جان افزای اعتدال داده و شمیم کاذهما
و شمام مشکین جمیع بلاد و خواطر رسیده و از آن ابر رحمت خانی که در آینه از آسمان موهبت بالهی مشوق باران بارانی دیر احیای مرده
اهل ایمان و بر جان بر شاسیر آب توحید و عرفان نثار نمود **شعر** ٭ هو الربیع و کیف بود موضع ٭ وهل الربیع به فنا احیاء
لو انزل الموضع حضرت اباه ٭ او کان هو نمود الکت باه ٭ بنابر آن آن سلطان عالی مقام بر سنت حضرت داود علیه السلم
که در ایام استقامت امور سلطانی و در اوان انتظام مهام جهانبانی و ذکر سنور سلطانی مع تفوق جالس دارد ارتفاع تایید
و اجلال **و ورثنا سلیمان داود الجبال** تمکین و برقرار بود و پایه بلند مراتب سر سلطنت شرعیه **یا داود انا جعلناک خلیفة**
منور بانی بجانی پاد ارمیزد سکجا رتبت کشمایی رایج الالهی و رسم کسانی ملکت مساعی افروز بمقبول خود تفویض نمود
و بنابر آنکه نور رحمت از جبین نورانی سلیمانی درغایت تابانی پیدا بود و در مقامات کمال اجوال اشتیان سکندر ارای این رجحان عجب
صورت و معنی لایق بیت حضرت سلیمان زاد و ملک جهانداری و وظیفه فرمانروایی خود فرمود و بعلاوه اخلاقت مزین بجلالت الالهی
عالیه شد و مصداق حدیث صحیح الموارد **رضا الرب فی رضا الوالد** گشت چون احیاء این حسنه در زمان این

و الدوولد اعنی سلطان کشور مراد و خسرو مجاهد آن سلطان محمد مظفر روز کار رحمه و شمه جنانه تفصیل این حکایت در کمپنی که شتم
و سلطان محمد مرا او در حین حیات خود ملک و ارض گوهر گشت **بیت** خسرو آن روز کرده خمد برخود ملک او بود همه روم و نه بیهود اندک
نجوم جان رنجید ملک ال بود ارض ٭ اندر آن وقت که جمون خود اگر چه بود نوبت ملک سلیمان کشور نیفد گر کسل ٭ محمود به کلشن طرح از سادگی بو
و مع ذلک چون بر عالمیان مخفی نبود که ولی العهد سلطان و پسندید پادشاهی اهل ایمان کسب سپید از رو آن سپاه کرجا بدان و
توانایی اقدام نیتی بدان کو وعصیان متعذر خلف خلافت مکان آن سلطان حضرت اشیان است و متعین در آن مظهر اقبال
و مصدر افضال جهانیان اعنی پناه و سرور سلطان محمد بست و منتها به اشخاص نوع عرفی شید جهانتاب فرد او مخصوص و جهان انوری
نزات ملکی بشخص محمد رشادی مخصوص آن فرد کامل سعادت بود در کشور خلافت متعین البلاد بلکه و متمکن مسند طول و تشاکل **لم یکن له**
کفوا احد چرا که بعد از جنت مقر چون در تیم در صدف شرف کشمایی بی همتای گشت و مسند سلطانی و در خلعت سبحانی فردی
و حیدی است بی مانند و بی **شعر** في ٭ **و قد صفوت اهل العصر قاطبة** ٭ فلیس غیرک ما الملجاء و لا عهم
افسر و تخت سرایای تو گشته ٭ خود تو بودی بجهان تاج و تخت افسر **القصه** هر کدام از ارکان بنیان دولت قیصری
و هر یک از اعیان نیابان سر بر سلطنت و سروری چون حضرت ماده سلطنت و شرافت و مفاخر بر کیت الف خلافت را که عبارت
از وصف ذات و مقدار الخ صفات شجاعت و حماسه با حوال است در ذات کریم القضا سلطان محمد حضرت اعلائی جهانبانی کمال
وارفع مراتب اجلال ما فوق می کشتند **شعر** تفوق فیه الاهواء و ماذا ٭٭ و کذب کل العالمین فی انخم ٭ هر آینه حکمی
اقامت قواعد پسندیده تمکین و استقرار و ادوات مبانی خلافت و اقتدار بقیمع اختصار آن برگزیده لطف افریدگار
اشاره می نمود و در امر بندگی خلوص و در اد حمکه صادق الاعتقاد و صافی الفواد بجانب جلال السلطان کی نمودند و در متابعت
و مبایعت دسبه فرمود نظر بقیه کمالی سمو زبانی و وظیفه خدمتکاری جان فشانی پیش گرفتند و بعد از آن مصالح دولت که در نظام و نسق
و انتیاد باد و فقال او امر و نواهی آن سلطان سلطه منشعه مطوق داشتند و دانایان اهل دولت اثبات این معنی مراد و دیرین رای
ذرین رایت حسن اعتماد بر افراشتند **بیت** ٭ معهود آن زمان خوب و دوره ٭ انجمن کرد مهر گاه سپهر شکوه
طاعت شاه فرض کرده بخوش ٭ دست بر دست ایستاده بپیش ٭ حلقه کیش آن کیش کیده اعجاز او ٭ جان نمود اسیر پادشاهی او

همه کرده بحکم او اقرار سلطنت پادشاه‌زاده قیصر و در شهر عالم آرای در زمرهٔ شاهان غازی اسمیش
و دار السلطنه بود ملک جلال استجابه دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة در فضای گلشای کمی جمع و فود جنود بود و مهبط فیضان
کرم وجود حضرت معبود و در آن زمان اتفاقا کشور سپهر خفیتین جلوه‌گاه نجوم سعود می‌بود و طالع وقت مقرون بطلوع
نیرات فلک سعود بود بصورت عجب چو آن فیروزی سپاه زمان در افتتاح صباح روز پنجشنبه شانزدهم شهر محرم در ماه محرم
که مبداء شهور سنین هجرت نبوی است و منشاء ظهور نور پیغمبری در دودمان دولت شدی یعنی صبح روز گیتی بوی افزای رسول
صادق الانبیا علیه من السلام والصلوة اجلها واعلاها بیابارگبادی بارک الله فی سبتها و خمیسها بر آیه آفتاب جهان افروز
دمیدن بود و پرتو معنی فرخندگی در آن ساعت مشتری و خورشید فلک خیم سوز بر آفاق اعیان چنین در آن سده و ازدحام باد سحری
و از مهب نفس صبح خاوری طیبات نسیم چراغ کواکب از عرصه گلشن گردون اش خاموش بود و روشنای نجوم کهکشان بیاد فنا از نجم
در رحمهای سقف مقرنس فلک نهان گشته بود بیت
اما صبحی در نهایت بها و غایت صفا که از حرکات اعظام شمال و صبا مقتضای هوای پیچ پیچ بعدی قوای طبیعی در ترتیب اسباب نشو
و نما آمن بود و در طالع و قوم از اقتضاء اعتدال هوا التیام و ارتباطی میان ارواح و اشباح مؤید آنی بود که گای خسرو
سریر سپهر انشاء در وان سحاب گیتی نقاب دم بدم سایه مهربانی بر سر جوانان چمن انداختی و خورشید گرم مهر چراغ دولت گل
فدی مدام صبحگاه در انجمن گلشن روشن ساختی و مرغ سحرخیز بالهام ملک گیر نوای بکر اصبحی فان السعادة فی التبکیر
در مجامع سامع لاله غدار گل خبر اگوش کند ارغنون در اصباح انصباح و خروش خروس فالق الاصباح بحری
وجعل اللیل سکنا جسمان شب غنوده اقوام نرگس خمار را بیدار کرده صبحگاهی شب تیره کرده گذشته که از افروخته و مرغ خوش‌الحان
دهن غنچه لبان شکر خند چمن قامت سرو سرافراز بوستان آب در رود نواهای تر و تازه بلبل از شوق خوشان و بخواند
از مطالع خورشید شده روز افروز و من هم از مطالع شاهنشه دوران حاصل کلام اکنون قیصری سلطان مرادی و اورنگ آن خسرو
ملک ایل بیان و ایادی اکرم ازین حیثیت سلطان کشورداد و برمثال قالبیتی ای جان مانع بود و برمثال کالبدی بی روح و زوال
و ارکان خلافت سلطان مرادی جهت [illegible] سبیل و سایل مصاعب شاهزاده [illegible] سپهر که سپهر حکومت

سلطان محمدی بود تعجیل می‌فرستادند و بحکم قضاء جریان کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون از واقعه نازله و [illegible]
و اسپند عالم سرعت توجه تصمیم دار السلطنه ادرنه نموده‌اند و اسباب جلوس سلطان [illegible] کلی معد و مهیا فرموده‌اند چون
بقدوم سلطان جوانبخت کامکار دیده‌های انتظار آن گروه هنوز سوگوار روشن گشته و باز سر البستان قیصری بر جهان چتر سایه
دولت بر فرق قدیم و بهرام [illegible] سکنات [illegible] گلشن شد شعر لما جانهم مطالب و شد عون علیه او الیه سلم
جهت سپهر سریر قیصری و اجلاس سلطان بر تخت خلافت پیغمبری در محفل گلستان نهایت الفت خوش هوا در فضای چمن
شکوفه بگلهای تازه در نهایت زینت و بها آن تخت قیصر منزلت را بر قبه طارم اعلی بر افراختند و با میده و ارض بود و جان
تجدید و بیک مطبوع آن بدن او رنگ شاهی و انتظار رجوع روح جان در آن ترکیب سبز تخت پادشاهی مسند خلافت [illegible]
جهت قدوم سلطان خجسته رسوم مهیا و مرتب ساختند بیت [illegible] بخت همایون [illegible] بوی جان گرامی بر بدن باز آید
لاجرم سلطان جوانبخت کامکار و پادشاه [illegible] طلوع خورشید منیری
در کمال استقلال و اعتبار بر تکیه جای شوکت و اقتدار استوار یافت و به منظر نظر دوست و دشمن جلوه‌گاه [illegible]
سرو علم [illegible] بیت سر بر سلطنت اکنون که سر افرازی [illegible]
و آن شاه انجمن [illegible] میان اهل ایمان منصب خلافت [illegible]
و اشعار [illegible] سبب دولت [illegible]
[illegible] گوسار [illegible] بعد از تقدیم لوازم تعظیم
و مراسم زمین بوس [illegible] دست بیعت بعقد امامت آن پادشاه اسلام پناه
و میان جمیع السنه و افواه آوازه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله اشتهار یافت و بر عاشیه الله و بمتابعت
حضرت رسالت پناه و رآیین تقویت دین [illegible] اتفاق کرده [illegible] والذین آمنوا معه اشداء علی الکفار قرار گرفت و شب
رایت ملت محمدی از سرا [illegible] دولت و اقبال آن سلطان [illegible] استقبال بر عالمیان تابید و [illegible] اعلام
اسلام از سعیده دم تیغ جهانگشای آن شارق مشرق احتشام بر اعناق جهانیان می درخشید شعر

بعد از تقدیم لوازم عزاداری و اقدام
بمراسم ماتم زدگی و سوگواری صح

ولیس منی الاشفاه لوائم تراه صوعا او جباه حوائم
به اعتذر الایام عن هفواتها وعدلها بعد المساوی المحامد
مواردفضل وتفت فوده‌ها اذا سار منهار اهل خطو فم ... گفت ... در بیان توجه آن سلطان ملت
محمدی بحسب الفطرة ذاتی بر امور و اقدام بانتظام مصالح جمهور جهت انتظام امور رعیت و سرور از مضمون تحقیق
مقرون ارباب العقول والفنون این معنی مفهوم می‌شود که تمامی صور معانی روحانی و پیکر خواطر رحمانی که بر آینه دل ارباب دولت
وجهانبانی جلوه گر گردد و هویدا صحیفه شریفه سینه الهام پذیر بعضی خواص افراد انسانی متمثل و مصور شود و فی الحقیقه نمود اسرار
منقول از نقوش الواح تقدیر است و نشأة التمثیل نوید عالم غیب بمثال و مظاهر تو هم بیت در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم ولهذا همیشه ارباب شرایع و نوامیس بمناسبت تنزیه و تقدیس همه از روی اعلام الهی حکیم
علام بشنفته و اصحاب خلافت و شاهی که بهر اجتهاد در کار ملک و دین از دل آگاه البته موفق بوده‌اند احکام بر وفق الهام و ارادت
والهام کرده‌اند یا ترجمان لسان الکلام وحی نظام و یا تلقین زبان الطاف صمصام و بنا بر این حسن ... و آن سپهر
تمکین جهت نظم مصالح اسلام و مسلمین و در اصلاح حال و انجاح آمال ساکنان ربع مسکون بمنزله انبیا و خلیفه مرسلین باشند
وجانشین ائمه پیشین و خلفاء راشدین گردند و رای عالم آرای ایشان در دارایی ملک جهان آرایی اکمال و خصال آن شان
تدارک اندیشه مردم داری و ملک گشایی بر طبق قوانین ایزدی ... و با سلاطین پیشین شایسته نظر اقتدا و اعتبار باشند
لاجرم در تتبع آثار اسلاف در اقتدا ... اول چیزی که تقدیم آن موجب ... خلافت
پادشاهی است و باعث ... ضبط قوانین ملت و نظم آیین دولت است بتفویض مناصب
دینی بمحل ... بیت شکر قلت قدرت افزون کند
غفلت نعمت کفر بیرون کند ... دیگر ... حشمت و جاه ربط خواطر رعیت و سپاه است تالیف قلوب
خلق ... اقوال و اعمال و اظهار مهربانی و اشفاق ... ملکات و خصال ...
... و الکتابه و الکنایه ... اعلانه
المطلب ... خواص افراد انسانی ... کردد ...

انجمن آرا و مشاورات با خردمندان اهل تیغ و قلم و هوشمندان عالی همم منتظم و منعقد شود و مطلب و مرام از تالیف صحبتها حاصل آید
و تعمیم لطف و کرم بعوام و خواص علما رسیده و این صورت مستدعی انتظار رضا دید روزگار است بر سر خوان محبت
و افضال و مستلزم ارتجاع اهل حکمت و اقتدار است و بر بدین عمیم احسان و نوال ... لمولفه
اقبال به پیش تو ایستاده بر خوان کرم نعمت نهاده پیشانی تو بر اهل حاجات چون در کرم آرزو گشاده
و بر طبق این مطالب خسروانه و بر وفق ... ایام پادشاهانه آن سلطان ملت محمدی و آن مظهر لطف ایزدی بعد از استقلال
بر سریر حشمت و عالم آرایی و تمکن بر اورنگ خلافت و فرمانروایی جهت تعیین مناصب علما و ... و تعیین مراتب اعلی اعلام
صاحب ... و جاه مجلسی مشتمل بر اصناف عشرت و کامرانی و جشنی محتوی بر جمع آرزوهای مقتضای طبیعت سلطنت و جوانی
مرتب داشت و لوای خوشدلی و انبساط در فضای ... خردمند بهشتی بساط بر افراشت بیت
سلطان بجوش نوبت فروکوفت غبار انده از عالم فرو رفت نه کوس شه نوبت بر فلک برد نفاذ ... اقلیم ...
و ... خواص مقربان و جمعی ... توجه تمام و التیام مالا کلام ...
آن خدام مجلس معاشرت بر داخت ... قوانین ... را در مصالح انتظام اهل ایمان و اندیشه دفع شرور مفسدان و معاندان ...
فرماید و مناصب و مراتب ... هر یک از ارکان سابق و لاحق را بر حسب صلاح و صواب ... و تحسین ...
عزمت خسروانه بر نظم امور عامه اهل اسلام و بسط ظل امن و امان بر کافه انام مصروف داشته و در تایید احکام شرایع نبوی
و تجدید آیین ملت مصطفوی اهتمام نیت خالصانه و حسن همت ... بر گماشت بیت چو شد کار ... بر ...
... روزگار و این معنی در ضمن کلام سعادت التیام اعلام و افهام خواص و عوام فرمود که علت غایی ...
دولت خانواده آل عثمان منحصر در تقویت ملت محمدی است و مطلب کلی این دودمان ...
و ... غایت نظر همت ... مقصود و محصور است که از این ... انام و ...
احکام رسول ملک علام ... مصطفوی و انجام ... اسلام در آفاق
تا ... قوم ... استیلاء و استعلاء کوکب گیتی افروز شریعت غرا ...

بلا ذکر الطلام عبده اصنام محقق و معلوم گشت چنانچه از لفظ گوهر نثار و لسان الهام اشعار حضرت نبی مختار علیه صلوات الله
بالعشی و الابکار منقول است بروایتی که سیفتح لکم الروم فیکفیکم الله تعالی و همچنان در علی بکر مروی است که
ثم تغزون الروم فیفتحها الله تعالی امید است که درین ایام دولت خداداد و درین روزگار سلطانی این خلف صادق الاصفیا
در مرآت عطایای تیغ جهاد و در جمیع اقطار آن بلاد حسب اشارت و اظهار پذیرد و بچهره درخشان و طالع خجسته دین مسلمانی نمایان
وقت و امکان مکنون و مقرون است درین زمان سلطانی مقتضای اجمال و جمیل بکار شود

نظم

چو در بخارای تعمیر آید و ای بنو | که کار مملکت و دین رو به توانائی
ندا رسید که سلطان فتح غازی | بشارت ظفر شرع در جهان آورد
[illegible] علم فزاید و اساس عمل اهند | نهال گو گند غوث را امان آرد
صلیب معابد بسوزد کلیسا کند | بنای مسجد دین ابر آسمان آرد
بنای شرف شعر او تمام شود | باتصور که در قیصر قیصران آرد

چون نظر حضرت سلطان در حال اقبال بخدمت شریعت غرا مقصور بود
و اقتضای جبلت او در افعال و اعمال بر تقویت ملت بیضا منظور هم آینه در بدایت اظهار قوانین عثمانی و در اوان استقرار رسوم
آیین سلطانی تعیین مناصب سلطانی و مبین راستخانه انائی المرام فرمود و امارت و سپهسالاری غازیان مجاهدان و ایالت
و سرداری لشکر جنان مکرر و معاندان را بجمعی از ارباب شوکت و اقتدار و بعضی از شفیقان مبارک بکار یا ایها الذین آمنوا
[illegible] تفویض فرمود و قضا و ولایت احکام و لایه و رتبت رسوم افاده منوط بعضیان بود و از آن جمعی از مشتهران کثرت علم
و کمال و کرده علی ز مشهوران مجامع فضل و افضال همه متقلد بوده و بعضی ابر دستور سابق از نجابات اولی [illegible] فرمود و در
ایشان مساعد و موافق را بضبط ابطال اموال مرابطان شوار دو اعمال ابتدا از درجه استحقاق و استیهال باندازه امانت و استقامت
احوال مفوض داشت و هر یک تا بقدر وسع قابلیت بمصلحتی از مصالح دین و دنیا گماشت و لیکن تکمیل ارکان دولت خواهی آنکه محو
شعار شعارش باید قرار بپسند مراتب معمور و در رتبت او از اکرام موید میداشت و بجانب ایشان راحت و رفاهیت بسعید در [illegible] ایشان
و در صحن جهان نگاه داشت چو آنکه قضیه الفضل للمتقدم مسلم اهل عالم است و سلاطین پادشاهان قدم خدم را اهم و اقدم داشته
خدمتکاران از اطراف بسیار و بندگان [illegible] ببند سر افراز و بمواهب کرامت مخصوص و ممتاز میساخت
و هر کدام از خدام را که بسوابق خدمات در راه حق [illegible] و افزون منزلت والسابقون السابقون اولئک المقربون بود بمراتب

عطایا و توالی مواهب بی احصا بنواخت

بیت

چنانکه ز جون ابر و جون آفتاب | باندازه بخشنده آتش هم آب
باندازه بهر کران مایه | دمش کرد وا چنان بهر پایه
بهر پایه شده و فرخنده بربست | شرح گرده گوهر را العلامت
بود بود است چو کسی فزونست | که نامش همه بفزود [illegible]
مرات بکه دا ایشان و فرنگ | شمردن تواند کی [illegible]
ازان شد بروا آفرین عالی گهر | که ورد آفرینش همه بهش نظر

گفتار دوم در توجه سلطان کامران بانعقاد مجلس عشرت و صحبت [illegible] و استماع خطابت [illegible] سلطنت آگاه

چون اقتضاد و حکمت ربانی و ارتضای طبیعت انسانی در هر
وقتی و زمانی خواهان ذوقی و نشاطی است و بیهوشی از انسان و دواعی انسان طالب تفنن و شوق [illegible] است لازم طلوع تباشیر صبح
را از روز اقبال سلطانی و فیروزی بهار خرمی و نشاط را در بهار عمر و جوانی البته تقاضای نشو و نمای قوای طبعی است [illegible]
نضارت و طراوتی است در بهار انسان موسم ربیعی

بیت

جوان را دلکشی اجوانی دلکش | خنک بخشنده [illegible]

و لهذا همیشه خسروان جوانبخت کامکار و پادشاهان صاحب مشرب عشرت شعار از اجتناب شایسته و شراب [illegible]
لذت و کام صحبت و حضور میان معاشران تنشیں سپهر و مجموعه دواستیفا باده کامرانی اقداح [illegible]
سرخوشی نرگس مخمور در میان ایام سکر شباب شاهی و هنگام نضارت سرسبزی شاخسار بلند جاهی کامی روزگار بخوشدلی [illegible]
و انجمن خواص خدام را اصنام الفت همدمان نعمان فرح اتمام آرند

شعر

اقول لصحب ضمت الکاس شملهم | و داعی صبابات الهوی یترنم
الا خذوا نصیبا من نعیم ولذه | فکل وان طال المدی یتصرم
الا انا اسنی العیش ما تحت به | صروف اللیالی والحوادث نوم

و بر ضمیر معانی تصویر دانایان بصیر انگشت است که درین مسلک محمود روزگار را و اول الفاق دا بانفس [illegible] طبایع اخلاق [illegible]
و قوای انسانی را بامقتضیات امور طبیعی و عنفوان دولت و جوانی همیشه در ملکات اخلاق نوافق و انطباقی است زیرا که ظاهر و
کل لایزال بر همین منوال عناصر و سپهر با همین در همین بر آمد صبح عالم گیرش از افق همین جانب فرخ بزرن گویا آینه و از در رعایت ابتهاج
و کشاده رویی تمام واجب بود در حصول مطالب و امانی است و شاهنشاه کامکار انبساط و استبشار که او زیکتن [illegible]
در زمان فرمای ملکستین و کلید از دریا از جگر [illegible] که بپاسبانی باقتضای خواص فصول و مواسم زمانی در عین [illegible]
و در حالت صلح و دوستانی با اقاربی نیلان جون [illegible] تا اوان افراح سلطنت و جهانبانی استوار است [illegible]

خاول گوش افراح و شادمانی می گوید رباعی با یک‌نا جوی می باید بود • در نغمهٔ کناره جوی می باید بود
این مدت عمر چو گل ده روز است • خندان لب و تازه روی می باید بود • لاجرم سلطان جوان دولت صاحب اقتدار و آن پادشاه
عالی جاه خلافت مدار در بدایت طلوع خورشید نشاط جهت کفایت آرزو و کام لشکری و سپاهی با مکرم عشرتی بندگان
خاص و ارکان مصادق الاخلاص مع دبیر الحضرت و دوران صبح سلطنت و اقبال گلچینی بهار گلبن دولت جمال او مجلس
موالفت و محفل الفت و مجالستی اجاکران مجالس با خود و بهو طیب صبا و بوی گل رعنا بر انگیخت • نهاده بر یک کف سبو مل
گرفته در دو کف دسته گل • در رابطه اختلاط و امتزاج حالی از تخالط نظرات عام و در صدف جام مدام و [illegible]
ملایمت و منادمتی خالی از شوب تیرگی نفاق و مدام چون گوی همدمان صادقی جان در حالت ادوار اقتراح ایام با کام
چیده خدام امیرش فرمود و هر کدام را از خواص بندگان و عوام • چون ساقی بزم و دو پیشدار ان بکام دل خود
کام نوازش نمود و رغایب کردن کشان ملوک مقصد دید بمیان را باین [illegible] باطواق لطف و اشفاق
طوق ساخت و هر رمیده دلی را در صیدگاه قلوب بالطاف و اخلاق مرغوب در سلسله بندگی گرفتاری و در قید مطاع
منافع و امیدواری در بند عبودیت و اسیری مطلق ساخت رباعیه مرغی که بدام اوست در بند • هرگز نکند ز بوستان یاد
از کان جنس او خبر شد • نه خود خبرست جهان نیاد • و آن خسرو بخت کامرانی و آن شاه مراد بخش طالبان
مبانی و امانی در [illegible] شوق [illegible] لطف [illegible] نمود [illegible]
[illegible] نظم در حلقه آن [illegible] • نشست [illegible] چشم بر دو
تا سبزه باغ را ببینند • در سایه سرو بن نشینند • با نرگس تازه جام بینند • بالا [illegible]
در انعقاد آن بزم شادی و آن مجلس موالفت مبادی در فضای [illegible] اتفاق افتاد که از اشتیاق [illegible] جوانی
چون [illegible] اجسام سالی [illegible] نمود [illegible] در [illegible] و آن [illegible]
[illegible] اولی الالباب [illegible] جسم خاک مرده دل [illegible] افسرده [illegible] زمین چون [illegible]
[illegible] و نوش [illegible] شاه سرو قدان باده نوش [illegible]

معاشران سبزپوش می‌بود و زمین بزبان [illegible] بیت [illegible] آب حیات خجل • ده [illegible] زمین پر آب شود
بی تکلف بر نگاهی در غایت رعونت و تکلف بهم رسید که در دل افروزی چون رخسار خوبرویان [illegible] عاشقان [illegible]
آرزو های گوناگون فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین می‌نمود و در عشرتگاهی [illegible] سراپرده حشمت را بر آسمان [illegible]
بر مثال گلشن جنان [illegible] و خیام الوان بر کشیده [illegible] خسروان [illegible] را [illegible] نمود
و مجلس [illegible] من کل شیء [illegible] الطرف [illegible] حتی [illegible]
در آن سرابستان [illegible] و آن گلستان [illegible] بهشتی [illegible] غیرت [illegible] اغصان [illegible]
شکوفه و ثمار [illegible] بلبلان خوش الحان و [illegible] چون [illegible]
بار آمده بود و در [illegible] اول [illegible] و خلال [illegible] زلال [illegible] رطوبت [illegible] چون آب
[illegible] آرام و در هر گوشه از آن [illegible] خوب چون منزل [illegible] جهان [illegible] دولت [illegible]
رسیده [illegible] و موطن [illegible] از تمام ربع مسکون [illegible] از اطراف و جوانب [illegible]
از غیرت آن بزم پرشادی و ساز مصداق فیها انهار من ماء غیر آسن بود و معاشران بزم باغ و بستان و جوانان [illegible]
گلشن و گلستان در ایام [illegible] صبح و صباح از [illegible] فالق الاصباح [illegible] گوی [illegible] گشته بود
و لاله پر [illegible] اقداح راح [illegible] کشکول فیها مصباح بر سر انگشتان شمع [illegible] خوبان [illegible]
یا [illegible] الساقی [illegible] الارواح لم [illegible] قطرة الا [illegible] المراح
در میان آن مجلس [illegible] سرو [illegible] بوستان [illegible] و سنبل [illegible] تا [illegible]
[illegible] غنچه و گل [illegible] شاخ یاسمین و سنبل بر سر [illegible] ملازمت ایستاده و [illegible] الکلام [illegible]
بملایمت تمام همدمان ساغر و جام مدام میان [illegible] بزم الفت و التیام [illegible] لاله نعمان [illegible]
دامان غنچه چون غلامان [illegible] الانسان دم بدم [illegible] باده [illegible] عشرت [illegible] عالم [illegible]
معنی [illegible] مضمون [illegible] یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین [illegible]

غلامان خطایی صف کشیده ∴ بغمزه قلبها را صف دریده
بهر سو گلرخی چو چشم و لعل بر ∴ نهاده بر طبق بادام و شکر
درین باده و دید منجه باده و بیش ∴ ای بیا فرح فزود اکه بود ام انداز کو اکب کواکب چکره جواری منظر جهت تعطر دماغ
امانی و تطیب مشام زندگانی از نکهت خال مشکین و بوی طره عنبرین خود عروس جهان را در عطف و امان و آستین
عبیرآگین می کردند و طره گردان شمال را از نافه آهو چشمان لاله رخان و زلفان مشکسای تتاری جیب و گریبان پر در و در ندیم
عروس لاله رو در جلوه جام ∴ همه کس از وصالش طالب کام
درخشان اختری از شرق کاس ∴ فروزان اختری از برج طاس
مغنی را بکف ساز چغانه ∴ نی حلق صراحی پر ترانه
بزم ناخن آن خوبان طناز ∴ گره بگشوده از ابریشم ساز
و درین بخشش و شاهانه وقضیه خسروانه آن سلطان دین پناهی بجای آفتاب عالم تاب چندان روی شادان بر مجلس گلستان
طالع شد و بر مثال صبح بقسام و بامداد فرحان جرعه عیشی دیدگان نرگس الوان ساطع گشت و امرا و امین و بسیار خسروم امیر
دولت و اقتدار ش نسان باد صبا و شمال از جانب یمین و شمال از اطراف و جوانب آن گلشن بر آن بستان زمان بهجت
محبت سرور و نسیم نسیم اوقات حضور گرامی و سپهبد اران عساکر بی شمارش و سرداران پیاده و سوارش سبزه وار در قدم
آن سرو سهی گلشن شاهی بجز بی دولی سرور برانگیخته دخشوری شده و در زمان سپاه ملائکه پناه ترجمان لسان سوسن ده زبان آیت
وحشر لسلیمان جنوده مذکور و مشهور می کردند بیت لمولفه شهنشاهی مورکش پر زنت دو او ∴ جوانانی در و چون سپه و از آن
و در نهضت گلستان ابهت و جلالش تماشاگران عیون و ابصار الوان و انصار از هر گوشه نرگس از ره وش حیران مانده و سلطان
نجاح آن بر پیشگاه ایوان لطف و احسان با رخساری خورشید سان قرة العین اعیان دولت میمون بوده و در حرم بارگاه حرمت
و امتنان نظارگیان آفتاب جمال خود را دره وار خاک پای فرق سای خود محبوبی می نمود و آن پادشاه جهانبان مثل نظر جهان
بطلعت همایون بر مثال جام جمشید و آینه مصقل خورشید بطریق نمودهای عالی کشور گشایی می کرد و در روی مهربانی و رخسار لطف
پنهانی را چون شارق افق لطمان آرایش می آورد و جمهور خواص و عوام را از پرتو مهر عالم تاب انعام خود محظوظ و شادکام می آورد
و بنظر لطف و بکمال نمی توجه همه چنین کج فرزانگی ابقد راستعداد محظوظ اعتبار و اعتداد بخشنده لقمان خصایص شعر
دلم چو خلق علم بردن نهان ∴ دمیدن از شرب و دل ساغر ∴ هر کدام از ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت نامزد کرده

مقتضای صبح بندگی و اخلاص چون سرو آزاد و دم از نیکو رقم بود استقامت زدی و در گلستان و خطه اختصاص شان اقبال شاه
دعوای طراوت لعلهان صدق اعتقاد و نضارت اقبال مضافات کردی بر سنت سلطان کشور پیچی و زینت خسرو ما هرویان توت
طبیعی عملی آن جنان بندگان را بصنوف التفات خاطر عطوف بنواختی و بعد از اقدار هر یک خلعت فاخر و تشریف مفاخر برای
مقاصد هر کدام را اسباب منافع ساختی و با نماط و عبارات گوهر افشان که در افاضه و سیل معانی و بنیاد جوانب اجرا دیده
مجوران فیض نظر آبیاری از نیسان در او از سلطان سحاب بهاران عملی محصول آمد و کامرانی و گوهر تابش که گنج ساکنان از ابر جانفزای آن خلیل کلام آن
سلطانی و منبر جان نثر آمال و امانی می بود و تخفه دست سوره ای انتیاشی که غنچه بخانه شکوفه گشاده نبان بود و سبزه زار امید و تمنای نویاب دوی
باشی یادی فیض الایادی شکفته صحن شکوفه زار بلغ میمون می بود و زبان حال او الطاف جمیل مقال این ترانه کی سرود لمولفه
مسند اخسروی و عهد شباب ∴ بخت فیروز و جمع اسباب ∴ نوجوانی طالع میمون ∴ شاهی و دولت خزانه چون
دولتی بر مسیح روز افزون ∴ دشمنان ذره وار خوار و زبون ∴ ملک و لها بشاهیش مسرور ∴ گشته ملک از خطای او معمور
ملک دین را نظام داده تیغ ∴ لطف او فیض افشانده چو میغ ∴ رایت دین بهمتش و الا ∴ بعجب کفار آیتی زبلا
داده نظم مصالح شاهی ∴ زیر حکمش زماه تا ماهی ∴ بعد اندیشه رعیت و جیش ∴ باشد ش شغل سکوار لذت عیش
عشرت شاه نیست غیر از دو آ ∴ نی وصال بتان و جام شراب ∴ عیش شاهان چو از که است خدا ∴ کی سپرد شاه هم عنان گدا
عیش شاه و گدا چو یکسان نیست ∴ عشرت خسروانه آسان نیست ∴ عزت شاه چنانچه ام خوش لعب ∴ نفع بزمش بجلس و جام موش
شه چو روح است ملک ایوان ∴ بزم روح است فضای جنان ∴ عیش شه نیست کام از خلق ∴ راحت و نکاهبانی خلق
بهجت شه بزم دوران احسان ∴ شاه را جام عیش بالطف ∴ غم مظلوم خوردنش طرب است ∴ فرح و فراغ شه عجب است
حسن خلقش چو حور و غلمانش ∴ بیرست نیک باغ رضوانش ∴ دل مظلوم بجان بخشش ∴ صبح عدلش شکوفه و بخشش
جام جمشید جیب خاطر شاه ∴ وز فروغش نشاط خیل و سپاه ∴ مهر از آن گشت شاه خاور رنگ ∴ کو ز رای سیاه چال نجسته رنگ
شاه انجم گشت چو جام شراب ∴ می فشاند بخاک لعل مذاب ∴ این چنین عیش کز سرافراز است ∴ بزم سلطان محمد غازی است
در ذکر انتهای ملوک و سلاطین عظام که معاصر آن سلطان دین محمدی بوده و ذکر توصل ایشان بشیوه و ذیل سایه

اکاغم کن این سلطان غازی می‌سپرد و کفار در غبار طبع الی الفضیحی و شاهان کفر و الطام که در مقام معاونت و مساعدت او بوده
و بعضی از صوبه و الیه علما و کبار که وظیفه در دعا گویی می‌نمودند برهم احمد انتظار صبر صدق ان کو اکب نیرات معانی از افلاک
عوالم روحانی این معنی لامع ولایح است و برحسب افکار مجتهد العلوم اصول و فروع سلطانی امتحانات عالی سپرده و با همراست
که خجسته ترین پادشاهی خسروان ربع مسکون و افضل ملوک و سلاطین فلک تمکین انجمان صاحب شوکتی بود که با معتاد نثار الطالع
خداداد و بخت مساعد و توفیق مفید الاسعاد با قامت نو همین الاهی موفق گردد و در ایام دولت او حقیقت عمل بر نظر عقول علمایان
محقق شود و جمعی بسیار چنانکه در افواه بود و حب الاستقلال اکثر از وضع قوانین و شرایع کفر شایع بود و این شرایع باطل بود و ماکه بتوسیاف
ساعد معنوی مستحق و مقوم و در داخل خلافت جنه علی العالم و توابع آن مهد بود و سلطان عیش در روی زمین بر از قبیل انبیا و مرسلین
یا در عداد خلفا و راشدین و چنین پادشاه ظل الله در میان اهل اسلام امام موفق مطلق کوه و دین داران بتابعت ان حضرت اولی الامر
مسارعت و مسابقت جویند نظم فال مبارکت نظر در جمال او معروف بدین کمال لکمال او و جمهور مجتهدان ایام و دهور
در اوقات غیبت حضور بلسان حال و برغبت بی اهمال جهت مخالفت و مطاوعت وجهه جهت مساعدت و کمک عما و طاعت گویند شعر
اذا کان حبة المرء فی الشئ مقبلا تمتت له الاشیاء من کل جانب لاجرم کافه اهل علم و عرفان و جمله ارباب حقایق و ایقان اسرار او را
حیات می‌نمایند که بمناسبت و مساعدت خلفا و بدلالت آنکه جمیل و شاه هاد و قایم تحو را در سلک اولیا آن جنان صاحب حالت دارند و کمک
خود را از زمره اعوان و انصار آن خلیفه الله شمارند و اگر در غفلت و عادت جنان باشند و شاه عالی کمالات تمام استیلای روزگار در اقوال و فعال
و خاطر اجابی مخالفت و انحصارات که من احب لله و ابغض لله و اعطی لله و منع لله فقد استکمل الایمان و خلوص عقیدت و مساعدت
بالجمان پادشاه غازی و سبیل الله در معنی بمنزله رفاقت طریق غزو و جهاد و در زمره سایر اعوان و انصار که الارض مع المجاهد
هر جا رود غبار قدوم مبارکش در چشم روشنان فلک توتیا کشد مقصود ما ز طوف و روش بر اثر آن امید ما که هست که کوشش ما بود
چنانکه حضرت رسالت پناه و علیه صلوات الله و در بعضی غزوات با اصحاب فایه بود و با کسانی که با مالک و مسالک سی دارند اضیاف خلصان
سابق الاعتقاد در زمان محمود و عثمان صادق الوداد که در عداد اصحاب کهف و مقرب و مشاهیر بوده‌اند باز رهاد و خلصان گرد در جهان
جون بواسطه بعضی موانع تخلف و مساعدت از موافقت غزو و جهاد مانده بوده‌اند و گاهی انحصار و انتقاد و سایر عوایق و الله در تخلف از امر و حیرت

والم اودی می‌نمودند همین حدیث بشارت می‌رود و بشرح داده و این خبر صحیح مصدق آن نزول اتفاقاد که ان بالمدینه اقواما ما سرتم مسیرا و لا
قطعتم وادیا الا کانوا معکم و شرکوکم فی الاجر قالوا یا رسول الله و هم بالمدینه قال حبسهم العذر شعر
العین تفقد من تهوی و تبصره و ناظر القلب لا یخلو من النظر ان کنت لست معی فالذکر منک معی قلبی یراک و ان غیبت عن نظری
و این حدیث نبوی مساوی این آیه کریمه و مطابقه معنوی موافق آن کلام مجید است که ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد
ما احملکم علیه تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الایه چنانکه در سیاق سیاق نبوی و سنت علو شان محبت مصطفوی
از خلوص عقیدت بی علت و غش و از امان غیب استحقاقی ملک تحت عرش انسلاک در زمره او لیا و دولت محمدی مشهور است و شاهست
و نجاست نفاق و ملامت و ریاست نفاق و بحر عایله غایب از خبیث و پرورده مرد اهل الشرف و تمیز آوازه پیسان ادی و اثر
سوء عاقبت و خاتمت از غایت بدی همه درکات جهنم مسطور است و درین قیاس بی شبهه و التباس از مودای مخالفت احوال
منافقان و اعدا و رجب تعلید ان و ... انجمان پادشاه آن مورد من عند الله برابر تقلید و اتباع و مخالفت و موافقت ظاهر و هویداست
و درین منوال احوال اتساع منافقان عهد آن حضرت مراسم موافقت علما و مشاهیر شرع الله و الاول پیداست چنانچه در حالت عودت از بعضی غزا
و اخطاب الاهی بحضرت مصطفی علیه صلوات الله الاول فی شان حضرتی تصور مورد دین قوله تعالی یحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم
من تخلف و افقد نبانا الله من اخبارکم و سیری الله عملکم و رسوله ثم تردون الی عالم الغیب و الشهاده و این معنی اخبار از ریب
برافت عالی است و اشعار از مدلول مخالفان جهانی شعر و رب بنی الغالی و حدها ابدا لصیق روحی و دوان لیس بالعوان
ازوا احنافی مکان واحد و عقوبت اخبار و قانی شام او دو قوان ان الفضیه برابر اهل استبصار جمیع ممالک
و امصار و مرد و داب العبادت و استقصار از اسرار اخبار اعصار و اخیار و ائمه کار در سیاق جمیله جامعه چون و انفعا
رضی الله عنهم بسیار نمایان و آشکار است که از این نوع حقوق عهد و اجتهاد و ازین گونه غرایب فتوحات عزوه و جهاد که از آن سلطان
دین محمدی و آن مجاهد زمید آن و لا در فی شرور دی قدس الله تعالی روحه و اعظم فی مالک القدس فتوحه که خاصه خاصاه اخفا
تقویت دین اسلام و به عزم اعلای اعلام جهاد و در مضمار اعلای اعلام تروی روزگار اظهار یافته و نمودار از آن آثار
و شمار در صحایف کتاب تاریخ ایت و اخبار و اشعار بر جرفته و بکمرین از سلاطین اسلامی مسلک ان ما بیدا است موفق

و در مساعدت و اعانت آن حضرت و مجاهدت کمال دین و دولت دیگری عدیل و همال او هرگز نشد ؎ بذ الحمد الذی لم یتّصف
الآیه من آیات الزمان ؎ هر آینه سایه شبه و ریبی پیش اهل خرد و بینش نماند که آن حضرت چه و آن غازی به اطلاق
حقیقی به مساعدات مجازی فی الحقیقة خلیفة حق تعالی سبحانی است و این قهرمان حقیقی اسلام در دیده مردان سیاسی و نظر صاحب
دانی و قاصی و دانی در ایام دولت همت کشورستانی اسکندر ثانی است و برهان این معنی آنکه در ملک روم او ثانی اسکندر بهت و دو همتا
او در ایام ظهور ملت اسلام هم عمل که مقرر است که با وجود آنکه این سلطان غازی به تحقق اخلاق علیه و تشبه به خصال حمیده مرضی
بوده و در شیوه ملک گشایی و جهانگیری هم و تعلق صفات خوب سکندری نموده چه اگر بعد از زمان اسکندر ذو القرنین الی حین از قیاصره
صاحب شوکت روم همین این پادشاه اسلام پناه بود اما با ممالک عجم غالب و فایق آمده و این حصه وقت نیز در میان سلاطین
به بهجت و جاه و قدرت او را نیز و فایق شد بنوعی که تحصیل این قضیه در داستان فتح و استیلا و ذکر غلبه و استیلا آن
سلطان دین منصور و جهاد کردن و انکسار و خذلان و فرار سلطان حسن بایندری ایراد خواهد یافت و بر عالمیان پوشیده که بعجب
صورت و معنی بی تکلف اغراق و مبالغه و دعوی اینست رفعت مکان خلافت و سطوت سلطنت و سیاست و هیبت اجرا
و امضا احکام با انتظام همانا از حیثیت محاسن خواص اهل سکندری بلکه جا و حامه و مرتبت تمام نموده و سعادتهای بزرگ به روی صبح
و سر افرازی نمود و بالاتر آنکه از انواع امواج مواهب نعم و بحر کرش از ولایت نبوه الطاف و هیبت سیاه نقش انتساب
اشداء علی الکفار رحما داشته اسم سامی و نام نامی وصف گرامی در تمامی ممالک ربع مسکون را التجر نموده ؎
یحن الی اسمائه کل منبر ؎ سرورا و لو تستطیع تمشی اتاها ؎ و هر چه در اوانی انعام و ظروف و نام از جامه مضامین
و خاتم پسند سلطان نجیبه جمله و فضلا را توفیر فرموده بوده و ذکر تبلیغ در مساکن ربع مسکون جهانگیر شرق و غرب و در عاشق
در اقالیم قلوب اهل حق حاکم گشته ؎ نظم ؎ لاشی احسن من ثنا سایر ؎ و ذا وفی الافاق الکتاب سایره ؎ دیگر آنکه ساکنان جود و صفا
نعوت و اوصاف و معرفان جوهر اکسیر خاصیت انصاف نقش بلکه این ذکر خیر آن سلطان دین را محو در صحیفه سینهای جانفزا
نگاشته اند و اسم آن سپهر اخلاص بنیت خالص آن سلطان را مسرور خالص اده و لحاظ همه موم و قلوب داشته اند و در هفت
اقلیم جهان چنین در اطوار سپند قلوب اهل توحید و عرفان همه کام عبارات خاطر فرحت و ادمان بسیار بر تم اهل الله حکمه شهر روانی

از اسم همایون سلطانی خود موشح و مشحون ساخته و خطبا منابر معانی و بیان و بلغا و فصحا جهان با فصاحت افصح فصحای وصف
عدل و احسان او بر سر منبر زبان بدر و در بستایش او کلمات ماه و خاتمی پرداخته و در خطبه البیان ثنا با اللسان فصحا
زمان و عجم و در آن دوران صاحب مجامع اهل ایمان بر آمده که میمون آن سلطان کثر الله انصاره علی العلی در روی عیون طبقات آسمان اندازه نشسته
اعلام وحشت و افزوده شد ؎ و زیب پسند او را آنچه قبل ؎ شد قبله گاه شاهان مجمع خافقا ؎ بقیل کی گشته از خاک این انجیل
و حقیقت حقیقت این تخیلات و شواهد این کلمات مقالات آنکه همیشه در زمان خلافت آن سلطان دین محمدی از حدود اقاصی
مشرق و دیار ختن و چین جمله سلاطین نامی و شاهان خاقان تمکین جهت تحف موقف گری در انبا و ادا فریضه جهاد و بآداب
امن عباد و در جمیع بلاد از استیلا اهل کفر و عناد و تهنیت پذیری آن سلطان عالیجاه شریعت پناه و ظایف صداقت و اخلاص
و مراعات و اصطلاحات خاکساری مرعی میداشتند و برای صواب تماشای راه ایمان نموده ملوک مغرب زمین جمله که از سلطان تبریز سیمبر
سید المرسلین و مطلع بودن آن صحو دار اتاه شرع مبین صدق حضرت مع الحمید و بشارت اشنج صادق امین در نوید فتح بلاد مشرکین
خود را در مقام فروتنی شبیه به غلامان کمین می پنداشته و خسروان ممالک عجم و ایران زمین و اولیا و اولیاه و علما از ان زمان که مرکوز
از سلاطین کفور رحق و یقین بوده و مقصود از آیه مبین و لیبدلوا قومهم و لیستغفروا فی الدین همیشه به وسایل ارسال تحف و رسایل و
التماس مطالب و مسایل آن که حق جواد در آیه معانی استعطاف و استمداد از نیا همه مباحات همه معتقد آن سپهر عزت شده و ملوک عظام و
حکام شام در رعایت ثغور اسلام و حمایت مسجد اقصی بر التزام خود را همیشه از تیغ کافر پرور از سلطان غازی ممنون ساخته و کمک
کف مباسطت و مد اضافت اقوام فرنگ با منکر الغز از اهل اسکندریه و مصر و شام با قدام و حمله جلادت نموده و بآب صولت فرنگیان
آن سلطان مجاهد ممنون می پنداشتند ؎ نظم ؎ شاهی که یک از فضله قلمش ؎ دو فرق شکسته تیغ کرد شرک خاقانی
بر آنکه نعم اوج و فساد و فتنه اکراه ؎ کشیده از نهیب تیغ اسکندر ثانی ؎ و بر همین منوال همواره بخواه و ناخواه پادشاهان مطیع احکام و فرمان
و در طریقه بندگی و خراج گزاری او را طایع و منقاد متوقع بوده بقیه السیف سپاه جهاد و غیر از تعزیت و اطاعت جبابره
و قیاصره ممانعت نموده و از پادشاهان و سروران ولایات فرنگ و اکثر روس و از روس ملوک روم تا ممالک بغداد از ایالت ولی
در اطراف و حدود بلاد اسلامی به نام فخرد ولی از حکومت مصر و ری قانع شده بوده و از خوف زوال اکثر ملک و شعب آرام و روز آسایش

وکام را بر خود حرام می‌نمودند و همگی همت بر مطالعت ابواب تربیت و غمخوارگی و گردن انقیاد در ربقه منت قلاده فرمان
بردار او مطوق و مقلد داشته بودند **شعر** تحرزه القبائل ساعداته و تجمع الاسنة والقنا
و در مطالعت کتب تواریخ و اخبار و مطلعان اسرار و نکات حوادث روزگار مستور نیست که تیمور اسکندری
و چگونگی اقدام و دلاوری او در جهانگیری با وجود طول اقالیم و عموم بسطت ممالک محروسه از سی و شش زیاده سال عمر دولت
و در فرصت اظهار استیلا و صولت او زیاده بر شصت سال ... الحکام و فرمان بردار احکام او و دیگر تسع و مجال ... سلطنت
بحقیقت معین امضا حکم و فرمان است و احکام جهان حمایت او امر و نواهی ... نوع انسان و قصه اسکندر ذوالقرنین
چنین شخص ارجمند معین و مصدق آن حال ... چون تفصیل بعضی وقایع و احوال سلطان ... و ملک او برابر
ملوک ایران و توران است و موقوف شرح تمامی سلاطین ... بود ... از ذکر ... سلاطین
صاحب تمکین از سرحد بلاد مشرق تا بلاد مغرب ... که معاصر زمان این سلطان ... خلفه الخلفا ... بودند
مقدمه کتاب ایراد یافت زیرا که این ... بسیار فواید تاریخی را مشتمل است و اکثر شروح فتوح و فتوحات او ...
حالات ممالک و بلاد و اخلاف و اولاد میرزا شاهرخ بن تیمور و چگونگی حالات و ولایات و ... از طولا و ...
تا بعد او عصا در مجاری امور همواره بی‌قراری روزگار ناپایدار و تقلبات ... فلک دوار بر حسب ...
طبیعی حرکات وضع ... آثار **و تلک الایام نداولها بین الناس** است و موجب سرعت انهدام و اختلال ...
قصور دولتهای عالی اساس است و در عاقبت مآل البته منتهی به درجه الخلال است در رفعت کنگره ...
بطوق انحطاط و انخفاض است ... دوران ... **بیت** ازان سرو آمد این کاخ دلاویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز چنانچه در کتیبه الکتاب آن سلطان ... سلطان مراد ... علی ...
العفوه ابد الآباد ... ذکر ... بعد از انقضا و انتها دولت شاهرخ میرزا در ممالک
ایران زمین و توران تا سرحد چین سلطنت سلطان مرادی ... تا آنکه در **سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه**
نوبت ... خلافت آل عثمان ... سلطان ... ممالک امیر تیموری میان اولاد میرزا

بلاد و اولاد میرزا شاهرخ

شاهرخ بعد از استبداد سلطنت شاهرخی در ممالک ماوراءالنهر و خراسان و کرمان و فارس و عراق انواع مخالفات
و نفاق و هر گونه مکاوحت و شقاق پدید آمد از آنکه در زمان حیات میرزا شاهرخ قبل از انتهای سلطنت تیموری ماوراءالنهر تخت سمرقند
و ممالک ماوراءالنهر فرزند بزرگترا و میرزا الغ بیگ بتفویض جدش امیر تیمور به سلطنت منصوب بود و در ایام جلوس پدرش
شاهرخ میرزا در پادشاهی ... اکبر بود و تغییر و تبدیلی ننمود و چون بعد از وفات میرزا شاهرخ که در **سنه خمس و خمسین و ثمانمائه** اتفاق
افتاد از اولاد شاهرخی فرزندی اسن و اقدم موصوف اعقل و اعلم ... میرزا الغ بیگ بود ... **الفضل للمتقدم**
میرزا الغ بیگ را داعیه ... پدید آمد و با لشکری گران از ماوراءالنهر و توران توجه بجانب خراسان کرده و تخت
و شهر جهان آرای هری بدست آورد و بعد از شروع در ممالک خراسان اکثر بلاد ... و اسفراین و دامغان ...
اما چون مسکن اصلی ... ماوراءالنهر و تخت سمرقند بود و ... خراسان و عراق و کثرت ...
و منتشر گشت و از دشمنان بزرگ که در جانب ترکستان داشت مثل ... لشکر مغول و ازبک همواره ...
می‌بود بعد از تسخیر ... خراسان ... و اموال ...
... بجانب سمرقند ... چون از اولاد و احفاد شاهرخی در خراسان ... سلطنت ... بودند و
... روزگار ... فساد ...
موجب اطاله و املال ... **فصل حکایت** ... پادشاهی در تخت هرات و مملکت
خراسان میرزا ابابکر ... شاهرخ قرار گرفت از آنکه بعد از اندک روزگاری میرزا عبداللطیف ... میرزا الغ بیگ
در مملکت ماوراءالنهر بر پدر خروج نمود و در تاریخ شهور **سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه** ... بعد از مقابله و مقاتله بر پدر غالب
و او را با برادر خود میرزا عبدالعزیز بقتل آورد و ... بر تخت سمرقند پادشاه مستقل شد ... عقوق پدر
عمر دولتش ... شش ماه ... سال بسر نبرد **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید اگر شاید بجز شش ماه نپاید
و در سمرقند یکی از خواص میرزا عبدالعزیز ... عبداللطیف را ...
... عبداللطیف ... [illegible]

و بعضی فضلاء سمرقند تاریخ قتل او گفته اند که بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت و بعد از عبد اللطیف
میرزا عبد الله بن سلطان ابراهیم بن شاهرخ که داماد میرزا الغ بیگ بود در سمرقند سلطنت [illegible] و چون [illegible]
و الحق با رعایت قواعد سلف از قواعد ملکی بهره [illegible] در این اثنا سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور که در زمان عبد اللطیف محبوس بود قبل از استماع واقعه او باتفاق جمعی از محبس بیرون آمد و در بخارا
خروج نموده متوجه سمرقند شد و میرزا عبد الله [illegible] پادشاهی ماوراء النهر مسخر نمود و [illegible] داشت و میرزا
بابر [illegible] اوقات چون بر تخت هرات مستقل شده بود و با عبد الله [illegible] ماوراء النهر سلطان ابو سعید لشکر کشیده سمرقند را [illegible]
هم بابر میرزا [illegible] و [illegible] خراسان [illegible] و [illegible] خروج
میان اولاد تیموری از قوت [illegible] میرزا بابر [illegible] سلطان ابو سعید میان [illegible] اشاره کرد [illegible]
میرزا بابر پادشاهی [illegible] بود تا [illegible] توجهی [illegible] و عطای
بی اندازه و کرم [illegible] داشت [illegible] اسراف [illegible]
شاهرخی را [illegible] و اکثر مردم [illegible] مراتب علیه داده [illegible] ملک خراسان [illegible]
سلطنت او بود از مبالغه او در اسراف و عدم اهتمام [illegible] عدل [illegible] این ملک [illegible] و [illegible]
سیاست امرا و سپاه ظالم پیشه و متسلطان بی اندیشه بکثرت فسق و فجور [illegible] و تکالیف غیر معتاد [illegible]
او ملک خراسان [illegible] افتاد تا [illegible] و هجوم مفاسد [illegible] میان [illegible]
میرزا بابر [illegible] و [illegible] سرای خود [illegible] آن [illegible]
مفسده بابر میرزا [illegible] محمد [illegible] میرزا بابر [illegible]
شاه محمود نام [illegible] پادشاهی [illegible] و شاهرخی [illegible] سلطنت
[illegible] در میان ایشان [illegible] ملک خراسان [illegible] سلطانی
بنهایت [illegible] از اطراف و جوانب [illegible] از گوشه [illegible]

توجه ملک خراسان آوردند و از آن جمله امادی سلطان ابو سعید از سمرقند باستقلال تمام [illegible] و چون [illegible]
حضرت مرحوم اولاد شاهرخ [illegible] سلطان ابو سعید ظاهر بود [illegible] سلطان
[illegible] شد و در تحصیل مطلوب خود بسیاق [illegible] ملک [illegible] کرد
[illegible] بعد از [illegible] ملک [illegible] و زابلستان و کابل و کشمیر [illegible] گشید و ایام
[illegible] این سلطان [illegible] و [illegible] اخلاص [illegible] از
[illegible] آن سلطان [illegible] تعظیم و تبجیل [illegible] استقلال [illegible] ارباب فضل
و کمال [illegible] جمیع [illegible] قاضی القضاة مرحوم [illegible] ارباب علوم و فنون علاء الدین علی [illegible]
[illegible] روم [illegible] و تکمیل علوم [illegible] روم [illegible] علامه [illegible] مولانا
[illegible] سلطان [illegible] علی
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] انواع [illegible] حال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] علی [illegible] شعر [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] علی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میان این دو پادشاه [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] خیرات [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا بابر [illegible]

حق و یقین از دعاگویی درگاه این سلطان اسلام مدار معنوی و مطلوبی بود هر روزه در مابین مشهور و مستقبل جمعی عظیم از اولیا و زمره
اولیا و زهاد و ارباب فتوت اهل حق و عرفان حضرت مقدس ولایت پناه سلطان مشایخ و مقتدای اهل صفا خواجه عبید الله قدس الله
سره و افاض علینا فیضه و مرقده در سلسله مشایخ نقشبندیه و همانا که اکابر آن طایفه را اقتدا از جهت جامعیت کمالات صوری
و معنوی بحضرت او در نیکوکاری بوده و نبوت و هدایت و تصرف بیش از حد شمار و سیوع سلاطین اقطار و تقلید اولیا و اصفیا
مقتدای هفت اقلیم طریقت خواجه احرار * که از ازل مسعود بوده و تا ابد مقبول * عالم توحید را چون یک نقطه پرگار دید * مایه تحقیق را محور سلطان احرار
شیخ بالا جامع بر سجاده تکمیل * مهر پستان گاه ... الانوار * خاک ره بوسیدنش شد ملک را تکمیل * عارفان سجاده اش کرده
هیچ کوهی کم نیامده ام ارزش * هیچ سلطان ولایت ابجدانی اقتدار * علو قدر آن بزرگوار در صورت و معنی بجایی بود که در حد
ملازمت پادشاهان و تردد خدمت خسروان بر ابواب علو منزلت عالی مکانش با دوری قبول آستین و زیارت آستان و ...
همه مهد تاجوران و سروران بالیام اقدام و الشام اکرام شیخ المشایخ همیشه کسوت سجاده و پوشش طواف خود ساخته اند
خاک نشینان کوی فقر و فنای خود نموده و لباس عفاف و تقوی و ردای سنت نبوی را اختیار فرموده متشابهات صوری می نموده و
اکثر جامعیتش و لوازم دین و دنیا مصدوقه حدیث و الخبر نعم المال الصالح للرجل الصالح بوده و سعت و کثرت رزق
علائش و مایه قدرت و جلال اسباب حشمت و توانای سلاطین را افواج می نموده و در راه آن خیرات و املاک آن حضرت
از حیطه حساب بیرون بوده و از اندازه ضبط عبارت افزون و اصناف ارزاق و نعم مثل عقارات و دواب و نعم که در تحت
دست ملک ایشان در آمده بود خصوصا وجوه حل و بیوع و مستغلات تجارات و زراعات مداخل آن حضرت بر سلاطین آن
خود رجحان داشت و بر تمامی مرو کار حاصلات مشاورکارکنان بعد از اصحاب و ایقان توجه ... بی کاشت ...
از کمال استیلا و اقتدار بر تملیک ملک مال خود ... تمامی ملک جمیع آوردن خاطر از توقف و پریشانی وساوس شیطانی محفوظ
گاه و بیگاه ... پر سر و کش در انجمن کثرات از حضور قلبی خود غیبت نمی نموده و بوده و جهان امکان پیش ...
ستاره الاقدام بوده * بیت * غلام همت آنم که زیر چرخ کبود * ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است * اما توجه خاطر منیر خواجه ...
ضمیر بنا بر مناسبات صوری همیشه در خلوت مجلس ... و صحبت ... سلطان مجاهد معروف بوده و اکثر

از مولانا علاء الدین و اوحد علمای جهان مولانا علی طوسی که در اوان سن صبی از روم بار روم در خدمت سلطان فرخنده روم
به نیت کسب حقایق علوم رفته بود و جهت تکمیل نفس خود با وجود تجرد و فایق فضلیات ...
خواجه به دایت مقام می نموده و افلاک عظیم سلطان محمدی ... آنحضرت مولانا علی ...
و حیثیت نعمت خوانی ذکر خیر سلطان می گفته و با وجود استغنای جمیع سلاطین آن ایام در سلسله ارادت و اعتصام آن خواجه
ولایت مقام همواره بوسیله الطاف به ابلاغ دعا و ثنا و مقابله ... عطا سلطان عمیم العطا در اوقات ... سلطان
قبله توجهات می داشته اند و نظر همت بر آن باید بازوی مجاهده سلطان غازی کاشته اند * بیت * شکل افضال تو او را صباح ارسان
طبع خلق تو ... و همچنین از جمله اکابر فضلای اوان و از زمره اهل توحید و عرفان آن وحید زمانه و موحد یگانه
اعنی ... در بهار بستان معانی و بیان و طوطی شکرستان در انجمن ارباب شهود و وجد آن مولانا عبد الرحمن
و مجلس ... جامی ... نظایر ... کمال ...
شیوه کلام اهل تصوف ... احوال ارباب کمال ... در لباس ... نظم و نثر ...
و در الوان ... و الطف معانی ... بلکه ... است و اگر ... ادب ...
بقا ... کلامی ادعای ... مصدق ...
خانه خود ... * بیت * جامی ... هر کجا افسانه عشق ... کذشت
خیر ... احسان سلطان همیشه ... احسان ...
... سلطان ... زمان ... خلافت سلطان ...
در ... سلطان ... * شعر * بالقاب کریمة ... * و سمی بالتحیة السلام
و همچنین ... علما زمان ... و اعیان ...
... مولانا علاء الدین علی ...
... مطار الجنان ...

حکمی او بر کدام از غایت اتقان مسلک و دقت مدرک فهم و عقل بشری است بیت ارکان وجود و کارکنانش عقل بهایت
که بر در دیده چمیرش سپهر را پره و چند سال متوالی میان ارباب مجد و معالی از پایه سریر سلطانی که معتصم امنا ارباب
آمال و امانی بود همسکن مالوف و کاشانه‌اش منزل اتحاد در دوره انعامات عالیه و وسیط نعمتهای عنایات و مکارمات مرغبانه
سلطان شده بود و چنانچه اگر بحسب ظاهر منقی خاور تخت خراسان بود خاقان از روی لطف و عاطفت ملازمت آستان سلطان
می‌نمودند اگرچه بالطاف سحاب نعمای مناسب سلطان مطالع و احوال انشاالله ایکباره خود را بیک بار بر روم کشید
و در اوایل عمر عطایای بی انتهای آن سلطان کشور گشا بمنزل او خود رسید بیت در پناهش رسید او برا
بسته آفرینه بود کردون دار و چون اعیان علما و فضلای آن اطراف که در حضور همیشه حظوظ الطاف سلطان آنجا بر شده اند و
بدولت دعای این خاندان خلافت مفتوح و فایز گشته بجهت کثرت اعداد ذکر ایشان موکول افواه قابل احصار و اعداد نیست
لاجرم بذکر معین معدودی از آن گروه بی شمار بر سبیل تو دار اختصار رفت حالات عظما سلاطین و اساطین
ملک و دین در بلاد فارس و عراق و آذربایجان و بنسبت صدق محبت ذات [illegible] ایشان با آن سلطان ممالک فضل و [illegible]
در کتب کتاب سابق از ذکر معاصران پادشاه مغفرت تبار سلطان کشور مراد خدا الله ظله کالمبداء الی المعاد چنان
میان شد که در مملکت آذربایجان بعد از سلطنت قرا یوسف و اولادش اسکندر میرزا پسر دیگرش جهانشاه میرزا در تاریخ شهور سنه اربعین
وثمانمائه بمعونت و تفویض میرزا شاهرخ پادشاه شد و در زمان شاهرخ شیوه متابعت و پیروی طریقه فرمانبرداری
و خدمتکاری مرعی میداشت اما بعد از وفات شاهرخ با اولاد شاهرخی طریقه استقلال آغاز نمود و جاده مخالفت و مسلک
مخاصمت پیمود و برادر خود را بازکشود و لشکر عظیم با طلب صدق تود میرزا ابو بکر که در آیین شجاعت و سپهداری یگانه
روزگار بود در مملکت کشایی و دلاوری مانع اختیار رستم و اسفندیار بجانب ممالک عراق فرستاد و بعضی ولایات
بزرگ عراق کشاد و متصل به آذربایجان بود مثل قزوین و سلطانیه و همدان و در کزین بضرب تیغ تسلط و استیلا برگشاد
و در آن اوان سلطنت عراق با میرزا محمد بن بایسنغر بن شاهرخ متعلق بود و او را با برادرش بابر میرزا در پادشاهی اتفاق
دست نداده نزاعی میرفت و میان بود و از وقوع لشکر غالب میرزا جهانشاه عجز تمام داشت بحکم ضرورت نصف ممالک عراق را بعد از

طرح مصالحه با میرزا جهانشاه بازگذاشت و از ناکامی غربت و تهور تهجیر مراد او ملحوظ انظار تصور کرده از فکر و اندیشه ارباب
خواب و آرام نداشت و برادر خود را با برادر طرح شجاعت و جهانگشایی معلوم مطلق خودی پیچ داشت تا بعد از چندی مصاحبت
بدست برادر خود گرفتار شد و از فریب زمانه بکار او مرع ملک دلاوری و اقتدار بجاکل هلاکت نمود کشت و از جمله آن حالات
و فارس که در تصرف میرزا محمد بایسنغری بود چند روزی شیراز را میرزا بابر تسخیر کرده و بعضی ایام معدوده در شیراز
بعیش و خودکامی بسر برد آورده چون بابر اکثر اوقات عمر را بلهو و عشرت میگذرانید و پروای ملک و رعیت نداشت اما میرزا
جهانشاه را دولتی بود جوان و سپاهی آراسته باستظهار و توان و لشکریان عشرت پیشه میرزا بابر را بر اتکاری احوال و اعمال
بر عکس آن در آن فرصت میرزا جهانشاه پسر بود اوقات را بالشکر آراسته بجانب اصفهان و شیراز فرستاد و اصفهان را کرفته بنیاد [illegible]
کردند و بعد از محاصره نموده بعد از تسخیر قتل عام نمودند و بیت و [illegible] را در دل اهل مملکت فارس [illegible] و درایت ممالک گشایی
بجانب دارالملک شیراز [illegible] فرستاد و میرزا بابر چون که در خراسان بعضی از اولاد تیموری بنیاد [illegible] و دواعی طلب ملک
از کثرت توجه شوق و ملاحی [illegible] از ضعف و [illegible] لشکر و سپاهی قادر بر محافظت شیراز نشدند باز ترک مملکت فارس کرده بجانب خراسان
عودت نمودند هر آینه مملکت عراق و فارس بی منازعی کلی جهانشاه [illegible] بازماند و میرزا ابو بکر این حشمت و شاهی را [illegible]
از برکت ایالت فارس شوکت و حشمت جمشیدی پیدا شد [illegible] شکوه و عظمت [illegible] بیت قدرش بر طاق گنبد فلک [illegible]
خورشید غبار بر کتف آسمان رفت اتفاقا در آن ایام میرزا بابر هم در خراسان متوفی شد و اولاد و احفاد شاهرخی بر [illegible]
با یکدیگر آغاز نمودند چون اکثر اولاد و سلاطین در آن فرصت کودکان خردسال و مغلوبشان آن را انتظام و سپاه [illegible]
کدام بر تخت شاهرخی استقلال تمام نیافت و جهانشاه در شهور سنه ثلاث وستین وثمانمائه فرصتی غنیمت داشت
بشوکت و لشکری آراسته بطمع مملکت خراسان [illegible] حدود شتافت و تا شهر هرات بی توقف نهضت کرده بر تخت شاهرخی تکیه استقلال
یافت و ملک و مال و خزاین آنجا بتاراج مشغول شد و بعد از قهر و استیصال بعضی اولاد شاهرخی جهانشاه پادشاه مستقل گشت فاما
چون بر مزاج جهانشاه و فرزندان و لشکریان ترکمان ستمکاری و بیداد و گرفتن مال شیوه و جهات و اموال مسلمانان انکار نکرد [illegible]
و بسبب آه و دعای مسلمانان [illegible] بود اهل مملکت خراسان که همیشه مجمع اهل الله است و للاقبال مسکن سپاه جلال الله اند کما

اختلال تمام در قواعد سلطنت سلطان ابوسعید پادشاه سمرقند طالب جای شدند و زوال روز بروز و رستم جهانشاه میرزا و اولادش گشتند
و دران اوقات فترات سلطان ابوسعید هم بطمع ملک خراسان لشکر گران از آب آمویه گذر کرده بود و تا آب مرغاب آمده
با جهانشاه بمقابله روی آورده اما چون قدرت و قوت دلاوری لشکر ترکمان زیادت از اندازه بود لشکر جغتای و سپاه
سلطان ابوسعیدی در میدان مبارزت تنگ روی بروی اقدام نمی نمودند لیکن سپاه هم اهل اهو و جنود مجند مظلومان اوراه سلطان
ابوسعید را در معنی مدد عظیم بودند و هر روزه از پرده غیب لطفهای الاهی چندان عساکر جهانشاهی رنج می نمود بیت
کار زمانه این گنبد گردان کند ** هر چه کند همت مردان کند ** خبا خلاف از حسن اتفاقات در بین اثنا خصومات میان
لشکر ترکمانی توفه و آشوبی دست داده و شورش عظیم در دل شاه و سپاه افتاد و آن آنکه خبر موحش و حکایت مشوشی آمده که بحکم [illegible]
کبیر بزرگ میرزا جهانشاه حسن علی نام که در قلعه ماکویه از ولایت تبریز در قید محبوس بود یکبار از بند خلاص یافته برتخت سلطنت
پدر نشسته و کفر عداوت و به اندیشی نسبت با پدر ظالم پیشه جمعی از امرا و لشکریان مشهور پدرش بدو بیعت کرده اند و او را
بتدبیرات از قلعه بیرون در برده بسلطنت او بیعت کرده و سوگند خورده اند و بعضی خزاین پدرش در قلعه ماکویه بوده آن را بتصرف
در آورده صرف لشکر کرده و جمعی انبوه را از ترک و کرد بر خود گرد آورده چون این اخبار وحشت انگیز را برید صبا [illegible]
انجاب شهر تبریز بگوش اصغای جهانشاه رسید و تفصیل اعمال و احوال پسر عاصی خود را شنید آتش غیرت و تشویر در نهاد و جوانش
[illegible] پسر بر نهاد فواد او افتاد و با سلطان ابوسعید جهت [illegible] ملک بیگانه ترک ملکیت [illegible] مالی خواست داد بیت
شاهی کرده پای بود دل زر و سنند ** غم و از تو دولت [illegible] ** بالضروره جهانشاه با سلطان ابوسعید طرح صلح میان آورده و سلطان
ابوسعید هم در دفع دشمن بطریق ایمن ادفع بالتی هی احسن بمصالحه تلقی کرده و فیمابین بر آن مقرر شد که جهانشاه ملک خراسان را
سلطان ابوسعید باز گذارده و او نیز در ممالک عراق و فارس تا سرحد سمنان و حدود گرگان بر جهانشاه مسلم دارد و بدین عهد
دیگر جهانشاه میرزا با فرزندان و لشکریان بتعجیل هرچه تمامتر عازم آذربایجان شد اما لشکر ظالم غارت پیشه ممالک خراسان را [illegible]
و اسر و غارت با خاک یکسان نموده و چون بنزدیکی تبریز رسیدند امرا و لشکریان حسن علی تاب و توانایی مقابله و مقاومت با جهانشاه
نداشتند هنگی [illegible] پراکنده و [illegible] حسن علی [illegible] فرمان [illegible] بارگاه [illegible] جهانشاه

حسن علی را مقهور و مقید ابدی ساخته در چاه عقوبت و عذاب بی اندازه و حساب انداخت اما بعد از آن [illegible]
حوادث پادشاهی جهانشاه در ممالک عراقین عرب و عجم و فارس و کرمان و آذربایجان و توابع و ملحقات فروغ تمام و استیلای
مقارن بغداد و احکام مافیت و از فرزندان خود پیر بوداق را سلطنت فارس و بغداد داده و سایر اولاد خود را بهر یک ممالک
کشوری و سپاه داده و پیر بوداق در آن سلطنت ممالک فارس شوکت عظیم پیدا کرده و در آیین خسروی کارخانه حشمت پرویز را
بمیان آورده و چون در تنظیم سپهداری و شاهی در طور ضبط و نسق رعیت و سپاهی شیوه از نشآت افراسیاب و کیخسرو [illegible]
و در اندیشهای صایب جهانداری و تمکین رسوخ قدم سپهسالاری شد و [illegible] در یکشخص نشان می نمود فاما
بصفت ظلم و ستمکاری هم ضحاکی بود و [illegible] و در بیداد گری و خونخواری حجاج سفاک بود و داد ظلم و بیداد در اطراف بلاد
می داد و با اعتماد شجاعت و دلاوری و با امید داری بخاوت سپهداری از کمال تمرد و عناد بعادت قوم عاد گردن از تسلیم
بقبول احکام الهی می نهاد و مطلقا باندیشه مروج شعایر شرایع حضرت رسالت پناهی نمی افتاد و از این طغیان و عصیان او
در امور دین و دولت و از تمرد و تکبر او بر اعیان ملک [illegible] بجایی رسانید که در فرمان برداری پدرش انواع مسابلات می نمود
و دست تطاول بر املاک و مال خاصه پدر و برادران بر گشوده و پدرش هم پادشاه جبار و قهار بود و در قهرمان [illegible]
بهر آینه توقف اهمال در دفع فساد پیر بوداق جایز نداشت و با لشکر عظیم عنان عزیمت را در بلاد بجانب شیراز معطوف داشت نظم
[illegible] بپاسبانی گشتند ** بجهت عجم ترک تاری کنند ** سپه چون بصحرا علم بر فراخت ** زمین را الحشم جهان تنگ ساخت
لیکن پیر بوداق را سطوت و شکوه قهرمان پادشاهانه و تدبیرات عاقلانه و مضایع غایبانه [illegible] مقدمات [illegible]
شیراز بجانب بغداد روانه ساخت و [illegible] ملک فارس از لشکر [illegible] پرداخته [illegible] پیر بوداق
جهت احترام و اعزاز پدر [illegible] ضرورت در توجه بغداد قبول نمود [illegible] اموال و اسباب [illegible]
[illegible] و جمع اکابر و اهالی [illegible] بغداد [illegible] از اعیان اهل
علم و شرف و ارباب صنایع و حرف بدار الخلافه بغداد نقل نمود [illegible] در بغداد [illegible] جامع [illegible]
[illegible] ظاهری وزرا و [illegible] لشکر و [illegible] معاش [illegible] تقلب الاطراف

ممالک وزارت کرد تا آنکه خود جهانشاه بحقیقت پیوست که یوما فیوما مواد فتنه و فساد از جانب پیر بوداق در تضاعف و تزاید است
و مآلی مضمر خاطر و مخمر ضمیرش شیوه تمرد و عناد است و دیگرباره جهانشاه با تمام فرزندان و لشکریان بمنع پیر بوداق بجانب
بغداد توجه نمود و چون پیر بوداق را قوت مقاومت و مقابله پدر نبود اولا اظهار تقاعد از مقابله و محاربه جهت رعایت آداب
پدر فرزندی نمود و با عتماد حصار [illegible] استوار بعد آن ما صوابش برسکون در شهر بغداد و حصار قرار گرفت و جهانشاه با جمیع
اولاد و امرا و سپاه بسر حد بغداد رفته شهر بغداد و قلعه محاصره نمود و عساکر بیشمار اطراف فرو گرفت و مدت دو سال و نیم ملک کارزار
و محاربه بسیار بهیچ وجه مسخر آن حصار استوار نمود و اقتدار بعد از عجز طرفین با امتداد زمان محاصره و کثرت الحاح و لجاج
در خصومت و مشاجرت طرح صلح در میان افتاد و از طرفین هر کدام از چه روی پیشنهاد این صلح نهاد که پیر بوداق دروازه
حصار بغداد را بروی پدر باز کشاید و خود با جمعی از خواص بجانب دیار بکر و شام توجه نماید تا بتدریج این حجاب خلاف
و شقاق از میان برخیزد و باز بواعث مهربانی پدری و پسری در میان طرح مخالطت برانگیزد و در آن سرحد تا هر کجا پیر بوداق
رود و بضرب شمشیر و دلاوری خود ممالک خصما و اعدا را جهت خود بکشاید و باستقلال جهة خود تصرف نماید چون پیر بوداق
برین عهد و میثاق اعتماد نمود و دروازه حصار را بر لشکریان پدر گشود میرزا جهانشاه بمقدم مقتضای تیغ لم الملک عقیم
قطع صله رحم منع بی در منع التزام نمود و بدست فرزند دیگرش محمدی میرزا پیر بوداق را بصمصام انتقام قتل فرموده و بعد از و
تمامی توابع و لواحق پیر بوداق را که اکثر فرزندان امرا و ارکان دولت جهانشاهی بودند بهلاک هر کدام بادب و اقارب خود کشش
تکلیف نمود تا موافقت ارحام احوال میان شاه و سپاه محقق شود و آلام و انتقام قطیعه ارحام میان خواص و عوام متلاحق
کردد و بر ساحل دجله بغداد بار اقامت [illegible] ابواب جوی جیحون از خون فرموده از غلو و شر بادی حبل الورید همه لشکریان پیر بوداق
بر دجله و فرات جیحون افزود کما قال الله تعالی فی کتابه المکنون وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون بیت
مرنج تا ظالم کویند زآن [illegible] و هرتا خصم قوی کردد آن [illegible] حاصل چون جهانشاه بدار السلطنه خود که تبریز بود بخود کامی تمام
عودت نمود و دیگر خیالات ملک گشایی در دماغ پرغرضش [illegible] و رسول اجل بواسطه از جانب ملک علوم [illegible]
توجه او بی شتافت و در آن اوقات در ممالک دیار بکر سلطان حسن بایندری پادشاه بود و بتیغ دلاوری یوما فیوما ممالک اطراف را

بر ملک موروثی خود می افزود و چون دولت و اقبال روز افزون داشت و شمشیر شجاعتش بتائید ربانی مقرون بود کمر را
جهانشاه میرزا بنا بر عداوت موروثی آن اعاظم خود را بدفع و استیصال او [illegible] بر نوبت لشکر بر متعهد کشته
فرصت دفع او دست نمی داد بعد از دفع پیر بوداق مهم دفع حسن بیک و تسخیر دیار بکر را اهم مهمات می پنداشت و لشکر و
اسباب بی نهایت بجهت این مصلحت معد و مهیا داشت و لوای شوکت جهانشاهی را [illegible] بجانب دیار بکر برافراشت جمیع
فرزندان خود را با آن لشکر حاضر کرده هیچ کدام را متخلف نگذاشت و الحق بحشمتی تمام و شوکت فریدون و بالشکری انبوه
تر از ستاره انجم و در عسکر همایون گردون در شهور سنه احدی و سبعین و ثمانمائه خیام عظمت و جلال از شهر تبریز بیرون
برد و از راه صحرای موش میان دیار بکر شروع نموده [illegible] آن لشکر آراسته زینت دشت و هامون نمود و در آن چمن لشکرگاه بر بسته
و مملو از اثاث و مال و خواسته بعد از سلاطین چنگیزخانی از ممالک ایرانی هرگز بیاد ندارد که این قدر تجمل در آن جمع لشکر بیش
حضور [illegible] چه جهت [illegible] افتاد و بعد از آن در اکثر اعصار سلاطین عظام بایندری و غیره ملاحظه گرفته و انبوهی هر لشکری در هیچ
معسکری نمود و اما جبال [illegible] شکوه و اسباب و [illegible] لشکری هر یراق از هر باب برگزیده و از پیران روزگار در کشیده و تیغی
صاحب غیرت [illegible] شد که [illegible] در آن [illegible] لشکر بعد از آن آمده بود و اگر جمع بعد از آن مقدار سپاه یا سپاه بوده
رفته هیچ کدام بآن جمعیت انتبا نموده بود و با وجود این حشمت و جلال از آن [illegible] دولت جهانشاهی و فرزندان او محروم [illegible]
لما انقضت تلک السنون و اهلها فکأنها و کأنهم احلام و چون ایام پادشاهی جهانشاهی [illegible] تائید آل عثمان بود
در حق نعمت و مروت سلطان سعید [illegible] بایزید رحمه الله تعالی بالمغفرة والفضل المزید بر پدر میرزا جهانشاه که قرا یوسف بود و معلوم
عالمیان است جهانشاه هرگز آن حقوق را فراموش نمی کرده و شکر الطاف این خاندان را از زمان اعتقاد و دعای خیر بجا می آورده و چون
در عهد او ظهور خلافت [illegible] محمدی [illegible] اتفاق افتاده بود و کیفیت فتوحات اسلامی سلطان [illegible] بشارت می شنود و همیشه [illegible] عادت و
دعای آل عثمان و فتوح این خاندان سلطنت [illegible] می فرموده و از اصحاب خاص مروات جهانشاهی [illegible] این معنی را [illegible]
[illegible] می شنوده و درین ولا یکی از علمای روم که در اوان تحصیل علوم صحبت جهانشاهی رسیده بود مصداق این معانی [illegible] نقل نمود
در آن اوقات از آمد شد تجار و قوافل [illegible] و [illegible] صدق محبت ذات [illegible] طرفین [illegible] دعای [illegible]

وهمچنین اختلاط و امتزاج مردم تبریز و اهل شهر بر سالها از آن تاریخ بمرتبهٔ رسیده که در آذربایجان مثل مشهور شده که تبریزیان
یک خانه و نشیمن در بر بستند و یک مسکن در اصل وطن و جمعی اما رابطهٔ دعاگوی و سلسلهٔ اخلاص و دولتخواهی از اکابر اولیا و ائمه به
نسبت بآن سلطان [illegible] محمدی در ممالک جهانشاهی خصوصا عراق و آذربایجان کمال التیام گرفته بود و عموم اهل علم و دانشوری
بلکه کافهٔ ارباب دیانت و دین پروری از وظایف دعوات صالحات جهت آن سلطان غازی در ان دیار انتظام پذیرفته بود و جهت
نمودار صدق این اخبار روایتی چند از آثار بزرگان آن دیار نسبت بآن خداوندگار سلاطین روزگار بجهت [illegible] بمطالعه رسانیده آید
خصوصا که فقیر حقیر حقیقت بعضی اتفاقات [illegible] از روات ثقات شنیده بود و شواهد حقیقت آن احوال [illegible] اولا
آنچه از والد مرحوم و استاد مرحوم [illegible] و در روایات [illegible] استاد مولانا حسام الحق والدین علی البدلیسی رحمه الله تعالی [illegible]
که از دعاگویان قدیم این خاندان خلافت نشان بوده و غایبانه همیشه [illegible] فاتحه خوانی این آستان خلافت مکان [illegible] چنان مسموع شد که
شیخ و مقتدای ایشان [illegible] عرفا و مکاشفان اهل ایمان اعنی امام اهل توحید و مرشد ارباب تقوی خورشید فلک هدایت از مشیمه
کنوز کرامت و ولایت مظهر اسرار حقیقت محمدی [illegible] انوار معارف و حقایق سرمدی [illegible] اهل بیت نبوی [illegible] آن
آسمان عالم قدس [illegible] سید الاقطاب امام سید محمد نوربخش افاض الله علینا وعلی جمیع المؤمنین انواره و قدس [illegible]
اسراره که [illegible] میان عترت طاهره و [illegible] اهل بیت [illegible] بعد از ائمه اثنی عشر در جماعت [illegible]
و موعود [illegible] بوده و در [illegible] نوربخشی [illegible] مشرق [illegible] خورشید [illegible] سلطنت [illegible] خلفای [illegible] کرامت
[illegible] اضطرابات دل ارباب [illegible] خلایق [illegible] اسرار [illegible]
[illegible] و اعلام سلاطین ایام [illegible] اهل حق [illegible] سالکان [illegible] آستان [illegible]
و اختیار بوده [illegible] اشراق [illegible] نوربخشی [illegible] اقتباس انوار [illegible] نموده اند بیت

[illegible] • علوم عالم غیب [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]

مولانا حسام الدین [illegible]

در مظهر [illegible] که در عالم صورت از مشرق [illegible] بر عموم بلاد [illegible] ارشاد و هدایت پیشوای سلسلهٔ طریقت [illegible]
فیض [illegible] است و در ملک معنی [illegible] سلطنتی [illegible] ظهور نور ولایت [illegible] غیوبت [illegible] خورشید [illegible] ایشان [illegible]
بزرگ مرشد کامل [illegible] آن مظهر کرامت نام و نشان جوانان و [illegible] در میان [illegible] مؤلف
[illegible] در [illegible] مقام ارباب [illegible] جهان [illegible]
[illegible] ولایت ارشاد [illegible] با کمال [illegible] قانون [illegible] در دوام [illegible]
در رفع ظلمت ظلم و [illegible] ارشاد [illegible] عالم [illegible] همیشه در ایام [illegible]
عالی [illegible] و جهاد [illegible] سلوک
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] بیان [illegible] پیغام داده که چون تو [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] اذهب الی فرعون انه طغی [illegible] موسی [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] تا آن [illegible] در عالم [illegible] که خدا [illegible] خلق [illegible]
و بر [illegible] منقولات [illegible]
سلطان [illegible] خلوات [illegible] توفیق [illegible] سلطان [illegible] غازی
[illegible] سلطان [illegible] بسیار [illegible] جمیع اهل [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] بسیار [illegible]
سلاطین [illegible] خلافت روی زمین سلطان محمد غازی در کشور روم [illegible] سعادت [illegible] میان [illegible]
این درویش [illegible] نام حضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم است [illegible] حدیث صحیح [illegible] لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم

ایلی خا

بحث صفته علامتی ... نوادل احمد المتقی ... اسم ... الارض ... موجود ... اکنون

تجدید وطریقت مرتضوی و کاشف اسرار شریعت مصطفوی گشته آن سلطان محمد نام علی صمصام حامی و مقوی ارکان اسلام

و ماحی آثار کفر و آثام است آن سلطان صورت را در عالم معنی الحق در شان موجب قوام و نظام است و خلافت صوری از کمال

معنی بدایت را پسندید عین جانب و دوام است بیت ازین این سوابق و ماثر این هم بر دوام شریعت و ملت ادوار اللواحق

وجهت کمال مرابطه معنوی که آن حضرت بدایت سبقت رابت با آن سلطان دین مقیدی و سالف گشته بود همیشه اسلام و ملکت ساحاتی از مساجد

نهایت بروده و تواتر میفرمود وجهت شیوع معارف ربانی و شروع در رسوم افراد انسانی از اطراف ممالک روم و غایات سلطان اطلاق آن پادشاه

فرخنده رسوم بعضی از خلفا و مرشدان کامل اکر از ترتیب ایشان مجیب بودند و در کمالات صوری و معنوی حکام از آن عزیزان پسندیده

زمان می نمودند روانه داشتند و بخلافت ارشاد مسلمانان آن دیار ابر کامل گشتند و از اجله سید عالی نسب مرشد ارباب طلب سید سلطان

جواد و رزاده امام نور بخش و مجید حکیم دیگر از علما ربانی و عرفا حقانی صاحب معارف و توحید و هادی طریق ترک و تجرید شیخ

سیادت و ولایت و الشوری طایر بلند پرواز آشیان تدین محقق گرامی شیخ محمد سمرقندی روح الله روحهما بنابر آن روم و دولت الطاف آن

سلطان ملطفت رسوم توجه نمودند و سالها در سایه عنایات آن پادشاه درویش نواز بنعیم عمیم و تمتع تمادی بودند و چون بنابر رحال السعداء

سایه دعاگوی آن مادر و معدلت مصیر مسلک گشتند و در توابع مناسبه اقامت کرده بر رواتب عادات و وظایف تمادی و مشاهرات

والیوم فرزندان سید محمد سمرقندی از مساعی عطا و صدقات سلطانی محظوظ اند و در ظلال انعام این خاندان محفوظ و محفوظ و از برکات ارشاد

و هدایت شیخ مشارالیه در ممالک روم سالکان کامل و عارفان واصل و افاضل بسیار کرده دعاگوی سلطان زمان اند و در دعا آن دولت

ابد مونیمی از خلفاء هدات و چندین کتب نظم و نثر از فواید و معارف شیخ مشارالیه در دیار روم بمطالعه این حقیر رسیده و تیمنا حسب حال

شیخ مشارالیه در حقیقت معنی گفته بود و جواهر آن اینجا معانی آن ایات که گفته بود ثبت افتاد عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه و در خاتمه شکر ایراد

قصیده

امین گنج نهانی جواهر مرسل ه امیر ملک سلوکی توحید ه گنجینه خادم اورا امیر شیخ بنده ه بکرد خلوت او روح قدس از ذوقا

فرشتگان بدان زمین آسمانی ه منور از نفس او صد این اسرار ه بگلستان شود دشنام جبرئیل ه وزیده بر گل و سنبل مرا باد جنبرا

والسلام علی خیر خلقه و آله و صحبه الاخیار حالت سوم که ممالک دیار بکر و خروج بایندر خانیان از انجا بر ممالک

در آن زمین و جاری حالات مساوقت مخالفت آن سلاطین با این سلطان دین چون از دولت ازلیه از عامل خبار

باعث بر اظهار مودای یولج اللیل فی النهار شد هر آینه جاری و حوادث این عالم کون و فساد در ممالک دیار بکر و ایران

زمین و مسطحات آن بلاد و جبال اقتضا نمود که میل تاعت ترکان آق قوینلو و قرا قوینلو بعد از تمادی بعد دولت و اتحاد

شبانروزی و بعد از تعاقب معاندات و مخالفات ناشی از حمایت شیخ و روزی صورت نمود و استیصال سواد ظلم ظلمانی که بپراه سیر انوار

حقیقت جلال قرا قوینلو بود و در ساحت صبح با بیاض نهار عدل و مسلمان نهادی سلاطین آق قوینلو با ظهار رسید و بر طبق مودای

حقیقت آثار فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار ترکی خواطر پستم پیکان اقوام و اتباع قرا قوینلو رسیده و صبح دولت

بلند رتبی و پرتو سلطنت یعقوبی کالشمس فی رابعة النهار در اقطار آن بلاد و اقصا هویدا و آشکار شود که مصراع

پایان شب سیه سفید است القصه چون پادشاه قوم قرا قوینلو که میرزا جهانشاه بود با آن جهان عظمت و شوکت فعال

و آن قدرت خیل و سپاه که سابقا شروع شد توجه بدفع سلطان حسن اینده و تسخیر ممالک دیار بکر کرد و از کمال عجب بنده او را با اعتماد و عمو

لشکر و اتباع بسیار از صورت غلبه و استیلا چنان خود خرمن رده مقهور و مغلوب گشتن آق قوینلو را در دل خود کالنقش فی الحجر مقرر کرده

و کار دولت را مبنی بر کثرت سپاه و علو جاه می انگاشت و توفیق نصرت سبحانی و قدرت و تمکین می پنداشت غافل از آنکه بیت

جواهر حسن آفت از سر کوه ه فرود آرد چنین بخت نگانکو ه و مع ذلک از خواص امکانات بسنده جهانشاه کی این بود و کثر اعقاب

بنا بر مناسبت معنوی که لیل سیاه شام پر ظلام و نظر ظلام قرا قوینلو مقرر بود و محبت عشرت اختلاط او با ارکان دولت

و اسباب موانست و اساس غالب بسر و روز از اول شام تا دم صبح متوسلی بود و چون طره را شب ظلمانی شب مشکین روح پرور صبح صادق

شوش و مستزلزل است فی الحال حکم پناه و مظهور آن کواعب شمس کواکب نجوم در کواکب نظر خورشید طلعت و سرعت ربی گشته و دمادم

ورد دم صباح بر مثال کاکل ترکان و زلف شاهدان و در مباحث مقدمه معتقد گشته از غایب شده و بر چنین قانون در ایام دولت و حشمت

به عیش و عشرت داشته و خواب آرام در روز بودی و از غایت تجبر و نهایت تکبر گردن خود بر روز کسی نمودی و در زمان خلوت روز

تکلیف از خواص و ارکان دولت یا ارای جرات و گستاخی بملاقات او نمی بود و در دیگر بار پادشاهی خود را بر گونه حال و مطالعه فی

معالم و سلوک بوده استعانه و مرهمی بنظری از انظار شان بوده که در چنین انتقال از منزل اکبری و در عیش مداوی باختلال قصه احتراز ...

انبوهی سپاه و تیغ و سپر ظلمش از شمار و کرد راه تمکن لشکریان را با احمال و اثقال پیشتر از منزل امور می کرد سپاه و جاوشان و پیادگان در اطراف
طریق مجال عبور راه از دحام کثرت نمی یافتند تا آنکه پادشاه ایشان با معدودی قلیل از خواص و اتراک او از عقب و قریب شام در غایت جبروت و احتشام
متوجه منزل معهود می‌شد و جبا و پایان نجبا بشمار سوار و برقی چون که [illegible] بیدار در کوه ارتی آمده و فوج فوج سوارها که مستعد اقدام و خواص ارجمند
ارکان جد او قضا روانه می شد و اگر در حین مسارعت سیر تعجب یکی از خدام احتیاج می شد که دو سپاه به در از یک طرف تحرک کند [illegible]
یکی از خاصگیان پیش میر انداخته و بعد او را اشارت می کرده عنان مبادرت [illegible] صورت [illegible] اسب تعجیل تاخته و قوت بین طریق اول
شام و شفق منزل معهود میرسیده با زمزمه و دهوت در آن منزلگاه عشرت بوضع خیام شفق شام بر آسمان جمعیت خطی آفاق افزار و جه ساز
عیش آهنگ مجلس کامرانی می ساخته که **بیت** آن زمان وقت می صبوح فروغ است [illegible] که در خرگاه فلک پرده شام اندر
دنیا بر سوخ این ملکات رویه و صوت اطلاق غرور ضمه که جهانشاه را بود در زمانی که توجه تسخیر دیار بکر و دفع اقوام اق قویونلو نموده بسبب
معهود از غایت خودکامی و استغنا و از نعاضای استحقاق زوال و فنا که در غازه او به یکبار او بوطیت روزگار را لازم آمده بود
و بر حسب حدیث قدسی اخبار **الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته النار** سبق قهر بر روزگار قهار جبار می نمود
اتفاقا چون حسن بیگ جهانشاهی نزدیک لشکرگاه حسن بیگ و سپاهی معدودی رسیده و در میان ممالک پر ممالک و در صعاب شعاب
مسالک سرادق جلال کشیده بود و بعیش [illegible] اندیشه خطای [illegible] عشرت نهاده و بعد از استعاب
غفلت روز تا شبگاه طواب غنیمت افتاده و تمامی لشکریان را پیشتر منزل فرستاده و در آن حین جواسیس حسن بیگ پیاده و در
بلندیهای کوه منتظر فرصت [illegible] ایستاده بوده و سلطان حسن بیک [illegible] کمینگاه [illegible] با جمعی جوانان [illegible]
[illegible] میدان مردانگی [illegible] سپاه [illegible] تنگنای کوه [illegible]
در فاصله میان جهانشاه و امرا و سپاه او بوده [illegible] تیغ [illegible] چون سد سکندری [illegible] پیش راه آن گروه [illegible]
گرده و در وقت شام [illegible] جهانشاه [illegible] بعد [illegible] طالع [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در کمال و خواص آن زمان راجعت سطوت و قهرمان جهانشاه و جلال [illegible] اعتبار بوده تا آنکه یکی از فرزندانش که اعظم و اقدم اولاد
بوده و راست نموده بحکم ضرورت پدر را از حلول قضا آگاه ساخت و بعد از عزل [illegible] و ظهور صدق **اذا اوقعت الواقعة**
لیس لوقعتها کاذبة با معدودی از خاصان امرا و فرزندان سوار شده و بمقابله و کارزار و دشمن جهان [illegible]
اما معلوم است که از چنین پادشاهی [illegible] و لشکر و سپاه چه آید و در چنین هنگام حلول اجل از سهام [illegible] قضا
و قدر چه گشاید **قطعه** و قد کانوا اذا عدوا قلیلا **فقد صاروا اقل من القلیل** **الحاصل** بیک حمله لشکر حسن بیک [illegible]
جهانشاه و فرزندان او و امرا و سپهسالاران او مقتول و گرفتار شدند و بیک شام اساس اسباب جهانبانی پادشاهی [illegible] احتشام
جهت اقوام اق قویونلو در آمده صاحب تخت و افسر گشتند و کار سلطنت و استیلای حسن بیگ بعد از آن یوما فیوما در ترقی و تضاعف
می افزود و اسباب جهانگیری و کشورگشای سپاه منظوم منتظم و متالف نمود و بعد از آن واقعه در آمد یا حسن علی [illegible] میرزا
جهانشاه که از زمان مراجعت پدرش از ممالک خراسان تا آن زمان قریب ده سال در حبس و زندان بوده و نجات قید و گرفتاری یافته
از آسیب تیغ هلاک اعدا و ولاد [illegible] بوده [illegible] السیف امرا و لشکریان قراقویونلو حسن علی را بجای پدر [illegible]
بر داشتند و خیل و سپاه [illegible] مطاوعت و متابعت او را اصلاح دیده او را مستقل و قابل سلطنت نمی دیدند [illegible]
خلل جنون و خبل جبلی و سفاهت علامت اصلی بود و [illegible] جاه و سلطانی و غرور استیلا بر فواید [illegible]
افزود که **ان الانسان لیطغی ان راه استغنی** لاجرم انواع حرکات شنیع و رسوم [illegible] و بدیع قطیع خصوصا در طریق [illegible]
و ظلم و جور و تعدی و زور اختراع نمود و قتلهای بی توجیه [illegible] ارکان دولت [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] و جود بی [illegible] امر معاش [illegible] ظلم و تعدیات پدر و جد او [illegible] ساخت و مال [illegible]
بر خلاف صلاح اولی النهی و نهی **ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم** بیکبار [illegible]
در قلاع آذربایجان [illegible] طلا و نقره در کوه و معدن [illegible] ساخته بود [illegible] سپاه [illegible]
الفقه الفقه که تلف کرده که اندوخته بود و چنان [illegible] که [illegible] جهانشاه کرده او [illegible] انتهای [illegible]
و بسی از ممالک معتبره با توابع و [illegible] ظلم [illegible] ویرانه [illegible] عامره [illegible] گنج [illegible]

از آن گوهرهای شب‌چراغ که از فروغ آن مظلومان تیره‌روز برفروخته بوده، چون درج فلک سیم جواهر انجم را بی آورد
تا آنکه مبلغ نقد مسکوک نقره در خزاین او به یکصد و پنجاه هزار تومان رسیده که هر تومانی عبارت از ده هزار درهم سیم خالص
و زر سرخ و طلا آلات و اقمشه و جواهر هم بر این قیاس در سلک جمع و ضبط درکشیده بود و با این همه خزانه چون جلیبای حسن علی
اشغال یافت؛ از غایت سفه و تبذیر کاهی بی‌سبب بی‌موجبی خود ارباب ارزاق را ملاحظه فایده دینی و دنیوی انعام نمودی به معلوفه و مواجب
غلام پرستاری و مهربانی چند مکاری از زر و سیم منطقه‌ای کامل فرمودی؛ هم این باعث آوازه انعام بی‌سرانجام نمود که جمعی از
کس از عوام کالانعام بر وی جمع آمدند و به واسطه کثرت و ازدحام و با غفلت لشکریان بی‌لگام از جنس شراب و طعام در گله
غیر انام نمانده بود و با وجود دست عرضه ممالک آذربایجان که از روی لطافت آب و هوا و کثرت باغ و راغ بی‌تکلف بهشت روی
زمین است، و در بسیط غبرا به بسیاری سبزه و گلستان و خرمی چمن و آب آن مصداق نهر بان جوز العین مغزایی همی است
از روزی که پسند سلطنت و خلافت با بن خلف ناخلف رسید و با تکاسب کاف تا که کارخانه ممالک خزانه به سهو روسی
کشید و فرومایگان نجای ارباب مجد و شرف برآمدند و اهل غرض به هرجت به سهام حوادث و مصائب هدف گشتند، فضای ممالک
چون دل پراندوه مظلومان در غایت تضییق افتاد و از تنگی اسباب معاش و تعرض مفسدان اوباش کار ملک و سپاه به جایی رسید که
والنیل والعلا لا یجب الفساد روی با فساد نهاد و اگرچه در فضای مملکه او درم سرخ و سفید بجای حبات جو و گندم بی‌شمار شد
اما انبوهی لشکر بهم نارسیدن آن جوها و علوفه اردران دیار بر چمن و مرغزار گشت؛ و در مملکت اکثر قحط و گرانی شایع بوده و عزت
دنیایی استعداد و احتیاج گول ملبوس متضاعف و متتابع نموده و امرای عظام و اکابر اهل ریاست از بی‌آزرمی او متنفر می‌شدند
و از خوف تلف نفوس و مال در ملازمت او همیشه متنفر بودند بیت و لن تصاد قرع اعلی فرع خالد الّا وجدت بمااثار بها کول
چون آوازه بی‌سعادتی و جنون او در اطراف جهانگیری شامل ربع مسکون کشیده؛ و نوبت طمع بعضی سپاه هم بر آن معنی متوجه ولی گشت
با امیدواری بیرون رفته به جنگ کرده او قزلو محمد نو به جانب توجه سلطان حسن به دار آذربایجان شده و از قبول پادشاهی حسن علی نام و نشان
گشته و حسن بیگ چون ضعف احوال دولت او و قوت سعادت پادشاهی فیروزی حسن علی اعتماد کلی داشت و به صولت بطش و مردانگی
و قدرت بازوی مردانگی لوای همت برافراشت و رفع غائله یعنی دفع خصم خود معطوف داشت و آوازه کثرت سپاه

حسن علی با حکم ضعف نمود به شرع بی‌بضاعتی مال او از ازدحام سپاه بر خوان نوال او بی‌نهایت؛ و حمله شجاعت اقدام نمود و تو
از شدّ باد نصرت بالصبا بسیره شهری نکاشت. چون از دیار بکر متوجه دفع حسن علی و تسخیر ممالک جهانشاهی گشت در نواحی خوی
جلو مرحله سپاه خصم رسید و جرئت مقابله و کارزار با لشکر او نمود و سپاه گروه گروه حسن علی صفوف لشکریان شیر دل کوه توان
خود را معجا کشید و مادی اقبالش به صوب مقصود رهنمون آمده و توفیق رسته نمایی فیروزی شمع شب افروز بی‌انصاح
و با تخم تمثیل شده و دو سپاه لالا ارا امرای و اکابر حسن علی که اعظم ارکان او بودند از ناسازگاری و بیگانگی او
یکبار از لشکرگاه او فرار نموده و در نواحی شهر خوی به خدمت سلطان حسن پیوستند و از ترس تیم آن ظالم پیشه الکثر بیت
کی شربت آب از پی بدسگال به از عمر عقبی درو شادمان و حسن علی چون ماده سودا او قوت و امعه غالب بود و از خیالات
باطله جنب کمال سیری سپاهی سابعه خود را شکسته نمود؛ لا اوهم کثرت سواد لشکرش ماده سودای او را افزوده و از کثرت
امیران پیشاره را البیها و حی غطیم به عرصه ملک وجودش غلبه نموده با وجود چنین کثرت لشکری پرقوت و توان بعد از کشتن
امرا و ارکان معیان عسکر بصریح لفظ می‌گفته که فلان و فلان که پیشه داشته اند که من ترک طفلی نمی‌دانم با اکثر بو رعایای شاپ
فرار کردن نمی‌توانم؛ و فی الحال فرمود که تمام خیمه و خرگاه و اثاث حشمت و جاه را در میان لشکرگاه آتش زدند و جانب تبریز
راه گریز پیش گرفته و هم لشکرش به هر کس طرفی تفرقه و پریشانی پیوستند؛ و به توفیق بعد و بیخ حسن بیگ و لشکرهای بی‌مشقت جنگ و پیکار
دری آسیب مقاتله و کارزار از جمعیان لشکری بی‌شمار موفق و منصور شد؛ و از عقب حسن علی توجه دار السلطنه تبریز نمود و حسن علی
کمرو از آن به جانب سلطان ابوسعید که پادشاه سمرقند و خراسان بود؛ توجه و التجا نمود و در آن اوقات چون اخبار فترات ممالک
عراق و فارس و آذربایجان به سلطان ابوسعید رسید، و بی‌صاحبی مملکت جهانشاهی را استماع فرمود و از سلطنت و پادشاهی بود
استقلال و تمکنش ماده ازطول الامد فرمانروایی در سلطنت مجال بواسطه وراثت مملکت تیموری خود بیشتر گردی لایزال او را از ربطول یخ و
فیه خیال تحرک و جوال شعر و من طلب العلی و اشتاقها ادواردهٔ الحرب العوالی؛ به آیینه چون بداعیه تسخیر عراق آذر
بدو همراه لشکر بی‌حد آمده بودند و امرا و لشکریان تیموری ممالک عراق را در حیطه ضبط آوردند؛ و طمع تسخیر آذربایجان در نواحی
در توجه مسارعت کردند؛ و از مسودات این توجه آنکه حسن علی برگشته روزگار به بیستان او پناه برده و در خصومت و دفع حسن بیگ

اورا اعزاز و تحریص کرد. چون معنی چاپلوسی تقلید وراثت امیر تیموری منوی خاطر او می بود بطمع این باعث کلی در کار حرب
و عزیمت مسارعت افزود و از راه اردبیل و مغانات متوجه دفع سلطان حسن شد. و او نیز دلاورانه با کثرت اعداد و وفور
سپاه در قراباغ بمقابله سلطان ابوسعید صفوف مبارزت کشید. و سلطان ابوسعید در نهایت جبروت و عظمت برادر و روش
امیر تیمور بود اوامر و احکام و ابلاغ رسل و رسایل کلام بنام سلاطین بحکام اقدام نموده حکمی المتابعت فرمان بردار می نمود بسو
درین اثنا در مراسله بحسن بیگ در بیست که او چون از جاکرزادهای ما بیست باید که از آذربایجان بیرون رود. بگرباز کرده که از
با وجود اختصاص بامیرزا امیرانشاه حالیا از احسنت تابیان ار اشتلاق و وصف بستان آذربایجان خواهیم شد. اما درحال
آینده داعیه توجه روم و شام است. اکنون بدستور مهود جد بعید ش عثمان بیک ان حدمت شایسته بتقدیم رساند. ما تربیت
جد خود امیر تیمور او را تربیت پادشاهانه خواهیم خصوص دادن و بعضی ممالک یا او ارزانی داشته از ترتیب ممالک او را محروم
نخواهیم گذاشتن. هرچند سلطان حسن بیگ ازین کلمات بملایمت تنزل می نمود و باین عنوان متنزلانه و باین طرح عاقلانه پیغام
می فرمود که چون آذربایجان را من بشمشیر خود از دست دشمنان دین و دولت باز گرفته ام و چنین عهدی مقبول شاهی گردد به توقع
سلطان آذربایجان را بمن خالص باز گذارد. من مراسم یکی دیگر اقتضا بر خود شمارم. و سلطان ابوسعید باین تنزل و تواضع حسن بیگ التفات
نمود. بلکه در اقتضا احکام تجبر و تکبر مبالغه می فرمود. تا لشکر سلطان ابوسعید با آن کثرت در مغانات و اردبیل اقامت نمود
و لشکر حسن بیگ در قراباغ در نواحی ارسپاره بالضروره بمقابله اقدام نمود. اتفاقا زمستانی بغایت سخت پیش آمد و از اطراف راه
آمد شد بر لشکر سلطان مسدود گشت. و اسباب معیشت سال لشکریان بالکل مفقود شد. و از قحط و بی غلگی اسپان عسکر ابوسعیدی
بسیاری هلاک شد. و مردم لشکر ها از بی قوتی و بی توتی بفریاد شکایت و فریاد بر افلاک رسید. و لشکریان حسن بیگ که مانند شیران البرز
بر بحر ضعیف بغایت حریص و دلیر بودند و مثل گرگان گرسنه بر جیفه شتران تهی پستان دست بیشتر می کردند. تا آنکه ضعف سلطان ابوسعید
به عالم نیفا انجامید و هر روز شکست و شکست بلشکریان او می رسید. تا آنکه روزی از لشکر سلطان حسن بیگ تبعی دلیرانه بلشکرگاه
سلطان ابوسعیدی حمله آوردند و در میان لشکرگاه سلطان ابوسعید را بدست آورده اختند و تمامی سپاه او را چون دل عاشق ایشان مسدود
و دستگیر ساختند و عورات و جوانان پری سیمای ایشان را بردند و اسیر کردند. حسن بیگ با سپاه او منصور و شادکام و دشمنان بسلک

وی آن دم را در دام انتقام آورد. و سلطان ابوسعید را احضار کرده بشانه انداماسار گذاشته که ... بیرون اردوی بودی و شکسته ها
منهزم و او را در مقابله بجمیع وجوه بیان عذر خواهی بود و بر طبق مود ای وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ سر بگود و
شرمندگی از پیش باز خود برنمی داشت و عنان اختیار را بجانب دست قضا و تقدیر باز گذاشت. بیت
قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه . بشکر یا بشکایت برآید از دهنی . چون میرزا یادگار محمد ولد سلطان محمد بن بایسنقر بن شاهرخ در جنگ
جهانشاه پیش سلطان حسن افتاده بود و او را بوعده امداد در استخلاص سلطنت موروثی او از سلطان ابوسعید لایزال امید
میداشت. و بمقتضای المقدر کائن بیگ در آن روز ابوسعید را بالشان در مضمونی که در معرکه نبودی بوده. و حسن بیگ چابک وقوع شریف سلطان ابوسعید
کشتن به میرزا یادگار از نوادگان شاهرخ میرزا که در بیشاد و چمن بود بدست خود او سپرد. و او بر بمقتضای فرموده ابوسعید را بقتل آورد.
اناه قضاء الله فی و ارضه . قضا بغربت البنن فی البرو البحر . بعد از فیصل این واقعه عظیمه تمام ممالک عراق و لشکر جهانشاهیا
در تحت تصرف سلطان حسن بیگ آمد و آوازه دلاوری و کشورگشایی بممالک سپهر رساند و امرا و لشکریان خود را انقیاط و ولایات
آذربایجان و عراق و فارس فرمان داد. و بخلاف سیم بعمالک ایکار میرزا محمد اکرو ارشد شعر ... و ملک فرمان اوبود و با سپاه
بزرگ خود سلطان خلیل و با امرا و لشکریان آق قویونلو بتسخیر هرات رخصت داد. و سلطان حسین بایقرا که ابن عم سلطان ابوسعید بود و در زمان
سلطنت ابوسعیدی انواع محاربات و مجادلات با لشکریان او می نمود. و بعد از واقعه گوره ادم برکشت بهرات مستولی شد بود
و اکثر خراسان را تصرف نمود. چون لشکر حسن بیگ جهت تقویت و معاونت یادگار محمد میرزا بخراسان در آمدند سلطان حسین را
قوت مقاومت آن سپاه ظفر پناه نبود. یادگار محمد بورآشت ملکی بی ... و امداد و استظهار لشکر فیروز جنگ بیندی بر تخت جلال
برسی استقلال یافت. و سلطان حسین با نوادری فرار بجانب بادیه و صحاری ترکمستان و نواحی خوارزم نهاده تملک خراسان را
بخواه و ناخواه بجا گذاشت. اما سلطان حسین چون بکمال شجاعت و دلاوری یگانه روزگار بود و کارزارهای او در چندین جنگ
بکار زار مذکور صحایف اخبار است چنانچه در عرض ده سال با وجود وسعت مملکت و کثرت سطوت سلطنت ابوسعیدی با معدودی قلیل
همیشه با لشکریان او مصافها داده و مکرات لشکرهای بزرگ او را منهزم ساخته و اسیر آورده و اسبواری نخرب شمشیر مرد افکنی بازپسپاه
دهر گریبان جان خود را بدست هیچ خصمی غالب نداده بلکه در هر جنگ و پیکاری کارنامهای غریب بظهور رسانید چنانچه در تاریخ

مصاف ملوک و سلاطین به آسانی از عهده لشکریان خود بجهة اهل غنیمت نموده و کار فتح و ظفر با سیم خاصه او منوط بود تحسین
و آفرین بوده ٭ و الحق تفصیل حکایات دلاوری او دیگر معقول است و داستانهای دلاوری او بر جهانیان بیان کرده بطریق تواتر
منقول است ٭ چون بخت و عادت قدیم خود که شیوه پادشاهان آن اطراف فرار کرده بود را که تا نام نیک باشد و یادگار محمد میرزا
بمقتضای مستی جوانی و غرور سلطنت در خواب شیرین کامرانی بود و از کمال حال او بی‌خبر ٭ بیت ٭ از خواب گران خیز که هنگام سحر
کردیده غرور تو در خشم شد پیدا ٭ اما سلطان حسین چون دیده بود شکل حیله اسباب پیدا نمودن روز و راه بر چپاول خاسو
از حال او خبردار آگاه می‌بود ٭ و یادگار محمد هفته بهفته و ماه بماه در باغات هرات با شاهد و شراب مشغول و در کمال فراغ دل و
کامرانی می‌نمود تا که کوکبش رو بتنزل و نصاب زوال رسید و شاهدان پنهان نمود که از اسباب عشرت
و خود کامی یادگار محمد میرزا ظاهر است آماده بود ٭ در بزم کامرانی داد عیش در باغ زاغان بر تخت ... که شهر هرات بهشت
بود ٭ در قصر خسروی با شاهد شیرین لبی خوش حرکات جام معاشرت در میان آورده بود و امرای او هم از شرب اختلاط شربت
با گلاب می‌نمود و زبان صبح صادق این ترانه می‌سرود که ٭ شعر ٭ یا راقدا باللیل مسرورا باوله ٭ ان الحوادث قد یطرقن اسحارا
و هر کس از امراء اعظام بتقلید پادشاه خود کام همدم ندیمان مجلس مدام گشته بود و غافل از آنکه صبح فتح هم از دوران عیش
نمی‌نمود ٭ بیت ٭ بر آمد از افق ملک صبح ٭ منور از کرسی‌ها در عین مستی ٭ اما چشم بد زمان و خشم فلک
بر آن انجمن نشاط ناظر بوده و بنائی بر حسب داعیه نموده همه عهدی قبح بر عهدی منوی خاطر نموده بلسان حال بیان آن واقعه
و فراغ بال این معنی ... نموده که ٭ بیت ٭ شبی کان همه جمع همنشین است ٭ ستاره ...
اتفاقا سلطان حسین در آن شب که دشمن که از تنگ دشمن کامی بجان بتنگ آمده و از عالی همت او راه فتح بود بر غیبت
یادگار محمد میرزا متنبه و آگاه شده و از روی تهور و جولان عنان عزیمت خسروی بصوب هرات معطوف داشت و در کمال سرعت خود را در آن
اوقات عشرت انشان ... و از آن جمع تا شب بشب رسید یادگار محمد میرزا از شکر خواب صبوحی آسوده بود و دست یک دو کس شاه
جلو انتشین نموده در شبیخون ... و سلطان حسین میرزا ... و از سواران ...
فدا ... صبح صادق ... با سپاهی ...

شبیخون آورده و پیش از سفیده دم صبح دم تیغ و خنجر جراحت دلاوری بیاراست و تمسک شوق محمد میرزا خفته و دمادم بود و بشارت از ظفر بود
بشمشیر جهانگیر را در خفته نمود چون روز را چو کردن کشان و صاحبان تاج و افسر انداخت و بر حسب بلای آسمانی و قضای الهی
در آن شب نزول نمود و فی الحال از دولت اقبال او رهنمای کار خصم کردد در باغ زاغان بوده راه نمود و یادگار محمد را بر بالای تخت
خسروی در شرب خواب مستی بر بستر راحت و آرامگاه خود دریافت و چنانچه مقتضای اجل و حالت موت مفاجاة دفعه در وقت
از مستی خواب آگاه خصم شتافت و یکبار صبح دولت او ساطع الانوار مفرد و از گلشن باغ زاغان بر جان ... ایام بر افراخت
و خون او بتیغ انتقام بمداد خود و در دست که سپه کور که پادشاهی خود را در کب کو دور انداخت و بمواجهه جوش
یادگار محمد گفته آمد که کسی را که بجوش دشمن بیدار بخفت عدوی کاه دل باشد چگونه بر تخت پادشاهی نشست و در فقاعی آنچون
من عاقلی تیغ و شمشیر در صدد انتقام باشد چون شمشیر خطیب بر منبر تخت چگونه در شام خیام نمیکند و از آن که ٭ نظم

جو دوست و خوکشید ازیام ٭ دهنده بگرفت و برگشت بام ٭ در و بام او را سواران شاه ٭ گرفتند و بر روی بستند راه
سواران گرفتند گرد اندرش ٭ چو بالا شد سوی پیوسته درش ٭ برد دست و برکند نوش بجای ٭ بجست اندر اندر میان سرای
ز در چون بدشمن در افکند چشم ٭ بجوشید خون در تن او ز خشم ٭ بلرزید بر خویشتن بیدرنگ ٭ که شد تنگ راه خود ای جنگ
چنین باید آمد بجنگ شمار ٭ که من مست خفته تو با انگمان ٭ چنین داد پاسخ که شاه نامور ٭ ز شاهی و غفلت ...
کسی با چون شاه دشمن بود ٭ نباید که بیهش و غافل بود ٭ زره پوش چسپند مردان جنگ ٭ که بستر بود خوابگاه زنان
تکیه بر وی مرد شیر ژیان ٭ بر همه تخسبد چو در خانه زنان ٭ بباید نهان جنگ را ساختن ٭ که دشمن نهان آورد تاختن

صباح زود که تیغ خون آلود شعاع از کف خورشید جهانگیر نمایان شد و لشکر ظلمت ... از مرا من خسروی مشرق منهزم و
پریشان و گم نام و پنهان گشت ٭ سلطان حسین جهت صلاح وقت و حسن ... امن و امان میان آمد و بیان عساکر یکان
آق قویونلو انداخت ٭ و بعضی که در میان شهر هری متفرقا در شهر بجا بوده بنابر ... جای خود ... و بعضی سپاه آن لشکر
سلطان حسینی تعلیمان و کینه با مردم و سلطان ... در راه از این پیش گرفته و تمکین یافت شد بخدمت پادشاه و زاده خود و سلطان
خلیل رفته ٭ و سلطان حسین بجابجا یام او لشکریان آق قویونلو و سلطان خلیل ... که ... بوده ایم که ...

چون عنایت الاهی مرا اعانت نمود و شمار او در میان بهیچ وجه دخلی نبود امید که با سلطان حسن نسبتی مرا طریق مرادی هم
پیوسته شود و دواعی رابطه اخوت سالها بهم پیوسته ماند و بنیاد ارسال رسل و اتحاد مکاتبات و مسارعت جانب سلطان حسن گردد و دوشنبه
و تحقیق اوری موافقت افتاده و انظار مرصد گلگشت فراغ و ذواق رابطه سلطان ابوسعید و جهانشاه و از حسان و امعان
نهاده و الحق ایشان از اوقات اتحاد و ... دیگر گذشت و سلطان حسین ابقاء الله ملکه و اطال بقاءه پادشاهی شهود و مستمر گشت
اما قلب کیمیا کتاب که مرتب بجهت فتح ابواب کلام مستطاب است و در بیان لطائف غرائب در خصایص سلطان کامیاب
و ذکر احوال ظاهر و باطن او بالتزام صدق و صواب و آن مشتمل است بر چهار فتح الباب فتح الباب اول در وصف شکل و شمایل
نیکو شمایل سلطانی و ذکر حسن منظر آن مظهر محاسن انسانی فتح الباب ثانی در بیان اوصاف و ملکات کرم و مناقب
حمیدت خلق عظیم سلطانی فتح الباب ثالث در ذکر عظمت و شکوه و شوکت سلطانی و ظهور جهانداری و قدرت و جاه و توسیع
او در کشورگشایی و کامکاری و شرح بسطت ممالک و محصولات املاک و معادن و کیفیت ترتیب اموال و خزاین سلطانی فتح الباب رابع
در تفصیل ابواب عمارات خیرات و مبانی منیعه صدقات و مبرات و تفصیل لطایف نشینهای پادشاهانه و منظرهای خسروانه سلطانی
در ولایات فتح الباب اول در وصف شکل و سیمای مرغوب الشمایل سلطانی و ذکر صورت منظر انظر ظاهر و فضایل انسانی بر او هم
تا قضاء ازل از رخ دلجوی تو شد * روی از همه سوی گشته ارجمند * روی تو شده مظهر هر جایی * حسن تو جهانگیر از آن روی تو شد
کانده پیکر وجود و رسالت صحیفه شهود هو الذی ... الودود و منه بدأ و الیه یعود در حالت چهره پردازی صور اعیان بر لوح عیان
و در صنعت پیکر افروزی هیاکل و تماثیل حسن عالم کبرای انسان در بدو ظهور غرایب نقوش و رسوم هو الذی یصورکم فاحسن صورکم
ما بر صفحه جمال پیکر کمال انسانی بشری نگاشت و سیمای الوجوه و خدای لربی و بر احاطت جامعیت خاص خلق الله آدم علی صورته
آیینه سان در مقابله وجه کرم خود جهت مظهریت خلافت و رسم وری باز داشت نظم
ای نسخه نامه الاهی که توی * وی آینه جمال شاهی که توی * بیرون ز تو نیست هر چه در عالم * از خود بطلب هر آنچه خواهی که توی
و لهذا این همه دقایق معانی روحانی که در صورت حسن و جمال افراد انسانی پنهان است و در طلایع دیدن اهل نظر صحیح صریح مشاهده
عیان در هیچ یکی از مظاهر تجلیات جمالی پیدا نیست و در هیچکدام از جلوه سازان ... و دلال در تجلی ابصار ... بیت

روی و خال ابرو و لب چون عشق * گویی همه آیت از پرده عشق * و در کلام حقایق پیمای قرآنی اشارات پنهانی بآن شیوه محبوبیت
نشاء انسانی و کنایات معانی بیانی بآن خصایص جهات جمالی بسیار است و در احادیث معارف بنیاد نبوی بطریق استعاره مستبدلا
از ظاهر رخسار آینه کردار بشری بر بواطن اخلاق و کردار خیر بشری زیاده از حد احصا و شمار است چنانکه بحکایتی ... الاهی
از حسن ظاهر ایشان در قرآن حکیم کریمه ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و یک کنایتی بهم از جمال خلق کریم و بشارت
تعرف فی وجوههم نضرة النعیم است و جامع جمیع این وجوه و محاسن از معرفت ... مصطفوی ... باکره دست ... شکوه
خبر صحیح اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه است و بدین سیاق ... و اتفاق از حکمای الاهی و ... ماهر در حقایق کیانی
بسیار منقول است و استدلال از سیمای آدمی بر حسن ... و ... متقرر داشته اند و علم قیافت از صحایف انظار ...
و انواع خواطر ... بطریقه ... است ... گشته اند و ضابطه چند در استکمال ... متفق کرده اند و قانونی
قاعده چند در مراعات آن علم الاهی مبین ساخته اند که ... استدلال نمایند و ... نظر
بر حالات انفس عالم آفاق استقصا کنند البته ان ... اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
... سهام ثاقب ... صواب ... الزوبة ...
... امر ... و بر ... انظار ... آیات ... و شو ... اعلام
در ... صنایع آفرینه کار ... روی ... قدره ... الکلام
جبین ... سعادت ... انسانی ... تصنیف ... عیان ...
بر روی ... آیه ... تو * ... * ... به ... نظر کنند * ... آینه اعظم ...
... افراد انسانی ... شوکت سلطانی ...
کرده ... شکل مقبول ...
امیدواری ... منظر ... الظاهر عنوان الباطن ...
آنچنان منظور ... بیت ... سبحان الله ... سلطان

و این نظری که جنب صورت معنی پادشاه بود در رخسار جهان افروز شش الطف شهادت نظر لطف الله میشود و لهذا هر که امروز اهل نظر صاحب
بطالع طلعت آینه کردار و مناظر و صحیفه رخسار آن خداوند کار نگاه کند باری دیده بخت دولتی چون چشم روشن آفتاب گشودی و نظر کیاست
و فراست و دقایق حقایق و معانی آن صورت معتدله را ملاحظه نمودی از هیبات شیرانه سلطان که سر ملک السباع از او نمود اثری بود و صولت
و شجاعت تمام متوحش شدی و از طلاقت بشره و بهجت سیمای بهجت سرشت انبساط و انشراح که آیت بخشش کرم و مروت بود و هم بر روی صحایف لطف
تیغ افشان او نمود و سلطنت فر و زر و جهانبانی بی محمد که گوشتی از حالات شیرانه می و باطلوع مهر منظر ایشان مع عنایت شاهی حکم نمودی
شیر وار بقوت صولت و حمایت بر دشمن پر قوت بی امان آمد و ضعفا و ناتوانان بطبیعت جماعت ملایم شده و مقهور نشدند و شمشیر سایق
رنگ کرده کشان بنجات عفت و ایمان و پیش روی دوستان آینه صورت فتح و جهانگیری جهان چهره خورشید منظر شمع انبساط و مقهور
دور اشقا حسدان رو دیم شادمانی در درون دل سوی چشمان چون مرآت فروغ آتش التهاب فرو خفتی اما بر دروبام که ایوان و
کاشانه غریبان عیان بگرم اشتعال آتش شوق در طلب انس له اختفی و بر مثال برق یمانی در اثنا بستم و خنده ابایی بگداز المعنی
هم چون عمر عدو دین سوختی و هم سحاب سبقت بسط نوال بکوه افشانی آن موجی و پوشیده نیست که میان سلاطین ابو محمدی و
فرزندان دولت نعت احمدی این سلطان قاید از اعجب نعمت عنایت ازلی و از دودمان هم دو رسم و فطرت جبلی با حضرت خاتم النبیین
و سلطان مرسلین که آن بشیر توقیت اسلام ظهور این پادشاه قاید آید این صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحبه و التابعین مناسبات
صوری بر طبق مناسبات معنوی بی حد و شمار است و خسروی دین پروری و علم داری ملت احمدی با رای غازی که اصل شایسته و سزاوار
اقبال کلک کاتب این و محمد راکرم از برای جهت تعلق او یا علاقه از برای حفظ ناموس شریعت گردید لطف حق او روز سلطان
و از حسن اخلاقات در توانی کمالات اخلاق و از زمین خانوادان اصحاب آن خورشید لامع الاشراق در آسمان ایالت محمدی بالطافه
اسمی در کشور سلطانی که ارتقای شادمانی اهل اسلام گشت سیمای کمالی هم موافق بود انتمای صوری حسنای کریم حضرت رسول
علیه الصلوة و السلام شد شعر و زین انقطاع البلاد ذهب والحکام فی الارض کالنطاق فی البشر و لنورد الحقیق ازد اعتبار
حقیقت اشاره آنکه و پیشوای اینجا صورت معنای امیر المومنین کریم
بالغه الانوار محمدی صورت ممدوح

منقول آن سلطان نژاد منقول است باین کلام مرتضوی که در پیکان سیمای نورانی نبوی بکار فرموده مع مطالب صورت ظاهر بر تشابه آن
آینه جام جهان نما تمامی بود که من رآه صلی الله علیه و سلم بدیهة هابه و من خالطه معرفة احبه و ظاهر است که در صورت ظاهر سلاطین تملقات
شکوه و نهایت ممدوح است و در سیرت باطن ظاهر است مسالک ایشان و لیل صفات محمود و نیز از روی ظاهر ناظران از دشمنان می باید
جهت هیبت و شکوه و هیبات سلطان همیشه ممتاز بوده بر امثال و الخیر لمن عوام الناس غلبه خوف دارد و دید او
پادشاه با کسان پیشه اما از روی باطن اخلاص که همیشه مرتبه آثار ملکات کریمه و اخلاق پادشاهانه سلطان خود را مطیع
خیر الناس من ینفع الناس شاه نظر از حیثیت جمال و لطافت خصایلش چون فی اول ما یوضع فی المیزان خلق حسن
در تو از روی اظهار عدالت عداله سخن آن را شعر و ما الحسن فی وجه الفتی شرف له اذا لم یکن فی فعله و الخلایق
و از امارات سعادت صوری و معنوی و مبارک طلعتی ظاهری و فرخنده کیمیا معنوی آن سلطان دین پروری آنکه نسبت و وضاع شمایل و
اطوار رضا سلطان انبیا افزوده و میان اولی الالباب این معنی از امیر صورت و بر تربیت می نمود
که گویا جمیع اوصاف و جوارح آن روح جسم عالم مثال آن حبیب صلی الله علیه و سلم که در کتب احادیث به تفصیل
مذکور است بر سلطان دین آفتاب جمال مصطفوی در آینه ماه رخسار این پادشاه تارق نموده
این شرح بی نهایت که حرفیت از بهر الحاصل از حکیم بن حزام رضی الله عنه شمایل صفات
محاسن اقتضاء سلطان انبیا مفضلا مروی است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم ازهر اللون ای مشبه الزهرة فی
البهاء انجل العین ای اسع العین ابلج ای الوجه اقنی ای افلج ای الاسنان الوجه
واسع الجبین کث اللحیة ای اکثر المحاسن و الشوارب واسع الصدر عظیم المنکبین ضخم العظام عبل العضدین و الذراعین
ای رحب الکفین و القدمین انور المتجرد ای دقیق المسربة ای دقیق الشعر المتصل من الصدر
الی السرة ربعة القد لیس بالطویل البائن و لا بالقصیر المتردد و است که اعضا و تناسب اجزا
در افراد بنی آدم سیمای جمال آن
و ممدوح کمال

تشبیهک وجه البدر بل انت انور و چون بمقتضای نقل و اخبار اهل بصارت و قول صدق و بروایات آیات سر بررت و تنبیه تمیز این
مطابقه و موافقه بمرتبه عین الیقین پیوسته و این تواقع بحوری تا که مناسبت معنوی چنین دلیل کشیده هر آینه امداد این استظهار
و منبه باهر در ثبوت نبوت افضل چه زانه مورد تحقیق و توفیق تو انوار مظهر تایید دین تا آن سلطان انبیا و مرسلین در اکثر صفات حقیقتا
لازم بود مؤلفه چون نگاه اگر داشت بروی کو بینی هذا ان لطیف و نیکو منظر اذا اکم بحکم حکیم حقیقت کو درس و بیان تو
قیافه شناسان کیش تحقیق از وضع اعضاء مذکوره بر اخلاق و ملکات ماثوره دال است و جامعیت آن دلایل مدلولات مخصوص آن سرور
جمال و مظهر جلال است هرچند که این استدلالات بمقتضای قوانین حکما فراست آن در جمع علوم و ادیان منقول بحایف چنان است فاما
رلیت و علت ملازمه و مرابطه میان مدلولات و دوال قیافه از نتایج وقت و ترجمان و ارادت گشته غیبی و قوم کمال الا بر این نوع
کثیر التغییر گردیده بیت عبارت از کس نیز بهرفته ام هر چه دلم گفت بگو گفته ام امید که بر معیار انظار حکمای اذکیا
کامل الوزن والعیار گردد و من اسد العون والمدد اول صفت از سر الوان که عبارت از شکفته چهره و فروغ رنگ
چهره و عارض است بر طبق قوانین قایفان فایق و اتفاق رموز و حقایق بر کمال حلم و حیا و مهربانی و سلامتی در تمام ملکات انسانی
دلالت نماید مصرع رنگ رخسار خبر می دهد از سر درون زیرا که رنگ تحته در رخسار از اشعاعات مقتضای جوهر خون که در مجاری
عروق و منافذ بدن است و با نبساط روح حیوانی ممزوج و منبسط شده بسطح ظاهر ترشح و چون خون حامل ارواح و قوای حیوانی است هر آینه
دلیل بود بر اعتدال مزاج و انتظام طبیعت اعضاء رئیسه انسانی که منشاء آن تعادلات در حرارت معتدل که باعث بعضی لوازم بساطی
و در برودت مخلوط که منشاء خمود و جمود جسم طبیعی و قرینه غباوت و بی ادراکی حیوانی بر زاید اجزای افراد حیوانی است چنانچه مردم
صحیح المزاج و اهل فرح و نشاط صرخ روی نمایند و جماعت مرضی و مردم جبان و غمزدگان پژمرده چهره و زرد رو دیده شوند و حلم که سکون نفس
در هر هیجانی غضب و خشم آدمی صحیح المزاج و حیا که انفعال نفس است از افعال ناملایم شرعی و عرفی و این دو خلق از اعتدال مزاج خیزد و اعتدال
مزاج در ترکیبات حیوانی مبتنی بر اعتدال روح است هر آینه صاحب حیا و حلم از اعدل افراد حیوانی که موصوف باز هر الوان باشد نتیجه
توان داشت دوم قیافت الجل العین است یعنی فراخ شکاف پلک چشم و از اقسام چشم یکی اشهل باشد یعنی میش چشم و آن
میان چشم سیاه است و چشم کبود و غیره و الاغلب بسیار شده دیده و چشم اشهل باشد و آن چشمی است میان کبودی و شهلایی اما جانب کبودی

غالب

غالب بر سیاهی بود و چشم ازرق بود و ارقیات ارات بسیار است و چشم اسود بود که سیاهی چشم آن مقبول نظر دیده وران باشد
و چون چشم اشهل بوده باشد و مع ذلک اجل چون بود که بهترین اشکال و اوضاع چشم است دلالت بر جمیع اخلاق و فضایل انسانی کند
و صاحب چنین چشمی شجاع و عاقل و در کمال حفظ و فطانت و مهربانی و محبت مایل باشد زیرا که چشم در میان جوارح همچنانکه گویا آیینه ایست
که صورت حسن و قبح جمیع اخلاق و شمایل از وی ظاهر از سایر مواقع دلالات اعضا نمایان است و مردمک دیده حاکی از اسرار نهان و نهانکها
و خصایص فضایل انسان و لهذا حکماء قیافه قیافت چشم را در دلالات بر جمیع اعضا ترجیح کرده اند و چشم فرشهلا و کحلا و شهلا را
ترجیح نموده اند و چون چشمی هم اشهل و هم اکحل یعنی چشمی سفیدی آن بسرخی آمیخته و هم اجل باشد و مژگان دراز نیز و شکل الیه صفات حمیده
و خصال پسندیده متصف خواهد بود زیرا که فراخی شق چشم و درازی مژگان بر وسعت مجاری و بزرگی رس است سازی دماغ دلالت نماید چرا
منشاء اعصاب و اغشیه و عروق و طبقات چشم و منابت مژگان اعصاب مقدم دماغ است و حرارت سپیدی که موجب مجاری ارواح و قوای
و موجب صفات سوی و کثرت نشو و نمات و همچنین سرخی و بیاض حدقه در هم دلیل است بر آنکه در دماغ اکثر حرارت بر برودت غالب است
چرا که حمره از اشتعال چون در عروق بسطح حدقه با نمایند و در بعض طرفان سرخ ظاهر است هر آینه اختلاط حمره به بیاض چشم نشانه
غلبه حرارت دماغ است که باعث بر سرخی رنگ چشم است و دلیل اعتدال برودت آن که منشاء از سفیدی است هر چنین حدقه است و شهلا بودن
حدقه دلیل اعتدال مزاج دماغ است میان حرارت مخلوط که حرکت رسیده باشد و تولید سوداء نماید و حرارت ضعیفه که موجب بلغمیت
سواد و سپیدی رنگ فیروزجی و کبودی در طبقه عینی مردم زرقا است چنانچه در اکثر متوطنان اقالیم بعیده از اعتدال و در جانب شمال واقعه
شمال این گونه چشمان در غالب بسیار موجود او آنجاست چون ظاهر شد که جامعیت اوصاف مذکوره در چشم دلیل اعتدال مزاج دماغ است
هر آینه اشهل العین اجل الشکل میان چشمها منظور از اجل و افضل خواهد بود مؤلفه تا فکندم یک نظر بر نرگس شهلای یار
نیم نرگس پر خوشم زان ذوق جام خوشگوار سیوم قیافت ابلج ای ابلج الوجه هذا آن روی دلالت بر صاحب طبع
می نماید چرا که طلاقت وجه و تبسم مشوات است از انبساط روح حیوانی بصورت سیما و این معنی موجب بسط نفس است در خوی نیکو و خلق کریم و کشاده
در ظاهر وجه و حیا و لهذا مردم در هنگام حزن ترش و کشاده رو نیابند و مردم اندوهگین زرد سیما و گره ابرو باشند مؤلفه
بنگر بزخ خلق همیشه تو بصر هذا ان ابلج روکشاده چو نیکو کمر ان شده کشاده چیزی چو تبسم و

چهارم صفت اقنی یعنی بلند بینی دلالت بر رفعت همت و شجاعت نماید و لهذا در میان مبارزان عرب شم الانوف کنایت
از شجعان است زیرا که چون منبت عظام انف از مقدم دماغ است چون بلند باشد دلالت کند بر قوت حرارت غریزی
که موجب عظم عظم اطراف بدن است و قوت حرارت در مقدم دماغ دلیل قوت حس مشترک است و قوت آن حس دلیل بر عدم
اطاعت و انقیاد او قوت واهمه و متخیله را که هر دو قوت منشأ جبانی و فروتنی و مذلت است زیرا که مقتضای وهم و خیال
تبعیت لوازم طبیعت خسیس عنصری است و خلاصی از علو همت ... پنجم مدور الوجه و واسع الجبین
حرکت الیه کرده روی و فراخی پیشانی و مدور بودن رخسار دلیل است بر هوشمندی و دلیری و احتراز از خفت مزاج و سبکساری
چرا که اشکال دوری تابع وضع دماغ است چون در تجاویف دماغ حرارتی باشد باعتدال قریب غالب بر برودتی که مقتضای اصل مزاج
دماغ است هر آینه آن حرارت طبیعی باعث بر استداره اعضا و اجزاء توابع و لواحق گردد از آنکه از شأن حرارت جمع متماثلات
و تفریق مختلفات است و این جمع و تفریق مقتضی حصول هیأت مدور است زیرا که آنچه از اجزا جمع شود بر تقدیر رفع موانع هر جزوی
بمقتضای طبیعت طالب حیز طبیعی خود گردد و هر آینه از اطراف بر یک نسبت اجزاء مجتمع متلاصق شوند و البته باعث بر تدویر شکل
چنانچه بر طالب حکمت تامل ظاهر است و از این جهت حرارت معتدله که اقرب بسائط است در ارکان طبیعی تقاضای وضع استداره
می نماید و از این وجه حکما گفته اند احسن الاشکال الشکل المستدیر انتهی تشده مانند روی گرد او حذر کن که عارف احسن الاشکال الشکل المستدیر
و چون دماغ را قوتی باشد البته مقتضی آن باشد که مقدم دماغ که منشأ حواس ظاهر است اوسع افتد تا خط هر یک از مجاری قوی از روح
نفسانی بر وجه کمال رسانند هر آینه پیشانی فراخ باید شد و همچنین کثرت التیام قبائل هم از قوت حرارت دماغ نشانه است که اخلاط
و مواد قریب اهم دماغ را اندفاع و تحلیل می نماید و در توسیع مسام جهت رویدن اشعار مقر اکمل و اثبات او اثبات میکند و بر این وجه
استدلال بقائل اخلاق مذکوره بر هوشمند حکمت شعار انکار نشود ششم صفت افلج در دندان دلیل صدق لهجه و راستی
قول است چرا که سعت مجال میان دندانها با وجود تندرستی و صفا و کوهر ایشان دلیل متانت بنیاد اعصاب است از مقدم دماغ
زیرا که دندانها اعضای عصبی است که بمقتضای صنع حکیم قدیر از اطراف حنک از سر عظام فک رویده و بواسطه تجاویف عظیم
و خروج از ظاهر جلد استحکام و تحجر یافته و بر مستوی المقدار اکمل شده و چون بنیاد نشو ایشان کوهر شده که مقدم دماغ محل حس مشترک است

و چون بکمال قوت خود باشد البته حس مشترک در جمع صور و همی و خیالی از اطاعت قوت متخیله بیرون نخواهد رفت و چون مثلا کذب
و بهتان تسویلات و توهمات وهم و خیال است چون حس مشترک آن تخیلات را کما ینبغی قبول نماید البته نفس پاک از زیب و حیل
باختراع اباطیل نخواهد بود هر آینه افلج بودن دندان که چون دندانها میان تمرده و مرتب باشد خاطر از خرافات رسول صادق مصدق
منقولات دلیل سلامت اقوال اکمل است از کذب و بهتان که مقتضای ضعف بنیادات آن است ایشان با صدق این دلیل از پیغام
انسان چنین مثال آن خاطب بیاسش ظاهر بوده لمؤلفه دندان که مثال یا رم سیمین ... زان بین که بوسیله او از آن
شد هیچ و دو ددان تو تسبیح ملک زان روی که اجسام تو یاس ... هفتم صفت واسع الصدر عظیم المنکبین و جمیل العضد و الذراعین
این هیأت و صورت نظر سیمای شیر است و موصوف باین هیأت البته شجاع و دلیر است چرا که چون دل و جگر را از اعضای رئیسه
رئیسه میان سایر اعضا بدن تمامی سینه و دوش و کردن ایوان مسکن و منزل است چنانچه دوش و کردن بلند استقامت ایوان است
و شبیه بمنبر و رفعتی در میان آن ایوان لازم چون مقتضای مزاج دل و جگر غلبه حرارت است هر چند حرارت بیشتر باشد
مقتضی وضع منزل و مسکن وسعت و فسحت باشد و چون سعت و تمکین این دو رئیس اعضا مشاهده شود حکم کرده که هر دو در کمال قوت اند
و چون منبع روح حیوانی هیکل دل است و باعث بر تهییج قوت غضبی کیفیت حرارت است در جوهر روح انسانی بر تهییج قوت غضبی را انبعاث
بیشتر باشد و لهذا مردم شجاع را البته دل و جگر گرم تر از جبان می باشد و از این مناسبت مردم شجاع را دلاور و جگردار و پردل گویند
و همچنین چون تغذیه و تنمیه از روح طبیعی است که مستقر آن جگر است چون حرارت او اقوی بود تغذیه و تنمیه که هر دو اثر فعل حرارت است
اتم و اعم باشد و حصه غذا و نشو و نمای آنچه مقرون و محاذی جگر است بیشتر رسد هر آینه سینه و دوش بزرگ باید بود لمؤلفه ...
دل صیادی ... هشتم صفت جب الکفین و القدمین دلیل است بر خلق جود از دی سخاوت و سوخ در عقد
و دفا چرا که چون معلوم شد که حرارت غریزی با رطوبت غریزی مرکب در مرتبه قوت ضعف اعتدال باشد خط اطراف بدن از تسلط عدم اتصال
جهت آنکه حرارت موجب انبساط و انجذاب رطوبت است باطراف چنانچه در موضع انجوش او از انحصار تعذر کافی باشد و در رهوای
او و افی شاخ و برگ او نمایش نمو و ناچیز بود اکنون پیشه پایش بمنزله شاخ نهال بدن است و کفهای دست بمثابه اوراق بر شاخ
تن است هر آینه مزاج معتدل قوی البته دست و کف فراخ باشد و بالطبع او در احسان بسط جود و عطا و طول الطبع در فضل و سخاوت

الاقتضا

ولهذا دوست استخیار او را فاتحه دفتر اتی بر بیاد وستل آن بصر کنند چه اکثر عبارات او مکله عدم مبالاه است و باتجاه الحتی الازم
وجود آن مزاج که قابل فیضان موجبات سعادت ایام البقا و این ملکه در طبیعتی باشد که اقرب بود باعتدال مزاج وقوت روحانیت به آن
از وجوه و لازم آن استدلال بوجود و عدم شود و متورث که اعتدال مزاجی نفس را از تزلزل آرای مختلف که موجب نقض عهود است
اجتناب فرماید به آن سبب که تعیین نشانه رسوخ قدم بر جاده وعد و طریق صدق شده باشد تنعم وصف انور الجبهه و دقیق السره و دلیل است بر قوت
فهم و فطانت و مقاطعه فکر و رای و ثبات چه اگر بر ظاهر بشره کثرت اشعار از دست مساکب شهوات باوجود حرارت است
مبسوط که موجب تحلیل رطوبات شود و مقدم تحلیل اخلاط رطبه در تن نماید چون حرارت اعضای رئیسه بسبب اعتدال القوت داشته باشد و مسا
شود جهت افراط حرارت متسع نباشد بخارات لطیفه تحلیل نماید و قابل تحلیل نبود هم آینه روح حیوانی ... طبیعی حرارت غریزی ...
و لطیف ... ارواح ... قیام نماید لاجرم ... حواس ... بکمال ... خود و اصل شود هم آینه ... اقرب باعتدال
مزید
فکر خواهد بود ... که بر اوام ... تنعم وصف بعید القد یعنی قد جابشانه و متوسط در طول و
قامت در قیاس ... عقل و حکمت ... وقد متوسط در طول ... دلیل ... اگر ... ادراک ... حواس ظاهر
دماغ است و ... صفا و جلای روح نفسانی که در دماغ ... موقوف ... بخارات لطیف روح حیوانی است که در قلب
متکون ... مجانب دماغ ... وضع دماغی بر بالای قلب ... اهل صنعت ... تقصید ارواح از اجسام ... نمایند
هم آینه ... دماغ او ... چون بخارات لطیف از دل بدماغ او ... جهت ... بخار لطیف ...
غریزی ... ضعیف کرده و جهت ... برودت ... موجب انکشاف صور ادراک ... روح نفسانی ...
آن که موجب انکشاف صور ادراکیست در اینجا بجهت برودت غلیظ و کثیف کرده لاجرم ... قصور فهم ... ادراک معانی و حقایق ...
بر قوای ادراک خصوصا قوت متفکره غالب شود و ازین جهت مثل مشهور شده که کل طویل احمق و اگر ... قامت ... قصر ...
بر خلاف مقتضای طول قامت ... چه اگر ... قرب مسافت ... روح حیوانی و مورد روح نفسانی ...
غریزی در غایت ... و تحلیل دماغ زیاده ... اعتدال شود هم آینه ... که مقتضای مزاج معتدل است
... کرده و لهذا در اخبار نبوی واقع شده که الخیر کله فی الطول النقی والعطش فی اعتدال النقی والنفس فی قصار النقی

پس مخفی نباشد که اعتدال در قد و قامت دلیل عدالت و استقامت است لاجرم در بستان جسد انسان و در گلشن مزاج ابدان شخصی
معتدل القامه ربع القد مقیاس لطافت اعتدال دست ... مثال اقبال است و سعادت و ... اوضاع و هیئات صوری
و مشاکله اخلاق و اشکال و احوال معنوی این سلطان ... آن صورت ... مثال ... استقلال و ... کامل الخلقه
در صفات جمال و جلال ... صلوات ... بالغدو والاصال موجب برقراری آن سلطان با عدالت و استقامت و آن ... مت
معتدل القامات ... از آن عالم ... سرو کرده ... عجب ... شده بیت
نه از سرو که در حد اعتدال است ... که نه ... گر چه این فقیر ... سلطان ...
خصوصا در ذکر علیا و شمایل آن ... سلاطین شروع نموده در عالم صورت ... ادراک ... کاشانه ...
... کشور ... آن حضرت که لسان ... ایشان ... صبح دم ... صحیفه
تکرات ... بیت هر چند ... بیت ... اگر ... قامت
قیافت و نعوت لطافت ... آن ... خلافت ... از آثار ... اخبار ... مجربات است
... روایات ... تصدیق و موید این اخبار مشاهده آثار آن پادشاه کریم الخلق ... واقعه است که ... کل
از حال ... موثر ... است و در سلک ... لشامات ... علم ... و ... تخصص ...
این الکلام و اتفاقه حکایت که چون آثار و اخبار آن سلطان ... ذکر ... سلاطین ... و منظور انظار ...
روزی شخصی از ... یکی از نقاشان صورت ... در خدمت پادشاه عادل فطرت ... خسرو ...
مغفرت ... سلطان یعقوب بایندرخانی ... تعالی ... الجنان و اسکنه بحابح الغفران که همیشه ذکر حکایات
و امثال آن سلطان غازی عدیم المثال ... بود و جام جهان نمای سیرت و اخلاق آن اسکندر ثانی را آینه مشاهده ...
... شده اتفاقا آن استاد نقاش ... و تصویری ... بنظر ... الاسمعتو ... دیده ... آن
سلطان کامکار بود ... شایق ... بود ... نمایش مهارت صنعت نقاشی ... خود ... ولتو
کارنامه خود کرده خود را ... داشت و در اثبات ... خود ... آن صورت سلطانی اعتقاد ...

و بعضی از اهل دولت که در آن مجلس شاهی بار داد اگر سعادت دیدار سلطان طلب کرده از مفاخر و مباهی بوده بعد از شهود آن حضور مشاهده
بر مائده گشتی و شرح نگاری آن نقاش تصدیق و اذعان می‌نمودند و آن پادشاه جوانبخت به نظر امعان خوش ساده در آن منظره و تماشا
تمام و تدبیر تصویر نموده و بنابر آنکه بنده فقیر قبل از آن اوقات رساله در علم قیافت باسم آنحضرت تألیف نموده بود و این بنده در آن وقت
علم قیافت عارف و واقف می‌انگاشت و از زمره حضار بنده کمتر خود فقیر را قیافه‌دان پنداشت به آنچه این بنده از تماشای مجلس
جلالت نمود و از آن طلعت همایون و باستحسان نظر در دقایق حقیقت آن صنع بیچون با ذوق و شوق موجود داشت و در تطبیق حقیقت آن تصویر
بر وقایع و حالات خلقی و خلقی سلطان به هر چه بخاطر ناظران رسید بنابر آنکه تمام حالی آن پادشاه آگاه شاه تماشا می‌رسانید و در این فال کم فهم
حقیر به توفیق ایستوار و استبشار آثار و اخبار آن سلطان نیک‌خوی از روی تحقیق عارف گشت و بنابر تحقق و درایت ابر مکارم اخلاق و مفاخر
آن سلطان جمیع مکارم موسس و ممهد نمود و موافقت آن صورت خیالی و پیکر مثالی با این صورت اتفاق تحقیق و توفیق یافت و آنچه چند
از صحایف اوصاف آن صحیفه جمال مرقوم کلک خیال به نگاشته بنوع بیان خیال است شعر و اعلم ما نقشته ورقی و صفحه
ایدرک عرض الجو بالکف شابره **فتح الباب دوم در بیان اوصاف ملکات طبع کریم و ذکر محمدت و منقبت خلق عظیم آن سلطان**
دین و دنیا و پادشاه جهانگیر چون متانت بنیاد و رسوخ بنیان اخلاق فطرت تمام للعالم انسانی و حیات انسانی از کسب و تحصیل ابواب اکتساب
ملکات نفسانی در عالم معانی روحانی از اعظم عطایای سبحانی و اکرم مکارم و هبه‌ای ربانی است و در استواء امور خلافت و جهانبانی در استقرار
مسند شرافت و سلطانی اصول اخلاق حمیده به منزله عناصر و ارکان ابدان است و فروع ملکات جمیله بمنزله اعضاء و جوارح شاهنشاهان کامل
و جهانداران با جمال صورت ظاهر آراسته به حلی خلق جمیل است و محاسن اخلاق هم مبشر سعادت عاجل و آجل است و اگرچه مبدأ اخلاق مختلفه
مجبول بر فطرت سلیم و طبع مستقیم خواهد بود و در کسب سعادت و کمال هم صورت اخلاق حمیده و سیرتهای مستحسنه متمثل نمی‌تواند نمود **از آنکه**
عند الله احسنکم اخلاقا الحدیث بیت بود ار خوی تو نیکو سرشتی هم اینجا و هم آنجا در بهشتی
بهشت دیگران کی خوی تو بود بکش در دوزخ ترا هم خوی تو بود و هر چند که فروع انسانی کمیات ملکات نفسانی است به اعتدال امزجه
مرکب است اما در مراتب کمال استعداد اکتساب فضایل و کمالات هم متفاوت درجات است و تمایز افراد بشر در اقل فضایل و در
به ارتقاء مراتب منتهی باشد و صاحب ... از کسب سعادت این مراتب آن درجات بغایت ... و منتهی باید و بنابر ...

و مطالب برهانیه زینت جمال اقبال و زیب طلعت سلطنت و جلال حضور در تمثل حلیه خاص بیان جمال است و مقصود بر تقریر لباس ... و
آن شیوه نمط مصنوعی مقال است بیت پادشاهی که نمودار است هستی کل تکمیل دانست جهان جسمانی و مخفی نیست که بهترین جلوه‌گاه حسن
صورت و زیباترین تماشاگاه جمال سیرت چهره جهان آرای ارباب سلطنت و شاهی است و پیکر فرخنده منظر اصحاب ... و پادشاهی چرا که
همیشه دیدار آینه و دار اهل ایمان از مطلع انظار رعیت همسایه بنده چهره خورشید آثار شاهان روزگار مطلع انوار ابصار اهل بصیرت و جاه گردد
شد سپهر ملکت از روی او روشن آفتاب یافته از روی او روشن ... الا و موم سلطان مبارک سیما و شاه همایون ... آیه
رحمتی از آیات رحمان است و جمال شمایل کمال اعتدال اوام استجماع تمامتر و برین معنی نموده ... سراپا جمیل صورت و مکارم
جمیل سیرت و سریرت آن سلطان دین ... است که بعضی از دقایق اوصاف قیافت و شمایل ... تناسب اعضا و ...
و شمایل حسن و جمیل گشت اکنون بر طبق قیاس صورت ... اخلاق و ملکات ... بیرون از ...
و افزون از ... اشارات ... دقیقه چند ایماء و اشارات میرود و باز ... ذکر ...
تمام و ابداء ... از قبیل ... است و ... استعمال ... مفاخر و معالی ... و بیرون
از معاد ... **نظم** ... الکلام ولا یحیط ...
و به حکیم خبیر و هوشمند بصیر پوشیده نیست که اصول اخلاق حمیده و مبادی جمیع ملکات پسندیده بر طبق قوانین حکمت خلقی و ...
در فنون حکمی منحصر در چهار است و تحقق کمال نفس انسانی متعلق بآن چهار ملکه است که آن چهار حکمت و شجاعت و عدالت و عفت است
و این چهار بمثابه علل اربعه است و در تحقق ماهیت خلافت سلطانی و فروع و توابع هر یک از این چهار در خلق شرایط ظهور اند و در استحقاق
سبحانی و ... که ... حقایق است ... مقصود اصلی از ... انسانی است و ... **خلقت الخلق لاعرف** ... از آن معانی است
و ... در ترتیب ... و شجاعت که ... قوه ... و عدالت ... کمال ... اخلاق
نفسانی است ... و عفت که ... قوای ... ملایم و ... است ...
آن چهار خلق ... آن چهار ملکه ... که ... نموده و ... این ... الکمال
اول ... که ... و ... این سلطان ... انسانی و این سلطان ...

حکمت عملیه

اصول و فروع اخلاق مذکوره موجب جامعیت صفت کمال و جلال و نهایت قوت مصداق کمالی بوده و امارات انصاف و تحقق این معنی دلیل
و انصاف بر تمام آن مکارم صورت اوصاف از جلای انوار آن حضرت آن خورشید مثال بر دیده اصحاب نظر آن جوال می بوده اما حالیا از جمله
اصول و فروع اخلاق حسنه و ملکات پسندیده این حضرت صفت کمالی که در ذات کرامت نمود و انعکاس جلوه ذات الهی بوده و در ظهور
خلافت نیابت و شناخت آن صفات صفت کامله مدار انتظام امور دنیوی و اخروی می بوده در مقام صحیح القدرة تدل علی الجود القدیر والقلیل یخبر
عن الکثیر مذکور لسان اقلام و رقم ارقام اعلام میشود شعر ویصدق فیه المدح حتی کانه یسبح من صدق المقال و مدح
اول وصف صفت عدالت سلطانی است و کیفیت شمول آثار آن مکارم با اهل کفر و ایمان چون خلق عدالت نظام سلطانی آینه ظهور
صفت علیا است از صفات سبحانی و از آنکه معنی عدالت از اعتدال جمیع ملکات متعاقب بوده و شمول آن در ابواب ملکی بار شاد اعتدال جمیع
درجات اعتبار نشو [illegible] آثار قوی و قوام بنی انسانی با اعتدال [illegible] انتظام [illegible] دوام [illegible] سلطنت [illegible] اعتدال [illegible] نظام
وکلام بالعدل قامت السموات والارض از عالم معنی عدالت نشانست و حدیث صحیح السلطان ظل الله فی الارض از مظهر این حالت
و مصدر این عدالت اخبار است لمؤلفه عالم همه یک تن است سلطان جانش اعضا و قوی رعیت و ارکانش
باید که نظام تن درست است بهم در ملک بدن هم آن سلطانش منتظم خلافت در خود نمایی برد و عکاس بعز اوج آسمان اورنگ
[illegible] که از نمایان است و نظم ارکان این سپهر گردان منوط بر طلوع آن نیرات و اجرام فلکیه است که در این [illegible] آن
و شاهان روی زمین و اساطین سلاطین [illegible] و نگاه [illegible] اختیار [illegible] انواع کفر و [illegible] و مضارت جنس دولت
[illegible] و عارفان تواریخ پادشاهان حمیده [illegible] و نمود و اقتدار برادران [illegible] تحقیق نموده که
[illegible] سنه خمس و خمسین و ثمان مایه تا سنه ست و ثمانین و ثمانمایه که زمان امتداد خلافت سلطان [illegible] بوده [illegible]
ظالم [illegible] کفر و ایمان و ضعف [illegible] از میان افراد انسان [illegible] جهان که در مقدمه [illegible]
بلکه [illegible] کرده [illegible] این سلطان عادل [illegible] و این پادشاه [illegible] مردم نوازی [illegible]
بوده [illegible] اسلام [illegible] عدالت [illegible] مظهر [illegible] افراد انسان در این ایام [illegible]
[illegible] ملک [illegible] جوان [illegible] احیا [illegible] بوده [illegible] زمان فردی [illegible]

ز آب حیوان لطف و احسانش رسیده از قبیل اموات غیر احیاء افتاده بوده نفس کلی او بتدبیر عالم ملکی بنوعی قیام می نمود
و عدل جبلی او با نظام کارخانه جهانداری بر وجهی اقدام می نمود که در روزگار خجسته خلافتش وا [illegible] عدل او [illegible]
از [illegible] پریشانی که زحمت [illegible] هیچ [illegible] از مردم روزگار دیده [illegible] خیال [illegible]
[illegible] در عهد ایام عدل جهان آرایش صورت تشویش و پریشانی روزگار [illegible] دل عشاق [illegible] خوبان [illegible]
[illegible] بوده [illegible] سلسله [illegible] دوام [illegible] شوق [illegible] در غایت [illegible] التیام [illegible]
و اثر [illegible] از چشم [illegible] ترکان و لب [illegible] دلبران [illegible] بوده [illegible]
بوده [illegible] آن [illegible] جان بخشی [illegible] روح افزا [illegible] نموده بیت عالم از عدلش چنان آباد و خرم شد که [illegible]
[illegible] در چشم خوبان [illegible] در عهد شان [illegible] ماشاء الله تعالی چه عدل شاملی بوده [illegible] که از آثار [illegible] افراد و
انسان [illegible] فردی از اشخاص حیوانی از آثار [illegible] محظوظ بوده [illegible] عالم [illegible] اهل علم [illegible] ارباب حکم و حکم
بلکه [illegible] آدم [illegible] نظم [illegible] همه [illegible] بود [illegible] بعدل او داد [illegible]
ز مظلومان عالم جور [illegible] اما عدل سلطانی در باره اصحاب شوکت و جاه و داوری او
میان امرا و سپاه سالاران و سرداران سپاه آنکه همیشه قدر جاه [illegible] استحقاق [illegible]
مرتبه و مقام [illegible] در [illegible] سلطنت او [illegible] قربت [illegible] احترام [illegible] بوده [illegible]
عبودیت [illegible] در درگاه کرم و احسان [illegible] خاطر [illegible] هیچ [illegible] رتبت [illegible]
[illegible] اشتی و هیچ [illegible] غلام [illegible]
[illegible] در حین [illegible] در روز [illegible] التیام [illegible]
نگاه داشتی [illegible] خدمت [illegible] اسلام [illegible] در حدیث [illegible] اذا وسد الامر
الی غیر اهله فانتظر الساعة [illegible] مرتبه عالی [illegible] بدون استحقاق و [illegible] سلطان [illegible]
عالی نمودی [illegible] خلافت [illegible] ضلال نمودی که بیت

بستم در مذهب دولت بود ❁ که با دولت مستحکم آشنا نیست ❁ هر مبارز پیشه که در معرکه جهاد و میدان اجتهاد با پای مردانگی
نیفشردی ❁ و کرات سروسروران اعدا را بخنجر آتش هلاک بدام فنا نیاوردی سرداری لشکر و سپاه را الجبان کسی که سپردی ❁ و هر
هنر در دیوان اعتماد و گنجینه اخلاص و اعتماد او را بار نه بسیار عقل تمام عیار بیازمودی ❁ و بخطوط مستقیم شجاع نظر خورشید اثر اسپهسالار
حال شجاع مشهور و معتمد نمودی ❁ رتبت مکانتش برفراز پایه بزرگان قرار نهادی ❁ و هر کس از اهل شمشیر و شیردلان غیور دلیر که [illegible] و از جمیع لشکر
وصف مبارزت سبقت نمودی ❁ و از [illegible] دشمن [illegible] هرگز [illegible] اسباب [illegible]
و هر کس از اهل انشا فرقه بود ❁ و انشوران خبیر که در مضمار [illegible] کلام کلک بیان و مخطوطات قوایم اصابع [illegible]
از تیر [illegible] فلک بر [illegible] بودی که از سهم السماء [illegible] عالی او را [illegible] کرم [illegible]
اختیار و اعتبار او [illegible] کوکب سعادت [illegible] از [illegible] ساینده [illegible]
غنچه اقبال [illegible] اکرم [illegible] لطف و کرم [illegible] بهوا [illegible]
اعوذ برب الناس ملک الناس روش بر [illegible] سپاه [illegible]
از [illegible] و تعدی [illegible] امان داده ❁ و مسلم [illegible] نوع انسانی [illegible] کونوا اخوانی فی الله [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] ان النفس لاماره بالسوء از [illegible] نموده [illegible] ایام [illegible]
[illegible] ❁ و [illegible] نموده [illegible]
عدل [illegible] و فریاد [illegible] ظلم [illegible] افزوده [illegible]
و [illegible] ❁ حکایت شاهزاده [illegible] سلطان احمد خان پسر سلطان حسن [illegible]
[illegible] سلطنت و جلال [illegible] خلافت [illegible]
و سروری [illegible] ❁ و [illegible] سلطان [illegible] احمد خانی [illegible]
سلطان [illegible] ❁ [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ❁ [illegible] دولت [illegible] سلطان [illegible]

مصالح و مکرات [illegible] بخان [illegible] ❁ و هر [illegible] حالات آن پادشاه عالی شان [illegible]
در خلال [illegible] ❁ [illegible] عدالت گستری سلطان ❁ و [illegible] آن پادشاه [illegible]
[illegible] ❁ [illegible] عالم پناه [illegible] ❁ [illegible]
عدل [illegible] القصه چنان روایت کرده‌اند که بعضی اوقات که لشکر منصور سلطان [illegible]
بود ❁ و [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible]
سپاه [illegible]
از [illegible] سلطان [illegible]
از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ❁ [illegible] حکایت
و [illegible] فرمان [illegible]
و حاکم ایشان [illegible] ❁ [illegible] عدل [illegible] امان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ❁ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سلطانی [illegible] ایشان [illegible] بیت [illegible]
[illegible] ❁ [illegible]
[illegible] ❁ [illegible]
[illegible] ❁ [illegible]
عدل [illegible] ❁ [illegible]
و [illegible] دولت [illegible] عدل [illegible] ظلم [illegible] بیت

از [illegible] سلطان [illegible]

اگر بدانکه تنش نفی شود زود [illegible] ملک ادراک [illegible] ظلم [illegible] بالاهم اولی جهان [illegible] که هرچه زود [illegible] عجایب [illegible]

به دو جناح عدل و سیاست [illegible] حوزهٔ الاسلام [illegible] و [illegible] از پیشانی [illegible] شاه [illegible] اینکه [illegible]

بانکه [illegible] و علی الخصوص حکم [illegible] سلطانی [illegible] اجتماعی [illegible] که [illegible] مرغ [illegible] کسی [illegible]

اموال [illegible] معین کرده [illegible] ایشان و [illegible] که [illegible] ازسیاست [illegible] قسمت سازند

چنگیزخان [illegible] آن [illegible] ازکجا [illegible] لشکر [illegible] اولی الالباب [illegible] سیاست

بانکه [illegible] غافلان از رنگ [illegible] بیت [illegible] جهت [illegible] عاقلی [illegible]

و همچنین [illegible] سلطان [illegible] خلافت سلطان [illegible] قانون [illegible]

آن [illegible] نظام [illegible] مسلمان [illegible] علما [illegible] نظام ملک [illegible]

سلاطین [illegible] سلطنت [illegible] سلاطین [illegible] استغنا [illegible] تمام

ممالک وسیع سلطان با وجود کثرت حقوق [illegible] دیوان [illegible] مسلمان [illegible] الکبیر [illegible]

دین پروری [illegible] چنانچه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حقوق سلطانی [illegible] رعایا [illegible]

و مطالبی [illegible] و [illegible] احوال [illegible] دنیا

علم دین [illegible] تصدیق [illegible] علم الیقین [illegible] الماجد

سلطان [illegible] رسول الله [illegible] و الذین

اوتوا العلم درجات [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] اعظام [illegible] اجلال

[illegible] العاملین [illegible] الطالبین [illegible]

اقبال [illegible] سنی [illegible]

نعمت اقبال

[illegible] مسالک [illegible] و سلوک [illegible] الطالبین [illegible] اعتقاد [illegible]

درایت [illegible] احترام [illegible] پوشان [illegible]

[illegible] اب حیوانی [illegible] جهان [illegible]

[illegible] دین [illegible] الجنة تحت ظلال السیوف [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] مبارک

[illegible] سلطان [illegible] الذین جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله [illegible]

[illegible] بیت [illegible] دانش [illegible]

[illegible] علوم [illegible] تحصیل [illegible] دانش [illegible]

[illegible] ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا

[illegible] احترام [illegible]

[illegible] ارباب [illegible]

[illegible] بیت [illegible] همواره [illegible] علم

[illegible] العلماء ورثة الانبیاء [illegible] و اولوا العلم قائما بالقسط

[illegible] هل یستوی الذین یعلمون والذین

لا یعلمون [illegible] علوم [illegible]

[illegible] حقایق [illegible]

[illegible] شعر

[illegible] علی کل [illegible] العلم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

حکایت در اوقاتی که از معاصران سلطان دین محمد سلطان ابوسعید تیموری در ممالک خراسان و ماوراءالنهر رایت سلطنت
مستقل بود و در ترویج معالم معالی و معارف دار السلطنه هرات اهتمام عظیم می‌نمود و زمره علما و صحبت [illegible] اشتغال [illegible]
و فقیه و محدث [illegible] میرزا الغ بیک سمرقندی که در آن ولایت علمای مشهور و زمان شاه و منع [illegible] مذکور بود مولانا [illegible]
فتاوی وحید زمانه و دانای یگانه مولانا علی قوشچی که در فنون علوم ریاضی [illegible] زمان بود و در فنون کلام و حکمت قول [illegible]
از سمرقند [illegible] به هرات نقل نمود و به افاده علوم او امر [illegible] و شرح جدیدی بر کتاب تجرید در غایت زیبائی [illegible]
دیباچه آن را باسم سلطان ابوسعید موشح ساخت و در مباحث کلیه و در مواضع [illegible] از خواص [illegible] خود [illegible]
حکیمیه [illegible] چون سلطان ابوسعید و ارکان او [illegible] خط علمی [illegible] که انظار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بود و در میان علما [illegible] مصنف [illegible] بعضی صفات اهل حق [illegible] و در اظهار کلمه حق [illegible]
[illegible] منقول خیر الصدقة کلام حق عند سلطان در شان [illegible] تالیف و در توصیف [illegible]
پادشاه ممدوح [illegible] صاحب [illegible] علمی پوشانند و صلات جایزه و صلات عالی [illegible]
کرده‌اند شعر [illegible] الذی [illegible] وحیاه من احیاه [illegible] ومع ذلک [illegible]
از ارکان سلطان ابوسعید در مقام تربیت [illegible] علم و حکمت [illegible] و ترجیح [illegible] عالی [illegible]
[illegible] زمان [illegible] دانا [illegible] طریق [illegible]
[illegible] احسان [illegible] مجبور [illegible] بیت
[illegible] تو اهل فضلی [illegible] مولانا علی قوشچی [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] علم [illegible]
علم و حکمت [illegible] مولانا [illegible]
مرحوم [illegible] علوم [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
رسیده و در بارگاه اسلام پناه سلطانی [illegible] شد [illegible] روزی [illegible] مجلس [illegible]

سلطان [illegible] احوال [illegible] حکایتی [illegible] که [illegible]
[illegible] و مرتبه کمال سلطان [illegible] اهل علم [illegible] کمال بود [illegible]
[illegible] احوال [illegible] اشتمال داشت [illegible] فضلا [illegible]
[illegible] حکمت مشرقی [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] مولانا علی قوشچی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
دولت [illegible] تعلیم و اهتمام مولانا علی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مولانا علی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دوست و دشمن [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
[illegible] صفراء فاقع لونها تسر الناظرین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شعر [illegible]
[illegible] من [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

مالک روم گرفته بعد ازان **و ما فی الارحام معلوم** مرسوم بود [illegible] قدر او الحمد اعزاز بر افراشت چنانچه تعظیم او [illegible]
تعالی و خشود [illegible] معالی ساخت و در میان ایشان جمیع انواع ملاطفات و اصناف تشریفات [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] رسول [illegible] اقدام فرمود و [illegible] روح الیوم مولانا [illegible]
[illegible] چون [illegible] از [illegible] **الفضل للمتقدم** [illegible] فرمود [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] علم خلاف [illegible] سلطان [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] **هل الکل هالک بحق** در کلمات مولوی [illegible] ایراد [illegible] تحسین [illegible] جمیل و [illegible]
[illegible] جانب [illegible] بعد از عرض این [illegible] سلطان و ارتباع [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] جواب حکیمانه اقدام فرموده [illegible] انعقاد مجلس [illegible]
از عقد صحبت [illegible] مجلس [illegible] با اظهار توفیق در مرتبه علم [illegible]
مولانا [illegible] دلایل برهانی [illegible] اعتقاد [illegible] حقایق [illegible] در فنون [illegible]
علوم دلیلی [illegible] کتاب [illegible] طبع حکمت آیین او [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] مطابق [illegible]
صورت و معنی [illegible] منفعت [illegible] و اگر چنانچه [illegible] فضیلت [illegible]
و تسلی [illegible] آن حکیم عالی مقام این خود [illegible] عدالت [illegible] کمال [illegible]
[illegible] حکم عدل الحکمة [illegible]
[illegible] علم [illegible] عدل بی علم [illegible] **القصة** سایه عدالت آن سلطان [illegible] اهل کمال
[illegible] ظلال جلال [illegible] ظلم [illegible] **و ذلک [illegible]**
[illegible] **و شرف الناس [illegible]** [illegible] **[illegible] حکمت که سلطان [illegible]**
[illegible] نظری و عملی [illegible] چون علم حکمت [illegible] فطرت [illegible]

[illegible] از صنف علم [illegible] سلطانی [illegible] کمال صفت حکمت [illegible] موصوف شده [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] مشهور و معروف بود [illegible] عالی [illegible] خاطر الهام [illegible]
[illegible] **و تلک النون اختام الکتاب و الحکم و النبوة** تعیین [illegible] تمام [illegible] العلوم الحکم [illegible]
[illegible] المعانی و البیان [illegible] چنانچه این سلطان [illegible] علم [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] **و اتیناه الحکمة [illegible]** [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] توجیه [illegible] **الذین [illegible] الحکمة [illegible]**
[illegible] سلطان [illegible] اسلام [illegible]
الحکمة [illegible] کار آن پادشاه [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] [illegible] و مقتضای توفیق ازلی [illegible]
فطرت [illegible] حکمت نظری و عملی بود [illegible] طبع [illegible]
[illegible] مطالب [illegible] **و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا**
[illegible] حکمت نظری [illegible] مثال [illegible]
[illegible] رای [illegible] مقدمات [illegible]
عرفان [illegible] خاصیتی [illegible] نسیم [illegible]
[illegible] علم و حکمت [illegible] **ان فی ذلک**
[illegible] لاولی الالباب [illegible] حقایق و معارف

برسیوف که یکی از عجائب دنیا و لوم بتنه مولف چون نمیرش از شرایع علم افروخت * ز من خورشید بود خنکوکش

باغ فرگوش و عجایب شکفت * شد مثال شکوفه دریا تیشش اما در قسم ثانی امضی نطفات بر مساحتش ازاینجا اتمام کلی نهاده و کلا

دکل دادر اکثر ایده اضیق براست منی و مشرق افی الوقایع از شرح و بیان مستغنی است و آثار تدابیر او در فتوح ممالک شمس این معنی وا اکرکشت

طبع حکمتش بر مثال جمال حکمت منوال ان اول الافکار آخر الاعمال همیشه در شبستان خیال شمع منیری از تدابیر اصابت دل می افروخت

چه دران بروفق اقتضا تقدیر او بر مضمون توفیق حکیم قدیر تجربه کرد مطلوب جلیل و حقیر او آموخته تجربت ما آل می افروخت فنا بجهد اوره شه

بعضی فتوح حصون و قلاع که بتسخیر ساختن آن در سور استوار استحکام و امتناع بود دیگر توقع صاحب کند نکرده در پیش جون خطوط شعاع

مرمنیر بود احاطه آن حصن حصین را در دام تجربه گرفته و جمال آمده و خیال عجایب تماشاش و تعلیق مثل کنکره منسوج مثال آل بر مثال

خط دوائر محیط به جهت طرفة العین برفراز مقصود میرسید و آنار در تعمیر بلاد و مساکن و در امکان عالم خلق بیکون بتاج و اماکن همیشه بسیار

همتش کار ماحذین بجالبیکه چنانچه وسایر عزم خجسته آنجا انفرادات معاش خلایق در امر تمدن بودی و از ما بحتاج بخاصیت وضعیت

در توطن مسکن مودی فیابجه مقبول العقول منهدسان روزگار باشد و مشهور ومردم هوشیار باشد که وزیر کار بر همین دقیق بر هر کار پرداخت شعر

فی کل شعب من رویته * شعب من الافکار متصل * و اکر فنابجه بصنایع ممالک و مسالک بر اری و بحار در استقلال

جاویدانی و سایر امصار دریا بارگشتی بر ورد از مطالعه تکرار آن نمودی وابواب سعادت عزیمت را بجنبش نسیم مراد در ساحل سعادت

اهتمام او فرمودی بجاری جواری جهانگیری او چون تخت سلیمان بر مراکب عالم نورد مثال صبا بر روی دریا روان شدی و زبان ماه کار ارزانی

کشتی بسیط آورد و فاتح و ظفر آن سلطان البحر و بر کمال عالی از رجال جلالت احتشام وله الجوار المنشات فی البحر کالاعلام سوره

و میشر با بر احسان فتح نامه را از شرایع مطوی سفاین بر مناشیر فتوحات سلاطین می گشودی در دوم مصابت در تقدم حقه و دم تا هی

غد و ها شهر و رواحها شهر نیز دوی دار بس ناقی و در ارشاد ای و سفاین همچو شمشیر در نقشه نو ان و قتل بجنبش ایوان عنوان کتاب

دو ایت جوانی بنوبت صدق کیست و کار را ای میان برکش هیمان که بر خورشید صبح جهان افروزی بی مثال بی نظیر بود بیت

ای برده اوراک تو از منظره * ناموشی بر کار که عالم افشاند * و از نوادر حکایات که صدق وقوع این معنی تواند بوده و شیرین ترین

افسانه در دوا بر کمال فضل بحث کرتش اسپند لال قوال انوار جقه اعدای جو ازی سفاین نامیست جز شکی که دو سیاه در بر سطح ملج ازرق البحاد

و اقوار که دران فتح قسطنطنیه بضرب تیغ عالمگیر نمود و ما مون کرد سوره استوار آن اتباعیت که تجمع عجاب لشکر شمشیر و تیر و دنمود و او

فی الوقوع ازان اندیشه صایب رای مناسب مقبول مهندسان عالم که پیاکفا عجاب الکار رحکم ازکشتی اسا الکشتیر از غرابت

بادبان چند ان میکرد مر بکوششی و منصوبان و روحنکوه ایمان درعالم بود جهان نیز اقدام دریا در درطوفان ز بیت

حول آن بر خود می ارزید بیت * بیت سنان بر او کشتن بکار است * بزم شوکت بر بحر و صحرا هیجت

تاش خلق شجاعت سلطان کامل نمود احسن قدرت رجال است زیرا که شجاعت مقدم الکوای غضبیه است و این قوت منشا

ظهور تاثیرات غیوریت وحمیت است * هر سلطان که او را ملکه شجاعت بر کمال باشد سطوت قدرتش مقرون بهیبت جلال کرده

و آثار آن خلق کریم او لا انتظام حوزه ملک و مال است و ثانیا وقایت ملک شاهی از نفاذ اعدا و طواری آفت زوال بیت

بیاد ملک تو آب حیات نوش کند * کسی که خون عدو پر بود بساغر او * فلک مشام کسی خوش کند به بوی گل * که خاک معرکه باشد عبیر و عنبر او

حقا فنابجه این سلطان فیض غیبی در مشیر الی نیمای چنین ایران نمیشد مفتوح و در میان خسپایع رتبت شاهی و سلطان بود و خورشید مثال

در سواد خصوم و اعدا انتشار یایی جمال تیغ و سنان نمودی در معارک خانه غربت استقامت و ثباتش علم امارت و در جولان ثابت قدم

دیاتی تاریکی بود و در روز هیچ قدمی کوه و آوار ملطوش چون بنیه و یکبه از موج خرابا بود ولاد و ار و امجاد حجاب و دره اکرانکه ترفیح

و از تعالیات سطوت و باس شدید شش مثال سینه شرمیت بطوری کمال استقلال و استوار بودی و ارکان دولت و اسلام را اقوام و تمام

مرهمی دار است از رده دوام افزودی و میر ابی نمال ایمان از جویبار تیغ روان و بمخزون افشان از عیان و سر سبزی اغصان

توحید و ایمان از سیلاب بی چون سپتان او نمایان بوده باغ آن شام چنام اوده طلاقت لسان با هواه کلمه حق گوید و مشهود

الیسر و اقوال بود و هر روز او و تماشای انجام تیغ هلاک عدو بر بود و پیش رو خیل و سپاه * بیت

و ما هو کتب اذکتب * باسجع منه فی الکلام و اشجاع * در دشت غا و روز نکاه کوه دل کوه را تاستوار بیشش طول بود یعنی

اما متون بسکون و قرار او صون از دل القطرا بر بازوی قوت و توانش در آستین دیع و خضا کوه او بالاتی بود در دل کوه هما

با سیف هندی میان لباس بیام میان او را زبانش تیغ آتشبار و شر شنجو و شمن که از هر گوشه زیر نشانه بر جسم جهت کار را بار ملی

و لوما حکم الذین اکروا الوفوا الاذی * اشکار و از بخیال قتاب سم و شمن بکارش خود به بر کوه و دم انداه عدم هلاکه او بار کر فتار

عرضی سیس ملک ا...ی بودسا ...بود
... شمس شاه ...

هرگز از دهشت تیغ فتد او بگو ٭ بر نخیزد از صدای صور تا روز القیام ٭ الحاصل بکمال شجاعت هم سلطان شجاعان جهان بود
و در صفت علو همت برعکس سایر سلاطین شهسواران روز میدان و در اسپ تازیهای فتوح ادوار دیار کفار و افسانهای شجاعت و محکمه گشای سلاطین
و آثار دلاوریهای آن سلطان مبارز ان کر و در ایام اسلام و انتقام دشمنان فرموده و کارنامه ای در چنین معرکه کارزار ورد افواه
صید و شکار بدست و پنجه همت و اقتدار خود در میان میدان شاهسواران عیان نموده و بعضی از آن اخبار در علم خود بفضلا ابو
خواهد یافت بر ثبوت مدعی که اتصاف سلطان بشجاعت حیدری و صولت غضنفری است برهانی واضح و بر صدق آن دعوی دلیل
لایح است شعر و کان فتی لم یمورکه لیث یمینی بموردة المتصف ٭ فالسیف فی کفه مبرق ٭ ابو دو فضل فی الایاد وعجب
(الرابع صفت علو همت) سلطانی که تشابه او را دست وهمت یزدانی است نظر با سلاطین روزگار بر نسبت یکی با هزار است بود و قیاس
همت وی سابق از ملوک گذار فرودی از جامعیت هم علیه آن جلیله همان ممالک که اداره کرده بدین خیر عظیم بپادشاهانه و این
ممدوح خسروان معتاد در شان سلاطین بر جهان و تفوق در امتیاز نیز بوده و مقدم هم علیه سلطان امیر سایر آن بر معارج سپهری و سرافرازی
ثبات و قوای او منزل اعزاز بکمال رسیده لهذا ارادت بسیاری همت بلند پایه همیشه پادشاهان گیتی خاتمه باظهار عاید لطف خدا بگوشه و دارا
مظهر ارادت احیا و اماته سبحانی ساخته و بظهور از و آثار خلق خود را در عالم ملک مصدر ایجاد و اعدام مرتب بر صفت مشیت یزدانی
گردانیده و از نشاء تشابه این صفت علو همت در سلطان با فلک الاه و میان خلق خلق الله بافت ارادت ازلیه که صفت حقیقی ذات الله است
زبان معجز بیان حضرت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم بدین عنوان نسبت یزدان که (هو الذی یحیی و یمیت) او فرموده و او رزی ملک و کشتن
نظر بر مصر خود دین فرعون بی اشتباه و هوا اسا صواب (انا احیی و امیت) باد و خطاب و عتاب نموده و هر اینه سلطان صاحب همت پادشاهان همت
کامله آلای لها هر خواه بوده به جا علیه اعضا را تشبه کاوی نسبت شان سلیل مثل سبحانی و صاحب نقل الجنان همین نشانه بر وفق حدیث صحیح المؤدی
(ان الله یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها) سلاطین عالی جاه را همیشه بلندی همت بر کار و عطای خیر بپادشاهان که کارها را تو پیدا کردند
علیه آن روز الوفات بهشت سختا کلام اعتصاف با زبان از عامه دولت همیشه خجلت عالی همت تعالی با سختهم او پروانه اید ببازوی کارگاری
دولت به سعادت و کامگاری بچشیار همت سماع المتنبه نظر فرمان گران کامرانی و سر افرازی ماده اخوش صعود بر اوج جاه و جلال عروج
بر اقصای اوج سلطنت و اقبال الحبل المتین همت بلند توان نمود و به شان خطه روشن خورشید و در سپهر شرافت برگذر خوش خلافت سوده النقی

نیست وارثی را رشک کند تو آن نفس موده (بیت) هر کجا که زد رفت و داود دست ٭ گشت خورشید جهان زوال پنهان
در روز همت او راه است بند ٭ هر زمانی ملک صد شامت ٭ خلاقه این سلطان ذکی که بر تخت او امت هم نصب اعلام سلطنت
و احکام بوده و هم معالی معالم معالی در اسلام و وسعت صحت الحق بهمت هم فروزنده مشکوة الوبه و در آیات دولت بوده و هم فروزنده شمع
شرع وقت لایزال مطلع نظر علیین بنور کرمش در عین گشت بسطات اقبال از رکاب مراتب افضال و جلال برده که بقدر اعلام اعلی بود
و بر یکی عالی و منوال مطلع آشنه خورشید و طبع انورش بر خورشید جهان افروزی و بسط جلال اعدا بر فیروزی فروغ بخشی ایوان گردون معلی بود
و نشانه این علو همت اگر در اقتدای او زم خیر وجاه دنیا صلاحی و معالی الشکل التحصیل رضی الله ای بوده و از بسط عرصه مملکت تجارت های دوش
کلی همت او بود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم منافع و مضار دنیوی پیش خود همت او را دعا بگسترد و بکاره و مسار صوری پیش نظر
حقیقت بینش نهایت خوار و در حق اعتبار شاد و دلی او در نیل و ابای محصور بود و در تقویت دین بمیلانی که ترین جانبانی او محصور بود بر بساط عالم صورت
بعد آنات گنور و معانی (بیت) علو همت او و امن از عالم ٭ سپهر با همه تو شکر عبار ره اوشد ٭ و آیتی از آیات و اما بیتی
از غایات همت رفیع القدر آن سلطانی اگر (حکایت) چون همیشه متاع دنیوی در نضاعت سلطنت صوری در نظر همتش قلیل و طالب
علیه اخروی بوده کامرانی این جهانی افزای تحصیل سروری معنوی نموده در زمانی که میان آن سلطان فلک شکوه و سلطان حسین بایقرا
در نواحی ارض کابل مصافحه شد و آن منهج سپاه بسیار فتوحات سلطان مصاف گشت و فرزند ارجمند شجاعت آثار حسین بیگ با اکثر امرا و عیان که بجلدی
خصمان حمله و دستگیر و منکوب شده و چون حسین بیک و بقیه قشقه عیت از راه فرار بیرون رفته نهایت منکوب و مغلوب گشتند بنوعی که تفصیل این فتح
عظیم در دو اسپ تازیهای فتوحات سلطانی بعد از آن سطور خواهد شد اگر چند که مقتضای سلطنت و کامرانی و رشیده جهانگشایی و گیتی ستانی آن بود
که با وجود اجتماع اسباب و شرایط کشورگشایی در اخذ مواضع و ممالک کامروایی بعد از ظهور استیلا بر تعقیب بنای خصمی که مقهور و بر او اقبال لشکر
کشور روستن باشد و میدان کامکاری جلوه دارند و دفع دشمنی بعنایت بزرگ در حال لشکر از نعمات شمار نماید از میان معرکه با وجود چنین
خذلان و خسارت پا کم کرده است گفته اند (بیت) عیب گونه ای که در همت نیست بیعت ٭ کی ز دولت جاه میر دو دست بهشت
و چنین که با وجود آن علو جاه بعد از چنین توفیق و ظفر بر وفق دل خواه ملکی در آن زمین را از نقیصه اقدام هم چون ادای آن باب سلطان
ملک با ملکی خوش میممالک و سیع علم وقت سلطنت فریدون و جم بر ملک قیصری و مرتبه اسکندری سر افزوده و دیگر بخود و میان ملاحظه آن با بخشی مخصوص

بجوار ایزد وهاب انتقال نمود و پس از وی آن ولایت دار الاسلام و مساکن اهل ایمان و مسلمین ... که از غم ... آن سپاه و ... کوه ...
آن سلیمان دوران که از اضطراب و اضطرار **و لا یحطمنکم سلیمان و جنوده** بجوار ایزد توحید دیوان ... کرده و از تنگنای لشکر ...
عبارت ... روشن ... از اهل علم و عرفان ... شود و ذکر جمیل سلطان ... در زبان پیر و جوان ... در جمیع اقطار جهان شایع بود ...
... و ... تلطف ... و ... شاه غازی ...
... از ... اهل ... و سلیمان ... از ...
... از ... **اما صحت تیقظ و انتباه** ...
حقیقت جمع از صفات ... ذات ... مورد ...
... سلطان ... رعایت ...
... جان ... **فاذا احببته کنت سمعه** ... **فنعم سمع**
همیشه ... **بیت** چونکه هر حالی ... **بیت** دولت آن ... که جان ...
جان ... علوم ...
معقول **اسباب الدول المعروف** ...
خوش ...
...
...
...
...
...
...
شاه ... **بیت** جان ... **بیت** ...

بود و سلطان ... از خواص غلامان ...
...
...
طریق ...
...
نقل ... **حکایت** از جمله ...
جامع فضیلتین **العلم علمان** و صاحب ریاستین **علم الابدان و علم الادیان** مولانا قطب الدین ...
... مولانا ... سلطان ابو سعید ...
لشکر سلطان حسین ... مولانا مشار الیه ...
... سلطان ... مولانا ...
مولانا ...
... سلطان ...
... مولانا مشار الیه ... مولانا ...
...
...
بوده ...
کشته ... مولانا قطب الدین ...
... سلطان ...
... سلطان ... مولانا قطب الدین ... مولانا مشار الیه ... اطلاع

مفصلی از سلطان احمد انگشت هیچ از رفتار حال اقبال بوده بعد از فراغ صحبت سلطان مولانا مشار الیه بطریقه استعراب می فرموده
که وجود این مبالغه که در احتکار آن واقعه واقع شده بود اطلاع سلطانی فیض حال ایشان برخیل امری پوشیده و پنهان هیچ وجه تصور
نمی توان نمود هر آینه همیشه از باس حرم آگاهی چنین پادشاهی عاقل عادل [illegible] بوده و الی مسند سلطنت و شاهی شایسته منظر [illegible]
و در کسب فضلات مساوی اعلای در خطه مملکت پادشاهی و [illegible] مساوی است **شعر** صاحب الاقدام [illegible] بالکسر لا سام و لا مل
یوحی الی [illegible] اعملوا و تبسیر ان تاملوا و یکلم کلا اجملوا **حکایت ما صفت شفقت و مهربانی سلطانی** که نمود از صفت
بصیری ذات سبحانی است و ظهور این وصف در ذات سلطان دین مهدی که اثر مهر و نظر لطفش چون خورشید مثال بر جمیع اصناف نوع
انسان عام بوده و دیده رحمت اشفاق بر خلق خدا همیشه گشاده رحیم و مهربان [illegible] بجان خلایق نگاهی [illegible] بانظار حقایق آن عالم
عالم و مصالح بنی آدم همیشه خود را احیا و حاضر می نمود و جمیله ذات کریم الصفاتش از ملاحظه عنایت کرده کار خصوصیت انظار لطیف
و موید زکی الالباب بهره مند و برخوردار شده چنانکه از آن نعمت جلیل القدر مانند مردمک دیده در صدد حلاوت [illegible] انوار [illegible] رأفت
سر او روزگار گشت **بیت** شد ضعیفان را عشیره و الاین در ادای عدل در [illegible] این [illegible]
بر بلند تخت شاهی [illegible] بستاده بود [illegible] فروغ دیده جهان بین خلق را در [illegible] خلق [illegible]
آن سپه و سلاطین اسلام اگر در ملاحظه حال [illegible] نمودی چگونه از مواهب عطیات تخت شاهی [illegible]
بهره [illegible] مستحق بودی و اگر آن سرفراز مجامع [illegible] سپاه بجان افتاده [illegible] راه نگاه ننمودی [illegible]
خلافت چگونه سزاوار و لایق نمودی **نظم** پادشاهی بندگی کن اگر حکم بر بندگان [illegible] باید
تا خوشیهای روزگار بخشش گر خوشی جهانت می باید ملک خود الطلب [illegible] امروز [illegible]
[illegible] از روی حقیقت دیده [illegible] سلطانی است که چشم دل خود را بر مصلحت اسلام [illegible] سواد مملکت و سپاهی [illegible]
[illegible] **شعر**
[illegible] سلطان [illegible] آن پادشاه [illegible]
بلکه حکیم [illegible] خلافت خود [illegible] مظلوم [illegible] آن مظلوم [illegible]

سپهر بلند کاخ با چندین سوار رخ صماخ سرا پای وجودش گوش بود اما گوش هم از سر و گوش عالم بالا [illegible] از کلام آلهی
و در [illegible] حال بندگان خدا او جهت امعان نظر در کار [illegible] می بیند چون چشمه آفتاب جهانگیر تمام چشم بینا بود [illegible] از نور حق
پر روشنی و صفا و آینه سکندری و [illegible] صدق در [illegible] التاج فرق سپهر دوران [illegible] تاج
مکلل ماه تابان در محکم گرم شب [illegible] بود از نقش آسمان درخشان لیکن هر [illegible] کاهی از [illegible] بر سینه مظلوم [illegible]
نیم خاطر عالمیان [illegible] چون کوهی بود [illegible] عدل آن موصوف ولایت شده [illegible] حکایت [illegible] شده
دیده دلش در پیش بینی مصالح عالم از آینه سکندری [illegible] وجه اعلی [illegible] بود و چشم دولتش [illegible]
افتادگان از خورشید [illegible] و شرح و بیان قدر اشفاق و ارفاق این سلطان آفاق با جماهیر افتادهای کوی محنت و [illegible]
نو از نیازی او در این جبروت و سلطان در همین [illegible] بستان [illegible]
جامع بنی نوع انسان از مسامع [illegible] گشت [illegible]
سلطانی حکایتی [illegible] **حکایت** آن سلطان مهربان [illegible]
و اعیان با خواص ارکان [illegible] عالم [illegible] از اقطار عرب [illegible]
از دیار عجم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** هرکه [illegible]
[illegible]

که از حاکم و والی خود تظلم و شکایتی داشته باشد موجب رفع خصومت خود نظر توجه بر اعضا خصم متعلق خود گماشته در عین انصاف متخاصمین
عزل حاکم در عین موجب ظلم در دیوان نتوان کرد و حاکم متحکم و ظالم و مظلوم را در دیوان عدل مساوی و متساوی القدر انگارند تا تسویه میان
متخاصمین مرعی گشته مظلوم از شوکت خصم غالب هراسان نگردد و وجوب تسلط و غلبات آن متظلم حقیر را حصول آن آسان تمام
دارد و در وی در دو رفته قصه بود تیغ حاکم حصار شهر بود اما صفت سخا و کرم سلطان که در اصطلاح کلام بیانی و فصیحی
قرآنی است جبانی کلام آلای عبارات انظور فنون علوم ماشائی است در ظروف قابلیات الفاظ کلام تطبیع گردی حقایق معانی است در وجود علیه
باز بر وجیناکی جمال است صفت سخا و کرم شاهان جهان تابش نوری است از صفت بسیط ایشان که از آینه کف عطا و از شکوه جهان سخا به ورود خشان
کرده و که هر کرانه است از خوانه فنای نوح اکرده لی دریای گوهرشان کرده در اصناف و دستهای سلطان ظاهر و نمایان شود و از نخجبت چون از آن ابر فیض
بخشش و احسان سلاطین سحاب عطا انعام بی انداز و دستگاه است و از منابع منافع ایشان هر چند زلال چشمه افضال شهر زادید البته
در بیاض امواج که دست عطا افاضت ایشان باید که لا یزال بخواهد بیت و کلا شع اهل الاغنی است نظلة الاتم ... اللوز
هر آینه فیض کلام کریم را صفت سخا و کرم مناسبت عظیم است موجود افزودی و بخشایش شاهان مسبوق با کلام بی انصرام آلای قدرتی نطق
و مشاکلتی مطابق است لازم هر چند شاه وجود و کرم در مظاهر سلطنت اتم و اکمل باشد مطابقت و موافقت با سید او نیز فیض وجود و مشارکت
وجود عمر واو فر خواهد بود لهذا وصف فیض بر دوام در مظاهر کلام را بعنوان بلاغت مقام مرسوم و موسوم گشته که و کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا بنا بر آنکه از این بحر زخار کلام ربانی هر این دریای بی کنار کلام فرقانی طلب
افاضه سحاب معانی روحانی در ظروف و اوانی قابلیات انسانی کرده نمود ازین اشکار آیتی باهر الانوار و دلیلی با نوال کف فیض بخشش آن مظهر
مکرمت و افضال یعنی سلطان دین محمدی و آن سایه رحمت لطف ایزدی است که خطاب کف عطایش چون ابر تمام کلام افاضت مقام گشت از
استعداد فیض وجود و رحمت رحمانی باشد و تمام امواج سخا از دریای دل بی ساحت افضالش بافتند تواتر و سوال انسانیت ... نوال سلطانی تا
دو رکت انتهای ... نیل کرمت ... و عطایا و اعطای ... بعثوا الیها معاشر الطلاب
دو رکت انسانی ... چون ... دریا ... افضال و انعامی ... گشته ... و اعطا ... و استیکه ... بخ بخ ...
مانند امر ... سپاهی بوده ... لطف ... و ... گشتی و گلدرالحالت ... وجود و عطا ... نه

غنچه گوش ... بر روی خوش ... تمام صبا متبسم و فرحان بوده و در بر ابستان ... چون گل ...
و در ... کلهای ... و در دم ... سلطان ... شکفته و شادان می نمود ... در سایه ...
دهان ... نوال ... لکشودی ... ورم ... تمام صبا ...
بیکبار ... نمودی ... خاک نشین ... و انقیاد ... و در دامن شوکت و اقتدار ... نسیم شمال ... افضال
و جنبش ... عطا ... و تا مورد ... کلام ... انقیاد ... بخشش ...
ملاحظات ... سلطان ... نسیم ... عطاء ... طلوع النوح ... الصباب
و ... بالطف ... و یطلع ... المطلوب ... کلمات ... اسلوب اکر چه
شواهد و دلایل بسیار است ... چه ... اخبار ... بلاغت ...
در ... بلاغت ... حکایت ... الملک ... حقیقی
با بعضی ... سلطان ... تعرف ... و آن ... افضل ... در ...
کمال آن ... الکلام یجر الکلام ... جمیل ... سلطان ... انعقاد ... اخبار
آن ... سلطان ... کمال ... آن ... اخبار ...
اعلم ... عارفان ... حالات آن ... علما آفاق ... الاسلام ...
... سلطان ... فیض ... مقصود ...
دیوان سلطانی ... مقام ...
سلطان ... عالم ... سلطانی ... اکنون
نموده بود ... سلطانی ... اخلاق ...
سیاق کلام ... سلطان ... کلمات ... سلطان ...
صفت ایشان سلطان ... شاهان ... جهان ... ولیس الخبر کالمعاینه ...

حق و مرمن عنایات عواطف دو اسلوب سبیل تحقیق و تبیین می پردازد مقدمهٔ اول آنکه اقتضای آن سلطان محمد نشان
در کمال بسط کرم و احسان معروف بود که زمرهٔ علما و افاضل ممالک در وقت شهود آوازهٔ کامل و فقر آن نسعادت که همیشه معده و مطلع انشا
بر فوز جرمن عوج مبتلاست و از سوء مزاج خلقی و با عراض امراض خلقی علت شده آزار برآمده قوی و طبایع ایشان طلب
و استیلا یافت اما در زمان بسط خوان افضال او در رحال مسافران توالی نوال آن سلطان همه فقرا و موالی از انعام متوالی او کسب
هم توالی می کردند بیت عرص عیش گشت از دو چنانکه بود … سپهر خورشید آفتاب زر پاش … تو زانعام او زگنج که کان برد
فلک اقبال و دنیاج کرم بیت هرکدام از موالی کثیر الاطماع با اتباع و اشیاع بعد از انتقال آن جلب آنجا بار اهتراف بپیری معده
اطلاع و کمال اشباع می نمود بلکه بعد از … سلطان منعم معظم انجامت با شتاق طمع و انجاح شیع از مرمن عوج میشنید تا حدی
که قوت فرمن مغیض و استیلا … اهل و کلام و مشابه نظم مقطوع می پسانید بیت تا یاب ونگ گشت متاع بیا زد آنها
دربه مقام کرم شاه خوان رسید مقدمهٔ دوم آنکه قاعدهٔ محمود آن سلطان مفیض الجود چنان بود که … و نشانه جود
نام کاروان … هنرمند و کردن … برصحیفهٔ خاطر آینه آثار … به حس لحظه یاد آورد و اعطا می فرمود و همیشه حال کثرت
معاش و اسباب … شاهان … الی الله … و عرض ثواب بر ضمیر … خود اختیار … می نمود و مقتضای … سوم
و ما عندنا منا الا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم … مرتبت و کمال و بقدر … اقتضای حال هرکس از آن جامعه اجرا میفرمود
وقت با نعام … مرتب … سوال مطلب … نمود … کامیابی … وقوع می داد
و ناگاه … مقبول … غلامان … نورانی درهم و دینار … بخشست …
… سنت الاهی … عطاهای بی شمار … ملاحظه … می فرمود …
خلق عظیم … حکمت و مصلحت … خاطر … ملاحظه … احسان می نمود …
… فرمان … مقبول … استحقاق
… بود شعر لو انه جاء بالدنیا باجمعها … سایل لا یستحی من کلک …
… فتح الباب سیوم در بیان آنکه شوکت و قوت شاه و علو قدر و رتبت جاه عالم پناه

سلطانی در طریق گیتی ستانی و ذکر شمه از بسطت ممالک و حاصلات املاک و معادن و کثرت اموال و خزاین سلطان سکندر شکوه سلیمانی
پسند نشستان تخت سلیمانی و فرمان فرمایان احکام سلیمانی دانسته که … که به واهب جمیع عوالی و ذکر واجب مطالب جود و معالی
همیشه از حضرت مالک الملک سرمدی جهت استطاعت و استعانت است یقین که … اجابه دعای رب هب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی قیام نماید و از آنکه سلاطین سلیمانی این دو شان معنوی و صوری دین … که طلب صورت قوت … اعلا
و اکثر باشد از روی معنی هم … بهدایت و شرح پروری ایشان در میان افراد … نوع انسان … نظم
ملکش … باشد … شه … پرده … این فیض … تاج … آمد … شمع آتشین کلاه آمد
و بر نظر حقیقت بین ارباب عقل و تدبیر … کاردانان خبیر مخفی نخواهد بود که التیام اسباب احتشام و انتظام تمام … احکام دین …
از وجهی چند موقوف بنظام ملک و قوام مال است و از وجهی دیگر پیوسته به تالیف و التیام تمام میان … سپاه و رجال …
سلطنت و موالات جیش ملک و دولت … ثروت و مال است و عنصر اعظم در تالیف معاش این جهان …
و منال … مایه اموال به منزله غذا همیشه مقوم اجزا … ظاهری بدن شاهی و سلطانی است و مقوی … اعضا صوری …
مال و ملک … خوش … بازوی شرع … نیرو … چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام قدیم باین معنی آیت کرد
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما … نظام امور … عدل … سپاه و رجال …
… دوام … در بیان … صحیح قرآن مجید … که هو الذی ایدک بنصره
و بالمؤمنین … این پادشاهان … شرع و دین در توسیع دایره ملک و توفیر وجوه اموال کوشند …
به نیت صرف آن جهت بمصالح اسلام باشد … انفاق … بر جماهیر انام بود … کشورستانی و ملکداری … اول
… فتوح کرده … تحصیل مطالب … حکمت … وامددناکم باموال
… بیت آسمان … زمین … فوج … و در حساب چرخ …
و بر همین منوال …
این معنی …

مثل الامور کالبنیان یشد بعضه بعضا بکه نظام امر حکومت و سروری خواه دولت سپهری باشد و خواه دنیوی کامکاری
بی اجتماع اعوان و انصار لشکری از قبیل محال است و لیکن فقدان ارکان اعضا ذات متحیر بود الملک بلا رجال کالجسد بلا روح
فنوده السلطان للمزاج فی الاحوال و تحصیل انجاح امانی و آمال جانب رجال و تحکیم ارکان شوکت و تشیید مبانی عز و تمکین استقلال
از هم منفعت بی زر و خواسته در حیز امکان و احتمال است و در اخبار سلاطین حکمت مقال او اسمی بکه بر زبان اوست لا رجال الا
بالمال نظم ما الناس الا مع الدنیا و صاحبها فحیث ما انقلب الدنیا به انقلبوا بنا بر مقدمات همیشه علاوه
روی زمین و علم افرازان دولت و دین را به سر پنجگی استقلال و در شمار اشکار عظیم امال حب ابتنا ملک و دنیا رده ملک
جاه و اندیشه اصابت مال با دو خواهش لا یزال جوال با همت ساخت و سیوف تو اضیات حب اطال رجال لا یزال و اتفاق کار
نهایی و اعمال او فرمود چرا که قوت لشکری و عزیزه عقل ما نان اگر به کمک پسته هر نسب بند پیرات ملکی حال و شکوه بر نظام تمام
حالی و کمالی شود البته نهمت هوشمندی و بصیرت او را موجب فراغت بود و عاقبت انجام آن کار بی تقصیر از امید بی نهایت
اشارة علم العارفین و ما ثبت به الرسل فیه بر سپتا مفاتیح علم اهدی فی الخلق تحرد بنیاد عظیم نظام ام
و تیغ جهانگشای خسروان با عدل و داد اگر چه مشهور است و مسطور صفحه روزگار جا و شود و سیف مسلول از نیام عنا و انشان او اگر مشغول
و مشغول بر عزم فتح ابواب انصار رعایا و کرد و آنچنان تیغ صالب و از آن تو ضرب صارم النایک بحث و بادی بسی تا بحکم حرز الاتلاف
دارد که بنده این پاره مستور در بطون بسا و آنچنان چون عروض ات تقاب و نقاب شعر کان سیوفهم تحت الاستلال
فارقی تا بدی لاغیبا و این معنی مقرر است که هر چند که نمود و وسیله اند هر کدام از مقدمات تدبیری و آلات هنری در قانون
استعمال تحصیل کمال و در مرتبه ای است در رهش جهت استنتاج مطالب خجسته مآل و از آن مرده آلات از صاحب آرا و وضع جهانی اند
معدات و وسایط اند در رواج سلطنت و جلال شاه این سلطان دین محمدی ایام در صحت اکمال شیره طولی بوده و هم در انواع اقبالی
نظر در این بهشتی آمده و لا در روش رای و جیش و تیر بر روی زمین گسترده بود و در غایت جهان افروزی و همسایه و تیغ اشتغال
از دار بیضا بی کوه جهت تنفیذ احکام و امضا بیت رای تو گفته و جمشید نقش فلک تو پروانه خورشید گشن
نیشه تالیف سپاه و خلافت سر و سیف اساس عدل او راست زمین از قسم دوم شرف الناس عجب داین دو صف ازین رکن کواکاف این ضمن خاتمه سلک

و سپاسی می فرمود و لشکریان ملائک امداد و شیب سپاه کواکب اعدا کش را از حامی و انصار جاه سپاه ظفر بوده و عالم و علما اسلام
امور دین و دنیا خبر با آنکه مجاهدان بیشتر دل دلیری بوده و جاهدان و فرزانان زیور تیر و شمشیر و همواره به نیت الهی در کار زار نشانی و
تعظیم فرایض در روم است بدین و حکمت منزل و معنی فعال شود و تحصیل سوف صوارم و رکاب مسحار صاعقه غرام او همواره قهر ابطال بسیج
غنایم سپاه در در روز افزون دواری از شرق اقبال بود و طرف شوکت سلطنتش تاریخ اخبار فریدون و دارا شکست و قوت بازوی
توانایی و قدرت سرپنجه دولتش جهانگشایی ظاهر و اشهر از جرم خورشید شد و وجود سلطنت مالک محمود ازو در ساحت کشورهای قیصر
جهت فلک وسیع کرمی که سلطان دوران مستقر و دستیار آنکه عثمان را ضعاف صاحب دور از فرون اعداد و لشکری و اعدا و اشیاع حشمت و مرور
تالیف الوف بالالف و اضعاف طوایف اطراف بر سپاه و اجناد آباد و اجداد عظیم را بانتقام زده سود اصلاح مسلمین و وجوه فی و غنایم مشرکین
با مغانم فدا و خراج ابواب ثمرات سعادت فتح هر روزه بطریقه تصنیف شیر فتح بر مال فراوان گنج می افزود و بر منافع املاک مزارع و ضیاع و وجوه
ارتفاع خراج معادن با اشباع مجاهدان ملک فرض و جواز مجاهد و مقتضیات بلاد و سواحل اسلام با و عشر بحار و بر بالای آن زمان تا بحق مقید
ملیک تو ملی اصلی مسعود و زاده سلطان جهانجوی و تفاصیل زیادتی شوکت و سلطنت حشمت آن سلطان عالی همت اگر
از کمالش فضای جهان بیرون از حصر و بیرون از وصف کلام خارج است لیکن در باب نمودار و بر وجه کلی در سلک نظم و حکایت مذکور می گردد
و در تضاعیف این جلد بر وجه اجمال اشارت به مقصدی از آن احوال فرح مسطور می شود و الله الموفق علی السداد القصه
مطالب اصلی این فتح ابواب الطریق صدق و صواب در سه حکایت ایراد نموده می آید و هر حکایت را بر گرمی مقصد کلی مضمون می نماید
حکایت اول در ذکر کمیت سپاه ملائک اشتباه سلطانی و کیفیت انواع حشمت و علو طالات و جاه آن اسکندر ثانی
اگر به طبق تواریخ سلطنت آل عثمان و بر وفق آیین این خاندان خلافت مکان ایده الله تعالی الی یوم القیام بالفتح و النصر وایاتهم
به دوام العزة السلطان محمود خان است که چند قسم مردان مبارز و لشکری کاه می دارند و بر حسب اقتضا مصالح ملکی و دینی که امرا
معارک آورد کاه در آن اند و به قسم را در حضرت ظلال العلام ابهت و اقبال و در سایه تو آمیت اقتضا عظمت و اجلال در روز جنگ و جدال
فالی حیلت است و حیثیت هر قسم از خدمت غزا و جهاد امری حقیقی و هر فرد این لشکر انبوه در نمایش صولت و شکوه از شیرات خشم آسمان بالا رتبه
درخشان تر آمده و در روز مقابله و کارزار هر گروه از این جنود فتح شعار از طوارق لیل و نهار بر اعدا دین و کفار تیغ اقبال تیز و ار شوید

نورانی خورشید گیتی ستان تو :. شعر :. استاده حاجب بخدمت الها :. الا انصرام مدت ایام
مسترسلین الی الحرف کانما :. بین الخوف و بعیم ارحام :. قسم اول در گروه معمول از سپاه عالم پناه سلطانی و خواص
و نواب و عساکر منصور جاه دان که در دیم سپند خلافت و شتری اعیان همراه بوران گروه از جمله ارکان دولت سعد و داعی
وجهت تاسیس بنیان سعادت و خلافت ملک در میان سعادت و اقبال ات چنبری لنبر الحرام درج رسوم به کاکب سعود اند و خورشید
اینها تو اوان حبسه و بوده و هر یکی لنبر اجنبی چو صنوبر اند از شجره طیبه پادشاهی و هر کدام جاری نهری بجهت خار بی اند در ایوان کال
جوبیار او امر و نواهی تا لی از و ارض اجباد و ظهور اعاد دابی گروه سعادت سلاله اند و به مثال الجات انوار در تمام او قات روز گار
ملازم و مصاحب خورشید سلطنت و اقتدار اند و در است چون خطوط شعاعی اجساد همیشه مرافق مشاهده و دیدار آن سلطان کامکار اند
و اعیان این طایفه خواص بر رابطه صفای عقیدت و اخلاص چون لازم بین الملازمت بر دوام سلطان مشتغل و اماره که شبانه روزی
بعضی بخدام سپاه در وادی گرد و بر گرد آن قطب فلک خلافت و اقتدار دوار اند و بعضی چون نجوم سعود بر فلک الروزی کمالک و دولت
جهت نشر انوار عدل و داد و سپاه اند :. بیت :. فروغ جهان از رزان افزودان :. از آن دایره دو چشم دوران
شنشاه عادل اصف شکن :. جو شمس که از هفت انجمن :. اما اعیان این ارکان دولت سلطانی و خلفا آن طبقه دکان
بر طبق ارکان عناصر در عالم ملک و کشور مرکبات بشر اقامت منحصر بر چهار اند و بر طبق اربعه مشابه منتج فیروزی و مبدا انتظام
مطالب و اوطار اند :. بیت :. زین چار خلیفه ملک شد راست :. خانه بچهار حد مهیا است :. تا امیر ش این چهار رکانه
شد خوش نگار این چهار خانه :. فرقه اول :. و اقدام اعیان ارکان و وزراء کیوان مکان اند و امراء و حکام روز داده
در دیوان :. فرقه دوم :. و زمره مکرم قضاة عسکر بر جمیع ایالات و حکام اسلام اند و اعیان خیل سپاه عالی مکانت :. فرقه سیم
نواده خواص عظیم کمام اند و سپاه سالار اعلام دولت اسلام :. فرقه چهارم :. کتاب عطارد ارقام اند و ضابطان اموال جهت مصالح اسلام
و اما فرقه اول که مناظم مهام ملک و مال اند و به نظام سپاه با شوکت و جلال تا برای جهان آرا از آن وزراء عظام و حکام کرام متوجه
داشته اند و متعالیه امور جمهور بدست حزم و احتیاط این نواب کامیاب موکول و مربوط گذاشته اند و این ارکان را باصطلاح اتباع روزگار
زمان پاشایان گویند و پاشایان دو صنف اند صنفی که اعظم جمیع خدام اند و حاکم تمام امراء و حکام و منساط امور میان سپاه و رعایا

بخش

ورق ... ناسخاوت ...

بعزل و عصف عمال و نواب و امرا جهت تالف ملک و مال اند و در تحصیل و رویت بر کمال ...
خلافت جهت ... و خواتان در دیوان عدالت و رافت منصوب اند و عزم ...
در مجلس عالی وقف باین عالمات ... و مناصب ملکی و مالی همچو دین ارکان ...
و ابره کشان اطراف ... آینه زاریان مطلع صبح تبیان :. و صنف دیگر از پاشایان صاحب ملک الامر ...
ضابط قضاة و مهمات عساکر سپاه جاه دان و در کشورکشایی و ولایتی صاحب علم و ... از اقطاع
ممالک و ارضاع و از حاصل و اصلی قری و ضیاع جهت تمام لشکریان سلطان برای ایشان موکول است و در عرض عساکر در ابتدای
زمره اجناس سپاهی مجلس و منصب تحصیل ایشان موثوق و مشغول است و در عرض لشکر جهت تحصیل کیفیت سپاهی و جهت
دولت سعادت و شوکت متعین اند و در تحقیق سلوک اقدام ضبط ممالک الایام اسلام و رجوع سعادت کرام ضابط و تحقیق امور
تم امین الملک منه شفقتا :. بعضه لسان کالپستان جواد :. فرقه ثانیه :. که با بانی مبانی شرع و دین اند و سر خیلان علم
و قضاة و علماء سپند نشین جهت اقامت شعار شرایع و احکام دور ادوار است قواعد متین این اسلام حاکمان فاضل عالم اند ...
دیوان مظالم :. در کشور معالی و مکارم موکول به نصب قضاة و حکام و تحقیق مسائل و خطبا و ائمه میان اهل اسلام مربوط ...
مرجوع است :. و کلام ایشان در تمییز فضل و اهلیت و استحقاق احکام و مناصب شرعیه در مجلس دیوان با لفظ ... بیت
بر آن حکم که کلک آن گشت قضا :. زمانه بگوش اطاعت شنید :. فرقه ثالث :. که نواب معتبر و خواص اند و ارباب ... درگاه
اختصاص ... زمره از علماء محرم اند و گروهی از حکام ... کان با بیت ... قدیم که ... منصب سلطنت ...
و هر کدام منصبی از مناصب و ... گروهی از ... منصوب اند و ... شغلی ... و جمعی ... منصوب اند
خود و اماء لشکری ... سلطان و ... بیت :. ... :. جو ...
و اما فرقه رابع :. که جهت تنظیم و تنسیق ... و مصارف مالی و تحقیق و تدقیق مصالح خالی و مالی اند و ... ایشان ... محب
سلطان اند و ... در روز دیوان موسوم به دفتر دار اند و در وکیل سلطان در ضبط وجوه مالی جمیع جهات و ...
ایشان اند و تمیز ... قلم و ضابطان مهمات جباب و رقم که جمیع ... در کارخانهای متنوع سلطان ... اند

صنف دیگر عامه ... الاسرا ...

یکی اصحاب اعلام عطار دار قام اند و ... بعضی کتاب مباشر و احکام عالم ...

علام واکرم اهل افراز واکرام که از میان کتاب بدیشان ممتاز است و جهت ضبط مضبوط کمال المجد ...
و افراز طغرا نویس سلطان ثابت و منشی منشای الحکام بجارت نشان و منشی ممالک بمصاحب و ملازمت از سایر کتاب ...
و در پسند اهل دیوان لطافت و جارت وزرا و نواب ... شعر ... جلالٌ من معانیها الدقائق
دخط زال بنه الدبیج ... نجاز علیه مضمون الحقائق و العلام ... لتمن ... الحقائق
و درین اسلوب مضبوط و این نسق محمود و مضبوط اکثر اوقات فرخنده ساعات آن سلطان دین محمدی ... آباء و اجداد ...
خود مرعی و مسلوک میداشت و هیچ نوع این قواعد و ضوابط ... چون اکثر آن پادشاهان جهاندار از کمال ...
از دولت و عهد این رسوم و قواعد را الطاف ... تجدد و ستر ... ساخته اند و نظام ملک و دین و قوام اعلام فتح مبین ...
برین رای متین طرح انداخت شعر لیس التدخل الی العلی کمرتق وحدث العلی ... ا
اما اکثر از اوقات مسند وزارت را که تالی رتبت سلطنت است بمقتضای حدیث صادق البنا ...
یک کار فتح ملک و مسند متین دین را بتعین دو وزیر صاحب تمکین ترتیب می فرمود ... سلطنت
... دو قاضی ... از زمره علمای عالی شان و ... معالی نشان ترویج و ترویج می نمود ... منصب سرداری
سپاه اسلام و سپهداری ... و سعادت ... دو سپهدار شجاعت شعار ... اصحاب اختیار ...
منظوم این سپاه ... رسوم ... دو سپهسالار ... نظام ...
انتظام معاش ... ارباب سیوف و اقلام ... کتاب ... نظم کلام ... کتابت ...
... و وجود مصالح ... دو ... از ... حقایق
نگاران ... مقصود و مقصود ... داشت ... ایام ... کام ... سپاه ... نظام

خاصگیان

خاصگیان خدمت ... صبح و شام نوبتیان در صبح و شام و در اعلاء شان ارکان دولت ... و در اعلای مکارم و احسان
درباره اعیان ملت و ... ان اصحاب واتباع ... فرمود که مرتبت جاه و حشمت و ... بر وزیر ...
او ... سلیمانی بود ... و نواب ... از ... وزرا و نواب که ... صف ...
... حاجی ... قضا ... و احکام ... کار ... شریعت ...
... احکام ... ایشان ... کار ... بچشم ...
... کار ... ملک ... سر ... ملک ... روی ... آب ... سر ... زبان
و هرکدام از امیر الامرا و ... در سر ... لشکر ... بوده ...
... دفتر دیوانی ... علی ...
... انار و ... روز کار ...
صورت نویسی می نموده ... روشن ... آفتاب ... گوهر از ذات ایشان ...
... وجمعی دیگر از ملازمان خاص درگاه عالم پناه ... آسمان ...
و نواب ... دولت ... نواب ... از ... اکثر اوقات ...
می بوده اند ... ثابت الاقدام ... نواب ... ابواب ...
این دو حاجب ... درگاه ... جهان پناه هر کدام از ایشان ...
... دیوان سلطانی ... جهان ...
... سلام ...
هر صبح ... ایشان ... آفتاب ...
... خلافت پناه ...
تا فکر ... و ... دولت ... روز ...

سوباشی تمارخوار

سلطان و سپهسالاران میدان جلادت اند امرا اعظام حدود و اقطار اند و سپهداران و حکام ولایات و امصار

و این فرقه بر صنف منقسم اند و هر یک قسم و بر سه قسم موسوم صنف اول را امرای سپچی گویند و صنف ثانی را سوباشی و صنف ثالث را
تمارخوار گویند امیر سپچی امیری [illegible] است که در روز مصاف و ملاحم اقدام صاحب الویه و اعلام باشد و جمعی از جوانان جلادت نشان و دلیران
بلند پایه از قسم چهره و غلامان و جمعی از قبیل ایلکان و سپاهیان در تحت لوای خود دارند و تمام وجهه همت بر غلبه و ظفر اعدا و استیصال [illegible] مقصور
اقبال اندازند و منافع این صنف که سپچی باشند مبلغ [illegible] از مواجب و علوفه مقرر باشد و اکثر آن [illegible] دارند و این
فرقه امرا اعظام بعضی از قبیل اند که [illegible] منصب امارت را بمیراث دارند و بعضی دیگر از قبیله [illegible] سلطان اند که بنظر مراتب مناصب امارت
و سپچی یافته اند شعر اذا اطلعت رایاتهم بعد انجم * فتغیب قطعا و انهزم [illegible] * یقول الثنایا حیث [illegible]
[illegible] * قسم سیم از سپاه جلادت ان دلیر و صنادید ان [illegible] معروف اند با صفت یکه چیری
و الحق همیشه این فرقه لشکر [illegible] و این سپاه [illegible] روز معرکه همه شیران مصور اند و در رزم [illegible] میدان غازیان
معروف و مشهور [illegible] و میان عرصه رزم [illegible] و در جنگ [illegible] روز میدان [illegible]
[illegible] روی و پیادگی در روز کارزار [illegible] و هر کدام پیش رو [illegible] و چون [illegible] سپاهی آورند قلب لشکر
و سپاه [illegible] مثال [illegible] و ظهور [illegible] پناه اند در حالت [illegible] جنگ و در روز [illegible] سلطان [illegible]
بر اطراف بارگاه جهان پناه [illegible] سراپرده حشمت پادشاه همیشه [illegible] از دحام با آلات [illegible]
و الیام [illegible] حصاری آهنین دیوار [illegible] و در محل [illegible] از سر قدم ساخته [illegible]
یکقدم [illegible] سلطان [illegible] بیت [illegible] لشکر پناه [illegible] همیشه [illegible] شاه
و در جمیع [illegible] مواقع [illegible] لشکر [illegible] جان [illegible]
فرقه [illegible] همیشه [illegible] ملازم رکاب [illegible] باشند و [illegible] کواکب شب [illegible] مراقب دولت
روز افزون [illegible] گویند بیت سر [illegible] که پای شاه * [illegible] از [illegible] شاه * بخاک [illegible] روی زمین
چو خورشید [illegible] * اگر [illegible] شاهی و سرادق [illegible] الاهی در [illegible] نزول [illegible]

بلغ

د ذیل [illegible] گاه [illegible] زمین [illegible] و نصرت [illegible] معهود [illegible] این طایفه کوه
شکوه [illegible] ایشان با اسباب مهیا در مرتبه محاربه و قتال [illegible] و سلاح جنگ و [illegible]
بر حوالی سراپرده جلال [illegible] و صف صف از هر طرف بترتیب مناصب و [illegible] مراتب [illegible] اقبال
[illegible] آسمانی احاطه کنند و شب همه شب تا بروز [illegible] شمشیر
[illegible] بارگاه [illegible] شاهی [illegible] کاه [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلاطین پناه [illegible] اشتباه [illegible]
پشت [illegible] و [illegible] شجاع [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] الکمال [illegible]
[illegible] انشان [illegible] اقبال [illegible]
و از [illegible] اتصال [illegible] بارگاه سعادت وصول [illegible] امداد و مساعدت [illegible]
[illegible] انجمن سعادت نشیمن [illegible] بیت مولف [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] سپاهیان [illegible]
[illegible] اشتیاق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بیت مولفه [illegible]
همیشه عادت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آلات [illegible] آهنین [illegible]
در دایره [illegible] سلطان [illegible] اطراف [illegible]

١٦١

از آلات حدید نیزه و شمشیر باشد و گنده موران کر از نوک سر تیز رماح و پیچهای عالمگیر وحشت بنا دیوار آن انحصار از چهره
ره سپاران ولاوران روبین تن وحشت درگاه و ذکا محش از تیر پیشتاز آن جوانان سیمین بدن بود — بیت
نهر است فرق دولت از تیغ لعل بار ایشان ۞ زهر است عیش دشمن زان تیغ چون شبان ۞ و در حالت مقاتله و معاربه اعدا و در حین
طرح بازی الحرب خدعة بیادقی دارند اعدا مقدم این دلاوران مقدم در معرکه مقاتل چون پیاده با شطرنج پیش شاه و جز از دو فرزین
ستمها منصف کشند و بقرب الآلات فرزین بند با جهت سد راه دشمن با هم پیوسته در معرکه فنخم کوشند ۞ هرگز در هیچ کارزار
از تیغ دشمن پروا و دریغ برنتابند و همیشه در زیر باران بلا چون بنود از زمین دستگیری و داکمی بوده اند ایشان گویا غره غزای ایشان
با چهره اعلام تیغ سیمین است و چهره فرخنده لقای ایشان آینه نصرت اسلام و مسلمانی — بیت — بر طرف گردی منه [illegible]
اقبال از زمین رسد ... ایشان ۞ بیت هر کدام ازین سپاهسالاران سوکمن به از آلات و ... [illegible] ... است شمال
و هر ... برق آلی شان زبان ۞ در تیغ قتال همیان صید الجوال گویا ماحدین نبرد از شبان [illegible]
بقدر ... طاری فرخنده بال با فخر پر قبای آن پر و از آمده و هر کدام از آن مرغان چو ال منقار آهنین ... شمال [illegible]
جان ربای آیا آل است که مرغ روح عدو را صید کرده فی الحال [illegible] — بیت — زبس زخمه کز نیزه در کین زنند ۞ نفس ... [illegible]
و همچنین هر کف هر یکی ... به شکل است ... شب یلدا ... و هر دانه ... تنگ ... [illegible] ... ستاره سوخته در طالع
دشمن غدار شراره نماریست جان گدازه و هر کرده آن کرده تنگ انداز چون کواکب ذوات الاذناب و در پرده ... اعدا شعله
جوشش کذارت و کناره سان ... شعله آن ... مانند ... [illegible] ... میان جو ... شمشیر های ... [illegible]
این جوانان ... غالبا ... [illegible] ... کرده و گر شمشیر ... [illegible] ... چون ... آن [illegible]
... نماید ۞ و سهام جان ... ایشان ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]
دل دشمن پر و بال است ۞ هر کدام از ... [illegible] ... آن ... [illegible]
بالا ... [illegible] ... دشمنان ... [illegible] ... سپر ... [illegible]
کتر ... [illegible] ... اعدا ... [illegible] ... و هر ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible]

چند ازمنه همیشه اعتماد جمیع سلاطین آل عثمان در روز معرکه غزا و جهاد برین گروه صادق الاعتقاد بوده ۞ و هرگز کسی در هیچ
عهدی ازین گروه سپاه پیشه بد عهدی ندیده از میدان مردانگی عنان نگشوده ۞ و جمیع سلاطین آل عثمان خصوصا سلطان ... [illegible]
تیر ... [illegible] ... غنایت در ... [illegible] ... تمام و مسلمانی بالا کلام معروف
... داشته اند و بسبب استحقاق و قابلیت ... ایشان ... [illegible] ... تقدم ... [illegible]
و بعد از تقدم خدمات لائقه و ... [illegible] ... ایشان ... اوج عزت ... [illegible]
... [illegible] ... طوایف جنود ... [illegible] ... عساکر ... [illegible]
لشکریان آل عثمان خصوصا در مزد اعتماد ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... بود ... [illegible] ... صاحب انصاف ... [illegible]
بیان ... [illegible] ... در وصف آن طایفه باین منوال ترانه ... ۞ لمؤلفه

تیغ ... [illegible] ۞ ... پیکان در دین اسلام
همه انصار دین ... [illegible] ۞ ... [illegible]

... [illegible] ۞ الف ... [illegible]
ز تألیف قلوب آن قوم ... ۞ همه جمع ... [illegible]

چو گلزار ارم ... [illegible] ۞ چو لاله هر کدامی ... کلاه
... چون ... [illegible] ۞ سلیمان زمانه ... [illegible]

... این جمع ... [illegible] ۞ چو جمع خاطر روشن ... [illegible]
جوانانی همه ... [illegible] ۞ جهان ... [illegible]

... [illegible] ۞ چو شمع ... [illegible]
گروهی جمع چون عقد ثریا ۞ ... [illegible]

... پشت ... [illegible] ۞ ... [illegible] ... جهان
همه ... [illegible] ۞ بیلکه ... [illegible]

... [illegible] ۞ ... [illegible]
تیغ دشمن ... [illegible] ۞ ... [illegible]

... [illegible] ۞ چو جنگ ... [illegible]
بدست هر یکی ... [illegible] ۞ جهان ... [illegible]

... [illegible] ۞ ... [illegible]
... از کف ... [illegible] ۞ ... [illegible]

... [illegible] ۞ ... [illegible]
... [illegible] ۞ شود چشم عدو ... [illegible]

و این طایفه لشکر ظفر کردار و سپاه جهان سپاه بوده‌اند و عملهٔ خاص سلطان‌اند و بیشتر عملهٔ کار اعتمادی بارگاه خلافت ارکان‌اند
زیرا که در مبدأ احوال این گروه را با آنکه در حین فتح بلاد کفار بطریق غارت و اسارت آورده‌اند و بعد از آن بتجدید ملت اولا تعلیم آداب
اسلام یاد داده‌اند و بلوازم جنگی و مراسم خدمتکاری ایشان متعلم ساخته‌اند تا آنکه از غلامان خاصه پادشاهی و از جوانان جلالی و سپاهی
از وزرای جماعت کفرهٔ اهل ذمت‌اند و پدران و اقوام ایشان در بلاد و مساکن خود تحمل حقوق رعیت و تکفل خراج و جزیه اند لیکن بالاصل
این مع رعایا مشرعا ملوک سلاطین دین اند و از اسارای این چه اولجا بدین زیرا که این پادشاهان دین قاهره اسلام سلطنت
بلاد روم را بوجهی که استیلا مؤکد شد بعنوان عنوه و ضرب شمشیر فتح و تسخیر نموده‌اند و رقاب اراضی و مساکن آن بلاد در مکین
دار الحرب را با رقاب ساکنان آنجا استرقاق فرموده‌اند و آن جماعت که استرقاق کرده شده بعضی را جهت مصالح اسلام و مسلمین
و نسل خود دین تعیین نموده‌اند حیا و جمعی را در امداد اسباب غزا و جهاد و تقدمات امداد جهاد کردن اجداد که اشته اند و جمعی جهة
مکاسب اموال حلال از تحصیل محصولات معادن و اراضی و معابر و سواحل بکار باز داشته‌اند و گروهی را بتعمیر مزارع و ضیاع و زرع
و حرث و نگهداری دواب گذاشته‌اند و در روایت ضرب خراج و تعیین وجوه مایحتاج جهت عساکر اسلام و سپاه و مانند آن در ایام احتیاج آن
جماعت حراث و زراع و متوطنان مواضع و ضیاع چنان مقرر داشته‌اند که بهر پنج سال نوبت از فرزندان و اولاد آن جماعت اهل حرث
مهر خانواری یک پسری که طبع سالم و قریب بسن مراهق باشد و از فرزندان مقبول ایشان که باستحقاق لایق نماید و قابلیت و
و متوسمان عارف آن غلام مراهق را بخدمت بارگاه سلطانی لایق دانند و بملاحظه قابلیات جبلی و با پسند معاشرت سعادت
ازلی او را شایستهٔ ملازمت و خدمت سلطانی شناسند ایشان را بدرگاه همایون آورند و بعد از آن غلامان ثبت کرده از روی
جبه شمارند و دوران بعادت بس و مطبت عفن که مقر نجوم از دیار ظلمت و لشکر شرک و کفر دل اولاد را بشکوه بدن جهت
طهارت دل شستهای جوی دامن و منش از زلال کلمهٔ توحید شسته داده‌اند و به مثال قطرات غمام و منابع سحاب مسام که بودند
صحیح بوحدیث العبد من ربه الیتیم و انه دان زمره نوخواستگان گلشن ایمان ابد اهل الکرام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام
گردانند و الاشرف کلمهٔ توحید و تلقین احکام ایمان سرافراز ساخته و بتعلیم آداب مسلمانی بدرقهٔ رقیت و قلادهٔ مسلمانی انداخته و
بجهت تفاوت گوهر استعداد و مبتدا در خشندگی گوهر نژاد بعضی را که در زمان طفولیت بجلوت و شرافت نسب مرصوف

بوده باشند بر وفق تعیین حکم حدیث خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام خیار خود خدمت خاص دربارگاه اقبال پناه باز دارند و بعضی
بکار سپاهیگری و تعلیم صنایع جهت مصالح لشکری کار فرمایند و بعضی از ایشان را بتعلیم و استادی سپارند و در میان هر صنفی
یکی حاکم و ضابطی از امنا خدام منصوب دارند تا آنکه بتدریج در مراتب خدمتکاری و قطع مراحل بندگی و رعایت سپاهیگری بمنتهای
رفیع و رتبهای منیع مناصب متناسب بلکه بمنتهای مطالب برسند و گاهی بمقتضای قبول و اقبال و مراعات عنایت ایزد متعال
بجای ترقی نمایند که در صف شاهسواران میدان جهاد و در کتایب جنود آل کفرستان و فاتحان بلاد با فلک همدوش و در دولت
و حکما شرع و فت بجهاد و قرار و فاضح اقدام نمایند و هر یکی از ایشان با وجود ثقل قلادهٔ عبودیت سلطانی خود را اقرب بملک رقاب پندارند
و در خورشید شریعت محمدی جان فشانیها بظهور آرند شعر لو ان انسانا من الکبر شی لنم الکلام بکلف لم یکذب
حق الواقع این قانون پادشاهانه در خاندان خلافت آل عثمان و این شیوه خاص اندر میان خدام این آستان عالیشان متکفل منافع و فواید دینی و
دنیوی را متحوی و متضمن است و بسیاری از سعادات صوری و معنوی را مشتمل است و اعظم فواید این شیوه و این آنکه هر ساله صدها هزار کس
از ضیاع و قریات مشرکان که بحکم مکان ایشان اند و بنسبت نسب در میان آن قوم اولئک کالانعام بل هم اضل اند قبیل و الدوام
سباع و بهایم حیوان بوده‌اند بیمن این قانون متنوع بر فضیلت جهاد و تطهیر الارحام ذریة الاولاد حرث الاکباد جدا کرده
آتش ضمیر در دل بی نور اصول آباء و امهات آن فرزندان انداخته و آن اولاد قابل با نجاسات اصول خود که ظلمه ایشان‌اند
دلهای آلوده بفساد دل جانب جهت طهارت از لوث انما المشرکون نجس پاک و پالوده سازند و فطرت پاکیزهٔ ازلی و قابلیت
ایمان جبلی اولئک کتب فی قلوبهم الایمان آن نوخواستگان معصوم از عصیان را بآب توحید و عرفان از جرک شرک و طغیان بپردازند
و چون این گروه مصالحه قلوب آن آلایش اکبر کبایر و ذنوب باز رهند و بسعادتهای بلند دنیوی و مرتبهای ارجمند اخروی برسند قهر
آن باشد که سایر اقوام و اتباع خود را در مقلدیت اسلام مشعوف سازند و بسیاری را از کفار جنی را الکلابیت قرابت الیف گردانیده
از مسلک کفر و کفران بمسلک ایمان معروف نمایند و همان اسلوب مرغوب تفحص که این پادشاهان دین حق و خلیفه و آن خاندان ولا در
کامهای کمال شمشیر آتش بار و کامی طمع منابر صایب آثار در کشور ظلمت و بوادی کفار آتش حرمان اوطان و اوطار و نیران استقرار و انتظار
انداخته‌اند و چندین مملکتهای وسیع کافری را بجنس عمود مسخر عساکر اسلام و خلقی از شر و فرنگ را ساخته‌اند شعر

الفتنة ... الروم طاعتها   ملوك عوت بلا فرا جاب دم   شتابي القتل فيهم كل حادثة   فما يصيبهم موت ولا هرم

دیگر فایده دیگر از فواید جلیله این آیین متین عثمانی خوانین شعوره حکمت مبانی آنکه چون نوبت این طایفه که از مرتبه عبودیت بدرجه امرا
رسیده باشند و از پادشاه به بندگی درگاه کسانی با وجه مناصب و مراتب بزرگواری جهت اقامت کشیده باشند بر این طریقه حال ایشان
در فرمان برداری و وظیفه مطاوعت و خدمتکاری از عهد روسی پیمان تا بنهایت تکمیل و انقیاد موعد قضا بر فراغ این طایفه شرف علم طبیعی گرفته
دوام و نوای شاهی ادراک الکلام و فرایض آداب لحال و دل پذیر فرماست لازم بندگانی که بمساعدت قابلیت و رشاد و از راه
وفاداری و اعتقاد خود را بمرتبه آزادگان رسانیده باشند در امر دین و دولت و در خدمات ملک و ملت بیش از اعتماد و وثوق را
بیشتر شایسته و سزاوارتر گردند از آن قبیل آزادگان و احرار ابناء روزگار و جمعا کرام اطفال نسب و منسکا که به استیلام الطاف احسان
الانسان عبید الاحسان کردن آزادگی و حریت اصلی و رقبه قیود و اغلال عبودیت خود را در عبودیت سلطان بر سیر حریت گرفتار کرده
کرده اند بتوقع دنیا و دون بهار خود را در سلاسل و اغلال بندگی و اسارت در آورده باشند   لکم وقت ورقت و انتم حریت
جبال لکال اعناق الرجال   و لهذا اغلب ارکان و وزراء و ... سلاطین کامکار از غلامان ... آن کار و ازین
ابتداء انقلاب خلاف اهل ملت و انقیاد انواع نعمت و آزار رسیده همیشه در سوابق ایام   شاهان عالی مقدار از امیر ... و ...
وطنیان تربیت کرده های خود از عظما امرا هر گونه دل شکستگی و انکسار کشیده اند خاصه در این ایام از عام و ... شیوع
فتنه عام میان اعراب و اتراک و اعاجم که خانه انتهای اکثر خسروان عالم خصوصا پادشاهان ... [illegible]
و جاکران و امرا ... بر داد غبار تیره هموار شده و اعلام دولت و مملکت ایشان با تمام نگونسار گشته
دولت همه ز اتفاق خیزد   بی دولتی از نفاق خیزد   و الحمد لله و منه که دولت ... [illegible]
آل عثمان از کمال مطاوعت و فرمان برداری جماعه بندگان خاص و از دوام انقیاد و متابعت ... غلامان ... [illegible]
مراکز و انقلاب فلک دوار ... ثوابت ... در کمال ثبات و قرار است و ... [illegible]
از جمیع اقطار و امصار از تلاطم دریای ... رسیده ... دوام ... [illegible]
دو خوابی بود ... خاندان احسان وجود بر وضع تمکین و استوار ... در نهایت استحکام اند

و استوار است و نجات متانت الی یوم القرار پایدار و همیشه معمور سلاطین عظام این خاندان اکرام بمقتضی الفتنة نائمة
لعن الله من ایقظها قطه تا دوازده هزار جوان گزیده از این قسم لشکری ... نگاه دارند و یکی از خواص بندگان درگاه
مرتبه امارت عظمی رسانیده به پیشوایی و حکومت این جماعت کارند   قسم چهارم از سپاه اقبال پناه سلطانی و گروه کثیر الاختصاص
بارگاه جهانبانی غلامان خاص اند معروف بایچ اغلانی   و این زمره فرخنده منظر جوانان نورسیده فرقه ای لشکر سعادت اثر
گروهی جوانان پری روی و امردان ساده رویان فرشته خوی اند که نقش تماثیل و جمال و خصایل صورت آدمی و شکل ... [illegible]
ملک کرده اند و در مشام عبودیت سلطان چون سرو در بستان ثابت قدم و استوار اند و از روی حسن منظر هر کدام را چهره ایست ...
گل در دلجویی رشک رخسار حور و غلمان است و ... [illegible]
ارغوانی بهشت همیشه در درون سرای سلطان ملازم اند و باصناف عبودیات بقدر قابلیت مداوم
... [illegible] ... هر که ... [illegible]
از آستان ملازمت درگاه سلطان بر خوانند و در تخلق باخلاق ملکی و در تقدم آداب بندگی ... [illegible]
... [illegible] لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون سلوک دارند و لا یزال سر اخلاص ... دولت
... [illegible] ... سلطانی ... [illegible] ... گویند
... [illegible]   چنان خوشتر که ... [illegible]   چون ... [illegible]
... [illegible] ... قانون تربیت سلطانی و قاعده بنده پروری آل عثمان ... [illegible]
... [illegible] ... اشتیاق و ... [illegible] ... علم الانسان ما لم یعلم ... [illegible]
... [illegible] ... الذی علم بالقلم
خط ... [illegible] ... شرایع و احکام و فرایض ... اسلام ... [illegible]
... الملوک ملوک الکلام ... [illegible] ... و در اعمال سپهداری و صف شکنی و وصف ... [illegible]
چون ... [illegible] ... سپه ... [illegible] ... تیر اندازی و شمشیر بازی چون صف مژگان ... [illegible] ... بر دل ... [illegible]

بدینسان که از نمایند بعد از آن مراتب قابلیت واستعداد و کسب مطالب رشد و نمود اند از نظر خورشید اثر سلطان
هر کدام بقدر رتبهٔ تنهای قابلیت واقبال بمناصب بلند فائز و بمراتب ارجمند حائز گردند و از تابش انوار تربیت وانظار عنایت
سلطان هر یک بمقام سروری و کامرانی رسیده و اکثر از متوسلان درگاه جلال و مقبلان سعادت لایزال بحسب ذوق اجتماع
و ظهور اعتضاد و پسند امارت بلاد و سرخیلی سپاه واجناد ترقی نمایند و از آثار مردانگی وسپهداری و امارت دینی
پروری وسپهسالاری ایشان در اقدام بمعارک جهاد و فتح بلاد اهل شرک والحاد واین اعاظم ملوک و سلاطین کامنا
افاخم حکام وولاة مسلمین بظهور رسید و وعدهٔ صدق مرجع خدام در شان آن بندگان سعادت مند باظهار پیوند و لمولفه
بندگانش همه جان باز و مطیعند ولیک ❁ به ازین قوم بشر هیچ وفاداری نیست ❁ قسم پنجم از سپاه ظفر پناه
سلطان وجاهدان دین مسلمانی جوانان اند بمتفرقه موسوم ❁ و در رتبهٔ اعتبار و اعتماد نزد سلطان هر یک بشجره معلوم
اکثر این طایفه یا از مردم صاحب شان اند که از دیار خود جلاء اوطان اختیار کرده اند ❁ و با استحقاق ذاتی خود را رتبه قرب
سزاوار نزدیک آورده اند یا آنکه از جمله اولاد امرا ووزراء عظام اند که هنوز بمنصبی لایق نرسیده اند ❁ و خود را در سلک خواص
خدام با استعمال عنایات خسروانه رسانیده اند ❁ و بوسیلهٔ نیکوخدمتی مرحاج ترقی و ترتیب معلات مناصب اند ❁ و مشعل توفیق
و تقلد مراتب مناسب ❁ واین جماعت را جهت مراعاه اعظام واحترام محکوم ❁ و تابع هیچ احدی از حکام و خدام نباشند و سفر
وحضر ایشان تابع وقوف و منعت ذات سلطان است ❁ و مرجع ایشان علما ووزرا و صاحب دیوان است ❁ واکثر ایام این
فرقه از پانصد تا هزار کس مرعی و معزز اند ❁ و از سایر عساکر بجز و شان ورو متداری بانتظام مکانت متمکن مرجع و ممیز اند بیت
لهم من نفسهم ابدا امتداد ❁ ینادیهم الی الرتب الجسام ❁ قسم ششم از لشکریان سپاه سلطانی که موسوم اند
بسپاهی اوغلانی ❁ واین جماعت همه فرزندان خلف سپهداران سلف اند ❁ و اعقاب اولاد اهل مجد و شرف کلی
سپاهزادگان جوانان نورسیده اند ❁ و چون مردمک دیده میان اعیان روزگار عزیز و برگزیده ❁ و بواسطهٔ ملاحظه قابلیت نظری
وجهت مراعاه حقوق پدری هر یک از ایشان را بعنایات کافی و بمرتب معاش وافی حرمتی دلخوشی دارند وجهت ترقی بمدارج
مطالب همیشه سلاطین عالی مناقب مقدار استحقاق واستعداد ایشانرا در مجامع بزم و رزم و در مواقع هوشمندی ودوم

آزمون

آزمون نمایند ❁ و تفویض مناصب و تعیین مراتب ایشان را بحسب شایستگی ولیاقت مقرر فرمایند ❁ و در اکثر اوقات
یکهزار و پانصد نفر از این جماعت مرتب و مرعی می‌باشند ❁ و یکی از خواص خدام سلطان بامارت و نگهبانی آن طایفه منصوب گشته
و در صفوف معرکه روز رزمگاه و در میمنهٔ قلب همایون ❁ و در دست راست رایات ظفر آیات بجانسپاری ایستادگی دارند بیت
چو باشد وقت روز آن روز بنمایند ❁ که ترکند از شیر جنگ از فیل دندان ❁ و بنابرین قانون هر کدام ازیشان هم از سپهر سعادت و دولتی
مقلل زاید النور قابلیت و مردانگی خود را بانظار خورشید اقبال بکمال جهان افروزی و تابندگی رسانند ❁ و هر یک در فضای معارک جهاد
و در وادی نجل ولوای جلادت و مردی سرافراز سعادت خود را از ظلال رتبت سلطانی بنهایت نضارت و فرخندگی موسوم گردانند
و همیشه پروانه وار در گرد شمع علم ورایات خاقانی مرقد سربازی و جان افشانی باشند ❁ و بر تتبع اصول آبا و اجداد خود
استکشاف و دیده بروضهٔ عبودیت را بآب حیات اخلاص جانی می‌پاشند ❁ و نهال امانی و آمال اسباب نضارت
لطف و مرتبت پیوند ساخته بالا کلام ایشان از اوراند شعر ولم تر مثلهم الشبال اسد کشفیتم ولا فهری رمانا
قسم هفتم از سپاه اقبال پناه که در تحت لوای معلای پادشاه اند ملازم اند بسلاح داران مشهور و بلاوغی و جانسپاری
مذکور این فرقهٔ شجاع دلیر و زمرهٔ سپاه جهانگیر از شش صد الی هزار از فرق ریع اوغلانی است ❁ و از جمیع غلامان خاصه سلطانی جوانان
گروه نورسیده جوانان نیزه دل چالاک اند ❁ و در اوان جلد و چالاک ❁ در اثنای تعلم آداب خدمتگاری و در حین آموختن قوانین سپهداری
بلکه فنون شجاعت و تعلید الصاف ارند ❁ و در طریق سپاهیگری و مردانگی ملازمت را بر جمیع اعمال سلاح مثل تیر اندازی و نیزه و شمشیر
بازی و سایر لوازم سپهداری کامل ❁ و هر کدام در فنون تیراندازی چون دعای مستجاب مطلوب اللهم السعاده ایشان همیشه بهدف اصابت
و در طریقهٔ نیزه داری قصب السبق از همقطاران می ربایند ❁ و در ابواب اعضا محکم تیغ و شمشیر بر مثال قضا اسمانی فعال
و با استحقاق ذاتی و هنرمندی این زمره بندگان خواص جانسپار خود را در آن ❁ و از جمیع سپاهی که در روز معرکه و کارزار
مقرر اند این جماعت بر میسرهٔ رایت سلطانی قدم سربازی و جان افشانی ❁ و این فرقه در اکثر اوقات دو هزار مرد فرزانه
دیگر از خصوصیات انظار عنایت خداوندگار ❁ و این زمره ایشان بحکومت و در کاری مقرر است بیت روز رزم از کوه تیغ عقیق تاشان
لعل بعل الوریده وشنان منظوم گشت ❁ قسم هشتم از لشکریان ملازم رکاب سلطانی و جان فدایان روز مبارزت و میدان

فرقه معروف بجلوقیان اند و این فرقه عبارتست از غلامان معتمد علیه خداوندگار و خاوندکان مبارزپیشه در جنگ وقت کارزار
و قانون ترتیب لشکر ایشان آنکه به دو صف منقسم شوند و بر هر صنفی یکی کس از خواص خدام سلطانی بر ایشان حاکم است و یکی ضلع راست
ظفرکردار برایمن و یسار استوار گیرند و بکوشش و دعا و اوامر و نواهی حاکم خود را در روز معرکه و مصاف می بوزند و به لشکر فتح نصیب ولی نعمت
خود را انحاف سپاری غازیانه نمایند و سپاس حضرت خداوندگار خود را به بازی مکافات فرمایند و در تسلیع از این زمره منصف خود در اکثر
اوقات مقرر باشد بیت هر یک بقدم انصاف سلطم هم بین الرجال وفیها الکاه والآل قسم پنجم از دو وجوه سپاه
سلطان دین پناهی جماعت غازیان اند معروف و مشهور بعزیب الکدی و این گروهی سپاهیان و دلاوران کارزار
بتیغ مبارزان جهان کرده اند که از اطراف عرب و عجم به نیت خالص جهاد و جلای اوطان و غربت از دیار و بلاد خود برگزیده اند
و در میان انصار دین اسلام و مجاهدان میدان مبارزت والتحام بسبقت و رجحان اولویت مصداق کلام صادق المقول
الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون شده اند
و بغیرت ملکه شجاعت و دلاوری خود را در عداد اعدا و سپاه و اجناد و طلایه اعدا و آن سلاطین مجاهد درآورده اند و بقوت بازوی
مردانگی و اجتهاد در هنگام معرکه غزا و جهاد خود را قابل اعتبار و اعتماد کرده اند و در زمره خواص خدام در شمار آورده اند و در اختصاص خود را
داخل اعداد جماعت بدایت مجاهد الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم معدود داشته اند و در عین آتش ...
تابش آتش کارزار در سایه و ... از مقدم کردن فرسای علم سلطانی بر ... و مورد کردار با ... خود همیشه ...
خود را در پای رایت گیتی فروغ سلیمانی ... شعر ... والراکبین من الاجیاد ...
ان الذین اذا لاقیتم ... فوقا ... الاقدام والعربا و این طایفه از سپاه سلطانی و مبارزان ... اکثر اوقات
بقطعات خطوب مامور ... و ... وخصم افکنی معروف و مشهور ... این گروه از اقوام و قبایل کردستان ... اند ... جوانان
دلاور ... و دلاوران صاحب ... زیرا که مردم کرد ... قوت اسلام ... ازبیخ ...
و در این توجه ... تحصیل مرتبه شهدا شوند و مراتب ترقی در امر دین ... سعدا گردند و در ... شجاعت جبلی و جرات اصلی آن
قوم کرد و طایفه کرد جلادت ذاتی ... دلاوری و مردانگی در راه حق و دین و ... شرع مبین اقدام

اقدام بلاتام مقابله و جنگ آرند همیشه ازین قوم دو فرقه ملازم این خاندان گیتی ... صف میمنه اند و یکی فرقه دیگر ...
میسره مسمی اند و بر هر فرقه یکی از خواص بندگان سلطان حاکم و فرمان روا است و اعداد هر صنف ازین مبارزان ... ده هزار منتخب
و مشتهر جوان است ... بیت جوانان جنگی و مردان کار ... گرا افکن و گرد و خنجر گزار
... و دشمن گداز قسم دهم از اقسام سپاه منصوره سلطان اسلام جماعت
بجلوقیان اقسام دانند و این گروه همه جوانان دلاور و شیر مردان ... اند و ... سلطان دین ...
... بوده اند و پیاده و ... و ... گامی چند قدم پیش ... نموده اند و در نظر شاه ...
یافته اند و جهت استواری بر اقدام خدمت و عبودیت در اقدام ... اند و ...
و از آسمان ... سلطان ... عنایت و مراتب احسان مخصوص ملحوظ ...
گشته ... مسعود ... باشند ...
... من ... شعر ...
و این زمره مبارزان ... مقرر دارند و ... از خواص سلطانی بحکومت ایشان ... هر فرقه منتخب مرد ... دلاور اند
و ... سلطانی مقرر اند قسم یازدهم از سپاه دولت پناه سلطان جماعتی اند موسوم ... و این طایفه همه جوانان
توانای ... اند و گروهی دلیر و مقدام در روز معرکه و میدان ... خود بدلیری و توانایی مشهور و معروف اند
و در کار تیراندازی و در مبارزت و ... مشغوف و این فرقه لشکر ...
انتخاب کنند و میان ... از ... نمایند اصل ...
و توجه ... ایشان مصروف تحصیل نام و ننگ است ... ایشان در ایام ... و جنگ ... و ...
تیرباران بلا و مقابله و مصادمت اعدا ... و در حالت مصاف ... از ... لشکر ... دشمن شتابند و در
دعوی مردانگی خود میان اقران و اشباه ... و ...
و معهود چنان است که این جماعت در میان خود ... در دل ... اند

فجرة من دم الابطال انصلام کانما فصلوا الارواح بینهم **قسم دوازدهم از سپاه دین پناه وفا پیشگان جان فشان**

جانباز جنگجویان میدان اند موسوم بآتشجیان اینها جمعی گروهی جانبازان اند که همیشه شب و روز همت ایشان مصروف بجهاد

مشرکان است و عملی این برهان ایمان بامر **واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل** اند [illegible] و غارت دیار کافران

اگر چه یکی از ایشان در میدان مردانگی وحید روزگار اند و یگانه زمانه در کار [illegible] لکن در هر عزیمت جهاد کار این جوانان چابک سوار

عملی [illegible] اسفار [illegible] از اسب راهوار و اسب تازی سبک رفتار و دیگر جمعی روز [illegible]

جهت استیصال [illegible] شرک از روی زمین و [illegible] تاریکی ظلم و کفر [illegible] مشرکین [illegible] صبح صادق

شبگیرها [illegible] و در [illegible] اهل اسلام [illegible] و در قطع مراحل جهاد [illegible]

معروف اند و در [illegible] کافران [illegible] عادت معهود ایشان [illegible] اموال

و زیارت معبد اصنام است و سنت ایشان تخریب [illegible] بقاع و مساکن دشمنان دین اسلام [illegible]

[illegible] از [illegible] وطن اصلی خود [illegible] بیابند و [illegible]

[illegible] انسان علمهای [illegible] یوسف جمال [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و این طایفه [illegible]

[illegible] در هر جا باشند [illegible] ایشان [illegible] در ممالک روم [illegible]

متجاوز از [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

کانت لهم غمرات لو نبت بها یوم الکریهة رکن الدهر لانهدا اذا هم نکصوا کانت لهم عقلا وان هم نهضوا کانت لهم نعما

قسم سیزدهم از لشکریان دین پرور سلطانی و این سپاه معاون کیش سلیمانی بجماعت [illegible] معروف و معلم اند

و امیر سپاه ایشان هم یکی از بندگان سلطانی صاحب طوق و علم [illegible] سپاهیگری بغایت چالاک و دلیر اند و بجهت آنکه ایشان

اعدا [illegible] سرکشان [illegible] و مقتضای قوانین سلاطین از املاک [illegible] هر کدام [illegible]

اراضی [illegible] اقطاع استقلالی [illegible] ملازمت [illegible] املاک و مزارع [illegible] و در حین

سلطان و ارکان [illegible] جهاد ایشان [illegible] بعسکر همایون اسلام [illegible] احکام شریعت [illegible]

ایشان [illegible] امور [illegible] اکثر این جماعت مردم روزگار [illegible] وطن [illegible]

و امن و در حین توقف و استراحت از جهاد و طاعت بصنعت عمارت و زراعت [illegible] و در وقت توجه سپاه [illegible]

باقدام جنگ و جدال [illegible] بضاعت دین [illegible] متاع دنیا [illegible] فراخی معاش لشکریان [illegible]

[illegible] اسباب معاش سپاهیان لشکر موقوف [illegible] کفار [illegible]

از [illegible] **قسم چهاردهم از سپاه اسلام [illegible] سلطان [illegible]**

معروف به پیاده یعنی پیادگان اند و این گروه [illegible] و وقتی پیاده [illegible] در لشکر [illegible] که این قوم را

[illegible] اصول سلاطین این خاندان [illegible] از هر ولایت بیرون آورند و یکی [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] و این طایفه [illegible] در غایت چستی و چالاکی و در اقدام مخاطرات و مهالک [illegible]

[illegible] در حین توجه سلطان [illegible] و در وقت [illegible] لشکر [illegible] مسالک [illegible]

[illegible] هموار و آسان گذار سازند [illegible] انهار [illegible] مرتب [illegible]

و در [illegible] لشکر [illegible] آب و علف [illegible] احتیاج باشد [illegible] آب کنند و [illegible] علف [illegible] و در حین [illegible] حصار

و در وقت احتیاج بخندق [illegible] قلاع [illegible] کوههای [illegible] سازند و [illegible]

[illegible] کوه [illegible] اراضی [illegible] و فضای [illegible] کنند و [illegible]

نمایند و اکثر اوقات [illegible] این طایفه [illegible] **بیت** آهنین [illegible]

[illegible] **قسم پانزدهم از اعوان و انصار لشکر اسلام که [illegible]**

اسلام اند و بندگان و امیران شاهان ملایک مقام اند و آن گروه بجماعت [illegible] معروف اند و در میان طایفه [illegible]

[illegible] سپاهیگری [illegible] این جماعت [illegible] قدیم اند [illegible] از میان [illegible]

بعد از اطاعت و تسلیم که در حین فتح بلاد کفار [illegible] ایشان [illegible] سلاطین غازی [illegible]

وشاه سواران میدان مغازی این جماعت راحت صلاح ملکی و دینی بدستور سابق بر سپاهیگری مقرر داشته اند و ایشانرا
بجهت مصالح اسلامی بهر نوع خدمات و مهمات چاکر غلامان گماشته اند مقرر بر آنکه در لشکرگاه غازیان بدستور تمام
انصار و اعوان همگی اشراف و اعیان ایشان مسلح و مکمل حاضر گردند و توابع و غلامان ایشان بحسب تفاوت عدد و عدت
و بقانون انقضاء وقت و وقت بخدمت مهمات و متعلقات بارگاه سلطانی و بمحافظت اسباب حشمت و جهانبانی اقدام نمایند چنانچه
بعضی از ایشان بحفظ فراش خانه و بعضی بضبط و خدمت قورخانه سپاهی و بعضی برعایت اسبان طویله و سایر دواب و بعضی بنگاه
شتران و قطار و احمال و اثقال و اسباب قیام و ایستادگی نمایند هرچند بقلاده تقلید انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی
آثارهم مقتدون مطوق و مشحون اند و از سعادت اسلام بی نصیب و محروم فاما از کثرت مجاورت غزاة و مجاهدان
و دوام ملازمت اهل ایمان در خصومت کفار حربی در غایت استعداد و اجتهاد و در لشکر اسلام بمرتبه تقویت و اعتماد رسیده اند
سگ اصحاب کهف روزی چند * پی مردم گرفت و مردم شد
الحاصل چون تفصیل اصناف فرق سپاه و جنود
سلطان دین محمدی و تفصیل اوصاف چاکر و خود آن خسرو نجابت آن ملت احمدی از گنجایش حیطه عرصه لفظ و عبارت
افزون بود و از وسعت فسحتگاه تخیلات اهل براعت بیرون می نمود از آن که حصر امور نامتناهی در ظروف حروف متناهی الحال
معدود است و تحدید جهات نامحدود در سطح باطن حدود جهات وضعی غیر مقصود این مجمل احوال از اصول سپاه سلطان مرقوم ارتجیفه بیان
شد و از بیکر دلاویز صفات و نعوت چاکران آن آستان نمودار در جلوه گاه معانی عیان گشت
تضمین مؤلف

سپهی که بود رایت آن شاه موید بالاسلام * بفرازد علم فتح بر و نام محمد * همایه پر جبریل لوا و علم فتح * چو کند موکب دین راه پناه شهنشه
جو نبی داده بشارت ز قدوم تو * لقب گشت ابوالفتح و توم نام محمد * بد دولت تو بهر کس مقیم است چو اقبال * بود اقبال متیقن اثر دولت سرمد
جد و هم شرح سپاه تو بافزونی اعدا * که بجز دولت تو زین سپهی بی حد و بیحد * بود انجاه و جلالت نتوانی که کوشم * بود اعداد سپاه تو که کنم کمی زحد
شد از اندوم سپاه و همت تو ای که * که شود وقت اعلی خیال اثر محمود * جانب کرنجلابیت رسد نام و فخر * گذشت روم بحر و بام سیف مهند
چو بهار ولیک نهال تو و ملک تو هم آن * که بیالید در سرو و جنت دایمه * جو هر ای است لیکن غنیم و حمایت دو جیش * بر نبی که در در برق سپاهان تو گشته
و هم در زمره کفار که در روی اسلام * بهم پاک بر دست بهشت و نشر * بکن از نزول نشانات اثر شرک نیابد * بکن از آیات توحید بیاض و شیشه

بتکلف پایه اسلام چنان محمد نعمت * که بفرق فلک از آنکه کمی فرق زند * شده کرسی سکندر بهم ملک زنده * پیه دین نبی ساخته شمشیر تو محمد
شده ارکان شریعت بهم تیغ تو محکم * شده بنیاد کرم بر کف تو محکم فرد * بصفا جوهر تیغ تو بود چشمه خورشید * بنظر رایت رای تو بود مشعل مسعود
بر سپند اسلام زاولاد تو اولا * بر خلق جهان جاه تو از املاک موید * جو ولیلیع انیس در شرف رفعت تا * کشوده و ارث ملک خلیق تو اید
بنوید آن شه غازی که بکلک ازل * بخجسته کشیش سر تم لوح زبرجد * بدر ما ختم کن اور لیس که با پیشی آن * جوبلوع شه دوران شده ملک تو معتقد
شاه تیغ زبان تا که روانست همیشه * در تیغ تو بود مطلق اعدا مقید

حکایت ثالثه در بسط کلام مباسطت نشان در
شرح بسطت ملک و مال سلطان و بیان کمیت داخل ممالک خزاین و حاصل املاک و معادن ملوک خداوندگاری در دریا
کفر و ایمان قال الله سبحانه و تعالی فی کتابه الکریم نعوذ بالله من الشیطان الرجیم له مقالید السموات والارض یبسط الرزق
لمن یشاء و یقدر الایة تا منظوران عین عنایت ازلی را از درگاه احسان و بارگاه امتنان حضرت مالک الملک بانعام و جنود
انجام و یخصو توتی الملک من یشاء مخصوص میدارند و سر بلندان ملک شقاوت را بزوال اطال ثمایت و هبوط کوکب سعادت
در تیرگی غضب و انتقام تنزع الملک ممن یشاء معین گردانند سر آگاهی همیشه چنان تقاضا می نماید که بطول مدت و امتداد زمانی را
در ملک و سلطانی سعادت تندی ارزانی دارند و در عرض ملک و بسطت مال و سایر امانی انقیادی را مسلم شمارند که از عنفوان جوانی بحسب و کام را
بلکه در مدت عمر و زندگانی در رشته طول امل بعمل متین چسپان نمایند و در مزاج لطیف سیاق خطوط شاهی از نظر عافیت بین بوقوع آمده
شرح مبین مسیحی منتهی داشته بیت عدل و قهر در ازم زاده اند * عاقلان این معنی خبر داده اند * وز در جلگاه ملک و معانی
معنی آن که در آن که نام جلوه گاه خواطر جمالی است همواره غایت مقاصد و امانی را در وسعت دایره سلطانی داخل انگارد و نهایت
شادکامی و کامرانی را در فسحت ملک عمل بکشایانی و در فضای شجاعت و مهربانی بر تمام افراد انسانی منحصر و مقرر مینماید و اگر بسیط عادت
مطاع آستانی الدنیا جنة از خواه مواهب بی کرانه ملک و اسعی و رزق نامی را فراوان کرده اقصی مدتی جهت نیکر اسلام بی شد اما بجهت
اتمام و اتفاق و مشاهای غیبت و تعمیر اعدا و اسباب جهاد بوده که باعث بر اهتمام افتد لیکن بوسیله احقاق حقوق مستحقان بشود
احسان و اشفاق و اکرام گنجینه دین و بنده خزاین السموات والارض و اهداف انعام اموال و توجه و اعتنا بتهیه اسباب حشمت و جلال
کند عرض کلی او از مور قبیل اهل یمین سعد شود دین باشد و مقصد اصلی خود را از ضبط اموال مجرد اقدام مصالح مسلمین اند نظم

اگر این دین از کشش او اند • ز آن سوی عالم خبرش داده اند • چاره دین چاره جو دنیاست • تا مگر آن نیز بیاری بیست

و بر همین اسلوب مرغوب شیوه جهانگشایی آن سلطان را سزاوار باشد • و از نتایج فرمان روایی آن پادشاه منتفع و

برخوردار شود که سکندر صفت در ظلمت ملک طبیعت آب حیوان معرفت و حکمت را عیان کرده • و میان جمع عالیان علم

سیف و سنان کلمة الفصل توحید و ایمان را بصدق دل و صفای جان اعلا و اعلان نماید • و سلیمان آسا از اسپ خاطر

دیو خسیس و از استیلای برق حشمت نفس ناطقش همین تحیر کنور تعدلس و همت نفس کرسی نفس باشد

و مراوش ترفیه نفوس بهر گونه رعیت مرویس • و تنزیه و بدایت سرور و بهجت بیت شکوفه را بی فراخت

درخت بدمیت خوش شاخ • و همچنین بر همان منوال قلم پر گوهر او درین کان و ملکوت

نهانخانه پر زواهر گنجهای شایگان شایسته قبضه تصرف سلطانی باشد که دفینهای مالی و دفینهای مآکل او چون تجربی سینه

بر دفینه عارفان با وجود امتلا از جواهر عرفان همواره متمم ارزاق طالبان ایمان شود • و مشرع احسان و اخلاق سلیمانی

از بهر دوام نوع انسان کرده • و بر فراز مسند سلیمانی و بر سر اعزاز سرافرازی و سلطانی بسط خوان سور ملک و مال

و نشر قدور راتبه انعام و افضال جهت اقدام بانعام عام میان سلوک عامه و خاصه مظهر جود ایزدی و یؤثرون علی انفسهم

ولو کان بهم خصاصة افتد • و همیشه بنوالهای نوال کاسهای گلگول نمای همت سؤال اصناف مسائل از جواهر آمال مملو

و مالامال نماید بیت نیست چون نیک باشد پادشاه • که خیزد جای گل کیا را • و جهت تسلی تشبیه در اشکال

این ترتیب و سیاقت کلام و تنور داری و تحصیل حقیقت این مقوله احکام بمقتضای مقام هیچ مثال اصل حکایت و صف ملک

و صفت مآل آن سلطان دین قدیمی خواهد بود • و هیچ گونه تحلیلی مذکور ای حالات غریب و اسپانهای دلاویز این پادشاه

کشور دولت سرمدی نشاید نمود • از آنکه حکایت اتساع ممالک موروثی و مکتسبی به روایت اجتماع حشمت و کبریا و جاه و عظمت حسبی و نسبی

این پادشاه اسلام پناه داستانی منبع البیان است که راوی بهره وحیت خود و گوش و ناقل عاشق طویت معانی هر و شکل

چنان سزاوار است که همیشه لسان حال بلکه زبان مقال را متواتر افسانه و اسمار سیرت آثار سامی مستفید داری و آنچه از جمله قلم

دو زبان با وجود اگر مسلکباری کلام معروف است • و زبان آوری و سخن آفرینی میان اهل علم موصوف • و بآن همه طول الطیلسان

در طی لسان سحبان سان • و با وجود رضایی روای اصلاح و بنان مردوکس نمایان بیانش بآن تیغ یا قلم اطالة اللسان آغاز

می نمود • و همیشه کلک بلاغت سلک از درعین پردازی اوصاف آنحضرت و جهانگیر طویلت دارای حضرت ترکش و تیر میفزود که

المرء یقیس الا ان بحبیاته • چگونه کسی را که دست افتد از تجربه و تنظیر اخبار حکمت شعار سپه و اور ایطولی در تقریر این نمود آرا

مراجع آثار باشد • و در نقل روایت مجرد حکایت شنیدی قانع شود • و در آداء نکات و اسرار که در خزینه سینه جامع عالم او داشت

از گوش حشمتان و چشمان که مستحقان طلب آن امانت اند مانع گردد • نظم سوال

زبان تیغ سانی را چنین گفت • دمی گویم بمعنی بی محبت • گشوده از نیام خود دهان را • برون کرد از میان تیغ زبان را

اطالت با قلم بنموده آغاز • که چون از مدح سلطان مانده باز • بیان برده زبان و چنین تو بود • چگونه فارغی از نطق و جستجو

من ار چه در ستایش گشته بنیانم • ولی در مدح شه رطب اللسانم • قلم گرچه ز رنگش از مدح بشد • زبان زاد در سپاس شاه بگشود

قلم با تیغ گفت از من مکن بیش • بخدمت سر تسلیم بالعین والراس • الفتح • از آنها آن کوه مقصود • در سلک منظوم کلمات

و انتظار آن بدایع عبارت کلک حقایق نگار روات روایت جهان معلوم شده که این سلطان دین قدیمی و این ملک ظل گشوده

سعادت سرمدی نوراند نتیجه و نقد سپس تباه و مرجع جد از لکن و استیلا برتخت موروثی و ملک پدری در رجعین تمکین و استقلال

بخلافت و نیابت پیغمبری در بسته و تقریری چون بکمال قوت و رعایت مصطفای خیال پسند آرای مراتب معلای فلموا المعتصم الایمان

بود • ملاوم هر گز دیج کاه مسرکه گوشت آسمان نقش فرقه القاح شاهی ممالک جبر و کشور بر وتاج خسروی کشور دنیا از خاور تا باختر

بر مثال بیکل چهار بر روی آب و شکل قطره ضیایی بر جسم کل سیراب بغایت بی اعتبار و حقیری نموده • و نوبت کردون سلطنت و وقعت

آفتاب طلعتش شاهی ز طور کاروار و مرین فرق مفاخرت بجود و سروری ربع مسکون و سرافرازی افسر شاهی باد دوران فلک

کردون تا دون نمی فرسود کاقیل بیت اذا غامرت فی شرف مروم • فلا تقنع بما دون النجوم

و با وجود و سعت ممالک بر و بحر و سعت بلاد خشک و تر که در دیار روم از میراث خلف پدر باو رسیده بود • و با این همه انوی

و حشر لشکر که از خدم و حشم طوف گر از ملوک بلاد • و خدام آبا و اجداد او در سلک طاعت و چاکری خود کشیده بود • لیکن تو عرش عزم

جهان نورد و همش چون آشوبی الطل آفتاب جهانگرد یک ساعت از تردد عالم گشایی نمی آسوده • و کوه کند غیر صاحبش چون دریغ

بالجمله از ملاحظهٔ مصالح کشورستانی بتسخیر بیکبارگی اقدام نمی‌نمود نظم چون خلافت نصیب شان نبود * تاج و تخت سیستانی نبود
بود و شمشیر صلابت بدر * تاج سیستان آمده و تخت * تا آنکه در دست اقدام خداش که در آداد زنده غزا و جهاد
اجتهادی نموده و در مدت ایام که بتوسیع دایرهٔ اسلام و ترفیه کافهٔ انام در اقطار بلاد اهتمام می‌نمودند و عرصهٔ ممالک و ظل
حکومت و سلطنت بود و پادشاه مستقل از ملوک کفره و دیو مشرکان و ملکه عرض بعضی حکام و سلاطین اهل ایمان اما از قتل و طغیان
در تربیت ثواب کامیاب خود در آورده و لوای شریعت و اعلام معدلت را بمساعدت بعد بمرور ساکنان آن بلاد و ولایات
کما هو حقه بر افراشته و مجمل کلیات فتوحات سلطان که در مدت خلافت او میسر شده و در مقدمه تفاصیل آن حکایات ایراد می‌نمود
و تفصیلات فتوح بلاد در داستانهای غزوات سلطانی بعد از این اجمال تبیین می‌پذیرد ان شاء الله الملک العزیز
فتح اول از اقدم غزوات دینیه و فتوحات مجاهدات سنیه تسخیر مملکت قیصری ... السلطنه بوده که از مواد حاجت صحیح
الملک المعظمی فتح قسطنطنیه مدینه سلطنت آن جاه و اکبر و واقعی سنیه و مجروح آن که آن اشرار پرغیره از غزوات سپاه فحج
افغان لشکر مظفر کوکبش ملأ اعلی رسیده و همین دولت آن سلطان قدسی بنیان سپهر بنیان از شرک و طغیان از نور توحید و
مقتدی به دولت سرمدی گشته و این شهر کشوری است بغایت وسیع و معموره ایست حصن متواری او طول اکرده هر یک
منیع رفیع اما وسعت دایرهٔ خطاش از خیط اعلا خطوط شعاعی افزون است و رفعت بنیان حصون معمورش بر روی
زمین ربع مسکون ... تحت اندازه مساحه خیط کرده دو قسمت فلک قمر و جهات با وجود سرعت حرکات که دوران تمام ... به تمام
حرکت یومی که اسرع حرکات علوی است معین می‌تواند کرده و اگر باد روی آن کرده و بر به نظر گام اندیشه که در اقطار عالم سیاحت
عیارش با وجود سرعت انتقالات حسی و جولانی حرکات فکری بقدم استقرار و منظر استیفا تمام محال و مقامات اطمینانی
رسید و اتساع سواد عمرانش بشابه ایست که بغیر از عمارات و ابنیه دور که برابر ... زمینهای ...
سوادش متصلا معمور و مسکون است و ارتفاع ارکان جدران آن از بروج حصار آسمان ... به رتبه که حلقه‌های کمند توهم
دکان ... ارتفاع و صعود بر کنگره شرفات آن همیشه بیرون از خط دایره امکان در محل امتناع و استحاله مستور
و مکنون است و در میان اقلیم خامس و سادس از اقالیم طول ... و عرض ... از ارصاد و تعالیم مذکور است اما

در منقول کتب بطلیموس عرض آن ... بوده و بنظر دقیق متأخران مقرر به ... است و غالباً آن نقل که از بطلیموس شده تطابق
تحقیق و شهود نیست بواسطه خبط و تحریف ناسخان و طول زمان بر تغیر و تبدیل حال است و این شهر است عظیم از ابنیه
سلاطین و قیاصره قدیم و از مستحدثات پادشاه حکیم که بعمارت همت عالی اعاظم قیاصره در جانب شمالی شرقی ممالک روم
اساس نهاده اند و دیگران عالی بنیان متعاقب از زمان تمک ارکان ... ملک بر اوج ... افراخته اند و ممالک
بلاد و امصار روم بر دو قسم منقسم است و بعبارت اهل زمان قسم جنوبی آن را بانادولی و قسم شرقی شمالی آن را بروم
ایلی موسوم است و تمامی این دو قسم در میان دو دریا که یکی خلیج اخضر یعنی بحر شمالی افتاده و از هر یک دریا آن دیگر را خلیج
بایکی در عرض ربع فرسخی و بطول نیم روزه راه بمیان بیرون ... این خلیج اخضر از جانب مسدود
محیط متصل می‌گردد و از جانب مصر و اسکندریه بر رود نیل می‌پیوندد و دریای شمالی آن محفوف بممالکی است که جانب شرق و جنوبش
بولایات گرجستان و چرکس ... و شمالش بکفه و دشت ترکستان و جنوبش ... بتخوم دیار روم و فرنگ ...
و تمام دیار فرنگستان بر جنوبی آن خلیج اخضر است که ... از جانب شمال است و دریای قبچاق و مغرب زمین ... خلیج ...
از ... شمالی خلیج مذکور که ... فرنگ که دار الملک بعضی ملوک فرنگستان است تا اسکندریه ...
گاه ... راه است و ... بلاد فرنگ بر ساحل شرقی و شمالی خلیج مذکور ... ملکهای روم افتاده و از جانب جنوبی خلیج
بندرهای و فرضه‌های ممالک شام ... است اما در وسط ممالک روم ... از خلیج اخضر کشیده و از پای حصار قسطنطنیه
تنگنای کوهستانی رسیده که ... از خلیج اخضر تا بحر دریای شمال تقریبا چهار فرسخ شرعی راه است و الحق این مجمع البحرین
از غرایب مصنوعات و عجایب مخلوقات الله است و در میان اخبار روم و در افواه ... اسکندر ...
در آن مرز و بوم با افواه و السنه خلایق متداول است و در اکثر کتب معمول علمای تاریخی هم چنان منقول که ذو القرنین که
... منقول است اسکندر ... فیلقوس است و تمام عالم را مالک شده و هم صاحب حکمت ... است و دو امر عظیم در اقالیم ربع مسکون
بجا گذاشته و در تسخیر ممالک عالم این دو امر غریب اعظم تاییدات الهی می‌داشته یکی آنکه کوهی در میان بحری بنا نموده و دیگر آنکه
بحری را در میان کوهی راه آن فرموده اما اول ازین دو امر عجیبه بنیان اسکندری آنکه سد ... دیواری ...

بر آلات حدیدی در موضع دربند افتاده که باب الابواب از ولایات شروان مشهورست بر دریای خزر که در میان عوام
اعجام بقلزم مذکورست جهت حفظ و حراست ممالک ایران زمین از شر ترکان توران زمین بر بسته است و کوه البرز
و ابواب [illegible] سکنه بر بالای [illegible] بهم پیوسته و در نص کلام ربانی از مقدمات آن اعجوبه ربانی بر طبق حکایت ذی القرنین در سد
یاجوج و ماجوج اخبار نموده که اعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما آتونی زبر الحدید و از آن زمان الی هذا الآن بنیاد
آن دیوار بر قرار خود استوار مانده اما در زمان کسری انوشروان عادل آن سد سدید دیگر تجدید یافته و در دربند هم آن
سد اسکندری ابنیه دیگر علیحده و حصنی تمهید و تشیید فرموده چنانچه شهر دربند در مابین آن دو دیوار اسکندری و انوشروانی
معمور گردیده. ثانی از آن دو اعجوبه اسکندری آنست که در بین خلیج بنای شهر قسطنطنیه واقع است بر عکس آن
تشدید مبانی و تسدید ارکان که جهت صلاح عباد و استعدادات ملک ایران بر بستاری [illegible] علیا و عون عنایات حق جل و علا
ساخته است. موازی چهار فرسخ سنگهای کوهستانی را جهت ترتیب ملک و ولایت [illegible] صاحب ملک [illegible] زمین [illegible]
و در آن هم موازی ربع فرسخی را الحق صندوقی اعجوبه پرداخت. و از دریای شمالی که بحسب وضع ارضی نسبت بسطح خلیج اخضر روم بلندتر
افتاده آب دریای شمال [illegible] زمین که بکنار خلیج اخضر بوده بیکبار سر داده و بر هم ریخته تا بر دو دریا [illegible]
و قدرت سلطنت اسکندری بهم آمیخته و طوفان عظامی از قهرمان قدرت در دیار اعدای اعداد و استیلاء لشکری بر انگیخته مولف
کتاب عن الاهوال اخبار داده. و اغنته عن [illegible] نمود و داده. هرچند که این امری عظیم است که از افراد صنعت بشری بر آن
و اراده مقدور افراد انسانی و استطاعت مظاهر سلطانی افزون لیکن آنچه در کتب معتبره و تواریخ مسطورست برین موجب قصه
مذکورست و از شواهد صدق این مقال و علامات حقیقت وقوع این حال که برای العین مشهودست در آن مواضع و مقال این حالات
موجود و محسوس است. اگر در آن خلیج که [illegible] بعبارت مشهور [illegible] اسکندر [illegible] مذکورست در عرض ربع فرسخی با تفاوت چهار فرسخ
[illegible] قسطنطنیه آب دریا از جانب شمالی بسرعت روان است و آسیا [illegible] دریا از سرعت جریان آب گردان
گشته و در آن خلیج [illegible] روانی آب جهت شتاب حرکت دریا در حال عبور همیشه در تردد و اضطراب موضع [illegible]
در دو طرف سکنای آن آب روان است اگر کوهی نرم و زمین [illegible] و کندن و رخنه کردن چنانکه [illegible] آن چنان پادشاهان

عالی شان را معتقد و مقرر است. و با معاینه نظر و شهود علامات آثاری از اعمال انسانی در بعضی از آن خلال خلیج نمایان است
و در حین جریان کشتیها در حالت صفای آب دریا بر سطح خلیج اخضر عمارات بلدان و بناهای مساکن در قعر دریا مشاهده و معاین
احوال آن باشد. بیت [illegible] که [illegible] طوفان عیان گشته [illegible] و نزد گوهرشناسان قالب
شناوه انسانی و نفوس انسان [illegible] قدرت ربانی پوشیده نیست که اگر کسی از مظاهر بشری [illegible] ممتاز شود و در مظهریت قدرت
جهانگیری ممالک و دولت اسکندری سرافراز گردد از [illegible] مظهری همیشه ظهور چنین خوارق عادات معهود و منقول می شود و از آن
منظور نظر حق چنین وجه استیلا و اختصاص باصناف سعادات منقول و مقبول انام است. بیت لیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد. الحاصل چون قدماء قیاصره و سلاطین پیشین و حکام پیش ازین جهت ضبط ممالک دریا و
که بر ساحل این دو دریای زخار است و بسبب دوام تملک مسالک تا [illegible] ممالک بری و بحری که موقوف [illegible]
جزیره [illegible] این دو دریا شهری که گاهی قسطنطنیه و گاهی باسطنبول معروف است بکمال رفعت و استحکام بنا کرده اند و اساس سوار
استوار و حصار فلک [illegible] اگر [illegible] قعر دریا [illegible] برده اند و در تتبع تواریخ قیاصره روم و در استقصا
قصص و اخبار کلمات ارباب علوم چنان معلوم می شود که قسطنطین منسوب الیه این شهر معظم متعالی و بانی حصار این شهر
عالی و از پادشاهان قیاصره سابقه و متوالی چهار قسطنطین نام بر مسند قیصری بوده اند و اقدم ایشان قسطنطنوس [illegible] است
که از سلسله قیاصره فرنگ است و بعد از اغسطوس است که اقدم و مبدا قیاصره [illegible] است و [illegible] بعد از اسکندر بر ممالک
روم با تمام مستولی شده اند و از آن مسند نشینان تخت قیصری اغسطوس معاصر زمان بعثت و مظهری حضرت عیسی علیه السلام بوده
و بعد قسطنطین [illegible] سلطنت تمام فرنگستان [illegible] نموده و شهرها و ممالک اسپانیه را [illegible] که در ایام سلطنت فتح و مسخر ساخته
و دختر قیصر [illegible] خواسته بود و قسطنطوس از دختر پادشاه اسپانیه متولد گشت و بعد از پدر بکمال
عقل و عدل بر مسند سلطنت و قیصری پدر خود برآمده و جمیع ممالک فرنگ و روم را مستولی شد. فاما [illegible] یهودی بوده و هنوز
متقلد دین عیسی علیه السلام نبود تا از اتفاقات عالم کون و فساد او را مرض برصی دست داده و مدت ده ماه آن مرض
امتداد پیدا کرده [illegible] از پایان آن

زمان بود و یعنی پاپ قائم مقام حضرت عیسی علیه السلام است و در علم و حکمت و تقوی و زهد و رهبانیت سرآمد و
وحید عصر بود و او قیصر مشار الیه را مصاحبت نموده اولا در علاج علل [?] و اصلاح حال ملکی مدنی او ید بیضا اعجاز عیسی ابرو فق [?]
تبرا الاکمه و الابرص بظهور رسانید و آنگه دولت صحبت اهل حق و ارباب حکمت او را از مرض روحانی هم یکبارگی
رهانید و قیصر قسطنطینوس بعد از تحقیق دین حق معتقد مسیح گشت و کیش و آیین عیسوی را تصحیح و ترویج نمود و از غایت محبت
با اهل علم و حکمت منزل و آرامگاه خود را در جوار جماعت رهابین و کشیشان و هم کیشان خود در معبد و کلیسیا ساخت
و بعد از استقلال صوری و معنوی و پس از تمکن او بر تخت سلطنت و دولت دنیوی بداعیه تسخیر بلاد شمالی و شرقی …
فرنگ که دیار روم و … است از دار الملک … علم برافراخت و دار الملک خود را …
پاپ تفویض نمود و چون پاپ مقتدای خود مقرر داشته بود در تخت سلطنت خود هم قائم مقام فرمود و از آن زمان
الی یومنا هذا دار الملک مذکور که برومیه کبری در کتب تواریخ مشهور است آن جماعت پاپان بر تخت شاهنشاهی و مقتدایی
تخت اقتدار نشسته … هر چند حکمت و زهادت و حکومت بجهت رعایت سنت عیسی در کار دین و ملت واحدا بعد واحد
بر مسند پاپی می نشسته و جمیع سلاطین فرنگ بلکه تمام ملوک متابعه از روس و الکروس و … و غیرها که دوازده پادشاه عالی قدر
در آن ممالک بر دین عیسی علیه السلام اکنون هم … و تاج و منشور سلطنت و شاهی خود را از خدمت پاپ بر مسند پاپی …
می گیرند و او را بجای عیسی هادی و رهنمای خود می دانند و از زمان قسطنطین الی الآن … جهان معتبر و شهر …
اکنون آن را … پاپ می گویند با توابع و ولایات که در تحت حکومت پادشاه عالی جاه باشد برقرار … سلاطین آن
امصار در تحت حکم پاپ است و بقایای آثار مسیح مثل گهواره که در طفولیت آن حضرت … دعوی نبوت متکلم گشته و سایر
آثار و در معبد عظمی که در آن شهر است در تحت ضبط پاپ محفوظ است و … سلاطین عیسوی شمار …
… شماری باشد و بر وضع و قانون … سلاطین اسلام در سابق ایام …
و نواحی آن جماعت پاپان میان سلاطین فرنگ و الکروس و جمیع اقوام نصاری در کار دین مطاع و واجب الاذعان می دانستند
و تا اکنون همین اسلوب معمول آن طایفه … محصل حکایت … ذکر …

یکی را از آن میان بجناب پاپ … اهل حل و عقد مسیحیان … برمی گزینند ایضا

ذکر عدد سلاطین ملک … اگر چون تاریخ عالم از هبوط آدم علیه السلام به پنج هزار و هشتصد و پنجاه سال رسید قسطنطینوس
بن … با اساس حشمت و شوکتی بی قیاس و سپاهی زیاده از اندازه حصر و احصا در دیار روم … در قدیم …
بپای عمل سواد قسطنطنیه لشکر کشید و در آن محل عمارت … در غایت متانت و حصاری در کمال حصانت عمران
اصل بنیاد آن … منسوب به پادشاه … از ملوک …
روزگار … والی و حاکم آن ولایت و دیار بوده است … در تاریخی که بعد از پنج هزار … سال از هبوط آدم بوده ان
اساس عالی بنا بر سطح غبرا … استوار نموده و از زمان آن پادشاه تا زمان قسطنطینوس دوازده پادشاه و قیصر از اولاد و اعقاب
و منتسبان سلسله انساب آن پادشاه عالی شان در آن شهر و مملکت والی بوده اند و … آن مملکت … بوده چون نوبت دولت
ایشان منقضی شد و طلیعه سعادت ایشان … گشت و قسطنطین به نیروی بخت مساعد در تسخیر آن قلعه ساعی و مجد شده و بنای دولت …
آن حصار آهنین … و از میان … آن شهر و قلعه بعد از فتح با علم و ارباب …
نظر عاقبت اندیش او آن محل … تخت سلطنت … مناسب نموده و باتمام تمام … و آبادانی و توسیع و ترفیع آن شهر بلند …
توجه فرموده و کلیسیای عالی اساس در درون آن شهر طرح انداخته و دیوان خانه جهت … و داوری بر وضع قبه سپهر گردون
بر سطح زمین … برافراخته و آثار آن عمارت عالی بنا … آن پادشاه صاحب …
چند عالی از سنگ رخام هنوز در آن میدانی بر پای است … جهت … اهل خبرت و عبرت … بیت
ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار … عبادتگاهی … فرموده
… مشهور و معروف ساخته و بعضی از آثار آن دیر الی الآن موجود است و در جانب جنوبی جامع …
سلطان … هنوز مشهور است و یک عبادتخانه دیگر … حضرت عیسی علیه السلام
بنیاد نهاده … بارگاه سلطنت و کرسی عظمت خود …
می شد و الآن میان آن میدانی که محل بارگاه پادشاهی او بوده … عمارت … ستونی چند هنوز باقی است
و … مرکب و … آن … سالها … و چندین بنای دیگر …

عالی بنیاد و حمامات و دکاکین و خانات اساس انشا نموده و بعد از آن بجهت خود بنائی و عمارتی طرح انداخت و سور و شهر بنیان
کشور را از حصار فیروزه کرده وسیع تر و منیع تر برافراخت و درین دار السلطنه چند قیصری از نسل قسطنطین
دوام ملک و ملت خلفا عن سلف یافت و بعد از پسر قسطنطین تخت قیصری و چند قیصری دیگر پدید گشت و او را نام قسطنطین بود و قصه باز ده سال
کوس دولت او را شرف آوان شرف نمی گذشت بعد از پسر قسطنطین بزرگ سند … قیصری برافراشت و لیکن هیچ یک … خود را که
در ملت عیسی بود نگاه داشت و کیش بت پرستی آغاز نهاد و جمهور ارباب … خراب و منهدم شده بود و فرمان داد
و این تبدیل دین و ملت موجب زوال ملک و دولت او گشت و بعد از دو سال … از سلطنت او لشکریان بکنار دجله
و اکبری عجم مصاف داده و در آن جنگ بدست یکی از لشکریان عجم کشته شد و او در قضا … که بکنار راه افتاد و بعد از دو بیست
قیصری در تخت قسطنطنیه و ممالک روم … از اولاد قسطنطین قیصری نموده و … سال برامالک و دو راه ملک
متمکن و متمکن بوده تا نوبت قیصری بقسطنطانوس رسید و او با کسری قباد و پسر او انوشیروان عادل و شهریار از نواحی دیار بکر
مصاف داد و از قباد کسری انهزام یافته با معدودی با انطاکیه افتاد و ایرانیان ملک روم را بغارت اسیر و دستبرد عام و
فساد و فساد داده و دل خود را از دشمن جان قادر و مستولی بایستاده و بعد از آن دولت قیاصره فرنگ بالتمام برافتاد و
حضرت مالک الملک چند قیصری در تخت قسطنطنیه باطاعت قیاصره یونانی داد و صاحب الملک و تسلط ایشان بر ممالک قیصری آن
بود و تا زمان فتح سلطان دین محمدی تسلط و استیلا سپاه اسلام بر قسطنطنیه همیشه اولاد قیاصره یونانی و
بعد واحد قیصری می نمودند و هرقلیوس که بلسان اسلامیان بهرقل عظیم الروم معروفست از آن قیاصره یونانی و در رابع قیاصره
یونانست و بعثت حضرت نبی عربی علیه صلوات الله و سلامه علیه در زمان قیصری او اتفاق افتاد و او پادشاهی بغایت صاحب شان
و عالی مقام بود و جامع میان … ممالک فرنگ و روم و شام و نامه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بنوعی که در کتب احادیث
صحاح منقولست بجهت قیصر روم نوشته شده بود و باو رسیده و در مجالس همیشه آن حضرت … اعظام و تعظیم و تبجیل و
تکریم و اکرام … آن حضرت … چه او را مهارت تمام در علوم حکمیه خصوصا کهانت و تنجیم و الهام بوده و
بدلایل و شواهد علوی و سفلی بعثت رسول آخر زمان را مترصد می بود … مجلس … و استفسار هرقل از ابوسفیان که

از انکه بجهت تجارت بشام آمده و بعضی آثار و اخلاق حضرت رسالت از و مفصل پرسیده و تعظیم شان نبوی بانجام رسانیده با ابوسفیان خطاب …
و بدین وجه منقول از کتب صحاح است و چون هرقل پادشاه حکیم بود و عارف بدقایق
الهام و تنجیم از تحقیق علامات و شواهد نبوت تصدیق قلبی بثبوت نبوت پیغمبر حق نموده بود فاما از جهت تعصب ناموس جاهلیت
و از غرور تعلق بسلطنت و دولت صورت اظهار ایمان و اجبار و اعلان آن در عالم کیش حق نتمود و بدین صورت از تخت
سلطنت رحلت نمود و بعد از وی پسرش قسطنطین ثانی بر تخت قیصری متمکن شد و بخصال حمیده و اوصاف پسندیده میان قیاصره
… گشت و خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان قیصری او بود و در خلافت او فتح و ظفر اهل اسلام در مصر و شام
و بعضی محل دیگر که در حکم قیصر مذکور بود در آن ولایت اعیان اخبار زمان … استیلا و استعلا دولت اهل ایمان عیان گشت
و در آن اوقات بیت المقدس که تابع سلاطین فرنگ و روم بود لشکر اسلام گرفت و مسجد اقصی بشرف دین مصطفوی اصطفا پذیرفت
و بعد از سی سال که مدت ملک و قیصری قسطنطین مذکور منقضی شد تخت مملکت روم و چند قیصری بقسطنطین ثالث از قیاصره
یونانی رسید و او هم در طریق سلطنت نیکوسیرتی و عدل و احسان میکوشید و اهل اسلام بلا ارادت و محاربه تمام روزگاری گذرانید
چون زمان دولت او هم بسر رسید پسرش … انتقال پذیرفت او نیز چند قیصری بمتابعت سیرت پدر را در … التزام نموده اما
علم و حکمت بسیاری بر پدران خود افزوده و در علم اخلاق و تدبیر سیاست تصانیف کتب و تعالیم نموده و لیکن چون مجاهده اهل
علم تمام شده بود و حرب … لشکر اسلام گشته بود … از کمال … و حکیم سیرتی از اهل اسلام … فراغ
تعهد و قبول کرده و بایشان … سر و جان … خود را از ورطه هلاک بیرون آورده و بعد از انقضاء ایام زندگانی
او نوبت … قیصر از اولاد قسطنطین سابق بتخت قیصری قسطنطنیه رسید و او پادشاهی عظیم الشان بود و
در قسطنطنیه می بود و پسرش در … سلطنت می نمود تا چون عساکر اسلام تمام … و مجموع ممالک ایران و توران را
تا حد … گرفته بودند و هر روزه حوزه دین … و دایره ملک … افزودند همیشه قیصر مذکور از لشکر اسلام هراسان بود
و چون نوبت حکومت ممالک اسلامی بعبد الملک مروان … رسیده بود سپاه اسلام در آن ولایت … و ولد عبد الملک
بمحاصره قسطنطنیه توجه نمودند و چون … انتقال تمام داشت … قرار داده عودت نمودند …

کتاب مذکور شده در میان قسطنطین و لشکر اسلام از جانب جنوب و مشرق روم که اکثر ممالک اسلامی شده بود کرات محاربات و معاملات
بمیان آمده و مجانیق بر قسطنطنیه که در آن فرصت بود از جانب دریا ضربت بسیار کرد چنانچه آن کتاب عظیم افتاده و خلق بسیار از اهل کفر
و اسلام مقتول گشت و اگرچه فتح روم کما ینبغی میسر نشد فاما سعی جمیل مجاهدان دین صلوات الله علیهم مشکور و مقبول شد مؤلف
مجاهدان راه دین بجهاد رفت و خویش بنموده سعی که اینهای پیش از من محصول کلام آنکه قسطنطین که شهر قسطنطنیه بدو منسوب است
و اسم دیگر او در میان کفار باسطنبول مشهور است چه پادشاه بوده اند و در زمان طغیان اهل اسلام این شهر را اسطنبول استعمار یافت اهل اسلام
اما ابداع و ابداع تعمیر آن ملک و عمارت و دین و ابتدا آن اساس معابد و مساکن جهت عبادت کسی و توسیع حصون حصین از آثار همت
رفیع آن قسطنطین است که در اوایل سلاطین و ترکیان معروف است و میان اوقات سلطنت او با زمان قسطنطین یونانی هم از روی
سال مشهور است فاما چون در بدو ظهور اسلام تاریخ دار الملک قسطنطین ولد هرقلیس از قیاصره یونانی بود و بعد از او قسطنطین
ثانی پسر و جانشین هرقلیس و ارامی انجا نمود و بعد از سلطانی در رفتار و مکالمات مساعی این شهر هم تقوان زمان بر طوق ستاد اول او
قسطنطین قدیم معروف و منسوب شد و مع ذلک در آن اوقات هم که لشکر اسلام اول الاشرع فتح قسطنطنیه نمودند اتفاقا منصب قیصری
بازدو قسطنطین ثالث از قیاصره یونانی از اولاد هرقلیس عظیم الروم بود لاجرم چون بجنس اسم و رسم این شهر عظیم تحریر نموده
ما الکلام بوده و حکم الکلام بجر الکلام مقتضای حال از معنی برقطعین از دنبال ایشان حکمت اسلام شد و جهت بعضی مقاصد تاریخی استقوار و مع تواریخ
و اخبار سلاطین کو و اسلام کرده آمد و تقدیم این مقدمه بر تفاصیل فتح سلطان دین محمدی مناسب مقام دیده شد و اشباع کلام
درین باب در داستان منفصل فتح قسطنطنیه و انشاء و تجدید عمارت آن موضع ان شاء الله تعالی بگوش هوش مسروش الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه خواهد رسید و الله الموفق بحسن اتمامه فتح ممالک دیگر از مفتوحات فتوح سلطان دین خلد ملکه
که بمحض تایید ایزدی از کشور یونان داخل ممالک آل عثمان گشت و سلطان را در زمان خلافت خود توفیق الحاق و اضافه ممالک
خان از ملوک و سلاطین سابق آل عثمان شد از ممالک و بلاد ولایت که در بسیط عالم مشهور است و اکثر شهرها و حصون آن
در غایت حصانت و قصور و حصارهای آهنین سور دیاری است که اکنون شهرت بسیار قرامان نموده است و در قدیم الایام مقر
سلاطین عالیشان و منشور حکمای یونان بوده و آن مملکتی است که حسب وضع بلدی در وسط اقلیم رابع واقع است و مشهور به قسطنطنیه

متوسط و در غایت نزهت و لطافت و کمال بهجت و نضارت است چون مصر جامع جامع است و در حسب نسبت
جوار امصار و اتصال حدود و اقطار بر رومی فاصل است میان منتظمات ممالک روم و ارض شام و حدود و جانب
شرق آن ممالک را با ایران زمین اتصال و التیام هوای فرح فزای آن کشور چون مزاج روح انسانی در نهایت اعتدال و
فضای دلگشای و اراضی آن خوش چون باغ جنت مشام جهانی و دمان صاحب جمال در ترویح روح و تفریح مشام نسیم وزیدن خوش نسیم
صبا و شمال است و جمع انهار سلسبیل و چشمهای زلال و مساکل ایوان پر دیوان و رفیع عمران آن امصار و بلدان از روی
استقامت مزاج طبیعی چون قامت رعنای جوانان مقبول و موسوم بیش از نهایت درستی و توانایی است و اشکال کامل الملوم در مان
از کسوت جمال و از روی لباس حسن و کمال برازنده و تفوق آنجا بود که در محاسن و عنایت است و خوبی عذار جوانان آن بلاد بیشتر اقسام
زیبایی است مبحث مولانا زعکس روی آن خوبان خوش نسب شده بهرستگان اصل خوش ساز صفحات وجنات ماه رخسار آن
آنجا مثلی چون چهره خورشید گردون مقرون لطف روز افزون و رنگ عارض گلعذاران آنجا چون ضمیمه که اکثر گندم گون و متوسط
لون ابدان و بشره ایشان ظاهر با اعتدال مزاج بشره و دلیل است قابل عقل و مساعی اعضای انسان در رفعت معانی فهم و ملکات
کرده و خلق جمیل است و وجودت خاطر و ذکاء مهارت در مقالات و صنایع و مساعی این مملکت بر ساز عدوان بجهت غلوتت مساعی اهل
این کشور بر سایر بلاد آن مساکن و اوطان الکه خلاصه آن دیار سبب دشت و تجربه طیب ولایت بوده و خلود و منافع آن اقطار و آفاق
مقابل مهبط انوار هدایت نموده همیشه قبل از ظهور دین اسلام آن مملکت الحکماء حکمای الهی یونان بوده و در اکثر اعصار اهل آن ممالک
سلاطین مصدلت شعار و قرارگاه عارفان اهل الله و مقصد حکمای شده که جماعت آنان متقدم حکماء متنوع در فنون و مقامات است و جمع اشراقیون و مشائیون و اکثر
محققان زمان کو و دین علمای علوم الهی افلاطون دو فی دوان ولایت است و از قدیم الزمان تا عصر سلطان سلاطین زمان آن
مرز و بوم و مزار اولیا و این کارها بوده و در نوبت دو عات آن ملکوم الهی در مقامات کشتی های خاطر شناسی آن سید قدم گرفته
و مشرکان را اهتدا بمعبد اسلامی و فرارگاهی از اهل ایمان تبدیل نسب بوده و الیوم مطلع انوار توحید و عرفان گشته و از
فواضل صدقات سلطانی آن محفل فیض و تحقیق الهام مکان شده بیت طواف الذی طاب الزمان و المجلس منایته فرض و محبت الاذکار
و اعظم امرا ین و فرضه ایاکن آن مملکت شهر قونیه است که همیشه مکان بردین از نزد و آمد مرغ دل قدسی مطار و درآن دیار بسکون قرار یگر

وبسیاری از ارباب حق ویقین در ایام تفرقهٔ روزگار در آن کشور آرام و قرار یافته مأمن قرار نموده‌اند و مقام من شریف و مسکن
لطیف عاقبة الامر و بوجود شریف آن اولیاء واصفیاء ملک بهشتی گشته و کیمیای چشم خاک اینای آن سرزمین خزان نشده گویا ارم گلگشتی
کرانکی باغ ارم است همیشه نسیم جان فزای ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات از بادی سحری آنجا بمشام جان وزان است و از زودی وا
آن نشیمن اهل معنا طیب انی لاجد نفس الرحمن از هبوب صبا بوی مشک افشان است از جمیع زوایا و اقطار شمال
بلکه از هر کوچه و بازارش حال عشق و صفا و جوی فنا و بقا پیدا است و هر باغ و در فضل از اصوات بلبل و فغان شوق گل ترقی و شاکری
دارد و مویدا بعینه تحقیقا بیت نسیمش فیض حشر از باغ بهشتی زمینش قدر دو عالم گل گشتی چو معمار کیز زمینش گنج ذهبی
از آن کشور بمکمل بزرگ روحانی اتصال و عظیم ترین ... سلطان ولایت روم است و آن مستغرق در شهود تحقیق مولانا
جلال الحق والدین محمد بن محمد بلخی مولانا رومی مشهور و موسوم و مجاور تربت مرقد پر انوار و حرم ... اسرار ... آن خورشید ...
و شرف بعنوان غفور و معروف اعنی مزار ... و روزنه ... التقبیر وحقه مهدی ... مرقد مقدس ... است و مقتدای اهل
و اولاد حضرت مولوی ملقب سلطان العلما بهاء الملة والدین ولد و نعمان ... قدسی السام آن عارف ... محقق و صدیق ابن الصدیق
و صدیق عشق و شمس شفیق حضرت مولوی شیخ حسام الحق والدین حامد و ماکی شیخ ... شیخ اکبر ... و ... شهد آن
منظر لطف ... سلطان ولد و اولاد حضرت مولوی و ... از ... اهل حق و ... شیخ صلاح الدین زرکوب ... حقیقت ... و
خلوت ... حضرت مولوی معنوی و بسیاری دیگر از اکابر ... و ... حق ... حقیقت ...
ارواحهم انوار فی قلوب المخلصین مصابیحهم و دلیل ظاهر ... آن ... ظاهر ... آن ارض مقدسه ولایت ... و ...
آن سرمنزل ... چنانچه از آن افق ... ولایت طلوع ... ارباب ...
ارباب حق ویقین و امام ... شیخ صدر الدین قونوی ... از آن مطالع ...
هر گوشهٔ آن شهر ... متبرک است و در هر گوشه آن نشیمن ...
مثل ... شیخ ... شیخ شمس الدین تبریزی ... ارواح
و اشیاخ کرام بزرگ ... و ... و ... ساخته‌اند و ... و ...

مزار ارواح و مناخ اشباح و مطلع اصباح تقوی و صلاح اند افتاده از جملهٔ مشاهیر اولیا که ذکر ایشان ... در ...
دارند ... ظلمات خاک تیره چون آب حیوان پوشیده ... و احاطه
اسما و رسوم ایشان ... البیان ... و ...
فاما سلاطین ... اهل اسلام ... ایام ... و آن سرور شاهان ... سلطان
علاء الدین کیقباد ... و ... ملوک کشور عدل و دین بوده ... ایشان صورت و معنی ... بیت
قد کان ... قوم ... و ... دیگر شهر آقسرای که کشوری است خوش هوا و
هوای ... و ... دل و ... انوار ... و ... آب ... خوش و ...
خرمان ... بر ... آب حیوانست و ... آن کشور ... نسیم ... و ...
و ... بستانی از ... بوستان ... الوان ... و ...
... از ... عالم ... جان ...
... بیت بلبل گشته بر گلهای ... نوای ...
... آن کشور ... عالم ارواح ...
... آن کشور ... منزل ... بستان ...
شهر ... کشور ... دوازده هزار ... مردان خدا ...
... بیت گذشتیم ... التراب ...
... التراب ... و دیگر شهر قیصریه و هرقلیه که بنای قیاصره یونانی است ...
اکثر ممالک شام ... قیاصره روم ...
ساخته ... آن کشور ... ممالک شام ...
از ... حضرت رسالت صلوات الله علیه ... هرقل ... پادشاه ...

و از خرابه آثار او و ظهور در عمارات مساکن اخلاف ایشانست و تعیین آن ممالک جهت مسکنی قیاصره که اکثر پادشاهان محکم بوده
دلیل رجحان آن مساکن جهت مواطن است بر سایر بلدان **دیگر شهر آق شهر** عالیست در غایت
نزهت و بهجت و در آنجا فواکه و ثمار بی انتهاست و از آنجا لطف هوایش چون نسیم بهار مروح روح است و مجاری
چون عروق جمیل الوجه جمیع قوی را موارد مفتوح است و در ظل امن و رفاهیت و سایه فراغ و راحت از ضیاء معدلت سلطان
خلد الله ظلاله علی العالمین از کابر ممالک بیتی مسالکان مناهج دین عالم عارف بالله بابا نعمة الله نخجوانی افاض الله برکاته علی العالمین
والداعی که سالها در مراحل سیر و منوشان طریق انکو بیرا ز اکثر ممالک عالم گذری کرده و طایر طبعش پرواز تمشی آشیان همین مساکن نشانهٔ جا
زده و ضمیر دو ره و بر و فق اقتضای **کل یوم هو فی شان** هر چند روز رخت اقامت را بیک منزلی کجای میکند است و وجود طریق سیار او
سالک و متمکن بوده بالخلفاء و یتوهما بالحق کواهت قطع منازل السائرین جری او فراشت تا اکنون باقتضا سلوک سیکر شده
در پاسته عام الحوتش و نصیب آن شهر جنت آثار را با وجود دقیقی تعلق از جمیع ماسوی جهت لطف منزل الطیب و مسکن متوطن نموده و که
باستعداد اهل آن دیار تا یوم قرار اختیار فرموده و در ظل عافیت عام عدل و احسان سلطان مرفع رسنده خاطر را در آنجا
فرود آورده **بیت** درویش را سراسر کوی خرابست ه ترک متاع خانه متاع سرابست ه **و دیگر شهر**
لاذقیه و نیکده که از معظمات بلاد و بقاع است و علمای تفاع از محصولات و انواع بوع با جناع اکثر اوقات مقر
مسکن ملوک و حکام عظام بوده و آلان نیز مقر حکومت بعضی فرزندان سلطان اسلام گشته و صفت طیب طینت آن مساکن که
مصداق **والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه** بوده در کثرت حبوبات و فواکه مشتهی لذات از قبیل لا یتهیأ ست و عدد و احصا
تحاصل ار حمد عداد امور بی حد و شمارست **بیت** کم ابنت للخضر او فی اطرافها ه للارض من تحفیه من الطاف
و تحمل منتظر الریاض و نعیمها ه اہل المنازل الس انواع **القصه** از این ممالک و بقاع کثر الاتساع و آن کشور
با نصحت و اتساع که سالها ملوک مالک صاحب اقتدار بود و بقبه تصرف حکام شجاعت شعار از آل قرامان بوده و آن قوم همیشه
ابا عن جد با خاندان خلافت آشیان آل عثمان در مقام مکاوده بر دوام و معادات بوده ولایزال بعد و مناقشه مبتلا گشته
در آمده از مسلک طریق انتظام فاده کی نموده و اگرچه با مستداد زمان میان این دو خاندان قرابت سببی نیز پیوسته بوده

و مصالحت و مصاهرت از جانبین نیز بسته لکن حاکم حکم که **الملک عقیم** هرگز از مواصلت ایشان نتیجه موافقی محصول ملایم
بظهور نرسیده و هیچ وجه سر رشته عقد خاطر حمایه ایشان بوصلت نسبت حقیقی منتج نشد **بیت** کار کرانی نیست توسل المجرد
جای جهان بنشد بدوات توان رسید ه چنانچه تفاصیل این معانی در داستانهای سلاطین سکان آل عثمان مذکور شده و مکرات و مرات
چون از آل قرامان نوایرهای خوش معارضه فاحش و فتنهای مشوش بممالک محروسه خصوصا شهر جهانی آرای برسا رسیده بود
دکره بعد اخری و مرة بعد اولی این سلاطین مرحمت شعار بر جواب و بوار دیار قرامان استیلا و استوار یافته و ملوک و حکام
ایشانرا در سلسله قید مر اسارت در آورده و بمقتضای سنت حضرت مرتضی رضی الله عنه که **احسن الی من اساء** صفح جمیل از عثرات
و اغماض عین از زلات ایشان بظهور رسانیده و معاهدها کرم و مردمی داری جبلی بر پایه پسته عادت و اجبار اصلی و دوام مسامحت
و دوام آن مرحامات بی حد و حسان را بعفو و بخشایش مقرون میداشتند و هر باره که بر قادیان ایشانرا از مرحمت و اشفاق
از قید بند اطلاق میکردند و حکومت ملک موروثی خود ازراه مروت بدیشان گذاشتند و بدین موجب تا در زمان این سلطان ملکوت
و قرانان اولاد و اهم بیک حاکم قرامان بر طبق مضمون صحف مقرون **انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون**
نسبت و کونا کون بظهور رسیده و جهت تمشیت امور مسلمانان که ملکداری از جانب خلفه ازان خلافت آشیان بر نفع مسائل
و باتفاق آرا و اراباب عقل و اصحاب سیاسات نقل بطریق ش که نایره تابان این فتنه ها را بقطرات تیغ خونبار تیغ و آب جویبار
بودان سپارند اتفاق افتاد **نظم** آتش غم از بیکند ز چشمه پاک ه آب غرامد ز سر چشمه چالاک ه آتش تابان عداوت تاب
بنشانی تو به تیغ خونشاب ه بهر آینه بر طینت حکمت این سلطان دین محمدی و جانوران جهان مسکن گشت کر طراوت بهجت
ملکت و اقبال در رفع ماده این سوء مزاج و قلع انتساب این تفوق انقضال اضطرار در ه بهر آینه این سلطان دل آگاه عمل بمصالح
کلام الله لازم دیدگه **وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله** و تمکین دولت عامره سلطانی
آن جماعت ملوک قرامانی در عین ادباری و سرگردانی و تردد بدرگاه سلاطین ایرانی بوده و که نام شده و نسل ایشان با یک
مدتی چنان منقطع الآخر گشت که هیچ وارث ملک سزاوار حکومتی نماند و بمجامعت حدیث صحیح **من آذی جاره ورثه الله داره**
تمام ممالک قرامان در سلک سایر ممالک محروسه آل عثمان بازماند و تفصیل محاربات و مکاوحات ملوک قرامان در محل خود در کتاب

سلاطین سابق کوتاه شده و انقضاء دولت ایشان بعد این در داستانهای فتوح سلطانی مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

فتح دیگر از معظمات فتوح سلطانی و شهر کفه و ان مستقل از اقدار دین اسلام شهر و مملکت طرابزون است

که در میان ممالک کفه و از مشاهیر قلاع و حصون است و اصحاب علم سیاحت و متصدیان اعمال مساحت در تقسیم بلاد و اقالیم آن کشور را از اقلیم خامس و دیار رومیه کبری تعداد نموده اند و از ایام سالفه و قرون سابقه حکام آن مملکت از فروع ملوک جبابره و سلاطین قیاصره اسطنبول بوده اند و با وجود قرب آن دیار بمعظمات دیار اسلام و امتداد جوار ایشان [با] بعظما ملوک و سلاطین عالیمقام مسافت از سرحد یا بر دو و از طبرزان تا آن ولایت یک مرحله راه کاروان است و از طرف دریا [نیز] روم هم متصل آن لیکن بواسطه استحکام حدود ولایات و اقطار و جهت صعوبت و شغل لشکر از هر طرف آن شهر و حصار هیچ پادشاه استطاعت انتزاع آن ملک از حکام قدیم آن اجازت نداده و سلاطین سابق اسلام و کفره از خسروان عجم و روم قرب ضم و الحاق آن مرز و بوم به دیار اکاسره و قیاصره امکان نیافته حیث آن ملک ندیده بود و تسخیر ارتفعه کس بضرب شمشیر بگرفت بجرم و قهر سلطان باقوت تیغ و چستی تدبیر امامون مفاسد و مقابح حکام طرابزون به دیار اسلام رسیده بود روی دریای شمال لا یزال بطریقه قطاع الطریق می کردند و تجار و سالک بحار از جانب عجم و ترکستان و اطراف روم انواع ... و آزار از کفار سرق آن دیار می دیدند چه اکثر ارزاق بر ساحل بحر شمالی بر فتاده جنوب شرقی ارز ولایات کفه قرم و واقع است و اسطنبول عمارت دیار روم خصوصا دار الایالت ما و رای تکیامه از آن ولایت کفار متصل و متابع است و منت کشیهای چهار دهم و دوازده از اسطنبول که شیع الجون این دریای شمال وجمیع اخر بحر فر ملکت از قاطعان طریق آن مملکت کافر انواع آفت عادتی بوده لازم بواسطه حمیت اسلامی و دواعی همت سامی کمر بست به یکبار سلطان دین هدی را بر آن داشت که در دفع مفاسد آن جماعت فاسد نامه دو دفع هرز و مکایه آن جماعت از مکایه خان زعامت غیرت اقتضا و زمام احکام قضا امضا به مصوب فتح آن مملکت کفار به نبرد اخبار سیستم اجتهاد و تصمیم عزائم همایون سلطنت داشت و منافع دینی و دنیوی را در اکثر علمای اسلامی با عزم همایون شرکت و منوط انگاشت و آن سلطان علو جهت محافظت ناموس پادشاهی و ... و امر و نواهی الهی بمقتضای رای جهانگشا که همیشه متصدی مصالح دین و دنیا بود و لایق و سزاوار چنان دید که آن قوم چند روز اغیار آن دیار کفار بر وفق امر واجب الامتثال وقائع ...

بلغ

کلمه ازان قرب جوار آواره و مستاصل گردانند و آن ملوک مشرک و فتنه انگیز آن فروگ از مسند داراری آن مملکت ما لغو فتح و مرفوع الالقاب باید و الحق در صلاح مملکت داری و مقتضیات ممالک دوم وجهت اجتماع اختیارات و رد اهل و ولایات در امارات آن ولایات سعادت سوم فتح آن حصار و تسخیر آن دیار حکم ظفر فتح مملکت گرجستان دارد و بمثابه کلید فتح حصون فرنگستان زیرا که وضع طرابزون بر ساحل دریای شمال جنوبی است که از آن مرز عبور فرنج بر ولایات گرجستان آسان است و رفع و دفع شر آن فرنگ و اطلاق و روس استظهار حکومت انجام در حیطه امکان و کسب فتح و استسلاع آن مملکت منطوی در داستانهای غزوات سلطانی مذکور و در صحیفه خوارق استیعاب مسطور و مزبور خواهد شد و الله الموفق علی ذلک فتح دیگر از ممالک ملوک صاحب استقلال و حکام عظام و دلاور کفار فرنگ یاد خاک آن کشور در حوزه اسلام شهر کفه با توابع و مضافات است که در اقصای بحر شمالی بجانب دشت قبچاق و سرحد الوس و ترکستان مغول قرار افتاده و از آن محل با صحرای خطای یکسال راه مسافت است کشاده و از قدیم الایام و پیش از ظهور دین اسلام آن مملکت بواسطه فاروت بحر شمالی و اتصال آن دریا به دریای فرنگ و بندرگاه اسطنبول جزء این مملکت در سلک سایر ممالک ترکستان قلمرو سلاطین فرنگ بوده و لا یزال حاکم آنجا با اهل اسلام مکاوحات بعداوت و جنگ می نموده و با وجود سطوت سلطنت اولاد چنگیزخانی چه در زمان کیخاتو ... ایشان و چه در زمان ملوک شعار مسلمانی بر گزیده است چنانکه ایشان را قوت جواران کفار بوده و پیت استیلایی بر آن فرو گماشتن نیافته اند و هیچ کاری مکنف اوت کفه که با آن همه توانایی با روی اقتدار و حکمرانان جهت مملکت ملوک کفه را بر تافته اند تا آنکه سلطان محمد فاتح فتح قسطنطنیه دست داده و لوای دین اسلام را بر ممالک بر و بحر بر گشاد و در ضرب سلطنت کامکاری و در کیش خلافت و دین داری این صورت را نهایت مکروه و مستبعد دانست که با وجود قوت عظیم در لشکر دین محمدی و در حوالی حصن کفه که دو ماه شمول اسطنبول از حکام اهل ایمان بسعادت سر می شهر کفه که یکماه راه و مشتر از اسطنبول بجانب دریای شمال افتاده و دار الملک فرنگ و مسکن ایشان و معادن حکومت از اسطنبول بجانب غرب و جنوب در ما به راه است بلکه زیاده حکومت نمود و در آن ایام ظهر انجام با وجود فاصله ممالک بری و بحری اسلام ملکی چنان معمور و مشتمل تکلمی حصار و سور در تصرف کفار حربی ترکستان باقی باشد لا جرم حکم قضا جریان سلطان خلاید تسخیر آن ممالک نفاذ پیوست و در راه آمد شد کشتیها از طریق امداد و اجل که در تنگنای بحر اسطنبول است و بر ابواب استظهار

واستمداد آن گروه گمراه چون دریای مغفرت و رحمت پروردگار در آن زمره خاطیه بی احتمال گشاده نماند و بعد از فتح اسلام را
بساط ائمه جهانگشای سیف و صمصام بر بستان ساری بعون الله برگشاده و چندین ساله دولت آن گروه را از بنیاد برکنده بنای کار کفار را
بر اساس دار الاسلام نهاده و نهاد آن جماعه را که زمره ملوک فرنگ اعتقاد در استیلا و غلبه داشتند [illegible] تفصیل آن
در قلم حیز ایراد خواهد یافت ان شاء الله تعالی **فتح دیگر** از فتوحات عظیمه سلطانی و انتزاع ملک از ملوک عظام در دیار
سلطانی ممالک قسطمونیه و سینوب و توابع و مضافات و آن ممالک از زمان انقراض سلاطین سلاجقه روم در تحت تملک مستقل
حکام کرام بوده و ایالت آن ولایات بر منوال [illegible] چند ارجاع و اولاد خالد بن ولید رضی الله عنه می بود و [illegible]
رفیع نسبی و عالی تباری در طور مملکت پروری و مردم داری بغایت [illegible] روزگار اشرف صنادید ایام و اعدل ملوک طوایف
و اجل حکام بودند و اگرچه در زمان سلاطین سابق آل عثمان گاهی بر سر کار ملک سالها طول این جماعت [illegible]
و اسفندیار بیگ مخالفات و مکاوحات بظهور رسیده بود و بسا در زمان غلبه و استیلای سپاه ظلوم امیر تیمور بر تمام ممالک
اناطولی روم و در وقت سلطان سعید سلطان یلدرم بایزید فاما در اکثر اوقات این جماعت ملوک قسطمونیه [illegible]
خاندان آل عثمان می بودند و به تقدیم خدمات لایقه و بر وفق دستور سلاطین خود را در سلک اولیای این دولت منسلک می
نمودند که بعلاقت و مناسبت توافق و حسد [illegible] بنسبت مصاحبت با این خاندان خلافت نشان مرجع [illegible] چون سلطان [illegible] اکثر
ممالک روم را از ملوک اطراف و نفوذ حکومت حکام [illegible] و در مملکت سلطنت خود [illegible]
ایالت مستقل اولاد اسفندیار که حاکم قسطمونیه و سینوب و توابع بودند [illegible] و اشفاق [illegible]
و شاید بحکومت ولایات دیگر از ممالک روم ایلی وغیره متبدل فرمود و تمام فرزندان اسفندیار را [illegible]
در آورده رعایای [illegible] با وجود کمال تعظیم و تبجیل [illegible] سلطان [illegible] در زمان سلطان سلاطین زمان [illegible]
ده کس از اولاد اسفندیار در سلک امرای عظام و خدام کرام این خاندان خلافت علیه آمده و جهت [illegible]
و مطالب جلیله و درجات سنیه [illegible] و کمال اعظام [illegible]
بالطاف [illegible] سلطان زمان [illegible] شرح حال هر کدام از اولاد اسفندیار [illegible]

[illegible] اوان خلافت سلطان سلاطین زمان ایراد خواهد یافت ان شاء الله تعالی و نقل صحایف تاریخ که از حکام [illegible]

مملکت

جانیک علیا و سفلی که ولایتی است بر ساحل جنوبی دریای
شمالی میان طرابزون و قسطمونیه و مملکت روم [illegible] قبل از
فتح سلطان به جماعت از جماعت اتراک [illegible]
[illegible] متعلق بوده و با خانان این خانواده [illegible]
و با اولیای این آستانه مخالفت می کردند و در [illegible]
[illegible]

مملکت

و قلعه طول این ولایت متعلق باقارب [illegible]
طرابزون بوده و واقع در پایین طرابزون و از [illegible]
[illegible] و از اطراب بوده که سلطان [illegible]
انجا را استرقاق نموده و در دار الاسلام داخل [illegible]

مملکت

علائیه [illegible] است معمور [illegible] روم و شام [illegible]
[illegible] از بعد از سلاطین [illegible]
بعضی از [illegible] بر [illegible] مملکت [illegible]
بوده [illegible] جنابه [illegible]
[illegible]

مملکت

موره که معظم [illegible] یونان است و شرح موره [illegible]
سابق [illegible] شده و حاکم آنجا [illegible]
[illegible] مستقل بوده و در شهور [illegible]
سلطان فتح فرموده

مملکت

[illegible] که بهترین [illegible]
[illegible] حاکم آنجا [illegible]
داخل اسلام [illegible] و در شهور [illegible]

مملکت

و قلعه [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و در شهور سبع و سبعین و ثمانمایه

مملکت

[illegible] که [illegible] ولایت [illegible] واقع است
[illegible] حاکم بوده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
و در شهور سنه [illegible] در تسخیر اسلام [illegible]

مملکت

[illegible] و ولایات [illegible] بوده
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] گشت
و در شهور سنه [illegible] داخل ممالک سلطانی شد

و بسط و شرح هر مملکتی از جمع موجب اطلال و تطویل است صح

قلعه
ارادوت که ... بر لب دریا کنار ... مشهور بود و ...
مواضع وقلاع وجبال و ... اتم قرال وحاکمی مستقل
از کفار بود وحالا نیز خواهد بود ان شاء الله تعالی
در شهور سنه ... مفتوح شد

قلعه
وقلاع منسوب تیغوس که بر جنب نهر عظیم اوزنه نیز در سمت
شهر البلده ... بود اگر جزایر دریای فرنگ است
در شهور سنه ... مفتوح شد

قلعه
در ولایت ... که در کنار دریای شمال که قرادنگیز ... چین
توجه ... منسوب است وحاکم آن از قوم فرنگ بود
در شهور سنه ... مفتوح شد

ملک
ولایت ... که میان ولایت کفه و آق کرمان
واقع است بر ساحل شمالی قرادنگیز ودر دست زرکان
وهم کیشان حاکم کفه بود وبعد از کفه فتح شد

ملک
... ودسپوت که معظم ملوک ومالک قوی بود ودر
میان انکروس وبوسنه ودیار ایسلانی افتاده وتفصیل
آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی در شهور سنه
بالتمام تسخیر یافت

ولایت
ارنئوق که ولایتی است میان ... وبوسنه واقع است
وحاکم ... از قسم ... بود ودر شهور
تسخیر یافت

ولایت
... که در نواحی ... فرنگ که حاکم ... بود و
از ... والکنون تابع دار الاسلام است
در شهور سنه
... گشت

[illegible]

حکایت سیم در بیان سعت ... احوال ووجه ... وکثرت اموال این سلطان اهل ایمان وذکر حقوق ... ودیگر
مال وذخایر وگنجهای مالی او برسلاطین جهان چون از کمال مکرمت وافضال حضرت کریم ذوالجلال بر وفق کلمه کریمه واعطینا
بموالی ... که از عالم ملک وشهادت در مظاهر سعادت فرو اختصاص وامتیاز بخشند وازدیاد ... مفتح الابواب ...
ذا اعطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یکی از منظوران نظر کرامت ... خزاین ... ومفتاح ...
وشت در سلک اهتزام ... چون گنجینه ... سینه ... اخلاق ... شکرگزاری ...

... اموال دارد ودر جمیع ... مطالب ... کنوز وذخایر واموال ... مرجانی ... بدرگاه ایزد متعال
انگاره ... هر روز ... اکمال ... قدرت وجلال ... و الباقیات الصالحات ... علمای عام ...
زنند وصدای ... ولئن شکرتم لازیدنکم بگوش اهل نعیم مقیم رسانند نظم شکر الاله علی النعماء ...
فی الشکر ... من فضله دایما ... الحق هرچند ... ملک ومال دنیا
در طالب ... اطلس دیبا ... درم ودینار ... احسن ...
چون ... شاهی ... مطبوع ... ودلربا ...
... احتیاج است ودر ... سلاطین ... مصالح ...
تحت سعادت ... یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
واعملوا صالحا ... مطالب ... رعایت باید نمود ... حدیث ... المصالح
نعم المال الصالح للرجل الصالح ... در ... متوجه اصلاح حال ... باید بود ...
... سلطانی ... شاهی ... بر ...
... جاه وجلال ... حلال ...
... اسلام ...
... اصحاب احکام شرعی ...
... اسلام ... سلطان ...
بسیف وصمصام ... داشته ... الحدیث النبوی صلی الله علیه وسلم من اراد ان ...
... الحسد ... جناب ...
این سلطان ... سعادت ... ملک وشاهی ... ولایت ...
... بود وبعد از ... سلطنت داد وبود ... ودر اثنای ...

و دنیوی فایز و تمامی ملک موروثی را با منافع و مفاخر آن حایز شده و باتفاق اهل شرع و عقل پیشینه‌های استقلال ذو رفعت و شوکت
و دولت پدری بر سریر قیصری تمکن تام گرفت ** مولف ** گر از قیصر خراج روم جستی ** بیاوردی بخیر و شر [illegible]
و در جمع مال و ادای این معنی ظاهر و عیان است که سلطنت چنین میراثی ملکی است تهی اما بمایه است مرتب بحکم قادر قهار و عطیه
از عطایای آفریدگار و چون بیت خیار آن صاحب اقتدار انفسی است بی منازعه قیل و قال و بقانون احکام الهی مامون و
از وحمت زوال و انتقال است ** بیت ** درین دولت که باقی باد دایم ** کسی افسانه کمتر بگوید ** وثانیا آنکه مواد ازدیاد
خزاین اموال و امتداد اذیال ابهت و جلالش تمکی از جهات اتفاق افتاد که اصل حلال است و اجل و افضل تحصیل اسباب
اموال از آنکه اصل الباب مداخل و عمده حاصل ممالک محروسه سلاطین مشهوره خراجات است از اراضی مزارع کشت و وجوه فی
و غنیمت است از اهل ملت ما از جهت کسبی و یار اشرار و بیچه خوانیش و نتیجه بضاعت و سرمایه تجارتش بالخصوص [illegible] و منافع
منافع و معادن بوده با آنکه از نوع و زنوع مزارع و قری بر وفق و اجاره و جزیه اهل [illegible] و مساکن نافع می‌نموده چنانکه معادن
نقره و طلا و سایر فلزات معدنی و جواهر کانی که در ممالک محروسه سلطان معمول بوده هر ساله غله و کارکنان از هر سنگ
مبالغی کثیر مستغل و محصول می‌نموده‌اند و تخمین مشهور اراضی خراجی دران مملکت تا بحق مبالغهای که [illegible] بمعمول می‌رسیده
و از نقص منافع خراج و جزیه روس نصاری و یهود و [illegible] که در وجه مصالح امور سلطانی مقرر بوده سوی خراج و جزیه و انواع اوقاف
سلاطین و ارکان دولت در امصار و سوی معاملات و متوجهات ممالک محروسه خراج گذار [illegible]
که هم [illegible] خالص است [illegible] عامره می‌رسیده است و متوجهات ممالک که آن تمام خصوص خزانه است [illegible]
مملکت عدان ** مملکت افلاق ** مملکت وندک ** مملکت چه ** مملکت [illegible] قطار قطار بخزینه عامره متواره می‌کشیده اند
و مفصل آن وجوه حلال که بکاسب اموال [illegible] و جلال سلطان بوده بطریق سیاقه الاعداد در ذیل این داستان [illegible]
انظار اعیان ایراد خواهد یافت فانه اللطف لطایف و الطاف ایزدی در شان آن سلطان [illegible] آنکه امارات
سعادتهای خداداده و نشانهای همت [illegible] زیاده از اندازه [illegible] آن سلطان کشور احسان [illegible]
[illegible] نهان و درین معانی غریب خودهم نشانهای عیان است که با وجود [illegible] جمیع منافع سلطان [illegible]

اموال آنحضرت و اهل ایمان مطلقا در وصول [illegible] از جهات ملک و کشور که الله [illegible] و اصلا در حصول هیچ صنف از اصناف
در امه‌ها و حاصلش آزاده [illegible] از رعایا و جزیه ملک غیر رسیده و در فیض ظلال [illegible] جمیع فرق اهل ایمان و کفار با وجود
منافع و [illegible] فراوانی بهم کرده آسوده و آرمیده اند و اگرچه تحصیل مال سلاطین و خواقین از زمره خاقان [illegible] همیشه بجز
تاراج و [illegible] ملک بشکنجه و تیغ معهود است و تحصیل معاش و تحمل [illegible] خسروان روی زمین بجز تشدید و عنف و تهدید
ناتوانان و پیرزنان ضعیف منظور و معهود است لیکن رعایا و ساکن و امصار و [illegible] خراج گذار سلطان و در تمام معابر و مسالک
مسافران براری و بحار این خسرو [illegible] حکایت جور و جفا زیر دستان [illegible] بغیر از [illegible]
سرزنش کشیده از لسان [illegible] سپاه کان درم و دینار دیگری نشنیده و همچنین [illegible] و افضالش بغیر از ضرب [illegible]
کان و گنج خراسان بر جوهر طلا و نقره [illegible] لسان میزان کسی دیگر از درم [illegible] کشیده مطلقا [illegible] زر [illegible]
و [illegible] از کوفت خاطر گشته ** بیت ** ظلم را آشیانه ویران گشت ** عدل را آستانه [illegible] شد ** و با وجود این [illegible]
و با این همه آثار منافع عدل و احسان [illegible] که معادن کثیر الاعداد و ممالک و بلاد وسیع [illegible]
[illegible] مزید [illegible] خاقانهای [illegible] جوف [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کشیده اند [illegible] خزینه عطایای [illegible]
پادشاه کشور احسان [illegible] الافضال [illegible] کمال [illegible]
مسلمانان [illegible] زمان [illegible] معادن در ممالک [illegible]
آن سلطان با اتفاق و اشفاق [illegible] گنجینه دل [illegible] عطایای [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] **مولف**
خزینه است معادن برای بخششی ** [illegible] ** [illegible] ** [illegible]
[illegible] ** بجز جود تو معدن [illegible] ** [illegible]
[illegible] الهی [illegible] سلطان [illegible]

گنج قارون می نمودی لیکن بمفاتیح انامل جود کریم گشایش گنجها دولی متوارن بودی ومقالید گنجهای نقود جواهرش بقلید کلید
مضمون ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة از اندازه شماره بیرون بودی اما موبسته طلبهای نقود آلاف وبیشون از
انعامات روز افزون مشحون نمودی برخلاف قانون مستهجن قارون که زر وسیم را که بهر وی بیرون خاک مدفون کردی و پنهان
نهادی وقفل مشکل گشای بخل وحرص امساک را هرگز از دفینه دل تیره وتاریک بمفتاح ودرجین کار احسن الله الیک بر نگشادی
دست ودل بکثرت نثارش کوه کوه طلا ونقره بسته بود از دفاین دیرسال معادن بیرون آوردی وشب وروز وماه و
سال آن نقود تمام عیار را همچو ماه مثال بر عرصه آفاق روزگار صرف کردی ومیسر چون گوهر اندورش آن نقود موجود را بکیوان
من جزا الاحسان الا الاحسان بنام نیک خود مسکوک میشود ودرتربیت اعطا والله یرزق من یشاء رایج وشهره روان میگردید نسب
در گنج بگشاد و بر جسد کسی ... خزینه همی داد و کوه بیسی ... برادو دشت سلطان دین ... که دادی بهر کس ز گنجینه گنجی
ودر تمام ایام بر معابر ومنابر دریا بر دیار پرس از اقصای مغرب ودیار روم که بر قرای کلام وتری الفلک مواخر فیه لتبتغوا من
فضله کشتیهای بادآور در چهره ودستهای متاع دنیوی که از محصولات جواهر ودخایر بدست دریا حاشیه ملوک منابع کالا معادن
نموده بود تجر بفتاح آفاق واقصا ربامواج بحر مواج بود ونوالش بکلی آن وجوه را در مصالح دین اسلام خصوصا مصارف
احسان وانعام معروف می داشت ودل دریا همتش بسط کف ارشاق بضاعت امروز را با بنو وامکیدا نداشت شعر
لان راحته بحر فلیس لجا ... رذو من ذا یه الهجران نعرا ... بحر ولکنه صافی حوایب ... والبحر لیس لدیه الصفو والکدر
الحاصل با وجود این شیوع جود وسخا وشمول کرمت وعطای سلطان در ممالک محروسه وبلاد معمور ومواضع آن معادن نقود
طلای وذهبی و کانهای کاینات معدنی هرگونه منافع واموال که حاصل میشود وازمعابر ومنابر ودریای بنادر که کوه کثرت آن اقبال
از گوهرهای بطال است از اقصای مغرب زمین ودیار مشرق تا منتهای بلاد شمال وممالک که از سبا فیهای بلاد
عامره سلطانی وامصار گرفته وازنگر ارهای ممالک سلطانی که هر یک مدار اشماعش چندین ولایت وافراد انسانی
قناطیر زر وسیم بوصول مرسد وازمحصول جزیه وخراج اهل ذمت نصاری ویهود وطوایف اقوام یهیان از روم وفرنگ وغیرهم
خزینهای مال اجلال که بحصول می پیوندد ومبالغ بالغ این جهات چون در اندازه عقود وحساب نگنجید ومیزان قیمت این نوع محصولات

در زیاده بعد از فراغت سواد ریک بیابان وحوا ریسید صفت هرقسم از ین معادن فلزات دنخواص ومزایای این بجاحاصلات
را در یک فصل علیحده آورده شود ومبلغ هر کدام را از قرار حساب چنانچه بیوانی وتحقیق وتدقیق حسابطان وعمال اعمال سلطانی
ایراد کرده آید وذکر این وجوهات هریک در مخزنی علیحده نمودی خواهد. مخزن اول در ذکر جوهر طلا کانی وسیم وسیم کرده و
مسکوک ممالک روم که خزانه سلطانی قسیم وسیم نقد است. قال الله تبارک وتعالی زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین
والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة بموجب قوانین شرعی وبدلایل عقلی وباتفاق اهل صنعت از حکما طبیعی ومسلمات که زر
مولید علوی ونتایج ارحام معدنی بلکه ارجمند جواهر نفیسه ارضی ونفایس واعز الطوایف قومی ومعدنی گوهری پاکیزه فطرت که در
تکمیل اکمال وصنایع متنوع معیار اعتبار تمام عیار آید ودر نظر صیرفی روزگار در غایت رواج ورتبه اهل اعتبار را احتیاج میان
ابنای روزگار نماید طلای خالص بی غش است واین زر سرخ ومنقود دلکش است ودرشان این جوهر کرانمایه ومیزان بعبارت
صرافان جهان ودر معیار انظار جوهریان کاردان بچندین وجوه دلیل وبرهان از ترجمان لسان الحال در زبان فصیح البیان
زبان گشوده شود وجه اول آنکه میان انواع مرکبات عناصر ودر اقسام فلزات دو جوهر افضل جوهری که در صفت ذوقیه
صفات معتبرست بتمامیات وحفظ ترکیبات لازم در کشور امکان کاینات کانی از کاینات معادن که در آن خاصیت
حیات فوق چند ... اکنون مشهر باشد ودران فضل مشهر خاصه ... ممتاز در بسیار افراد نوعی بفضل امتیاز خواهد بود
وجه دوم استوا اوفی واستقرار کافی معلوم است که هیچ جوهری در ثبات وبقا مانند گوهر طلا نباشد بنوعی که اگر صد بار آن را در کوره
آتش بازنهد ثبات آن زمانه واگر سالها بقعر کره زمین مکنون ومدفون سازند مطلقا جرم این جسم طلا را اصلا به دمعارضت
تابش آتش سوزان بمرتبه ایست که هر چند خاصیت آتش مع اجزا متفرقات وتفرق ارکان مجتمعات لیکن در هیکل
ترکیب طلا کیفیت زیادتی ونقصان وصورت تفرق اجزا وارکان طاری وجاری نگردد ودایم تابش در میان خاک که عموم طلا را
سالها اگر سالها طلا را بی ظرف حافظی مدفون سازند وجسد او را در زمین تیره مدفون انداز. اصلا در وزن ارکان نقصان وزن ...
نیابد وچون کوه شب چراغ در ظلمت خاک تابنده وهرچند تفرق انفصال که در اجسام موجب فنا وزوال است جسم طلا را الحکم گردد

و قطعات صغار منقسم و منکسر شود بنقصان انفصال نگیرد و بهر شکل که خواهند باز بسهولت بی اشکال بشکل اشکال پذیرد و دیگر آنکه از
منقولات اموال و معمولات اسباب ثروت در مال هیچ جوهری انفع و ارفع از طلا نیست زیرا که در حمل و نقل او بعلاوه آن جهت صغر حجم و کبر
نفع آسان است و جهت صفا و گوهر از آفت آب و آتش در امان اگرچه بعضی جواهر معدنیه مثل لعل و یاقوت هم از خاک و آب
مامون اند اما در محل کسر و قطع و در تاب آتش تغیر الوان دریابند و همچنین اگرچه نقره نسبت با طلا حکم ... و صفات اما از احیاء
معدنی و جواهر کانی بجهت نقره خام و سیم چون ابدال ... زودی در خاک فانی گردد و در آتش بهر گدازی قدری از جسم او کاهیده فرود
و همچنین در نظر حقایق بین شناسنده ... درجه طلا و کشیدن میل ... موجب فرح و روشنایی است
و تناول طلا ... آن مفرح و مقوی قلب ... و ... دست ... حرف ...
جوانمردان ... اصحاب ... انشراح خواطر مشهور است **بیت** فروزنده ... خواهد
که ... زر از آن ... زعفران ... که چون زعفران شادی ... طرف سرای است که جوهر ...
طلای خالص از کارخانه **صبغة الله و من احسن من الله صبغة** در ... و بهرنگ ... قلمون ... ضمایر ...
مثال نماید و لهذا ... زرین شاع ... آن جوهر داردی پر فروغ ... و در گنجینه ... از دی
از جواهر گرانمایه **ولله خزائن السموات والارض** که هر طلا از همه انفع و ... است و استعمال او ... موجب تفریح قلب
و تقویت ... نشاط ... و ... اصحاب ... در ...
... اشتهار است **بیت** از آن روی ... که شاید ... نشادی بر افروخت چون آفتاب ... و بنا برین ... همیشه ...
اگر با وجود ... صاحب اقتدار و ... حکمت ... در اهتمام می افزوده
و شمارست و هر گنج ... که ... این خلاصه جواهر کانی زیب و زینت گیرد ... ملک و سلطنت که این جوهر ...
استماع پذیرد ... آن بضاعت ... قدر شاهی و اساس ... در آنجا ... و بنا بر ... آن
متاع گرانمایه آن کارخانه دولت در غایت انتظام ... و این سلطان ... جلال ...

و در فین مال و منال از محصول معادن طلا و نقره روم بوده و از خاصگاه کانهای نقدی ... لشکر ... و بسیاری ...
... و مرسوم می نموده و هر جا از نامهای ملک خزینه و در گنج بر حصاری گنجینه ... بر سال ... بر ... آتش ...
... همچون ... روشن ... معدن ... اصحاب شاع ... و در گنجینه
نهان کان ... طبایع و ارکان اکسیر ... آفتاب ... اجساد ... کرده ... می اند ...
اما هر چند طلب ... **بیت** در اجزاء ... معدن ... احسان همیشه ... آماده بود لیکن ...
کیمیای اثر آن سلطان ... با خاک یکسان می نمود ... خاک ... و ... خاک
نشینان ... و ... نوال ... و طلا ... فرمود **بیت**
سنگ ... می شود • خاک با قبال ... می شود • و بر همین منوال ... از ... اموال معادن ... مملکت
سلطانی بود که محصول آن معادن از نقره خام و سیم مروج ترین جواهر معدنی ... چرا که منافع این جوهر ... موجب
... و احتیاج در میان بنی نوع آدم است و این بضاعت عالم نظام سرمایه ... اهم است نقره ...
نقره در نص فرقان ... **ویطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریرا**
قواریرا من فضة قدروها تقدیرا و مثل حکمت اثر **الدرهم هو الناس** ... میان ارباب ... مشهور
چون ... و ماده ... از معدن نقره و طلا ... سیم و زر ... مسوده است لیکن چون
... در معدن ... جوهر نقره ... و در شیشه کان ... حادث شود ...
... حرارت ... معدن آن ماده ... شده ...
... جوهر ... طلا ... ادوار ... و فصول ... و سالی ...
... معدن ... می باشد ...
نقره ... طلای ... و لهذا در معدن نقره
... از اجزاء نقره ... کلام معلوم شد که چون ... نقره و طلا ...

زیبق است که بشکل نطفه در بطون کوه و اجواف کان قرار گیرد و در نضج تمام و میاه لعقه الی حرارت معتدل اشعه آفتاب انضج دیده
دو نوبه که اندا بمرتبه کمالی او رساند که طلات در بین اثنا مراتب از نوبت بعد آن نحاله کمالی طلا نقره حادث شود و دلیل بر انضج بودن
معنی آنکه اکثر کان نقره در دیار روم است که از بلاد اقلیم خامس و سادس است و طلا خالص اکثر در دیار هند و جنوب زمین است
که از بلاد اقالیم ثانی و ثالث است چو اکثر این اماکن از عماد و سحار و اسخاطمه زوام و دخان و بخارات استمرار حرارت
اشعه کواکب بسیار البته آنجا حادث خواهد شد چون در ممالک روم که از اطراف شمال است جبال و ابحار بزرگ که در
میان این جمله کوه های و چشمه های سرد اکثر و جبال با رفعت و وسعت اطوار با صعوبت هر آینه در آن دیار مواد اصلی معادن کم بخار
و دخان است بسیار می باشد اما حرارت علویت که باعث بر تحقق اجساد معدنی است و در آن ممالک که بسبب وضع اقلیمی از مدار
شمس دور افتاده و جهت ضعف حرارت شمس و سایر کواکب تحصیل نضج ماده معدنی کما ینبغی نداده آن مواد هم در تکثیف معادن
نضج و نضج تمام ندارد و لهذا مواد طلا بمرتبه کمال خود کمتر میرسد و اکثر نقره بر طلا در آن معادن غالب است و در هند و جنوب
زمین بعکس این که اسباب حدوث این ماده و صورت بر عکس این سرزمین است و از شواهد تحقیق این مطالب حکمی و از آثار
صدق این کلمات در امر حدوث اجسام طبیعی آنکه در ممالک اماکنی که معادن بیشتر است و اسباب کون این چنین اجساد کانی اکثر
معدنهای قدیم و حادث آن قلعهای بر سبیل تعاقب و تناوب هر چند وقت در قطری ظاهر شود و از بعضی قلعها که هرگز معهود نبوده
که معدن باشد از هر گونه جواهر کانی و مواد معدنی پیدا می آید و این معنی در مفصلات کتب [?] طبیعی مکتوب است بلکه مشاهده و عیان
معلوم و پیش دانایان طبایع سفلیات ارضیه و مرد کوه شناسان جواهر معدنیه محقق است که بسبب حرکات فلکی و تبدلات
اوضاع ارضی اکثر معدنیات در روی زمین قابل بوده و تکون یافته بلکه این معنی سیاحان طلاوه العیانیه مقرون و مطول کتب
تواریخ و منقول سلف با مثال این حکایات مشحون است چنانچه در بعضی تواریخ سلاطین غزنوی مفهوم شد که در زمان دولت و اوان
سلطان ممالک دیوی و کشور معنوی سلطان محمود غزنوی روح الله روحه در نواحی سیستان ملک نیمروز معدنی زر سرخ بوده که
از غایت طغیان ماده معدنی شاخهای طلا چون شاخهای گیاه و شاخسار درختی ظاهر شود و تا ظاهر نمی بوده و چندان در تخلیص آن احتیاج
به سبک و کوره نبوده و بعد از ایام دولت محمودی بزلزله که در ملک نیمروز واقع شد آن معدن در آن زمان در زمین مجوف گنج تا بدون

نابدید شود و در منع کاهی در آنجا گاه اثری از آن نمود و در زمان پادشاه سپهر عدل و داوری سلطان یعقوب بایندری
در نواحی کرمان که داخل ملک نیمروز است معدن نقره خالص و معدن لعل ابدار از آن آمد و در بعضی اقطار آذربایجان از آن ایام
معدن مس و طلا بود و فیروزه نیز آشکار گشت و یکی از ندما در آن وقت این فقیر که از کریمان کرمان بود و در موضعه جواهر معدنی
و قابلیت شناسی ممتاز و بوم خیالش از اوائل عمر تا بعضی که یافت بسبب کشف و قرات رسیده بود از آن معادن نادره کرمان کان
بعضی جواهر نموده بود و چند دانه لعل قیمتی و کوه نقره خالص با دار السلطنه تبریز آورده و به نظر کیمیا اثر پادشاه وقت عرض کرده
و در حضور [?] با بوتی از سنگ گرم کرده بود و نقره خالص بیرون آورد و ادوام سلطان آن نقره ترتیب صیاغ آن معدن نهاد یافت
بواسطه بخشش گشاید کلید و زرنگ سپیده کوه آید جوه و از غرایب حادثات معدنی و نوادر کاینات عنصری آنکه در ایام
سلطنت سلطان یعقوب بایندری خان این فقیر حقیر در قرب شهر مراغه معدنی رسید که در زمان سالفه هرگز از آن اثری بر روی زمین
ظاهر نبوده بلکه در ممالک ربع مسکون تا اکنون بآن عنوان سنگی منقوش در آن افتد و این فقیر در هوش تمام چشم و گوش هیچ سیاحی
جهان گرد ندیده و نشنوده آنها شاملی تمام سنگ سماق داشت از روی هیات ترکیب و رنگ و لیکن در طراوت و غرابت نقوش
از غرایب بود از بر سنگی در زینت و نیرنگ و بواسطه [?] سلطان یعقوبی و ظهور حادثات و فتن آن اعجوبه زمان چون سایر
محدثات معادن نامی است در آن کمین معدن و مخزن و قبل از زمان سلطان یعقوب هم دویست سال در اوان ظهور سلاطین
هلاکو خانی هم در نواحی مراغه سنگ مرمر سفید و یرقان الوان از مکنونات جبال و مکنونات اراضی ظاهر شده والیوم در اکثر عمارات
آذربایجان بکار برده اند و از آن الواح و صحایف ساده و منقوش در هر [?] ترتیب کرده اند و لا یزال در اقطار ممالک و در معادن
نقوش و غیره تجدد پدید می آید و بعضی کانهای قدیم در بعض ازمنه و مواد معدنی بمرور ایام منقطع میشده و لا یزال در ظلال عدالت
پادشاه قیصر اسلام و سلطان سلاطین انام ابده الله تعالی الی یوم القیام [?] معادن از اظهار و پیدا است
[?] نموده و جواهر معدنی [?] هر چند روز دلی پیدا می آید بار تحصیل و [?] کارکنان کار دان بازی دارند حیات
همیشه از ضرب تیشه و کلنگ تا بان همه اکنان معدنیات آن ممالک پر کان دل سنگین بسیاک معدن بر مثال نفخ دهد و
سیمین بدن رهنمای بذیرد و اجواف کوه و کمر بر مثال جگر مجروح الم دیده [?] از آن روزگار کو نهاده نما

سکره و از فریاد و نالهٔ تیشه‌های تیشه و ضربت دست نقابان و کوه کنان فرهادوش درون معدن و کوه پر انبوه
برمثال سینهٔ عاشقان پر اندوه همیشه کوه غمناک و نالان است و کوه زر و سیم چون جوهر عشق و محبت درون آن پنهان
دولتش با دوام مقرون باد ساحل بحر کش چو قارون باد الفصت فایده در تطویل و تذییل کلام مناسبت حال و
اقتضاء مقام آنست که از مقتضای کلمهٔ حکمت رقوم و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم این قدر معلوم میگردد
که حضرت حق سبحانه و تعالی از آن خزاین جود و احسان بی‌چگونه و چون خود چه نعمتهای گرانمایه و موهبتهای بلند پایه بهر
سلطان دین محمدی ارزانی داشته است و لسان حال را بشکر مواهب بی کرانهٔ ایزدی اکنون بر وفق امر و اما بنعمة ربک
بترجمان روح حجت مقام آن پادشاه عمیم الاحسان گماشته است و الآن آن مواهب الاهی صیت دوام شان خلافت
و پادشاهی باخلاف و اعقاب آنحضرت رسیده و از یمن متابعت عدل و احسان آن سلطان باخلاف آن مراحم و الطاف
بتضاعف و دوام کشیده بیت خاک با اقبال تو زر گشته است زهر با یاد تو شکر گشته است و از انجمله عطایای الاهی و آلا
و نعمتهای نامتناهی که با آن سلطان مجاهد ارزانی شده بود معادن زر و سیم است که در مواضع متعدده از جمله ممالک روم
واقع است و محصولات و مستغلات آن کانهای پر منافع که موجب فضل و بر از خامره مراجع و الاجلال شب و روز و ماه و سال
آن منفعتهای بی منازع بابی خانهٔ آن خلافت متتابع است برین موجب است که مسطور میگردد و اما معادن
حدید از قدیم و جدید است در دیار محکوم و قلمرو سلطان کانهای متعدد است اما از غرایب معادن و دفائن آن
گنجینه‌های الاهی مادهٔ کلی فراوان است این معادن اکثر در جانب روم ایلی است در کوهها و جاهای بلند که در رفعت و شموخ
گردون مساس است و بطون آن کوهها محل ظهور سر و سرپوشیده و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس عجب سری است که
از کارخانهٔ صنع صانع قدیر و از غرایب صنع و پرورش استاد حکیم که گفته الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی بان برجست ارتفاع
در وسط ممالک روم ایلی کوهی چند گردون شکوه مخلوق است از خلق حمید و معدن و جایر موقوفات آن کوهها مقطع و مرزوق است
و شرح مقدار اتساع و ارتفاع و بیان کیفیت فواید و انتفاع آن جبال بکر باید داد و الجبال اوتادا فی کلک اقلام نه
دیانکه عدد اشجار و نباتات آن جبال و تلال پر بیشه و آجام باید داد و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام ارقام نگاری آن بنیاب امام فرمینه

زمین از زمین لرزه گردد چو کوه فرو کوفت بر دامنش چرخ کوه تماد آهن و لعل و صلب سنگ کان لعل و رشاخ فیروزه بر
اگر در باب کمال رفعت و در بیان اوصاف منعت هر یک کوه با من وجه مقر بلیه که در سطح سقف گردون و بر طارم بام
این چرخ بوقلمون بیتهای نجوم ثواقب و رخنهای روزنهای کواکب ثابت آشی از مدت مصادمت آن کرهای حدید است و از
مزاحمت قلهٔ آن کوهها پر تشده و تقدم این حکایت ابیات بعید نباید دید بلکه بسمع اذعان و حسن قبول باید شنید و اگر
در باب وسعت ابواب منعت آن جبال این معنی در روضهٔ نامون ملکت خیال آورد که عارمان ملکه ابداع مخارج اتساع
بر اهل اتساع در خلال بقاع بر اخاع آن بقاع کوههای آهنین انتفاع ابداع نموده است بتصدیق این معنی مبادرت
باید نمود و تحقیق این معنی مکنون که در سر مکتوم کلام مبین مستتر شد که و الارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من
کل شیء موزون و جعلنا لکم فیها معایش و من لستم له برازقین و الحق تحقیق و تصدیق این بیان و حق انتظام طریق معاینه در عالم
شهادت در آن جبال و معادن مشهود تواند بود و بعد از استکشاف محصولات و انتفاعات آن کوههای آهنین گر
در آن منافع منافع اهل بر و بحر و در آن مدار معیشت ساکنان دیار بحر و بر این بنده حسان استوار و اسبابها
این کانهای آهن بالکل تمام آلات حدید و وجوه معیشت خلق عظیم از او وارد و بوده در تمام ممالک روم و بلاد و قسم
پیشش علی التعاقب بیرون بمالک بری و بحری و دریا و دیار شمالی و مشرق و ترکستان و خوقستان و تاتار
محتاج الیه صنع کشتیها و کرده و نقل و اسباب ترتیب کشتیها بکار لنگرهای کوه مقدار و زنجیرها
بلند و سفاین بیشمار بعد و حیات عجایب بسبزه از دریا همیشه سیار باطراف هر دیار گرداند و کشتی کشتی از این
مادهٔ حدیدی و آلات آهنین بجزایر یونان زمین و فرنگستان تا بلاد جنوب زمین میرسانند و با وجود این همه مصارف
و مخارج خارج از اندازه حساب آن کوهها نعمت انشعاب [illegible] با اعتراف [illegible]
حساب منفعت نپذیرد گویا ابد کاری کانها [illegible] آسمان هرگز [illegible] نقصان [illegible] ارکان
دار آن کوههای گران عیان نگردد و چندانکه [illegible] آن مداخل [illegible] ابواب بسته [illegible]
انفاق بی اندازه و پایان بر خلق جهان گشاده اند بیت خاک زمین در دهن آسمان بهر تو [illegible] پیش تو بنده میان

حکمت بالغه ای در مودای کلام منزلت التام الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا در آن عرصه زمین و بر آن افتاده است
حادث و هویدا است و هر کوهی جهت مددکاری مهمات دولت و دین و در اقامت این شدید میان ... که هجا برین ...
بغایت جلیل از جلایل نعم و ابتدای الاهی و این مید به تایید آثار عون و نصرت بر پرند این خاندان خلافت است جهت ابقای
دولت و شاهی و تخت و سپاس اغیض عطایت و نشان آن سلطان ابن محمدی بر جمیع السنه اهل ایمان بالتوافق زمان
لازم است و همیشه همت مردان خدا بر نوع شکرگزاری سلاطین این خاندان خلافت ... ملاذ ... الجمیع اعضاء
بی انفصام و انفصال که از مکامن خزاین جبال بر ملک و دولت این شاهان مجاور ... الفصال ... جهت مجاهدان ... بی منتهای
تیز روی کوه کوه زر و طلا از گرامیتن کوه های شوامخ بعد مصالح بقا و دوام و لوای این دودمان خلافت مهیا و مهنا باشد
و جهت تشیید ثغور اسلام ... او فضل بر مرتبه اتونی زبر الحدید و جهت ... که بر کفار عنید سدی فاصل میان حق و باطل
تیغ حدید مجید ... این اسکندری ... اتونی بقوة اجعل بینکم وبینهم ردما باین قیاصره صاحب تایید او حامیان حوزه شرع مجید در
غایت تشیید و تاکید مانده و ما ذلک علی الله بعزیز و اما مخزن ثالث از معادن نحاس است که جهت اسباب
معاش و اکثر ربع مسکون محتاج الیه کافه ناس است و معظم آن کان منحصر در ... از ممالک سلطان ...
بر مستبصران جواهر و اجسام کانی و دانشوران عارف بخواص و مزاجهای اجساد معدنی پوشیده نیست تا تمام معلوم شده که بعد از جوهر
حدید که انفع جمیع فلزات است هیچ گوهری مشمول نفع چنین نتواند بود و در شیوع استعمال و انتفاع خواص و عوام گوهری غیر از
تو از نحاس جهت مصالح کافه ناس تصور نتوان نمود زیرا که از روی مشارکت ماده با نقدین زر و سیم اشبه فلزات همین نحاس است
و از روی بقا و حفظ ترکیب اگرچه انزل از طلا و احط از نقره است در صفا لیکن انقی و انفع است در طرقات و منافع ناس است
و در بعضی بلاد که نقدین در آنجا کمیاب است مثل ممالک ماوراءالنهر و بعض هندوستان سکوک تمام معاملات نقره و طلا رایج و شهره
رواج است و در سایر ممالک و بلاد ... و عجم ... فلوس نحاسی مروج میان معامله گران و در دیاری که نقدین بسیار است
جهت استعمال اوانی و ظروف و سایر مقتضیات الوجوه انفع تمام معدنیات است و دوام و ثبات جسم نحاس در عمارات و الات
جهت استحکامات و سایر مواقع ... اکثر از سایر کائنات کامیاب است و جهت ... هیچ جوهری اشبه و ...

طلا

طلا و نقره از مس نمی باشد چرا که ماده ترکیب نحاس ... منقلی است که اولا بر وضع و وصف مواد ...
در معدن کون پذیرفت فاما جهت عروض حرارتی غریبه که موجب غلبه دخان شده از حالت معتدله ذهبی در ... وزن
و ... تجاوز و عدول از حالت اعتدالی گرفت چنانچه ... و از جهت نقصان حرارت اعتدالیه هنوز برتبه نقره هم نرسیده و نضج
و نضج تمام از قصور آن حرارت طبیعی ... بنا برین معانی اهل صنعت اکسیر و اکثر ... این جوهر را موضوع استعمال ساخته و اکسیر را
بر جسم مس منتشر انداخته و تمام زرگران و صایغان در التحام و التیام اجزا ... امیر ... و اکثر این مقدمات اهل ...
و معاملات را معلوم است و از اقسام جسیم عطیات الاهی در زمان سلاطین آل عثمان که ... ملک ایشان بوجود
آن معادن مشهود و مصدوق کریمه ومن رزقناه منا رزقا حسنا است این معدن مس پر انتفاع است و این کان صالح
ساکنان جمیع بلاد و بقاع چرا که کان ... از مس صالح در مصالح منحصر در دیار سلاطین عثمانیه است و این رزق طیب ...
حسن نفیسه این ... در بعضی ممالک اذربایجان و کردستان اگرچه معادن نحاس ... باشد
اما بغایت کم حاصل و قلیل الانتفاع است و بعضی معادن مس که در فرنگستان است از غایت ... تمام دارد که
ظروف و اوانی مطلوبه از آن ... و استعمال آن مس مخصوص بقرغان و توپ و تفنگ و صنعت مدافع است و این مس
دیار روم ... استعمال آلات و ظروف مماثل نقره و طلا است و آن معدن مرجع قوافل و تجار ممالک عالم از سرحد
خطا تا جنوب زمین طولا و عرضا و کثرت منافع و مداخل آن زیاده از حد تفصیل و احصا ... که محصول آن معدن ...
از قرار ضبط اکثر سنوات بقلم محاسبان دیوان سلطانی مبلغ ... و اما مخزن رابع ... سلطانی
که از ... و نمک زار ها در ممالک سلطانی است و بعضی از قسم الملحیات که از آب منعقد میشود و بعضی نمکی
معدنی است بر همگنان پوشیده نیست که افراد بنی نوع آدم را بعد از تغذی و تناول اقوات مثل حبوب و لحوم و دیگر
آب از همه چیزی بنمک احتیاج بیشتر است و جهت اصلاح عفونت ابدان ... جهت ... از سایر طعوم ...
و جهت عزت قدر نمک و کثرت احتیاج بنی نوع آدم بآن نعمت موهبت و اهب ارزاق اشارت باین معنی در لفظ صحیح
آن امیر الکلام علیه السلام اتفاق افتاده که ان الله تعالی انزل اربع برکات من السماء الی الارض فانزل الحدید

والله ولکاه والمسلح الی آخر الحدیث ولهذا اکثر حیوانات بمیل طبیعی طالب ذوق ملوحتی دارند که مصلح مواد متعفن اجسام
ایشان گردد و مزیج رطوبات فضلی شود خصوصا طبایع ساکنان اقلیم چهارم و ششم و دیاری چند که در بحارست و رطوبات
فضله و لزوجتهای بسیار از تواتر امطار و مقارنت دریاهای زخار بر امزجه ساکنه آن امصار و اقطار غالب گردد
و ظاهرست که دیار روم را اسباب حدوث رطوبتهای غیر طبیعی اغلب باشد و نفوس ساکنان آن اطراف میلان طبیعت
بملوحت و ملاحت اغلب بود و در میان اطراف ممالک بعیده از اقاصی شمال و ترکستان آنجا اب نمک بغایت
عزیز الوجودست و در اکثر بلاد غربی شمال کانها و معدنها نمک بالکل مفقود است و فعل تکوین نمک محصور بر
مواضع معین است که مملوک و محکوم سلطان است و داده است این متاع محترم و کلاه و امنا پادشاه زبان
و بنا برین مال هیچ ازین مرطال بخزانه سلطان میرسد و اکثر اوقات در شهر ولایت روم جهت نقل و تحمل نمک با
امصار هر کس حسب بیاری میکشد از سایر مایحتاج معاش اغلب اوقات گران بهاترست و یکی فرع عظیم اهل روم
و اقاصی دیار شمالی ازین ممر ترست و بهر ساله بخزانه سلطانی از محصول نمک هزارها این مبلغ میرسد

دامامخزن جاپس که از مداخل خزاین سلطان برین و بحرین از سواحل دریا کنار رود و فاین گنجینه تجارت و نفوذ
عشور سفاین و متوجهات معابر و فرضهای بحرین و معدود امصار دریا بارست چون سلطنت و دارایی سلطان اسلام در
ممالک روم برا و بحرا بنوعی که در مواضع متعدده تصویر نموده شده مشتمل بر دو مجموعه است از طرفین بحر شمال و دریای
فرنگ و شام تا باسکندریه معمور مضایق است فسیح و گشاده و ملک بحری سلطان جواد و سواحل فتاده چوا که از اقاصی
بلاد ان ... آن جوانب و دشمن با ممالک بحری و بری متوارد و متواصل است بیت موقوف ملک او شد بحیره و معمور
دشمن او بجز دو جا مقهور و تفصیل تحصیلات حاصل معادن و وجوه مداخل وفور ان از عشور و مقاطعات فرضها و دریا
بار و متوجهات معبرهای بحار و غیر ذلک مسطور فی الذیل است حکایت چهارم در وصف مبانی عمارات سلطان
رفیع الجناب و بیان ابنیه و ثواب و ابواب ... عالی قباب برحسب مضمون مکنون و منطوق سعادت قرین
للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة و لدار الآخرة خیر و لنعم دار المتقین چون بنای هستی درین منزل آب و گل از اجتماع ارکان

السلطان

متضاد و مبنای اوست و اساس جهان بندگانی در ایام حیات دنیا در ترکیب بنیه بنی آدم استعاره پایی بر جاست
و تمکین است که ابقا و استبداد حوادث ممکنات از جواهر بسایط و مرکبات در عالم کون و فساد معدود و اسفل
مشغات و منالات خواهد بود و اتقا و احواز و رق حدوث در لجه بحر متواج قدم از قبیل استبقاء حباب
بر جوای مرج الالحاد از آب فرات ... خصوصا که بنای بستان سرای این هیکل ترکیبی و ارکان بنای ابدان عنصری
لایزال بر ... و اجال امیال ممالک موضوع است و علی الاتصال بنیاد و مرج الزوال آن برساحل بحر فنا
کشتی ناک متیم و وقوع است بیت رباعیه این عالم فانی است فیه ... وین بازه جهانیست جهانی در وی
خواهی که درین بهرمهای ... بیاری این آب نیست و وزیست وی لیکن در میان شهرستان وجود و در سرابستان نوبت
وجود چون بنای بنی آدم مولف از زوج اعظمی در خرکیست و دمادم بوی جانواهی دوام و بقا یافته از بنفس و گنجانی
فاذا سویته و نفخت فیه من روحی بواقع روحانیان میرسد و بعد از اختلال آن بحکم که اساس بن خاکی بان استوا
و محکم است بقوت مناسبت هریک جوزی بمرکز و مقام اصلی هم محبتی متشیان نشیمن ازلی خودی میگشد لاجرم جوهر روح
اکسیر خاصیتش در کمین عالم غیب و درین نعاخانه بی منقصت و عیب البته هم نفسی جانان نوع جاودان ماند و چون بنای
این معانی ماند و مسکن این کنبد ویرانه و ویرانی یابد میهمان قدسی نشیمنش بهوای منزل اول بموقف اصلی خود شتابد و
شکوه شمع جهان افروز این کاشانه چون از حوادث زمانه انطفا و اختفا پذیرد جوهر نورانی آن چراغ فروزان
تعین که بالطبع بفلک اعلی در پیش طاق این گنبد گردون گردان قرار گیرد و آن طایر قدسی مطار چون این قفس تنگ تنگ
برزمین اندازد بیک پرواز بر اوکار فلک آشیان شتابد مولفه پرواز چو بمنزل جانان نکند روزی که مرغ جان پرواز آشیان
فاما این قدرست که هر مرغ روح بهشتی پیرا از آنجا آشیان قدسی مکان باستقلال وقت پروازی نخواهد بود و در تعجیل
تقبض این قالب نیا و با طایران آن گلشن روحانی معاد و دمسازی و انبازی نشاید نمود و واقعین بلند پروازی
شبازی نه کار بازی بازیست بلکه چنین علو سازی شایسته پر و بال همایی است که بار بار با بالهای همت گشاد و بلندی ...
عالم بالا با سایر طایران و جوق پرنده باشد و بکرات و مرات در هوای قربت لو دنوت انملة لاحترقت پرواز ورد جنابی

تنش آب آتش شوق سوخته و در نیل التفاتش از نو روییده و از طلب هیچگونه نیارمیده باشد چو اگر مرغ زیرک آن را با
چند کاهی که درین آب و دانه گاه قفس پستار نخواهد و نافواه باشد و دو سه روزی که بعضی درست چینه این دام و دانه گذر دو شوق
و آنکه میل و او این نشیمن گل و گلزار را عاقبت که داشتنی است و این انجمن تنگ که از پر و بال تن تحمل نسازد از غایت
بیم و انده اختنی است بیت من از کجا باغ کاخ نهانم جهان کی بی نوا ماند ۞ که دارد یاد ازین بستان چو من بلبل بی ادا اتفاق
هر آینه هر چند ایشان خشت گل درین خارستان نهفت در نهایت نزهت نباشد ۞ البته در نقد باد و خزان عمر و زندگانی معطل و مغبن است
و هر مسکن که درین خواب آباد و دنیا دون از رنگ گزیده و بجا هر بزینت اطلس گل رعنا و دیبای آلای عمر ابد افروزند چنین که درو قرعت
برگ ریز بستان بر خاک راه افتادنی است بیت درین سرا چنین از طرح کاخ امل ۞ اساس عمر چو بر باد کرد ریح حیات
هر آینه صاحب سعادت سعادتمندی و دو موش کسی شد که درین گذرگاه عاقبت اندیشه حسن عاقبت و عمر خاکدانی نماید و درین چند روزه حیات
مستعار فکر تعمیر و ترفیع مأوای دارالقرار فرماید ۞ و ان الآخرة هی دار القرار الملاقی دیار آن نشیمن اولی دینوی و قرار کیکو
و اطمینان خاطر از خیالات باقیه در مسکن اصلی افزودی راه و طریق مخصوص است و تحصیل مطلوب کلی که نعیم مقیم است و رضای منعم کریم
بو در راه وصول مقصود ۞ الطریق الاول و مسلک اشمل و افضل استکمال نفس انسانی است باستحصال علوم نافع و اکتساب
معارف حقانی لیکن دریافت جانی بتحقیق انسانی را که اهل دل احیاب جاوده دانی و دولت دو جانی در اکتساب معرفت حق
و تحقیق حق معرفت است و تحقیق مراد از طلب آب زندگانی امری بغیر جستجوی علوم الاهی نیست و هر دو را زنده جاوید دا
بغیر از تبع سنن طریقت و آداب حضرت رسالت پناهی نیست شعر وان امرا لم یحی بالعلم میت ۞ و احیا هم قبل النشور قبور
و فی الجهل قبل الموت موت لاهله ۞ ولیس له حتی النشور نشور ۞ الطریق الثانی که اکتساب فضایل خصال و اعمال است
و انتساب بمکارم اخلاق و احوال از ارتکاب اطاعات بدنی و مالی و با جلائل خیرات و حسنات حالی و مالی و تمتع و بهره وری اهل بینوا
این هر دو طریق قویم و این دو منهج مستقیم بحسب قابلیات انسانی و تفاوت درجات مطالب امانی در علوم اشخاص متنوع است
دیگری مندی از ابتهاج این هر دو سبیل قویم بر سبیل عقیدت و اخلاص متنوع است بیت مراتب باقی و اهل مراتب
فنی اند جهان و ان الله غالب ۞ اکنون در مسلک اولین سزاوار رجال سروران عالیجاه بعد از کسب معرفة الله تحمل اتباع شرایع

و نوامیس الاهی است و شوق با ایصال منافع و رعایت عدالت با خلق و سپاهی بجنانچه شایسته دانش آموزان روزگار
و قلیل افروزان انجمن انگار صنعت تجارت در اطراف علوم و معارف الاهی و تدبر در حکمت و مصلحت حقایق اشیا کما هی
بهمان منوال در مسلک دوم سزاوار سلوک ملوک و سلاطین توجه بصالحات اعمال دینی است و تنزه از مخالفات طریقه سید المرسلین
صلوات الله الملک المنان علیه و آله و صحبه اجمعین بنوعی که هیچ فرایض و دو آداب شرعی و اوامر و نواهی سمع امرا و نهی حضرت خالق و عباد
منابع و منافع خلق معارف و بتا یا سازند و بعد از مفروضات دینی بنوافل تطوعات مستحبات طاعات همیشه عباد و مناجی آنالی پردازد
چرا که انجا نجوا از جماعت قوابت الله و سلوک راه الطریق الی الله بر حسب مقدور یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله تعبد است
بر فی نعمات مناسب است و ریاضات خاص متوصل بمطالب است از ارباب دولت بنیاد دین اهتمام در کسب فضایل اولین و
تکمیل فواضل روز آفرین سعی بجا خود اقبال است و ابقاء آثار مرضات ذو الجلال بیت هر کو قیش بار دولت بسید
خاتم کارش بسعادت رسید ۞ و عبادات جسمانی و تطوعات طاعات بدنی از ملوک و سلاطین بنزد اعیان مالی فقرا و مساکین
که در آن هر دو قسم عبادت سعی بسیار کم است و مشقت کم و نفع در هر کدام بسیار است که حقیقت عبادت مقبول سلطان نفع
رسانیدن بابنا روزگار است و مراعات مرحمت در باره اهل احتیاج و اعتبار و مردم فقرا و اطیا را ام که موادکم و از حاجات
مستمر و شاق است و مع ذلک غایه توجه دل ایشان است از قایم ارزاق جنانچه صاحب احکام و سلطانی را هم ارتکاب و مواجب
بر نوافل عبادات و مشاق اکرچه آن هست منفعت و فضول انفصال صلح خدا بشتابی و ارفاق و الحق اخص بر افعال طاعات از آن
مظهر قدرت و استطاعت شرعا و عقلا منافی مکارم اخلاق است کما قال النبی صلی الله علیه و سلم عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
از شهادت انصاف آید در وجود بیت بکعبه در رکوع و در سجود ۞ بنابرین مقدمات پادشاهان سعادتمند را در انفاق و انواع
عبادات و تحصیل حلال قسم نحو امن عباد و ناهاده و کوشیده و در انتشار و رواج امن و امان میان اهل عباد و نشر آثار و وداد شیوه
عدل و داد داشت و ریاضت نفس و مال و تعب بدن و رجال بی باید کشیده که امر واجب الاذعان ان الله یأمر بالعدل و الاحسان
مشعر از تقدیم و اقدام با بین دو امر کثیر الاهتمام میان نوع انسان است اما سلاطین را صفت عدل و داد و وی منتج علو جاه و
سرور ایات و مودی با متداد و رشته عمر و دولت و نشر بشری و اظهار آثار احسان و کرم و در نشر نامه دعوات نعم طریق اقوم

و منبع اتم آنست که بقایای عطایای خود را اشمل و اتم سازند و نتایج آن مراحم و الطاف را بر افراد بنی نوع آدم تمام نمایند و لهذا اکابر و اذان
سلف و معتقدان قوانین مجد و شرف جهت استبقاء ذکر جمیل و استیفاء مرتبت و عطای جزیل بصنعی او صنایع عکیانه میان آنها و زمانه
نهاده اند و در بساط گیتی خوان کرم باز کشیده اند و بدین قاعده فضل و احسان با متداد زمان محصل مقاصد مراضی نبوده اند
و کل بواعث مطلوب الصلوات و الابتهالات **و ما تقدموا لانفسکم من خیر الآیه** جهت درجات علیه سلطانی دو جهانی فرموده اند
بیشتر از خود بنه بیرون فرست توشه فردای خود اکنون فرست و بر هوشمندان عاقبت اندیش و بر خردمندان جهان نکوکر
و درویش ظاهرست که انشاء مبانی خیرات و تسبیل ابواب مبرات و تاسیس ارکان عمارات خیرات از مساجد و معابد و مدارس
بنیان الفاق و رفع خوانق و مدارس [illegible] آن خیر نافع‌تر و اتم ان مصارف و اخلاص [illegible] اتوفیق سعادتی
جامع دولت دینی و دنیوی و طبقه اشخاص سابق و لاحق را انگاشته است رفیع درنشات صوری و معنوی سررشته حال اتفاقی
از عروض انفصال و انتقال مصون است و سلسله آن اجتماع از لحوق انحلال و انفصال مصون نام نیک و ذکر خیر که بهترین نتایج
ایام عمر و زمان کامرانی باشد درین مسلک توام حاصل است و منافع خیرات نفس مع آجل و عاجل همیشه نقشیان بمبانی مبرات لایزال
و متواصل است **بیت** به نیک مردم جوی بکنند [illegible] همان به که نامت به نیکی برند **القصه** بر اعیان
عالمیان پوشیده و آیت بنیان ظاهرست و بر کافه اهل معرفت و اتقان امارات و جلائل خیرات نجات باهر که سلطان مرحوم
و مغفور [illegible] مبانی سعادات ابدی [illegible] قدره [illegible] ذکر [illegible] عالم و فضای [illegible] آدم
جیاد اجتهاد و جهاد و افراس جهان نور و عدل او [illegible] بر تمام شهسواران میدان اجتهاد و فضا پیمایان مضمار معدلت و رشاد تقدم
و سبقت یافته بود و بیشتر و بیشتر از همه عطایای ترکان همت با او از عدم معلی [illegible] همیشه در ایام زندگانی
این دار فانی مشتهای کامرانی او ارسند فرمانروی و سلطانی همین بسط موایده فواید بود از کرم و احسان و استیفای اشفاق
اما بر کافه افراد انسان و بجهت [illegible] این دار [illegible] تصور [illegible] و در نشاء بشری اقدام بان امر
شاید در [illegible] استیفاء سلطنت دو جهانی و کامرانی جاودانی اهتمام فرموده و باسیاست قانون مرحمت و مهربانی بر میان
دین [illegible] سلطانی اقدام نموده و [illegible] که در ایام حیات خوان مکرمت و احسان را بر اهل جهان گسترده بود جهت [illegible]

بعد از انقضای حیات با توافق عالم اندیشه انعام ایشان کرده و غم اطعام و اخلاق ایشان می خورده **شعر**
لقد احیی المکارم بعد موت و شاد بناها بعد انهدام بحیثیتی که سررشته عطیات و حسنات و رابطه مکرمات و الطاف
او به امن قیامت متصل شد و مثوبات آن اعمال صالحات در روضات جنات بروح عالی درجات او واصل افتاده **شعر**
[illegible] و العدو شکره و لا [illegible] سپاس الحمد الله الذی [illegible] رعاه الذی استرعاه امر عباده و حیاه من احیاه [illegible] انام
الحاصل بنیاد دین اسلام را بضرب صوارم و صمصام تایید نموده و شعایر شرایع را بالکلیه صنایع و منافع شایع
تایید فرموده بود به همت مکرمت و کف مرحمت و رفع [illegible] جهت اعلاء اعلام شریعت نبوی و ابقاء کرم و قاعده انعام
مرتضوی عمارات عالی بنیان ساخته و بناهای رفعت [illegible] طرح انداخته و از وجوه مال حلال و از اکمل [illegible] اجمل حاصل
و اموال مرتبه خیری را موقوفات [illegible] جهت تضاعف یوم الحساب در اعلای مدارج روح و روح فرموده حالیا
جهت نمودار [illegible] از آثار و بوصف [illegible] از ان [illegible] روزگار که فی الواقع [illegible] عبارت و افسانه
سیاحان امصار در کتاب [illegible] سلطان [illegible] امید که [illegible] اعتبار گردد [illegible]
باعث بر ذکر جمیل و دعا فرآن سلطان سلاطین شود **شعر** الا ان آثار الملوک [illegible] و ان [illegible]
گفتار در شرح عمارات جامع جدید و ابواب البر سلطانیه و ذکر مدارس [illegible] ثمانیه در دار السلطنه قسطنطنیه بر طالبان جامع جدید
معانی و حقایق قرآنی [illegible] مبانی [illegible] السبع المثانی بمساعدت مقدمات برهانی و شهادت شواهد [illegible]
خلق وجود [illegible] که از بدایت بنای کارخانه وجود بر اساس گردون [illegible] نورانی [illegible] ترتیب
کاشانه شهود و ترکیب [illegible] **وجعلنا فوقکم سبعا شدادا** [illegible] که جهت مسجد اقصی [illegible]
از شاه جامع [illegible] سلطان [illegible] در تعداد و [illegible]
و در عداد آن هفت ایوان عالی بنیاد [illegible] ثمانیه از جنات
فضای [illegible] **الذی خلق سبع سموات طباقا** [illegible] ترکیب بشری و از
سرشت [illegible] در مرتبه هشتمین [illegible] رفیع الارکان این سنان [illegible] در کلام ربانی منصوص است و در اخبار

نموده بذکر آن مخصوص که ابواب جنت جاودان وعده اهل باغ رضوان منحصر بهشت و بهشت هم از مرتبت بکنه
دران بیان ارتفاع و سمو و نشاء و انبساط است بر طبقات جنت رضوانی و ارتفاع قصر وجود و بهشت کرسی عرش و معانی
و عبارت دقیق الاشارة «وسع کرسیه السموات والارض» ای از جامعیت این جنان کامل النعم انسان است
و کنایتی از کمال صنع بدیع در تالیف انوار علوی با کثائف عناصر و ارکان است بیت رشته جان بر کمر کس بسته اند
گوهر تن بر کمرش بسته اند اکنون اختیر بنای لطیف و از این عمارت شریف که هر گوشه از مرقا و غرفات و از زیب
آن در و هر رکنی از اساس تحکیم کیفیت فطرت عجیب العینی اجزا و ارکان ساخته اند که از احسن تقویم از اقصای دیار تقویم بس
بهم پیمانه اند و بعضی بمجز ابو جهل از نهایت اصعاد عالم انس در هم کشیده که «ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حما
مسنون» چگونه توان گذاشت و بچه وجه روا توان داشت که درین چند روزه روزگار سریع الانقضا این حیات فنا
بیکبارگی از حضیض وادی غفلت در هوس بس فنا ماند و تند باد حوادث روزگار نگاهی این بنیاد ناپایدار را ابو بی قیاد را
از فضای امکان وجود بخاک تیره نشانند هر آینه سعادتمند و درین کسی تواند بود که درین جلوه گاه سرای فانی جهت ایجاد و ابقا
این پیکر و معانی هر چه زودتر مسلکی انگیزد و موضع صاحب منزلت در نشیمن منزلین و ادارالی را توان گفت که در ایام عمر اول در
تحسین اعمال و منازل بر انقضا موردای «وللآخرة خیر و ابقی» جمیع آنچه است دولت بقا و رابطی لقا اندیشه مسکن پایداری
بنیت نشاء ثانی کند و در بیت و ادکاه فانی جهان بانی بوس ارکان رفیع المبانی کرده مصرع شد و نفت [illegible] کسی را انکار
که دیوار عیسی کند زر نگار بیت بنیاد توان آخرت یافتن بآن نخبه شیر بر تافتن و مثال صدق این مقال اگر
معمار همت عالی و اندیشه فکر معانی انطاکی و مهندس کیاست پیشنهمت و رعیت سر پادشاه کشور سلیمانی چون آرزو ملاحظه فرمایند که
صنایع معانی سبع المثانی و از بدایع لطایف مشرع در کلام جامع قرآنی سلک این آیت بدایت سرایت و مدلول این
مقال وحی اقوال که «فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال» این مطلب صواب توقع
می توان نمود و در صحیفه انجام همتهای الهام این صورت حکمت التیام را اخلاص [illegible] بیاید نمود که درین روزگار سعادت مدار
سزاوار جهان است که هم علیه سلاطین دین و ذو احسن مراتب و مکارم مرضیه شاهان روی زمین همواره ترفع اساس

آثار و معانی معروف باشد و لا یزال بتوسیع که [illegible] متوالی و متواتر مشعوف بوده چنانچه این سلطان مرحوم
و لمعه سعادات سرمدی بعد از مدارج ارادت الکبار اولی الابصار و در عقب مشاورت و مجادله با موشحان اقوال وادا
درین معنی اندیشه نمود بتایید نصرت الهی و یمن تقویت ملت رسالت پناهی شهر قسطنطنیه که سالها مستقر سلطنت
ملوک ممالک کفار بوده و بجای دین و آرامگاه دوده آن گروه ضلالت شعار حالیا بعون تائید ملک مجید مجمع اهل توحید
و قبه اسلام شده و از الواح در و دیوار معابدش هیاکل اصنام و اوثان سترده بحکم اصلاح تیغ و صمصام گشته
و با وجود آنکه تاریخ دو سه هزار سال تو یا بر توالی زمان و تعاقب دوران ایمان در آن شهرستان عبده اوثان
بتکده های با زیب و زینت معابد و خانها و صوامع بر سیاق و عالی ترتیب است بنا و انشا نموده اند و پادشاهان گذشته
از طوایف قیاصره و ارکان ملک ایشان که بجاه و مال در غایت بسطت و اقتدار بوده اند و در پسندیده عزت و اجلال
صاحب استقلال و استواری بملاحظه مثوبات اخروی و جهت کسب سعادات معنوی که بمقتضی ملت تبع ادیان و شهرت
آن با خبار پیغمبران است قبل از ظهور دین اسلام دیرها و کنشتها در آن شهر ساخته اند و عمارات خیر در غایت تکلف
و رعنایی پرداخته اند و بیعها و صومعها بر قاعده ملل و ادیان سابقه از کنشتهای فاخره و مجمع مثل طوایف بنی اسرائیل
و قوم مسیح علیه السلام [illegible] و الحق آثار و بقایا امداد آن مبانی استوار و اعیان عمارتهای آهنین بنیاد
که در متانت مبانی هر یکی کوه بیستون است اما برابر بالای سپهر نگون و در صلابت و رسوخ ارکان سطوح و جدران کدام
بر مثال قیاس سد اسکندر که فولاد بود لیکن بنیاد بر ثبات بیت [illegible] ساختن بجهد هلاک [illegible]
[illegible] و از انجمله عمارت و بنا داریا صوفیه است که شرح رفعت بنیان آن
در عرض خود [illegible] تبیان اقران می نمود ان شاء الله تعالی هر یکی از آن [illegible] عقول و افهام مهندس بیکمال است و طرز اشکال
حشمت و علو همت آن بنیان و دیدهای حیرت و شبها عبرت از عجایب و غرایب آن بنا و رفعت بر طاق گنبد فلک
از اصابع مشکال ساخته [illegible] میکرد و نظارگی آن از مناظر رفیع [illegible] بر مثال صورت پنهان اصنام
و اوثان از تجویف [illegible] پشت بر دیوار می نهد [illegible] ارتفاع فلک [illegible] و ز انعکاس [illegible]

القصه هر چند که بمین اجتهاد و مواز نتایج جهاد سلطان غازیان تمام آن معابد مشرکان قسطنطنیه
عبادتگاه اهل ایمان شده بود و اکثر بیع و صوامع و کنایس آنجا مساجد و جوامع آباد حق و ایمان گشته فاما آن سلطان
دین مهدی و آن مظهر هدایت ابدی جهت وفور غیرت و حمیت اسلامی و به نیت کتاب ذکر قلیل تکیات من انبنی بر اعادت
استقباح و استهجان می‌نمود و آن صورت را عادت استکراه و استبعاد می‌فرمود که در کشور جهان واسع و در
جهان فرصت معر جامع همیشه در اوقات توجه بطاعات و عبادات اهل اسلام را صور نقاشی مصنوع و نقش و هیکلهای مصنوع مستحسنی
پیش نظر آید که در و دیوار آن معابد نقاشی کنند و عبادتخانهای را به این و کمند همواره اشکال صلیب و طلسما مصور و منقوش
کرده و پیش این حق بین اهل معنی آثار صورت پرستی منظور نظر شود و مع ذلک که به در تقاضی آن معبدهای قدیم کنا
که بر وضع مساجد و معابد اسلامی تغیر پذیرفته بود و با نور مصابیح اسلام صفا و ضیای تمام گرفته لیکن چون قبله گاه
سجود و محراب سجدات معبود ایشان بر اوضاع معهود در اکثر بناهای سیحیان بطرف آفتاب بر آمد مشرق افتاده و طرح
ارکان آن معبدها بر وضع و اسلوب مناسب آن قبله نهاده اند لاجرم در حین تحویل محراب آن معابد به قبله اسلام بر وفق امر
فول وجهک شطر المسجد الحرام اکثر محرابهای مساجد از سمت استقامت اصلی بنا منحرف می‌نمود و از انداز اصل
طرح به ضرورت منحرف می‌بود هر چند که قبله عربی در ممالک روم مایل به شرقی است به نوعی که مطالع کواکب بر ادا
جنوبی از مشرق بر آیند ظاهر الحادی سمت قبله آن دیار حضور ما شهر قسطنطنیه می‌نماید و هم طبیعت با استقامت بر وفق امر
فاستقم کما امرت جهت قبله گاه اهل ملت مستقیمه عاصیای توجه و جهه دل و دین به صوب قبله حقیقی می‌فرماید چرا که
تحت بغیت خاطر تقی و روان مصطفی علیه من التحیه ازکاها بر وفق منت می‌نهای ولنولینک قبلة ترضاها همیشه محراب
دل مومنان طاق ابروی مطلوبی قبله است و منظور انظار همه آن بیگاه و دوم بیت الله الحرام و مسجد خاص الهی است
خراب طلبکه دم اندر سجدها بیشترین تواند به وکیش فرح ابلاغ به آینه بر دل الحام مه آن سلطان دین مهدی که مساعد انظار
اولی الابصار بود و به طبع مستقیم آن خداوندگار اسلام مدار که میزان نقد مسلمان روزگار می‌نمود بحسب مشیت قدیم این عزیمت
تصمیم یافت که در آن شهر واسع یک مسجدی جامع که جامع خصایص صوری و معنوی باشد انشا فرماید و چند مدرسه و خانقاه

و دار الشفا بر اطراف آن مسجد پر صفا استبنا و استثنا نماید به نوعی که اوضاع ظاهری آن مشتمل طباع سلیم اهل اسلام
در استقامت اوضاع و استدامت اشاعه مانوس باشد و صنایع غریبه هندسانه و بدایع طرحهای معمارانه آن
بنا عالی را از تمه انقلال فردوس سازد و تا ارتفاع بناهای آن جامع جامع آیتی عظیم از علو شان و سمو مکان جامع هم
در اتفاق و انتفاع مانی باشد و قباب رفیع الجناب منابع اشتمالش را دیده اعتبار پیوسته در روی زمین فلک
ثانی پندارد شعر ثبت الله بناه آن دم امن بالامان به روح الله فناه آن وطن روح امین و تحقیق است که
بنای مذهبی را که بنای اساس آن بر ارکان ایمان و تقوی موسس شده باشد و اقتدا و ثبات و بقای آن بر زمین نگشته
طیب ملت و تقوی مرصوص گشته و همیشه مصباح قلوب اهل توحید و ایمان همچه وقف آن بنیان چون قنادیل نور در
پیش طاق ایوان سپهر عالم مدار فروزان شود و همواره در عرصه صحن و دوش که بود ادبیت الحرام است مرغان اولی اجنحه
ملائکه وار و آن عالم ملکوت بال اطهار اطوار و حلق جولان کرده میان که از آسمان تا زمین فرقی است میان انجمان حال محفوظ از شر
شیطان و از آن نقشه مرفوع باساطین ایمان و تا آن بنای بی بنیاد که در پستی و دهب در پستی و در او آن نقشه فسکر طرک
و بر پستی بر افراشته باشند و در سقوف و رفوف آن اشکال چلیپا و صلیب بر احجار و اشجار در و دیوار آن ترکیب اصنام و تماثیل
بی ترتیب نگاشته باشند افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار
عماری که در منزل او مامن حیثیته چو خاک پست شود گر به آسمان ساسته الحاصل بنا بر مقدمات سلطان پاکیزه نهاد به نیت خالص
و صفای اعتقاد طرح آن جامع عالی بنیان را بنیاد نهاد و ابتدای مسعودی از نیات تمام زمانی و بر وضع مناسبی میان اوج و حضیض
و آسمانی تا سر که کاوش موجود زمینی متصل بنموده و در فضای متمی بتوانی این شرع مسافت علو و مکان آن عمارات و مبانی
خالی و فسیح از تلال و جبال شمالی حصار قسطنطنیه که بحسب طبیعت از تمام آن کشور فسیح و متاره بستگی می‌نموده و در موضع
بلندی آن کل زمین بلندترین تلال و مرتفع ترین جبال بحسب آب و هوا بوده نظم گشته شکل افشان پی ایشان شرح
از همه کلبرگ در دو چوک چراغ در جانب قبلی آن فضای دلگشا بر عم مقصوره مسجد جامع یک گنبدی گردون مناسب در عوالم اطراف آن
قباب منیع الجناب بعد و بسیم مشتمل بر صنایع عجایب و در دو جانب آن مقصوره در بعد و فضای آن تمام زمین مشیده

برقرار این مدرسه جهت سکون و اقامت اهل علم و طلاب و در پیشگاه هر در سه قبه در صفا به وضع گنبد فلک بر حسن
جهت جمع افاده و تدریس قبه آسمان سای آن مقصوره جامع معالی و دقایق بر آن مدارج مشتمل که چون مسلسل افلاک اعظم
بر افلاک ثمانیه و در جنب آن نمودار فلک الافلاک جمعت نوس [؟] مقدسه آن مظاهر افلاک اعنی ایه و علما آن مدارس ثمانیه
مملو از صفا و روحانیه نظیر و مصابیح اخبار الالهی در دو گرد و هشت فلک از جمله جمله عرش ثمانیه منطبق بر اشارت ربانیه
ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه گویا قالب بر طاق آن از دایره منطقه البروج است که بلطف و انداز گنبد خضرا بر اوج
سما بر افراخته اند و از طبقه اولین زمین تا غره اولین آسمان سنگهای متین آیین در آب و رصاص بر مثال ارجاس
اعتقاد اهل اخلاص محکم ساخته اند و ارتفاع قد قبه عرش فرسای آن با شرفات برجهای سپهر هم عنان است و از خراش
خدش کنگره سقوف و رفوف آن بیضه شعیدی کهکشان از شکاف بام گردون نمایان است غالبا عکسی از ماهچه مخروق
آن قبه بر چرخ چارمین افتاده از آن خورشید منیری پنداشته اند و خورشید از صدمت دندانهای کنگرهای آتش بر سطح
آسمان گردان بی‌گشته شهاب ثاقبش انگاشته اند مگر نه آن بودی که پایه رفعتش بر اساطین ثبات و اعمده قرار آن گه
و بنا و استوار سپهر پایه آیه الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها مبنی گشته راصدان قباب افلاک آسمانی ز نگ از آن
جای فلک خود جهات اثبات می نمودندی و اگر نه آنکه بر دور منطقه بروج نشان آن سنگهای کوه مانند بامن و ادنه بر
در بنه بودی و در ایام موسم بهار و در حین وصول کواکب نصف النهار از انطباق شمس بر زمین مخروق آن قبه بر دایره معدل
النهار اظهار نمودی البته دایره ارتفاع آن مقصوره را بر چهار ستون قطب استوار یک دایره ماره با قطاب اربعه دیگر در جهات افلاک
تصور و توهم فرمودندی نظم
تنحی عما ایوان کسری ابن هرمز فاصبح فی ارض المدائن عاطلا
فلو ابصرت ذات العماد و عمادها لاعیت اعالیها حساد و ما علا
و بر یمین و یسار این قبه گردون مدار قبهای تماثیل افلاک
مدور در جنب جیب فلک اعظم نمایان است و در صحن و فضای پر رونقش صحنی است بر هیأت مربع مستطیل بحوض
چند صفه و ایوان و هر ایوان آن متوی و مقوم بر دو ستون سنگین از احجار سماق و برقان بر هر ستونی که بر جهات
استوانی است خطوط و نقاط خلقت اصلی آن چون گل و نسرین بر سطح قرنفلی کوهسار شکفته و خندان است و دو از آنها

بر روی آن صحن گلشن اساس چون منظر ارتفاع گردون بر عرصه گلستان مانند سرو قبه چار ابرو افراشته
و مرطان منقش از آن صحن مفروش گلهای نمایان آن عرصه گلشن رنگ را در حلّه خود محفوظ داشته تمام جدار آن صحن ایوان
آن فضای جنت نشان از سنگ مرمر رخام است و درین عمارت سراپای از مرمر اعلی بر مثال ابر الکریم تمام
نجار رشک توده خام است پای بخجل فرو مانده از ملاست آن فرش مینو رنگ و از کثرت نقوش آن مانی گلستان مانی و صوره
از رنگ در معرض تحیر و تأمل نقشهای تفکر و تدبر بر راه رود و از صفای آن صحایف نقاط و نقوش های آن تمام جاها آنکه بسطح
زمین و سقوف پر نظافت سایه آن محل پر دعوی لطافت فرو دانند و از چندین هزار تماشائی صور انسان پیش مردم دیده اینجا
بشارت آورد نظم
خورده ورا از عبرانی نقش به صحن حیات این گلی از شنیده آن و گلزار قیام
هیچ مسکون ازو زاویکی که در حیطه
سقف مرفوع از عماد و عمی کرد و قوام و بر دو جانب آن گنبد مقصوره دو منارت از سنگ سفید سر فرازی کشیده دو از ستاره
و بر سر هر یک چون دوم خورشید نور اهل الانوار مخروق زرنگار استوار کرده اند زیبای رعنایی آن دو مناره و بدن آن دو میل
استوار دو گنبد زاهر فلک دوار است گویا که در یک سکوتی دو چراغ از دو شمع کافوری بر فروخته و بر افراخته اند و از ساختن شمع
شعله آن مخروق آفتاب کردار منور ساخته و هر وقت سحرگاه گویا آن دو مناره دو پرتو نورست از سفیده دم صبح
منیر در آسمان پیدا و مخروق بر فرق فرقدهای هر یک در وقت بانگ محمدی تاج زرین بیکی است بر سر فرد و سرخ شیخ شرع پیدا که
بحقیقت بی شایبه شبه و اشتباه دو رایت شریعت حنفیه که بر قبه الاسلام افراشته اند و بر بالای مجره و رایت کلی
مخروق سر علمی از نور محمدی مرتب داشته اند
و سامیة الاعلام تحفظ و نجها سناء النجوم لها تحاس شعشع
و در پیشگاه این بنا عالی بنیان و ایوان مرمر سفید سنگهای الوان صحنی است مخوف به زینت ملایک صفوف
در صفوت مثال باغ جنان و در حاق وسط صحن حوضی است لایزال ممتلی از آب زلال و در وسط حوض فواره
جوشان چون سرچشمه خورشید لامع الانوار و مبنی نموده اند و مثال تجری من تحتها الانهار و در آن حوض کوثر رنگ آب صافی چون
خالص باقی صافی از شوایب صفو و ریا و از شادروانش بر طرف مجری جاری جهت طهارت ظاهر و باطن خاصه دلها لیکن
در پاکی مشاکل آب ابرهای اهل حیا و بر چهار رکن حوض چهار سر در ففات که در وضع استقامت و راستی چون قامت

همچنان قائم الصلوة است در حالت قیام و اعتدال و هر صباح و شام حجرهٔ صبا و هم شمال است چه زمان هر یکی از ان
دیگری مصداق یسبح له فیها بالغدو و الآصال گویا آن جا سپهر و فضا در درون آن فضای گنبد خضرا و صحن مسجد فرخنده
اجتماع چهار فرشته سبز پرست از املاک اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع که جهت حفظ آن مقام منیف الالهام
از آسمان تحت رحمان بروی زمین نازل گشته تا آنکه چهار رایت سبز فام است از اعلام حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که از شهر جبرئیل امین
همان طارم اخضر آسمان ... چنین شامل شده در درون گنبد فلک بنقش منبری است از سنگ تراشیده از مرمر املس
چون نقرهٔ خام و مقطع و منقش ... گون رخام مرمر منزل آیات الکرسی بر او افراخته و چون منبر تخت سپهر ... جهت احکام احکام
مسلمانی بجواهر سنگهای الوان مزین و مرصع ساخته و در ایام جمعات در فضل ذلک یوم مجموع پایهٔ قدر ایمان ارتفاع قدری معارج
آن همچنان سقف مرفوع است و بر یمین و یسار محراب از الواح ... چندین سی پاره های کلام مبین و مجلدات مصاحف
پر تزیین اکثر مکتوب بآب زر ... و منقول از کتاب مسطور فی رق منشور و بسبب ... سطور آن پر نور ... صحائف نور
بر کاغذهای نازک ... و در ... خط ... رقاع آن مصاحف چون صفائح چهره حوران خطوط و شائق قطعات
خوشنویس ... است و در خوبی ارقام مشک فام آن نسخه آلاهی نزد خط شعاع مهر که این ... است نسخ ...
اولیق ... است هر سی پاره از اجزا چون آیة الکرسی بر رحلهای حل کاری ... بر نهاده ...
مصاحف پر لطائف ... چون روی رخشان خورشید جهت تلاوت و قرات پیش روی حافظان و ناظران کشاده اند و حافظان
خوش الحان در اطراف لیل و نهار چون بلبلان خوش سرای گلزار بوستان بجا آورده و رتل القرآن ترتیلا مواظبت می نمایند و قاریان
سبعه و عشره بروایات ثمانیه هر صبح و شام خود را از سلک مردودان لیس منا من لم یتغن بالقرآن بر آورده در زمرهٔ
الماهر بالقران مع السفرة الکرام البررة در می آیند چنانچه از میان صدقات سلطان در ین مسجد جامع هر روزه ... قرا
و حفاظ معین مفصل است و همچنین بر خارج آن جامع کبیر در جامع منافع کثیر در فضای خوش هوای دلپذیر آن هشت مدرسه
طرح انداخته اند و هر دو مدرسه از یک سمت متصل یکدیگر مشتمل بر حجرات منضبط و وضع عمارتش ساکنان حریم قدس ...
در غایت تکلف ساخته اند و در ین هشت مجمع علم و عرفان هشت کس از نحاریر علما و فحول فضلا که پیشوایان مجالس افاده و تعلیم اند

و صاحبان مقامات معارف اند در شیوه تفهیم و تعلیم ... دانشوری بمرتبه عقل مستفاد و مظهر افادات اند و در طریق شیوه خوش
و معقول ... در مسلک ترقیات والذین اوتوا العلم درجات در مدارس گون گون بر نشسته تدریس مستفیدان علوم منقول و معقول
و باسلوب و ... شرافت ترتیب قابلان ... مستعدان از ارباب فهوم منسوب اند و از منتهیان مسالک علوم ...
تحصیل و از منتهیان بلا توقف تکمیل در هر یک از ان مجالس ... ملازم اند و در حالت مطالعه و مذاکره قایم و مداوم و کتب
قابلیات قابلان از مجالس این مدارس بر سایر بلاد و اقاصی و ادانی ... نصب می کنند و بعد از تجرد دانشوری ... از ان
در ... فتوی بلاد اقدام مناصب ... می اند و الحق اهل تحصیل این حجرات مدارس نمود از هشت بهشت است در عالم معاد و
موقع ترقی و مکان ترتب ... شده و شاهد و آن جمله تمام این عالم علم و تقوی ... از ضمایر حجرات مدارس طلبه
و حجاب آنکه در پهلوی هر یک مدرسه ... مبتدیان در تحصیل علوم و نو آموزان مسالک ادراکات و فهوم ...
برخیزند و نشیمن معمور خاص بسبب مراعات آداب تکمیل و تعلیم و بواسطه ملاحظه تعلیم جمیع افراد اهل علم باوجود رعایت تقدیم و تاخیر ...
نموده و آن هر یک را تتمه نام نهاده اند چون حجرات مدارس ثمانیه بموجب شرط واقف مخصوص بر مسکون منتهیان است ...
آن هشت درس عالی مقصور بر حضور اعیان مستعدان دانشوران است و از انجا که کمال دانشوری و نهایت مرتبت و دانش پروری
سلطان بانی است این بنا ... انداخته اند و در تتمه مستعدان ... نو رسیده را که بر جناح قصد تدریس
و افاده شده اند ... تعیین ساخته اند و قانون مضمون مکنون و ما منا الا له مقام معلوم فرد افرد
بوظیفه از طعام و مرسوم عموما و خصوصا ... فرموده اند و در ... از طعام و مقرری ... نقد هر یک ...
نموده تا بتدریج این جماعت ... ترقی علمی و بر وفق امتحان و نحن اعلم بمن جاء بالهدی و من هو فی ضلال مبین الآیة
متعین الحال گردند و بجهت طبع ... بکمال ترتیب ... و استعداد و ترقی قابلیت در ... عالی پیدا کنند لمؤلفه
زلطف او شد یکی بنده ... شده نومید از و مقبول و معلوم و چنان مقررست که هر روزه بوظیفه ... فرودش
طلبه مدارس ثمانیه بدین موجب مصروف شود و بر هر دو جانب این ... و این جامع کبیر مدارس ... در دو بنای
دیگر بعالی ارکان چون ... خود بر آسمان افراخته یکی بدار الشفا و شفا خانه سلطانی موسوم است و دیگری ...

جهت انعام خاص و عام الطعام مذکور و مرتب است. اما بقعهٔ دار الشفا که به شمالی قبلی ثانیه مبنی است
در فضای بغایت دلگشایی است فسیح‌تر از خاطر دانایان حکمت‌شعار و در هوای لطیف روح‌افزای است معتدل‌تر از نسیم
فرح‌بخش جاده هر کنگره و ایوانش زبان حال بیرون کشیده است امید و اعلی فیه شفاء للناس بگوش هوش بیماران [illegible]
و لعاب عناب و شربت ساده کارش نوید بیرون است لا یذوقون فیها الموت بمذاق [illegible] رسیده
و الحق حرکت نبض نسیم صبا و شمال در آن بقعه یکسان [illegible] زلال [illegible] سلیم [illegible] عام
[illegible] است در [illegible] لالی و در میان نهر جاری است [illegible] زندگانی [illegible]
عین آن [illegible] بهشتی [illegible] است [illegible] باران [illegible]
پاکیزه‌تر از [illegible] خانها و مصانع [illegible] به استعلاج [illegible]
چون [illegible] عطار [illegible] ادویه و اشربه نافع و منافع آن شربت‌خانه [illegible] و معاجین [illegible] است و جهت اصلاح
مزاج [illegible] ترتیب [illegible] علاج در اوقات [illegible] اطراف [illegible] اشربه الوان [illegible] در آن [illegible] مرتب و مهیا
و از اغذیه الذ و انفس که [illegible] و فیها ما تشتهیه الانفس است و از [illegible] الوان الطعام از قسم انفع
و لهم فیها ما یشتهون در انجا جهت [illegible] مهیا کرده‌اند و در [illegible] این عمارت [illegible] پسندی
مبتنی بر مراتب [illegible] اطبا الوان [illegible] در غایت صفا و ترویح و طاقی است [illegible]
جمیع [illegible] حکیمان عیسی‌دم و معدودی از اطبای جامع فنون و حکم در انجا موظف و منصوب‌اند و شب و روز [illegible]
بخش [illegible] هر مرضی و درد [illegible] همیشه [illegible] از شمال و جنوب‌اند و هر یک را از آن حکما [illegible]
آلام نفسی است چون نسیم صبح صادق موافق اصل مزاج و دم گرم ایشان است چون [illegible] معشوق [illegible] عاشق در تسکین جنون عشق
نعم العلاج لمولفه [illegible] نفس [illegible] روح جون دم صبح سازکار [illegible] هر کدام از آن حکما دارد
تشخیص امراض مشکل [illegible] از لمعان آفتاب فروزان و برق تابش خورشید
رخشان [illegible] آفتاب در [illegible] عیان [illegible]

نو آب روان در مجاری عروق عطشان [illegible] نظرت ایشان [illegible] مرض [illegible] تجری الانهار
و الاجرس مقصور است و اصل نیت [illegible] ایشان به شفا [illegible] معلول [illegible] مقوق و مسلول [illegible] مرض بستر
و فرش [illegible] است و [illegible] اغراض ایشان [illegible] معالجات [illegible] الشفا [illegible] سازند [illegible] ایشان [illegible]
معنی [illegible] علاج الشیخ جالینوس [illegible] افلاطون [illegible] ابدان [illegible] لمولفه
یک بیک [illegible] علم [illegible] چون افلاطون [illegible] و مرسومات و مقرریات شفاخانه [illegible] مفصل [illegible] است
و اما با بقعه و خانقاه خداوندگار که [illegible] قبلی [illegible] ثانیه است [illegible] مستغنی [illegible]
[illegible] نظام [illegible] مونت معاش و [illegible] اشغال [illegible] از اهل اسلام [illegible] و اصل این عمارت [illegible] مشتمل است بر
مساکن [illegible] و مصانع [illegible] و منافع شایع و الطعام عام [illegible]
[illegible] استحقاق [illegible] است [illegible]
علیه السلام [illegible] افاده [illegible] با [illegible] مرغوب و [illegible] ان تاکل منها و [illegible]
و [illegible] صدق وعده الله یبسط الرزق لمن یشاء است [illegible]
[illegible] شریف [illegible] است [illegible]
آن سلطان [illegible] الالطاف [illegible] و هو یطعم و لا یطعم [illegible]
مبانی این عمارت [illegible]
[illegible] ستونی [illegible] تمام [illegible]
[illegible] علم و علما [illegible]
[illegible] الطعام [illegible] ساخته‌اند [illegible]
[illegible] واسع الرزق فراخ [illegible]
و اوقات [illegible] داشته‌اند

لیکن هر بنای ازین بیوتات در حصانت و متانت چون خاطر جموع اهل یقین مامون از خیانت ابنا زمان خوان ا[ز]
و فرو نهادت و صدقات آن درگاه عالی ارکان محفوظتر از معلومات اهل تحقیق و عرفان است و در اطراف نعما
بلکه در تمام اوقات روزگار خوانهای نعم الوان چون سماط طبق آسمان مبسوط افتاده و از مبدا طلوع فجر
تا چاشتگاه و از آن وقت تا هنگام عشا و بیگاه متعاقب ظروف نعمت و کووس بعد دروس نفوس از الطعمه رنگارنگ
و شمار قصعات زرنگار کواکب بر آن خوان پر نعم و بزرگ منضبط و آماده است میاه فراوان بر وجه عام علیکه کافیان کار آن
از طوایف امم و صادر و وارد عرب و عجم که روی توجه باستان سلاطین اسلام پناه دارند و قیمان و خادمان
در جمع سامانها شبانه روزی از رزق دو روزی بقدر اشتها و مجاعت اما باسراف نه بطریق ضرورت قناعت پیش می‌آرند
و خدام مواظب قوام راتب جهت صلای عام اشباع والمطعم درگاه آن بقعه خیر دار بر مشاهدان موجب بیان جزا الفرد این
بلفظ ادخلوها بسلام می‌گشایند و بنوای خوش ادا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا ندای اتفاق و اشتغال
کوشکها از خواص و عوام می‌نمایند نظم یفقد و سیفقد بذی و شکرا فاکرم بالمفید المستفید
کان النازلین به جمیع اناخوا این اخیان وجود و متواتر است و مشهود که بهره زهد مواردی جمع از کسان مطلوبات
این بقعه بر نعمت متمتع می‌گردد و در وجه طعام علما و فقرا برین موجب مفصل مصروف میشود فقرات عمارات خیر اثر حضرت
خداوندگاری در جوار مزار و مرقد حضرت ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه الباری از جمله معظمات آثار رحمت و احسان
و نشانه از امارات همت عالی بنیان آن سلطان دین محمدی که سالهای بسیار سقف جا و منار […] است و در تمام اقطار
عالم مشهور بکثرت خیر و مصرف جلیل است آنکه در خارج سور و شهر بند قسطنطنیه در مسافت سه هزار قدم […] سلطان رفیع […]
بلاحظه ادوار […] ابدی عمارات خیر و شهرستانی بلکه بصورت و معنی گلستانی تجدید و تعمیر فرموده و بطریقه احیای موات در ظل
کوه پایه آن بقعه خیر بیت المعمور برد و فق بلدة طیبة و رب غفور تمهید بنیاد آن شهرستان والا ابو ایوب نام ایوب انصاری
معروف و مشهور نموده و تا بیان لطافت آن کشور بر روح و راحت و شرح شرافت آن بقعه منقح از نفوس همت و وقت
موقوف بر مقدمه است که درین محل با مقتضای مقام مقال بسط آن کلام شده و بعضی از آنها در دیباچه کتاب اشارتی با کتابت یافته بود

درین وقت بهنگام اتمام آن مرام و تفصیل آن حکایت حقیقت انجام آمده حال آنکه از ناقلان اخبار صحابه و تابعین
و راویان احادیث غزوات واقعه در زمن خلافت خلفاء راشدین صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین در کتب معتبر […]
و از تواریخ ملوک و حکام سابقه الحین نقلی که در تاریخ سنه ثلث و خمسین هجری که بمقتضای قضا […] روزگار نا پاید ا[ر]
و از تقلبات زمان ظلم پرور غدار عهد خلافت خلفاء نبوی و زمان مملکت جبابره جباره ایام مصطفوی بانجام رسیده
بود و از جمله صحابی پیغمبر که جهت محافظت کسوت زندگانی و لباس […] گرفتار محکومیت آنها روزگار بوده بیت
لقد صار سیدا لی قوم لنجدیهم لو انصف الدهر کان القوم […] از […] خلافت نبویه با امارت و استیلاء ملوک بنی امیه منتهی شده
و معالیه قبض و بسط ممالک اسلامی بدست تصرف مروانیان منتهی گشته اما بمقتضای حدیث صحیح نبوی و معجزه صریح مصطفوی که
لن یبرح هذا الدین قائما یقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم الساعة در همه طبقات قرون زمان طایفه تقویت ایمان میان
ملوک جابره و عادل سلاطین جهان ظاهر بوده و خواهد بود چنانچه ملوک بنی امیه و بنی مروان با وجود عداوت اهل بیت رسول و […]
و قلمت انصار و مقبول جهت استقامت کارخانه حکومت و سلطانی و نظم و ترتیب دایره مملکت و کامرانی خود نسبت بعلما و اشراف […]
اعلام دین اختیار می‌نمودند و بظاهر اوامر و احکام میان ملوک و حکام اسلام در مقام […] داشته اند و در تمامی […] دینی بوده و […]
فتح ممالک و تسخیر بلاد و در […] جهاد و از سایر ارکان مسلمانی اهتمام و اجتهاد زیاد میکردند و بهر غزای […] کردندی […]
مهمات دینی که محل نام و جهاد بودی از بعضی کبار صحابه و تابعین رضی الله عنهم که هنوز در قید حیات بودند همیشه استمداد و استرشاد لازم
می‌انگاشتند و از روی تیمن و تبرک در لشکرهای بزرگ جهاد بعضی صحابه را همراه خود می‌داشتند و اوامر و نواهی ایشان را در معظمات
امور حکم عدل خود می‌پنداشتند و در ایام حکومت بنی امیه سعت مملکت ایشان بدولت ظهور دین اسلام از سرحدهای اقصای
مغرب زمین و دین تا بدیار مشرق از کاشغر و ختن رسیده بود و از تمامی قیاصره روم خراج گزاری عهد و […] بسته
بودند و در عهد حکومت معاویه ابن ابی سفیان در ممالک روم از جمله قیاصره یونانی قسطنطینوس در […] قیصری با استقلال […]
[…] با اهل ایمان اکثر اوقات بادر افواج و رسوم […] روزگاری گذرانیده اما معاویه چون فتح قسطنطنیه از مواعید […]
نبویه […] بود و از غزات صحابه این نوید فتح اسلامی را بارها شنیده سودای فتح آن ملک عظیم در […] افتاده و تجهیز

لشکر بسیار از جانب بر و بحر به اراکِ آن مطلوب فرمان داد و در پیش بر در لشکر اسلام ساخته با لشکر بیکران و تجمل و حشمتی
اعلی دلجل روانه ممالک روم و تسخیر قسطنطنیه فرستاد و به سته بعد و آن زمان از حضرت ابی ایوب خالد بن کلیب الانصاری
رضی الله عنه التماس نمود که در ذهاب و ایاب لشکر اسلام را هادی طریق صواب باشد و از روی اهتمام بر ممنونی سپل شاد و میان
اهل جهاد و اجتهاد و منهاید لاجرم چون حضرت ابی ایوب از اول کار بر امر غزا و جهاد بسیار شعوف بود و بعد لاوری و سپهداری
در میان بزرگان صحابه مشهور و معروف بود و بر وفق حدیث صحیح الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برّا کان او فاجرا عمل نموده بود
و ملتمس معاویه را در مرافقت یزید و موافقت عسکر جهاد قبول نمود و چون شوکت اهل اسلام دران ولایت و ممالک بر و بحر به اعلی
رسیده بود و قیاصره روم را قوت مقابله و مقاومه با اسلامیان متعذر می نمود و لشکر کفار را قوت مدافعه و ممانعت نمانده ازان
از راه دریا و طرف صحرا ایمن بود لاجرم سپاه اسلام غلبه شوکت و احتشام اکثر بلاد روم را در ایام احکام خود در آوردند و در مقابله قسطنطنیه
بر هنگام کرام اکثر جواری منشآت اعلام و رایات اسلام بر افراختند و از آنجا به جمیع جهات توقف نموده شهر قسطنطنیه را
بلشکر منصور اهل ایمان محصور ساختند و مدت شش ماه شهر بند کرده از جانب صحرا هرچه قابل انصار بود و ... در محافظت
می نمودند اما چون خط معابر دریا را بر وضع آمد شد کشتیها فرنگ مغیره با سلطان اسلامیان را دران محل مقدور میسر نبود ... ممالک
فرنگستان و دیار دریا بار بوبا فیها مرده و اسباب معاش اهل شهر میفرستادند و اعتقاد کفار لایزال می افزود و حصار قسطنطنیه
به استواری که این زمان بجایی آثار آن زمان مشهور است و در استحکام زیاده از آن بود که قوت سنگ اهل شهر با آلات حرب
باذنگ فرستی آن کنگره سبز کردد و در اراضی اهل اسلام در اطراف روم اینکه دران تاریخ آن مملکت که دون معروف بوده متوجه ارکه
بتوانایی بازوی قدرت توان دست آرزو را بکنگره بروج شیده آن کنند و را حلقه کرده اینند و اگر با صابع فکرت اهل تدبیر سر
رشته وصل متین عقل را بمعاقد آن تمنی بعید توانستی رسید بیت هم بعید است این نشد و سر ... هم دور او خالی از جهت تبدل
چون بمدتی بران اوقات خاطره و مشاجره گذشت و هیچ طریق راه گشای در تسخیر آن شهر بند نمی گشت ناگاه باقتضا قضا و قدر
در روزی بعد از حصول بهیه اجل مقدر اگر چه بر روزه میان ...ز ان دلیر با وجود پیری و ضعف قوای بدنی حضرت ابی ایوب انصاری
غزای دلیرانه من انصار الله در می داد و داد دلاوری دران پیش چشم از اعدای دین میستاد و چون اجل نعمت

وقصار ... این آن مجاهد مقدام لشکر نبوی و آن پیش قدم مقدم سپاه مصطفوی محضر بر او ... منزل شهادت بود
و فوز سعادت نعیم مقیمی بعد از انتقال ازین عالم ملک شهادت لاجرم دعای ماثور اللهم انی اسالک الفوز عند القضاء و منازل الشهداء
در شان آن صاحب بحول خدا مقرون باجابت شد و چون ثمره اجابت غازان سم السعاده ... جابت رسید هرچند اهل
وعید بوت جلت نمود اما شربت فنا ... شهد شهادت تجرع فرمود چرا که وعده صدق نبوی این موجب بود که
من سأل الله الشهادة بصدق بلّغه الله منازل الشهداء وان مات علی فراشه و بعد از تجهیز و تکفین جسد شریفش حسب
آن حضرت در پای برجی از بروج حصار از جانب بیرون از طرف شمال سور بشرف مطلع و بیا اسپلسول او ... مدفون ساختند و الیوم
در محل معین بنایت نزدیکی بود حصار بمقبره ... و مزار آن حضرت اشتهار دارد و لیکن گنبد مزار و جامع که سلطان
غازی ... نموده و در همان سمت شمالی سور در بعد دو هشت ... قدم اتفاق افتاده است اما غالب الظن چنو ... که آن محل
الآن در درون حصار بر پای برج نزدیکی مرقد حضرت ابی ایوب معروف و منسوب است محل تسلیم روح پاک اجلال ... که
... بجهت طبی در صف قتال بوده و ... آن محل با وجود خصومت آن زمان میان درون و بیرون از اهل کرم
ساختن مقبره معقول نیست فاما چون صفوف لشکر اسلام از جانب لاوری و جرات با آلات و اسباب محافظت بسیار چوب الات
و قلعهای ... جهت صف قتال کفار حصار تا آن محل بقرب سور رسانیده باشند و چون حضرت ابی ایوب نیز همراه آن مجاهد
و ممالک تقدم ... دران محل ... طبی ... مصاف شده باشد و جسم و دون موح او را از آنجا بر داشته در
پایال لشکر ... نگاه داشته باشند و بر همان سمت بیرون آورده درین محل که مدفن مشهور و معروف شد ... که داشته
باشند و شواهد این مظنون در ذیل کلام ایراد می یابد الحاصل چون دران دو لا میان لشکر اسلام ضعف ... و شوای
جهاد ... افتاد و جهت کفار ... باعث ... ابتای ... اهل اسلام را از مخافت و حرمان ...
و از آن کسی از اصحاب عالی شان دشمن کامی تمام و کفر عظیم ... لاحق شد و توقف جنان لشکر عظیم که از اسلام ...
... ایشان بوده صلاح وقت ناموافق بود بضرورت از سر حصار برخاسته بنا امیدی بعد ... نمود و بعد
نمودند شعر ما کل ما یتمنی المرء یدرکه تجری الریاح بما لا تشتهی السفن ... تسلیم ... حضرت ابی ایوب

در آن مدفن مستور گذاشتند و چون قوم را لشکر اسلامی بصوب مراجعت معطوف داشتند میان کفار غبار ازتربت و خاک
آن بزرگوار چنان استشفا روا داشتند که آن محل که اکنون مرقد آن حضرت است یافته مقام متبرک و حاجتگاه است و مرار کی از
خاصان درگاه اله و در ایام و لیالی متبرکه بر قاعده معهود ایشان میمون و مبارک میشمرده اند و مدد و توفیق باطن و شفع مواقع
از اطراف بآنجایگاه مقدس می آورده اند تا آنکه میمون و نصرت ازدی این سلطان دین محمدی را تسخیر فتح قسطنطنیه و نواحی آن دست
داد و در آن تکاه چندین هزار ساله کفر و الحاد بنیاد قواعد شریعت و دین پروری نهاد و مدتها از نقول علما و مضامین کتب اخبار
و حکایات و روایات صحابه رضی الله عنهم آمده مدفن و موت حضرت ابی ایوب را بتواتر در قسطنطنیه شنیده بود چنانچه در کتاب تفسیر معالم التنزیل امام
محیی السنه بغوی رحمه الله در سبب شان نزول آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة باین عبارت مسطور است که فما زال ابو
ایوب یجاهد فی سبیل الله تعالی حتی کان آخر غزوة غزاها بقسطنطنیه فی زمن معاویه فتوفی هناک و دفن فی اصل سور قسطنطنیه و هم
یستشفون به انتهی فی الجمله سلطان در استکشاف جهت آن مدفن شریف اهتمام و اجتهاد ما لا کلام فرمود و فیما افاده و نقول
اهل کفر و اسلام در تعیین مقام و مرقد و مشام حضرت ابی ایوب مختلف و متعارض مینمود و در میان آن دو محل مختلف فیهما که یکی اکنون
در درون شهر است تا دریای برجی عظیم است که در قدیم آن برج از سور اصل شهر بوده و در او در قباره دو سه صد سال از ما
سوری دیگر جدید بیرون سور اصل کشیده اند و آن مزار اکنون بمیان شهر افتاده و یکی محلی دیگر که در زمان سلطان بمزار حضرت
ابی ایوب مقرر شده و جهت مرجحات نفس خاطر سلطان بعد از امعان نظر اعیان علم و عرفان را بنا گنبد مرقد و عمارت خیر کثیر بجهت
روضه حضرت ابی ایوبی نفس بود و در محل خارج سور است که قریب به هزار قدم راه از سور دور است و سبب ترجیح سلطان این محل را
با وجود تعارض نقول این معنی بود که چون سلطان فتح محمدی را بناه کارخانه دولت دین و منظمات مهمات ملک سلطانی این برابنا
و اعلام علما عاملین بود و مبتنی بر اشارات و تنبیهات ارباب حق و تحقیق و ازین جهت در تمامی غزوات همراه کرمیبود اهل الله
طلیعه لشکر فتح و نصرت خود می انگاشت و در آن وقت که بغزاه جهاد اکبر و فتح قسطنطنیه توجه نمود جمعی از اهل حق و اولیا را همراه
رایات منصوره اسلام میداشت و بعضی بزرگان دین که ولایت و کرامات ایشان متفق علیه جمهور و مذکور شفاه و مشهور افواه
مردم بود یکی در رکاب رفیق سلطان بوده اند که در حقایق امور و اسرار قلوب و ضمیر کشف و ... نظر ایشان مراجعت مینمود
سلطان

علوم غیبی مشرق و مقتبس بیتشان * چو شعله نور درون یکی شدی ظلما * شدی مقارن دو لامعه مطالب شام * چو داشت بالهام قوم را استطلاع
در باب تحقیق آن مزار متواری و تعیین مرقد متبرک ابی ایوب انصاری او را مراجعت نماید اهل علم تفحص و اخبار نمود و از مضمون
آن نقول بعد از تلفیق با آن دو موضع مضمون تشتی خواطر بهیچ وجه رافع تحقیق و جزم مود تا آنکه سلطان در استکشاف آن
صورت از اهل معنی استمداد نمود و درین باب با بعضی اولیا زمان و اکابر دین و مکاشفان که شناسائی حقیقت چنان
که در کشف و اطلاع بر خفایا قلوب صفایای قلوب درین مشاهده اش مقوی بکمل الجواهر الله نور بود و در پیش نظر بصیرتش مرئی و مقابل
دیده سر و سریرتش خفیات سمت علیه آسمان و زمین را حکم مشاهدات بصری داده برای العین مشاهده مسموعات نمود اعنی شیخ
و مقتدی علما عارفان پیش بین و سالک مسالک اولیا متقدمین و اینها در شیخ الاسلام و المسلمین آق شمس الدین بقوله تعالی
نور المغفرة خرقه کتلک الشمس ... مرقده البساطع من صفا النفس از سر راه صواب و خطا التماس کشف این غطا نمود
آن بزرگوار نیز بعد از تصقیل و تجلیه صحیفه خاطر از نقوش ما سوی که لوح نفس و تجلیه دیده دل بانوار حکم قدسی اتفاق جمیع
مکاشفان مسئول علیه بود استحسان نمود و بعد از آن مرات مرآت نظر گشت و شهود را در برابر صور عالم غیب فضای ملک و ملکوت
ادوار نمود و بنظر صحیح کشف صریح از آن دو محل که در مدفن ادرین محل متعین مقرر نمود و آن شهود خود را متقوی شود
حق و بآیات صدق مقرون نمود و بنا برین موعدات کشفی و موکدات نقل کتابی و وفق مراد خاطر سلطان بمکث و اطمینان
تبدیل یافت و حکم همایون بر انشاء عمارات خیر در آن سرمنزل و منظر کامل نفس نمود و امر به بنا مسجد جامع مقارن مدرسه و خانقاه
و امارت و حمامات آن ابواب مبرات نمود و طرح بنا این مبانی خیرات در حوالی آن محل منسوب بمزار حضرت ابی ایوب بر وفق
انداخت بغایت مقبول و دلپذیر و در جای گنبد که بر مرقد و مزار منور ساخته اند مساکن و اماکن جهت کثیری از طلبه علم و ضعیفان فقیر پرداخت
و مقصوره مسجد جامع را در پیشگاه و قبل این عمارات بسنگ تراشیده بر آسمان برافراخته و در هر دو جانب مسجد یکی مناره ...
با چهار ... سفید ساخت هر یکی منظر نظارگیان بفضای جو بالا ... سفید ... بجهت شادی بنمود
و در هر گوشه مسجد جامع آن مناره ما ... عالی است ... نورانی ... مخصوص گشاده ... از کنار
... شادمانی و پیش مسجد مدرسه ساخته مشتمل بر مسائل علوم نحوی و در تکالیف فروع اسلام و کوی حقایق و معارف

صوری و معنوی و پیش هر یک گنبد مرقدی نورانی چون بو الحق اجل الله و بیوتی که جهة مصالح امور فقرا ابناء السبیل
و ایتام پرستش مشتمل بر دوازده حجره است هر کدام از غرف و سقوف محکم از اندیشه سنگ خام و بر در هر حجره ازان یک طاق
و ایوان بر اشکال مهندسانه مقوم معالم و ارکان هر دعامه در کشش ستونی سنگین منقوش با ستقام الوان و هر گوشه سنگی
آن سقوف بروج در ضوان مرافق حجرات آن مدرسه مانوسه موسس ارکان عالی بنیان امن اسس بنیانه علی تقوی من الله
و مناظر و عرقه آن بقعه فردوس منتهیات بر اشکال بستان دعا او اجل الله و معنی اشارت من اکرم عالما فقد اکرمنی و من اکرمنی
فقد اکرم الله و از جمله افضل صدقات سلطان بانی در عمارت رباط و خانقاه رفیع المبانی هنگام صبح و شام و
رواتب الطعام خاص و عام مرتب و مهیا کرده و علما و طلبه و عامه فقرا و عجزه را از خوان احسان و از مائده بی نقصان او نشان
حظ از رزاق معین و نصیب هیشی مستفاد شده شعر ترتع نعم الانام فیها و تقسم فیه ارزاق العباد
و بهر مرقد شریف حضرت ابی ایوبی گنبدی در کمال صفا و طراوت استوار یافته و در اطراف آن خطیره نورانی فضای جهت
مقام علمای ربانی معد داشته اند و به نیت مراقد عوفا حجاتی فضای در حوالی گنبد مزار خالی گذاشته اند و اکثر ائمه دین و
علمای متقدمین از ابتدای ترویج آن بقعه بر تر ویج دران فضا و حرم آستان مدفون اند و از آن جمله تو او مزار و مرقد حضرت
ابو ایوبی ارواح آن جماعت نیز بر تربت حق موقون است از آن جمله اکابر علمای اعلام و ائمه عالی مقام بود اند نشد از آن گروه
که در سلک پیشروان والذین سبقت لهم منا الحسنی الیتام در رفته اند و لایکن مرغ روح قدسی اوکار و فطایر علیین
مطاره آن علامه علمای زمان و آن حکیم نشاه میان ارباب ایقان مولانا علاء الدین علی قوشجی سمرقندی است که چون از طایر
قدسی باد اقیه اشیان گرفتن بر ساحت جنت اعلی شد و آهنگ صعود بر شاخسار سدرة المنتهی بود و برحسب اوامر سلطانی
و تعیین آن بانی مبانی دین سلطانی مزار و مرقد آن یگانه عصر را در حرم آن قباب منورت مولانا ساخته و تربت مولانا را و ران
خاک پاکیزه طینت از جوار آن مظهر مطهر فروح و مفوزه داشته و در سنت در زمان خلافت سلطان السلاطین بایزید خان اکثر
فحول علما و بعضی اکابر ائمه و افاضل آن شهر را بعد از نزول آجال هم در ان خطیره خطیرة المثال معین فرموده جنابه بسیاری
از ائمه روم و آن مقتدایان ارباب علوم و پیشوایان مجالس ادراکات و مفهوم دران حرم عالم قدسی و پیشگاه حضایر انس مدفون

و آسوده اند خصوصا مولانا العلامه محقق نکات الافاده و الاستفاده مولانا محی الدین محمد معروف به خطیب زاده که در فنون حکمی
حکمی در رتبه ارکان اصولی کلامی صاحب مزایا و خواص دقیق است و نتایج طبعش مقبول ارباب تحقیق و مولانا و مرتضی اعظم اعلم
اسوع الافاضل بین الانام مولانا حمید الدین المشتهر به فضل زاده که در زمان خود به ثبات طبع و تجرد فنون متوحد بود و در رتبه فتوی و فقه
٨٩١ فیمابین علما متفرد و مولی و مقتدای اعظم اعلم نقادین الایمه و العلما فی الشیم مخصوص بطیفه و اعلی محبین مخصوص من شیخ مولانا یوسف
المعروف به سنان پاشا که مطلوب و محبوب و تربیت سلاطین دین و انتساب اهل جمع و تحقیق یگانه عصر و وحید دهر بود و مولانا
اعظم و اعلم العلما فی الانام مولانا حسن مشهور به سمعیتا که بعضی علی العمر روزگار بوده و تشی او منجملیل تجدیده از اعالی علما و سعادت سپه
و از نقد علما که دران سرزمین قدس و مسند انس سابق بر جمیع فضلا و علما گشته و در طریقه افاده و تصنیف معاده الاسبق از تمام
همروان راه خدا است مولانا اعظم مغفور و عالم عالی قدر مشهور مولانا شیخ علی بسطامی که مشتهر به مولانا مصنفک بوده و بسیاری از علما
و مدرسین که ارجمند عالی تدریس متوجه انجمن تدریس گشته اند مثل موالی عظام و فضلای معالی انتظام مولانا عذاری مصطفی چلبی و امثال
این عزیزان در جوار مزار مذکور مقام ایشان متورشح و بیتی و تماسیها بیرسیل از اکابر اهل علم و جاه و ارباب عزت که اخلاص عقیدت و اختصاص
داشته اند جوار مزار متبرک او در حیات و ممات طالب اند و تعیین بین آن مرقد همه کس همیشه بجان و دل ای اعتبار اند
قصه در بیان بنای سرای سلطانی در دار الملک قسطنطنیه و شرح بواعث در تعمیر مسکن مأمون از سرای عتیق و تعمیر آن
جدید و ارکان سپنیه قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و الذکر الحکیم وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من
تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفضل العظیم تا متیقن این شیه انسانی چون
در دار الملک حیات دنیای فانی محبوس است که مولف از خلاصه ارکان و عناصر است و ترکیب بدنی این عنصر شیده و مستور
لطایف ربانی معمور است که مقر نشیمن سلطان روح علیین مناظر است لاجرم هرچند این پیکر جسمانی از روی لطافت
طینت و جهت نظافت منزلت و لیت مناسب ملایم آن جوهر روحانی باشد و شایسته استوار مبانی سریر درگاه سلطانی بود
بیان که آن هیکل نورانی و روح الهی آن عالم قدس خواهد بود و آن لطیفه سبحانی مهبط وارد آن قبس انس تواند شد و لهذا همیشه
منازل و مدن و پیرون اهل دل چون مطالعه نوری بطهارت و نظافت صورت کمالیت از اجناس ابن ما حاس ظاهری خالی

این چه منزل بهشت آیین مقام استغنا ❊ جام باقی لب ساقی لب جام است اینجا ❊ چنانچه طالبان معمور بر اماکن رفیعه ساکن الصلوة
معراج المؤمن مداوم کرده‌اند ارکان بدن و اطراف جوارح تن را آب طهوری طهارت آب برون حدیث مستکاه
الماء والتراب از آلایش جنابت ظاهر و خباثت جنابت باطن طاهر کرده‌اند لائق ترقی بر مدارج مواطن کنوز قدسیان
نکردند و منزل ادا ... و روحانیان در مواطن عالم جان نشوند که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین بنا بر این مقدمات
چنان منزل اوار می‌باید که همیشه منازل افراد کاملان انسانی در روح و لطافت مشابه عالم روحانی باشد و مظاهر خلافت و سلطانی
را که آیتی ظاهر از رحمت رحمانی اند معمور نشیمنهای بلند از بهشت جاودانی و تمثال از جنات آن جهانی بود بیت
نام شاهان آن بنا ماند بلند ❊ از بلندی سر به کیوان برکشند ❊ و منزل کجا آلاهی و برای ... اشیا که ... نیست که
در تشیید قوانین حکمت منزلی و در ترتیب اجتماع مصالح کلی که وحدت اجتماعی میان ... و ... منازل ... جا و ارتفاع پایگاه
در کار است و معرفت ... عظیم میان ملوک و سلاطین عدالت شعار مسجح داده‌اند ❊ و ... حرم بارگاه عدل ... حضرت
پادشاهی که ابواب مرحمت آستان او مفتوح بر جا بر اهل عالم کافه گشاده باشد ❊ و مواید ... آستان ... همیشه ... جامع
پیش لو الیف ... افتاده باشد ❊ و لهذا در سیاق اهل ... مثل ... نظم ایشان و ملوکان صاحب ... با
لازم در حین ایام و انتظام چنین ... بر مقتضای المنزل العدیب ... آن خان شاهی ...
در و درگاهی ... ❊ و منزل ... صاحب منزلت سلطنت و جاه ❊ چنانچه قبل ازین خلفای راشدین ...
تابعین از سلاطین دین ... استکمال مصالح مسلمین و استحصال ... ❊ هر چند لوازم سلطنت صوری ایشان افزوده
در توسیع مساجد و جوامع که جامع منافع ایشان است بیشتر افزوده‌اند ❊ و جهت ... اموال بیت المال مسلمین و ...
... ❊ و ... حسب اقتضای ... افزوده‌اند ❊ و ... مسکن ...
منزل ... بر ... داشته‌اند بیت ساخته آن خان ... ❊ منزل کین ...
چنانچه این سلطان دین ... چون بعد از فتح قسطنطنیه ... سلاطین ...
و اسباب عظمت و علو ... سلطنت ... گشت ❊ و درگاه اقبال ... مرجع طوایف عالم ...

و دنی و از ... و ... ❊ و بارگاه شوکت و ... مرجع کافه ... گشت ❊ و ...
شریعت ... که ... سلاطین سابق بغایت تنگ مجال ... نموده ❊ و جمعی گروه ...
کف دریا ... ❊ ... فیض ... بود شعر
کان ... الشمس ... ❊ اذا ... ❊ لاجرم در وسط شهر قسطنطنیه در جایی که ... بود و ...
... و ... از ... و ... خلافت ... فرموده ❊ و ... زمینی که ...
... ساخت ❊ و در آن میان ...
پادشاهانه ... ساخت ❊ و ... بغایت ...
سرایی خوش ... ❊ زمینش ... ❊ درون آن سرای ... ❊ برونش ...
بهر جانب فضایش ... ❊ نشیمنها درو ... ❊ میان آن سرا ... بستان ❊ خرامان ... لاله عذاران
دل ... ❊ ... ❊ بهر جانب فضایش ... ❊ نشیمنها درو ...
... ❊ ... ❊ ز ... کل ... گشتند ❊ ...
... ❊ ... ❊ بنای پایه‌اش بر عدل و انصاف ❊ ثبات ...
میان آن سرا ... ❊ نشیمن ... سلطان غازی ❊ پناه دین ... درگاه ❊ روان ... درگاه ...
و مدت ... پنج سال ... آن سرای ... مسکن سلطان دین بود ❊ و جهت ... قسطنطنیه دار ... اهل اسلام
و ... ❊ ... اربع و ثمانین و ثمانمائه که ... پادشاه ... سلطان ... و پسر ...
... ❊ ... الملک عقیم ...
... ❊ ... سلطان دین ... ❊ ...
این حادثه ... ❊ ... الله تعالی ❊ و سلطان کریم ...
... ❊ ... ❊ ... پادشاهانه ... ❊ ...

خالط و مکالمات نمود در مجالس مباسطت و محافل ملاطفت همیشه اوضاع سلطنت و احتشام و آیین پادشاه اعراب و اعجام
را از شاهزاده تحقیق می‌نمود و او نیز همیشه زبان و تفوق حشمت سلطانی را در هر باب بر سایر ملوک و سلاطین
روی زمین مطلق بکلمات بلیغه تصدیق می‌فرمود که بیت سکندر شکوهی که در بلد ساز شکوه سکندر بتو گشته باز
اما در آن اوقات از آنجا که کمال دولتخواهی و اخلاص و محبت مفرط و انبساط و اختصاص تکلیف می‌فرموده‌اند و کلمات عاقلانه پادشاهانه
پادشاهانه در باب سرای سلطانی بمسامع نواب کامیاب رسانید و از روی چشم ادراک و اتقان آن دقایق خود را که
خاطر خطیر شهریار سلطانی گردانید که هر چند بارگاه دولتخانه همایون نادره عصر و آرایش ربع مسکون است فاما سلاطین عجم را که ملک
عاقلانه و حکام عادلانه در بنای سرای سلطنت و انشاء بارگاه مملکت و حکمت معهود است اکنون اگر چنین درگاه عالی و آن ایوان
متعالی که بمنزلت و مکانت همعنان سپهر مغتنم است و از روی شرافت رتبت خلاف فضل هر مکان و مکین بنیان نمود
و احتشامی که مساکن سلاطین جم بارگاه متعالی است این شمس سلطانی هم تابان در زینت امتیاز بود و بیک نوع بیرون تبدیل آستان
ملکی آشیانش تمام وضع دولتخانهای اکاسره که رفیع در رعایت مصالح حالی و مآلی اولی نمودی و آن خواید خصایص که منوی
خاطر آن شاهان عالیشان بوده اتمام و اکمال بودی اولا آنکه ملاحظه سلاطین ایران زمین که در طرح بنای آن نیت نامه آن است که
در حالت استتار نشیمن خود البته استناد بارگاه شاهی خود از عمارتی که جوار اهل شهر و بازار نمایند و در چنین انشاء و طرح خانه و مسکن
خود اجتناب از عمارتی که از اول و استکراه از مجاورت اراذل عمال ابنا روزگار می‌فرمایند چرا که دوام مشاهدت و اختلاط سواقط
و ادانی موجب سقوط شکوه و هیبت سلطانی می‌باشد و مثل مشهور است که کثرة الملاحظة قلة الحرمة بیت
با هر خسی مخالطت ای گل رعنا که زباد صبا دوش شنیدم خبری چند و همچنین یک ملاحظه دیگر آنکه اینجای خوش منشیه و طلایع
دیده در اطراف قربت مساکن شاهان و از مطمع تخاصم اوهام خسیسه در حوالی مواطن ایشان موجب تاثیر عفونات کثیر گرد و راست
در هوا و فضای خاص در آن منازل شود و موجب حالت مهوسات سالم بر صفا و تمامل غلظت و کثافت و مرور روزگار بر کثافت در
جوهر هوا حادث گردد و ذوات قدسی سمات سلاطین نکته آیین را از آمیزش تنفیذ روح هوایی از استنشاق هوای خالص
از امتزاج کدورات ایستادت و تصفیه الکامل مزاج ... متعلقات محافظت طلا ... مراد ... ایدان اندکه از استشمام با
صافی از غبار کدورات و شگفتگی نشاط بخش ارواح است و استنشاق نسیم پاکیزه و نسیم صباح و رواح متضمن انبساط دل از
شادیها و افراح بیت بوی باید شدن بیز خانه نیانا چند شادمانی غم بر و شادی بیگانه چون سمت تولیت و متولیت
این نوع کلمات مهم و شمرده‌اند از شاهزاده بر خاطر آینه مضمون سلطان این سخن قبول و تحسین قرین گشت و دولای آن مدعی
خود ذهن حکمت انداز نشانیت سلطان نمود و مدتی آنکه آن قصور موزه دست تحت حضرت سر و ارا لازم بود و بنا عالی که بر خود بر بوی گردون
رفعت سلطان نمود و متعلق بمسکن و متعلق واشغال از آن مکان و نشیمن تحتم گشت بی توقف به نیت صادق و عزمت پادشاهانه و این بو
و تسویف جهد و جهانه حکم بتغییر نشیمن و بارگاه از آن آرامگاه در نمود و خیل مهندسان و جنبه عمارت فرمودند که بر جای نیکو از خود
و با مهدواری عنایات و الطاف حضرت خالق الوری در اصطبات آن مساکن حافل مبارک که لطیف لایق ابنیه کرامت نمودی را که
تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا در این حالت تذکر نمود
کو بیش ملک جهانت دهند چون پسندی که از آنت وهند و با وجود اینکه بر بنای سرای و منزل قدیم که از آن ...وسیم معروف
شده بود و فنا یابد و فور نقد دست پادشاهانه و علو همت خسروانه سلطان عظیم النوال از صرف اموال جبه‌های اوقات نامور خلافت و جلال
بعد از گاه جدی که بی‌نمود بهر این طرح دولتخانه و سرای جدید و تعیین بنای ایوان نشست و قصر نشینه موضع ممتاز در سایه منصور کامروا
که در حکمت منزل و وضع مرکب یگانه زمانه و وحید آفاق جهان بودند و با هر کدام از متوسلان یکایک شان که در تطبیق اوضاع زمین با آسمان هوا
و حسن بندی دوران بی‌نمودند فکرات و مراعات مطارحه و مشاوره فرمود و بمقتضای من الالباب من اول الفکر آخر العمل بنا و کار آن اتمام
پی بر جای داستهوار گردد و عطر فاق از مهاجران تمدن و پیشه در آن متوجه جهت انشاء آن جهان نشینی و الطویان و مسکنی عالی نشانه محکم
که در میان فضای مسطح و بجلی که خالی از رعیت مقصود است و جمیع از نقار ذمت انعطالیت و بهو او نجبت وسعت و صفا در آن مشهود شود و بر آن آنجا
دست و پا ساختند این طرح جدید بنیاد افراختند و بیست شتاری تمام عمر حوالی آن بنا را برافراختند و بعد از اتفاق رای حکیمان طلب متعارف
و با تحفه نکار ارباب آن در درون سور پایتخت سلطنت از جانب شرق و شمال شرقی که تا دولت بر جمیع مساکن و محلات و از جانب جنوب
مشرق و شمال خلیج دریای روم و مخصوص افتاد از جهات اما زمین آن نشیمنی مرتفع بود از ساحل دریا و منازل ش در غایت خوش هوایی و فضای وسعت
وسطح زمینش بجسب بلندی کوه خالی از غبار گرد و خلق و انبوه حکم ... انقاض ... شمالی و صبا ...

بربوع عمر الربع فيها فتكتسي بحار رجا موج الرياح المواثم تحقق فيه الملک حتی تولني علی موج بحار الرياح التوائم

گویا آن قصر بلند پسندیده ای است میان موج الوان دریای شمال و بحر جنوب و محل التقا و التحاق این دو دریا در خلیج [illegible] تنگنایی است
با آثار و اعمال اسکندری منسوب تمامی عزم سلطانی در آن آشیان دولت قرار گرفت و الکای [illegible] علما و عقلای [illegible] این اندیشه استوا
پرورش یافت [illegible] در اسعد ساعات روزی سعادت فزا [illegible] در این اوقات فیروزی [illegible] آن سلطان ملک [illegible] سپهر احترام تصمیم عزم آن بنا
همایون فرموده و تعیین نشیمن مسکنی در آن فضای مسرت و نزهت اقتضا نمود و چون صاحبان املاک و رقبات و [illegible] آن محل و غلات
جمعی از قدیم الایام بود در زمان [illegible] مقام اقامت ایام کرده بودند و در آن عمارات عالیه [illegible] آرام [illegible] اولا استرضا
خاطر ایشان [illegible] بی دریغ [illegible] انعام و نوال [illegible] کثرت انعام و افضال [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] از عمارات سابقه تخلیه و تسطیح نمود
بیت
فضای پر [illegible] سعید [illegible] فراخی و درازی و در [illegible] از آن فضا [illegible]
[illegible] فرموده چون آن محل [illegible] مقام رفیعی بود از هر طرف [illegible] آن فضا [illegible]
آن فضا بود و اوسع [illegible] اساس [illegible] آسمان ارکان [illegible] و [illegible] این دار الملک
[illegible] سطح گردون بر افراختند و [illegible] بارگاه فلک اشتباه را از جانب [illegible]
[illegible] ارکان عدل [illegible] اعتماد [illegible] سطوح خانه های آسمان [illegible]
سلطانی [illegible] آن فضا بنا کردند و بنیان ایوانی چند را که در اتساع و امتناع [illegible] بود بر سطح [illegible]
از قبه [illegible] افلاک [illegible] چندین نشیمن [illegible] بهشتی [illegible]
[illegible] منظور [illegible] جمال [illegible] از سطوح آن [illegible] بهشتی منظر [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بر ایوان [illegible]
[illegible] دیده عاشق [illegible] جمال منظور بود و [illegible]
[illegible] و ایوان دیوان عدالت [illegible] برای ایام

داد و خوابی پسندیده های روزگار بود و الحق شایسته مجمع و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس فهم لا یوزعون است و لا یق
بجمیع خوان احسان جهت بسط نعمتهای گوناگون و لهم ما یشتهون هر قصر و قصیر منقوش دلگشا تر از قصور [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] خاقانی [illegible] حور مقصورات فی الخیام نظم بنای [illegible] نگار
بطاق [illegible] بلند آسمان [illegible] چون [illegible] بارگاه [illegible] [illegible] و چون این محل خلافت [illegible]
[illegible] و قاعده مقرر [illegible] گشتی [illegible] از اقصای جنوب و ممالک شمال [illegible] تنگنایی [illegible]
[illegible] آمد شد [illegible] در پیش منظر این مساکن سلطانی همیشه نمایان [illegible] و [illegible] بروج و مروج آن [illegible]
آن موطن [illegible] بر جمیع حالات [illegible] اطلاع و وقوف است [illegible] در پیش منظر آن [illegible] بستان خوش هوا
و در مطرح [illegible] آن [illegible] نزهت انتقا آن دریای [illegible] جهت خوش [illegible] نمایان است
و کشتیها [illegible] و احتمال [illegible] از آن تنگنای دریا [illegible] در پیش منظر سلطان [illegible]
غایت [illegible] آن [illegible] نشیمن [illegible] مساکن [illegible] مشهور [illegible]
و قلاطه و [illegible] فرو [illegible] است و در جانب جنوب و مغرب [illegible]
دریای [illegible] اشباح [illegible] سلطان هویدا است و [illegible]
[illegible] دریا [illegible] آن نشیمن پادشاهانه و [illegible] مرفوع آن آسمان [illegible] زمانه [illegible]
آن [illegible] سلطانی و [illegible] آن مسکن [illegible] و سلیمانی [illegible] است و جمیع انظار اولی الابصار [illegible]
آن بنای عالی ارکان و احساس [illegible] وسعت آن [illegible] رفیع البنیان [illegible] آن محل [illegible]
[illegible] زمان بوده ظاهر و هویدا است بیت ان البنا اذا تعاظم [illegible] اضحی یدل علی عظم البانی
[illegible] نهایت [illegible] و شهرستان آسمان [illegible] و مساکن [illegible] خلد [illegible]
[illegible] گلشن و بستانش که موصوفات بعنوان و من دونهما جنتان [illegible] خوش [illegible]
چون [illegible] بهار [illegible] و از یک جانب [illegible] منظر [illegible] نشیمن

و بوستان در ربیع انسان از قسم حور و غلمان اند ازانکه بر طبق حدیث شریف که اهل الجنة جرد مرد همه خضر محاسن بی تکلف این منزل

سلطان از نقش ناملک طهر الخیال اند که بشره و بشریت ایشان منزه است از فضلات و زواید ابدان انسانی و همگی ساده

رخان اند مصفا از کدورات طبیعت و قوای حیوانی که نشوء ارواح آن گلستان نوباوهای ریاض جنان اند و از غره پاک تربیت

[illegible] و ملائکه مرتبت دفاتر از ان هم از بستان فضیلت سلطان نوبسیده‌ای حدایق ایمان اند لیکن از فرقه مقبولان بارگاه

ملائکه پناه ان سلطان کشور ابتهاج و مسرت گویا انها بمعنی جهت التجوز گل و نسرین آن گلستان از آب لطف سرشاران جوانان

ملک سیما جاری گشته و بوی جان پرور نسیم بهجت از نفحه شمال ذکاء گل الطاف بجاوید نسائم نجدان عرصه بان و سنبل بوبان

در فجاری و بلغ مایی شده و شاخ قامت سرو و عرعر در آن بستان مرا قلیا که نمایش سایه مطبوع است از قد رعنای ان گل عذار ان

سیم اندام در منظر اعیان و آن مساحت مغدود و یاسمن و ورود در آن گل زمین و فضای پر افزوده تماشا عکسی از نظاره جهره

گل دار آن غلامان ماه روی رضا رست در نهالی شهود و عیان نظم سایه و نور از گل یاسمن رقص کنان بر طرف جویبار

جشمه‌اش افروخته تر از آفتاب ✿ خضر خوشخرامش بزیر محراب ✿ چون فلک آنجا علم آراسته ✿ سبزه بر بستنش بپا خواسته

اخضر سپهر سبز کجا باد او ✿ گفت زمین ما که هست سبزه او ✿ ورد جشم بخت بداد ✿ ورده بیند از نرگس نامه بلکه در انظار اعتبار

نخل بندان صور افکار معروف مرتب و موصوف سرو بستان آن بستان سلطان نخل اعلام سر بلندیست که جهت اعلام فتوح اسلام بر

کرسی خلافت مقام برافراشته اند ✿ یا خود کتاب لشکر برافرازنده اعلام است که در عقب عساکر جهاد و پاسداری آن شاه مجاهد آن مصنوف

داشته اند ✿ بلکه هر سروی شهپر طوبی سبز فام است از ملائکه مقربین که بر فرق برافراز سلطان دین سایه وقایت و حمایت گسترانیده اند ✿ و هر نوری

شعله از الکس سپهر اخضر است که بسایه بانی انجمن سلطانی بر ستون فضای آسمان بالای مجول حدیقه خلافت بر پای کرده اند ✿ بیت

چون سماء ذات البروج چون ارم ذات العماد ✿ چون جنان ذات الفروع چون انجم ذات الانهار ✿ و در آن فضای بساتین فردوس آسا

الوان ثمار خوشگوار از اقسام وفواكه مما يتخيرون معوان مرتب و مهیات ✿ هر جهان العونی نامی در فصول بهار و خزان

و صیف و شتا از هر صنف از نار و انار و ثمار از نارهمیشه بهار در غایت لطافت و بستان جهد و گوئی که عبرات نامه بوسته در نشو و

نماست ✿ و سطح زمین آن مسکن دولت و دین جون گلشن سپهر همیشه سبز و خرم از دمیدن و مادام آن از سبزه طری و مرغزار است

و صحن چمن و گلزار ارش آسمان و در جوار آن کوکب نجوم ازاهر الانوار است ✿ از صفیر بلبلان هزار دستان قامت فضای سرو های بستان

لایزال در تواجد و اهتزاز اند ✿ و از صریر اغصان آن گلستان باد صبا بر غنچه همدم و با نسیم شمال هم نفس و همراز اند ✿ لاجرم زبان حال

ترنمانی عنادل خوش خوان ✿ و بلبلان فریدون الحان ✿ آن بستان ملاحت مکان ✿ آهنگ تصنیف این سرود و بنیاد نغمه تحیات جناب

انجمن نشید قدسی در ورد و نموده ✿ و در بستان آن نشیمن سلطانی منبع الاحسان که رشک گلشن جنان است ✿ و غیرت عبرت کمران

باغ رضوان ✿ بانشاء و انشاد این معانی منبع البیان در اسالیب دعا و ثنا منشی آن بنیان سلطنت ارکان ✿ و فیض حضرت گفته

باطلاع غیوث توحید و ایمان ✿ اعنی سلطان جنت مکان خداوندگار شاهان جهان ✿ و شاه خداوندان سیف و بستان انتخاب آن و در ابطال

الحاقی آن قصیده مذیل باسم سامی سلطان سلاطین زمان نمود ✿ والله الموفق علی نجح المقصود ✿ للمؤلف

شهر قسطنطنیه گشت چو فردوس برین ✿ کرده و ساخته سرا پادشه شرق و زمین ✿ جنة ابار که یکی باکه شده و کنگره باش ✿ چه و بالای که بگسترده به روی ربع امین

چه سرای که سرا پای جهان گشت نظیر ✿ به نظیرش نرسیده است بجای به ازین ✿ قصر قیصر چه بود جای نشست و بنشش ✿ طاق کسری که بلا است نمود از کین او که

پشته قصر خورنق بر او هیچ کم است ✿ که نمیدید قدم پیشه و شیر بطیبین ✿ نه مشابه است به رفعت طاق خوش شده ✿ نکس گلهای دو افتاده از آن قصر برین

آسمان رنگ شده نقش و دیش کنگره ✿ همه خانه و جهه پادشه روی زمین ✿ بوده ورد شش نقش غنچه و الگیه ما ✿ جار ارکان مضامر بود شش سکن

کرده نقاش ازل تمثال او قصر ✿ قامت قوس شده طره از نور جبین ✿ لاجورد از فلک آنجا بنه اند و رخ ✿ کرده در قصر و زد افشان تصغیر برو

بوده ارواح مقدس بتماشا گوش ✿ عقل کل طرح کشش بوده بدم تعیین ✿ سقف ان پسته تر از فلک مطلوب ✿ منظرش باغ ارم فرش فضاش تمکین

باغهای است که کم فوت و پیش خط ✿ شوکت شش شده و هر برابر ز طرز عین ✿ همه طوبی است در دو او و الیس ✿ اشجارش گلیک بوده و فوه متین

باغ و وسی چو کرده و سرانه است ✿ ورنگ سده و طوبی بوده ان با معین ✿ نرگس مزه دربن باغ که شهرستانی است ✿ نکی جو و قصورست جو تماشا چین

خاک این باغ بهشت است جو وزدت تر ✿ لب تشنش آب حیات است زنانده [illegible] ✿ بلبلانند درین باغ همه غیر سرای ✿ هر دم صبح کنند بوح اشیای [illegible]

باغ شامیست که وزن کمیر کرده ✿ غنچه همیان زده و شاد را شده و زمین ✿ کرغ نه رست ختن روح فزا در کل ✿ ز آب حیوان شده گویی گل این [illegible]

اندرین باغ چو کلی که در آن است بکف ✿ جو ز خوشبو که ز به عهد گل کشته نگین ✿ گلشن عام اوه تنگ گل در آن عالم ✿ غیر مسلک که درین باغ که بهشت آیین

زینت باغ ارم جسته این گلشن ✿ شرف ذات شهر او است بستم انجمن ✿ زینتش لیک که در ده شاه شهر گرده ✿ پادشاهان جهان بر در او خاک نشین

پادشاهی که بعیت کرم او در خلق ⁂ مجو بلبل شده در گلشن احسان ... ⁂ حامی قبلهٔ اسلام شه شیر جهاد ⁂ شاه ابو الفتح محمد علم ...
ملک و ملت شده از دولت او ... ⁂ قصر اسلام بر افراخته ... ⁂ گشته چون آینه در وی که او ... ⁂ پس کی شاهان جهان ...
چون درین باغ وجود باد فنا ... ⁂ تند باد اجلش ... ⁂ مرغ روح شه ازین باغ بپرواز آمد ⁂ آشیان ساخت ...
زین نشیمن چو برون رفت ... ⁂ که شود قصر خلافت ... ⁂ این هم اسم اسم ابو ... ⁂ شرفشان ...
یعنی آن شاه فلک پایه که در سایه او ⁂ شد چون ارج مه و خورشید ... ⁂ بایزید آن شه غازی ... ⁂ شد ولی عهد ...
رکن درگاه تو شد عدل ... ⁂ پایه قدر ... ⁂ گلشن ... ⁂ روضه ملک ...
تا بود شاهد باغ ... ⁂ تا بود زینت بستان ... ⁂ سایه شاه درین باغ ... ⁂ قصر شاهی ...
طول عمرش طلبد ... ⁂ او دعا گوی ... ⁂ بلبلانند درین گلشن ... ⁂ لیکن ...
قصر استانبول که ... سلطانی و دار السلطنه ادرنه و شرح کیفیت رفعت مبانی و زینت بوستانی آن شهر ...
و ... چون سلطان بوده مغفور و پادشاه کشورگیر ... از غزای ولایت ... از دار السلطنه ادرنه ...
کل شهر ... در شهور سنه ... عودت فرمود ... و شکوه پادشاهی ... سپاهی ... بود
که تختگاه ... و جود ... سلطانی او ... بود و کس ... سلاطین سلف ...
آن شهر ... بود ⁂ بیت ⁂ حرم کوی ... تنگ است ⁂ ...
اگرچه در درون شهر ادرنه سرای ... سلطان ... عمارات شهر ...
در زینت و صفا ... کنگره ... بود و ... سپهر ... لیکن ...
و جوانب آن دولتخانه سلاطین ... ارکان ... بود ...
کشته ... سلطان ...
تنگی ...
والای ... بنا ...

ازو جوه ... پس مقام آن غزای ... انجام کرد و ... و اسلام و ... شوار ... و الایام در صورت
اتمام آن مقام عالم ... آورد ⁂ ... بهشتی که به عنایت فرستاده خدا
بود ... ⁂ شده ... ⁂ الحق جان ... پادشاه ...
خصوصا ... و نزهت فضا و لطافت آب و هوا و طراوت اشجار و ...
بیت المعمور ... الاماکن ... و ... آن نشیمن ...
... که در بسیاری ... سلاطین ...
شنیده این گونه قصری ...
... و ... پادشاهی قصری ... عالم ...
آب ... و ... قدرت و توانائی ... آسمان ...
گوشکی در ولایت تقدیس ⁂ محو ... ادریس ⁂ الحاصل بسیاری از عمارات عالی و ابنیه ... سلطان ...
ابواب خیرات ... آن پادشاه ... در زمان دولت ... مساجد و معابد ...
کنار ...
و قناطر ... لیکن از کثرت ...
از ان ... و الله الموفق ... مقصود ⁂ خاتمه ... از کتاب جامع و کتاب ...
در بیان احوال و اولاد ... سلطان ...
تا میلاد خلافت سلطان بایزید ... و ذکر ... آن فرزندان ... و الخلافت شاه ...
و ... حالات ... روزگار ناپایدار ...
...
...

و از ان دو دمان عالی ...

یا و سرای ...

نافی در بوستان مبانی و لآلی انتظام نپذیرد؛ البته در نظر معیار شناس صیرفیان صاحب تمییز و اعتبار بقیاس معیار عاری از التباس
[illegible] بعضی از آن گوهرهای درر دانه یگانه که هر یک شاهوار است و در صدف خانه [illegible] التاج زرین
مباهات و افتخار اکابر روزگار گردد؛ و بعضی دیگر از آن گوهرهای گرانمایه در رسته بازار انظار اولی الابصار پیشتر از آنکه بجهت
جوهری تربیت این سپهر دوار در آید در کف صیرفی [illegible] تمام عیار در کار بکار رود؛ **بیت**
بهر نقد جایزه [illegible] آمده؛ [illegible] صاحب عیار [illegible] لازم تعین مقدار و مبتنی موازین عیار هر یک از آن جوهر ابدار در
ترازوی اعیان اهل اعتبار؛ از جمله مستحسنات کلام است در سلک تواریخ و اخبار و از معظمات مهمات بیان است در وقایع
سلاطین تخت [illegible] زیرا که بسیاری از مطالب [illegible] تفاصیل آن حکایات است؛ و چنین موارد [illegible] مراد
خصوصیات آن روایات است؛ هر آینه بر ترتیب توالد اولاد [illegible] و متعاقب هر کدام از اعقاب جنت عماد آن سلطان
دین محمدی [illegible] حصول احوال هر یک از فرزندان شدن لازم نمود؛ و این قدر تفصیل از آن اجمال اولی بود **[illegible]**
از انشاء شفاهی و انبا و اخبار افواهی ناقلان حالات این سلطان دین محمدی [illegible] مقالات آن خلد دولت سرمدی که لایق
در تحقیق احادیث و اخبار شایسته تصدیق بوده؛ و در تحقیق نقول اسلاف [illegible] چنان مسموع و منقول شد که چون مولود مسعود سلطان
سلاطین زمان **ابو النصر سلطان بایزید خان** ظلال ظلاله علی کافة اهل الایمان؛ [illegible] کامل استعداد
اجزاء الزمان بطالع همایون مسعود [illegible] قبل از جلوس [illegible] بر مسند سلطانی [illegible] خلافت [illegible] سلطان کشورها
در عرصه ممالک [illegible] اتفاق افتاد؛ و چون آن ولادت [illegible] آثار از سعادت جد بزرگوارش [illegible] ذکر فتوحات
[illegible] سلطان مرادی [illegible] نمود؛ و قدوم همایونش مبشری بود از وصول [illegible] منزل مراد و [illegible]
سوی نمود از فائز شدن والدش [illegible] اولاد و اعقاب؛ و لهذا [illegible] آثار
[illegible] و شوکت و استقلال [illegible] ظهور نمود؛ [illegible] احوال سلطان دین محمدی [illegible] اسباب
و اموال [illegible] جاه و جلال او [illegible] مشهور شد؛ [illegible] مقتضای [illegible] انسانی [illegible] بر تسلسل [illegible] توالد و
تناسل است؛ [illegible] ملکی [illegible] اجزا اکمل است؛ [illegible] مجد و معالی

از تلاحق و تعاقب [illegible] پیش گیرد؛ و در نظر دوست و دشمن [illegible] جامع [illegible] اعتبار
نتایج و اولاد [illegible] **مولفه** [illegible] دولت فرزند؛ [illegible] دست [illegible] سازد
چراغ شاهی از فرزند افروزد؛ [illegible] سلطنت [illegible] هر آینه [illegible]
بر مفاخرت و مباهات [illegible] ثمرة الفواد [illegible] دولت [illegible]
و لهذا [illegible] این نوع [illegible] باموال و اولاد جهت سعادت دولت [illegible] کما قال الله تبارک و تعالی
المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و لهذا چون [illegible] این سلطان دین محمدی [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] تاریخ **سنه [illegible] و ثمانیه** [illegible] خلافت سلطانی
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
چون [illegible] خلافت [illegible] یافت؛ و بطلوع آن [illegible] شرافت [illegible]
آن [illegible] یافت؛ [illegible] نمود؛ [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] نمود؛ [illegible]
[illegible] **[illegible]** آن فرزند [illegible] شریف مصطفی [illegible]
[illegible] **مولفه**
از آن [illegible] مصطفی [illegible] علیه السلام [illegible]
دعوت و اطعام [illegible] چون [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] دولت [illegible]

انجام قشنه‌ای بنیاد کامکاری نهاده در میان انجمن مبارزان این دین شمر گرفته، و از آثار حرکات و سکنات دلیرانه و از اطلاق و کلمات
ملکانه او باقتضاء جبلت خلقی و تایید و شواهد شهامتش باقتضای فطرت علی نشانهای کمال شجاعت و دلاوری، و امارات امارت
و سروری بر مثال نمایش میوه نوباوه در باغ امانی از شاخ شکوفه شاداب [illegible] پیدا بود، و مانند طراوت گلبرگ طری از شکوفه غنچه خندان
هویدا می‌نمود **بیت** می ز آفتاب ازو روشن‌تر [illegible] دل جمله دیدش [illegible] خوشتر [illegible] که از عهد بامیدان [illegible]
جان از درستی در عیان نهاده [illegible] ماشاء الله این منهج مناسب این مولود مسعود بود که **مصرع** ما اشبهت الاشبال بالاسود
هر آینه سلطان عاطفت شعار از روی الطاف پدرانه و جهت تمهید ترتیب پادشاهانه ایالت و ارای ممالک [illegible] را که [illegible] در
تصرف و تسخیر در آورده بود نامزد آن شاهزاده شیر شکار نمود و بعضی از اعیان دولت و جمعی از اعوان مملکت [illegible]
ولایت مملکت آن فرزند نجابت مقرر داشت و دیده بصیرت [illegible] از مراقبت در اطوار آن نهال گلشن جلالت نگاشت تا در [illegible]
آن مملکت [illegible] گسترده فاتحان و حساد بود، و معروض تعرض اهل فتنه و فساد شبانروزی تمام نمایند، و از هیبت دولت
همایون و بلایت و شجاعت روز افزون شاهزاده جمیع ضعفا و زیردستان آن اقطار و امصار [illegible] مانند و قطان
و ساکنان آن امصار در سایه عدل و ربع [illegible] مشغول [illegible] **بیت** مرده تازه شود ز دیدارش
مرده زنده شود ز گفتارش، و در این تفویض منصب ایالت [illegible] و سطوت و جلالت شاهزاده هم ملحوظ و مشهود بود، و
اعتقاد او با تمام رسوم معتاد **انزل الناس منازلهم** در آن دارائی مملکت از [illegible] و مقصود [illegible]
هفت سال که مقالید سلطنت آن مملکت بقبضه اقتدار آن شاهزاده شجاعت شعار بود حوزه مملکت و فضای توابع و امصار
و بسطت مال و خواسته بر مثال نشو و نمای موسم بهار و ثمار اشجار قدرت و اختیار [illegible] می‌فزود، و در رفع [illegible] اشرار
و رفع جمیع مفاسد بلکه در قلع دندان طمع اعدا و ملک دشمنان حاسد بذل مجهود [illegible] سپید [illegible]
و صف شکنی او مسموع ملوک ممالک دور و نزدیک شد، و آوازه صیت جهانگیری و دلیری او مذکور افواه و السنه ترک و تاجیک گشت
و بعضی از امارات تجلد و اقدام [illegible] ازان اخبار نمود، و التمام آن شاهزاده [illegible] مقام [illegible] در [illegible] و استیلاء
سلطان خصوصا در [illegible] پسر یک [illegible] عثمانی معروف و مشهور است، و مفصلا شرح آن معانی بعد ازین مذکور خاطر ارباب دولت

ودین

و دین خواهد شد ان شاء الله تعالی، اما شاهزاده مشار الیه چون در اوقات فاتحه [illegible] ایران زمین عالم بطلوع منظر نموده
و انظار عنایات مشفقانه والد خلافت مدارش در شان تربیت او روزبروز مزید و افزون [illegible] ایام شوکت و سلطانی و سروری
و شادکامی بهار جوانی شاهزاده را همیشه بر بساط انجمن عشرت و صرف اوقات با نشاط و مسرت [illegible] بود و طبیعت کامیاب
و مزاج عهد شباب [illegible] دوام [illegible] ساقیان مصبوح [illegible] شراب در مقام الزام و ایجاب
داشته بود که **بیت** جوانی و شادی و آزادگی [illegible] جهان به که باده [illegible] و بنا برین موجب شاهزاده [illegible] دل
گوش [illegible] اوقات [illegible] از لهو و مبالغه [illegible] مجالس عشرت [illegible] دست [illegible] روز و شبی [illegible]
ناگه از ظلمت اهوا نفسانی [illegible] کسوف [illegible] آفتاب [illegible] اقبال [illegible] زوال افتاد و ماهتاب
شبابش [illegible] **نظم** یا کوکبا ما کان اقصر عمره
وکذاک تکون کواکب الاسحار [illegible] عجل الخسوف علیه قبل اوانه [illegible] فمحاه قبل مظنة الابدار [illegible] الحاصل در شهور سنه [illegible]
در [illegible] مزاج اعتدال [illegible] شاهزاده [illegible] شرب مدام [illegible] اختلال تمام [illegible] سپاه اسقام [illegible] لشکر آلام [illegible] گرفت و [illegible]
[illegible] او بامراض [illegible] ساقی [illegible] از [illegible] کرد و از [illegible] مرض [illegible] ممالک [illegible] و تخت سلطنت
کیقبادی [illegible] در حال غلبه مرض [illegible] و اطبای سلطانی استعلاج نمود و سلطان [illegible]
خاطر رئیس الاطبا [illegible] قبل از وصول طبیب [illegible] ساز [illegible] **سار بعوا**
الی مغفرة من ربکم [illegible] جان شاهزاده رسانید [illegible] طبیب [illegible] سلطانی [illegible] از طریق [illegible] علاج [illegible]
[illegible] فارغ [illegible] طبیب [illegible] و از سر [illegible] پادشاهی [illegible]
و از کشور [illegible] ملک [illegible] در این نشیمن [illegible] سلطانی [illegible]
در دل [illegible] اگر بودی وفا [illegible] کی جفا دیدی [illegible] سلطنت [illegible] نجه [illegible] فلک [illegible] خطا [illegible]
[illegible] انجام [illegible] گوهر [illegible] گشته [illegible] یک دو روزی [illegible]
جان [illegible] کین [illegible] شاه و گدا [illegible] دهر [illegible] و وفا [illegible] هر فراز [illegible] نشیب

و چون معلوم است که از ابتدای ظهور نشو و نمای طبیعت روزگار بجانب نسیم دلفریب بهار و بمساعدت قوای طبیعی جوانان باغ
و سبزه زار در هر سال نو شکوفه تازه در فضای گلزار بطلوع کوکب شکوفه اولی الابصار آید و در هر نوروز از ظهور حاصل مزرعه
سایر خصال نو برگان آغاز از نو در آید و اختیار و استقلال پدید آید لاجرم بپایان عنایت آمده کار و باقتضای مشیت [illegible]
سلطان کامران را که جهانی بود از عشرت فانی متوجه جوان از دولت اقبال ملک شباب و از اطوار و نسبت کامرانی
چون در تاریخ سنه اربع و ستین و ثمانمایه فرزندی بختیار از کوکب غیب بطلوع کاه عالم شهادت قرار دیده بود و بر جبهه حال
و ناصیه فروغ دولت جمشیدی از چهره او می تابید و همیشه دین و دولت سلطانی را از مشاهده آن طلعت نیک بختی بهره می آمد و خواطر اولیای
دولت و اعیان خلافت را از منظر خجسته این مسرت صحایف ملک می یافت و در وقت و ساعت ولادت سلطان و تشریح سایر
سلطان را این بشارت بجهت قضا رسیده بود و نوید این دولت بمسامع و اطراف ممالک اشاعه نموده اتفاق خاطر مرتب اقتضا
سلطانی که کیفیت جام جهان نمای امانی بود و ضمیر منیرش که غلامی حشمت و کامرانی جمشید و مطلع انوار اخبار خجسته نوید نموده فی الحال
بر رسم معهود شاهان کامکار بدو اول کوس عشرت بیاد کشت و بقول و فعل تجدید آیین فریدون و جم نموده ترتیب جشن عیش و امتثال کرده
ولی فرح و ساعت ارجمند بود شادمانی در رود و پسند و در این حالت انتظار آن فرزند ارجمند را ایام جوانی و روزگار کرد
و از نشاء مطالعش همیشه برق ترقی بر اقتباس جمشیدی استشعار می نمود چون آن مخدوم زمان خلافت در کنف عنایت و رافت کردگار
در کنار دولت ارکان سپاه و جمیع اهالی نهال برومند جوانی و آزادگی رسید و عطیه مکرمت عرش بمرتبه بلوغ و فرزانگی و مردانگی گشته
از آنجا که اسپهسالار عاطفت پدری است و اقتضای رسم صاحبان شاهی چون در کلبستان سروری شاهزاده را بایالت و دارایی
ممالک فرودوس سرافراز داشتن و افسر سپاه افرازی او را زیبنده التاج سر طوق سلطنت ساختن که اشرف از متممات قواعد آیین خلافت
و مقدمات آیین کامکاری است و هم بیت قرار شاهی از آن پادشاه دار چنین که آن ملک بفرزند کامیاب دهد
اتفاقا درین اندیشه با مصلحت قضای آسمانی و باقتضای حکم سبحانی ناگاه سر رشته عمر و زندگانی و حیات بعد او اختر آن
برادر مهترش سلطان مصطفی بقوت الهی اجال العصام و الفصال پیوسته و از سریر جاه و ایالت ممالک قرامان بارگاه کشور جهان و دار الملک
عنوان او را در افتتاح کرفت نظم
جهان فرزین بسی زادن چنین بود شبه را جا بسی جاوید کرفت

که امیرک سپرده او را ولی عهدی کرد که بازوی ثمر بر او اعتماد کند لاجرم بمقتضای مناسب حال و بر وفق رای امرا ارکان جاه و جلال
قائم مقامی برادر سابق بجانب شاهزاده لایق تعیین نمود و دفع رایات ایالت و جلالت او را در ان مرحله بر ارکان خلافت مرحوم و فادی ...
و در زمان همایون سلطان مفوض سلطنت و دارایی ممالک قرامان با اسم شاهزاده نوجوان شرف عنایت در آن عهد مانده از خلافت شیخ
تمام و از غایت میل و خواهش بموجب آن ملک حضرت امکان شتافت و در حکومت آنجا قوت بازوی مردانگی استقلال ...
و تا نهایت ایام خلافت پدری در آن کشور به ارای و سروری منسوب بود و در ظل تربیت پدری استیفای حظوظ از هر کونه انواع مقصود
بیامیخت الشکر بکر اشتر شباب و اذ کان العقود علی اتصال تا آنکه بعد از ارتحال و انتقال آن سلطان دین محمدی و پس از پرواز
طایر قدسی روح پر فتوح او با آشیان ابدی بر حسب وصیت و تفویض ولایت عهد و بعد عنایت الهی در آغاز عهد سرور مقرر بود رونق جلوس
همایون سلطان سلاطین زمان سلطان بایزید خان ابن الله تعالی فی خلافته حوزة الاسلام عن طوارق الحدثان زینت باغ جنان و ...
رضا بمود و بعنوان زینت و جمع احوال سلطان جم ملحق بپیش و گم در محل خود در کتیبه هشتم از کتاب هشت بهشت مرسوم و معلوم خواهد
انشاء الله تعالی ما حصل این مقال آنکه سلطان از منت محمدی که مزید عالم نکی بود از قسمت ازلی امور سیاست و سلطنت ... چون سلطان مصطفی
رحلت و الا وقت آن مدت سال انتقال بود و خلف خلافت و تخلف کرده بود فاما در وقت رحلت و ارث ملک محمدی و ...
او احق سلطان زمان بود که هم باستحقاق شرعی هم بیسال فرق عالی بر سر سلطانی و حافظ دین سلطانی شد و سلطان جم از ناحیت
نیازمندی و عدم اطاعت برادر بزرگتر و جهانداری از خرد و جوانی بر خودداری نزد و در بوادی بیابان بوادی غربت و طلب شرب هلاک
کشید بیت همش چنک بت چرخ ظفر بود کر خواست کردکار دکر کر فرزاده کسی دکر کار بد
عاقبت آن بود که حق خواهد جناح سپهری از کتیبه هفتمین از کتاب هشت بهشت و هفت
در بیان تفصیل احباب و نواب کامکار این سلطان دین محمدی و تفصیل امرا و ارکان دولت این شاه بخت و پناه ملک و ملت و ...
سروران سپه نشین دین محمدی و بسط این جناح همایون جناح مشتمل است بر چهار کفتار و هر کفتاری مشتمل شرح نوادر اخبار و ذکر
احوال آن ارکان ممالک مدار کفتار اول در ذکر کیفیت ذات اقدام سلطان و شرح کیفیت اخلاق و سلوک ایشان با آن
سلطان ... شان در ان صحایف کتب اذکار رفته و مقرر آن حقایق تواریخ اخبار آن سلطان دین محمدی و در آن فصل

سهرهٔ که شجاعت اقدام ایشان شایستهٔ شاهنشهی جلیل جلیل است و قطرات ارقام ایشان سزاوار ادا و اعاده و در و پیشان
نقل و قول این قوم ارا که سلسله نقول بعضی ازین تحدیث منسوب بشهود و عیان بوده و توافق اخبار ایشان موجب تصدیق جنان بتواتر
چنان منقول است و در لسان و منقول ایشان از عنوان قول که چون پادشاه عدالت نهاد و سلطان کشور مراد بوهمی که در کتب سابق
کتاب مفصلاً مسطور است و باتفاق آن ملازمان مذکور در عین سلطنت که مراد فی دوره حالت محبت مزاج شاهی واقعه از خطوط
نفسانی باستدعا علومت و رضا قبت از ادکی و اطبای آن خاطر قدسی مناظرش از غلبه فیروزمندی فرزندی بآن فرزند گرامی مراد
پسند سلطانی را بتفویض شرعی از کمال رغبت و طیب خاطر بخلعت خلافت مشرف و مسلم داشت و خود با معدودی از غلامان قدیم
و ندمان و بعضی از خواص معتمدان و ندمان ورشهر مغنیسه قاعد شد و از قو و خاطر که لازم سرور بست مجانی ببا بعد فرمود و
الکس کردیت آمروها مور دیگر شد وارد زور کار رحم علی و دو گی لیکن خواره سلطان بر بن تخت عظیمی که چون بادا کی سپاه
کوکب بخت اقبال آن فرزند کامیاب هنوز با بدوح شرف برتخت قیصری متصاعد است و توفیقات الٰهی و تایید است
نامتناهی لحظه لحظه او را مساعد و مبهاد و در آن ولا خلیل پاشا و الوغ خیرالدین پاشا که آنجب وزیر علی الاطلاق خلافت اعتصا
بوده و خود هم بالفعل وزیر وجه الملک سلطان کشور مراد بحکم ضرورت از روی حق گذاری و اظهار ملایمت و وفاداری از سعادت
خدمت و ملازمت آن سلطان آزاده از تعلق جهان از آن آخر داده و انقطاع از تعلقات مال و جاه استبعاد نموده اما بقول
راویان نقول بعضی از ایشان که اذا ما خرج من تحت شوم الصدر [illegible] و بمقدمات جزء استبعاد که بر تحقیق این که صدق قسم
و گواه است و خصوصاً آن وزیر معزول رسوم تعلق حکومت و جاه داری که النقش فی الحجر بود لاجرم هرگز در بین ایام گوشه گرفته
از زاویه و حشمت خیال مروری و اختیار هیچ گونه بیرون رفتن و مرغ دلش در قفس قبول آن اعتبار نمی قرار و آرام گرفتی و همواره جهت
رجوع سلطان کشور مراد بر سر کار ملک داری و بسط عدل و داد هر نوع تدبیرات می انگیخت و بقول صدق و کذب جاری حالات نکبت
و غلبه اعدا دولت از طبیعت [illegible] رسم [illegible] تا آنکه اتفاقا بر وفق ما فی الضمیر پیش قرال الکس که پادشاه انگروس بود در بلاد
ولایت خلافت سلطان دین محمدی اندیشه تسلط بر ممالک اسلام آورد روی باطل بر طمع خام در دلش افتاده و این صورت را ابر و
ماهر [illegible] بدیع الفنون و هر که نظر سلطان کشور مراد جلوه داده و بنای ترتیب مناسب جهت تحصیل مطالب خود داده تکفل در

طرح انگیزد و تحریک سلطان مراد داده و هر آینه بعد از تهییج مواد عجب سلطان مرادی با قامت فریضه جهاد و رد اندیشه اجتناب و دفع
کفار و اهل فساد و عناد افتاده و موجب عزم خواری ملک و دین [illegible] را بعد لباس [illegible] نموده سمع سلطان مراد القا فرموده مملکت چند
حواشی و خدام از مخترعات فکر دور بین خود بر اصل قضیه و واقعه اتفاقی هم افزود و مولف هنوز طبیعت چشم خود بین نمود
سکون باد و احسن [illegible] الصدفة نعم و باین تدبیر دلپذیر توجیه کرده که بر جبهه ملت اسلام و دولت سلطان و خلف خلافت مکان در نهایت قوت و استحکام
اما در دفع دشمن دین و دولت با وجود قدرت ملکی و کثرت سپاه با کمال پادشاهی روزگار دیگر و خسرو بی سال خود داده جای دیگر بتدبیرات
پیرانه و توجهات دلیرانه التزام نماید و چنین نهال نورسیده جاه و جلال را که بواسطه موسم بلوغ و از نتایج بیان رشد و سال نبوده [illegible]
توان گذاشت و تا زمانی بحار ابهت و اقبال انجو نه روزگار فراغتی خوانی نتوان داشت مولف با دساد و او بجراءفت سپید
آفت و بیاد بیاقت سپید و در ای سپاهی از اعیان دولت و اصحاب شرع و ملت با او در آن دم چو اثار متوافق بوده و طلب
و توقع هم این رای صواب نما بصدق مقرون و بحق مطابق می نمود تا آنکه سلطان کشور مراد بنفس خود در اندیشه دفع فرار اعدا افتاده و با عساکر
روی توجه بغزا و جهاد فرمود آن انگروس نهاد و بعنایت الهی فتوحات عظیمی بیرون میسر شد و شکوه اسلام از شوایب مزاحمت مخالفان پاک
گشت بنابر آنچه مفصلاً در کتب سلطان مرادی مشروح است اسحاق پاشا که از وزراء اعظام بود با بعضی ارکان دولت سلطان محمدی همراه
هم زبان شده و بجز گونه تدبیر که بود بر خاطر سلطان دین این معنی را اتفاق کردند که در حالت معاودت والد بزرگوارش از غزا که مبادا فکر
فتنه اشرار از درون رجوع و جلوس سلطان مراد بپایهٔ سریر خلافت مشهور اداره سلطان دین محمدی بطریقه تکلف و تواضع [illegible]
مراجعت والد خلافت ما را بر مسند قیصری با سلام نماید و دراستدعا جلوس پدر بزرگوار که قیم ملک داری و دین پروری کند و [illegible]
این رای و تدبیر با وی ابدا کرده نمود و گفته که درین قدر تو رفع لطفی و تکلیف بی تکلف زبانی هم رضای رتبت که مرتب بر رضای اب تو اند بود
و هم مراعات وظیفه حرمت و ادب خواهد بود و بار بعد از این تعهد از اطاعت با وجود قدرت و استطاعت استرضای والد و ادای حقوق ابوت
بتقدیم خواهد رسید و بر سلطان کشور مراد و سلطنت را بدستور سابق تسلیم خواهد داشت و چون مزاج سلطان [illegible] پدر بزرگوار [illegible]
با سلطان کشور مراد متوجه داشته که صلاح دین و دولت چنانست که چون از این گونه تواضعی از روی اخلاص بصدق نیت [illegible]
منزلت عیان و ظاهر شود بی تکلف و مضایقه با رسپهر [illegible] جانبی و بر فراز مسند سلطانی مراجعت نموده و ارکان دولت طریق [illegible]

متفق الرای و متوافق الکلام شده اند و اصلاح این صورت مرضی طباع جمهور خواص و عوام گشته و اگر چنانچه این مراجعت الی الناس
متمشی نگردد اعیان مناصب و ممالک سیر از سلطان نا امیدی تمام خواهند افتاد و سالکان بلدان و دولت یار از فرصت و تفرقه تمام خواهند شد
از آنکه این دهر با فسون گیسب جاده آن سازد که چون بگذری بعد از استوار این رای خلیل پاشا و قبول التماس خان فرزند [illegible]
از جانب سلطان کامکار چون پیش نظر مستحقان و بر جمهور بصیرت الباب سلطان تازه دولت جوان این مکر و حیله پیران کاردان
بغایت نزدیک بود خشم انگیزی و افسانه شد و این کینه هم بر روز زمان بوده است که هم داشته او پذیرفت و بگفت که **بیت**
رقیب آزار ما فرمود و جای آشتی نگذاشت مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد تا آنکه بعد از حلول اجل موعود آن سلطان
کشور مراد سریر خلافت و مسند قیصری به پدر صاحب ارث و استحقاق بر آن سلطان خلافت نشان آفاق نورد تمکن یافت و از [illegible]
بعد از مدتی با وزیری بجهت والاد خلافت منقبت خود تعلل شتافت اولا جهت اصلاح مملکت از روی ظاهر و عدم تردد در جواهر و ضمایر
خلیل پاشا که فاضل و معتمد مرکز آن آستان خلافت بود و سایر وزرا و نواب قیصری مثل صاروجه پاشا و اسحق پاشا و سایر
اعاظم ارکان و معتمدان را بر مناصب قدیم خود مقرر و متمکن داشت بلکه جمیع مهمات ملکی و مالی را با او مشاوره و اتفاق نموده و هم [illegible]
سابق و حقیت لاحق ارکان دولت پدری را ظاهر نفرمود تا آنکه در حین توجه با سطنبول کینه دیرینه خلیل پاشا در [illegible]
انتقام پذیرفت و سوء مزاج سلطان دین با او مخالف و ناآلف گرفت **بیت** آسمان کینه دیرینه ارباب جفا
در درون داشت به دوران تو بیرون آورد و اعظم جرایم و اشنع و اقبح قبایح وقایع خلیل پاشا که بهیچ وجه بعد [illegible] تاویل [illegible]
نوع مواخذه سلطان در آن ماده قابل ادراک [illegible] نمی نمود آنکه با حاکم و والی اسطنبول از قدیم الایام صداقتی در میان بوده و در
مدت [illegible] سلطان مرادی جهت آن کافر فرمانی و استمالت [illegible] می نموده و بطمع حطام دنیا جانب دین [illegible] شرع مبین
اهمال و اغماض کرده و از والی اسطنبول هر ساله مبالغی کرامند از زر سرخ و نفایس امتعه و اموال استیفا می نموده و آن کافر
جانب آن مشرک پر غلط و کین را بر مراعات دنیا و دین خود راجح میداشته و آن بضاعت [illegible] را که [illegible] و رشوه
از آن کافر [illegible] سپاه [illegible] آجل و عاجل [illegible] غافل بوده [illegible] که
[illegible] من دون الله من اولیاء بوده و از سوء عاقبت روزگار و وخامت [illegible] **ولا ترکنوا الی الذین**

ظلموا فتمسکم النار هر که پیش دین استبصار خود صورت استغفار را اصغا ننمود **بیت** این انکه حق نباید بود
توبه از معصیت نباید نمود این انکه حق [illegible] که [illegible] چون سلطان دین تقی ابوالفتح
عنایت و الطاف ایزدی فتح اسطنبول بر وفق مرام مخزن لشکر اسلام شد و آن مملکت عظیم بدوام احکام شریعت اسلام گشت
و جهت شنعت نفاق دینی و ترجیح امور دنیوی و ظهور نتایج آن فساد بر وجه معتاد خلیل پاشا از سوء مزاج سلطان دین [illegible] در مقام [illegible]
افتاد و سلطان نایره آن از مرتبه وزارت او بر وجه عاقلیت و اشفاق او لا بغایت نادم و خاسر شد و از غایت استکبار
از سلوک [illegible] و میان [illegible] این معنی حقیقی را ذاکر [illegible] گشت که [illegible]
و جهت مبادی دولت و اقبال [illegible] **بیت** نقد ما را بود ایا که عیاری گیرند
تا همه [illegible] وطرفه تر آنکه بعد از فتح اسطنبول [illegible] سابق [illegible] خلیل پاشا [illegible]
رسیده بود **الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب** بر صحایف احوال ایشان آشکار گشت سلطان
دین که در عالم ملک از روی صورت مظهر انتقام بر دوام بوده از روی معنی [illegible] حقیقت مورد **والله عزیز ذو انتقام** نموده
[illegible] طریقه [illegible] وظیفه عدل [illegible] حکم شرع کرده [illegible] قوت [illegible] و عقل ظهور آورده و سایر [illegible] سلطنت [illegible] را
در امر آن وزیر [illegible] و نایب [illegible] [illegible] نواب معدلت [illegible]
[illegible] ظلمت خبث باطن او [illegible] سالهای [illegible]
در ملکات [illegible] رسیده باشد [illegible] خلیل پاشا در ممالک [illegible] خبث [illegible] آن
بغیر از آب تیغ سیاست شرع [illegible] مرتبه طهارت کامل نپذیرد [illegible] انتقام [illegible]
معاصی انفعال و انعطاف نگیرد **شعر** [illegible] ذنب انت [illegible] الا السیف [illegible] الذنوب
و بر متنان قوانین خلافت و جهانبانی [illegible] دولت و سلطانی [illegible] اقبال [illegible]
و شجره طیبه که [illegible] بهارستان خلافت [illegible]
بهارستان اقتدار [illegible] اصل اصیل و درخت پایدار [illegible] نظام [illegible] و چندین [illegible] دولت و جلال لازم است که [illegible]

نعومت و نضارت در ظلال آن بیالاید **بیت** گو باشد این فرح از آن گل که ذکرش بر اوج است چمن بجای که
لیکن از ثمر البستان با نصرت فتح و نصرت و در گلستان ایام بهجت چمن مجمع نضرت درختان سال دیده بی ثمار و کهنه چنارهای
خشک که تا رما مدام که به نصرت تر و تیشه بون درختان خود روی بیشه خالی و پاک نسازند و بیخ و عرق آن اصول فضول
دوحهای مقبول از ساحه آن گلشن بر نخیزد و راحت باغ تکلیف بر دارند هم که درختان نو باوه این جا بسط خود بر نتوانند نشو و نما
نتوانند رسید و اغصان تازه و اوراق آن بهار پستان بجو ترتیب نزهت افزای مجلسیان مهربان نتواند در غرفه ازین بگلبن
نرگس شاخ توانیر رد دین **تا نرمی گردن زشاخ کهن** هر آینه سلطان جوانبخت کامران و پادشاه جمجت بیشه کاردان
را چون نیز بر ضمیر منیر و خاطر خطیر این معنی بود که در ایام ظهور خلافت خود سمومت در بیضا قدمای کوشند که در ظل معدلت
روز افزون او در سلک زمره **والسابقون السابقون اولئک المقربون** و گروهی که مدتها در سر اوضراء اسماء الحاشر او بجرا
بو عده **لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین** امیدوار بوده اند و سوابع بر بیغ انتظار مراتب حصول مطالب و اوطار
از میامن انظار عاطفت خداوندگار کامکار خود شاد باشند **بیت** لطف شد سایه افکنده بر دل **لب کوه که کیف ما الظل**
لازم چون دران ولا سلطان دین پرور پسند خلافت سریر کامیابی تمکین یافته بوده و پرتو عنایات و اعطاف بر سرا بستان محامد
و امانی خدام قدیم و خواص بندگان و اصدقا حرم خود خورشید مثال تافته بوده مناصب علیه و مکینه دیرینه اولیاء اقبال خاه خود بهر کو
بلوغان بارگاه خود شفقت می فرموده و در وفای موعود و اداء حق عهود که از خصال نفس کریم معدود است سعی و اجتهاد می نموده
و جهت امتثال امر معبود و نظر بر نظام کشور و جود از منطوق **یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود** لایزال هر کدام از چاکران قدیم را
بقدر قابلیت و استعداد و بمقتضای نشاه و رشد و رشاد بمقامات علیه و مناصب سنیه میرسانید و هر یک از بندگان لازم التکریم
در جاه و اقتدار مضبوط قاهره اعصار و سرکوب گردن کشان روزگار می گردانید **بیت** در ان اقلیم چنین آمد بوجود در شش
زین سعادت بر آمد از معشوق تعیین پشه خاکی که بر دور هوای لطف او **در دش گردون عظم ایشان چون بیخ آکندین** فاما سایر ارکان
دولت و اعاظم و زراء و امراء اصحاب صولت اگرچه در زمان عهد سلطنت او بسیار بود تعداد ایشان زیاده از گنجایش امثال
این اوراق و اسطار فاما کاملهای آن عصر و دوران و متقدان و اعیان آن بارگاه و اعاظم ارکان هر کدام سزاوار ذکر خامه انطاق

و مکارم آثار بوده اند و المحق هیچ تقصیر تا وده عاد در مقابل سلطان حضرت تمام عهد و دولتی نموده اند هر آینه چنین اشارت کرده و فضائل
و کمالات حسب و نسب ایشان از جانب والدین و مجد او خویش میلیان بحسب اقتضا در معرض ایراد و خوانده آمده انشاء الله تعالی **مولف**
خود بیش چمن با بوستان برای **نه** گلبن تا فی بر اوم هم پسندیده همای **ذکر دوم در ذکر کیفیت ختام سلطنت و کیفیت فوت**
آن وزیر سعید شهید خود پادشاه و ملکوئ و ترتیب سلطانی در شان او و به وفق تقریب بر قضای سر شاه حضرت حق سبحانه
و تعالی چون در بدایت امر خلق بر طبق حدیث شیخ الانام خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی الف عام والتیام تمام
میان خواص و عوام از نفوس متجانسه آدمی ابداع و ایداع فرموده بود در لشکرگاه وسیع ملکوت جنت الماوی طوبی و عبره
فرمان بیاکرد و جنود الارواح جنود مجندة بعضی ارواح را صف صف و تشکیک نموده ما تعارف منها ائتلف مخصوص بر حسب ترتیب
و اصطلاح نموده و دیگر اشارت تخالف ازل و حکم نهایت و تألف لم یزل از کمال عنایت فطری ناشی تواند گشت و از آنجا
بر موافقت علت بشری ناشی تواند شد **بیت** در اصل یک بحث جان من و تو پیدای من و تو و نهان من و تو
خالی بود ار ایک گویم آن من و تو برخاست من و تو از میان من و تو هر آینه بهترین سپاه و خدام شاهان با ناسی و یک جهت و اختصاص
و مناسب ترین بندگان سلاطین جهان بحیث اشتراک در سلک ارواح و دخول الطاف ساده و تقیدی تواند بود که از روز ازل و حالت اول
با خداوند گار خود او را مناسبات صوری و معنوی بر وجه اتم و نهج اکمل باشد و از ارکان دولت شاهان اعتماد و بر خود مندی
از مرد آنکه کی و بیو شستی کند او را اکثر باشد که در نظم مطالب دینی و مصالح دنیوی بر اطلاع کلی و همه راجی در امور دین و دولت
خود از پیش هم آسپتوه و ثابت قدم و پای بر جای و حکم باشد تا باقتضاء آن مناسبت کلی و دلالت لطافی که حاکی از آن شتره دم ازو اتحاد
و اتباث بچه دوام ایام صدق و داد بر روزه از فوائد ان نیت سلطنت و اقتدار مستحقی نمایان و بهجتی مانده و رخشان در ضمیر
مطالب او طار او موعود آن انگار بتو انداخته و علی الدوام از مراسم اعتبار و لوازم اختیار بطریقه ترقی در مراتب جاه و مکنت او
بر روی کار و با اظهار تواند رسید **بیت** سیه گرکسی را ز دولت کلید شود پایه کار از آن پس پدید
چرا که قابلیت و استعداد آدمی حکم آیینه جلا دارد و نمایش حقائق اشیا با آیینه ای که شایسته عقول مردان مراتب کمال
باشد بقدر مناسبت از مبدء افاضه و تجلیف آن ارتسام گیرد و از سلاطین عالم صورت که ظل سلطنت الوهیت اند مثل

آن از فاتحه معانی و افاده بیانی در عالم ملک و شهادت صورت انتظام پذیرد و تشاکل اقلام و نقود واری بابی هست در تحقیق این معنی و توضیح

این دلیل و ترجیح با اصل دعوی توافق نشاء عالی آن سلطان دین محمدی بود با آن وزیر پاکیزه فطرت و شمائل اعظم [illegible] و اقدم او را

[illegible] شود پادشاه و نشاء علاقی و نشابه میان آن پادشاه و قابلیت بوده و آن نظر مقبول در نظر عنایت او فتاده که در اوایل

اوان سلطانی و در عنفوان جوانی بخت و کامرانی بعد از فتح موانع [illegible] و دستار بندان و قلع و قمع [illegible] و تردد بر شکال و قتال

فسیدان [illegible] در تاریخ سنه [illegible] نشان داده چون شود پادشاه در خدمت سلطان چندین سال بر [illegible] محمود [illegible] قیام

و التزام کرده بود و قبول [illegible] خاطر کرده و در هر مرحله [illegible] سپاری اقدام می نموده و در هر مرتب

ترتیب عنایت [illegible] منزلت ارفع و اعلی از آن می یافت [illegible] مرتب بجمیع ترقیات می کرد و بتخصیص

دیگر مساق عمل و والی می پرداخت و با وجود چنین [illegible] دوام و با این همه مشاغل ملازمت و التیام [illegible] از [illegible]

دیگر از اکتساب علوم و آداب سلطانی خالی نبوده و در کسب فضل [illegible] و مناسبت تمام با خداوند [illegible] کرده

بود و [illegible] مستقیم و با استقامت در فطرت [illegible] ذهن قویم نموده [illegible] سلطان [illegible]

در مقام محبوبیت قصب السبق از تمامی بندگان ربوده و بسم السعاده ازلی [illegible] بر همگنان افزوده

لم [illegible] الاوقد [illegible] تا اگر امر محبوبیت و مصاحبت و کار بود [illegible]

آن شاه محمود و آن ایاز منزلت عاقبت شود با آن سلطان [illegible] بجایی رسید که محبت ذات آن شاه و بنده [illegible]

درونی سلطان با آن جوان فرخ [illegible] مذکور السنه و افواه شد و قربت و اختصاص طرفین [illegible] گشت و جمیع

اعدای [illegible] ارکان اخلالی با این رابطه [illegible] در آن ضابطه نمانده بود و [illegible] التفات و عنایات

پادشاهانه [illegible] میان اکفاء و امثال [illegible] کامل [illegible] و یگانه نبوده و خصوصیت مصاحبت او با سلطان بجایی انجامید که

روزی [illegible] بواعث و مقتضیات [illegible] دعای واجعل لی وزیرا من اهلی [illegible] پسند وزرا

[illegible] الاستقلال [illegible] سلطانی [illegible] حکم و قضا [illegible] داشت [illegible]

بالای تمامی ارکان دولت [illegible] و زمام الحکام [illegible] اقتدار و حیطه اختیار او در آورد

چو او از بزرگان [illegible] [illegible] نشان از [illegible] [illegible] چنان حکمت و معدلت کار [illegible] که از امروز [illegible]

و از چنین اتفاقات که همیشه و قوع آن و وقایع با بخت مساعد [illegible] و متواتر با دولت خداداد [illegible]

میان آن پادشاه و وزیر مناسبتهای غریب نمایان بوده و موافقتهای ظاهری و باطنی هویدا و عیان [illegible] انتساب

اسمی ایشان [illegible] و اتفاق اسم محمد و محمود [illegible] الاشتقاق [illegible] و [illegible] سعادت [illegible] در دو [illegible]

یک [illegible] دولت [illegible] پذیرفت [illegible] معنی [illegible] لفظ و مضمون با هم [illegible] بودند [illegible]

با مناسبت جواهر حروف [illegible] این دو اسم [illegible] [illegible] نموده [illegible]

[illegible] این دو اسم [illegible] ذات [illegible] داده و از لطایف [illegible]

سلطان [illegible] مناسبت انا محمد [illegible] اکثرست [illegible] البسط [illegible]

و اسم [illegible] بتمام [illegible] و [illegible] و لهذا [illegible] اشارت [illegible]

[illegible] و ایا [illegible] محمد [illegible] خلافت و [illegible]

سلطنت [illegible] لفظ و معنی [illegible] این اسم [illegible] خصال [illegible]

افعال [illegible] سلطان و وزیر [illegible] و [illegible]

در نظام سلطنت و [illegible] ایشان [illegible] سلطان [illegible]

در [illegible] بیت [illegible]

در زبان بود [illegible] و همچنین در [illegible] و کرم و در بسط [illegible] خاص [illegible]

و [illegible] سلطان [illegible] کرم [illegible]

و [illegible] حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم [illegible] دولت [illegible] آن وزیر [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

خجسته وزیری که در ریع کون ❁ نظیرش ندیده چشم اولی الدین ❁ و همچنانچه در فتح ممالک کفره و اعلاء کلمهٔ اسلام و در دفع ظلام شرک
و آثام و نصب اعلام شریعت نبوی در عرصهٔ لیالی و ایام این سلطان دین پرور احیاء مراسم سکندری نموده و آن وزیر صاحب تدبیر حمایت تقویه
بر شیوهٔ انکار ملحدانه و بر سیرت ارسطو مآثر مسالک و تعالیم ارسطاطالیس الحکیم مری نموده و آیین حکمت نظری و عملی را تازه فرموده **شعر**
لأنّ خليفة الملك ان عزم ❁ كفى الفتح عند الانغلاق ❁ واقليد من التدبير ليست ❁ تفتح البابا عند الاغلاق
و همچنانچه آن سلطان دین در ممالک روی زمین با علاء ارکان معابد شریفه و اماکن لطیفه جهت اقامت طاعات و عبادات قیام نموده در
ابقاء خیرات و بناء مبانی مبرات بر ملوک سلف بیوتی افزوده که در هر قطری از اقطار سلیمان وار بنیاد مسجد اقصی و جوامع و صوامع
کثیر المنافع عمیم العوائد نهاد آن پسندیده وزارت یعنی آن کامل علو همت حکمت وانی و نیت خالص اعتقاد صافی آیات خیرات و اخیاء
در ممالک روم بیادگار گذاشته و فضای خواطر و انوار را بذکر جمیل ثنای جزیل ایشان آراسته **بیت** پس از مرگ چون نام نیکش بجاست
همان نام بهتر که تن مرده است ❁ و همچنانچه آن سلطان دین محمدی را رتبت حکمت و حکومت اسکندری با ملکت و جاه قیصری سلام التیام
و انتظام یافته آن وزیر کبیر را در ایام نیابت خلافت منصب پسندیده امیر الامرایی با جهود وزارت شاهی و اهتمام امارت و فرمان روائی
خیل و سپاهی با تمام انعام و اتمام پذیرفته بنوعی که غلامان و خدم خود را به زمین کیش البرید تسمیه امرائی در ممالک قیاصره و هم موسوم کرده
و ممالیک خاصه اش ایالات و امارت ممالک جبابره گوی می کاشت **شعر** تمثل صحالة بمنح الرقاب ❁ و من تجود العز یحیی الحجاب
و علاوه این همه جاه و رتبت عالی تجربه و تمرس بوده و در فنون فضایل و معالی بنوعی که همت بوده اکثر کمالات و ملکات نفسانی و نشاء چند
اندو بقوت فطانت و اختراع بدایع معانی و معانی این چند نقل از کتب بانی بعضی از فضلاء روم که بمصاحبت و مقالات وزیر مشار الیه
موسوم بوده بطریقه ترجمان در صحیفة اللطایف مرسوم و مرقوم می گردد و از نوادر صناعات بینونی و موافقات معنوی که با سلطان
فرموده است بعضی از اشعار غالب اشعار آن وزیر بیدیه گوی را برصنایع نوادر اطرا یا رونگار مرسوم می شود **حکایت دانایانه وزیر**
روزی در صحبت افاضل بکمال آن وزیر رفیع الشان که با وجود الشیمی بود و از عقلاء و افاضل معارف پیشه و حشیه الشی بود از نظر فاه فکر کار است
اندیشه اتفاقاً سلسلهٔ کلام و سررشتهٔ حکایات مناسب مقام مذکر خاطر ملکات ملکیه و منسوب کمالات ملکیه آن سلطان

مذکور ساختن چنان از محض در آن زمان بوده و از نوادر توفیقات آلهی در شان آن پادشاه اسلام پناه بر کوه سخنان منقول است
و افواه سخنان می شد کی انسه بخلیس و نظرفاء موفق پیش تقدیم جرأت و کستاخی در فضای مقال الطریق جواب و سؤال نهاده و مقال
توسن کلام سبک کام را در جولانگاه قیل و قال سر داده و با وزیر پیشگاه سلطان خاقانی با لطیفه بیان می کرده که چون این سلطان موفق را از فضل
و موهبت حق کرامت تقاضای گوناگون مثل سلطنتی با سلطنت ملک و تقویت دین متوزون دست داده و رتبت جاه و صوری و معنوی او
از جملهٔ سلاطین سابق و لاحق در جمیع ممالک فاق من حیث الاستقلال و الاستحقاق فایق افتاده و همتهای بی منتهای بنای دولت
سعادت جاودانی در نظم تام مطالب دینی و دنیوی او مجاوره موافقت نهاده لاجرم بمقتضای نص حکم قرآن مجید در کتاب مسطور که
وقلیل من عبادی الشکور تعین کرد این سلطان را به گزشکری بس زود را آن نعم و آلای بیعد و احصاء شمر خواهد شد تحقیق گزست
تقدیم مراسم سپاس و ادای شکر حق را دادا را در شکر شکر خواهد بود **بیت** از دست و زبان که برآید ❁ کز عهدهٔ شکرش بدر آید
فی الحال علی سبیل ارتجال آن وزیر صاحب کمال در آن انجمن اهل فضل و افضال متصدی جواب صواب و دو مقابل آن سؤال
بی جمال شده وعده کلام با بلاغت نظام خود را لابد گفتار این دو بیت فصاحت التیام متذکر و اشتغال نمود **بیت**
از تحریر که قاصرم در شکر ❁ پیش تو که ان شکر چون کویم ❁ خود گفتم که شکر حق گفتم ❁ شکر توفیق شکر چون کویم
و شایا بعد از تسلیم این مسأله شور مشهور در تحقیق معنی صنعت مبالغه شکوه و تدقیق مراتب شکر حقیقی بر وفق قوانین خفقان خشوع کوثر
چنده خشان با الماس زبان در لطافت آن در سلک عبارت آورده و فی الواقع هر گوهر بی بها از آن فواید جواهر شایستگی زیور تاج
حکمت شعار داشت و در عهده دیگر از اعلام کلمات معارف اعلام خود روایت نموده بلکه تنحیح و دعوی سرودی برا او ثبت
باین اسلوب که اگر چه انجا او حقیقت شکر مذکور میان السنه و افواه است معنی سپاس و ثنای با اعیان است فاما ذکر بسان
یک مورد هی انصف از نوادرات و در رتبت شکر کاملان اعلی از مرتبه سپاس زبان او او کرد ارش صوابع اعمال است
بجوارح ارکان و اقع بر آن خود هم توافق میپر و از دل و دست و زبان است بلکه مصیبت عقیده جانان بر آینه حقیقت علی
شکر از او و شایان همین فرمان بر و اری حضرت منعم علیم الانسان ما لم یعلم است با بخش مجدد در طاقت انسان است و صرف مجهود بنده را
در وظیفه بندگی معبود و ولی النعمه خود را ان قدر که توان و اما شکر تفضیل سلاطین که مظهر توانایی و اقتدار اند و مخصوص بنظر الطاف

و نعمتهای کرده کار دین چند اصل کلی که مذکور گردد مخصوص است • و البته که نظرت اصلی سلطان دین پرور اعادهٔ آن نعم
کاینبغی مقصور است • اول شکر نعمت ملک و سلطنت مال تفتیش و تصحیح است از املاک و ضیاع رعایا در بلاد • و تقریر ایادی
ظلم و عدوان از اموال کافهٔ برایا و عامهٔ عباد • و ثانیا شکر توفر فراوانی و وسعت ارزاق ابقای آثار خیرات و صدقات سابقان
و الحاق وظایف اخلاق بر وارث خود از افضال و احسان • و ثالثا شکر صحت مزاج و قوت قوای ابدان و توانا
نجات جوانان • و استطاعت ملک سلطان شناختن علیلان ظلم و طغیان است از شربت خوشگوار عدل و داد • و تخفیف
امراض دادخواهان ناتوان • و تقویت [illegible] ستمدیدگان ضعفا و قتیلان [illegible] مرحمت و امداد • و رابعا شکر کثرت لشکر و
و قوت خدم و حشم و خدام عالیجاه تمامت اطراف ممالک است از آسیب [illegible] و وقعات شور و دین است از طغیان و استیلا
بدکیشان گمراه • و خامسا شکر منازل [illegible] و قلاع و قصور [illegible] فرح فزا سالم داشتن [illegible] و زیر [illegible]
از آفت نزول [illegible] سلطان زمان • و مامون داشتن [illegible] حلول ظالمان [illegible] • چون وزیر [illegible]
این چند نکتهٔ نصحانه و کلمات حکیمانه • در جواب سایل [illegible] تحسین [illegible] بود • و تعیین سلطان [illegible] در زمرهٔ
اعملوا آل داود شکرا بوده [illegible] اثبات نمود • و دیگر [illegible] کلمه [illegible] سایل [illegible]
آثار غضب سلطانی بر خلق حلم و مهربانی [illegible] نمود • و از [illegible] سطوت و قهر [illegible] کشور [illegible] اختیار
کرده • بدین عنوان که چون این خداوندگار [illegible] کمالات و اخلاق الهی سلطان ظل سبحانی است • بایستی که مقتضای
سبقت رحمتی علی غضبی آثار قوت غضبیهٔ آنحضرت [illegible] مغلوب ملکهٔ [illegible] و حلم بودی • و با [illegible] از شر [illegible]
و سلم فرمودی • حال آنکه از قهرمان قهر سلطان [illegible] خورشید جهان [illegible] • و [illegible] چون برق خاطف
کشوری بیک طرفة العین ویران و خراب • بر آینه این کلمات [illegible] جهان [illegible] سبحان [illegible] • وزیر [illegible]
فی الحال در جواب این سوال این عبارت فصاحت [illegible] که سلاطین [illegible] اخلاق و ملکات بر
اقتضای نظام عالم [illegible] صفت [illegible] است • و بر وفق [illegible] قبال [illegible] اعمال قوت [illegible] و [illegible]
اظهارست • چرا که اظهار [illegible] • و اعراض کامرانی [illegible] شهوانی [illegible] مذموم است • و اعراض از [illegible]

ازمراد ان مصال مح

درطلب رتبهٔ جهانبانی معدود از نفوذ و غضب نفس ظلوم و از قید سواد سیاهکاری درون دل ستمدیده مظلوم • چرا که اتباع قوای
شهوانی در قسم اول شمول بر دوام طبع و نفس پرستی است • و امتناع از اجرای احکام سیاسات ضروری بعضی مفتقدان سلطنت
و مضعفی سستی و زیردستی • چون این سلطان دین متحلق باخلاق عظیمه محمدی است • و تابع احکام حکمت اقتضای ملت احمدی • هر آینه
چنان سزاوار است که در عداد اشداء علی الکفار رحماء بینهم در شمار آید • و اقتضای سلطنت و سروری ممالک آنکه اشتداد و اقتدار او
سیاست بر نفوس پلید بدکار و اشرار اظهار نماید • زیرا که تکمیل اشخاص شرارت و اصلاح ملک از عروض عفونت و سعت [illegible]
خونهای سیاهکار را ولی نباید • و اعمال مواخذه ایشان عفو و اغماض هیچ مذهب و ناموس سلطنت نشاید • چون وزیر دانا و [illegible]
تدبیر در ان مجمع هم عزیز در بدیهه این دو جواب سوال احسن تعبیر و توقیر فرموده بود • و بکشای مراتب متانت طبع و فطانت ذکا و [illegible]
نکرت جهان آرای او آفرین گفت • بوظایف ثنا و مدح اقامت نمود • و در دعا و دوام دولت و قوام نکهت چنان سلطان
و وزیر بصدق و اخلاص افزود • و فرمود بیت وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قرار ای فلان
و اما فضایل نفسانی و کمالات ماثوره انسانی که در ذات آن وزیر آصف صفات باعلای مرتبت بود • اکنون یاد وجود
انقضاء مدت حیات • و طی مقامات علو درجات بعد از چندین روزگار هنوز برین اهل استقصا بغایت مویدا و آشکارست
اولا از تتبع فنون بلاغت و سخن دری • و تبحر در اسالیب فصاحت و براعت و معنی پروری بمرتبه رسیده بود که ابیات
دهن آتش افروزش چندین مصباح فروزان از انفاس قدسی شان او مشغول مجالس فضلا و ظرفای زمان است • و آنچه از دیوان
گلستان مثالش بمطالعه فقیر در دیار عجم و ممالک روم رسیده و در تخیلات شعری و سلامت عبارت و اشراق معنی از آن اشعار
حقایق اشعار • بعده استعمال دیده در زبان فارسی و ترکی آن منقد از شعر فتح از روی کمیت و کیفیت بیاد کار رکه داشته که از آن گان
ارزندهٔ سابقهٔ فایق و مسایق بر آن مظهر سعادت در دیار روم ندیده و نشنیده • و خواهی و مزاپا از ناصح جهان افروزش الحق فریفتهٔ طباع
و شوق اسماع زیرکان بحق آفرین است • و در استحقاق استیفا سزاوار هزار آن آفرین شعر
هر ریش شبا الاقلام عند کلامه • فذا صلیل السیف عند کلامه • و از غایت اهتمام بسخن پروری • و وفور التفات بیاد گیری فضل
و دانشگستری • در زمان استقلال خود بر مسند رفیع دولت مقرر داشته بوده که هر قصیده که موشح باسم سامی او شود در مرتبهٔ اول

و درجه اقل ما یقول سلخ نخجر از ارتقاء ... بجانب شاعر متوقر باشد و طب رفعت شان کلام و رتبت بلاغت
لفظ و معنی آن صله توفیر مضاعف و مکرر شود و برین قیاس تصانیف و مولفات علما و دانشوران و از تیمن صلات
برکات اهل صنایع و بدایع و هنروران و از جمله فواید طبع نقاد و تمایز ذهن وقاد وی خمسین بیت از مدایح سلطان طینت
مخدومی نموده در صحیفه انشا درج نموده امد القصیده

نهی بیاد لب تو غنچه را جگر پرخون • ز شرم سنبل زلفت سر فکنده نگون
باده اگر ز دست تو دادم چون • که معتبر بود افعال بخت ما دون
درون دل ز عجب کرف و ... • که دره ابر بود گنج دریا قارون
ز چهره لیلی من گر نقاب گشاید • ز غمزه و ترکش ابرو من شود مجنون
رشک این نه پرده بود و ... • متاع خانه دل آتش فرش دردرون
درون دیده گریان خیال ابروی • چو ماهی است که باشد میانه جیحون
لب شکر شکنت شکر ... • مگر رسیده بجانب چشم خسرو گردون
پناه دولت و دین خاقان نخجر • که گشت سکه دولت بنام او میمون
ز امر واجب الاذعان ... • همیشه چرخ و زمین در ... و ...
اگر زرای تو دارد نظام دین • ز نوکیسه تنشای رشته شود مضمون
محیطه فلک ... • چو نقطه ایست که باشد میان ... نون
بهر جهت که فتح عزم جزم گیری • ظفر شود به سعادت ز پیش تو همچون
به پیش پر تو رای تو ... • ز جود ... نوال تو قطره ای جیحون
بجای سرو قدت هر که سرزده بون • دلش ز خار ستم با دعخچه ... پرخون
کجا ساحت همت کی ... • که ... خیال ... ای چون
فضای وحشت ... • بعد از آنکه ختم سخن با دعای تو ... شود اکنون
همیشه تا که ... • سمت ... اسامی ... گون
بپاس بزم تو ... غنچه ... • مدام ... گلگون
بهار گلشن قدرت ... • ... زمانه ... همچون
دیگر از آثار روشن او علامت و امارات و دلیل خلوص نیت آن وزیر روشن ضمیر عمارات خیرات و ابواب ... است
که در ممالک روم در مواقع متعدده بنیاد کرده گذاشته و بواسطه آن خیرات جاریه و صدقات و منافع ساریه او اول اسپ ...
شاه و دعا داده که قبیل خود رطب اللسان نموده و از آن جمله در دار السلطنه قسطنطینیه مجاهی در دل شهر در غایت روح و صفا
فرموده در تکمیل آن مسجد از هر طرف عمارات خیری از کلکی مدرسه ایست در غایت خوشنما بنیاد بنا طرز بسیار مرغوب و رعنا در
زاویه و دارالبقاع جهت اطعام فقرا و ضعفا در بر دیده جهان گرد ... الابصار که سیاح ممالک و اقطار است فضای آن طرح
از شمع عالم ارواح خالی است و بموجب نسایم جنات بهشت رنگ ... میان وسط کلک ... پاکی از ... مسجد جامع حوضی

کوثر مانندی است جاری آبش از جوارهای شادروان ... خورشید و رحمت و بها و لالی آن از سلسبیل زلال آن چشمه
منقول است ... شرح خلق ... و انهار انظار ... تبت ... عموم مسلمین بهره مند و جهت آنکه ... گردیده ... و ساکنان
بدان ... در روز آیند و روند و در حوالی آن مسجد آماجی چند از سروها و صنوبرها سایه راحت گسترده و ضعفا
سپستند و خواب آلوده بجناب معطل و لوند لطایف مبارک منزلی فرخنده جایی • فرح افزوده جای نوایی
مدرسه رفیع البنیانش در میان گلشن مینی است ... عمارت و در ... مقبول و حجرات آنچنان ... شعاع
مطلع انوار عقول و وظایف طلاب علمان در آن جمع ... سهولت مرتب و مهیا و در وسعت بیان و استعداد و ... مستفید از تحقیق
و اصل ... و در عمارت زاویه و مطبخش ... صادر ان ... الوان ... اطعمه الوان بر خوان انعام واکرام مبسوط
و رواتب معاش چندین کس از اهل استحقاق بادیه انعام آن شیخ عام منوط است بنوعی که وظایف مدرس و اهل علم هر روزه
مبلغ و جهت کمال عالیت با اهل علم و کمال و بهبود مناسبت ارباب طاعت از زمره من المومنین رجال کنند مدرس
خود را بمدرسه و جامع متوطن داشته و بعد از طول اهل علوم در آنجا مدفون شده و همچنین مسجد جامعی دیگر در صوفیه از بلاد روم ایلی
انشا نموده بغایت در ... و اثار صدق و اخلاص از آن بنا خیر حاضر و موجود از آنکه قبل از بنای آن جامع پر روح و صفا
جمعه و جماعت در آن شهر کهنه کلیسیای اقامت می نموده اند و هنوز که دیده اند فضلا قدیم اندرون بام آن بنا کافری نمایان بوده
و از میان معموره شهر در گوشه منفصل و دور از منازل مسلمانان ... و جود و زینت و صفای شهر صوفیه اعتقاد جمعه و جمعیت اهل اسلام
در آن خرابه کفار بغایت بی وجه و بی جا می نموده هر آینه آن وزیر صافی عقیدت بمقتضای غیرت اسلام در وسط معموره مسجد جامع فرح
بنا کرده و اکنون رواج جمعیت و انعقاد جماعات در آن کشور از میامن اهتمام آن وزیر صایب تدبیر پدید آمده و از امداد مساعی
و قناطر که متفرقا در جوانب فابتغوا لوجه الله ساخته و لوای شریعت و عدالت و حکومت بر اطراف ممالک چندان برافراخته که
تفصیل و ذکر آن موجب مزید املال و تطویل مقال است • گفتار سیوم در شرح مجمل حالات و ترقیات امیر پاشا شجاع
بکوک امده و کیفیت توفیقات او در مراتب علیه سپهسالاری در ظل عنایات آن سلطان ... چون تمامی دولت و اقبال
در اوکار خاندان خلافت و اقتداری قرار گرفته و طایر همایون بالی در ظل او توفیق آمده کار بر شاخسار ... از ... فضل

و اختیاری آشیان دشمن گیرد البته از ظل مرحمت سعیدش و از سایه عمود تاییدش مظله سپهر آسایی و سراپرده گردون
فرسای معارف خدام سابق الخدمه و بندگان صادق العزیمه مبسوط باید نمود **نظم**
شما از جهانداری اندیشه کن ۞ وفای سپاه و کرم پیشه کن
که نام آوران گوی دولت برند ۞ بود ناوک و شمشیر زن پرورند
دیر وفق موداء حکمت اقتضای شوکت فزای **واخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین** جانب شفقت و افضال نسبت با سپهکاران و عمال هر کدام از آن غلفان
حمیده خصال گسترده باید فرمود • ازانکه شاهباز بلند پرواز همم سلاطین عالیجاه بحرا اعالی آشیان مجد و معالی قدر اگر پر و بال
در مسایر مقاصد با تحت آرام و نیات عوالی مقاصد نپرد • یقین که در ادراک بیان حسنی و مقصود و در نیل منتهای آن خصال مطلب
معهود چنانچه کامکار ... هر کدام از خدام خالف شعار • موبک کران جان سپاه پیکر ... از نتایج نمایت • و در انجاح کونه
مقصدی تنانی از نظران باز ننیدد رشید بال پر و جناح و خناح **شعر** • از ایشم ... از رفت ۞ موافق سپاه با شرف بعقوادم
لاجرم هرچند بال اقبال از آن سپهر پای دولت بیشتر بالا یقین که مقدرت چه مقتضای مدارج مطالب بیشتر گردد و فوز
و انجاح مراد برحسب مرام بهتر متعذر شود • خانچه در زمان جهانگشایی دشیریت گستری آل سلطان دین تذی که تیشه مرغ دلش برج و دا
بر قلل قاف قدرت و کامرانی پرواز داشتی • و همواره همای اجابت گردون مطارش نظر توجه را بر علو شاخ اوکار
فی کاشتی • و ارکان دولت و اقتدار ش که بمنزله جناح یمین و یسار آن شاهباز تمام فتوحات بودند • به بلند پروازی
همواره آموزگار ریاضت • و لوا فتح و نصرت را از پر و بال همت بعث آن مبارزان دین بر قمت آسمان می افراخت •
و مخالب آهنین چنگال السیف و سنان ایشان کبک خوش خرام مرام را بدست می آورد • و در صیدگاه امید و درانگاه آرزوی
هریک اکلاب مطالب ارتبه معتاد می کرد • اما میان نعره تربیت یافتگان نظر عنایت سبحانی و عنایت منظوران تربیت
و اشفاق سلطانی • سپهسالار زمان و سپهسالار مختار رجا بدان کدوک احمد پاشا بکمال جلادت و مردانگی از مبارزان زمان
ممتاز بود • و بوفور دلاوری و نیکو بندگی بر جمیع خدام و خواص فایق و سر افراز • و لهذا لا یزال اثبات ظهور دولت
روز افزون سلطانی سپند جاه و جلالتش روبافزونی با قصای مراتب آمال و امانی متصاعد و مترقی بود • و روز بروز
در درجات تقرب و اختصاص بوسایل محمود و اثبات خلافت و غنایت بیشمردانه خود بیفزود • تا آنکه در تاریخ **سنه**
دنا

منصب ملک الامرایی را با دفتوق داشت • و او را بر عساکر روم و بجابران سپهسالار و مقتدی گماشت • و در آن شیمه
سپهداری که او را ترقی بود بقد هشتن تا ملک مردانگی و جهانی جلوه ای ظهور رسانید • و در این اثنا ملک الامرایی بحوزه
و مجاهدات خود را ابتدا تمام و بیچاره کرد اینده **شعر** توحش السیوف بکل ثغر ۞ خدود و اما تعرض بلطف لطام
و از این پوره هش مرتبه عنایت سلطان در شان مشار الیه تضاعف پذیرفت • و سپه بچه ای تشریف ملک الامرایی منصب وزارت
و نیابت خلافت قرار گرفت • و در عین تقلد و تقیدی وزارت شاهی • و نظم مصالح اوامر و نواهی بسیاری از فتوحات بلاد کفر
و اسلام بدست سعی و اهتمام او انتظام یافت • و بسطوت تیغ و صمصام او چندین بلاد و ملوک معظم با مالک سلطانی انضمام گرفت
از انجمله ممالک معتبره بلاد قرامان که ملوک و حکام آن ملک ابعد آقدیم خاندان آل عثمان بودند • و ابا عن جد همواره بنفاق و عناد از
تعرض و اضرار بممالک عثمانی بلکه انواع خرابی بنیان دیار مسلمانی می نمودند • تا آنکه بضرب شمشیر بحدود پرداخت • و بصولت شجاعت که از
احمد پاشا مشار الیه در درون و بیرون آن بلاد • از وجود اعدا بپرداخت • و از مفاسد خانخان و عناد مصفی گشت • و تمامی قلاع و حدود ممالک
قرامان در حیطه ضبط و تصرف نواب سلطانی درآمده آن ممالک بسایه حمایت سلطان مامن محبت و صفا و مامون از بیم کوس و جفا
منضاف شد • و در این مدت طایفه با سلاطین قدیم قرامان • و معاضد با اعوان و انصار چند آن فتح امصار و منبع اشرار ظهور رسانید
با ظهور رسانید • و خود را در این زد و کیر • و در حین اعمال شمشیر و اعمال تیر میان سپهداران زمان مسلم کل و مقدر بخشان کرده **بیت**
پلنگ عاقبت شیر زور و پیل افکن • جهانگشای ممالک ستان و گیتی دار • تا آنکه در زمان ظهور خاتمه • و در مقدمات عساکر سلطانی
محمدی با پادشاه حسن بیک بهت و مقابله باسم امیر مشار الیه مقرر و معین شد • و اول صدمه که از تیغ جابران بر فوق
خانخان رسید بیاد وی دست و بازوی مردانگی آن تهمتن زمان بر عالمیان مبین گشت • و همچنین ولایت و شهر کو که از اقاصی ممالک
شمالی روم و از جهت شرقی متصل بدشت قبچاق و قلیستان است • فاما بواسطه مجاورت مردم فرنگ بکنار دریا و بحار و مراکب بر روی دریا
شهر و ممالک کفه و توابع از معظمات بلاد و سالها در ید تحکم فرنگ بوده • و هرگز محکوم اهل اسلام نشده بود • و با وجود قرب جوار سلاطین عظام
جنگ خاقانی و استیلای آل چنگز بر شهر منظم قوم کبک مرحله کفه است • در بیح فرصتی تسخیر کفه و انتزاع آن ملک از دست کفار فرنگ بجای
و جنگ میسر نشد • تا آنکه بیامن دولت قاهره سلطان غازی و جلالت اجتهاد آن امیر مبارز و مبارک غازی • از راه دریا اگرچه

کشایش آن مملکت او ا نموده و از دار الملک اسلمبول تا آنجا [illegible] شده در مدت قلیلی بر سر حصار [illegible] جانب بحر [illegible]
آنجا را مقهور ساخته و باندک مدتی بجانب تخت گاه با ملوک بازوی شمشیر آن مملکت را از ملوک شرک پرداخت و چنان ملکی
معتبر که ذراه ممالک روس و قبچاق است بدست آورده و ملک و دین را در راه ولی نعمت خود مصاف و مضاعف کرد بیت
تیر او بهر جا که بی زد آیش نصرت زد پی ❊ تیغ او بهر جا که دم زد شده دم او کار کرد ❊ و همچنین ولایت پوله که از معظمات ممالک فرنگ است
و در وضع اقالیم در محاذاة ممالک روم الی جانب مغرب افتاده و دریایی که از خلیج اعظم فرنگستان فیما بین ممالک روم و فرنگ فاصل
و حاجز افتاده مسافت دو روزه راه تو یا بیشتر بوده اما از روی دریا هر کسی را مقابله و محاربه با ملوک لشکر فرنگیان مقدور نبوده و حسب امر سلطان
بعد از فتح مملکت کفه [illegible] سریع السیر کشتی و بر تخت روان سفینه در غایت چستی متوجه تسخیر مملکت پوله شده و به میامن
نصرت و یاری باری و بقوت کیاست و بشدت صولت در طور جهان گیری و جهانداری باندک مدتی مستخلص بلاد و قلاع و حصون
شهرهای مشهور پوله را مسخر ساخته و لواء دین محمدی و رایت ملت احمدی را که مرکز سایه اقبال آن دیار نینداخته بود بر مفارق کنگرهای حصون
آن ولایت کوی برافراخت و تفصیلات این فتوحات در محل خود از غزوات سلطان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بیت
خاک شد آنکو که درین خاک نیست ❊ خاک شناسد که درین خاک کیست

معدلت [illegible] سپاه [illegible] تم متوالی [illegible] و جمالی و از [illegible] تا [illegible] بکار [illegible]
شمالی بجانب [illegible] استیلا [illegible] استشعار فرموده که [illegible] دفع [illegible] و کار [illegible]
[illegible] در [illegible] و فتح الابواب شده و [illegible] در اکثر جهات [illegible]
[illegible] ایام [illegible] اقوام [illegible] ملوک و سلاطین و استقبال [illegible]
[illegible] محاربه و مشاورت [illegible] استیلاء و تمکین از ابتدا [illegible] دولت ایشان [illegible]
[illegible] ماه و [illegible] ابیات [illegible] سلطان [illegible] و جلوس [illegible]
[illegible] کلام [illegible] احکام و وقایع [illegible] بیت [illegible]
[illegible] جلوس [illegible] وقایع [illegible] دوران [illegible] حسب [illegible] جلال و اقبال
[illegible] از حصول کمال استیلاء و استقلال [illegible] ممالک [illegible] وقایع [illegible]
و [illegible] در صفوف [illegible] عساکر [illegible] منقاد و مطیع افتاده
[illegible] طبایع انسانی [illegible] خیالات [illegible] خیالات [illegible]
[illegible] مصراع [illegible] سابقه
[illegible] سلطان در مملکت [illegible] بوده
[illegible] مملکت [illegible] ممالک [illegible] حصول [illegible]
[illegible] بوده [illegible] مساعد [illegible] کشف [illegible]
[illegible] استیلاء [illegible] اشتهار [illegible] ممالک [illegible] فتح
[illegible] اولاد [illegible] شعر [illegible] تعالی
[illegible] و [illegible] ❊ و [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]

بواسطهٔ [illegible] حقوق خلایق [illegible] و بشر [illegible] سلطنت [illegible] باینده
[illegible] قلاع [illegible] جاه و جلال گرداند [illegible] نتایج اعمال [illegible] اقوال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] کرده [illegible] عاقبت [illegible] خاتمت [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] در آن [illegible]
[illegible] جهت [illegible] حسن بیک [illegible]
اوقات سپهسالار و مطاع ملوک احمد پاشا [illegible] سلطان [illegible] ممالک [illegible] قلاع [illegible] نموده بود
[illegible] بعضی قلاع اهتمام می نمود [illegible] حسن بیک [illegible] امداد و اعانت اولاد قرامان و اشراع ملک ایشان
بخاطر [illegible] خطور کرده [illegible] بخاطر آورده لاجرم این [illegible] استدعا [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد [illegible]
[illegible] یکی [illegible] ملک [illegible] یکی تاج [illegible]
[illegible] روایات [illegible] والله الموفق علی [illegible]
[illegible] باب اول در بیان کیفیت توجه امیر بیک [illegible] حسن بیک [illegible]
و [illegible] حسن بیک [illegible] یوسف بیک [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] تعالی
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] جام [illegible]
[illegible] از ملاحظه عواقب امور [illegible] حسن [illegible] مراحل [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] جاه و جلال [illegible] قبایح افعال
[illegible] شرایع [illegible] در مقام امتثال [illegible]

[illegible]

[illegible] برحسب [illegible] فرمان [illegible]

[illegible] والشیطان
[illegible] امر [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] عالم [illegible] مالک [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] بخاطر [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] خاندان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] مقدمات [illegible]
[illegible]
[illegible] خاندان [illegible] حسن بیک [illegible]
[illegible] علی بیک [illegible] عثمان بیگ [illegible] یعقوب بیک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطان مراد [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] سلطان کریم الاخلاق [illegible] علی بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الامرا و ولایت [illegible] سلطانی [illegible] اهتمام نموده
[illegible] علی بیک و اولاد [illegible]

الصـ

بودند و بسیاری از مردم بایندری مثل رستم بیک بن مراد بن قرا عثمان و اولاد او و بایندر بیک بن رستم برادرزاده
عثمان بیک سالها در خدمت سلطان دین پناهی می بودند و ایشان را بانواع دلجوئی محظوظ می نمودند و سلطان عاطفت مروت
و حق گزار با آن طایفه می فرمود و با وجود ضعف و ناتوانی ایشان هرگز در صدد زوال ملک و امارت ایشان نبوده
و با وجود آن مواثیق عهود و لواحق عقود که حسن بیک را نسبت بخدام سلطانی در میان بود بر مسلک طغیان می رفت و لمعان
برق نور این شمس دار الغرور و بنظر نقاره دلان از شمع برات دور در تعداد پیمان شکنان دین بر طبق الذین ینقضون
لسان حقوق حاق و طغیانی تابع تواتع و لواحق عناد نهاد و از هر باب ترک رعایت حقوق
نکرد و عهد می شکست نموده با غره عباد و سکنه بلاد و داد ظلم و بیداد داد
بیت
چو نه عهدی برکان بود بیهود
تغافل عهد کرد از خلف بیهود
لا جرم شامت دستان بی نعمت هم مملکت مال و جاه و جلال او مشد و ارکان این نوع
مقدمت بودی مملکت و نعمت حکومت و حشمت بود گفت
بیت
باد نعمت را چون آبی
کر سپهری گشته گون آبی
چنانچه در زمانی که حسن بیک با لشکر عجم و جماعت فرزندان و حشم بمملکه دیار بکر آمده بود و توجه بلاد شام و آن حدود را
میان خواص و عوام اظهار می نمود و در آن ولا از اخلاف سلطان دین امین خلیفه علاف این که الیوم سلطان سلاطین
اهل حق و دین است بخلافت و الد خلاف مقام سلطنت روم مشهور گردیده و نامی بر دیار بکر و در ممالک آن
موسوم بود و در سپتور معهود آبا و اجداد حضرت معادش برگزیده دولتش روزبروز چنانکه اکنون بشهر آمده سید
دارایی شود ملک و دین می نمود و حسن بیک در آن اوقات مکتوبی با مشت اسلوب و مقالتی اجابت بحالت حمایت
با رسول خود بخدمت سلطان با جاسیه فرستاد و بنیاد ملاطفت خالصانه آغاز نهاد که مصادقت در سایه نهاد و بیعت آن
خلاف ایجاد سلطانی پسندند که این معنی بدل وسیله کمال ارتباط و التیام نسبت با سلطان ابن سلطان جهان پناه بود و از اخلاص عاجل
بالعطوف و بمملکت اقلیم عادلانه حال آنکه بعد از آنکه برخلاف آئین و قانون بمملکه بر طریق مجالل او را اظهار تحمل اهل
تعاون تعداد یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم از مکاتبات و مکتوبات پادشاه و اتباع و سپاهیان و بلطف رسید
قلوبهم جن جلبهم نیت رکنیت
در کذا من حزبکم الذی زوردی
بعد از آن چون بمولانا علامه و حکیم فهامه مولانا جلال الدین و تحریم
از خراسان بحر بغداد در آن که خدمت سلطانی در عبور و مرور حجت حسن بیک رسید و مولانا را اعزاز و اعظام کامل نموده
اورا و رسید الفاضل طرح ابنا رسالت ذات بی نموده و طرح نمود رساله در آن و الکیفیت سلطانی نباید ان بعد ان
و با این که آن سید طریق طیبه جمله بار در میان انداخت و چون نظرات مکاره حسن بیکی بر آئین ظلم و بیداد گری بیگانه ی
و ستمگری مجبول و مفطور بوده و همت او همیشه بر نهب و غارت اموال مسلمانان و ظلم عدوان امور کار مصروف بوده اگر چه
بسلطنت و سعت ملکی بالیسته آن سخن بود که در آن چند خود را در سلک متولیان انما تم الحکام عظیما در آورده و از
مقام ملام و عدوان و غارت همت مصروف خود را در شان اقرباء و اموال اهل اسلام مقرر و جنت دار فاما چون بسند
بر روی احتشام او را حاجی بوده و علم اخلاق حکما از ملحقات نظری و ذاتی لا جرم بر طبق کلام حکیمانی بی غرض
بعد ما ملت سلطان نمود با هر سطوت مطلقا حصول امر لب سروران او را ارتکاب شیوه ستمگران و خصلت بدکاران باز نداشت
و لا یزال نظر بر نهب و غارت متابعت می نمود کان منه امکان
بیت
یا قلما ساعده قلبه
الی ظلوم و ام سیرت منکرة
چون حسینی می شنید که در شهر و نواحی توقات و توابع آن از رد فور عدل سلطان دین پناهی اهل ایمان ملکه کافه مسلمانان در مهام
مرفهت امن و امان اند و ارکان اسباب معموری و صنایع با منافع اهالی و سکنه آنجا صاحب ثروت و غنا از نقود و اجناس
بی حد و پایان اند هر آینه بجهت تسخیر مملکت وقتی از حدود دیار بکر وزیر اعظم و ملک الامرا خود را که امیر بیک نامی بود مخصوص بود
با سپاهی موفور اما مکی در حقیقت گرگ مردم خوار و جمعی چون سباع ضاره از ذیاب و الصقار خود را از ربع و ستان پر آزار
تنگ کرده و بعزم خونخواری و دل آزاری از ابنا روزگار بسیج جهاد بر حواشی جنگ و پیکار پیش آورده
بیت
عالم از شور و شر او همه خونریزی شده
فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو
و چون بسرحد مملکت دیار بکر رسید شهر و توابع توقات است
از طرح شبیخون و یلغار به حالت و اموال جمیع رعایا و متوطنان آن دیار رسیدند و در آن خیال گشودن محمد سلطان و امان
غنایم و ضبع شهر و ولایت بالا مال از انواع اموال شهریان و غرباء که از تمامی عدل و افضال سلطان و احسان کشور گشوده
باغ ارم و بستان خیالی بود و هر کسی در این ملک صدای ایمنی در بحبه مفرد ارائی شود و هر آنکه دست تطاول الظلمی اغبری از

پادشاه شمال در حضرت دار السلطنه ... کامل محمد بحری جهانبخش ملکی رسیدی و کلاه ... حضرت ... نرگس ... شمس
مرکب ... نسیم شکوفه و صیانت های ... چین از دودهای ... سلطانی ... عالم پناه عادی و دست دراز ظلم ... کسی ... بود
دولت ... گنج ... نیاز ... لیک ... کسان ارقم و شاپ ... ناگاه دران دیار ... آن لشکر ستمکار بدکار و سپاه ... خونخوار
بیداد از دست ظلم و عدوان دراز کردند و در تمامی آن مملکت رعیت و حشم را که رشک ... چین ... و نمود از خلد برین ... بود
بیغما و تاراج افتادند و شهر و ولایت و خان و مان کافه مسلمانان را امر ... به نهب و غارت دادند و با وجود ... بار ظلم و ستم
بیعدد و ... آتش در ابنیه دور و بیوت ... ذوی ... لذات ... حسنای ... کردند و اسرار ارباب
حرم ناموس ... بر کنیزه ... نمی ... و دوری نمودند و چون جمیع عمارات آن مملکت از چوب برساخته اند
آن شراره عالم سوزی که در کانون ... دل های ... زیر سقف های مسجد ... افروختند بسیاری از مساجد و ... جامع ... بلند
شیطانی اوراق کرده آن قوم آتش نهاد ... به ... مصحف و کتاب دران میانه سوختند ... منبر و محراب ... او ...
باره و اوراق در میان شعلات آتش اندوختند و کار ظلم و بیداد را بر کفار روی افزوده ... مشرکان ... آتش
پرستان ... آیین ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین
اصرار و افرار نمودند و از درون دل سنگین و از بطنان خاطر ... آتش ... خود که چون ... مرکب ... از ...
دفائن مکنون داشته بودند بیکبار ... اعلان ... شیطانی ... افراد انسانی و دیار مسلمانی بر انگیختند
... این ... مواد ... و ... نیران عداوت و عناد ... مسلمانی ... زبانه ... بر
تیره ریختند بیت ... نمان ... در سنگ و آهن آتش ... چون ... اقسام ظلم
و فجور و ... اصناف ... در آن کشور ... جور و ... بظهور رسانیدند ... افزار آن کرده
اشراف مسامع عالی سلطان ... خانی رسید ... از ... مرحمت و مهربانی آن حضرت ... نوع انسانی ... مسلمانی ... است
چون ... دست سلطانی قریب ... بود و ... کشور ... از ... علی الفور

سراپرده جلال و خیام ابهت و اقبال را از شهر ... بصوب دفع خصمان ظلوم ... و ... ظلوم ... بیرون
... برداشت و چون ... اخلاص ... حسن ... ایران ... صفوی ... کاملان
... در مجلسای دور ... اما ... بکمال غیرت ... با خواص ... که ...
در کاب همایون می بودند ... با حضار عساکر ... حکم ... ثمان ... بتوسل ... ستعداد ...
خلافت پناه ... استعداد خود ... خصوم ... آورده ... ایشان ...
که ... سلطانی ... عزم ... توقف و توانی در خدمت و ... بجای ... در ... خیمه
... افتاد ... امیر الامرای روم صفوی که از ... با وجود ... سلطنت شاه ... ایران ...
جهان ... بود که یکی از اعاظم ارکان دولت علیه ... باشد چون ... دولت و کمال ... خلافت ... نسبت
خود را در ... مملکت ... سپهداری و ... آن ... امیر الامرائی ... بود
... ارکان سلطنت ... خانی ... داشت و بعد از آن ... منصب مذکور ... سلطان ... از ...
... لاجرم چون ... سلطان ... آن گروه ظالم ... رسید ... رایات نصرت ...
از جانب ... بر ... ایشان ... تاب توقف و سکون با وجود ... همایون ...
... علی الاستعجال ... از صوب ... و ... اطراف بازگشتند علی الفور از خوف ... خود ...
و اموال و اسباب ... از حقوق عباد ... کردند و بعضی دواب و حیوانات ... و ... نمی ...
... بعضی ... و بعضی را ... الجمله ... رسم ... سپهکاری ... ایشان
نام و نشان ظلم ... مشایخ و ... روزگار ... کردند بیت
... العدد ... چون ... همایون سلطانی ... رسید
... سلطان ... گوش ... اصحاب ... کر ... عباد ... سپاه
امصار و بلاد ... که ... اولاد و احفاد ... باشند ... سلطانی ...

تا تحریر نمود و روز و شب درین فکر می بود که چگونه از غدر و عهدشکنی قوم ترکان چنین غلطی در مراعات قوم ورزیده و ازان
بی احتیاطی کسستی بر با و رو داشت عهد و میثاق اهل ایمان بود ضعفا و مساکین چنین توقع و غرامی کشیدند تا این الم ملهم
خاطر همایون سلطان اعتبار می نمود که حق سبحانه و تعالی چون همت ذات کریم او را در فتوحات علیه اسلام مخصوص نموده و
یمن عون عهد همواره مخصوص داشته و آن سلطان نیز هرگز بخلاف اوامر و نواهی الهی در مسالک تجارب کشایی و طریق شریعت
عنان اختیار بدست هوای نفس و تسویلات شیطانی بازنگذاشته و اکنون ازین حمایت غدر ازو و ازان جانب جابر تیزدستی
بی آزرمی و خطاکاری بظهور رسیده و با وجود تخلف از اوامر و نواهی باقی در ترک سلوک مردمی و آیین مسلمانی در پسند شناعتی
و در کارخانه ملکی جاهی این خاندان کار او طغیان و بغی و غدر و عهدشکنی کشیده اگرچه قبل ازین ادعاهای جوانب در ممالک سلطان عجم
پیش نهاده بود و باستظهار مساعدت طالع در اندیشه مساند رفیع سلطانی و ممالک ایرانی افتاده و تدارک آن هواجس بر شرعا
و عقلا بر ذمت همت علما لازم بود هرآینه اقتدا امر نبوی که ازکل ازکی بر کم جهت صلاح دنیا و دین بر علما و سلاطین
واجب چون ماضی و حالی در کشورگشایی داشت اگر ممالک ایرانی را تیغ مطلق العنان گشود بیت ماجرا را پیش سپهر فلک برد
تا کیانی روم تا بخراسان گرفت و کیستانی ازو بممالک روم رسیده و لکوا عذر و مکر را بجوار اهل این دیار خطاب از دین
بر وجه اهلی جولان کشیده و بحکم غیرت غزا و مقتضای فتاوی ایمه و علما اقدام رفع سروری و ستم و اهتمام تمام در دفع ظلم
بر ظالم خیل سعدیان و پیشوای جاهران البادی اظلم لازم و محتم نمود و شرعا و عقلا در دفع صائل اقدام بر احدی از آحاد
اهل ایمان تقدیر امکان نظری و مقدم باید بود و اکنون در قصد بی ارتکاب دفع این محظور و در دفع آن محذور محمول الطبع
و مال معروف عرض و جاه و جلال نخواهد بود بلکه از علمای عجب بود فصل خطاب سوز افزون حضرت پروردگار
همچون صدای دلگشای ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون را بگوش دل و سمع جان لحظه لحظه می شنود بیت
اگرچه باد و برق سمند ایست سلیمانی توانی این جهان گشت والحمد لله تعالی که در ترتیب قوت و استطاعت بر تدارک
شناعت آن جماعت ظالمان و در استمالت رعیت و انتظام سپاهی مقداری بر ان مظلومان مطلقا هیچ نوع عجز و قصوری
در جهت نظم ملک و ولایات و در ترتیب مصالح ممالک اماکن در جمعیت و انبوهی عساکر و سپاه و در مقدمات معاودت اعدا

باد شان بر خواه هیچ گونه باز نماند و کمی و فتوری نه شعر الدهر من حده مقتصاة علی حدر والموت رعد خوار من ثارها
اگر خصوم ظلوم باستظهار حصول اقتدار بی اعتبار و توانایی ظاهری بکثرت ملک و سپاه می نازند و با قضای تنگ حوصلگی و دنائت همت
سفاهت و نابخردی دم از کلیست مجبول بر ظلم و اعتساف چنین مخالفت و معاداوات آغاز نمودند و بر سنت ملوک جبابره در دین و در پیشه خود
خود بین دعوای قلیل الجدوی نحن اولو قوة واولو بأس شديد را تجدید و تمهید نموده در تمادی و طریقه اخوت اسلامی
و حقوق جوار نخست قدم را پامال نموده و تسدید نموده است بی تقضا الله عاقبت امر عکندری در حکم سپاه و لشکری از
ممالک قیصری مهیا کرده آید و حقیقت سوء حال و وخامت عاقبت و مآل این ضعفا را در آیینه تصور حال کشف ان شاء الله تعالی
خواهد نمود ترتیب جانهای قرآنی فسبت این خسر سلطانی با مواقف داوودی در تجربت سیجزی من حرم و نکال و اقمع خیبت مجرده اعتبار
اعدا پیدا کرده آید و کیفیت فوج آن زمره ترکان مظاهر فساد و دیوانه مقدمات خصومت و عناد و از شماره و عدد و مساحت جهان
سستی ثبوت و شایعان طریقه مروت بر حسب حدیث صحیح من حفر علی اخیه بیرا وقع فیها و الجاهل من اوقع نفسه فی الهلاکة
لدی الدهر خدیعته ولاتی فی بلدیت غفلة بظاهر اراده مودی و مهدی شود شعر لا تجعل البغی ظهیرا انه جهل
من البغیة بنی الرعبی النقم لا توقظوا الشرفی قوم ینامون و یارکم و بغی مولم النعم و در همان اوقات که این وقایع
این تغریر و تشنیع حکایات پریشان مشوش طبع مسامع نواب سلطان رسید و ماده غضب قهرمانی آن پادشاه غیور تیک الجل رحمن
تعدی مواطن شیمی آرمید و علی الفور توسن عزیمت را که اعدوا اشداء اولمعان برق حالطف بود و همت برکام مواخذه و
کام تسرع اوسوهت حدیثی و رفاقت حکم عارفی می نمود در زیر زین زرین در آورده و آهنگ مبادرت و مسارعت دفع خصوم و دفع
عدوان ظلوم کرد بیت بفرمود تا رخش را زین کنند دم اندر دم نای زرین کنند و امر نافذ و فرمان مطاع اعدا
فرمود که شتر آورده و بارگاه ملایک سپاه را از دار الملک قسطنطنیه بجنت سد شور ملک روم الحشمه اهل بغی و الحاد و دفع
شر اکمر آن دل تنگیان بلاد و دستبرد های ارباب بغی و عناد از معبر دریا گذرانیدند و هر کس از آمرا و عساکر منصوره از اطراف
و جوانب خود را بمعسکر سلطانی رسانیدند بیت بجنبش درآمد سپه فوج فوج چو دریای جوشان بهنگام موج
فاما چون در حین وصول این خبر برهر اوان فصل فراغ بود و بعد مسافت ما بین استنبول و مساکن نیک ان بجا عام جمعیه ملاحظه

فی الحقیقت و بصفت لشکری چنانکه از انبوه سپاهی از ابنای قبایل پیش حد و کرانه که در لشکر گاه جمع شده بودند و بیرون از حساب
بیعدد بود و از کثرت خیمه و خرگاه کران تا کران کرده بودند بعضی مضایق و کوه‌های سر راه و در اواسط رسیدن سپاه انبوه افتاد و شهرهای معروف آن
ولایات عظیم و بناها و دیه و ضیاع و سایر امصار و بلاد و اهل ایشان که از دولت و دولتخواهان حضرت آن حضرت سلطانی
ملکی بودند و چون جهان پادشاهی در سطوت و معالی جاه بودند و دلایل عقل و مقدمات یقین در شکست و غلبه و ترتیب
سلطانی و در آن موسم ترتیب کوشیدند و اهل قری و نواحی به تدبیر و مشاورت عقلا روزگار در پیچ کار آن نواب سلطان طریق و رسم این
حدیث منبع البیان که الاناة من الله والعجلة من الشیطان را در مهمات پیش گرفته و اطمینان مرعی داشته بودند و در این مسئله
حضرت و اهل ولایات جانب جنگ و جدال و مکیدت لزوم و مضادت و قتال تمامی اهتمام گماشته بودند می گفتند که نظم
توفیق بیگمان از عزم نقد آمد که هند لشکر سپه پیشتر از خود کنند چون ملکی رسم رده آغاز کنند نه بهتر از سفری پیادگی
که مورکه خود از حیلتی می کشند منزلی فرو اعلی می کشند منزل آن که فلکش چشمی است منزلت عاقبت اندیشی است
اما لشکر عقد از ترکان بعد از تجربه توجهات بر طبق غلبه سلطانی بی توقف و توانی از خوف سطوت عساکر سلطانی معاونت
نمودند و چون امامی خدمت در بوزاد و باد در موسم خزان برگ و بوستان پیمان پایدار بودند در آن کسان که صلاح عاقبت اندیشی داشتند
نشان بصورت غایت پشیمان بودند اما جماعتی که از لشکر ظالم نهاد در ترکان خیال باطل در دل و سعادت اولاد و آل آن کرده
بودند در این اثنا متوجه نواحی قیصریه و بلاد قرامانی شدند و بطریق معهود خود ظلم و دست اندازی آغاز نهادند و در اقطار
ممالک سلطانی گشتند و بر حقوق اولاد قرامان پیر احمد بیک و قاسم بیک قرا احمد بیک را اسفندیار لشکر ترکان به وی پیش
فرستاد و از اولاد یوسف بیک بخدمت که سپهسالار بود قدم جرات پیش نهادند و هر جا که رسیدند دست ستم و تعدی بیداد ظلم
ظلم بیگمان که شیوه بیگانه بود باشد با چنین کسان خود ستم باشد ستم این جهان زاده ظلم بود از همه ظلمها ظلم زیاده است
تا آنکه خاتم اهل جنگ در آن مشغول حضور مقابله سلطان مصطفی که مقر اهل و آل العلیات بود از در ولایت قرامان و الی و سلطان آن بود
دل اهل تمکین در آن حضرت جهان ملک و طالب ایشان مقتضای کامرانی گفته و در کمال مقهور و شرمسار بلا ذکر جان خانه خود از دار سپاه
پیغمبر به عطا و هم عنایت جستجو خدمت به شمشیر و بیکران ... بر آینده شمشیر سوارانی فرستاده ... رکنیت شش بلد جانب ...

کاینهاد لشکر خصم آماده کرده بودند چون کثرت هجوم اعدا و انبوه لشکر های خصم با تفصیل معهود تمامی بدرگاه والا و حضرت پناه عرضه داشتند
عالی الحضور سلطانی جانب آمائی لشکر ایشان اهتمام ورزیده سپهسالاری بانیان آنجا رسیدند جماعت مخبت سپهسالار عالی مرتبت بودند و پنجاه کروه بیان و لا
ملک الامرا اتابک دولی بود و از روی دلاوری سپاه را و مجاهده با سپاهیان سپهری نمود و بموجب و اسباب جنگ و جدال مکمل بخود در ساخت
حوالی از همت مقاومت آن ظالمان ستمگر نهاد فرمان داد و با وجود اجتماع حشر و ارکان ملک سروری و التجا قلعه بهر جانی کشیدند
کناری جمعیت آوری در میان سپاه خصوم و در آن جمع لشکر آن اکراد بلوچ در آن سپهسالار دلاور صف شکن و آن جماعت
نشان فتح در مدافعه آنچنانی جنگ چون جمعیت مقابله آن جماعت آگاه گشتند بر جمیع شهر معمول شدند چون
برق یمانی لامع الحضور بجنگ در روی بی اقدام نمودند و چون سپهسالار مشارالیه با لشکر اندوه اعدای بسیار رسیدند در شهر
در دارالملک قرامان بود چون حقیقت احوال اعداد و کثرت لشکر که در نواحی قیصریه بودند تحقیق نمود و بجانب آنگه متوجه
بلا فاصله و مواجهه دشمنان به خود چه بر لشکر و انتقام العدوان و اقدام شتی وار تحامی شد و فرماید ابتدا امر و عساکر در
جمیع صفوف آن اقدام نماید امید که بعون ربانی و یمن دولت سلطانی استیصال بدخواهان از دل و امید کرده و در اجتماع
مقدمات مملکت که آن مقصود منظور مقدر شود و آن جماعت جلادت بتصادف قبل از طلوع طلیعه شاهزاده عالی مراتب
تقیم و مست جهان را از حادثه بلا و پسر خود شان بسیف مسلول سال روشن از ممالک و بعدی حقوق برادانه و بسلطنت
حمایت با جنگ مجادله و جدال کرده و مجموع لوای تجارت را میان مبارزان معارک غزاة در مقابله دین حق پیش برانند
خون آن آب یمان بر آورده که ساعات مغضوب عساکر جانداران علم عالم تاب شهری بود که تمام در کمال ای آیت اذا جاء نصر الله
والفتح نگاشته بودند و کو یا سپهسالار آن لشکر مظفر هم جوشن و درع بود که با وجود مقصد قضای الهی بود
و تو آن تعدد شده از زخم شمشیر و سنان در آن روز مصاف در حضور شده شعر نگار پیش سلاح آمد غیر آمد
نار آنکه آن حفظ الله تعالی اقبال و به توفیق یاوری عون الهی در صدمه اول بتعاقب لشکر آن جماعت طغیان پای ثبات قرار
نیافت و مخالفت و عناد او اشان بر امثال مشتمل ساختند و در حمله نخستین جمله سرداران سپاه ایشان را بمیان خاک
هلاک انداختند و یک طرف اللحق آن سپاه بعضی از ایشان خود را با کمال و انهزام روان در کشش بر فرار نمودند و فرق ...

ابدا را در فلک کوکب صولت لشکر سلطنت بیکبال و نخمد فرمودند و کف جلادت مردان میدان تیغ رنگین دشمن کشی
متعدد تحقق و اثر کشت • و دست شجاعت اصحاب دین در فضای رزمگاه هر چشمه خوناب شد **نظم**
شکست افتاده بر خصم جان نسوز • بیاد دمی غنیمت شاهی گشت فیروز • ز خون چندان روان شد جوی • که خون میرفت و سر میبرد چون گوی
و یوسف بیک با جمیع امرا و قضاة و مداقی قورچیان که مرتکب عمل قبیح و گرفتار افعال شنیع خود شدند و بحکم آن فرمان را ایشان بر
توقیف و تسلیم کردند • و از جمله چند اسوار اتاق قورچی عشری بسلامت بیرون رفتند • و آنکسان که از آن ورطه پیلات گشت
تمام جانی بدر برده بودند **مستحقم بر اسپ فقد شیخ** می گفتند **بیت** اسب در دم از نهیب او گریز • خشک شد وه چو صورت شد تر
و سپاه از آن جان جدا • پا پیاده در رکاب شد پیشرو • و سپهسالار فیروز جنگ تمامی گرفتاران را بحضور شاه زاده
آورد • و عرض نمود خدمتکاری و سپهداری خود کرد • و شاهزاده مظفر کامیاب بعد از آن فتح الباب جمیع ایران
کما ینبغی را جهت شعار اعمال خود بدرگاه اقبال روانه نمود • و سلطان محمدی بظهور این فتح که پیشرو و مقدمه فتوحات
متعاقب بود تفال فرمود • و یوسف بیک را برطبق معهود و قانون قدیم بحکم **لا تقتلوا یوسف القوه** در زندان گرفتاران که با
وسپاه و سایر گناهکاران گرفتار را جهت رعایت سیاست • و بقانون اهل جاسه فرمان قتل داد **بیت**
ننگ نیکان الصلاح لشکر • و محتسب بعض که نهم اصلا • چون خبر سرگذشت آن مقتولان مقهور و بازماندگان لشکر گو
وکشتن یوسف بیک بسمع حسن بیک رسانیدند و از انتقام یوسف خود گفت او ان عقوبتی مبتلا کرد اینده
از غایت حسرت خاطر و غمناکی با دیدهای پر زغایت گریه و دمع ماکی از آن خطای پوشت عینی ماکی مصداق حال دو آیت
عذاب الیم • **والعاشقی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم** شده بود • و دمبدم بوصول خبر گرفتاری و کوساری یکی از
صنادید امرا و لشکریان او اندوه • و سوگواری پی افزود • اما خود کرده را تدبیری نبود • و هیچ راه علاج بایسته خود مشاهده
نمی بایست نمود **شعر** و اذا ارجوت المستحیل فانما • تبنی الرجاء علی شفیر هار • الدهر یخدع بالمنی فیعض ان
گفتار در وقعه ... در بیان کیفیت ... توجه سلطان ... در حل ... سلطان ... باستقبال ... در تعظیم ...
از سعادت و اتفاقی با دولت ... حسن بیک تنبیه ... در ... در دشمن ... کار زار و فرار ... و فرار

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المسطور سوره المشهور **و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون** حضرت حق سبحانه و تعالی که مالک ملک وجوب و امکان است • و سبب موجب
ایجاد آفرینش در بارهٔ خواص بندگان زیاده از کنجایش زمان و مکان نموده • سلطنت و سلطانی را در جهان بصورت و گنج معانی
نشیبه نمودی سزاوار و پاینده ابدی دار • و دیگر کامکاری و دولتخواه خود را از میان جمیع و استیفا مراسمی آلا و حیوان کرده
و بر رهنمای توفیق ازلی در طریق تحصیل ملک لم یزلی مناصب درجات جای را از راه ثبوت دین طالب • چون آنان که
وجود او رسانید جاه و نیروی • و بر مراتب خاطر خواه صوری و معنوی در سلک زمره **الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة**
مذکور کردانیده • نام و نشان خود را در صحیفه مبینهٔ شرع
نبوی مسطور و بسبیل منشور ساند • و در وفور جنود انصار ملت مصطفوی رایت جهاد خود را در صعود جهت مشهور
برافرازد • **ـــ** هم شرع را برای فتح دین فخا • هم ملک را متع صد دین اقتضا • و دو داعی همت کرده چون شیران
به هر حرکت و سکون مقصور بر شکستن خود از جهاد از حرکت مواد فساد و داد • و مساعی جمیله بتأیید دین قائم اقامت
و نفس میمون محصور بر اسیتقامت خاصه ملت اعلام شعار اسلام بر مصادقت با امر جهاد شمارد • و دست مطلع نظر احساس
از تحرک بحقیقه اجتهاد • و تجدید آیین جهاد • و با رفع مواد و مفاسد اهل بغی و عناد • از غایت جهاد فرماید **ـــ**
و او است بر پا داشته خواب خوش • چو باشد ضعیف از قوی بارکش • و بعد از امعان نظر در تصحیح احادیث نبوی و اتقانی افکار در
تجدید امور امور دین مصطفوی قرض میکرده که بعد از خلفا و خلفای شاهانی که در عرصه زمان و زمین بمواره جمعیت ملک و دین
بوده اند • و همانا بر ایمه و سلاطین که در روز صلح و کین ثابت قدمی در ترویج و تمهید این شرع مبین میفرموده اند الحق
تیغ سلطانی در رفعت علو قدر و اقتدار • و در کثرت و فلول خیل اعوان و انصار • و مبلغ ملک در رفعت جاه • و جاه مقصد اوامر
شوکت با جمعیت اجناد و سپاه • با این سلطان دین محمدی و آن صعید لطف قهر ایزدی **بیت** آنکه دین کرده زو سر افراز
بوده **سلطان محمد غازی** عدیل از سلاطین دین بسیط روی زمین تا سایه بوده در ترویج ملت اسلام • و در رفع و قمع بنیاد کفر
نظیر او در ایام پیشین نبوده • زیرا که کمال حکمت و حشمت اسکندری را با این سنت پیغمبری در فرات ... آن معارف

و توامان ساخت و بعد از آن شوکت در پسند سروری اسلام تنگ نام پر ظلام کافری را در پسند قیصری روم و یونان
بر انداخت و لوای بر افراشته ظلم بر ظلم دارائی عجم را منکوب اشته در عهد دولت معالی اسکندر ثانی شد و در عرصه
ممالک عالم فضل و علم و بطش اتم معالم ملت مسلمانی را مانوس مجالس گشت بیت دشمنش را قضا بجان آورد
که مواهب در امواج آن آورد چنانچه این صحیفه داستان را بنموداری از آن عنوان صادق البیان توشیح نموده میشود
و از شرح لطایف الطاف ایزدی در شان آن ممدوح نمودی خواطر مومنان را صدر و موعد ان السبح و لوح کرده می آید
القصه چون سلطان در مرتب قلاده و اشام مصادرات و کین با حسن بیک اقدام باکبر نشد و فساد در حدود
و اقطار بلاد سلطانی کرده بود و التزام معاهدت و مساعدت اعدا را قدیم خاندان خلافت اشیان عثمانی بظهور آمده و
در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه آن داعیه سوکیده خواهانه و آن توجه حضرت پادشاهانه با قضای رعایت دین و دولت
و بعضو اعد اعدا اصحاب ملک و ملت بتاخیر افتاد و در اثناء آن تسویف عزم و توجه رایات جلال و در توقیف دراکیز
خصومت و جدال در او و از آن سال موجب ظهور حکمتهای نهانی و مستدعی صدور سعادات ربانی جهت دولت روز افزون
سلطانی گشت و بموجب مضمون فحوی البیان الستار مامه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم آن رای صواب نمای بلکه توانی در آن
اوقات مستحسن بیستحب تمهید مقدمات جمع مطالب امانی شد از آنکه در آن سال حسن بیک انقیاد [illegible] والفتنة
اشد من القتل نموده از غایت غرور اعتماد بر توانائی بازوی دولت و دوام مساعد مساعد دلاوری و صولت خود
بعد از فوت [illegible] ولایت سلطان [illegible] اکبر مراجعت بمالک شام کرده بود و در آن زمستان از آب فرات گذر
نموده و بعقد حلب بولایات عنتاب و ملاطیه روی توجه آورده و در وقت زمستان بمحاصره قلعه بیره اقدام نموده
و سلطان مصر هم جهت حمایت و امداد قلعه بیره لشکریان برگزیده دمشق و حلب و سایر بلاد شامی بسپهسالاری ایش بک
دوادار یا ملک الامرا شام و حلب بکنار آب فرات بمقابله لشکر حسن بیک فرستاده بود و از آنجا که لشکر مصر در برابر او به
کنار آب فرات ایستاده جنابه و مکاوحت و دست برد بسیار نهاده و در اوقات محاصره بیره هم بطوب و تفنگ خلق بسیار
از لشکر بیره گمان هلاک بکشت و مدتی مدید همین دو جانب ایشان روزگاری گذشت و چون آب تیره رست از روی بهار

بنیاد طغیان شد و لشکر مصر و شام را افزوده و آن سبب موجب مزید شوکت و علو شان گشت بعد از آن چند یک از نظام
بیره حایب و خاسر بلکه از مقابله لشکر مصر منفعل و منکسر در موسم بهار مراجعت بدیار بکر نمود و در آن سفر و نهضت غیر
منتج خرابی مربع بخت روی نمود شعر والدهر خالف رایا و انتقه من الحرمة عند الکلمة بالقتل و از وقایع اتفاقی در آن بهار
نزول آسمانی و بلاهای ناگهانی بیک بار سیلی عظیم بهیات چنگیز حسن بیک روی نهاده و خلقی بسیار را با خان و مان و مال
و اسباب در آن طوفان آب یاد فنا داده و چندین خیمه و خرگاه ماننده بیاد و هرکنج و چلکنج کرده و همگی مردم آن خیام در
گرداب سیل فنا اکنون نمود و بخشی که با طرف آن لشکر پیشگر از تیغ بحکم رسید باوده و این واقعه هایی حاصل مراد
نمی نمود و در آن اوقات آن ملک الامرا قایم شده و آن پیشگر خطا اندیش امیر بیک موصلو که در لشکر شان دولت بیشتر ایشان الا
سپاه ظلم و عدوان بوده و در شامت آن ستمکاری بی اندازه و از فوت الجان بی رقیب و فتنه و ستمهای لحد و بالاخره
اعراض گوناگون و ملاحق تب ها و بیماریهای روز افزون مقتضای مجمله و لکل اجل کتاب نفذ به در همان مرض الموت
بجذابت دنیاء آخرت مبتلا و منتقل شد و از جهت تنگ بزنگ بجال جاه و سپاه ایشان متزلزل گشت بیت
بهر مرون علو و حرمت شود دشمن خود بخود و تنگپر شود و بنابرین حوادث و مصایب و از عروض این گونه مصائب
و بلیهای متعاقب سطوت و مکانت حسن بیکی را از نظر مردم روزگار رضد ان وقع و مقدار اعتباری نماند و جمعی سپهر
منقلب الحال دوره ترقی و درجه جاه و مکنت او را از مبادی اقبال بحدود ادبار بیفزود شعر لقد رات انایات فانما
صفوا لتام و منتقل الا حرار و سلطان مجاهدان و شاهسواران میدان غزاو مبارزان در منبع ایام بهار و در اوایل
صفت بهار
و در کار در شوال مبارک فال بسنه ونمانین که سلطان گشور ربیع بآیین و نظم ملوک آنجنگ خرامش و ورود
نموده و جلوگاه ارمار رود و نزول فرمود و نجرکیت صبا و شمال حبس آوا معلا شکوه الوان مروده حسانی جهانشیم فتح مپنی نمود
و از وکالت پرقهای سحاب بهاری نسیم ظهور کرده افشانی از دامان شاه بشارت کل اقدام می کرد و ستهای ابر مطر و فراشان خیام
معازه و نگونه نگاه سپاه خوابخت گل و ریاحین را ابرهای پر آب سحاب و تکنیب سبح زرین طناب آب بهار و دست کشید بیت
افسر شوکت گل جو بدید نرگس از کله دار نهج دگر پوشیده شاید سایه ابر دگر بر بوستان افتاد سایه اش نوعجب سر سبزی بستان شد

وچتر روی چتر صبح با حدور کلاه نوروزی خجسته اثر مرصع جواهر و طوق پیانه پرهای سفید بلاد شجاع در ایوان تاج
می افراخت • و تاج سرافرازی بر کلهای سپر را برفرق دوحهای سیم کرد از بدیعة التاج ژاله بحری بوضع کواکب دری
چون کلاه دوازده ترک آسمان مکلل می ساخت • و بتوم وضع ترک تازی ریحان پر آزار لشکرهای تنوع بسبزه زار از ربا
وحهای سبز جهت حرب و کارزار و با سپرهای سرخ و زرد ازهار مصفوف می داشت • و کار فرمای شاهنشاه گلستان جاوشان
نوای نامه سرا از عرصگاه بوستان جهت ترتیب سپاه رنگین انوار و ریاحین بتسویه صفوف می گماشت • و بحکم جهان مطاع
خسرو بهار که کار فرمای برازی و رحایت جهة اعداد و تهیه اسباب سلاح جنگ و پیکار ترکش جوشن خار در دیار دریا بار کاهی
وصلات آبنهای موازع امواج را بکلی مکرر ملیتم می ساخت • و گاهی از خطر قطرات باران بر روی آن بحر اخضر دایره
سپر حبری منقش بنقش سمین حباب می پرداخت • و علم داران گلشن و رایت افرازان گلستان گویا لوای فتح
سلطان زمان را بجز زیع خطی سرو و صنوبر بستان از شقایق الملس و دیبای الوان برمی افراختند • و بشارتگی صبا و شمال برچم
علم اقبال از ارکان بحوق آفتاب اشراق آن خسرو آفاق اشتاق از خطوط شعاعی بطرق ارسال برمثال الوجه خوبان جانب
جلال بهر طرف می انداختند بیت بهر سر سلطنت کل کی ده جلوه تن • و انقیاد سلطنت کل شوکتی از دو علم • ساقی الطاف سلطان گویا شیوه بود
آب افتقر و ام و بادر الطعیم • هر آینه در ان اوقات فرخنده ساعات سلطان ظاهر شعار و آن خسرو مجاهدان روزگار
تا بگفته مومای بهار که موسم نهضت لشکرهای کلزارست • و هنگام سرافرازی اعلام متنوع کل در عرصه سبزه زار • مهر مثال خورشید
تمثال از برج شرف دستور اجلال متوجه اوج حشمت و اجلال گشت • یعنی از دار الملک قسطنطنیه بعزم جهانگشایی در
ممالک شرقی آهنگ عبور از دریا فرمود • و سریر کشتی را در دریای اخضر بستر خلافت بر وجه ساخته بجانب ساحل کنار دیر بود از
دریانمای دیار اناطولی گذر فرمود بیت برشک خشم دراهو زیر فیتانه • بشد که از اطراف ام تخش
مهر خیار که آب حسام رود کشش • فرو نشاند غبار حوادث و فتنش • و در ظل رایت همایون سلطان که کشتی او بان بحیا بود
متوجه عساکر در نیشان آن خیل جمع البحرین بساحل دریای محیط متصل شد • و بعد از آنکه ادعا کو نصرت شعار که مانند مرغ دانه از
غیاب حباب ثانی بحیام در ان فضای مستقر خام دریای دیگری بساحل حاصل گشت • و سلطان سکندر حصال از کنار دریا

خسروانه و حشمتی پادشاهانه از لطف از نیک روا نشده • و چون جمعیت کمتر تمامی عساکر نصرت شعار بغیر ابطون کشتی
نیا ابا و انی بود • و بعت بکار انکاشتن بسول شمالی لشکریان روم ایلی مشغول می بودند اکثر امرا و اعاظم و جمهور سپاه و خیر
انجام آن جواب تبیر کلی بدلی کردند • و در تنگی شهر بپا تیکو سلطانی مهم گشتند • و چون خبر رفقات جلال سلطانی
منزل سلطان اتولی بنزول اجلال فرمودند • و المناب بارگاه آسمان سایش اینجا بالای بسته بعد آنجا چون فلک اطلس احکام
افتاده نمودند • سرا و سبیا الاردن ممالک با دولی در آنجا منتظر کاه و ملایک سپاه انعام یافتند و سران سپاه وروران
کل چون خاک بوس درگاه جهانگیر پناه را شتافتند بیت خبر گرم گشته بهر مرز و بوم • که آید برون از دو ملیق روم
بهر خاش دشمن بسر او زفت • همه آلت داوری ساختند • و چون منزل انجا دکنیک بلاد و خیم عساکر نصرت مآثر شد
شاهنراده جمشید حشم و رستم عصر سلطان مصطفی که پادشاه ممالک قرمان بود با سپاهی آراسته تر از جوانان
مکین بوستان و بلکرده نواخوانیکان شر دل الکی دخال تر از نسیم شمال در صفوف مرصوف بسر و بستان ربیع و شباب
بهساره سرور اعلی سپتعاد یافت بیت شد بر اوج جاه و ملک ساعد • سعادت یاد و دولت ساعد
و چون اردوی همایون در صحرای قارنابا د المناب حسام احتشام را از افلاک فلک در واساخند • و الویه و اعلام علییه
مقام را بر مثال شمع خورشید برکته و شامون بر افراختند • در ان منزل سعادت نزول و در ان مقام بشارت وصول
شجیف خلافت تربیت سلطان اعنی ابن سلطان سلاطین زمان سلطان بایزید خان ایده الله تعالی کل آن فلک شیبان
که در ان اوقات پادشاه ممالک روم صغری بود • اما بتعین بخلافت آن سلطنت گبری با لشکری در شمال و سپاهی
جون خلوات تمام ببی عدد و سال • چون خلیج بحر عمان در بای محیط لشکرگاه سلطان اتصال یافت • و بیر دولت یوم الله
در خلافت سکان بعد از طول ایام بحوار کام وصال رسید بیت قال الزمان و سلک شمالک سلم • ان گنت و تسلم بوما عد او کنرا
ابحکم نیام الانس منبطا • و تحکم تعرف الدهر عد فقد ا • و سلطان بن ازان منازل و مراحل بر ودی عبور فرموده
در صحرای وسیع بعد از بعضی اوقات تمامی بخیام فرمود • و چون آن ملک کشور بهای تو در غایت نزهت و صحرای گشاده و
از وصل خلق گویا جنت و منظر لشکر نصرت قرین آورده و الحق خیل بینهایت اقامت لشکرهای پرانتقام سلاطین سلیمان احتشام

بود و فرشی ابریشمی کلکار و الوانی [illegible] بانواع [illegible] سبز و عود [illegible] نموده

[illegible] چون [illegible] بهشتی [illegible] بود الحق • [illegible] فرش سبز [illegible] • جهت [illegible]

[illegible] لشکری و سبزه [illegible] • چرا [illegible] بسیط [illegible] • و چون [illegible] آن [illegible] یگانه بود • و مطالع

[illegible] اطراف [illegible] نمود • لاجرم سلطان سکندر خصال در آن منزل [illegible]

[illegible] الاجمال [illegible] و ابرار [illegible] اقبال [illegible] که در آنجا عرض [illegible]

[illegible] خواهد بود • هر کس [illegible] و نسق سپاه خود [illegible] • و بعد از آن [illegible] از اندیشه [illegible]

هر کدام از [illegible] کار و امرا [illegible] و سپاه [illegible] • و بعضی از [illegible] نواب که همه [illegible]

[illegible] جلالت اعلام بودند • علی تفاوت درجاتهم و مراتب جلالاتهم • در آن جمع [illegible] و سپید و که [illegible]

دلکی یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود بود همگی چون کواکب ثوابت و سیاره ساره و دایر بودند و در ظل گردون

مثال آن سپهر خلافت سمات • و در کنف وقایت و سایه حمایت آن آسمان جلالت آیات اعنی المؤلف

[illegible] ابو الفتح [illegible] • که ظل رایت [illegible] سپهر [illegible] • بروز عرض سپاه [illegible] • سپاه [illegible]

و هر کدام از ایشان [illegible] از درجات اقبال • و هر یک [illegible] از جانب یمین و شمال متعین شدند • و روزی [illegible]

[illegible] سعادت که از پرتو طلعت [illegible] آفتاب [illegible] آوازه [illegible] میان کرده جلوه [illegible]

[illegible] • در کار [illegible] دشت و کوه افتاده بود • و سلطان [illegible] • در [illegible]

[illegible] • از روی [illegible] و اشتیاق جهت [illegible] انوار [illegible] آفاق [illegible] نظارگی ایستاده •

و جهت [illegible] کواکب [illegible] سپاه و لشکری • جام جهان‌نمای سکندری را در منظر نظر خورشید اشراق نهاده •

در اطراف و جوانب • چو [illegible] مناقب • [illegible] و امرا و نواحی • و مترتب [illegible] جهات [illegible]

[illegible] • و جهت دورباشی آن جمع [illegible] و [illegible] آن [illegible] • چاوش [illegible]

دستها [illegible] چوب و [illegible] طولانی در خطوط شعاع نورانی [illegible] • و [illegible] اطراف

صفت عرض لشکر

وارکان صفهای سپاه [illegible] می‌انداخت • و [illegible] جلال [illegible] آسمان [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] زمین و آن [illegible] شمال [illegible] آدم [illegible]

[illegible] عالم [illegible] جهان [illegible] شاهی و در [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] • و [illegible] سپاه [illegible] عالم پناه را [illegible] و [illegible] عالم پناه [illegible]

[illegible] • و علم فتح همایون را [illegible] از [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خورشید [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] • [illegible] حق [illegible] • [illegible] اقبال [illegible] ملک [illegible]

و اعلام [illegible] • [illegible] فتح یمین و یسار • [illegible]

[illegible] فتح [illegible] از جماعت سپاه [illegible] که چون [illegible]

[illegible] عرصه [illegible] • در صف [illegible] • والحق [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] ارتفاع [illegible] بودند از [illegible] و [illegible]

[illegible] چون [illegible] مثال [illegible] السام [illegible] و هر یک [illegible]

[illegible] • [illegible] رایت [illegible] اقبال [illegible] صف [illegible]

[illegible] • [illegible] آدم [illegible] • [illegible] چرخ [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] جنگ [illegible] سلطانی [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] بودند که هر کدام گویا از [illegible] • و اکنون [illegible] • [illegible] افتاده [illegible]

[illegible] علم اقبال [illegible] بودند • و این جوانان [illegible] یکبار [illegible] • و [illegible]

[illegible] سلاح [illegible] ایستاده • و هر کدام [illegible]

[illegible] تمام [illegible] • [illegible] اعلای پادشاهی [illegible]

بکمال نظام · و از جمله جماعت غریب لشکری دو فرقه بزرین و بسیار جوانان دو هزار سوار · هر کدام را سپاه سالاری خود [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] و بکار · و در کوره جماعت علوفخواران [illegible] جوانان دو هزار سوار · که خواهان

مبارزت بودند · [illegible] سپاه سالاران خود [illegible] جمله خود [illegible]

[illegible] شده و این هر کدام [illegible] کتاب [illegible] در صفوف ساخته · چنانچه این جماعت که سایه وار در قلب ملازم پای

همایون بودند · در تهیه اردو [illegible] جوانان [illegible] هزار مرد از جماعت پیش [illegible] بسیار · و جوانان پیاده [illegible]

و آن طوایف [illegible] سوار [illegible] بودند گویا سلطان در آن میان خورشید رخشانی بود · و [illegible]

کرده [illegible] شجاعی فتح و اقبال [illegible] کرده · [illegible] اقبال است که [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بر [illegible] شده می گفتند که شعر

[illegible] علینا [illegible] الله ما کان [illegible] · فان [illegible] · [illegible] کریم [illegible] · و [illegible]

[illegible] و بسیار [illegible] خلافت شعار · و آن دو فرع از اصل [illegible] دولت [illegible] یکی [illegible]

[illegible] بود فرخنده طالع از برج شرف و اقبال [illegible] · و آن دیگر در [illegible] دلاوری [illegible]

وصف جو [illegible] بود [illegible] رایت او [illegible] و جانب [illegible] [illegible]

از سلاله [illegible] سلطان سلاطین زمان که در آن اوان ولی العهد سلطان [illegible] بود [illegible] · و جانب [illegible]

که [illegible] و دل [illegible] مصرع که دل در جانب [illegible] · [illegible] دلاور · و صفوف سپاه [illegible]

[illegible] رایات [illegible] علم [illegible] و [illegible] سلطان مصطفی [illegible] استند · بیت عادت [illegible]

[illegible] · و امیر الامرای روم ایلی که [illegible] و لا امیر [illegible] بود · با [illegible]

[illegible] علم [illegible] لشکریان و [illegible] و علوفه خواران [illegible] روم ایلی که هر کدام از آن [illegible]

[illegible] بودند · [illegible] ممکن [illegible] و [illegible]

[illegible] مراتب [illegible] · و اعلام [illegible] و [illegible] ایشان

در روز [illegible] جهاد بر [illegible] نشستند · و جماعه عزبان روم [illegible] لشکر [illegible] ایستاده اند · و جمع لشکر [illegible] که در پیش قلب [illegible]

در پیش لشکر روم ایلی [illegible] بودند · و جمعی لشکر که [illegible] و پیاده [illegible] بوده · [illegible]

[illegible] با انواع [illegible] بود [illegible] امکان [illegible] · و از خطوط [illegible] ایشان [illegible]

کرده [illegible] فلک [illegible] شعر شده [illegible] آسمان [illegible] · شده [illegible]

و همچنین امیر الامرای ممالک [illegible] آمده · و سپاه سالار [illegible] علم [illegible] با [illegible] و علوفه خواران

[illegible] و [illegible] · و چندین هزار [illegible] پیاده [illegible] روم ایلی [illegible] پیش سواران [illegible] و هر کدام از

[illegible] رایات و اعلام [illegible] از [illegible] دولت و اقبال بر افراشته بودند شعر

[illegible] · [illegible] · و جماعه [illegible] خورشید اشراق [illegible]

[illegible] لشکرهای صفوف [illegible] صفوف [illegible] توسل [illegible]

[illegible] گویا [illegible] و [illegible] می ساختند · و از هر طرف [illegible] سطور [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] الاقدام می پرداختند · [illegible] لشکرهای [illegible] و [illegible]

[illegible] سعادت و [illegible] گشت · و در فضای [illegible] آن [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] شده بر [illegible] شمال [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] فوج فوج · [illegible] موج می زد [illegible] · [illegible] در پیش لشکر ایستاده [illegible]

[illegible] کرده در گرد · از نصب اعلام [illegible] آن [illegible] بوده که از [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده · و از [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] بود در موسم بهار [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] بود [illegible] رایات و اعلام [illegible] لشکرگاه

[illegible] آن چندین هزار [illegible] و [illegible]

بر دوام بیت جان سوخت از آتش برق تیغ ٭ ز تاب تف رمح چو آب شیغ ٭ ز بس سپاه بیکران نقصانی
نوبت کوشنده رد شد پس الحاصل سلطان قاهر آن چون بعد از رجب صفوف و کتائب و ترتیب عساکر کواکب عساکر
بر مثال قانون میان نجوم بی شمار در کواکب ثوابت و سیاره یعنی سپاه و پیاده و سوار مختلف مالوف و رشحات رماح الالوان
بر کمال شکل و تجلی مرتب ساخت ٭ و بنام فتح آن زمان بیار و بکوه در میان اشتر کله عوالی جوشنهای حدید ار برم و حدید
مسدود و مقید و حشر الیوم علیه بود دیده جان زین انجام کیتی تمامی لشکری گرده تو توان مراتب ابر سراپای آن جنود را
انداخت و از مصحف خاطر و کتاب مبین فهم گیتی شورش تمال تمال ممنون و انتم الاعلون
فرمود و تمیز فرزندان و سپهسالاران را به انعام و تحسین و استحسان و شمال و تسلیه بانواع الطاف و اصناف اعطاف
دلجوئی نمود و سپاه و خانواده دین را بدعا و امداد الصدق نصر الدین ٭ و سپاه شکسته معاندین و مفسدان تبرعا علیه
تخصیص و تشخیص فرمود ٭ و با سپهسالاران لشکرگاه دیده و با محاسبان و ضابطان مجامیع و لوازم عدیده
عقود اعداد جنود و شمار افراد آن سپاه مسعود را از روی تخمین و تحقیق استفسار و استشعار کرد ٭ بعضی از کاردانان
بصیر و متوسطان خبیر از روی تقریب و تخمین بعرض رسانیدند که هر چند سواد جمعیت افراد این اجناد و سیاهی جیش سپاه
افزون از ضبط و تعداد است ٭ و مثل حشم و ستوران نجوم از شمع سواکب سلطانی و از فر و شکوه کیتی ستانی بیرون از اندازه حصر
در عقود اعداد است ٭ فاما آنچه از سپاهیان رزم آزمای و سواران صف شکن و پیادهای قلعه گشای ٭ و هر یک از کوس
جنگ مسلح و از صنف سیوف و رماح ٭ چون درخت نوشکفته در موسم بهاران اند ٭ و هر کدام محو تجلی سحابی با بارش امیع
برقها در روز باران قوله لوا و عرض قرآن صف ابوه ٭ چو طعن ابر کانه پر پر کوه ٭ غالبا یکصد هزار مرد دلاور
خونخوار بوده و سلطان دین آن معبر کار دیده را امان تحمل بسیار تحسین و آفرین فرموده ٭ و اگر از قرار ضبط خاص و دفتری
دفاتر دیوان بوده شش هزار مرد مسلح در تعداد یوم الزحف مسطور شده بود ٭ و بر این موجب خدمت سلطان از لسان
نواب مذکور شده ٭ چون سلطان از من این ترتیب سپاهی بدافعه القا نمیکرد قرار قرار جاهلان متوجه جانب دشمنان
شد ٭ و شمشیر انتقام و عقل دار و کر عساکر نصرت انجام قاطع صماح منکفان کاح انسان شد ٭ و کو شکنده در شاخ بیخ

ایمن و امان

بالای روسیاه بغداد معطوف شده بود

ایمن و امان شد ٭ و محافظان و دیعه عظیم از ملاحظه توانی لشکر توفیق و عنایت بار اتصاب سرایت روی نمود شعر
با حزم و من محکم لشکر دخیل ٭ و مثل الضداع الجوهر و زنگ ٭ و چنین که بوده سنداران سپاهی هر چند از گرده الا پسندیده
خودداری و پشیمان بودند ٭ در این هنگام چاره اعمال سهم خود قرین مذامت و حسرت ای نمودند فاما چون مقصود اتکا
فاسد شده و از درجه صلاح در گذشته بود ٭ و آیات حلول تعب آلام ٭ و علامات البخت حشمت پادشاهی و از مجاری حالات
ظاهر گشته بهم آن ساخته رایت سلطنتش بجد دل موقوف تعیاران مسلول و رخسار بود ٭ و شمع علم دولتش چون برگ خزان
و رخسار مردم رسیده مبتلای مرض یرقان بود ٭ و اما چون رعایت ملکش هوس روزگار رخسار رکعت و اقتدار خود را
بسیلی روزگار سرخ میداشت ٭ و بیکبارگی فغان خیار را بیت نوس انداخته و انکار دل الطاف بار بیکد گشت ٭ و با وجود
غالب می نمود که بیت با لباس خسروی از جوشن ٭ با دو آتش روش انداز جوشش ٭ هم آیه چشم سکت جهی سپاه
ترک حمله از رود و روز و ملک تیغ آورد ٭ و در همت معهود خدعه و حیله گی یا بسیار سلاطین روزگار رسول کی داد
بهانه دستور آغاز کرد ٭ و چون معسکر سلطانی نزدیک بر حدود ولایت و لشکرگاه او رسید ٭ او بر فعان مسارعت و از غایت هراس
و از غلبه چنین بازگشته ٭ و با تمام عساکر خود منتشت بدامان کجپانی چنان شد که بر ساحل نهر فرات افتاده بود ٭ و در آن
آن نهر فرات که معدن اصل ایران زمین و ممالک روم و شام است ٭ با جمیع اجناد در بخشتهای جبال المواد و قلعهای برافراشته
در تمام ممالک الشماده ٭ اما مخفی و معلوم است که آب آن نهری است که هرگز بموج طوفان دریای رخسار بیاده خواهد بود ٭ و حایل بوده
از دو طرف ملکهایی را که بر کوه اهل صیاد و شمال است ٭ در حین عبور از روی آب ممانع شده اند بود بیت
بمثال کوه فرح امید شود ٭ تا بیش آب بهوا ایام دریافتی چون آجره و ملوک ارتحال کنار آب فرات و مطلوب آن افق
و صحاری و سیع از جمیع جهات ٭ حال محرز کمان فضا تشنه بیط المناب تمام خدام بهر اهتمام بوده ٭ و سزاوار جنگ
آزمائی مبارز این میدان القام میشمرد ٭ هر آینه غمان توجه سلطان از آن صوب متوجه عبور از آب ٭ و از جنگ کند این کنند
دوار اسب فرمود ٭ و در این حال حسن بیک هم در مقابله از آن اطراف بجانب کوهستان تجات تنگ سال بی افزود
دو کلاه از من رابط بیونانک بیع و ما سنجیده پس تحمل بی نمود ٭ آب عنصر و فتح نصرت هادی گرد

[illegible] اگر [illegible] بقیة السیف [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علوم [illegible] دو تن [illegible] داشت و خود [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] خدمت سلطان [illegible] ارکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ستم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] سبحانه و تعالی آن داعیه را [illegible]

[illegible] دوام توجه بکرد و فرمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

درخت عالم ار از ازل صفش شکر چرخ * بباد و خاک و شبه کی از ره بکنند * حق درست تو عدو یک لشکر گواست * سلامت تو چه نقصان بیابد شاخ

اما سلطان دین محمدی با آن کوه سیاق اعتماد بر کثرت اسباب سلطنت و اعداد و اجناد داشت * تا این غایة الآمی مستظل گشته و کمر دست اعتصام از حبل توکل و توسل بعنایت الهی بر کل بار نگاه داشت * و لشکریان هم در کار رزم از بهای برای اعاده جوم کامل و مراقبه احتیاط در حفظ شاغل افتادند * و بغیرت مردانگی و حکمت نوراکی و بی باکی بوده تدارک حال خود نماید و سلطان صافی اعتقاد بعادت آبا و اجداد بنیاد توجه بمبدا الاعلی نهاد * و متوجه خاطر علیین مناظر در درگاه باری جهت استعانه و استفتاح از کارخانه مسبب الاسباب دست مسالت و دعا برگشاد * و در شبهای مناجات بوجوه حاجات بحضرت مجمول الحقیقت شیون آهنگ غالبیت و استدعا نمود * و شب همه شب دیده از بیم ... شاخ ... کواکب ... سماوی هم دم میساخت نمود * و بلسان حال ... کلام با خدای خود مناجات سپس ... نمود که

نظم

خدایا خداوند شاهان توی * همه بندگانیم و سلطان توی
بشاهی تو بینده نواز زنی * بسلطانی الحق برازنده
ترا بنده این حشمت و کبریا * که گردد عنایت نگردد فنا
تو آنی که کس نیست همتای تو * تو آنی که هستی همه هر تو است
فرازنده تو بر فرق خورشید تاج * فروزنده تو در بزم انجم سراج
نهی تاج زرین تو بر فرق مه * فرازنده زمین کاه زاوج سپهر
بیارای ز مشرق علم آفتاب * سپر کرده غرش چو بر برق آب
بملکت که کستاخ ننهد قدم * کش اقطاع نه زین مملکت عدم
گر از بهره کر کبریا دم زند * که قدرت سر اپاش بر هم زند
تو سلطان حقی و همه بندگان * چه دیده کاه لطف تو آمدگان
چو آتش که از کیمیا بر فروخت * که خشم چو دودش سیه رو بسوخت
اگر خشم گردد دون گرداب کسی * شود خاک راه ستاگر... کسی
نگهبان هر دل که از لطف تست * نه چندی شکست و نه باید درست
باقبال و دولت توئی رهنمون * توانای الطف نگردد زبون
کسی اگر ز دست کند سر بلند * ز دست که آید ز پایش فکند
بیا لطف ما لطف تو شکر زبان * مناجات سلطان ... بیان
که بعد از سپاس و درود رسول * دعایش ز خلاص چو شد قبول
در آن وقت که بر ملک ایران زمین * ببینکه چشمش ره جنگ کین
بتان شاه غازی پاکزه خو * حسن بیک با میدان شد دو
بشمشیر گشایند ملک عجم * غوروش برون برد از حد قدم
زایران بنعمت بشاه رفت * کنیم نقل از آن شاه بادین و داد
دعای که کرد او برب العباد *

بیت

برادر ای سیاره تو با خطا افلاک * تو بنده ... تو ماه و مهرت بعرض ... گفت * که الآن حق حیات نو بم تو بد کرده * زمره دست بجام ... و ده
تو شمع دل از قدرت افروختی * فروغ خرد را چو فروختی * نه بد خالف که تو از شمع * فروزنده تو چو شمع تو ... جمع
چه گویم خدای در فضل ... * که پیشه لطف فرو ... * بهر تو با لطف ... * بهم ... خسروان تو ...
چه اندیشم از بند خصم قوی است * دگر خود ... باید قوی است * اگر خصم با زور جاه و جلال * اگر ... تو ... ال
فروزنده جو خصم آتش ... تاباک * بجاه تو از آب و شمس پاک * دو خصم تو هم دل نو ازی کند * ... خود ... کند
نشانه ای انگاه تو بنی ... * ... تو ... در نهان * منم خادم ... شرع پیمبری * ... در ملکت ...
... خصم کو از ملک پرورم * بجا راعوض کرد دم از بزم * هم خصم ملت برانداختم * ... بر او ... جستم
بصورت اگر چه گرشاه ... * بمعنی سپاس آلاهی کنم * به توفیق باری ... بخت * ... شرع ... و
همه کار از کس برآوردت * که او در خلافت خلاف گواست

حاصل آنکه چون سلطان دین بر مثال شیر عرین * و هر درس پر کین * در صدد کینه خواهی و خصم افکنی و تو ... گمش پر دوانی و سپه شکنی دو منزل از مقام حدوث آن واقعه موحش * و ظهور آن صورت مشوش * خاص مراد افعال اقدام ... بیت انسجام نمود که التمام پیش نهاده * همه و اهتمام عالی همتانه * و توجه و عزم پادشاهانه * با سپاه ... دیگر ... مردانگی در کینه خواهی سلطان ... و استظهار از عون و توفیق الهی بر زبان آورد

بیت

... بجای مصاف * و در کار بستند چون کوه قاف * روان شد چو آمد ز راه نبرد * بر ابر فرو آمد ز مرد ان مرد

اما خصم بد خواه بد خو از تاب مقاومه و جنگ رو برده بود * یک هفته روزگار در تلافی و تعاقب ... نمود * و هر روز بحیله و مکری از اطراف و اقطار عنان توکه کار زار میگشت * و هر روز در نظر سلطان این آخر و تسویف خصم ... ملی گذشت تا آنکه روز چهارشنبه ... دوم ربیع الاول از سر کوهی بلند * در ولایت زنجان * از زنجان * ... لشکر سلطان چند صف لشکر در استقامه مثل ... و از امتداد و برق ... چنان در برابر ... بطلب ... نمایان شد و آثار روشنی در افق و اعلام ایشان هم نمایان نمود کانی ... که ... البته از لشکر خصم و اعدا بیت

در آن معرکه کمی چو حبوب خود نمایی می‌کنند • با وجود بعد تا بالا می‌کند • لاجرم سلطان دین و مبارزان راه ظهور کاری کینه در
منتصد و حرب ایشان یمین بود که قطع و فصل مواد نزاع و فساد بفصل الخطاب تیغ جهاد فرمایند • بعد از اخبار
طلایع نصرت مطالع و استخبار او طلایع و اخبار حقیقت وقایع چنان تحقیق و عیان شد که چون بیک دران منزل
در کوه و کمری چند نعات مستحکم خود را با سپاه خود محکم ساخته • و پشت اعتماد بر استواری محل خود داده • سر خلاف جنگ
علم خلاف بر افراخته که شاید از راه بکاید و حیل از آن شاه [illegible] دست بردی تواند اقدام کرد • و دران محل محل
کمال [illegible] جنگ و [illegible] اند که [illegible] مقصود را بانجام تواند آورد • و از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] این [illegible] که إنّ الله لا یهدی کید الخائنین و غافل از آنکه در حین ظهور طوفان [illegible] دریای امواج
از لشکر [illegible] کوه و دشت بلکه همه روی زمین یکسان است • و در حالی جنبش [illegible] امواج کوه [illegible]
بر میاج از سلاح [illegible] چندین کوه آهنین در لجه این دریا مندرج [illegible] است • و چندین دریا [illegible]
و [illegible] آن سلطان [illegible] کار [illegible] روان بیت شد از ساکنی بود آن کوه • که [illegible]
[illegible] تاج [illegible] • چو جمشید از جانب [illegible] • لاجرم سلطان [illegible] فرزندان و اخوان و اقربا
و اعیان و [illegible] سپاه اسلام [illegible] مقابله و معامله [illegible] فرمان داد • چون فرزندان خلافت شعار دولت
و شاه ولد الخلافه [illegible] • اولا [illegible] صاحب تایید سلطان بایزید [illegible]
[illegible] همای اقبال سایه امنیت و جلال [illegible] سپاه انداخت • و علم منصور شاهزاده [illegible] سلطان مصطفی
[illegible] شاهین [illegible] بر [illegible] عساکر نصرت آثار • [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] اهل [illegible] افراخت • و محمود پاشا که وزیر اعظم بود • با عظما امرا [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible] در فضای جنگ [illegible] ساختند • و لشکریان [illegible] در بساط [illegible]
[illegible] خصم [illegible] • و داود پاشا که امیر الامرا ممالک [illegible] بود [illegible] امرا و لشکریان
[illegible] • چون لشکر [illegible] دشمنان لشکر را

[illegible] بر [illegible] روان [illegible] چون [illegible] و در [illegible] آنها [illegible] الواد [illegible]
برافراشتند • و بعد از ترتیب عساکر و جنود • بر وضع [illegible] و قانون معهود • سلطان [illegible] امرو [illegible]
[illegible] روان [illegible] پوشان [illegible] و اشارت مطاع [illegible] امواج طوفانی [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] اعدا [illegible] اظهار و اعلان نمود • لاجرم [illegible] و سپهداران [illegible] از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] زمین [illegible] نهادند • و [illegible] موقف و مقام خود [illegible]

[illegible] کوه آهنین [illegible] | زمین کوه [illegible] پا [illegible]
[illegible] آتش [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] بر [illegible] نهاده
[illegible] | [illegible] ساکنان [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

چون [illegible] قتال [illegible] و سوف [illegible] اجسام و [illegible]
[illegible] بیت [illegible] قتال • [illegible]
[illegible] از جانب خصمان [illegible] و اعدا [illegible] در قلب لشکر خود ایستاده بود
[illegible] و [illegible] خود [illegible] در [illegible]
[illegible] روان [illegible] گشته بود [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] بود • و [illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible]
و [illegible] لشکر [illegible] اعتماد [illegible] کوه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] کوه [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] از [illegible] سلطان

بود و دران [illegible]

[illegible]

فى الحال [illegible]

[illegible]

فى الحال

دلپستان بودند و در مرد افکنی بطرز مسارعت بر باد حرص ... و پیش دستی می نمودند چون ملکان کسانی بالای آن کوه
که متوجه ابود بر دویدند و بیک طرفة العین تموکلیک ایشان بر هم زده گردون سر ... رسیدند ملکان چپسور ... کرده در ...
ملکان بوکان بالای کوه و در میان امرا و عساکر [illegible] که بواجه قطب سپاه حسن بیکی افتاده بودند اقدام [illegible]
[illegible] دلانه با قطب حسن بیک پیاده نهادند و عربان و پیاده که در پیش پیش لشکر ظفر ... بودند سپاه مخالفان
[illegible] توپ و تفنگ جان سوز و ... مضطرب ساختند و بسیاری از ... چون کوشش [illegible]
میان خاک و خون [illegible] بر دل [illegible] لشکر جنگجوی [illegible] اما در آن حال [illegible]
[illegible] جنگ آوران [illegible] علم عالم آرای سلطان ظفر ... لشکر [illegible]
جنگ [illegible] بود و ... جلوه گری آن ... لشکر [illegible]
[illegible] بعضی از عربان [illegible]
[illegible] و [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] کسانی [illegible]
[illegible] از روی [illegible] در میان [illegible]
[illegible] افتاد اما هر چند [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سپاه ظفر پناه [illegible]
[illegible] سکندری برابری نتوانست نمود [illegible]
[illegible] زمین افتاده [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] بر [illegible] حال [illegible]
[illegible] در میان [illegible] نموده از
[illegible] سپاه [illegible] چون شهزاده سلطان مصطفی

دران حال

درین حال آن ... رسیده و شمشیر جلادت انتقام سعادت بر کشید نمود ... امیر ... شاهزاده شیر شکار
بر زمین نهاده و شاهزاده فی الفور ... جدال ... استفتاح ابواب فتح و اقبال و استنجاح ... العدا ...
به تمالک قدم و الد خلافت پناه ... شعر ... الخیل و ... علیها ... الصاهل
و ... العدو ... بعد از آن چون از ... دلاوران ...
... الکم سیوف ...
... آب و آتش ... سرهای ... چون ...
[illegible] کوه [illegible] و در دست سیاحان تیغ و سنان [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بر خاک [illegible]
[illegible] شیران [illegible]
[illegible] افتاده بود [illegible]
[illegible] تیغ خون [illegible]
[illegible] سر از بدن [illegible] چون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] افتاده [illegible]
[illegible] چون [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] و سلطان [illegible]
[illegible] قلب لشکر [illegible] دران ... گشته

ناگاه

ودر قلب سپاه با برد خانی جمعی از جوانان زره پوش فروش و گروهی از غلامان زرین کمر جوشن پوش بحکم قواعد ...
جان فدای سلطان منصور را آن سپهدار کرشته علم نقش ... که الیوم در دیوان اعلی سلطان زمان اعظم وزراء اعالی شان
جمعی دیگر از دلاوران خدام بهرام انتقام اقدام انجم ... ساخته و از ایوان ... گروه غازی دلاوری را
چون سپر ما ... انداخته ... از سهام و رماح دشمنان ... داده و الحق از میان درع و دهان هر کدام ...
بود و در دیگر نشان کوه تیغ جهان با رسال قوت غضب و ملکه شجاعت ... لیکن ... طبع انسان
بکوشید مردانه مردان نبرد که هنگام کین است روز نبرد ... گردن کشان کشور کشای ... و در شب ...
نجات ودل کوشیده و خود را بی توقف ... نصف ... رسانیدند و سر رشته جنگ ... را ... پیوسته ...
سنان ... گذشت ... و ... ملاقی صفین و وصول عساکر ظفر ... سپهسالار ... با تمام آن ...
... بعد از ... عساکر منصور و از ... انتقام ... از ... ظفر ...
... که از ... صبح صادق ... باشد ... و ... که از مواجهه ... اسان ... نکرد
... و در صدمه اول که روی ... شدند پشت داده ... بیت ... انگیز ...
... البلبل ... آن گروه ... که هر کدام خود را ... می پنداشتند و از چندین ...
منشور دلاوری ... داشتند ... آن ... انتظام ... دار و خاشاک ... بود یا ... مر ... صفوف ...
... و ... از ... عساکر ... جمعیت ایشان ... و آن سلسله انتظام ... سپاهیان
... پراگنده ... گشت ... بیت ... ناید ... کس ... دلیر ... کز رسید ... جو ... بدیدند ... بر
شد ... از ... خورده ... بعد از ... جنگ ... پر و بال اقبال ... در هم شکست ... در ... نظام
آن سپاه ... کلی ... اعلی ... حالت علی التحقیق امیر الامراء و سپاه ... عزت ...
خود ... رسانیدند ... فتح و شادمانی ... کوه ...
سلطانی ... بر ... بهمای ... نصرت و فتح گشاده ... در ... علم ... گوش ... ترکان ...

دهناه و در پیش صدمات لشکر منصور سلطانی ... چون آفتاب ... در ... اضطراب افتاده و در ... زلزله
بلا ... خود را ... و در گردن ... گرد چون ... دو سپاه ... بیت
زرد و لرزان آفتاب خاوری زان رزمگه ... هنوز تمام طالع و مقدمه ... آن دو
سپهسالار روم ... و ... صفوف ... شده بودند که ... اعلام و سپهداران ... از ...
داین ... بود و ... دو سپاه ... اعلام سلطنت ... بالقوه ... چون ...
تحقیت و ... که ... اگر ... و از ... کرفت ... لاوری
لشکر خود ... البته ... گرد ... خود خواهد شد و از ... کار ... درمو ... سلطان
... قتل و ... خواهد گشت و حالت شرمندگی ... یوم ... الخ
... دار دنیای بی اعتبار ... لرزه در ... و ... روی ... گشته ... امید
در آن حال ... از ... امرای ... معروف ... بیگ ... حال ... در ده ...
... که ... علم دولت ... و ... که ... لشکر ... گشت ... حول ...
... بیگ ... علم ... والاستقامت ... دشمنان غالب ...
... علم ... صاحب علم ... از روی ... احسن بیگ ... خواهند ...
... مشغول ... و در ... پادشاه ... که ... در ... کس
... بیگ ... امیر ... آورده ... و ... لشکر ... گروه ... اتمام ...
... سپاه ... و ... علم و ... و ... دشمن ... نظام ...
و از کمال خوف و وحشت ... جنگ ... روی ... خیال ...
خود که در ... روزه ... رسیده و علی الاتصال از خوف ... لشکر سلطانی ... خورده و ...
... و در آن ... سپاه ... و ... بیت

خصم را خوار و زبون و زیر دستی [illegible] بر تربیت [illegible] حکایت [illegible] بزرگ [illegible]

بزرگ بزرگان [illegible] با وجود القاسم [illegible] علی و انتظام [illegible] قوت و دولت

سلطانی در رفع اعدا و قمع خصما [illegible] بعد از اتمام [illegible] انجام [illegible]

رسید [illegible] کار خصمان با انجام رسید و چون غبار [illegible]

از هم [illegible] گرفت و گرد [illegible]

و علم حسن بیگ [illegible] در ظل علم حسن بیگ پادشاه [illegible] لشکر [illegible]

بزرگ نام حسن بیگ [illegible] اعلام [illegible]

خان حسن بیگ [illegible] سپاه سلطانی [illegible]

در عین [illegible] که اعلام منکوب حسن بیگ [illegible] سلطان [illegible]

برابر [illegible] دولت [illegible]

قلب [illegible] اقبال [illegible]

از لشکریان و امرا و ارکان او [illegible] ایران [illegible]

کروا فلم ینفعهم [illegible] فلم ینفعهم [illegible] و چون از اصحاب [illegible] سلامت [illegible] سلطانی

رسیده و از ایشان احوال [illegible] حسن بیگ [illegible]

و نواب همایون [illegible]

در عهد [illegible]

و حدود [illegible]

نصرت آیین [illegible]

و امتحان حکم [illegible]

[illegible]

نصرت فتح [illegible] اعلام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اعلام اسلام [illegible]

دولت و [illegible] سلطان

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] بالملک [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سلطانی

دین [illegible] اسلام و مسلمین [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن بیگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صلوات الله علیه وسلامه فی الاجیال والاعصار در زمانی واگذشته و رایت خلافت این دولت بر منارهٔ اسلام بر افراشته
چنان که بعد الیوم هیچ احدی از پادشاهان جابر از گروه اسلام عدو مارا ای اقدام بهیچ گونه جرات و گستاخی در ملک گیتی
سلطانی نمی تواند بود و اوامر مطاعه و احکام سلطان را بسمع الطاعه تلقی خواهند شنود اگر خاطر درین دلالت نموده
مبانی عزیمت معطوف دارند و بر استیصال حسن بیک و اولاد و اتباع او واراده همه ملک کارند چنانکه از کثرت تردد [illegible]
عساکر مجاهدان وار زیر و زبر مواکب جهد کردان تمامی ممالک ایران که ممکن مردم موحد و مسلمان اند لگدکوب سپاه مسلمان اهتمام خود
از دو خاطر خواهد شد وجمیع البسه ضعفا و فقرا در ضمن ممالک ظلم شوده توبیخ و سرزنش مضمون بصدق نموده
[illegible] بناکام التزام خواهند کرد و تعلق که درین ایام توجه سلطان این
موضع مجاهدین البته رایات اعلام عالی مقام که همواره در معارک الخاص منصوب جهت فتوح و مصالح اسلام می بود مگر
خواهی اهل قبله از طاغیان و لشکرهای عدو الله للخصام بالغزوه علی الدوام التزام باید نمود و درین اوقات مشاغل کفار اشرار
در دفع اقطار از روم و فرنگ زیاده از پیش تیم جانب ان فارغ البال متصدی انواع مفاسد و اختلال خواهند بود و جمع دیگر جلال افزوده
انسانی و غیره ممالک مسلمانی که ارباب علم کالانعام والمحاسن [illegible] گردد ممالک [illegible] کثرت [illegible]
گروه اشراف الناس [illegible] وکان الذی باثر [illegible] ثابت وفق است و در کمال صوری معنوی برعایت
حقوق و تقال ایشان بسلم و مصدق [illegible] درین اوقات آشوب لشکرهای متعارض و در عموم مساعی [illegible] یکی باکمال این
دیار پریشان حال خواهند شد و قلما اگرچه غایبانه سالها معاهد دولت سلطان این موالفت می نموده اند اکنون [illegible] موحدان ایشان
دو حال [illegible] نظم ترکی [illegible] برآرد [illegible] نخست [illegible] مظلوم [illegible]
زود [illegible] و هم درین ایام توجه سلطان این موضع مجاهدین البته رایات اعلام [illegible] که همواره در معارک الخاص
منصوب [illegible] جهت مصالح اسلام می بود مگر خواهی اهل قبله التزام و قیام باید نمود و درین اوقات مشاغل کفار اشرار از دفع
اقطار [illegible] فارغ البال متصدی انواع افساد و اختلال خواهند بود [illegible] از سلاطین
ممالک گشا [illegible] دشمنان [illegible] لشکر دشمن گشته روبکار [illegible] و در استقبال عدو [illegible]

بنای بساط [illegible] از ممالک [illegible] صاحب [illegible] و درویش [illegible]
علیک [illegible] و ما علیک [illegible] الا یومنون [illegible]
[illegible] سلطان بهرام [illegible]
[illegible]
[illegible] و سعادت [illegible] روانه ساخت و در آن [illegible]
[illegible] احکام عدل و احسان [illegible]
سلطانی [illegible] کلام ربانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کائن [illegible] قانون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین و ملوک و حکام الاطراف [illegible]
پادشاهی [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

قبول و جلالت ایشان [illegible] بسیار [illegible] اگرچه [illegible] تمام بوده
و چون [illegible] ایشان [illegible] نکرده و در [illegible] سلاطین [illegible] ایشان [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] و اولاد [illegible] و آن [illegible] نصب کرده [illegible] خلافت [illegible] بحکم [illegible]
[illegible] ستایش کنان [illegible] مروت یونان و مردی [illegible]
[illegible] و علم [illegible] و مردی [illegible] آورده بود [illegible] حکم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] ملک [illegible] علی الاطلاق [illegible] گذاشته [illegible]
[illegible] معقول [illegible] و امثال ایشان [illegible] داشته [illegible]
علم [illegible] از میان [illegible] بیرون کرده [illegible] الملاقات [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] کرده [illegible] عساکر منصوره [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] فضایل [illegible] بود و میان فضلا و قضاة و علما [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در [illegible] فضایل و فنون [illegible]
و مصاحبت [illegible] منسوب بود و در علوم شرعیه خصوصا قرات و حدیث بعبارت [illegible] و بسیاری [illegible]
[illegible] در ظل [illegible] سلطانی [illegible]
عمیم و انعام جسیم سلطانی [illegible] بوده و از [illegible] کمال [illegible] سلطان بود [illegible] افاضل [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] علمای [illegible] شاهی [illegible]
و [illegible] و عجایب [illegible] خصوصا [illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible] قلم [illegible]

[illegible] و تاج [illegible] فتح [illegible]
[illegible] سپاهان [illegible] جوانان [illegible] زمان [illegible]
چون سلطان کامیاب و عساکر منصوره [illegible] در غایت گشاده دلی و شادمانی [illegible]
[illegible] مطالب [illegible] گوناگون [illegible] و ستایش [illegible]
[illegible] اعلام [illegible]
[illegible] آن [illegible] و عنوان [illegible] ابداع و وقایع [illegible]
[illegible] در ممالک [illegible] سپاهان و دشمنان [illegible]
[illegible]
[illegible] العلیا [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] نسیم فتح بر دشمن گذر کرد [illegible]
[illegible] خصوصا [illegible]
[illegible]
[illegible] چون اخبار [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

کرد و از لشکر سلطانی در غازی آن لطف بر ادران با دور رسید یک کله خاصه مرتضی بود که چیره وانه و یک قطعی موی اسپیل [illegible]
مشتی موی در لحیه و نامه دران کلمه مهلیان بود که تنگ باز فرمود که هر قدر رقیه که متعهد حق سلطانی باشد خواه در میان لشکرگاه
و خواه در اطراف ممالک از مالک [illegible] و سپاه خالصا لوجه الله و اداء شکر لوته [illegible] یکیقه آزاد باشند و همه بعد از استخلاص
نمود با حسنات [illegible] و اشفاق قوم دل شاد کردند و از بعضی رواة شنیده که عارف بود از آن زنان و مکان بود و جهان مجمع
شد که با یک کله کله موازی [illegible] هزار غلام مملوک سلطانی که اکثر بنده کان زر خرید و روی بود و بسیاری از سپاهیان [illegible]
و غیر وی از رتبه او [illegible] رسیده و اکثر منظور [illegible] و اسباب شدند زمین سلطان [illegible] که ملک [illegible] تعلیم [illegible]
نموده [illegible] از کردن عبودیت الوف گرفتاری و بندگی خلاص کرده و چندین هزار از رقاب آزاد کان [illegible]
[illegible] آزاد و کسی که [illegible] اوست [illegible] که دارد [illegible] وهمچنین [illegible] تکارم [illegible]
سلطانی و جمیع ائمه و علما و مشایخ و ضعفا و بیرمندان مشمول [illegible] از زادکان [illegible] و کوشه نشینان [illegible] از آنجا که در حضور [illegible]
[illegible] که در اطراف ممالک معروف و مشهور بود [illegible] و عطیات [illegible] و خوانده [illegible]
[illegible] فرمود فلیس یشغل الیدین عن الندی اذا شغل الکف الیمین حامها [illegible]
کلما حالة حالة بود اما از روی کلیت [illegible] جلال [illegible] فرمود [illegible] و تعلقات [illegible] دولت [illegible]
در [illegible] و [illegible] و جماعتی از دلیران را [illegible] و فرمود که [illegible] کامکار [illegible] سپاه لاران
نامدار [illegible] تمامی عساکر منصور [illegible] و لشکر منصور [illegible] یکی اگر بعد از [illegible] در قید [illegible]
[illegible] و اغلال [illegible] در قید اسار بوده [illegible] توقف و اهمال [illegible] سلطان [illegible]
و بزرگ و شریف [illegible] چون اکثر [illegible] جنگ و جدال [illegible] و [illegible]
[illegible] و مقتضای [illegible] دلاوران [illegible] در صفوف [illegible] میان [illegible]
و افراد لشکریان [illegible] افتاده بود [illegible] که بر طبق [illegible] سپاه [illegible]
گرفتار [illegible] از گاه [illegible] سلطان [illegible] دو [illegible]

[illegible] ارتقا [illegible] و اقدام [illegible] در فضل خداوند کار خود و آنها [illegible] کردند زمینان [illegible]
[illegible] مشغولان و محصولان [illegible] دو جهت [illegible] و [illegible] از [illegible] و حاکمان [illegible] مذهب
[illegible] سلطانی رسید [illegible] که [illegible] در [illegible] که عظیم [illegible] در [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] رسیده بود و بعد از خدام [illegible] میان [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] که قلب [illegible] ایشان [illegible] و سلطان خورشید [illegible] که عرصه [illegible] شرقی [illegible]
[illegible] بود و [illegible] مشارق [illegible] از [illegible] کرده [illegible] شده [illegible]
[illegible] و مشارق [illegible] و [illegible] رضا [illegible] که [illegible]
[illegible] گلگون [illegible] بود [illegible] سلطانی [illegible] و [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] به [illegible] از [illegible] و هر [illegible] از [illegible] الطلاق [illegible]
[illegible] بود [illegible] سپاهیان [illegible] و [illegible] الحکم [illegible]
[illegible] فحل [illegible] لم [illegible]
[illegible] در آن منزل [illegible] و [illegible] الکلام [illegible] توقف [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] از منزل [illegible] هزار [illegible] از آن [illegible] کرد [illegible] سلطان
[illegible] قلعه [illegible] احصار [illegible] روزه [illegible] بود اما [illegible] قلعه [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] از اقامت سه روز در آن منزل [illegible] بود [illegible] احضار [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] که از اعاظم [illegible] بود [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] افتاده و [illegible] آن قلعه [illegible] و هر چند قلعه
[illegible] استحکام می‌نمود اما چون [illegible] قلعه [illegible] چون [illegible]
[illegible] بود [illegible] زمان [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خواهد بود [illegible]

[illegible] فتح [illegible] سلطانی [illegible] ولایت [illegible] بسیار بوده [illegible]

[illegible] نموده [illegible] سلطان [illegible] تیغ و تاج [illegible]

[illegible] کرم بود [illegible] کشوده [illegible] ولایت روم [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] عالم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] معانی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد

ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم چنان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان انبیا [illegible]

صلوات الله علیه [illegible] حق [illegible] ثابت [illegible] است [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] روایت [illegible]

بکلام [illegible] است [illegible] قدیم [illegible] معلوم است [illegible] کلام

قدیم [illegible] است [illegible] این آیه کریمه [illegible] این واقعه [illegible] است [illegible]

[illegible] مطالعه و اطلاع [illegible] است [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] نزول این آیه [illegible] آن

[illegible] صلی الله علیه وسلم غلبت الروم [illegible]

[illegible] مبشرات [illegible]

[illegible] روم [illegible] بوده است [illegible]

[illegible] حکایت [illegible]

[illegible] بوده [illegible] کسری [illegible] نام بوده [illegible]

[illegible] اتفاق افتاده [illegible] کسری [illegible] روم [illegible]

[illegible] روم [illegible] روم [illegible]

[illegible] روم [illegible]

جامع نظم

[illegible] حضرت مصطفی و اصحاب [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] بودند [illegible] اهل کتاب [illegible] بودند [illegible]

[illegible] حضرت عیسی [illegible] ومبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد [illegible] بوده و از میان [illegible]

[illegible] الذین آمنوا [illegible] الذین قالوا انا نصاری

[illegible] بود [illegible]

[illegible] روم [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] اکثرهم [illegible] روم [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] روم [illegible] حضرت نبوت [illegible] اصحاب [illegible] علیهم السلام

[illegible] الم غلبت الروم [illegible] اهل اسلام

[illegible] حضرت صاحب [illegible] ابوبکر صدیق رضی الله عنه

[illegible] تمام [illegible]

مرحبت تکذیب ... ابی بن خلف ... چون فارس بر روم غالب بود ... [illegible] لشکر ... صدیق [illegible]

آن [illegible] بدان رسید که بعد از آن الهی چون از رسول روم نازل شد ... در این کتابی از روم بر ... فارس

غالب خواهند بود ... و در مقابله کلمات آن مطهر ... سلطانی یعنی ابی بن خلف ... منع ... و توسل ... [illegible]

بالا قمار طلب خود و سایر ... کان ... [illegible] ... روم [illegible]

[illegible] ... مطالبت نمود ابی بن خلف گفت که ... و ابی بکر رضی الله عنه فرمود ... [illegible]

سکان ... و ... [illegible] ... رسید که ... بشارت آلهی ... روم [illegible]

کرده و چون ... [illegible] ... هر که ... [illegible] ... و بعد از آن ... [illegible]

... ابو بکر صدیق رضی الله عنه ... حضرت رسالت صلوات الله علیه ... بود ... [illegible]

نزد ابی بن خلف ... مصطفی علیه السلام ... که معنی بضع ... سال است ... [illegible]

احتمال است ... شرط ... مدت ... سال زیاده ... [illegible]

در تصدیق ... ابو بکر رضی الله عنه ... حضرت نبوت بیرون آمد ... ابی بن خلف ... [illegible]

... گفت ... شرط ... سال ... [illegible]

و بر این موجب قبول نمود ... حکایات ... تا آنکه در سال هجرت ابی بن خلف ... [illegible]

... خواست ... شرط ... ابی بکر ... عبد الله ... [illegible]

کفیل ... و چون ابی بن خلف ... عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنهما ... [illegible]

... با حضرت رسالت پناه بمبارزت بیرون آمد ... تیغ آلهی از آن جنگ مجروح ... [illegible]

... و خود ... [illegible] ... در سالی که ... [illegible]

و قضیه ... از مغلوبیت روم هفت سال گذشته بود ... و بر وفق بشارت ... روم [illegible]

... بر عساکر فارس ... سلطان ... و یاران ... رسید ... [illegible]

بالنوع

بالنوع از حضرت ... شادمانی شده ... و آن ... روم ... [illegible]

... [illegible] ... ابو بکر ... ابی بن خلف ... [illegible]

... طلب کرده ... [illegible] ... بگوش جان ... [illegible]

در سرحد ایران ... چند شهر و حصار ... استیلا ... غلبه روم ... [illegible]

... حکایات ... ذکر آن تفصیل ... مطلوب ... [illegible]

کلام فرقانی ... اسکندر ... جام جهان نما ... صاحب ... [illegible]

... عالم ملک و شهادت ... [illegible] ... واقعات ... [illegible]

... و مقالات سید کائنات علیه اکمل الصلوات ... و احادیث ... [illegible]

... منزلت ... سلطان ... [illegible]

چندین وجه ... سبب نزول سورة روم ... حضرت مصطفی ... اجمعین ... [illegible]

... تحقیق ... اسرار ... قرآنی ... بشارت ربانی ... از عالم معانی ... الله تعالی

... وجه ... مقبول ... [illegible]

... علی ان باب التأویل ... مفتوح ... [illegible]

... الکلام قرآنی ... [illegible]

... کلام جامع فرقانی ... بشارت

... و قوع ... و اقعه ... واقع است ... قوله تعالی ... غلبت الروم ... [illegible]

... معلوم است که ... روم و فارس ... [illegible]

... احتمال است ... و اشارت الآیة ... [illegible]

... کلام قدیم

واحکام [illegible] احادیث نبوی [illegible] حقیقی [illegible] الی الخلافة [illegible] تربیع [illegible] جهان

آنکه [illegible] منتهی [illegible] مقصود [illegible] مکان مغلوبیت روم از ملک فارس

[illegible] در ارض [illegible] اکنون [illegible] سلطان [illegible] گردش [illegible]

شام است و فلسطین [illegible] ارمنیه و کردستان [illegible] السلام و لهذا [illegible] کرده

که [illegible] ادنی الارض [illegible] سلطان [illegible] روم [illegible] کسری [illegible] فارس

[illegible] ادنی الارض الروم بود [illegible] روم است [illegible] ادنی [illegible] فارس [illegible]

[illegible] جزیره است [illegible] ادنی [illegible] حرف [illegible] جنگ که

[illegible] اسلام [illegible] اتفاق افتاد [illegible] روم [illegible]

[illegible] الارض [illegible] فارس مغلوبیت روم [illegible]

[illegible] سلطان روم [illegible] فارس [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] کسری [illegible]

[illegible] البضع [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] روم [illegible] غلبه [illegible]

[illegible] روم [illegible] الارض [illegible] البضع [illegible] روم [illegible]

[illegible] روم [illegible] سنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایام البضع

ایام البضع [illegible] مغلوبیت و غالبیت [illegible] روم [illegible]

[illegible] وجه ثالث آنکه [illegible]

میان صدیق اکبر [illegible] افتاده بود [illegible] غالبیت و مغلوبیت [illegible]

میان اهل حق و باطل [illegible] افتاده بود [illegible]

می باشد و در آن زمان [illegible] نبوت میان اهل روم و اهل اسلام [illegible] مناسبت [illegible]

خاتم الانبیاء [illegible] رومیان و اهل حق از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] اهل روم [illegible]

[illegible] رومیان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اکنون [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] اصحاب علیه و علیهم السلام [illegible]

علیه السلام [illegible]

و بشارت [illegible] فتوحات روم [illegible]

شریعت نبوی [illegible] ولایت [illegible] مرتضوی [illegible]

[illegible] حضرت رسالت و اصحاب و خلفای راشدین علیه و علیهم السلام اجمعین [illegible]

[illegible] مناسبت [illegible]

[illegible]

الروم [illegible] دولت [illegible]

[illegible]

روم [illegible] سال [illegible] البضع [illegible]

[illegible]

[illegible]

بحایف بیان در آورده اند [illegible] شد موافق کلام قرآنی [illegible] باعث کار و بار سلطان

[illegible]

[illegible]

بوقت صبح شود مجبور و معلوم است که [illegible]

[illegible]

بیان تسخیر قلاع معتبر قرامان

[illegible] باعث کلی بر ارتفاع فتنه و آشوب در آن ایام با وجود بعضی اتفاقات موجبه که در ابتدای حال فیما بین اتفاق افتاده بود آن بود

حسن بیک بجانب اولاد قرامان و در سال [illegible] ولایات قرامان [illegible]

مذکور شد اگرچه تمامی آن سپاه [illegible] و سپهسالار [illegible] یوسف بیک [illegible] بود و در آن اقدام متعهد [illegible]

شده فنا اولاد قرامان چون از [illegible] و آن [illegible] ایشان [illegible] قرامان بود و توقف تمام

بعد الفراغ [illegible] آن قلاع را داشتند و بی توقف بجانب [illegible] هلاک گردید [illegible] و دیگر باره پیر احمد

قرامان انجای مناسب جست از بار بعد از ورود لشکر [illegible] خود [illegible] و قاسم بیک در حال

[illegible] اهل مخصوص بود و هر روزه در گوشه اطراف فتنه و آشوب انگیزی می نمود و در اثنا مقاتله سلطان با حسن بیک

بانواع حیله و تزویر و هر نوع اتفاق [illegible] قلعه سلفکه [illegible] معرف خود در آورد و [illegible]

قرامان لشکر انواع [illegible] و مفاسد می کرد و چون پیر احمد بیک هم بعد از [illegible] روز [illegible] از [illegible]

یا از طرف قرامان گریخته و با برادر خود قاسم بیک در قلعه سلفکه [illegible] دیگر باره در صدد فتنه انگیزی لشکر

کشی افتاده و [illegible] لارنده خروج نموده [illegible] از اموال وجهات رعایا [illegible] را [illegible] سپاه [illegible] بیت

[illegible] ملک [illegible] به [illegible] خلق [illegible] هر آینه بعد از نهضت سلطان از سفر ایران زمین و [illegible]

مملکت [illegible] سلطنت [illegible] خاطر [illegible] چنان استماع فرمود که دیگر [illegible] ایام [illegible]

امرای [illegible] حسن بیک بار دیگر آل قرامان [illegible] بسیار [illegible] آن بلاد و دیار قرامان [illegible]

[illegible] پیر احمد بیک و قاسم بیک [illegible] باستقلال کشیده اند هر آینه سلطان [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] و مسالک قرامان [illegible] آن [illegible] آل قرامان [illegible] بوده [illegible]

[illegible] ارکان دولت [illegible] با جمیع [illegible]

[illegible] قرامان [illegible] احمد پاشا با سپاه [illegible] متوجه [illegible]

[illegible] شاهزاده سلطان مصطفی که در آن ولایت [illegible] قرامان [illegible]

تمام [illegible] و قبل از تقدیم مقدمات [illegible] پیر احمد بیک [illegible] و استصلاح [illegible]

و با تمام اولاد قرامان [illegible] از جانب سلطان [illegible] صلح و صلاح در میان [illegible]

[illegible] آل عثمان [illegible] پیر احمد بیک [illegible]

اولاد و اعیان قرامان [illegible]

و [illegible] بتمام [illegible] قلعه [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] انواع [illegible]

[illegible] پیر احمد بیک [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] پیر احمد بیک [illegible] لشکر سلطانی تمام [illegible]

[illegible] طوپچی اتفاق نمودند که در این قلعه مطلوب رخنه نمی توان نمود چرا که در آن محل نصب [illegible] و طوب انداختن مقصور نبود و [illegible] صح

[illegible] توپ و تفنگ [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] استاد [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] قرمان را بر قلعه [illegible] چون [illegible]

[illegible] و استاد [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] پیر احمد بیک [illegible] قلعه [illegible] اموال خود را

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

چنانکه گذشت بر ... کرد ... که ... حکم ... کتابت ... نمود ... عالم بالا
التوم آن ... سلطان ... مکتوب ... عظیم ... کرده ... اهل قلعه پیغام کردند که بدستور
اگر ... کنند ... و کرده ... بلاده ... و خضوع ... آورده ... اکنون ... دولت قاهره
سلطانی ... تنگ ... اطراف ... قلعه ... مرتبه ... پیغام ... آوردیم اگر
چون ... امان ... قرابت و ... احکام ... سلطان ... رعایت ... اولی
و ... تسلیم ... قلعه ... سلطان ... جمیع اموال ... و ... محفوظ دارند
... بر صدق ... مکاتبات معقول ... اعلام نمود ... و ...
نمود ... اهل ... قلعه ... احمد بیک ... آن ... عثمان ... شده بود ... قدر
تسلیم قلعه ... فی الحال ... تسلیم قلعه ... ماند ... نمود ... تا که ...
... احمد پاشا ... سپاه سلطانی ... احمد پاشا ... تمامی اموال ... و ... احمد بیک
... امان ... ایشان ... محفوظ داشت ... اقارب سلطان بودند ...
تحمل ... داشت و اعلام دولت سلطانی بر بروج قلعه ... و در قلعه ... سلطانی ...
انظر الی ... الرفیع وقد ... نزلت علیه نوادر الذل ... والی الآخرة ... بعد الزمان ... الفعل
در ... رایات سلطانی بر بروج قلعه ... شد ... لشکر ... از بیرون قلعه ... گشت ...
بدستور معهود ... احمد بیک ... آن کوه ... قلعه ... بر بروج قلعه اعلام و رایات
عثمانی منصوب شد ... اهل قلعه ... لشکر ... مغلوب ... اضطراب ... سپاه ... قلعه
لشکر ... از ... کوه ... بقصد هلاک ... خاک ... انداخت بیت
... ... در ... لیکن ... در عین ... بالا
بالای کوه ... نام ... شد ... کوه ...

چند از تعلقات ... گشت ... که ... بیت ...
... سپاه ... از ... سپاه ... بر بالای کوه کشیدند ... و ... خاطر
او از آن اضطراب ... کوشیدند ... سلطانی ... کمان ...
و احمد پاشا اهل و عیال ... سلطان ... محفوظ ... و بعد از ضبط قلعه ...
تسخیر قلعه ... شد چون آن قلعه ... از آن اوقات ... فرمان ... تسلیم احمد پاشا ...
... عساکر ... قلعه ... سلطان ...
... قلعه ... بودند ... سلطان ... قلعه ...
... احمد پاشا ... قلعه ... عساکر منصور ...
الموقت ... بیت ... لشکری ... که ... سپاه ...
پیغام ... سپاه ... خداوند ... معلوم ... و اگر ...
... تسخیر قلعه ... لشکر سلطانی ...
... عظیم ایشان ... کدام ... علیه ...
... خاطر کوشیدند ... سلطانی ... کشیدند ...
... باروت ... اشتی ...
... در قلعه ... تمامی ... قلعه و ... بروج و حصار
... باروت ... از قلعه ... عظیم ...
آورده ... اطراف قلعه ... لشکر ... جانب ... لشکر منصور ... قلعه
... از اطراف ... حصار ... احمد پاشا بعد از تسخیر قلعه ...
... که در قلعه بودند ... قلعه ...

بگونه که پیشکش کردن • تیغ و کفن [illegible] پیش بردن • چون مهمات الحوادث را [illegible] سانحه غریب را

[illegible] که پیر احمد بیگ بود [illegible] عزیمت [illegible] پیر احمد بیگ بجهت [illegible] که با وجود آن بخت برگشته

دولت شکسته که ادراک تیره نشانده بود بعد از آن قوت مقابله و مقاومت او هیچ وجه با احمد پاشا نمانده و اگرچه [illegible] تحمل

[illegible] که [illegible] بخت [illegible] سوار بود فاما آن سواری بخت که در بنیاد دولت [illegible] افتاده [illegible] بود و [illegible]

[illegible] منزل مقصود دگرگون است • چو بخت خود نشستیم استوار [illegible] و بنا بر اعتمادی بمساعدت دولت [illegible] الفرار

نموده و توجه فرار از ولایت داش ایلی بجانب طرسوس که در توابع ملک شام بود روی آورده در پناه ملوک و حکام شام التجا نمود

و آن منزل آخرین او از منازل دنیا بود • بیت • مرگش فرا رسید ز دوری نکردش • کان نیز هم ز غایت حرمان [illegible]

چون احمد پاشا را در تسخیر مملکت قلاع قرامان رفیق توفیق الهی در کمال مرتبه موافقت و همراهی نموده و تمامی اصول ممالک

و مهمات بلاد قرامان را بیمن دولت قاهره طولا و عرضا فتح کنند • شاهزاده عالی تبار سلطان مصطفی هم [illegible] آمده [illegible] قلعه

قراحصار را [illegible] که [illegible] حکومت او نزدیک بود خود [illegible] از روی استقلال فتح نماید و بی مراجعت معاونت احمد پاشا

آن مملکت را [illegible] تسخیر خود [illegible] بنابر [illegible] قوچی بیگ یکی از خواص بندگان شاهزاده و حاکم شهر [illegible] بود با اکثر

عساکر خاصه خود بتسخیر قراحصار فرستاده • و بعد از توجه قوچی بیگ چون اهل حصار را اعیان دولت [illegible] منهدم نهاده بود

و سپاه و لشکر که آنجا بوده فی الحقیقت انهزام داده بودند • با خود اندیشه کردند که از توجه سپاه سلطانی اگرچه ممالک

قرامان [illegible] آل قرامان خالی گشت • و کوکب بخت و دولت پیر احمد بیگ و قاسم بیگ از سپهر اقبال [illegible] افول [illegible]

و از هیچ طرف امید و اری بجهت نگاه داشت قلعه و حصار ایشان متصور نیست • و خلاصی و نجات از قمع آل عثمان [illegible]

[illegible] غالبا میسر نه • بنا بر آن مقدمات چون فرستادهای شاهزاده حاکم قلعه را که [illegible] نام یکی از امرای قرامان بود بتسلیم قلعه دعوت نمودند

و از جانب شاهزاده انواع عنایات و الطاف امیدوار فرمودند • او هم بی مضایقه بتسلیم قلعه رضا داده • و قرار داد صلح بر این

معنی نهاده که اگر شاهزاده خود با احمد پاشا به پای قلعه آید • ایشان هم بتسلیم قلعه مبادرت نمایند • و در فتح و نصرت [illegible]

حصار بر روی ایشان بگشایند • [illegible] شاهزاده این جواب اهل قلعه را استماع نموده بتسلیم آن حصار و ولایت بنفس نفیس [illegible]

توجه نمود • شاهزاده [illegible] توقف [illegible] از شهر [illegible] بسرعت [illegible] قلعه [illegible] شتافت و قلعه [illegible] شاهزاده

نمود • و شاهزاده قبل از آن فتح [illegible] اعلام نموده [illegible] خاصه سلطانی [illegible] طلب [illegible]

مقدمات ضبط و نسق مملکت و قلعه شاهزاده [illegible] شهر [illegible] مراجعت نموده [illegible]

هوای جوانی [illegible] بر شرب مدام [illegible] مداومت می‌نمود • حالا که قبل از این شاهزاده [illegible]

[illegible] گشته بود [illegible] و احتیاط [illegible] مسکرات [illegible]

[illegible] اسراف می‌کرد • [illegible] بیکباره روی [illegible]

کار مملکت [illegible] طبیبی حاذق که [illegible] بود [illegible] حال [illegible]

[illegible] انا لله و انا الیه راجعون

[illegible] • نظم • [illegible] تمام ملک [illegible]

[illegible] • بر فلک آسمان معالی فراز [illegible] • [illegible]

[illegible]

وجود و عدم و موت و حیات [illegible] این سلطان ملت پیغمبر علیه السلام [illegible]

[illegible] عالم [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گاهی بعضی از اعدام اضافی بواسطه اشیاء و انسیاق موجود بعضی از اعیان ملکوره شود بمثابه [illegible] بسیم و [illegible] موجود شود
و لهذا اعدام در اقسام جهات مذکور و مسطور کرده و چنانچه تمثال این مقال در وجود اجیاد و عدم اعداء سلطان [illegible]
و آن مظهر جهات مرجوح در غایه ظهور است و چنین مثال از این جمله در این صحیفه بیان طرز و مذکور [illegible] الحقیقه از جمله اعدام
[illegible] و سلطان که مستعقب جهات وجودی بود و وجود ایشان موجب اعدام و شرور رعایا و جنود و وجود دیگر بود و [illegible] اولاد
قرامان بود خصوصا پیر احمد بیگ که در اطراف ممالک قرامان ایدعا ملک و سلطان هر چند روز از گوشه ملک فتنه و فسادی [illegible]
و چون عهد مقابله و توانایی معارضه با سپاه سلطان نمی داشت لایزال از ظلی بجلی میگریخت و باین واسطه مساکن و مواطن
آن حدود و کشور بهشت آیین در ولایت و مساکن امن [illegible] از حالت امن و امان مهجور مانده بود و همیشه وجود شر انگیز او مخرج
خراب مواطن و بلاد و موجب [illegible] خواطر عباد می شد تا آنکه ارادت حضرت عزت جل شانه و عزم سلطانه متعلق بصلاح و خیر
سکان آن ممالک گشت و وجود پیر احمد بیگ که مظهر شرور و اعدام بود بامراض گوناگون مبتلا کرد و زندگانی او را
در معرض انواع مضار و مهالک آورد و در زمانی که مکرر از آن ولایت از جنگ عودت نموده داعیه شر انگیزی داشت مرض و حالتی
او را لازم و دا و اجسامی الحاق پذیرفت و بمقتضای حکمت حکیم چنین شفا ظاهر حتی گشت [illegible] عباد الله و جمعی غفیر از عسکر و سپاه از
هلاک و فنا و او محنت محن گرفت و در حین اشتداد مرض [illegible] و آن ولایت بود پیرزنی از ترکمانان
[illegible] و عجوزی در پی ارزنی چون پیر زال دهر خوان او در شربت حنظل اثر شراب [illegible] و با وجود ضعف [illegible]
[illegible] مبتلا نمود و هر آینه قوای جسمانی او بنا و سقوط و انحلال نهاد و فنا و روح حیوانی او از مرکب بدن فرود آمده بجانب [illegible]
[illegible] عدم [illegible] و ملک جاه را الحذر و تا خواه بکدام سلطان اسلام پناه باز گذاشت و از این ملکه حیات دنیا [illegible]
[illegible] جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوما آخرین بر لوح مزار خود نگاشت
و بعضا بعد روزگار این واقعه از آن شهور سنه تسع و ستین و ثمانمایه در صحایف دهور مرقوم و داشته [illegible]
[illegible] چون اقبال او چند آن نبود که گفتی • چو بینی لاتعاقب مطلوب اقبال است پیر خواهش • و چند از فوت پیر احمد بیگ
قاسم بیگ برادر [illegible] بود بیخش برادر رسید او در کی حالت اقتدار او نمود و بطریق [illegible] در

حادثه [illegible] ملک [illegible] مغلوب و منهزم و جمعی [illegible] فرار [illegible] چون [illegible] آب حیات [illegible] تمام [illegible] مخفی و [illegible] مرده [illegible] و سفید و
و غایت از [illegible] الشیعة فاقتلوهم [illegible] انکم [illegible] و [illegible] از در [illegible] فرار [illegible] اطلاق ایشان که نور الدین [illegible]
[illegible] نمودند و بعد از آن و [illegible] اهل ممالک قرامان بر ناصیه [illegible] خاطر [illegible] نمودند
[illegible] بنیاد کار [illegible] دیگر [illegible] حادثه دیگر آنکه چون بعد از وفات سلطان مصطفی [illegible]
[illegible] اشیای سلطان این چنان اقتضا نمود که جهت دفع فتنه و فساد از اطراف ممالک و بلاد و تسکین خواطر عباد و [illegible]
قدیم آن ولایت [illegible] معهود و معتاد و مسند سلطنت و ولایت قرامان [illegible] اعظم سلطان جم [illegible] و [illegible] مقتول
[illegible] مرحوم محمود [illegible] آن اوقات [illegible]
خصوصا ولایات شجاع الدین و ولایت [illegible] مردم مفسد بسیار [illegible] بودند و همیشه قطع طریق [illegible] و اموال [illegible]
و [illegible] اقدام می نمودند و از آن جمله [illegible] علی حسن بیک که [illegible] مشهور بود [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] مفسدان بر خود جمع می نمود و [illegible] مردم می آورد [illegible] ماده [illegible]
آن مفسد لشکر [illegible] قرامان را جمع کرده [illegible] کوهستان [illegible] که ماوی و مسکن آن مفسدان بود [illegible] آن کوهسار [illegible]
[illegible] استوار [illegible] و لشکر [illegible] میان [illegible] هر چند امرا [illegible]
[illegible] آمدن [illegible] مضایق [illegible] موافق [illegible] لازم و لایق است [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] و شهور [illegible] دلیران [illegible] گشت و بکیار [illegible] لشکری [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تمام [illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] و ولایت [illegible]
[illegible] سواران [illegible] تنگ [illegible] و [illegible]
[illegible] پیشی [illegible] جنگ [illegible] نمی توانست رساند تا آنکه [illegible] تمام لشکر [illegible] ایشان و منهزم شدند و
[illegible] روی [illegible] آورده و چون [illegible] از آن [illegible] شروع [illegible] تمامی [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] بر جمله [illegible] جوشن [illegible]

پوشش آمن از سوی [illegible] رسانیدند و [illegible] سلطان [illegible]
و قید پاشا [illegible] خود [illegible] بر گردش
چون این خبر [illegible] علیه سلطانی رسید [illegible] مردم [illegible]
مثال [illegible] و بعد از تشخیص بسیار قرار [illegible] و دیگر باره اندیشه [illegible]
وجه [illegible] معروف داشت و [illegible] امیر الامرا [illegible] محمد بیک [illegible]
دست داد [illegible] و فرق [illegible] و ذات [illegible] حادثه دیگر آنکه چون محمد
محمد بیک [illegible] قرامان [illegible] و در حسب [illegible] سلطان رسید [illegible]
و عسکر [illegible] و دفع فتنه [illegible] قیام نمود چون قاسم بیک قرامان [illegible]
متحصن گشته بود [illegible] محمد بیک [illegible] سلطانی لا یزال
در تهیه اسباب دفع آن عدو [illegible] لشکریان [illegible] قاسم بیک [illegible]
و ادراک [illegible] شهر [illegible] علی النور محمد بیک [illegible]
از سپاه [illegible] قاسم بیک [illegible] نمود [illegible]
عزم سابق [illegible]
[illegible]
عظیم از جانبین [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] سلطانی قاسم بیک [illegible]
در [illegible] محمد بیک با لشکریان قرامان [illegible] قاسم بیک [illegible]
[illegible] قاسم بیک [illegible]
در [illegible] محمد بیک [illegible]

قاسم بیک همان شب در [illegible] و بعد [illegible] شام [illegible] آورده بود
شب [illegible] لشکریان در [illegible]
در میان افتاد و محمد بیک [illegible]
خلق بی شمار [illegible]
دست [illegible] قاسم بیک [illegible]
[illegible] شهید [illegible]
حادثه دیگر آنکه چون سلطان [illegible] ایران زمین در حین [illegible] حسن بیک [illegible] محمود پاشا [illegible]
بیان [illegible]
در عقب [illegible]
عمل نمود [illegible] سلطان [illegible] استیصال او
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] سلطانی رسید و [illegible]
امرا و ارکان دولت [illegible] سلطانی [illegible] محمود پاشا [illegible]
سلطانی [illegible] لیکن [illegible] سلطان مصطفی و محمود پاشا [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
چون محمود پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمود پاشا [illegible] سلطان [illegible]

فرزندی خواجه جهت [illegible] شاه [illegible] بزرگ شاه [illegible] مجالس [illegible]

[illegible] ایام شاه [illegible] و لهو و لعب و بساط نشاط

[illegible] چون مزاج سلطانی [illegible] جانب [illegible] این حکایت [illegible] در آن اوان هجوم [illegible]

[illegible] جواسیس [illegible] پاشا در خلوت [illegible] لباس اطلس [illegible]

[illegible] شطرنج بازی [illegible] سلطانی

[illegible] مجلس [illegible] کلمات [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] تمام [illegible] سلطان [illegible] کلام

[illegible]

[illegible] در ربیع الثانی سنه سبع و سبعین و ثمانمائه

[illegible] نظم الدهر [illegible]

[illegible] حکم الاله [illegible]

سلطانی در بیان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سپهسالاری لشکر اسلام [illegible]

[illegible]

سپاه در فتح [illegible] دولت و دین [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] کلمه توحید [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

شریعت [illegible] احکام اسلام [illegible] امام علیه الصلوة

و السلام [illegible] کشورگشای [illegible] ربع مسکون [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] ایران زمین [illegible] اسلامبول [illegible]

[illegible] دولت [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] روی زمین [illegible]

[illegible] هو الذی [illegible]

[illegible]

[illegible] کشورگشائی [illegible]

[illegible]

[illegible] انواع فواید [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] دریابار [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلامبول [illegible]

[illegible] اسلامبول [illegible] فرنگ [illegible]

[illegible] اسلامبول [illegible]

[illegible] اسلامبول

[illegible] اسلامبول [illegible] عظام

چنگیزخانی به آن خانان سابق که به جهت کفر خطایی بودند نخواهد آن پادشاهان چنگیزی که تقلید دین محمدی مسلمانی نمودند با وجود آنکه
مستقر سلطنت او لاالجوجی خان بن چنگیزخان در شهر قرم بوده که فیما بین کفه و قرم یک منزل راه بکلی مسافت عادی است و داماد و
الطلال این هر دو شهر از هم اعمده و تلال انگیخته پیدا است هرگز دست تصرف آل چنگیز گریبان آن شهر و حصون بلکه به امان آن کشور
مستور در حضور نرسیده و هیچ پادشاهی از قدیم الایام آن دیار را در پایکار را از جانب بر و بحر بکار در حیطهٔ قاهره در بند آن کشیده
و با تسخیر خرقه لوطلبا الی صوره الفلک الاعظم لاجرم سلطان دین پناهی که بنیاد این کشورگشایی بکند بی بود و بر دژ
تسخیر بلاد کافری موید و منصور بهمت شیری بنیت غزا و جهاد تجهیز عساکر و اعداد نموده و احمد پاشا که از امرای کشورگشایی دیگر بود
از جمیع ارکان دولت ممتاز بود و نزد سلطان در آن اوقات مزید التفات منظور نظر شفقت و انواع بسیار باری تعیین نمود و در ودعه
کشتی کوه پیکر و فلک فلک مسیر جهت تجهیز عساکر جابجا ان ترتیب فرمود و از اسباب قلعه گشایی از انواع طوب و تفنگ و تیرهای آتش و زنبورک
مهیا نمود و از معبر اسطنبول که مجمع البحرین دریای شمال و دریای فرنگ است متوجه کفه شدند و تجهیز سلاح استیفا نمود بسیار مراد از
صحبت فتح آگاهی بدریای شمال عبور کردند و در خاکی و حافت ساحلی حصار کفه را از جانب دریا و خشکی در حیطهٔ احاطه در آوردند و از هر طرف
لنگرهای را بمحاصره کاشتند و هر روز هیچ و بیداری از انداختن طوب و تفنگ بر کوب مستحفظان آنجا را مقهور و منکوب می داشتند
چون آن کفار کفه را از دار الملک فرنگ جنوبیه طریق استمداد و امداد مسدود و منقطع بوده و آمد شد ایشان و جوار بجانب فرنگ
توسط معبر اسطنبول با جمال ممنوع می نمود زیرا که عبور کشتی فرنگ منحصر در تنگنای معبر اسطنبول و معبر گالیپولی است و در دو طرف از جنب قلاع
مرد آنجا و احتیاط و دیدبانان آگاه مرغابیان دریا را مجال گذار از آن دو تنگنای نمی تواند بود و کیفیت که کشتیهای ایشان از شست و دو
راه آیند و از میان تنگ دو معبر که قلاع اطراف مضبوط و محفوظ است گذر توانند نمود بر آیینهٔ نصرت بعد از بعد از جهد
مدت تنبدان و حصار را منزل گزیند تکاپوی ضرب طوب و منجنیق رخنهای تمام در ملک فصل و کشور دیگا گزه کرده و هوا آنرا استواد
سینه ای بکینه حاکم و مستحفظان حصار را ایشوار ل صاوی از تیرهای گداخته لوطبایی جان سوز حیاتی ننوده آورده که اهل شهر و قلعه حاکم
و لشکر خود از غایت اضطراب هجوم نمودند و لوطه او کرها او را باطاعت و انقیاد سپاه سلطان مبادرت فرمودند که با دیگر دست
جلادت جیلدای گاه گاه و مصادمت با چنین لشکری موید و سپاه ظفر شعار نمانده و توزر آفات در عقب ارهن فاقات

تمامی اهل حصار را نجات از هلاک بسامانده که باقی اند خود ملک با تجابت غالب و بیناتی دین الملة عزت و دلیری و جنسیت اورا
کشف حاجات و مروت آن کرده و مرحمت شامل رعایای خیاو ما نعمه و ذمی خود و حقیقه و ولایت ممالک اتفاق ملک از زبان کالای بر
بوده و امش از زبان در حیقت هلاک می کرد از هم شعر ای النفس و لا موتنا و بنات الممالک القریبی و القاعه
مکه رکن و جب ظرفه از احمد پاشا که و کمال خواست و بعد از سه روز شهر و حصار را بر ابواب اسلام بر آورده جون از در طلب
شکر و تسلیم قلعه و حصار اعلام نصرت فرجام شوکت برافراشته و بر برج آن حصار گردون مدار متصاعد شد و کلیسا کلیسا ناقوس نغمهٔ
بر مساجد ناقوس کافری متواری گشت و اطراف شهر و سور مستحفظان غزات و جابجا ان محفوظ شد بنابر عهد که عموم را
به امان داده که داشتند لیکن خزاین و اموال او را تجهیز و تهیه نمودند خزینه سلطان دین متروک داشته و سپاه غازیان را به
دست اموال اسیران و متمردان فرنگی بجا و کاشتند و بعد از آن غنیمت و لق و نقود و اجناس از دست لشکریان افتاده که
تا به ریزه حد تنها مملوک از اصناف اسیران و در فرنگی نجاد و پری پیکران در کیسانی میلاد و جواری و غلامان و شیخ
خیمه آن انگرونی بغارت جاه بودند و از غرایب پوستها و حبوبهای غالی الاثمان از قاقم و سمور و جلوه الوان و سایر امتعه
و نفایس آن حدود بدست لشکر افتاد بیت غلامان و جواری جمله زیبا سمور و قاقم و کمخا و دیبا
و بعد از فتح و ضبط شهر و حصار کفه آهنگ فتح قلاع و اصقاع و ولایات اتباع او نمودند اول قلعه مانکوب را با مسلح جیوه در حیطه
تصرف در آوردند و بعد از آن از ازاق را که بندر و معبر تمامی ممالک متعلقه شمال است و درب عظیم که مشهور است و از اقصای
ممالک مسکو و دار الملک روس است قرار داده و در بلاد که از اوسیالات است و از تمام ممالک ترکستان تا نهایت حاجی ترخان تجار آن
و حدود ها و ما وراء النهر آمد شد تجار و قوافل ایشان اتصال است داخل ممالک اسلام و محکوم خدام سلطان عالی مقام کرد و اینها دست ملت
اسلام را در جمیع آن حدود و کفار بصولت مردانگی رسانید و بعد از آن جابجا آن کشور کشا قلعه منکوب توجه فرمودند و کفار آن قلعه اولا
از تسلیم ملک امتناع نمودند و در بکاوه دفاع برخاستند و جمعیت از قبول امنیت و طلب الامان اعراض و ترک جنگ نمودند تا آنکه جابجا
ترغابهای طوب بپای حصار مذکور بر دند و چندین گونه نیایات بر سر متوطنان حصار آوردند لشکر و حاکم قلعه بعد از آن غنیمت خود در ارا قلعه
بر آن کرده و دولت بکلف بیعت احمد پاشا در آمدند و طلب امان کردند و احمد پاشا کما سابق او در جنگ و دفاع جون متوجه تسلیم قلعه شدند یکی

از اقوام کفره مرصاد دیده آن کفار مقهور بنیاد مخالفت و عصیان نمود و از تسلیم قلعه کهنه ابا کرده بر جحود افزوده و اهل و عیال کفره را
بیرون قلعه کرده بودند و در قلعه بممانعت و خصومت روی آورده چون حصاری بغایت استوار و متین بود و از غایت شکوه و هیبت آن
مأمون و حصین بود لاجرم آینه احمد پاشا بطریقه حسن تدبیر اولا خود از پای قلعه نقل نموده و معدودی از لشکریان بمحاصره قلعه گماشت
و بعد از مدت معین نقل و تحویل آنجماعت را هم مقرر داشت که بطریقه [illegible] بعد از چند وقت [illegible] کردند و در محلی نزدیک
آنجا تمامی مجاهدان کمین کشیده که چون آنجماعت از سختی محاصره خلاص شوند البته بجهت حاجتی بیرون خواهند شتافت و مردم از
قبیل حاطر بمصالح معاش تردد خواهند یافت با مجاهدان از روی مجلت روی بکارزار آوردند و میان آنجماعت و قلعه حایل
گردند اتفاقا بر همان صلاح [illegible] عمل نمودند و عقلای مردم قلعه که از کفره بیرون آمده بودند [illegible] آوردند و حصار را بالفور
مسخر گردانیدند ومکروا مکرا ومکرنا مکرا وهم لا یشعرون بیت من یزرع الخیر یحصد ما یسر به و زارع الشر منکوس علی الراس

داستان

از فتوحات [illegible] سلطانی در بیان [illegible] سلطان [illegible] بنفس نفیس [illegible] بنواحی [illegible]
مجاوری [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] در جنگ [illegible] [illegible] سلطانی [illegible] و میان ولایت [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible] فتح مبین [illegible] [illegible]

چون تیغ زرآیینه اعدا دست مزد تیر توکشته از دل کفار کرد کمند زلف توای دشمن دین نیزه کیست شد عادت تیغ تو جهاد اکبر
[illegible] دم صبح آن روز که بر تو جهد بولاد تیغ مجاهدان بسم جدید وانزلنا الحدید فیه باس شدید [illegible]
و تنگ حیات [illegible] حسام خون آشام [illegible] نظام مصالح ایام در دست شاهان عالی [illegible] حکمت [illegible] [illegible]
مقرر داشته اند [illegible] صورت [illegible] تیغ و شمشیر [illegible] سلاطین [illegible] ابواب ملک [illegible] شاهی است
المخلص [illegible] چو [illegible] و وجود ملک [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] نور ایمان [illegible] [illegible]
[illegible] جان بشند جان و دین [illegible] والحمد لله تعالی که خود سلطان دین [illegible] در میان همه سلاطین

احمدی بمنزله آن شمع فروزان انجمن اهل ایمان بود بلکه در کشور شرع پروری و در ملک عدالت گستری آفتابی درخشان
می‌تابد اما اشعه آن خورشید منیر همه تیغ و شمشیر بود و خصم افکن جهان گیر و قابش آن نیر اعظم از آسمان تایید ازدی بجهاد غزا
رخساره مبارز آن دین مجاهدان فتح محمدی گشته و جمعی ایشان با نصرت صمصام بهرام انتقام کشور گشای آن عالم گیر و بعدا آن سلطان
دین پرور که بسال متوالی از ابتدا سلطنت عالی در مسند سریر و تمکین خود متحمل و متحمل نوایب خاطر و تخلف از رحمات ملکی و ملکی
نمی‌بود و هیچ وقتی مشتغل بنعیم و لذت شاهی و کامرانی شده از طلوع خورشید اشراق خود را از تردد و افکار خلافت و ملکداری
نمی‌فرمود پادشاهی چنین و در وقتی که آنکه با وجود نادری از رجاء بسر منگسته و با وجود اکثر جمیع سلاطین عظام
عرب و عجم مغلوب سطوت سلطنت و احتشام او بوده‌اند و از اعاظم علما و کبرای ملوک کفار عهد و شتمان از برای ذلت و نواب
سلطانی تکفل و تعهدی نمود و حکام آن سلطان دین از [illegible] و بر بر و [illegible] سلطان در مجادله عاصیان و مکافات طاغیان [illegible]
و اهمال جایز نمی‌داشت و در مواخذه کفار اشرار بر حسب ممدوح اشداء علی الکفار [illegible]
در تربیت [illegible] الم غلبت الروم [illegible] [illegible] [illegible] القصه چون سلطان دین
بعد از تسخیر ایران زمین [illegible] دین [illegible] [illegible] [illegible] و بلطف [illegible]
سرایا و جنود مجاهدان را [illegible] فتوحات حدود و امصار کفار بهر طرف [illegible] و از هر جانب اخبار [illegible]
[illegible] و در ولایات [illegible] [illegible] روزگار [illegible] مع علیه [illegible] رسیده [illegible] تیغ مبارزان معارک
قتال [illegible] ملحمه مشتمل علام و متواتر [illegible] الطاف الهی بحال [illegible] که احمد پاشا که [illegible]
و تکمیل فتح قلاع و مساکن آن بلدان فرموده بود و منصب امیر الامرایی روم ایلی که قبل از آن بجانب [illegible] سلیمان پاشا از عظما
قدیم بود تفویض فرموده و در [illegible] کرد و امرا روم ایلی [illegible] فتح قلعه [illegible] ممالک [illegible] بود و بعد از وصول [illegible]
در محاصره آن حصار [illegible] مدتی بمحاصره آن اقدام کردند و لشکریان از اطراف ممالک کفار [illegible] و [illegible]
[illegible] حصار و قوت [illegible] آنجا [illegible] کفار زیاده از آن بود که [illegible] آن لشکر [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] و با آنکه [illegible] آن [illegible] کفار را تسلیم اهل اسلام نمایند [illegible] سلیمان پاشا از فتح [illegible] [illegible]

پیش آورده و با کمال شفقت ضیافت ملوکانه و طعام عالی از آنچه آثار جلالی [illegible] ارتفاع کرده و سپاه اسلام را بار کرده
فتح و تسخیر آن قلعه را بشست تقدیر بار کرداشت و خان از صوب بصوب حماه ورت معروف داشت شعر
وجیاد الهمی من غیر جهد یعنی * کسیف بلا حد و کف بلا زند * و در ان اوقات بمسامع علیه سلطانی رسید که حاکم و والی مملکت
تملوک از اهل کفر و طغیان یعنی ولایت قرابغدان آثار مخالفت و عصیان بظهور رسانیده بود و والی و حاکم مملکت افلاق نیز از
سال بود در بسال خراج ارسال نموده زیرا اعلیه حکم سلطانی نافذ شده بود که خراج آن سال را خود در دست و کشته بدرگاه جهان پناه آورده
بجهود ابتدایت و نشر غایت خبر و احسان افزون شود و باز مملکت خود بار کرده و او نیز از امتثال این امر شرف سر بجده
تهاون و تسویف ورزیده بود و قبل از ان در وقت معاودت از تبیچ کرده که از فتح کفه انجا حاکم قرابغدان کرا حاکم کفه حمایت
نموده بود انواع شکایت بوقوع پیوسته بسا بنیده و غیر مخالفت و نفاق که در ایام حصار کفه جهت بات حاکم کفه بظهور رسانیده
بود بعرض مسامع علیه رسانیده و اگرچه حاکم قرابغدان در ان اوقات نسبت با سلطان دین مقام خدمتگاری و خراج گذاری بود
اما جهت مشارکت دینی و مذهبی و بواسطه قرابت نسبی با حاکم کفه آثار بغض و کین نسبت با جماعت موحدین که منظور نظر الطاف الهی اند
از ان بعد از ان زمان مخالفت کفه از وی واضح شده بود و کار رنگی و نفاق عظیم سپاه اسلام از زوال کشته لاجرم بنابرین حینی چند بود بعث
حکم جهانمطاع با سنجق سلیمان پاشا اصدار یافت که آنرا او لشکرهای روم ایلی که همراه برده بود چون در اسکندریه قدیمی [illegible] قبول
بظهور رسانیده و در تسخیر و فتح آنجا اهمال و تقصیر کرده حالیا تمام فی جانکه بوده توجه بصوب قرابغدان آورده و شهرها و ولایت
او غارت و تاراج و ویران ساخته و نفت ساحها مستاصل سازند و اگر خود با آن لشکر و اهل جنگ و جدال بنماید در قتال و جان و دل کوشیده
همم او را بر باد دهند و بی انگه این خدمات بعد اسلام اقدام تمام نمایند از نقض عهد هیچ وجه تاخیر نمایند بیت
که را زد دامی شفقت کجکشند * دگر خبر بر ره مرد و در انستند * چون احکام سلطانی حکم قضا امضای در داشت و هم کسی از بارگاه دولت
قهرمانی قهر و سیاستی بسلطان بر نهم رزم نارزنمایانی چند داشت شعر وما السعد کل السعد الا الفتی
وما النحس کل النحس الا التقاعد * بالضروره تمامی سپهسالاران عساکر که در ان سفر همراه سلیمان پاشا بودند از میان راه بجو
ولایت قرابغدان الشعبه حالیکه نهایتی اسکندریه و مملکت مذکور قریب یکماهه راه مسیره لشکر بوده و اکثر منازل در ان بلوکی کوهها

نمند و دنیا دعش و موضع صیحستان هم که در اینجا لشکری بود و در آنجا ان لکنی چون است این لشکر بکثیفی بود ابرنام محنت کشیده و
الم بسیار را شکرهای ناتوان و هوام خاشاک اسکندریه روی نموده اما مقتضای آن حکم لازم الاتباع ممتنع و لا امتناع نموده
بهر طریق که بود آن مراحل صعب را بقدم عزم جهان نورد در نوشتند و بجز از شورش عظیم نموده در مقابل ولایت افلاق
در که بستند و شروع در مملکت اعدا دین نموده و چند روز در میانه ولایت قرابغدان می گشتند و بعضی از کلایا و بقاع ایشان
آمد نهب و غارت خراب می کردند و بعضی غنایم و اموال می آوردند و حاکم قرابغدان کافری بود و نجاعت [illegible] و
در شجاعت [illegible] و دعوی [illegible] و با وجود قرا [illegible] سلاطین عظام چنگیز خانی در دشت قبچاق و غلبه پادشاهان الکروس
و افلاق [illegible] که از هیچ کس ترک [illegible] نموده و نعم [illegible] بکار رفته و شار غارت اقدام می نموده و از اکثر ملوک کفار بعلاوه نموده
گوی مسابقت در میدان شجاعت می ربوده و با این جوشن موزی نود و سال عمل الاقضاء [illegible] حکومت آن مملکت با استقلال
می نمود در ان ولا سیام معارضه جایان علم نامداری در مقابل لشکر سلطان برافراشت و از غایت بلادی و شهور که میان [illegible]
کفار بدین شجاعت و غیره و جنگی اشتهار داشت از تمامی مملکت خود سوار و پیاده بی شمار جمع کرده و از مردم ولایت [illegible] کرده
کرده که کمی را از ضبط و احصا خارج نمی داشت و مقابله و محاربت این لشکر جرار که با سلیمان پاشا بودند اقدام تمام کرده
و از هر جوانب جنگ و به بروی می آورده و چون سپاه روم ایلی در ان سال سفر بسیار کشیده بودند و بر مخارج و مداخل آن
مملکت کاهی خبر و صاحب وقوف نبودند بجز اینکه از مقابله با آن چنان لشکر انبوه و مغرور و کافران قوی هیکل تازه زور بجز
نموده و بیکبار بهمگی لشکر و سپهسالاران از آن سپاه کفار قرابغدان انگیزه بافتند و عنان اختیار از ان اعجاز بصوب فرار
رسانیدند و وقوع این واقعه اتفاق وحشت فاجعه ماتم و مصیبت آن شاهزاده جوانبخت سلطان مصطفی و آن شهور و صدا از سلطانی
زمان ایشان در سنه اثنی و سبعین و ثمان مایه متصادف و متقارن افتاده و از استماع این صورت خاطر عاطر سلطان دین را
انکسار خاطر عظیم دست داده گویا هر کدام ازین دو قضیه قضای مبرم بوده و در بی علاج و دوا نبود تا کم دیگر خاطرها
کافر نام هر کدام اتفاق بود در غایت و اشتها و لهذا سلطان از ان دو و این دو مصیبت نه روز آرام داشت و نه در شبها
خواب * و از هجوم سپاه و غم کشور و لما و دل اهل کشور با و ویران و مملکت جان ناصر خراب بیت

صفت بهار

وقالوا سپیلیتا قاسی حجرة * فقلت تعلم بحق الیقین الحجر * لاجرم سلطان از غایت غیرت و حمیت اسلامی هوای غزا این
دو کوه دشمن کامی نمود و داعیه توجه بنواحی قراباغ آن فرمود و بهمت عالی و عزیمت صادق خود تحمل دو علت سرما و برف
این ایام گوناگون نمود * و در اوایل فصل بهار سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه و در هنگامی که خسرو ممالک طبایع و مرکبات و موالید
کشور خوار الیه عظمت نایب لشکرهای قوای نامیه را در کار جهانگیری و فتح آهنگ لوا و تقویت می نمود * وجهت مزید اهتمام در تمهید
مقدمات فتوحات ان نوروز روزگار را میان ولایت گلشن و گلزار از جلوه نمایی چپ و راست پرانوار * بنیاد تاپیدن فرمود *
و عمله و صناع کارخانه صانع دهر بوقلمون شعار در رنگ آمیزی نقوش فروش چمن دست تسلیم دادند * و فراشان شمال و صبا سرادقات
جلال گل بقدی را در فضای صحن نشیمن گلستان برکشادند * و جوانان باغ و بستان * دیبای پرنقاب رماح و اعلام رایات الوان
گوناگون از دیگر کنگره حصار ساختند * و علمداران معارک سبزه زار در سایه ان سرو روان نیات را بر عرصه زمین زمان
جا افراختند شعر وکان الاشجار فیها ملوک * تنادی بجنس الازهار * و سلطان بی اعوان هم بکمی
لشکریان هرو و جانب اندرون ولایت روم ایلی را مجتمع ساخته و رایات اعلام افواج را بصوب ساحل شام برافراخته * بر کنار نهر توقف
از عساکر متلاحقه افواجا بعد افواج بخوی رخار موج بر انگیخت و بعبور لشکر منصور از آب مذکور ز بحری انهری از راه

بیت للمولفه

از جوش سپاه شد در قعر * بحر لرزان و ساکن از نهر * و حاکم و والی رطغان قرابغدان تو چه عجیب از رعب و مخافت
آفت لشکر اسلامی ترتیب داشت * و تمامی ملک خود را که بر سر راه لشکر سلطان بود آتش زده تا یکرشته تاب کیاجه علوفه
ستوران سپاه و تنگ حد ار حباب متوی حقیقا و هیچ قوت لشکر باشد در کوه و صحرا نگذاشت * هر که آتش زند بخانه خویش
خانه دیگران بباد دهد * وانکه جوید خواب تر از خود * شو میش قالی ز پا درده * و رعایا و متوطنان آن نواحی را
تماما از سر راه جلا فرمود * چنانچه در جمیع ملکت او یک متنفس بر جای نمی بود * و یک دانه از حبوبات زراعات در ان ارتفاع پیدا نبود *
چون چند روز بر کذشت * لاجرم میان لشکری چنان انبوه که بهر روزه محصول تا ملکتی واسع در آن ارزاق وقوت خود قانع نبودند *
از قحط و غلا کار در دم لشکری با ضطراب رسید * و از ترتیب قوت شکل آدمی پیشتر دار و هیچ جنسی که صلاحیت زاد و توت
داشته باشد چند روز به کسی بچشم ندید * نظم للمولفه * ترازوی در تنور چرخ آمد * ز شکل نان بغیر از قرص خورشید *

بغور چرخ هم از قحطیان * فطیر کرده مه کرده به نهان * نمانده از حبوب میوه نخل * بغیر خوشه پروین و کرده حمل *
اما سلطان صاحب تدبیر * از روشنی ضمیر مهر تنویر در بدایت توجه از پایتخت ذوالحکم فرموده بود که کشتیهای بسیار حمله خان بخش
و خوردنی لشکرها بیساو بر سبب اردند * و از راه اسکندر بغازی بحر قره دنگز بطرف آب توته بر سر راه لشکرها بردن آرند *
این رای متین سلطان سبب بقای زندگانی لشکر اسلامی شد * والا معسکری که ان انبوهی الا زلی قوت فقط و نی توت و ان چند نوع
هم هلاک می بایست * و با وجود دشمن قوی و عدوی غوی * از غلا غلات جوع عام آن در لطه بسیار دستیاری می نمود * چون سلطان
دین در ولایت بغدان چند روزه راه مشی فرمود * و والی و سپاه قوقان یا همکی بنوعی جلا کرده بود * که هیچ نوع از انواع ترحمت
تحصیل اخبار در هیچ منزل امکان می نمود * وجهت رهنمایی دران مسالک حمود از ان عوالی برتان دران مراحل و دیار دیار نبود * و حاکم
و لشکریان و رعایا کفار در جلهای تحت ارکوه و بیشه بر شاخ اجابه درزیر درختان و جنگستان پنهان شده * و جو ظلمت بر درون
شبستان نا امید او ناتمام کشته * چو اکه بوم شب کور در آفتاب مواجهه با خورشید جهانتاب نیت * و در حین اشراق شارق عالم گیر
لشکرها یکی با لجه تواری در غار درآمدی حیام غلام چار جهت * و بدرقه که رهنمای لشکر سلطان بود * هرچند اهتمام می نمود که از رای بریل
و ماوای ایشان تواند برد * یا لشکر سلطان را بر سر وقت اعدای دین تواند آورد * هیچ نوع بآن مسالک ایشان راه بیافت * و پیش
دیده وران رهنمای ملکه از مصباح هدایت نمی یافت مصرع * مگر هدایتی از غیب بیشوا آید * از وقوع اتفاقات حسنه که از
امارات قوت دولت و اقبال است * و از ظهور رهنمای رفیق توفیق که پیشوای اعمال و احوال ارباب شوکت و جلال است *
روزی بدرقه لشکر، راهی که داعیه سلوک آن بصوب داشت * بسهو و نسیان بجای کذاشت * و براهی دیگر مشغول و طریق غیر معتاد
افتاد * و سلطان از غایت آوارگی و سرکشتگی لشکر بقبول آن بدرقه فرمان داد * لشکر پادشاه سایه قاحت من یهد الله فهو المهتد و من
یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا * این ضلالت موجب هدایت و رهبری اسلامیان بمقصد اصلی سلطان شد * بیت للمولفه
بسا المظنه که در کارخانه تقدیر * در دیده الیت نهانی زدیده تدبیر * چراکه اصل مطلوب سلطان در یافتن محل تحصین و مکمن آن کفار با طغیان
بود * و اتفاقا بحاکم و والی سپاه بغدان و زجهت گمراهی بدرقه و دلیل اتفاقا بر سر منزل و قرارگاه آن کافران و محافظان افتاد *
لشکر ای بی سبق تدبیر و تیر روی کبر بر نکاه آن طایفه گمراه نهادند * چون سلطان را ظفر محل و مقر آن ظاهر طغیان عیان گشت *

خاک را همایون حضرت ظل اللهی مطلع و مقبول آن مهم خطیر بغایت فرمان دستیار آن شد غازیان [illegible] سپاه و مجاهدان و لشکریان مبارز از
همگی تهیهٔ اسباب جنگ و جدال و ترتیب شرایط مقدمات محاربه با اهل کفر و ضلال مأمور گشتند و در هر باب شتاب و اهتمام
غازیان اهل سپاه بذل جان و مال نموده بقدر مقدور سعی نمودند و طلایه نصرت طلایع که جهت ملاحظه اوضاع دشمنان در حرکت
پیش آمده بودند و در میدان مسابقت پیش قدم شده [illegible] گریزگاه و متحصن کافران [illegible] بودند چنان دیده بانی کرده که آن
کافران ظالم منزل و جای خود را با آلات حدید و سنگ و چوب استحکام داده اند و در اطراف طرق و مسالک هر گونه تزویر و حیله
دامهای مردم شکار بر سر راه مبارزان کارزار نهاده اند که در آن پیش و دخل [illegible] جهت قتل ایشان [illegible] مدخل
از قبیل محالات است و جلو [illegible] مجاهدان در درون آن [illegible] اعدای [illegible] و اکثر مردم خود را
بمیان درختان متراکم درآورده و از هر طرف چند قبای [illegible] کنده و دور حصاری [illegible] و [illegible]
[illegible] داشته و توپ تفنگ [illegible] و زنبورک بیشمار در میان [illegible] مهیا و مرتب ساخته [illegible]
تفنگ و چوب سوری کرده [illegible] فرو بسته [illegible] [illegible] نموده [illegible]
بعد از تحقیق کیفیت حال و ملاحظه حزم و احتیاط در امر جنگ و جدال سلطان صاحب اقبال در هنگامی که [illegible] فتوحات [illegible]
صبح سعادت [illegible] شد و سپاه [illegible] کشور ظلمانی شام [illegible] اقبال اعلام نورانی صباح [illegible]
از جبال شاخ [illegible] آسمان [illegible] اسفل السافلین [illegible] زمین [illegible] گشت و [illegible]
از لمعات شعاعات در اطراف گیتی منتشر ساخت و [illegible] روزگار [illegible] شجاع [illegible]
آسمان [illegible] نظم در آمد [illegible] فلک [illegible] زمین [illegible]
سرافیل [illegible] کشید و [illegible] سلطان دین [illegible] ترتیب صفوف [illegible] نصرت [illegible]
و تجهیز اسباب [illegible] مواکب [illegible] اهل اسلام [illegible]
مجاهدان [illegible] شده [illegible] میدان [illegible] چون لشکر اسلام [illegible] کفار [illegible]
واقع شد و از ازدحام [illegible] صفوف [illegible] کفار [illegible] اعلام ظاهر گشت [illegible]

از کفار پیش و حصار خود [illegible] تفنگ [illegible] خاشاک [illegible] و چون [illegible] آن
اطراف [illegible] لشکر سلطان [illegible] ساختند و تیر [illegible] اقطار
بر سطح زمین فرو ریختند و چنان هیبت و شکوه آن گروه [illegible] دلهای اهل اسلام
هر کره که [illegible] غلغله [illegible] زلزله [illegible] گوش [illegible] دریای کوه [illegible] دست می افتاد [illegible]
هولناک میان اهل ایمان [illegible] خاشعان ویخرّون للأذقان سجّدا روی بر زمین می نهادند اما بوقت [illegible]
[illegible] چون قرارگاه [illegible] کفار بر عمل [illegible] افتاده بود [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] نهاده بود [illegible] ایشان [illegible] مجاهدان [illegible] و [illegible]
[illegible] سبحانه و تعالی [illegible] بود و [illegible] صعوبت قرارگاه دشمن [illegible]
[illegible] بمضمون و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة [illegible] بودند [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] سپاه مخالفین [illegible]
جهت [illegible] اهل طغیان [illegible]
از [illegible] سپاه دین [illegible] ارواح اعدا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان دین [illegible] خورشید [illegible]
در میدان [illegible] نظم [illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذروهٔ آفتاب بود که از تابش آن خاشاک مثال گروه دشمنان در جلوه گاه لمعان آن سوخته آمدی نظم بیت

یغشی الی الآجال الحاف حکم مطلع الکلام فی طالع یکشف بالملم یوم الوغی بعین فرحه فی العنف کالشارع

لاجرم امرا و عساکر غزاة فخیام آن چون اقدام سلطان را بابر صدمت و شدت در میان معرکه جدال دیدند دیگر بار پس از جانب

جلوریزان بجنگ طرفة العین کنار حصار ساحت حصار رسیدند و احمد پاشا کدوک محمد آقا سپاسالار بیگلربیگی و تمامی جوانان

جان بازو روی در پیش پیش سلطان مبارزان سینها را سپر بلا کرده از مرگ خود در قدم سمند آن پادشاه دلاور ان مطلقا بی پروا رسیدند

و بیکبار رخنهای چوب و تخته حصار و باروی چوبین آن کفار لعین را بدست و بازوی پولادین خود از بیخ و بنیاد کندند و بیک حمله مردانه

جمله اسباب اعتماد و بنیاد و حصار مضبوط اعدا را بر باد داده از هم پراکندند چون مانع خیال حصار استوار از میان برخواست

و لیقدر افزودن سپاه مجاهد جهت و تالیف آن گروه معاند مجاهد چنان شد که بی اختیار کار جنگ کارزار دلها ربه

روی جنبی و مقابله و مضاربه اعدا جنگ جوی افتاد و کار ان را بالغروه باستی و بمرکب و بچالاکی نهاد و از وقت محمود جنوبی

تا بین الصلوتین بایره حرب و ضرب بر آسمان شعله می کشید و از زمین تا آسمان تیغ و ترکهای قطرات باران نشان در انبوهی سنان

می بارید و از لوامع سپهان آتش فشان مجاهدان زبانهای نیران در پیشه متراکم کفار یکبار در گرفت و در مثال تشر ... فساد

از نوک سنان و خنجر بر چهره کفار و از عروق شریانهای آن قوم اشرار فواره وار دماء سیال شدن گرفت و میان رعنان

متراکم در چنان پر ز ازدحام دران تلاطم غازیان متقدم دل مشرکان در خفقان افتاد بر اجال نفس بر ون دهان تنگ گشت

ابطال جهان مجاهدان از دران تنگنای تن و جان طاغیان و عاصیان مدخل جان کرده بود و که تداخل اجسام دران ازدحام رباح

مشام مبارزان بی شبهه جان می نمود و از زراهد اعلام و رایات غازیان در میان آن رخشان تحرک سلاح تهوان مبارزان

روس و سپاه مشرکان چون تار آفت سیه با عصان متراکم الافنان بر طبق اوراق فو ان ... می شد بیت

فالهام من نوع المواهی کلیو الجبال اذا ترددی الله منه برزان بنا دولتشاه سر دشمن جو اوراق خزانی

حاصل چون در معرکه حرب و قتال حجاب باروی چوبین و حصار مرسافه آن اهل ضلال برخواسته بود و سپاه بی عدد

متضاعف گشته و لشکر کفار دم بدم کم پسته و جنود اهل ایمان برا قبت اقتدار و صلت و منزلت متراکم در ضمن بشارت

قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین صرف نمود و بذل مجهود در تقدیم مراسم جهاد می نمودند و در مضمار تجلد و اصطبار بر شداید

انتقام عو آزار کار زار اله مشعر و رست الکتاب ذکر جمیل در دنیا و اسباب انتقام او جزیل در عقبی سبب بودند و جماعت کفار را هم چو

در کشش آمال ایشان اهل مقابله و اقدام محاذات او وی ممدوح و مقبول بود و از زیر بی موس حکومت و جهه حفظ ناموس خود

و اهل و عیال و اطفا عرض و مال خود می بایست تا بدم مرگ کوشش نمود لاجرم در چنین معرکه که فرقه اسلام بطلب علاوه و جنان از جنگ

جانبازان میدان کار زار مشهور بودند و از جانب کفار اشرار که دست نشاند شصت هزار مرد جنگی بیکار ... انتقام اهل و عیال خود

طبرا فو و معارضه استادگی می نمودند متواتر و معین است که سلامت نفس و بدن و وقایت جان وتن از زخم تیغ و سنان

و از آلام ضرب تفنگ و گرز گران در هر دو فرقه اهل کفر و ایمان متصور نتوان نمود و اعداد اعداد شهید و سعدا و شمار کشتگان

اعدا اشقیا و منقح خواهد بود بیت ز بس کشته کافتاد در دشت کین زمین گشته شد تا بکرنج برین اما چون لشکر اسلام بکثرت

و کیفیت غالب بودند و جنت ناموس تکثیر دین در اقدام و التحام خویشتن دار می نمودند و گروه گروه از جنود آلای متعاقبه و متعاقب

مجاهدان می رسیدند و فرقه فرقه از و فوج و دشمنان در رشته حدید دم تیغ حدید و سطوت اجل در می کشیدند تا آنکه حاکم و ولی

طاغیان فوج افواج ان طریق جهت استخلاص خود بفرار امواج از راه فرار یافت و با معدود قلیلی که کشته پشت متراکم بطرف کوهسار

پر درخت و جنگل مظلم شتافت و تمامی سپاه و خیل و حشم و اموال و اسباب خود و توابع را از پیش کم و بیش تاراج کرده

آن قوم خلاصی خود دو فرقه ان خود را فوج تمام می پنداشت و هر کدام از قاید لشکر از جبرها و اسیران جواری و غلمان جوانی

که اکثر بجمال ظاهر در زیبائی ترکستانی اند چندان بدست افتاد و گرد ضبط و محافظت ایشان عاجز بودند و در غلغله و ... چنگال مشرکان

حمد ان دستگیر شده بودند که بی بستاری شمار احصا و تعداد در عقاب ایشان می نمودند و هر قسم دواب و ستوران که غنیمت گرفته

گرفته بودند دشت و هامون مملو می بود و از اجناس و امتعه گوناگون چندان بدست آورده بودند که حمل و نقل آن نا ... چنین

لشکر گران ثقیل می نمود نظم بدیبا زمین گشته طاوس رنگ مشتاره دیبا چو پشت پلنگ اسیران زنجیر جهای دوست

جبالا و ... چو پیلان مست ز کوشش بریده مشتر بارها ز سرها تهی رگاه خود اسبها چون چنین فتح و غنیمتی عظیم که امداد

روی نمود سلطان ... تمام بدست آوردن حاکم آن طاغیان مصروف بود و مدت دو ماه در اطراف ممالک

بعد از آن سپاه اسلام متردد می بودند و جمیع مساکن و مواطن کفار را تا زمان برج و اوراق و ویران می نمودند تا آنکه موسم زمستان
نزدیک رسید و غنایم از حیز و احصا بیرون رفت و ضبط غنایم و ایصال آن نمیکرد و غلاظ قلعه بود و بلدان کوهستانی بکشید و سلطان
نیابد آن موسم جهت استراحت و رفاهیت عساکر منصوره اسلام از آن ملک مراجعت فرمود و بودن از آن راه از شهر توبه
عبور نموده به دار السلطنه هرات نزول نمود و چون در بدایت آن زمستان خطر بسیار از قلت محافظت و قطع ورود از کفار به کنار
نیابد آن رسیده بود و سلطان هر کس را که آمده و حکام بلاد و سرخیلان احجار مناسب ملکانه سرافراز داشت و به توجه
شفقت آن مواطن نمود همگی را در ضبط داشته و نظام دل خود که داشت و در این اثنا انهی شد که از کفار و اطلام و دوحین علاء ملک
متعال الملکی که حاکم مرحد هندوستان بود بمسامع خواقین رسید که پادشاه ملک بچس لعین در ایام غیبت سلطان و دوحین کفار بیت
توبه در ملکان ایشان هجوم آورده و آنجا که موصوف شد بوده است و داخل دار الاسلام است بطریق غلبه و استیلا دو قلعه استحکام
یافته اند و تمامی مصالح آن قلاع تحصیل نموده تمام حمل آورده اند و یک قلعه دیگر بر آن طرف آب بنا نهاده در هجوم الکفار مخاوی
ایشان دو قلعه محکم ساخته اند و باعث شدت سرما بسیار این مرکز که واقع شده اند اگر تا فصل بهار زمین موجب برهم الکفار
قلاع نظر دوام بخشند و سایر خوابی و فساد عجب حاصل در اهل دیار مسلمانی خواهد رسید و بعد از آن تدارک آن کار خطیر
بر آن کارها ممکن نتوان نمود وقت هر کاری که در آن کار اهل تدبیر ... بعد از استماع این حادثه
غیرت سلطنت و ملک داری و حمیت اسلام اندیشه داری سلطان چنان تقاضا نمود که فی الحال در دفع آن فساد و دفع ملک
اهمال نمایند و به هر چند موسم زمستان رسیده و لشکر به مشقت بسیار در وادی فقدان کشیده و تعلل و اهمال در دفع این فساد
بر فعال گران آمد و اگر در توبه متعلق به صورت ملایم ملک دین که اطاع ملوک و سلاطین مکتات و سلطان نیابی شود و کسب
خاتمت و استعداد کار اهل درایت شناسد آن تعلل مصاف حاصل گردد و اگر در توجه چند از فوات آن انجام کار
مخاسد منتهی خواهد شد و در خوابگاه اعدا و بدخواهان غلبه و ظفر ... شان سلطان مصاف و متواتر خواهد گرفت
لاجرم بنابر آنکه در تمامی کار ملک دولت مناسب نمی دید که امید بقا جز در این جای تدارک از این کار
بیاید از رحمت ... به سرعالم بلندی ... کوه گه بر صلاح ملک ... کلیه و ...
ثابت بود

صفت زمستان

و دولت علیه سلطان امرا و عساکر را از توجه مساکن و بلاد خود موقوف فرمود و خان توجه بعزم غزای قوم الکفر ومن سلط ... شد
اما مسافت فیما بین پنج روزه راه بود و همه مراحل و منازل کوه و دشت به نوعی که در فصل تابستان نیز از جهات اشتداد
برودت هوا مسافران و رهروان را در آنجا انواع مشقت واقع می رسید و کیفیت آن از غلبت شدت در ایام زمستانی آن امطار در آوایل
بود که پیاپی کوه و تنگی ها سالها در روی زمین بسیار بر هنگی عرض گذشته و موی برف اثبات سپید ساخته بود و اما در
بچشم دیدار از شدت برودت هوا جنین شوشی شد ملوح بر ملوح ... موی براندام خود افتاده بود و از غلبه سرما اعضا
جبال در پوستین قایم و سحاب شمال ... ملفوف می بود و به جهت حفظ اندام نازک تن از تندباد شمال و صبا لباسی از ابرهم آکنده
گشته و از برف ... بیشتر بود و سراکشان اغصان اشجار را از شدت برودت شوی بسر برده بود و لطفا
... می بود و نوجوانان ... با وجود نوبت نسیم ... از غلبه سرما ... کرمان ... بر روی خود ... کشود
... چند ... بسیار ... حاصل که در زمستان ... بسیار شد بود
که در آن منزل تمامی سپاه را بستی بر روی صحرا ... محمل حلول و ارتحال یافت و هر کس منزل خود را
... خود ... از غایت شدت سرما آن بود که ... حکم ...
و درو در غلبت چهار ... که گرفته بود و آب خوردنی از ... بسیار ... الطرق

... از چاه عمیق ... انواع نمود **نظم** ... بشکل موج ... فسرده ... دریا
... بسته می شد ... هرچند ... این برودت زمستانی ... باده از شدت ... بود
... آن شدت و صعوبت مصالح دین و دنیا و سعی در دفع آن از اهل ... بعد از قطع مراحل ... شده اند
حین وصول جای قلعهای آن کفار ... حصار ... و به جهت استحکام قلاع همه
آب ساخته بودند و لشکریان اسلام بی توقف از قلعهای یخ ... زودتر ... قلعه ... و ملاع کلی توجه مردانه
... قلاع ... شده ... دو قلعه که بر طرف دیار اسلام از جانب نهر ... ساخته بودند بمقتضای حکم سلطان بطریق ...
... فی الحال ... قلاع مضطر و مضطرب شده امان خواستند و قلعه را از وجود کثیف خود پرداختند

سلطان آن تمامت شرارت را بحوف بطعن در آورد با برادر و دست احتیاط خود یک دو شب تا دیگر اداره و دست ملک خود و بود

[illegible] تو نوبه گذشتند و هر کرا رغبت سکون دیار اسلام بود در طرف ممالک دو دو حسب محافظت قلاع اسلامی گماشتند

و چون [illegible] نو نوبه بهر عالی که مذکور شده چون رایات جلیله محمدی گشته میان دره کوهی از قلعه [illegible] بر بسته بود و دو نوبان که رفرما [illegible]

محمد بیجا [illegible] و خان آل بی شرف و سیع قنطره بکطاق سنگین [illegible] از سنگ محکم و در بر بسته منهی خان [illegible]

[illegible] دو رادن [illegible] بود حکم مستوی چون رمح [illegible] و از رعب برق [illegible] نمودن فی الحال لشکر

اسلام بدان صوب فتح قلعه کاذی که بدان طرف آب در عهده حکم لشکر [illegible] کرده بودند از روی [illegible] آب [illegible] آن

[illegible] و به عزم [illegible] قلعه [illegible] متوجه [illegible] مثنوی آن آهن [illegible] درع [illegible] و جوشن [illegible] آن [illegible]

چون کافران و محافظان قلعه سطوت لشکر سلطانی را برای العین دیدند و عساکر منصوره اسلام [illegible]

الله اعظم گشته شد و چون شب تا رنگ [illegible] پرده پوشی اهل عیب دامن سیاری گسترده [illegible] قلعه [illegible] اتفاق

تمامی [illegible] سیاه [illegible] شب ظلم [illegible] قلعه را خالی بجای گذاشت صباح [illegible] گرداد

لشکر [illegible] و جدال [illegible] قلعه [illegible] رسیدند بکنار قلعه [illegible] از کفار [illegible] خالی

[illegible] و فراغت [illegible] قلعه [illegible] در آوردند و فی الحال [illegible]

[illegible] کردند و آتش غضب و قهر [illegible] آن [illegible] خاکستر [illegible]

[illegible] الاعلام [illegible] و اوطان [illegible] چون مطالب سلطانی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] و شکوه [illegible] و الطبول [illegible] انواع

[illegible] کام [illegible] بجانب [illegible] دولت [illegible] فال [illegible] سلطان

دایستان [illegible] سلطانی [illegible] سلطان [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

حمید [illegible] نام [illegible] اقبال [illegible] و [illegible] گشت [illegible]

[illegible] رعوت کمال [illegible] اقبال است [illegible]

[illegible] الاقبال [illegible] انواع [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] العصاب [illegible]

[illegible] السلطان [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] لم تبرح الشمس [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] آفاق [illegible]

[illegible] سنه اربع و ثمانی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] و چون [illegible] بوده [illegible]

بود که [illegible] قلعه [illegible] الایام تا زمان سلطان [illegible] اعلام کفار [illegible]

منسوب [illegible] و هر [illegible] کنار [illegible] صباح [illegible] سعادت

[illegible] دست [illegible] قلعه و دیار [illegible] نموده [illegible]

شیپور ... [illegible] ... گشوده ... بیت ... [illegible] ... بجوشش ... [illegible]

فاما بر شمال ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... نمایان شده بود و سلطانی ... سلیمان پاشا ... [illegible] فتح آن

قلعه و اعمال آن مملکت ... [illegible] ... سلیمان پاشا ... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... و در این نوبت

لشکر اسلام را ... [illegible] ... فتح ... [illegible] ... آن قلعه ... [illegible]

فاما ... فتح قلعه ... [illegible] ... سال ... [illegible] ... حکم ... [illegible]

و لشکریان ... [illegible] ... اسکندریه شود و ... [illegible]

... [illegible] ... احمد پاشا ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطانی ... احمد پاشا ... [illegible] ... قلعه ... حصار ... [illegible] ... و سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

... در زمان پادشاه ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... گذشت که

آنکار ... عساکر اسلام فرموده بود و سلطان ... آن قلعه میسر نشد فاما ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطانی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... اسکندریه ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... اسکندریه ... [illegible] ... قلعه اسکندریه ... قلاع ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... قلاع ... [illegible]

... [illegible] ... قلاع ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... دریا ... [illegible]

درعوس گول باشی

آن قلعه ... [illegible] ... آن دریا ... [illegible] ... خانه ... [illegible] ... دریا ... [illegible]

... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... عظیم ... [illegible] ... سلطانی ... [illegible]

... [illegible] ... اسکندریه ... [illegible] ... اند و ... [illegible]

... [illegible] ... آن قلعه ... [illegible] ... و اگرچه در قدیم الزمان این قلاع و ممالک ... [illegible]

... [illegible] ... پادشاهان فرنگ ... [illegible] ... اند و قلاع ... [illegible]

دریا ... [illegible] ... چون سلطان ... [illegible] ... و کوچها ... [illegible]

... [illegible] ... لشکریان ... [illegible]

... [illegible] ... اگرچه بعضی لشکریان ... [illegible]

... [illegible] ... فاما سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... لشکر ... [illegible] ... قلعه اسکندریه ... [illegible]

... لشکر اسلام ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

تسلیم ... [illegible] ... قلعه اسکندریه ... [illegible]

... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... سلیم ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

... [illegible] ... بیت ... [illegible]

... [illegible] ... دیوارها ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

... [illegible] ... بالای قلعه ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

قلعه ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

قلعه‌ها و سپاه عثمانی لشکری بی‌نهایت جانب خصومت و منازعت تواند نمود [illegible] بود کوه اگر به شمشیر [illegible] بنا بر عادت [illegible] هنگام
چون حال قلعه‌های قوایی این شد و انهدام قلعه و دیوار و دولت کفار مشهود و معاین گشت سلطان حکم فرمود که لشکر اسلام بر سر قلعه
[illegible] بر [illegible] اطراف معمور است که [illegible] ست [illegible] بر آمد و حسب امر داب الاذعان که امر [illegible]
[illegible] ی لشکر [illegible] یورش [illegible] شد و تسخیر قلعه با جان لشکر دلاور [illegible] گشت [illegible] محکم
صبحی که جهت فتح حصار شب [illegible] دیوار آن قلعه استوار [illegible] به [illegible] خورشید [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] شرق [illegible] از لشکر [illegible] دایره [illegible] افروخته شد و [illegible] عادت [illegible] از هر طرف قلعه [illegible]
کرفت و [illegible] حصار متین [illegible] لمعات [illegible] نور [illegible] بنیاد [illegible] نمود و [illegible]
عالم [illegible] از [illegible] بر روی [illegible] شود [illegible] فتح [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] که [illegible] ها بر آن [illegible] روی [illegible] حصار [illegible] افتادند [illegible] مسعود [illegible]
آن قلعه استوار افتادند و [illegible] و [illegible] های [illegible] بر اطراف کوه و [illegible] آن [illegible] حصار رسید [illegible]
[illegible] که [illegible] مثال [illegible] جمع شده بود [illegible] مسعود [illegible]
قدم [illegible] سنگ [illegible] می‌نهاد و از بلندی آن [illegible] تا [illegible] بالای قلعه [illegible] کفار [illegible]
[illegible] و سایر [illegible] و بسیاری از لشکر [illegible]
[illegible] کرفتند [illegible] که [illegible] قلعه [illegible] بود [illegible] لو [illegible]
[illegible] حمد [illegible] آن وضع [illegible] استحکام حصار و بالای آن [illegible] کوه [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] مسعود [illegible] بر روی [illegible] لشکر کفار [illegible] از غایت [illegible] و [illegible]
[illegible] اثر [illegible] انفسه [illegible] روز [illegible] طلوع صبح [illegible] ظلام شام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] صبح [illegible] فتح [illegible] ملک [illegible] سلطانی

صفت صبح در جنگ قلعه

مبارز شده و وجود [illegible] آن [illegible] مسامع [illegible] گشت و [illegible] دولت [illegible] آن
[illegible] قلعه اطراف لشکر [illegible] نمایند و بتوفیق الله تعالی چون آن قلاع مسخر شود [illegible] قلعه [illegible] تسخیر
[illegible] این [illegible] امیر الامرا روم [illegible] و [illegible] پاشا با امرا و لشکر [illegible] قلعه [illegible] فتح [illegible]
سلیمان پاشا [illegible] امرا و عساکر [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] فتح سلطان [illegible] که [illegible] پاشا [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] پاشا و سلیمان پاشا [illegible] قلعه [illegible] جهت جنگ [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] جنگ حصار [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible] حکم سلطانی [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] فتح [illegible] سلطان قلعه [illegible] سپاه اسلام [illegible] فتح آن [illegible] حصار [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] قلعه [illegible]
که از آن [illegible] و از میان لشکر [illegible] چون [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
لشکر اسلام [illegible] صاحب [illegible] از میان [illegible]
سلطان [illegible] کنار آب [illegible] از [illegible] چون [illegible]
[illegible] کرفتند [illegible] کشتی [illegible]
کافران [illegible] کفار [illegible] کشته [illegible] شمشیر [illegible] کشته [illegible] اموال [illegible]
و [illegible] گشته و اموال [illegible] غنیمت [illegible]
[illegible] کفار [illegible] مردم [illegible]
[illegible] کردند [illegible] کنار آب [illegible]

پناه جستند و کشتیها را در میان آن جزیره [illegible] لاجرم [illegible] سلوب سابق لشکر غازیان [illegible]

[illegible] در میان جزیره [illegible] از میان آب [illegible] کافران [illegible]

[illegible] کافران [illegible] با آب شمشیر روان که جا جستند و اهل [illegible]

کشتیهای ایشان [illegible] و بعضی [illegible] انواع غنیمت [illegible]

و لم یجعل الله للکافرین [illegible] فمن کان [illegible] قلعه [illegible] تحت تصرف [illegible]

سلطان اسلام [illegible] قلعه [illegible] سایر قلعها را در غایت استحکام نموده و مردم [illegible]

آن [illegible] فتح [illegible] سلطان [illegible] بسیار بود [illegible] قلعه [illegible]

دولت [illegible] سلطان [illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] و جنگ سلطانی [illegible] قلعه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اهل [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] علم [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] استحکام [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] بیت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

قلعه [illegible]

قلعه [illegible] و [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] تسلیم قلعه [illegible]

قلعه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] تسلیم قلعه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سپاه اسلام [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible] واقعه دیگر از [illegible] [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] انواع [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible]

[illegible] البیان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]

گفتاری کرده احمد پاشا در خدمت سلطان ذکر احمد پاشا گدوک که در بعض اوقات متعهد سلطانی و در قلعه [illegible] استانبول [illegible] بود

بنیان آورده مبانی منسوب که اگر آن چاکر مخلص سلطان در این سفر توفیق [illegible] تمامی خدمات سلطانی را مفتاح سپاه و لشکری [illegible]

گردد [illegible] بانجام رساند که سلطنت [illegible] سلطانی [illegible] رسید و هیچ کس از مردم لشکری [illegible] کشید سلطان چون

این گونه کلمات از احمد پاشا [illegible] عمل شود [illegible] بود [illegible] سلطانی [illegible]

سلطانی [illegible] کلام او [illegible] نمود [illegible] سلطانی [illegible] فرمود لیکن [illegible]

شد که [illegible] در خاطر سلطانی [illegible] کلمات [illegible] احمد پاشا گدوک را با سلطان داده

هر گاه باشد [illegible] قدر خود [illegible] تا بعد از آن [illegible] قلاع و توابع [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خدمت سلطانی [illegible] ارکان دولت [illegible] از سود [illegible]

[illegible] احمد پاشا گدوک [illegible] سلطان [illegible]

زمان [illegible] حاکم [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] داشتیم [illegible] از استانبول [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] احمد پاشا گدوک [illegible] سلطان [illegible] فرمان

همایون [illegible] احمد پاشا [illegible] فرنگ [illegible] داشتیم [illegible]

[illegible] احمد پاشا پانزده روز [illegible] حاکم بود [illegible]

حکم سلطانی [illegible] متوجه ولایت [illegible]

و عصیان [illegible]

چون [illegible] بانجام رسانید [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] آن [illegible]

[illegible] سلطانی است [illegible]

فاملشار [illegible] سلطان [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] احمد پاشا [illegible] سلطان [illegible] دولت پناه داده و بنا بر این [illegible] شوق و عزم توجه [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سپاه و لشکری

[illegible] ممالک [illegible]

ولایت [illegible] مسافت [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] ممالک [illegible] بسهولت حاصل است [illegible]

[illegible] سرحد دشمن [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] دار الاسلام [illegible]

[illegible] سپاه و لشکری سلطان [illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] شهر [illegible] حصار [illegible]

[illegible] شهر [illegible] لشکر منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] اطراف آن شهر [illegible] قلعه [illegible] قلعه‌ها [illegible]

[illegible] ممالک فرنگستان [illegible] سپاه اسلام [illegible]

[illegible] سلاطین ممالک فرنگ [illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

واقعهٔ دیگر آنکه چون سلطان سعید از غزای اسکندریه چند وقت در دار الملک قسطنطنیه متمکن بود اما هرگز

دین محبت پیوندش ملاحظه چیزی از فتح و ظفر در اخذ فان استراحت نمی‌نمود و ولایاتی در اندیشه فتح کشورهای [illegible]

[illegible] از اقطار اهل کفر و عصیان بود و در آن چند روز توقف در اسطنبول از غزای ولایت شمال جهت فتح قلعه و حصار [illegible]

[illegible] از نواحی که فرموده بود اگر بعد از فتح ممالکت که جمهور آن ولایت در تصرف کفار بود و حاکم توجه الهی را با فوجی [illegible]

منصوره در کشتی بزرگ براه دریا روانه دیگر با جانب [illegible] و در آن اوقات چون جماعت [illegible] سلطان

در آفاق جهان شایع [illegible] و اکثر از عساکر منصوره سلطان و جواری [illegible] نواحی قلعه فوج رسید و جماعه کفار [illegible]

حصار [illegible] از سپردن ملک و قلعه چاره نیافتند و قبل از غلبه [illegible] بر جان خود امان خواسته تسلیم [illegible]

مذکوره با توابع و لواحق کردند و وقت تمامی ممالک روس و ولایات [illegible] و منطقات ولایات کفار و [illegible]

اقطار است [illegible] نواب سلطان [illegible] در آمده بود و اهل آن ولایت [illegible] عامره [illegible]

[illegible] فتح هدوده و اطراف ممالک که از مواضع کفار و ظالمان مفارق شد بیت خرابی کرد و کشور آباد کرد

در ظلم را خانه ویران کرد و واقعهٔ دیگر از وقایع سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنکه در بعض اوقات که [illegible]

میان سلطان [illegible] اسیر ایشان بوده و [illegible] حکام حدود و اقطار روم [illegible]

[illegible] و حاکم قلعه و ولایات [illegible] در نزدیکی ولایات [illegible] و متصل به حدود ممالک سلطان [illegible]

[illegible] خدام سلطان [illegible] بوده و چون سلطان السعید از فتح و غلبه [illegible] و اکثر [illegible]

[illegible] از دفع آن [illegible] و حشمت [illegible] حاکم [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه فرمان جهان مطاع باسم ولی العهد سلطان [illegible] سلطان بایزید خان

خلد الله ملکه علی اهل الایمان که در آن ولایت [illegible] و آن اقطار [illegible] بود [illegible]

اوقات [illegible] بود [illegible] لشکر ایشان [illegible]

سلطان [illegible] والد خلافت پناه [illegible] به جانب [illegible] لشکریان [illegible]

کرده بود و چون توفیق [illegible] دولت [illegible] سلطانی [illegible] تصرف خدام عالی در آمد

و حاکم [illegible] ایشان [illegible] طریق فرار اختیار کرده و التجا [illegible] کرده با وی پناه آورده و حسن [illegible]

[illegible] و بعد چون [illegible] شوکت و اقتدار [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] بیت هر که [illegible] ای [illegible]

واقعهٔ دیگر [illegible] سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنکه در زمان سلاطین ماضی آل عثمان [illegible] سلطنت پادشاه [illegible]

[illegible] از جانب [illegible] تصرف [illegible] آمده بود اما [illegible]

[illegible] نام [illegible] بزرگ [illegible] و جزیره [illegible]

[illegible] سلاطین آل عثمان [illegible] جزیره [illegible] ایام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] بود [illegible] جانب کفار [illegible]

آن [illegible] جزیره [illegible] بود [illegible]

جزیره [illegible] ساخته بودند [illegible] آن جزیره [illegible]

و قطع طریق [illegible] اسلام [illegible] سلطان [illegible] از استماع [illegible] کفار [illegible]

[illegible] قطاع الطریق [illegible] از غزای اسکندریه [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] شده [illegible] قسطنطنیه [illegible] حاکم ولایت [illegible]

[illegible] جزیره [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] لشکرهای [illegible] سلطانی [illegible] اسطنبول [illegible]

[illegible] جزیره [illegible] حصار [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible]

چون بحکام ولایات دیار هند حسب امر سلطانی تعمیر و آبادانی آن قلاع و حصون بهر دو جزیره اقدام نموده و بنابر حکم سلطانی کثیری
از هر طرف [illegible] بحکم رسول و رغبت خود طالب سکونت آن جزایر بوده و مع ذلک اصل قیمت آن جزایر نباتات قابل زراعت
و تجارت است و آب و هوای آن نباتات ملایم و مناسب کشتی سفاین بحر و اهل تجارت است از کشتی در آن جزایر معموره
چند تنی از مواضع و قرای در غایت لطافت و بساتین و باغات در نهایت طراوت و نضارت شده و شهرها آکنده گونه گون انواع فصل
و فواکه و باتات [illegible] از آن جمله نخل و سایر ممالک ساحل [illegible] و نارنج و ترنج و لیمو و مثل آن و امثال اینها اهل کشتی
انواع [illegible] بوستانی است که نظام ملکی بهم دارد [illegible] و از جمله
مستغلات [illegible] سلطان [illegible] جزیره [illegible] موسوم به اقالیم الامام الجزیره
معروف بود [illegible] که اعظم [illegible] است و خواص آن در کتب [illegible] مذکور است و در آن جزیره
در خصوص چنین مشهور [illegible] نموده و از آن جزیره جمیع اقطار عالم فرستاده به حد تمام [illegible] بوده و در آن مدت که آن جزیره
را معطل و غیر مسکون گذاشته بودند منابع و معادن آن [illegible] با اهل اسلام آشنا شده بودند و لهذا مواضع آن [illegible] سال
ترتیبا از طین مختوم خالص [illegible] میان [illegible] بوده و در اکثر ممالک [illegible] از آن طین مختوم است بدل آن [illegible]
از [illegible] استعمال می‌کردند تا آنکه بامر فرمان رفیع [illegible] سلطان [illegible] آن جزیره [illegible] و تصرف
معدن طین مذکور را تتبع و جستجو نمودند و بعضی از حکما و اطبا در زمان [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] که در کتب قدما حکما [illegible] اسلام نشان داده طین مذکور را از معدن خود اخراج کردند و خود در آن زمان بحضور سلطان آوردند
[illegible] و از [illegible] و حکمت [illegible] سلطان و دانش پرور [illegible]
[illegible] آن [illegible] سلطانی [illegible]
دیگر از [illegible] سلطانی [illegible] علم [illegible] و حکمت [illegible]
[illegible] و تمام [illegible] آن [illegible] شده [illegible] آن اطراف عالم [illegible]
از [illegible] و کیف [illegible] حیث [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
چون معلوم و محقق [illegible] مراتب امکان [illegible] و نظام [illegible] آن [illegible]
و [illegible] که [illegible] فلک [illegible] اقبال [illegible]
در [illegible] قبول [illegible] اگر چه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] مراتب [illegible]
[illegible] اعلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] علام [illegible]

و دولت بیمنت جبلت بود و دولت تمکین ٭ سخت با بخت فیروز من لشکر ٭ چنانکه العقب در اوایل فرمان جهانگشای سلطان محمودی
نوای نظام سلاطین موید دولت ابدی که از بداء جوانی بخت سلطانی و در اوایل جلوس سریر جهانداری گیتی ستانی و در تحصیل
علی الاتصال و بهر توجهی و اقبالی که بحصول مطالب آمال حضور صاحب از ملازم سلطنت و جلال نمودی مطالع توقعات یمنی گویا علی الفور باستعجال
استقبال آن مقصود قصد مال مساعی و جهاد نمودی و در هر نهضتی از عساکر مجاهد شعار ش از مبشران عالم جنت بنیان فتح ملک و تحصیل
غنیمت عمال شنودی ٭ فاما در هنگام حلول وقت اشتغال از این منزل بی ثبات عطایا آثار و علامات انقضای عهد خلافت و سستی گوش
انظار نشین و بوزد خو اقران سپاه اهل حق و نقش انتشار و جهودی می‌نمود ٭ و متعاقبا حین و اتفاقات ملایم در روش کمال
مخالف می‌نمود و در روز آن تقدیر چهره می‌گشود ٭ بیت ٭ ناکامی ور بخت تو حاصل گشت ٭ ور کام شود حاصل او زان تو حاصل
و از جمله مقدرات که در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاده بود که سپاه ظفر شعار این دولت روز افزون بعزمت مناقب سلطان
الوفی ابواب فتوح بر چهره مراد گشود ٭ واقعه اول آنکه سلطان مجاهدان از جنود مرز خلافت بجهت مهمی ملک جنود
عساکر اسلامی بنهضت جهاد فرمود ٭ و آمراء عظام مجاهد پیشه انسل بیک و اسکندر بیک و علی بیک میخال اوغلی و بالی بیک مفوض اعلی
بشمول سپهسالاری تعیین فرمود که بر جانب ولایت انکروس که حاکم آنجا در زمره معاهدان بود متعرض شده بودند
شروع نمایند ٭ و بر جانب انکروس لعین از روی استیلا و غلبه تمام درآیند ٭ و هر جا که رسند بکشش و تاخت و غارت و قتل و قصاص
فرمایند ٭ چون حسب فرمان همایون آن سپهسالاران مجاهد در ولایت انکروس خوض کرده تاراج و غنایم عظیم نموده در هنگام مقابله
و معاودت با غنیمت بسیار و اسیر بی‌شمار عازم بودند ٭ و در آن حال قرال انکروس با پادشاه بوسنه لشکر جاضر نموده ٭ و در هنگام
مقاومت سپاه اسلامی در راه مقابل آمده با اغوای اعداء آمراء عظام مجاهد شعار هر که از ایشان ... گفار ... غارت آورد
و هم این سپهسالاران غازی هر که ای خود را از سپهدار ... مستقل الرای ... و در همه جا ...
در میدان مصاف ... کفار ... ٭ لاجرم ... هر صورت اختلاقی ... مقاتله ...
و در صدد امداد و اسعاد یکدیگر در هر واقعه عظیمه ... بودند ٭ بنابر این قتال انکروس ... چون بی اتفاقی تمام میان سپهداران
غزاة و مجاهدان ... کردند ... متوقف شده ٭ ... ایشان ... آوردند

قزال بر مکر و احتیال ... اطفال با سپاه بسیار از اهل ضلال جمع نموده در محلی تنگ خطیر که عبور ... گذشته ... ضرورت نمود و تو
بر سبیل توجه و در آنکه ... عبور ... نمود ٭ و سپاه اسلام را از هر جانب جنگ نهادند ٭ و آن سپهدار از سبب عدم اتفاق
با هم دیگر ایستادند ٭ و علی بیک که در خاطر ... اعتمادی ... داشت ٭ و بحسب مرتبت جاه و جلالت شان خود را
بر همه مقدم و پیشوا می‌داشت ٭ در مقام مقاومت با لشکر قرال ایستاده ٭ و جز معادله کفار را بسیار آمراء غازی سبیل ... سپاه
چون ... قلت ... آمراء سپاه مفقود بود ٭ و بحسب اتفاق محل جنگ که هم ... اتفاق عساکر اسلام ... یکی از
سپهسالاران لشکر جهاد ... امداد و اعانت ... بیت ٭ اعتمادی نیست بر اتحاد دوم ٭ بلکه بر کردن ...
لا بوم چون دشمنان کثیر العدد ... بودند ... لشکر متفرق اسلام ... بودند ٭ و در آن ...
مجاهدان غالب شدند ٭ و ... از حیات باقی بود ٭ و در جنگ ... کوشش نمود ٭ ... لشکری
و مردم او با گروه ... الوف بود ٭ ... سردار لشکر ... رسید ... کس ...
از دلاوران ... ٭ و علی بیک میخال اوغلی ... اعلی سپاه
سپاه مجاهدان روی بفرار نهادند ٭ ... لشکریان کفار ... سپاه ... اسلامی
... ٭ بیت ٭
دیدی که ... ٭ ... ٭ فاما ... که در آن شام ... بیک
شهدا ... و چنین ... بود ٭ و از ... خالق ... جان خود را ... انواع ...
آثار ... در مشهد و مقام ... شهدا ... کفار ... صغار و کبار ...
... الاشراق ... ٭ و در ظهور ... انکروس ... بوده اند
و ... انکروس ... عالی بر مشهد ... ٭ و از آن وقت الی الآن ... کفار ...
مرقد ... خالص ... ٭ ... ٭ واقعه دیگر از وقایع سنه
خمس و ثمانین و ثمانمائه آنکه ... جزیره ... ولایت ... ولایت روم ٭ و از ... جزیره

ثنا قزال ... غالی ...

جمع کوهستان و بعضی از ضیاع و قلاع آن جزیره نمایان است • بر ساحل آن جزیره روم و در جهت حصانت قلعه و شهر مشهور و کثرت ولایت مرتفع
مال پسندیده افلاطون و احکام آبروها و کلمات • و چون بر سر راه جواری حصانی است که متواره عبور و مرور از روم به شام و مصر گردیده
بلاد اهل کفار آن جزیره خزره و اسیر بسیار و جماعت اینها که نموده خصوصا تجار و قوافل اهل اسلام و کفار سایر بیاده غایله شود و در
فتح آن جزیره تسلط تمام اهل روم و شام بر جمله ممالک ترکستان مطلوب می بوده • بنابرین ملاحظات سلطان دین پرور عزیمت
تسخیر آن جزیره و الحاق آن ملک به دار الاسلام مصمم شده • داعیه آنکه که عزم او مقدمه کبری جهت سایر فتوحات سلطانی بود و اشبار در رای سلطان
منضم گشته • بنابرین مسیح پاشا که در عهده وزراء انتظام سلطانی بود جهت سپهسالاری آن جهاد اکبر میان آن لشکر گماشته • و متابعی امرا
و عساکر ممالک دولت و اعوان خوش و ارکان به متابعت و مرافقت او مامور داشتند • و سرها از دریا و کل از لشکر ملکی مقرر شد که از خانه
تا آن دیار ده و شش و هفتاد و بعض لشکر عرب از آستان سلطان به همراهی مسیح پاشا مامور شد • و هفت کشتی بزرگ با سپاه بیرون از استانبول
تا غلطه با تمکین و تعظیم آماده و منتظر گشت • چون مسیح پاشا با آن سپاه جابران جزیره مذکور شروع نمود • حکم تاراج و محو
آثار بغلا و عمارت و امر قصد موده از جانب ... شهر بند و سور و بیرون آن لشکر محاصره ... و از هر طرف ترمیم جنگ و طرح یورش انداخت
• و در یک جانب حصار که متصل بدریا بود برجی عظیم افتاده که مشهور بعمارت موسوم است • و لشکر توابع اخبار رجال مشهور و معلوم که در زمان
امارت معاویه بن ابو سفیان که به اراضی ممالک مصر و شام • بلکه بر اکثر ولایات و اوابی اقالیم استیلای تمام یافت جهت اصلاح کشورگیری
خود در بلاد روم و تواریخ ایشان طلبیده خود را به تسخیر جزیره رود و در بالا رکات کاشت • و چون لشکر بسیار از آن دریا بر سر آن حصار که سنگ
• تحصیل آن حصار در آن شانی جدا اشت • سرخیل سپاه سالار لشکر جهت اصلاح مهم قلعه آن جانب و اساس آن برج را در میان آب دریا
ملک رکرده • و دیده ابرسوده حصار قدیم و سنگ او بر آسمان بر آورده • چون در آن نوبت بلکه در هیچ وقتی از مدت دولت اسلام
تا آن جزیره مسخر گشته • هیچ پادشاهی ازین دولت تمنای تسخیر آن حکایت نشده • آن برج که در زمان معاویه ساخته موجب آن حمایت بشده که
استوار و حصانت آن حصار گشته • و در ایام از لواحق قلعه و شهر بند کفار شده • و له و کانت مرغبات الی الجلیل
تحقیق و عن الفلک لا یدرک • چون رای مسیح پاشا بران قرار گرفت که اولا در تسخیر آن برج غریب بنا ابتدای کوشش نماید و بجد تمام
شروع بدان برج و حصار را کشاید • روزی تیغ سپاه اسلام از اطراف دریا مرتب داشت • و جمیع آلات جهادی

و سفاین و امتهای برج بیرون نهاده است • چون کشتیهای غزا بر زیر آن جانب برج مذکور روان ساختند • و از جمیع اطراف تطاوب
تفنگ و تیر و ضربزن بزرگ جنگ عظیم انداختند • و در عین جنگ چون کشتیها بنزدیک حصار مذکور رسیدند • اهالی برج با قلاعی متانت
دریا که از آب شاملات است • از بنیاد تنگ و ضربزن که بوده • و کشتیها بر روی آب حدت آن سنگ ریزه و کشتی نموده چون
در آن روز وصول کشتیهای برج میسر شد • لشکر اسلام از معارضه عودت نمودند • و در آن باب اندیشه و رای و رای آن
تکرار و الطاف اختیار نمودند که در روی دریا تخته و جهاز و ضمائم پلی یا پای برج مرتب سازند • و دیگر باره کشتیها را از جانب
دریا قصد حصار گماشتند • چون در روز جنگ کشتیها از پل نزدیک حصار رسیدند • و از جانب جنگی غازیان دلاور بر سر
که ساخته بودند صفها مردانگی بر کشیدند • و از میان کشتیها تیغ کشیدند و نگاه از برج به مثال تیغ و شمشیر ابدار خود را بر ایشان
بمیان آب افتادند • و بعضی شناوری و بعضی با کلو و میان در درون آب متوجه حصار شده • روی جانب برج ضربزن بجهاد زنند فاما
لشکری که از جانب پل بر بالای پل هجوم نموده بودند • و از غیرت جهادی روی دریا ایشان هم بیا رفته از پل بحصار اندر
نموده • مقتضای قضای الهی پل که بر فوج جهاد و غزا تعبیه شده بود به ازدحام لشکر شکسته و در میان پشته شد • و خلق بسیار در
آب افتاده غرق شدند • چنانچه دو سه هزار و سپاهی کلاه حهادی بر سر جزیره دریا به شتاب بقا شتافتند • و جماعت
شکست پل لشکر جهاد ازان دریا حوض ترتیل و اصطراب گشته بود • کفار را اوقات تمام اربعین صورت بدی ننمود که
تمام آن جماعت غازیان که از کشتیها بمیان آب افتاده بودند • و دلیرانه روی به برج عرب نهاده • ضربزن تفنگ تیر و ضربزن بزرگ
بر آن غازیان بر سر ایشان بجد و صبار و سپر فرو ریختند • و جمعی کثیر از آن ضربات مهلک آن مهلکه شهید شدن تا جای بعضی اگر بسلامت
کنارها گرفتند • و بعضی کشتند — بیم وا داشتیم ولی امید گشتیم • بیرون نداشتیم بتن کسان گشتیم • چون آن روز جنگ بر جنگ
تیغ و ظفر از میان برجی مذکور بلشکر اسلام حلول کرده نمود • و ازین تقدیم معدود عاقلان هیچ گونه در رفع آن مطلوب کوشیدن و برج شکست
دیگر باره آهنگ طرح جنگ قلعه و حصار انداختند • و اسباب محاصره قلعه را در میان لشکر مهیا و مرتب ساختند • روزی که در جنگ حصار
مشروع کردند • و غزات اهل دین از در آمدن حصار و تمام محاصره تسخیر قلعه آوردند • و از طرفین اهل کفر و اسلام تمود سنگ تیر و تفنگ
امطار بار کرفتند • و ضربزن جهاد جانب غازیان • چون عنان کفار بر ایشان دیده دشمنان در آمدند • و الامداد و ظلمه آن

از کمال بی‌باکی و جلادت با ایشان ... باران بلا بر سر ایشان ساختند و ... عزایم خود ... دست برد ... برج قلعه

و حصار انداختند فکانما اخذوا القتال ... و ثبت ایدی فی غلاة و ارجل ... توفیق حق اولا ...

همت عالم ... اعلام اسلام بر بالای کنگره سور کفار بر افراشتند و از یک طرف قلعه چون رخنه عظیم کردند توجه عالم را

... درون قلعه کاشتند و معمور ... بود که شهر و حصار ... بتقدیر تسخیر ... مسخر ... و ...

... بلایا ... چون کثرت اموال ... آن شهر و حصار مشهور ... و هر کس ...

... الکلام ... اموال و ... از ... حصاری بود ...

حصار ... مسیح پاشا که سپه‌سالار سپاه بود چون آثار ... فتح ... از دخول آن اعلام ...

در ... سلطانی ... است و ...

... استقلال ... انقطاع ... اطاع و استماع این ... حکم ...

بودند و جان ... بست ... دخول ... قلعه ...

... اعلام اسلام ... هجوم ... کردند و سپاه ... که ... دخول کرده بودند ...

... و شمشیر ... آوردند و آن ... بود ...

بیرون شهر ... در آمدند و ... بر ... از ...

... بودند اقدام خود ... اقدام ... کشیدند و آن ... که در درون شهر در آمده بودند لشکر اسلام را ...

و ... هجوم ...

جانب ... در آمده بودند ...

... تا آنکه ... سعادت شهادت ...

کردند و سلیمان پاشا که ... امیر الامرا ... و ...

... علم ... ولایت ...

... [illegible] ... تا ...

... لشکر ... حکم ... که چون آن فتح میسر شد لشکر اسلام ...

... سلطان ... بخت ... آن قلعه ... لشکر ...

تسخیر نمایند و ...

... آنکه ... سپاه ...

... اموال ... لشکر اسلام ...

... از ... مستولی ...

... که ...

... و اقعه دیگر ...

... سپاه ...

... آن ملکت ...

... تسخیر ...

آن ...

... دریا ...

... آن ...

...

...

... دریا ...

علم ... [illegible] ... ساخت ... [illegible] ... که احمد پاشا [illegible]

و معلوم است که ... فرنگ ... و ... آن ... [illegible] ... در علم ... [illegible]

شد ... [illegible] ... احمد پاشا ... [illegible] ... حاکم ... [illegible]

... احمد پاشا ... آمد ... عنایت الهی ... آن جماعت اهل ایمان بود ... [illegible]

... [illegible] ... احمد پاشا بود ... کشتیهای احمد پاشا ... [illegible]

مطلب ... لطف الهی ... [illegible] ... کشتیهای احمد پاشا ... [illegible]

... [illegible] ... اهل اسلام ... می نمودند ... [illegible] ... دریا و ... [illegible]

دریا با احمد پاشا ... و لیکن علی الفور ... احمد پاشا ... [illegible]

... [illegible] ... تمامی کشتیهای احمد پاشا ... [illegible] ... از دریا ... [illegible]

احمد پاشا ... [illegible] ... احمد پاشا ... از اهل اسلام ... [illegible]

... [illegible] ... و چنانچه ... در روی دریا زیاده ... که اهل اسلام بود ... [illegible]

کار ... اسلامیان ... [illegible] ... جماعت فرنگ ... [illegible]

در حدود دیار اسلام معلوم ... کشتیهای ... [illegible]

چون ... [illegible] ... حافظ ... و آن گروه ... دین مسلمانی بود ... [illegible]

... [illegible] ... احمد پاشا ... [illegible]

آن حادثه ... [illegible] ... چون احمد پاشا ... [illegible]

در ... مقدمات ... ولایات فرنگ ... [illegible]

... درگاه عالم پناه سلطانی ... [illegible] ... جمیع ممالک ... [illegible]

[illegible]

سلطان

سلطان ... [illegible] ... خانه ... [illegible]

... [illegible] ... در دنیا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اهل ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسول صلی الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عالم غیب ... [illegible]

... [illegible] ... باشند که ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

کاربن اگر از روی شرف وفات و جام مرارت انجام اعلام و افتاده

[illegible]

اکنون [illegible]

[illegible]

البذاذ در ابا اقتضاء وصف امکان هم

[illegible] مؤلف [illegible]

مجلس شورای ملی
کتابخانه

[illegible]

در پناه عنایت ایزد
خسرو دین پناه باقی باد

[illegible] مؤلف [illegible]

[illegible]

این کتاب